



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# جنتہ العالمیہ

در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمہ

محمد حسن میر جہانی طباطبائی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جَنَّةُ الْعَاصِمَةِ

نویسنده:

محمد حسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

کتابخانه صدر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۳۲	جنۃ العاصمۃ
۳۲	مشخصات کتاب
۳۲	دیباچه کتاب
۳۲	در بیان ابتداء آفرینش نور مقدس
۳۲	اشاره
۳۳	حدیث ۰۱
۳۳	اشاره
۳۴	ترجمه حدیث ۰۱
۳۵	حدیث ۰۲
۳۵	اشاره
۳۵	ترجمه حدیث ۰۲
۳۶	حدیث ۰۳
۳۶	اشاره
۳۶	ترجمه حدیث ۰۳
۳۶	حدیث ۰۴
۳۶	اشاره
۳۶	ترجمه حدیث ۰۴
۳۷	حدیث ۰۵
۳۷	اشاره
۳۷	ترجمه حدیث ۰۵
۳۷	حدیث ۰۶
۳۷	اشاره

۳۷	.....	ترجمه حدیث ۰۶
۳۸	.....	حدیث ۰۷
۳۸	.....	اشاره
۳۸	.....	ترجمه حدیث ۰۷
۳۸	.....	حدیث ۰۸
۳۸	.....	اشاره
۳۹	.....	ترجمه حدیث ۰۸
۴۰	.....	حدیث ۰۹
۴۰	.....	اشاره
۴۰	.....	ترجمه حدیث ۰۹
۴۰	.....	حدیث ۱۰
۴۰	.....	اشاره
۴۰	.....	ترجمه حدیث ۱۰
۴۱	.....	در بیان ماده‌ی نطفه طاهره آن حضرت و انعقاد آن در صلب پدر بزرگوار و انتقال به رحم مادر عالیمقدار
۴۱	.....	اشاره
۴۱	.....	حدیث ۰۱
۴۱	.....	اشاره
۴۱	.....	ترجمه حدیث ۰۱
۴۲	.....	حدیث ۰۲
۴۲	.....	اشاره
۴۲	.....	ترجمه حدیث ۰۲
۴۲	.....	حدیث ۰۳
۴۲	.....	اشاره
۴۳	.....	ترجمه حدیث ۰۳

۴۳	.....	حدیث ۰۴
۴۳	.....	اشاره
۴۳	.....	ترجمه حدیث ۰۴
۴۴	.....	حدیث ۰۵
۴۴	.....	اشاره
۴۴	.....	ترجمه حدیث ۰۵
۴۵	.....	حدیث ۰۶
۴۵	.....	اشاره
۴۵	.....	ترجمه حدیث ۰۶
۴۵	.....	حدیث ۰۷
۴۵	.....	اشاره
۴۶	.....	ترجمه حدیث ۰۷
۴۶	.....	حدیث ۰۸
۴۷	.....	حدیث ۰۹
۴۷	.....	اشاره
۴۷	.....	ترجمه حدیث ۰۹
۴۷	.....	حدیث ۱۰
۴۷	.....	اشاره
۴۸	.....	ترجمه حدیث ۱۰
۴۸	.....	و اما اختصاص یافت نطفه آن حضرت از سیب و رطب بهشتی
۴۸	.....	تحقیق در پیدایش و خواص سیب
۴۸	.....	اشاره
۴۸	.....	حدیث ۰۱
۴۹	.....	حدیث ۰۲

۴۹	.....	حدیث ۰۳
۴۹	.....	و اما خواص سیب
۵۰	.....	در کافی و وسائل
۵۰	.....	و در کتاب محاسن برقی
۵۰	.....	کافی
۵۱	.....	در بیان خواصی که از این اخبار برای سیب استفاده می‌شود
۵۱	.....	بیان سیزده لطیفه از مؤلف
۵۱	.....	اشاره
۵۱	.....	لطیفه ۰۱
۵۱	.....	لطیفه ۰۲
۵۲	.....	لطیفه ۰۳
۵۲	.....	لطیفه ۰۴
۵۲	.....	لطیفه ۰۵
۵۲	.....	لطیفه ۰۶
۵۲	.....	لطیفه ۰۷
۵۲	.....	لطیفه ۰۸
۵۳	.....	لطیفه ۰۹
۵۳	.....	لطیفه ۱۰
۵۳	.....	لطیفه ۱۱
۵۳	.....	لطیفه ۱۲
۵۳	.....	لطیفه ۱۳
۵۳	.....	و اما خواص رطب
۵۳	.....	اشاره
۵۴	.....	حاصل کلام



۵۵	لطیفه ۰۱
۵۵	لطیفه ۰۲
۵۵	لطیفه ۰۳
۵۵	لطیفه ۰۴
۵۵	لطیفه ۰۵
۵۵	در بیان اجمالی از ترجمه و حالات والده ماجده آن حضرت خدیجه کبری
۵۵	اشاره
۵۶	در بیان پاره‌ای از اشعار خدیجه
۶۰	حاصل کلام
۶۰	اشاره
۶۰	مطلب ۰۱
۶۱	مطلب ۰۲
۶۱	مطلب ۰۳
۶۱	در تاریخ ولادت فاطمه و چگونگی آن
۶۱	اشاره
۶۲	و اما کیفیت ولادت آن حضرت
۶۲	اشاره
۶۳	ترجمه حدیث
۶۳	در کتاب امالی صدوق
۶۳	اشاره
۶۴	ترجمه حدیث
۶۵	چند چیز در فضیلت حضرت زهرا از این حدیث مستفاد می‌شود
۶۶	در بیان نامها و کنیه‌ها و لقبهای فاطمه
۶۶	اشاره

۶۶	مبحث ۰۱
۶۶	تحقیق در پیرامون نامهای مقدسه
۶۷	معنای لفظ فاطمه
۶۷	و اما احادیث راجعه به وجوه این نام
۶۷	حدیث ۰۱
۶۷	حدیث ۰۲
۶۸	حدیث ۰۳
۶۸	حدیث ۰۴
۶۸	حدیث ۰۵
۶۹	حدیث ۰۶
۶۹	حدیث ۰۷
۶۹	حدیث ۰۸
۶۹	تحقیق در بیان نکات و توجیهاات احادیث مذکوره
۶۹	اشاره
۷۰	نکته ۰۱
۷۰	نکته ۰۲
۷۰	و اما وجه ۰۳
۷۰	اشاره
۷۰	نکته ۰۱
۷۱	نکته ۰۲
۷۱	نکته ۰۳
۷۱	و اما وجه ۰۴ و ۰۵
۷۱	در بیان اعراب کلمه فاطمه
۷۲	معنای لفظ صدیقه

۷۲	معنای لفظ مبارکه
۷۲	معنای لفظ زکیه
۷۲	معنای لفظ طاهره
۷۳	معنای لفظ راضیه و مرضیه
۷۳	معنای لفظ محدثه
۷۳	معنای لفظ زهراء
۷۳	اشاره
۷۳	حدیث ۰۱
۷۴	اشاره
۷۴	ترجمه حدیث ۰۱
۷۴	حدیث ۰۲
۷۵	حدیث ۰۳
۷۵	حدیث ۰۴
۷۵	حدیث ۰۵
۷۶	در پیرامون وجه تسمیه بتول
۷۶	در پیرامون کنیه‌های آن بزرگوار
۷۷	در بیان معانی و اطلاقات لفظ ام مقدمه
۷۷	اشاره
۷۷	وجه ۰۱
۷۷	وجه ۰۲
۷۸	وجه ۰۳
۷۸	وجه ۰۴
۷۹	وجه ۰۵
۷۹	وجه ۰۶

۷۹	وجه ۰۷
۷۹	وجه ۰۸
۸۰	وجه ۰۹
۸۰	وجه ۱۰
۸۰	در بیان القاب آن حضرت
۸۰	و اما القاب شریفه او نشرا
۸۱	و در کتاب کشف الغمه اربلی
۸۱	کتاب شاذان بن جبرئیل
۸۱	اشاره
۸۲	ترجمه حدیث
۸۳	ترجمه تتمه حدیث
۸۴	در خصیصه‌های فاطمه
۸۴	اشاره
۸۴	خصیصه ۰۱
۸۴	خصیصه ۰۲
۸۴	خصیصه ۰۳
۸۴	خصیصه ۰۴
۸۴	خصیصه ۰۵
۸۴	خصیصه ۰۶
۸۵	خصیصه ۰۷
۸۵	خصیصه ۰۸
۸۵	خصیصه ۰۹
۸۵	خصیصه ۱۰
۸۵	خصیصه ۱۱

۸۵	.....	خصیصه ۱۲
۸۵	.....	خصیصه ۱۳
۸۶	.....	خصیصه ۱۴
۸۶	.....	خصیصه ۱۵
۸۶	.....	خصیصه ۱۶
۸۶	.....	خصیصه ۱۷
۸۶	.....	خصیصه ۱۸
۸۶	.....	خصیصه ۱۹
۸۷	.....	خصیصه ۲۰
۸۷	.....	اشاره
۸۷	.....	ترجمه
۸۸	.....	مؤلف آن کتاب
۸۸	.....	خصیصه ۲۱
۸۸	.....	خصیصه ۲۲
۸۸	.....	خصیصه ۲۳
۸۸	.....	اشاره
۸۹	.....	ترجمه حدیث
۸۹	.....	خصیصه ۲۴
۹۰	.....	خصیصه ۲۵
۹۰	.....	خصیصه ۲۶
۹۰	.....	خصیصه ۲۷
۹۰	.....	خصیصه ۲۸
۹۱	.....	خصیصه ۲۹
۹۱	.....	خصیصه ۳۰

۹۱	.....	۳۱	خصیصه
۹۱	.....	۳۲	خصیصه
۹۱	.....	۳۳	خصیصه
۹۱	.....	۳۴	خصیصه
۹۲	.....	۳۵	خصیصه
۹۲	.....	۳۶	خصیصه
۹۲	.....	۳۷	خصیصه
۹۲	.....	۳۹	خصیصه
۹۲	.....	۴۰	خصیصه
۹۲	.....	۴۱	خصیصه
۹۲	.....	۴۲	خصیصه
۹۳	.....	۴۳	خصیصه
۹۳	.....	۴۴	خصیصه
۹۳	.....	۴۵	خصیصه
۹۳	.....	۴۶	خصیصه
۹۳	.....	۴۷	خصیصه
۹۳	.....		اشاره
۹۳	.....		ترجمه
۹۴	.....	۴۸	خصیصه
۹۴	.....	۴۹	خصیصه
۹۴	.....	۵۰	خصیصه
۹۴	.....	۵۱	خصیصه
۹۴	.....	۵۲	خصیصه
۹۴	.....	۵۳	خصیصه

۹۴	.....	اشاره
۹۵	.....	ترجمه
۹۵	.....	خصیصه ۵۴
۹۵	.....	خصیصه ۵۵
۹۶	.....	خصیصه ۵۶
۹۶	.....	خصیصه ۵۷
۹۶	.....	خصیصه ۵۸
۹۶	.....	خصیصه ۵۹
۹۶	.....	خصیصه ۶۰
۹۶	.....	در مصحف فاطمه
۹۶	.....	اشاره
۹۶	.....	حدیث ۰۱
۹۶	.....	اشاره
۹۷	.....	ترجمه حدیث
۹۸	.....	چگونگی نزول مصحف
۹۸	.....	حدیث ۰۲
۹۸	.....	حدیث ۰۳
۹۸	.....	حدیث ۰۴
۹۸	.....	حدیث ۰۵
۹۹	.....	در بیان ازدواج فاطمه با علی و چگونگی آن
۹۹	.....	اشاره
۹۹	.....	خواستگارهای فاطمه
۱۰۰	.....	نزول وحی برای ازدواج فاطمه با علی
۱۰۰	.....	اشاره

۱۰۰	ترجمه
۱۰۰	فلما سمع النبی
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	ترجمه
۱۰۱	و نیز در کتاب بصائر
۱۰۱	اشاره
۱۰۲	ترجمه حدیث شریف
۱۰۲	ثم قال صلی الله علیه و آله
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	ترجمه
۱۰۳	خطبه‌هایی که در این ازدواج خوانده شده
۱۰۳	اشاره
۱۰۴	خطبه ۰۱
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	ترجمه
۱۰۴	خطبه ۰۲
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	ترجمه
۱۰۶	خطبه ۰۳
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	ترجمه
۱۰۷	خطبه ۰۴
۱۰۷	اشاره
۱۰۷	ترجمه



۱۰۸	خطبه ۰۵
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	ترجمه
۱۰۹	مهر و صداق فاطمه
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	خبر ۰۱
۱۱۰	خبر ۰۲
۱۱۰	اشاره
۱۱۰	ترجمه
۱۱۱	خبر ۰۳
۱۱۱	کیفیت ازدواج فاطمه از طریق منقول از علماء بزرگ عامه
۱۱۱	خبر دیگر
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	ترجمه
۱۱۳	خبر دیگر
۱۱۳	اشاره
۱۱۴	ترجمه
۱۱۴	خبر دیگر
۱۱۴	اشاره
۱۱۵	ترجمه
۱۱۵	بقیه خبر
۱۱۵	اشاره
۱۱۶	ترجمه
۱۱۷	بقیه خبر

- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... ترجمه
- ۱۱۸ ..... بقیه خبر
- ۱۱۸ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... ترجمه
- ۱۲۰ ..... بقیه خبر
- ۱۲۰ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... ترجمه
- ۱۲۱ ..... بقیه خبر
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... ترجمه
- ۱۲۳ ..... بقیه خبر
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... ترجمه
- ۱۲۴ ..... بقیه خبر
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... ترجمه
- ۱۲۶ ..... تحفه خدا پس از ازدواج، به علی و فاطمه
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... ترجمه
- ۱۲۷ ..... در جلد عاشر بحارالانوار
- ۱۲۷ ..... و از ابن مردویه
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... ترجمه

- کیفیت بردن فاطمه به خانه علی ..... ۱۲۸
- اشاره ..... ۱۲۸
- ترجمه حدیث ..... ۱۲۸
- در بیان مختصری از فضائل امیر مؤمنان و نام پاره‌ای از کتب عامه که در مناقب آن جناب نوشته شده ..... ۱۲۹
- اشاره ..... ۱۲۹
- روایت ۰۱ ..... ۱۳۰
- روایت ۰۲ ..... ۱۳۰
- روایت ۰۳ ..... ۱۳۰
- روایت ۰۴ ..... ۱۳۱
- همانا مؤلف حقیر گوید ..... ۱۳۱
- اشاره ..... ۱۳۱
- ترجمه کلام ابن ابی‌الحدید ..... ۱۳۲
- از کتابهایی که علماء عامه در فضائل و مناقب آن حضرت نوشته‌اند ..... ۱۳۳
- در بیان افضلیت فاطمه از همه زندهای جهانیان حتی مریم مادر عیسی ..... ۱۳۵
- اشاره ..... ۱۳۶
- تحقیقی از مؤلف قاصر در این مقام ..... ۱۳۶
- اما وجه امتیاز مریم از سایر زنها ..... ۱۳۷
- و اما وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سایر زنها ..... ۱۳۷
- ایراد و اشکالی و جواب از آن ..... ۱۳۸
- در بیان اینکه فاطمه زهراء افضل از تمام انبیاء و مرسلین است غیر از پدر بزرگوار خود ..... ۱۳۹
- اشاره ..... ۱۳۹
- حکایتی است زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه ..... ۱۴۰
- تحقیقی از مؤلف قاصر ..... ۱۴۱
- ایراد و دفع آن ..... ۱۴۲

- ۱۴۲ ..... جواب گفته می‌شود
- ۱۴۳ ..... در بیان اینکه فاطمه ولایت کلیه داشته
- ۱۴۳ ..... اشاره
- ۱۴۴ ..... و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت
- ۱۴۴ ..... حقیقت پیغمبر و امام و زهراء را بشر نمی‌تواند بشناسد
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... ترجمه حدیث
- ۱۴۶ ..... در مناقب ابن شهر آشوب
- ۱۴۶ ..... از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت
- ۱۴۷ ..... و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت
- ۱۴۸ ..... و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت
- ۱۴۸ ..... و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن صدیقه کبری
- ۱۴۸ ..... اشاره
- ۱۴۹ ..... ترجمه
- ۱۴۹ ..... تفسیر فرات بن ابراهیم
- ۱۴۹ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... ترجمه
- ۱۵۱ ..... شفاعت یعنی چه؟
- ۱۵۲ ..... و نیز در حدیث طویلی از رسول خدا
- ۱۵۳ ..... در بیان علم فاطمه
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۳ ..... دلیل ۰۱
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۳ ..... ترجمه حدیث

۱۵۴	.....	دلیل ۰۲
۱۵۴	.....	دلیل ۰۳
۱۵۴	.....	دلیل ۰۴
۱۵۴	.....	دلیل ۰۵
۱۵۴	.....	دلیل ۰۶
۱۵۴	.....	دلیل ۰۷
۱۵۵	.....	دلیل ۰۸
۱۵۵	.....	دلیل ۰۹
۱۵۵	.....	دلیل ۱۰
۱۵۵	.....	دلیل ۱۱
۱۵۶	.....	در بیان پاره‌ای از مناقب فاطمه
۱۵۶	.....	اشاره
۱۵۶	.....	منقبت ۰۱
۱۵۶	.....	اشاره
۱۵۷	.....	ترجمه منقبت ۰۱
۱۵۷	.....	منقبت ۰۲
۱۵۷	.....	اشاره
۱۵۸	.....	ترجمه منقبت ۰۲
۱۵۸	.....	بقیه‌ی منقبت ۰۲
۱۵۸	.....	اشاره
۱۵۹	.....	ترجمه بقیه‌ی منقبت ۰۲
۱۶۰	.....	بقیه‌ی منقبت ۰۲
۱۶۰	.....	اشاره
۱۶۰	.....	ترجمه بقیه‌ی منقبت ۰۲

۱۶۱	منقبت ۰۳
۱۶۱	منقبت ۰۴
۱۶۱	اشاره
۱۶۲	ترجمه منقبت ۰۴
۱۶۲	منقبت ۰۵
۱۶۲	اشاره
۱۶۳	ترجمه منقبت ۰۵
۱۶۳	منقبت ۰۶
۱۶۳	اشاره
۱۶۴	ترجمه منقبت ۰۶
۱۶۴	منقبت ۰۷
۱۶۴	اشاره
۱۶۴	ترجمه منقبت ۰۷
۱۶۵	منقبت ۰۸
۱۶۵	منقبت ۰۹
۱۶۶	منقبت ۱۰
۱۶۶	در بیان پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت که در کتب عامه و از طرق ایشان روایت شده
۱۶۶	حدیث ۰۱
۱۶۷	حدیث ۰۲
۱۶۷	حدیث ۰۳
۱۶۷	حدیث ۰۴
۱۶۸	حدیث ۰۵
۱۶۸	حدیث ۰۶
۱۶۹	حدیث ۰۷

۱۶۹	حدیث ۰۸
۱۶۹	حدیث ۰۹
۱۷۰	حدیث ۱۰
۱۷۰	حدیث ۱۱
۱۷۰	حدیث ۱۲
۱۷۱	حدیث ۱۳
۱۷۱	حدیث ۱۴
۱۷۱	حدیث ۱۵
۱۷۱	حدیث ۱۶
۱۷۲	حدیث ۱۷
۱۷۲	حدیث ۱۸
۱۷۲	حدیث ۱۹
۱۷۲	حدیث ۲۰
۱۷۳	حدیث ۲۱
۱۷۳	حدیث ۲۲
۱۷۳	حدیث ۲۳
۱۷۳	حدیث ۲۴
۱۷۴	حدیث ۲۵
۱۷۴	حدیث ۲۶
۱۷۴	حدیث ۲۷
۱۷۶	حدیث ۲۸
۱۷۶	اشاره
۱۷۶	و کسانی که این حدیث را از عایشه نقل کرده‌اند
۱۷۷	کسانی که در این موضوع از ام‌سلمه از فاطمه روایت کرده‌اند

۱۷۷	.....	روایت کنندگان از ابی سعید خدری
۱۷۸	.....	حدیث ۲۹
۱۷۸	.....	اشاره
۱۷۸	.....	از جمله کسانی که خیر نساء امت بودن فاطمه را از رسول خدا به روایت عایشه نقل کرده‌اند
۱۷۹	.....	حدیث ۳۰
۱۷۹	.....	اشاره
۱۷۹	.....	مؤلف حقیر گوید
۱۸۰	.....	ابن حجر گفته است
۱۸۱	.....	حدیث ۳۱
۱۸۲	.....	حدیث ۳۲
۱۸۲	.....	حدیث ۳۳
۱۸۳	.....	حدیث ۳۴
۱۸۳	.....	حدیث ۳۵
۱۸۳	.....	حدیث ۳۶
۱۸۴	.....	حدیث ۳۷
۱۸۴	.....	حدیث ۳۸
۱۸۵	.....	حدیث ۳۹
۱۸۵	.....	حدیث ۴۰
۱۸۶	.....	حدیث ۴۱
۱۸۶	.....	حدیث ۴۲
۱۸۷	.....	حدیث ۴۳
۱۸۷	.....	حدیث ۴۴
۱۸۷	.....	حدیث ۴۵
۱۸۸	.....	حدیث ۴۶



۱۸۸	حدیث ۴۷
۱۸۸	حدیث ۴۸
۱۸۹	حدیث ۴۹
۱۸۹	حدیث ۵۰
۱۹۰	حدیث ۵۱
۱۹۰	حدیث ۵۲
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	روایت ۵۲ (به طریق دیگر)
۱۹۱	حدیث ۵۳
۱۹۱	حدیث ۵۴
۱۹۲	حدیث ۵۵
۱۹۲	حدیث ۵۶
۱۹۳	حدیث ۵۷
۱۹۴	در پیرامون آیه شریفه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى
۱۹۴	اشاره
۱۹۴	حدیث ۰۱
۱۹۵	حدیث ۰۲
۱۹۵	حدیث ۰۳
۱۹۵	حدیث ۰۴
۱۹۶	حدیث ۰۵
۱۹۶	حدیث ۰۶
۱۹۷	حدیث ۰۷
۱۹۷	حدیث ۰۸
۱۹۸	مخالفت و یاوه‌گوئیهای ابن تیمیه در پیرامون آیه مودت و جواب از آن

۱۹۸	جواب یاوه‌گوئیهای ابن تیمیه
۲۰۰	در بیان حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای فاطمه روی داده
۲۰۰	اشاره
۲۰۰	مقدمه
۲۰۰	حدیث ۰۱
۲۰۱	حدیث ۰۲
۲۰۱	اشاره
۲۰۱	ترجمه حدیث ۰۲
۲۰۲	حدیث ۰۳
۲۰۴	در بعضی از حوادث واقعه پس از رحلت پیغمبر
۲۰۶	در کتاب سلیم بن قیس هلالی
۲۰۷	چهار هزار مرد علی را از خانه به مسجد بردند
۲۰۷	در احتجاج طبرسی روایت کرده
۲۰۸	در کتاب کافی شریف
۲۰۸	کلام امیرالمؤمنین پس از توقیف او در مسجد برای بیعت گرفتن از آن حضرت
۲۰۸	اشاره
۲۰۸	شرح لغات خطبه شریفه
۲۰۹	ترجمه خطبه مبارکه
۲۱۰	در کتاب سلیم بن قیس
۲۱۰	گفتگوی عمر با ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی و فرستادن آنها به طلب علی برای اخذ بیعت
۲۱۱	فرستادن ابوبکر قنقد را با جماعتی به طلب علی
۲۱۲	بیرون بردن قوم علی را از خانه به سوی مسجد
۲۱۵	در موضوع فدک و دادن رسول خدا آن را به فاطمه به امر خدا و بیرون کردن ابوبکر از تصرف او
۲۱۵	محل فدک و کیفیت فتح رسول خدا آن را

- ۲۱۵ ..... و در تفسیر فرات بن ابراهیم
- ۲۱۵ ..... علامه مجلسی
- ۲۱۶ ..... گرفتن ابوبکر فدک را از فاطمه و طلب کردن فاطمه حق خود را
- ۲۱۸ ..... در بیان خطبه حضرت فاطمه و احتجاج او با ابوبکر در استرداد فدک
- ۲۱۸ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... لغات کلمات
- ۲۱۹ ..... ترجمه
- ۲۱۹ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... قولها علیه‌السلام
- ۲۱۹ ..... اشاره
- ۲۲۰ ..... در بیان لغات خطبه و شرح آن
- ۲۲۰ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... ترجمه
- ۲۲۱ ..... قولها علیها‌السلام
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... شرح لغات خطبه
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... ترجمه
- ۲۲۳ ..... قولها علیها‌السلام
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... شرح لغات
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... ترجمه
- ۲۲۵ ..... قولها علیها‌السلام

- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۶ ..... شرح لغات
- ۲۲۶ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... ترجمه
- ۲۲۹ ..... قولها علیهاالسلام
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... شرح لغات
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... ترجمه
- ۲۳۱ ..... قولها علیهاالسلام
- ۲۳۱ ..... اشاره
- ۲۳۲ ..... شرح لغات
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۲ ..... ترجمه
- ۲۳۳ ..... ثم رمت سلام الله علیها
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۳ ..... شرح لغات
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... ترجمه این قسمت از خطبه
- ۲۳۹ ..... و قولها علیهاالسلام
- ۲۳۹ ..... اشاره
- ۲۴۰ ..... شرح لغات
- ۲۴۰ ..... اشاره
- ۲۴۰ ..... ترجمه

۲۴۱	فرمایش فاطمه پس از سخنان ابوبکر
۲۴۱	اشاره
۲۴۱	شرح لغات
۲۴۱	اشاره
۲۴۱	ترجمه کلام آن حضرت
۲۴۳	ثم انكفئت علیها السلام
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	شرح لغات
۲۴۳	اشاره
۲۴۴	ترجمه
۲۴۵	مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت انصار
۲۴۵	اشاره
۲۴۵	سخنان فاطمه با زنان
۲۴۶	و اما آنچه از احتجاج روایت است
۲۴۶	روایت معانی الاخبار
۲۴۶	و اما در روایت امالی
۲۴۶	شرح لغات حدیث
۲۴۷	وجوه اعراب سخنان حضرت
۲۴۷	اشاره
۲۴۸	امر ۰۱
۲۴۹	امر ۰۲
۲۴۹	امر ۰۳
۲۴۹	امر ۰۴
۲۴۹	امر ۰۵

۲۴۹	.....	امر ۰۶
۲۵۰	.....	امر ۰۷
۲۵۰	.....	امر ۰۸
۲۵۰	.....	ترجمه سخنان فاطمه در جواب زنه‌ای مهاجر و انصار
۲۵۱	.....	دنباله سخن حضرت فاطمه
۲۵۱	.....	شرح لغات
۲۵۳	.....	وجوه اعراب سخنان آن حضرت
۲۵۴	.....	معنای حدیث
۲۵۷	.....	ترجمه سخنان آن حضرت
۲۵۷	.....	دنباله سخنان فاطمه
۲۵۷	.....	روایت معانی الاخبار
۲۵۸	.....	روایت امالی
۲۵۸	.....	شرح لغات
۲۵۹	.....	اعراب سخنان آن حضرت
۲۶۰	.....	معنای سخنان آن حضرت
۲۶۲	.....	ترجمه متمم سخنان فاطمه
۲۶۲	.....	در بیان حزن و اندوه فاطمه بعد از رحلت پیغمبر
۲۶۲	.....	سخنان رسول خدا
۲۶۲	.....	اشاره
۲۶۳	.....	ترجمه سخنان رسول خدا
۲۶۳	.....	علامه مجلسی در عاشر بحار
۲۶۳	.....	اشاره
۲۶۴	.....	ترجمه
۲۶۴	.....	خبر ورقه بن عبدالله

- ۲۶۴ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... شرح لغات
- ۲۶۶ ..... ترجمه سخنان آن حضرت
- ۲۷۱ ..... خبر معالم الزلفی
- ۲۷۲ ..... وفات فاطمه از کافی
- ۲۷۳ ..... اشاره
- ۲۷۳ ..... شرح لغات حدیث
- ۲۷۳ ..... ترجمه سخنان حضرت
- ۲۷۵ ..... تاریخ وفات و رحلت فاطمه
- ۲۷۵ ..... محل دفن فاطمه
- ۲۷۵ ..... دلائل الامامه طبری
- ۲۷۶ ..... اشعار امیرمؤمنان در رثاء فاطمه
- ۲۷۷ ..... مرثیه اثر طبع نارسای مؤلف
- ۲۷۸ ..... اولاد حضرت فاطمه
- ۲۷۸ ..... ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب
- ۲۸۱ ..... خبر حجة السعادة راجع به ازدواج
- ۲۸۲ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## جَنَةُ الْعَاصِمَةِ

## مشخصات کتاب

سرشناسه: میرجهانی طباطبائی محمدحسن ۱۲۸۰ - ۱۳۷۱. عنوان و نام پدیدآور: ... جنه العاصمه: در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمه سلام الله علیها/ تالیف محمدحسن میرجهانی طباطبائی مشخصات نشر: تهران کتابخانه صدر ۱۳۷۱. مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص شابک: ۲۵۰۰ ریال موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- احادیث موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/م۹ج۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: م۷۱-۳۹۷۱

## دبیاجه کتاب

کتاب جَنَةُ الْعَاصِمَةِ دَرُ تاریخ فاطمه عَلَیْهَا سَلَامُ اللَّهِ و حالات او بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ به نستعین الحمد لله الذی تجلّی لعباده بایاته و دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسه مخلوقاته و استولی علی الاشیاء بصفاته و افضل صلواته و اکمل تحياته علی السید السائر بمقاماته فی یقضته و مناماته الذی دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و اوحی الیه ما اوحی اعظم نعمه و الاثه و اشرفها عزّا و قدراً و اعظمها شأنًا و خیراً رسولہ المنتجب المصطفی محمّد و اله الطیبین الطاهرین المطهّرين المعصومین مظاهر الجود والعطاء الذین اوجد بهم ما یشاء ممّا یشاء و جعلهم انوارا فاضاء بهم الضیاء و اقامهم اشباحاً فی حجاب الواحدیة و غوّاصاً فی بحار القدره و العظمه الالهیة و ملأ الافاق باسراق انوارهم و امر الخلق بالرجوع الیهم و الاخذ مما لديهم و تجلّی للخلق بهم لا فیهم و ظهر لهم بهم لا منهم حیث جعلهم انواره الّتی لا- تطفی و حججه الّتی لا- تخفی علی احد من اهل الارض و السماء من کل ما یری و ما لا یری و جعلهم السن ارادته و مشیة و وسائط فیضه و رحمته و تراجمه امره و نهیه و مواضع علمه و وحیه و اخذ علیهم عهده من الایمان بهم و الاعتراف برسالة نبیهم و ولایة ولیهم فالحمد لله علی ما انعمنا و الشکر له علی ما اولنا بالنبوة و الولاية و نشهده بانا مؤمنون بهم و مصلّون و مسلمون علیهم اولهم و اخرهم و الراجون الی شفاعتهم و اللعنة الدائمة علی اعدائهم و مخالفیهم و غاصبی حقوقهم من الاولین و الاخرین الی قیام یوم الدین اَمَّا بَعْدُ این مجموعه ایست مشتمل بر پاره‌ای از فضائل و مناقب و تاریخ ولادت و ولایة الله عظمی و صدیقه کبری و شفیع روز جزاء معصومه علی الاطلاق حبیبه حبیب الله و امّ ابیها و روحه الّتی بین جنیبه و بضعتہ الطاهرة المطهرة صاحبة الولاية الکلیة المطلقة [ صفحه ۳ ]

## در بیان ابتداء آفرینش نور مقدس

## اشاره

در بیان ابتداء آفرینش نور مقدس بضعه زکیه احمدیّه و ثمره شجره محمدیّه ملکه دنیا و آخرت شفیع روز قیامت کوكب درّی فلک عصمت و عفاف زهره زهراء آسمان عطوفت و الطاف مشرق الشمسین چرخ عظمت و جلال مطلع النورین گردون رفعت و کمال صدیقه طاهره سلام الله علیها و علی ابیها و بعلاها و بنیها هی الدرّة البیضاء روحی لها الفدا و فدا ابوها بل قریش و جرهم و مکّه و البیت الحرام و رکنه فدی خیر مفدی و الحطیم و زمزم و فاطمه الزّهرا الملائکک عندها تحدّث من غیب العلوم تزئم فها هی علامه علم ما مضی و علم الذی یاتی و ما یتقدم فلو لا مساس الارض فاضل ذیلها لما صحّ عند العارفين التیمم و لِنَعْمَ ما قَیْدَ ای نظیر تو در اندیشه چو تقدیر محال داده ایزد همه چیزت بجز از مثل و مثال تنق عصمت تو پرده بینائی وهم برقع روی عفاف سبیل چشم خیال باد فراش بزیز از سر گستاخ روی ساحت پاک تو میرفت بگیسوی شمال فلکش گفت مرو پیش که آنجا که توئی مرغ اندیشه نتاند



که بجنابند بال و فاطم یرضی ربها لرضاءها و ان اضمت يوماً اذا هو یاضم مبارکة مرضیة و رَضِیَّةٌ و صَدِیْقَةٌ فی القول اذ تتکلم همانا بر غواصین بحار اخبار و متتبعین در مآثر و آثار و احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار و جاسین خلال این دیار کالتار علی المنار بل کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است که علیا حضرت ملکه علی الاطلاق کلیه عوالم و آفاق بالاستحقاق ناموس عظمی و عصمت کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها در کمالات نفسانیه و تخلق باخلاق سبحانیه و تادب بآداب ربانیه مانند پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء و شوهر عالمقذارش علی مرتضی و دارای مقام ولایت کلیه است و غیر از پدر و شوهر خود افضل از تمام انبیاء و رسل و هادیان سبیل می باشد و هیچگونه شبهه‌ای در شرافت و علو رتبت و سیمو مکانت و علم و فضیلت و نبالت این بی بی معظمه بر تمام جهانیان نیست و او است سیده زنهای دنیا و آخرت بنص صریح پدر بزرگوارش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چنانچه عامه و خاصه بطرق کثیره از آن حضرت روایت کرده‌اند و به تواتر صدور آن از آنجناب ثابت و مسلم شده و جای ایرادی در آن نیست و بسیار بی معنی است توقف بعضی از معاندین در افضل بودن آن بی بی معظمه از عایشه و فضیلت دادن بعض دیگر از ایشان عایشه را بر آن معصومه سلام الله علیها چنانچه به محل خود در این کتاب مفصلاً شرح داده می شود ان شاء الله تعالی [ صفحه ۴ ] الحاصل فضائل و مناقب آن بزرگوار با اینکه صحف اکوار و دفاتر و ادوار از ذکر شهادت و کرامت و جلالت و نبالت ساحت عظمایش و کرور و دهور و مرور اعوام السنه خواص و عوام به ذکر سجایای حمیده و صفات پسندیده او مرهون است هنوز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن در حیز شمار نیامده و نخواهد آمد و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها گرچه بسیار در اینباب بگفتند سخن اندکی بیش نگفتند هنوز از بسیار قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری هر چند این چهارده معصوم پاک کوچک و بزرگ و مرد و زن ایشان در رفع آنچه خلق به آن محتاجند برابر و یکسانند و محتاج الیه ایشان اعم از تشریعیات و تکوینیات می باشد که نزد هر یک از این چهارده معصوم علیهم السلام موجود است و هر کدام بعد از دیگری قائم بامر و قائم مقام یکدیگرند الا اینکه هر یک از آنها از حیث مرتبه و مقام با یکدیگر فرق دارند ولی در رفع احتیاج خلق همه با هم یکسان‌اند مانند چراغهایی که نور همه آنها با همدیگر مساوی و برابرند و فاطمه زهرا سلام الله علیها هر چند در رتبه متاخر است از پدر بزرگوار و شوهر عالمقدار و یازده نفر فرزندان خود که ائمه طاهرین و راهنمایان خلقند بدون تردید و شک مقدم است بر جمیع مخلوقات و افضل و اشرف از همه آنها است از مردان و زنان و پیغمبران و غیر پیغمبران و ملائکه مقربین چنانچه ادله و اخبار آن را بعد از این در این کتاب خواهید یافت و پیش از خوض در ذکر اخبار وارده ابتداءً می پردازم در ذکر ابتداء خلقت نور مقدس آن حضرت و به چند حدیث در این فصل اکتفاء می کنم

## حدیث ۱۰

### اشاره

الکافی - احمد بن ادریس عن الحسن بن عبدالله عن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالله عن علی بن حدید عن مرزم عن ابی عبدالله علیه السلام - قال قال الله تبارک و تعالی یا محمد انی خلقتک و علینا نوراً یعنی روحا بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تهللی و تمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحده فکانتم تمجدنی و تقدسنی و تهللی ثم قسمتها ثنتین و قسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة محمد واحد و علی واحد والحسن والحسین ثنتان ثم خلق الله فاطمه من نور ابتداءها روحا بلا بدن ثم مسحنا بيمينه فافضی (فاضاء) نوره فینا یعنی - فرمود امام صادق علیه السلام فرمود خدای تبارک و تعالی ای محمد من آفریدم تو را از نوری [ صفحه ۵ ] یعنی روحی بدون اینکه بدنی داشته باشد پیش از اینکه بیافرینم آسمانها و زمین خود را و

عرش و دریای خود را پس در آنحال همیشه لاله‌الاله می‌گفتی و مرا تمجید می‌کردی پس روح هر دو شما را با هم جمع کردم و یکی قرار دادم و مرا تمجید و تقدیس می‌کردی و تهلیل می‌گفتی پس آن روح را دو قسمت کردم و آن دو قسمت هر کدام را نیز دو قسمت کردم چهار قسمت شدند یکی از آن چهار را محمّد و یکی را علی و دو قسمت دیگر حسن و حسین گردیدند- پس خلق فرمود خدا فاطمه را از نوری که آن را روح بدون بدن ابتداء بخلق آن کرد پس آن را به دست رحمت خود مسح فرمود و او را به ما متصل کرد یا در ما جای داد

### ترجمه حدیث ۱۰

این حدیث شریف را علامه مجلسی اعلی‌الله مقامه در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و اله در بحارالانوار نقل فرموده و در کتاب شرح اصول کافی در کتاب مرآت العقول در ضمن ایضاحی شرح داده و فرموده است آنچه را که مفاد آن اینست که مراد از قول او بلا بدن یعنی روحی که اصلاً بدن نداشته یا آنکه بدن عنصری نداشته بلکه دارای بدن مثالی بوده زیرا که ظاهر این است که روح جسمی است لطیف و آن غیر از بدن است چنانکه مشهور است و محتمل است که مراد از خلق در حدیث خلق تقدیر باشد یعنی بحسب موهوم- و مراد از قبلت بحسب رتبه‌ایست نه بحسب زمان زیرا آن دو بزرگوار یعنی محمد و علی از حیث مرتبه اشرفند از همه مخلوقات- و مراد از تهلّلی گفته شده محتمل است به زبان حال باشد چنانچه در تفسیر آیه مبارکه ان من شیء الا یسبح بحمده گفته شده- یا به زبان قال و ظاهر اینست که زبان قال باشد- و قوله ثم جمعت روحیکما مراد قرار دادن مادّه بدن آنها است در صلب آدم علیه‌السلام و قوله فکانت تمجدّنی یعنی بخودی خود مرا تمجید می‌کنی یا به توسط بدنهایی که مشتمل است بر طینتهای پاک و پاکیزه و مراد از قسمتها ثنتین یعنی در صلب عبدالله و ابی‌طالب و مراد از ثنتین دوم یعنی بعضی از آن را در صلب علی و حسنین قرار دادم- قوله ثم خلق الله یعنی بعد از خلق نور اول نه بعد از جمع و تقسیم چنانچه سایر اخبار بر آن دلالت دارد و ممکن است که کلمه ثم برای تراخی معنوی باشد دال بر افضلیت مرد از زن و مؤید این احتمال است روایتی که شیخ صدوق علیه‌الرحمه در کتاب علل الشرایع روایت کرده (مؤلف حقیر گوید) متن آن حدیث در ذیل این حدیث نقل می‌شود (علامه مجلسی (ره) بعد از نقل حدیث صدوق علیه‌الرحمه فرموده در این باب اخبار مستفیضه‌ایست که آنها را در کتاب بزرگ یعنی کتاب بحارالانوار وارد کرده‌ام لیکن فهم آنها بر عقول ناقصه دشوار است و سزاوارتر اینست مجملاً باید مؤمن به آنها بود و علم آن را ردّ به خود آل محمد باید کرد پس از آن فرموده آنچه به خاطر خطور می‌کند اینست که احتمال می‌رود که ایشان علیهم‌السلام چونکه مقصود از آفرینش آدم علیه‌السلام بوده‌اند و سایر ذریّه آدم و آفرینش آدم از طینت پاکیزه بوده تا قابلیت خروج این اشخاص مقدمه را داشته باشد از خود و این طینت در پدران و مادران تربیت شده تا به عبدالله و ابیطالب رسیده و خدا آنها را چنان تربیت کرده تا قابلیت آن دو کامل شود و مقدسین را از ایشان به وجود آورد لذا آنها را از ایشان بیرون آورده- و شاید مراد به حفظ نور ایشان [ صفحه ۶ ] و انتقال آن از اصلاّب طاهره به ارحام مطهره کنایه باشد از انتقال این قابلیت و استکمال این استعداد پس به مقتضای آنچه از اخباری که وارد شده دال بر اینکه کمال و فضل این پدران و مادران بسبب مشمول بودن بر حمل نورهای ایشان بوده با این وجه استقامت دارد و همچنین است اخباری که مشابه با این خبر است پس از بیان این توجیهاست فرموده است که محدث استرآبادی قدس سرّه گفته است که از امور دانسته شده اینست که دو شیئی مجرّد را یکی قرار دادن ممتنع است و همچنین است قسمت کردن یک مجرّد پس سزاوار است که روح را در اینجا بر آلت جسمانی‌ای نورانی حمل کنیم که از کثافت بدنیّه منزّه باشد و بعضی از افاضل گفته‌اند که مراد از خلق دو روح بدون بدن که مجرّد باشند جمع کردن آن دو را با هم و آنها را با هم یکی کردن در بدن مثالی لاهوتی و قسمت کردن و جدا کردن آن دو را از یکدیگر و قرار دادن هر یک از آنها را در بدن شهودی جسمانی در ابدان مثالیّه محال نیست و فرض محال و ممتنع وقتی است که در بدن شهودی جسمانی باشد و بعضی از محققین گفته‌اند که ثم جمعت

روحی‌کما در حدیث شریف کلمه ثم برای تراخی در زمان نیست بلکه برای تراخی در مرتبه است مانند قول خدای تعالی کلاً سوف تعلمون ثم کلاً سوف تعلمون و قوله فکانت تمجدنی و تقدسنى و تهللنى تکرار فرموده او است که فرموده فلم یزل تهللنى و تمجدنى و افاده امر دیگری نمی‌کند. - پس معنی چنین می‌شود که آفریدم همه شما را یک روح که آن روح تمجید کند مرا پس آن را دو قسمت کردم- تا اینجا بود کلام استرآبادی و نیز فرموده که بعضی از ایشان یعنی محققین گفته‌اند که فقره فجعلتهما واحده یعنی به اتصال حسنی آن دو را یکی گردانیدم- و ضمیر کلمه فکانت برای یکی است مراد این است که برای یکی گردانیدن و متصل کردن حکمتها و مصلحتهای است (تمام شد کلام او) و نیز مجلسی (ره) می‌فرماید اطلاق مسح و یمین در این حدیث بنا بر استعاره است زیرا کسی که اراده لطفی کند به کسی او را به دست راست خود مسح می‌کند و محتمل است که یمین به معنای رحمت باشد چنانچه تحقیق آن را در جمله از قول ائمه علیهم السلام کردیم که فرموده‌اند والخیر فی یدیک زیرا که ممکن است معنی چنین باشد که نفع و ضرر از تو صادر شونده است و این هر دو از روی حکمت و مصلحت است پس نفع منسوب به یمین است و ضرر منسوب به شمال قوله و افضی نوره فینا یعنی رسانید یا وصل کرد نور او را به سوی ما و گفته شده یعنی وسعت داد او را در میان ما [ صفحه ۷ ]

## حدیث ۰۲

### اشاره

علل الشرایع مسندا از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقنی و علیاً و فاطمةً والحسن والحسین علیهم السلام قبل ان یخلق الدنیا بسبعة الاف سنته (عام ح ل) قلت فاین کنتم یا رسول الله قال قدّام العرش نسبح الله و نحمده و نقدسه و نمجده قلت علی ای مثال قال اشباح نور حتی اذا اراد الله عزوجل ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور (عمودا من نور ح ل) ثم قذفنا فی صلب ادم ثم اخرجنا الی اصلاب الالباء و ارحام الامهات و لا یصیننا بخش الشرك و لا سفاح الکفر یسعد بنا قوم و یشقی بنا اخرون فلما صیرنا الی صلب عبدالمطلب اخرج ذلک النور فشقّه نصفین فجعل نصفه فی عبدالله و نصفه فی ابی طالب ثم اخرج الذی لی الی امنه والنصف الی فاطمة بنت اسید فاخرجتني امنه و اخرجت فاطمة علیاً ثم اعاد عزوجل العمود الی فخرجت منی فاطمة ثم اعاد عزوجل العمود الی علی فخرج منه الحسن والحسین یعنی من النصفین جمعاً فما کان من نور علی فصار فی ولد الحسن و ما کان من نوری فصار فی ولد الحسن فهو ینتقل فی ولده الی یوم القیمة

### ترجمه حدیث ۰۲

معاذ گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدا آفرید من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را پیش از اینکه بیافریند دنیا را به هفت هزار سال- گفتم پس کجا بودید یا رسول الله- فرمود در جلوه عرش تسبیح می‌گفتیم خدا را و ستایش می‌کردیم او را و تقدیس و تمجید می‌نمودیم او را- گفتم بچه ماندی فرمود اشباح نوری بودیم تا اینکه اراده فرمود خدای عزوجل که بیافریند صورتهای ما را آن اشباح نور را عمودی گردانید پس افکند ما را در پشت آدم پس از آن بیرون آورد ما را به سوی پشتهای پدران و رحمهای مادران و به ما نمی‌رسد نجاست شرک و فجور کفر خوشبخت می‌شوند بسبب ما گروهی و بدبخت می‌شوند به سبب ما گروه دیگری پس چون ما را در صلب عبدالمطلب قرار داد بیرون آورد آن نور را و شکافت آن را و دو نصف کرد نصف آن را در صلب عبدالله قرار داد و نصف آن را در صلب ابی طالب پس بیرون آورد آن را که برای من بود و در رحم آمنه قرار داد و آن نصف که در صلب ابی طالب بود بیرون آورد و در رحم فاطمه بنت اسد قرار داد پس آمنه مرا بیرون آورد و

فاطمه علی را آنگاه برگردانید خدای عزوجل آن عمود نور را به سوی من و فاطمه از من بیرون آمد آنگاه خدای عزوجل آن عمود نور را برگردانید به سوی علی تا اینکه از او بیرون آمد حسن و حسین یعنی از دو نصف با هم پس آنچه از نور علی بود در اولاد حسن قرار گرفت و آنچه از نور من بود در اولاد حسین قرار گرفت و آن منتقل می‌شود در اولاد او تا روز قیامت

### حدیث ۰۳

#### اشاره

در کتاب وافی از کتاب کافی در ابواب بدو خلق الحجج مسندا از محمد بن سنان روایت کرده که گفت کنت عند ابی جعفر الثانی علیه السلام فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك و تعالی لم يزل [ صفحه ۸ ] متفردا بوحدانیه ثم خلق محمدا و علیا و فاطمه فمكثوا الف دهر ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها اليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا الا ان يشاء الله تعالی ثم قال يا محمد هذا الديانة التي من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزما لحق خذها اليك يا محمد

### ترجمه حدیث ۰۳

یعنی بودم نزد ابی جعفر دوم علیه السلام پس جریان اختلاف شیعه را بیان کردم فرمود ای محمد به درستی که خدای تبارک و تعالی همیشه تنها بود به یگانگی خود پس آفرید محمد و علی و فاطمه را و آنها درنگ کردند هزار دهر پس از آن آفرید همه چیزها را و همه ایشان را گواه گرفت بر آفرینش آنها و واجب کرد طاعت ایشان را بر آنها و واگذار کرد کارهای آنها را به سوی ایشان پس ایشان حلال می‌کنند آنچه را که می‌خواهند و حرام می‌کنند آنچه را که می‌خواهند و هرگز نمی‌خواهند چیزی را مگر اینکه خدای تعالی می‌خواهد- پس فرمود ای محمد اینست آن دینتی که هر که بر آن پیشی گرفت از دین خارج شد و کسی که مخالفت کرد نابود شد و هر که ملازم آن شد به آنها ملحق شد آن دین را برای خود بگیر

### حدیث ۰۴

#### اشاره

و نیز در کتاب کافی مسندا از جابر بن یزید جعفری روایت کرده که گفت قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمدا صلى الله عليه و آله و عترته الهداء المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله قلت و ما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح و كان مؤيدا بروح واحده و هي روح القدس فيه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلما علماء بررة اصفياء يعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل و يصلون الصلوات و يحجون و يصومون

### ترجمه حدیث ۰۴

یعنی جابر گفت ابی جعفر علیه السلام برای من فرمود ای جابر خدای تعالی اول چیزی را که آفرید محمد صلی الله علیه و آله و عترت او که راهنمایان و راه‌یافتگانند و آنها اشباحی بودند از نور گفتم اشباح چیست فرمود سایه نور و آنها بدنهای نورانی‌ای بودند بدون روحها و او مؤید به یک روح بود که آن روح القدس است در آن ظل بندگی می‌کرد خدا را با عترت خود و برای همان روح بود که خدا ایشان را صاحبان عقل و دانایان و نیکوکاران و برگزیدگان خلق فرمود تا اینکه بندگی کنند خدا را به نماز و روزه و



یعنی فرمود امام صادق علیه‌السلام که خدای تبارک و تعالی آفرید چهارده نور را پیش از آنکه بیافریند خلق را به چهارده هزار سال که آنها روحهای ما هستند- پس به او گفته شد که ای پسر رسول خدا این چهارده نور کیانند فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امام‌هائی که از فرزندان حسین‌اند درود بر ایشان باد آخر ایشان آن قائمی است که قیام می‌کند پس از غیبت خود و می‌کشد دجال را و پاک می‌گرداند زمین را از هر جور و ستمی

## حدیث ۰۷

### اشاره

در کتاب دهم بحارالانوار و کتاب نزهة الابرار تالیف محدث جلیل سید هاشم بحرینی (ره) و کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق علیه‌الرحمه به سند خود از سدید صیرفی از حضرت صادق از پدران بزرگوارانش روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده خلق الله نور فاطمه قبل ان یخلق الارض والسماء فقال بعض الناس یا نبی الله فلیست هی انسیه فقال صلی الله علیه و آله فاطمه حوراء انسیه قالوا یا نبی الله فکیف هی حوراء انسیه قال خلقها الله عزوجل من نوره قبل ان یخلق ادم اذ کانت الارواح فلما خلق الله ادم عرضت علی ادم قیل یا نبی الله و این کانت فاطمه قال کانت فی حقه تحت ساق العرش قالوا یا نبی الله فما کان طعامها قال التسیح والتقدیس والتهلل (الحدیث)

## ترجمه حدیث ۰۷

یعنی آفرید خدا نور فاطمه را پیش از آنکه بیافریند آسمان و زمین را- بعضی از اصحاب گفتند ای پیغمبر خدا پس فاطمه از سنخ انس نیست فرمود فاطمه انسیه است به صفت حوریه گفتند ای پیغمبر خدا چگونه حوراء انسیه است فرمود آفرید او را خدای عزوجل از نور خود پیش از آنکه بیافریند آدم را زمانی که ارواح بوده‌اند پس چون آدم را آفرید عرضه داشته شد بر آدم گفته شد ای پیغمبر خدا در آن وقت فاطمه در کجا بود فرمود در حقه‌ای در زیر ساق عرش گفتند ای پیغمبر خدا خوردنی او چه بود فرمود طعام او تسیح و تقدیس و تهلیل بود یعنی گفتن سبحان الله القدوس لاله الاالله- (تا آخر حدیث)

## حدیث ۰۸

### اشاره

در مجلد هفتم بحار از کتاب روض الجنان تالیف فضل الله بن محمود فارسی به حذف اسناد از انس بن مالک [صفحه ۱۱] روایت کرده که گفت بینا رسول الله صلی الله علیه و اله صلی صلوة الفجر ثم استوی فی محرابه کالبدر فی تمامه فقلنا یا رسول الله ان رأیت ان تفسر لنا هذه الایة قوله تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والشهداء والصدیقین والصالحین فقال التبی صلی الله علیه و اله امیاء النبیین فاننا و امیاء الصدیقون فعلی بن ابی طالب و امیاء الشهداء فعمی حمزه و امیاء الصیاحون فابنتی فاطمه و ولداهما الحسن والحسین- فنهض العیاس من زاویة المسجد الی بین یدیه صلی الله علیه و آله و قال یا رسول الله الست انا و انت و علی و فاطمه و شرفتهم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمّاه اما قولک انا و انت و علی و فاطمه والحسن والحسین من ینبوع واحد- قال علیه‌السلام و ماوراء ذلك یا عمّاه- قال لائک لا تذکرنی حین ذکرتهم و لم تشرفنی حین شرفتهم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمّاه اما قولک انا و انت و علی و فاطمه والحسن والحسین من ینبوع واحد فصدمت ولكن خلقنا الله نحن حیث لا سماء مبیّیه و لا ارض مدحیّیه و لا عرش و لا جنّه و لا نار کنا نسبحه حین لا تسیح و نقدسه حین لا تقدیس فلما اراد الله بدؤ الصنعه فتق نوری فخلق منه العرش فنور العرش من نوری و نوری من نور الله و انا افضل من العرش- ثم فتق

نور ابن ابی طالب فخلق منه الملائكة فنور الملائكة من نور ابن ابی طالب و نور ابن ابی طالب من نور الله و نور ابن ابی طالب افضل من الملائكة- و فتق نور ابنتی فاطمة فخلق منه السموات والارض فنور السموات والارض من نور ابنتی فاطمة و نور فاطمة من نور الله و فاطمة افضل من السموات والارض- ثم فتق نور الحسن فخلق منه الشمس والقمر فنور الشمس والقمر من نور الحسن و نور الحسن من نور الله والحسن افضل من نور الله والحسين افضل من الجنة و الحورالعین- ثم ان الله خلق الظلمة بالقدره فارسلها فی سحاب البصر فقالت الملائكة سبح قدوس ربنا مذ عرفنا هذه الاشباح ما رأينا سوء فبحرمتهم الا كشفت ما نزل بنا فهناك خلق الله تعالى قنادیل الزحمة و علّقها علی سرادق العرش فقالت الهنا لمن هذه الفضيلة و هذه الانوار فقال هذا نور امتی فاطمة الزهراء لأن السموات والارضین بنورها ظهرت و هی ابنة نبی و زوجة وصی و حجّتی علی خلقی اشهدکم یا ملائکتی انی قد جعلت ثواب تسیحکم و تقدیسکم لهذه المرثة و شیعتها الی یوم القيامة- فعند ذلك نهض العباس الی علی بن ابی طالب و قبل ما بین عینی و قال یا علی لقد جعلک الله حجة بالغه علی العباد الی یوم القيمة

### ترجمه حدیث ۰۸

یعنی در بین آنکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را گذاردند و پس از نماز به پا ایستادند در محراب خود مانند ماه شب چهاردهم [ صفحه ۱۲ ] پس ما گفتیم ای رسول خدا اگر رأی شما باشد تفسیر کنید برای ما این آیه را که فرموده خدا تعالی است اولئك الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اما مراد از نبیین من هستم و مراد از صدیقین علی ابن ابیطالب است و مراد از شهداء عموم حمزه است و مراد از صالحین دخترم فاطمه و دو پسر او حسن و حسین اند- پس عباس عموی پیغمبر از گوشه مسجد برخاست و آمد روبروی پیغمبر و گفت ای رسول خدا آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم حضرت فرمود دیگر بعد از این چه می خواهی ای عمو گفت برای اینکه تو نامهای ایشان را یاد کردی و نام مرا یاد نکردی و زمانی که ایشان را شرافت دادی مرا شرافت ندادی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای عمو اینکه تو گفتی من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک سرچشمه ایم راست گفتی ولیکن خدا زمانی که ماها را آفرید نه آسمانی بنا گذارده شده بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه عرشی بود و نه بهشتی و نه آتشی ما بودیم که او را تسیح می کردیم در حالی که هیچ تسیح کننده ای نبود و ما او را تقدیس می کردیم در حالی که هیچ تقدیس کننده ای نبود پس چون خدا اراده کرد ابتداء صنع خود را شکافت نور مرا و از آن عرش را آفرید نور عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و من افضل از عرشم- پس شکافت نور پسر ابیطالب را و آفرید از آن فرشتگان را و نور فرشتگان از نور پسر ابیطالب است و نور پسر ابیطالب از نور خدا است و پسر ابیطالب افضل از فرشتگانست- پس شکافت نور دخترم فاطمه را و آفرید از آن آسمانها و زمین را پس آسمانها و زمین از نور خدا است و نور دختر من فاطمه است و دختر من فاطمه افضل است از آسمانها و زمین- پس شکافت نور حسن را و از آن آفرید آفتاب و ماه را و آفتاب و ماه از نور حسن است و نور حسن از نور خداست و حسن افضل از آفتاب و ماه است- پس شکافت نور حسین را و آفرید از نور او بهشت و حورالعین را و بهشت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است و حسین افضل از بهشت و حورالعین است- پس خدای تعالی تاریکی را به قدرت آفرید و آن را فرستاد در ابرهای چشم فرشتگان گفتند سبوح قدوس پروردگار ما از زمانی که شناختیم این اشباح را ما بدی ندیده ایم تو را سوگند می دهیم به حرمت ایشان که از ما برداری آنچه را که بر ما وارد شده یعنی ظلمت و تاریکی را در آن وقت خدا قندیل هایی از رحمت آفرید و آنها را بر سرادق عرش آویخت پس فرشتگان گفتند خدای من این فضیلت و نورها برای کیست فرمود این نور کنیز من فاطمه زهراء است و برای این کنیز خود را زهراء نام گذاردم زیرا که آسمانها و زمین به سبب نور او آشکار شد و آن دختر

پیغمبر من و زوجه وصی من و حجت من است بر خلق من شما را گواه می‌گیرم ای فرشتگان من که قرار دادم ثواب تسیحهای شما و تقدیسهای شما را برای این زن و شیعیان او تا روز قیامت - پس در آن وقت عباس از جا برخاست و رفت به طرف علی بن ابیطالب و میان دو چشم او را بوسید و گفت یا علی خدا تو را حجت قرار داد بر همه‌ی بندگان خود تا روز قیامت [صفحه ۱۳]

## حدیث ۰۹

### اشاره

در جلد هفتم بحار از کتاب روض الجنان باسناد خود مرفوعاً از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده قال قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام یا جابر کان الله و لا شیء غیره و لا معلوم و لا مجهول فاؤل ما ابتداء من خلق خلقه ان خلق محمد صلی الله علیه و آله و خلقنا اهل البيت معه من نور عظمته فاوقفنا اظلة خضراء بین یدیه حیث لا سماء و لا ارض و لا مکان و لا لیل و لا نهار و لا شمس و لا قمر یفصل نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس من الشمس نسبح الله و نقدسه و نحمده و نعبده حق عبادته (الی آخر الحدیث)

## ترجمه حدیث ۰۹

یعنی گفت جابر که فرمود ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما‌السلام ای جابر خدا بود و چیزی غیر او نبود و هیچ دانسته شده و ندانسته‌ای نبود پس اوّل آفریده‌ای که ابتدا به آفرینش آن کرد این بود که آفرید محمد صلی الله علیه و آله را و آفرید ما را با او که اهل بیت او هستیم از نور عظمت خود و ما را واقف گردانید در مقابل خود در سایه‌های سبزی وقتی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی جدا می‌شد نور ما از نور پروردگار ما همچنانکه شعاع آفتاب از آفتاب جدا می‌شود در حالتی که تسیح و تقدیس و حمد می‌کردیم او را و بندگی می‌کردیم او را حق بندگی کردن او - (تا آخر حدیث که محلّ شاهد از آن را در اینجا ذکر کردیم)

## حدیث ۱۰

### اشاره

و نیز در همان کتاب از کتاب مشارق الانوار بررسی از کتاب واحده به سند خود از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود انّ الله سبحانه تفرّد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمه فصارت نوراً ثم خلق من ذلك النور محمداً و علیاً و عتره علیهم‌السلام ثم تکلم بکلمه فصارت روحاً و اسکنها فی ذلك النور واسکنه فی ابداننا فنحن روح الله و کلمته احتجب بنا عن خلقه فما زلنا فی ظل عرشه خضراء مسبحین نسبحه و نقدسه حیث لا شمس و لا قمر و لا عین تطرف ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعه لانهم خلقوا من شعاع نورنا

## ترجمه حدیث ۱۰

یعنی به درستی و راستی که خدای سبحانه تنها بود در یگانگی خود پس تکلم کرد به کلمه‌ای آن کلمه نوری شد و از آن نور محمّد و علی و عترت علیهم‌السلام را آفرید پس تکلم کرد به کلمه‌ای که آن روحی شد که ساکن گردانید آن روح را در آن نور و ساکن گردانید آن را در بدنهای ما پس ما ایم روح خدا و کلمه او که ما را از خلق خود پوشانید و همیشه در سایه سبز عرش او



تسبیح کنندگان بودیم و او را تسبیح و [ صفحه ۱۴ ] تقدیس می‌کردیم هنگامی که نه آفتابی بود و نه ماهی و نه چشمی که به هم خورد پس آفرید ارواح شیعیان ما را و آنها شیعه نامیده شدند برای این که آفریده شدند از شعاع نور ما مؤلف ناچیز گوید در این مختصر در موضوع پیدایش و آفرینش نور و روح صدیقه طاهره سلام الله به نقل ده حدیث اکتفا کردم بعلاوه احادیث و اخبار وارده در این باب از طرق خاصه و عامه در کتب معتبره ایشان بسیار روایت شده که احصاء و نقل آن در این کتاب باعث تطویل کلام و عدم اقتضاء مقام است طالبین به کتب مبسوطه مانند کتاب بصائر الدرجات صفار و کافی شریف و کتب شیخ صدوق و کتب علامه مجلسی (ره) و امثال آنها مراجعه فرمایند

## در بیان ماده‌ی نطفه طاهره آن حضرت و انعقاد آن در صلب پدر بزرگوار و انتقال به رحم مادر عالمقدار

### اشاره

در این باب نیز اخبار و احادیث بسیار در کتب عامه و خاصه روایت شده در اینجا به نقل چند حدیث از آن مبادرت می‌نمایم و در ضمن آن به نکات و لطائفی خاطر نشان می‌شود و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب- آنچه از اخبار صحیحه و معتبره استفاده می‌شود اینست که ماده نطفه این بی‌بی معظمه سلام الله علیها سبب بهشتی و رطب بهشتی و زغب جبرئیل و از سدره المنتهی و خاک علیین بوده و نصوص بسیاری در این باب از مصادر وحی و تنزیل به ما رسیده که از جمله آنها چند حدیثی است که در اینجا ذکر می‌شود

### حدیث ۱۰

### اشاره

محدث جلیل سید هاشم بحرینی (ره) در کتاب نزهة الابرار و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم و کتاب معانی الاخبار صدوق علیه‌الرحمه روایت فرموده‌اند به اندک تفاوتی در عبارت و نگارنده از معانی آن را نقل می‌نمایم فی المعانی عن ابن المتوکل عن الحمیری عن ابن یزید عن ابن فضال عن عبدالرحمن بن الحجاج عن سدير الصیرفی عن ابی عبداللہ عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله- خلق الله نور فاطمه قبل ان یخلق الارض و السماء تا می‌رسد به اینجا که می‌فرماید فلما خلق الله عزّ و جلّ آدم و اخرجنی من صلبه و احبّ اللہ ان یخرجها من صلبی جعلها تفاحه فی الجنّة و اتانی بها جبرئیل فقال لی السّلام علیک یا رسول اللہ و رحمۃ اللہ و برکاته قلت و علیک السّلام و رحمۃ اللہ و برکاته حبیبی جبرئیل فقال یا محمّد ان ربّک یقرؤک السّلام قلت منه السّلام و الیه یعود السّلام [ صفحه ۱۵ ] قال یا محمّد انّ هذه تفاحه اهداها اللہ عزّ و جلّ الیک من الجنّة فاخذتها و ضممتها الی صدری قال یا محمّد یقول اللہ جلّ جلاله کلّها ففلقتها فرأیت نوراً ساطعاً و فرعت منه فقال یا محمّد مالک لا تأکل کلّها و لا- تخف فانّ ذلک النور للمنصوره فی السّماء و هی فی الارض فاطمه قلت حبیبی جبرئیل و لم سمیت فی السّماء المنصوره و فی الارض فاطمه قال سمیت فی الارض فاطمه لانّها فطمت شیعتها من النّار و فطم اعدائها عن حبّها و هی فی السّماء المنصوره و ذلک قول اللہ عزّ و جلّ و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر اللہ ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمه لمحبیها

### ترجمه حدیث ۱۰

در معانی الاخبار به سندی که ذکر شد از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرانش روایت نمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که آفرید خدا نور فاطمه را پیش از اینکه بیافریند زمین و آسمان را (مؤلف فقیر گوید- قسمتی از این حدیث در حدیث هفتم

از فصل اول در صفحه ۱۰ ذکر شد به مناسبت پیدایش نور آن حضرت لذا در اینجا تکرار نکردم متمم آن از اینجا است که فرمود: چون خدای عزّ و جل آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد دوست داشت که او یعنی فاطمه را از صلب من بیرون بیاورد آن را سیبی قرار داد در بهشت و جبرئیل آن را به نزد من آورد و گفت درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای محمّد گفتم و بر تو باد درود و رحمت و برکات خدا پس گفت ای محمد خدا تو را سلام می‌رساند گفتم سلام از او است و به سوی او باز می‌گردد سلام گفت یا محمد این سیبی است که هدیه فرستاده است خدای عزوجل از بهشت به سوی تو پس گرفتم آن را و به سینه‌ام چسبانیدم گفت ای محمّد خدایی که بزرگ است جلال او می‌فرماید بخور آن را پس شکافتم آن را نوری از آن ساطع شد که من ترسیدم گفت ای محمّد چرا نمی‌خوری بخور آن را و نترس که این نور مخصوص منصوره است در آسمان و او فاطمه است در زمین گفتم دوست داشته من جبرئیل چرا در آسمان منصوره نامیده شده و در زمین فاطمه نامیده شده برای اینکه جدا می‌کند شیعیان خود را از آتش و جدا کرده می‌شوند دشمنان او از دوست داشتن او- و او در آسمان منصوره است و این است مراد از گفته خدای عزوجل و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء یعنی و در آن روز یعنی قیامت شاد می‌شوند اهل ایمان به یاری کردن خدا که یاری می‌کند هر که را که می‌خواهد یعنی یاری کردن فاطمه را برای دوستانش

## حدیث ۰۲

### اشاره

در بحارالانوار و کتاب نزهة الابرار مسندا از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت قیل یا رسول الله انک تلثم فاطمة و تشمها و لا تفعل ذلك بغیرها من بناتک فقال علیه السلام ان جبرئیل اهدی [ صفحه ۱۶ ] الی تفاحه من تفاح الجنة فاکلتها فتحولت ماء فی صلبی فاودعتها خدیجة فحملت فاطمة

## ترجمه حدیث ۰۲

گفته شد بوجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله ای رسول خدا تو همواره می‌بوسی فاطمه را و می‌بوئی و نسبت به غیر فاطمه از دختران خود این کار را نمی‌کنی پس فرمود برای این است که جبرئیل برای من سیبی از سیبهای بهشت را به هدیه آورد و من آن را خوردم و آن آبی شد در صلب من آن را به خدیجه سپردم و او حامل شد به فاطمه

## حدیث ۰۳

### اشاره

و نیز در آن دو کتاب از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت دخلت علی عایشة بنت ابی بکر فقالت دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقتیل فاطمة و یشمها فقلت اتحبها یا رسول الله قال انه لَمِا عرج بی الی السماء الرابعة اذن جبرئیل و اقام میکائیل علیهما السلام فقال لی ادن یا محمّد فصل بهم فقلت اتقدم و انت بحضرتی قال نعم ان الله تعالی فضل الانبیاء والمرسلین علی ملائکته المقربین و فضلک انت خاصه علیهم و علی جمیع الانبیاء فدنوت و صلیت باهل السماء الرابعة (وساق الحدیث الی ان قال) ثم نظرت امامی فاذا برطب الین من الزبد و بتفاحه رائحتها اطیب من المسک فاخذت رطبة و تفاحه فاکلتها فتحولت ماء فی صلبی فلما هبطت الی الارض اودعته خدیجة فحملت بفاطمة حوریة انسیة فاذا اشتقت الی الجنة شممت رائحة فاطمة علیها السلام- قال ابن عباس فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فسئلته عن فاطمة فحدثنی بما حدثنی عایشه

## ترجمه حدیث ۰۳

یعنی داخل شدم بر عایشه دختر ابی بکر پس گفت داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که او می‌بوسید فاطمه را و می‌بوئید او را گفتم آیا دوست می‌داری او را ای رسول خدا فرمود چون بالا برده شدم به سوی آسمان چهارم جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه گفت و به من گفت نزدیک شو ای محمد و نماز بگزار با ایشان من گفتم من پیش بایستم و حال آنکه تو در حضور منی گفت آری خدای تعالی فضیلت داده است انبیاء و مرسلین را بر ملائکه مقربین و تو را بخصوص فضیلت و برتری داده بر ایشان و همه انبیاء پس نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم (و کشانید حدیث را تا اینکه فرمود) پس نظر کردم در پیش روی خود رُطبی دیدم نرمتر از گِره و سیبی را دیدم که خوشبوتر بود از مشک گرفتم یک دانه رطب و یک دانه سیب را و خوردم آن آبی شد در صلب من چون بر زمین فرود آمدم آن را سپردم به خدیجه پس حامل شد به فاطمه که حوریه‌ایست انسیّه پس هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم استشمام می‌کنم بوی فاطمه را- ابن عباس گفت [ صفحه ۱۷ ] داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فاطمه از او پرسیدم برای من حدیث فرمود آنچه را که عایشه حدیث کرد

## حدیث ۰۴

## اشاره

نیز در کتاب نزهة الأبرار از کتاب رجال شیخ طائفه ابی جعفر طوسی علیه‌الرحمة از فضل بن شاذان در کتاب مسائل البلدان مرفوعاً از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که گفت دخلت علی فاطمة علیها السلام والحسن والحسين يلعبان بين يديها ففرحت بهما فرحا شديداً فلم البث حتى دخل رسول الله صلى الله عليه و اله فقلت يا رسول الله اخبرني بفضيلة هؤلاء ازداد حبالهم فقال يا سلمان ليلة اسرى بي الى السماء و ادارني جبرئيل في سمواته و جناحه فيبينما انا ادور في قصورها و بساتينها و مقاصيرها اذ شممت رائحة طيبة فاعجبنتي تلك الرائحة فقلت يا حبيبي ما هذه الرائحة التي غلبت على رائحة الجنة كلها فقال يا محمد تفاحة خلقها الله تبارك و تعالی بيده منذ ثلثمائة عام ما ندرى ما يريد بها فيبينما انا كذلك اذ رأيت ملائكة و معهم تلك التفاحة فقالوا يا محمد ربنا السلام يقرء عليك السلام و انخفك بهذه التفاحة قال رسول الله صلى الله عليه و اله فاخذت تلك التفاحة فوضعتها تحت جناح جبرئيل عليه السلام فلما هبط الى الارض اكلت تلك التفاحة فجمع الله ماءها في ظهري فغشيت خديجة بنت خويلد فحملت بفاطمة عليها السلام من ماء التفاحة فوحي الله عز و جل ان قد ولد لك حوراء انسيه فزوج النور من النور فاطمة من علي فأنى قد زوجتها في السماء و جعلت خمس الارض مهرها و سيخرج فيما بينهما ذرية طيبة و هما سراجا اهل الجنة الحسن والحسين و ائمة يقتلون و يخلدون فالويل لقاتلهم و خاذلهم

## ترجمه حدیث ۰۴

یعنی داخل شدم بر فاطمه علیها السلام در حالتی که حسن و حسین در پیش روی او بازی می‌کردند و من شاد شدم به سبب ایشان شادی سختی پس درنگی نکردم تا اینکه داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم ای رسول خدا مرا خبر ده به فضیلت اینها (یعنی فاطمه و حسنین) تا دوستیم در حق ایشان زیاد شود فرمود ای سلمان شبی که من سیر داده شدم به سوی آسمان و دور گردانید مرا جبرئیل در آسمانهای او و بهشتهای او همینطور که من دور می‌زدم در قصرهای آن و بستانهای آن و مقصوره‌های آن ناگاه بوی خوشی استشمام کردم که آن بوی خوش مرا به عجب آورد به جبرئیل گفتم ای دوست داشته من این بوئی که بر همه بوهای بهشت غلبه کرده چه بوئی است گفت ای محمد بوی سیبی است که خدای تعالی آن را به دست خود آفریده است از سیصد

سال پیش که ما نمی‌دانیم که برای چه آفریده است آن را بین اینکه در چنان صحبتی بودیم دیدم فرشتگانی را که آن سیب با ایشان بود و گفتند ای محمد خدای ما تو را سلام می‌رساند و این سیب را برای تو تحفه فرستاده فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که من آن سیب را گرفتم و زیر بال جبرئیل قرار دادم چون به زمین فرود آمد آن سیب را خوردم خدا آب آن را در پشت من جمع کرد پس با خدیجه دختر خویلد نزدیکی کردم به فاطمه حامل شد [صفحه ۱۸] از آب آن سیب پس وحی فرستاد خدای عزوجل به من که زائیده می‌شود برای تو حوراء انسیه پس نور را با نور تزویج کن یعنی فاطمه را با علی که من تزویج کردم او را در آسمان و پنج یک زمین را مهر او قرار دادم و زود باشد که از این دو ذریه پاکیزه‌ای بیرون آید که آن دو دو چراغ اهل بهشتند حسن و حسین و امام‌هائی که کشته می‌شوند و جاوید می‌مانند پس عذاب بر کشنده ایشان و خوارکننده ایشان است

## حدیث ۵۰

### اشاره

و نیز محدث بحرینی در همان کتاب از کتاب هدایه تالیف حسین بن حمدان حضینی روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج بی الی السّماء رایت کَلَمًا فی الملکوت و دخلت الجنّة فنادانی کَلَمًا فیها من شیء حتی ثمارها و اخذ حبیبی جبرئیل تفاحه من تفاح الجنّة فقال یا رسول الله الله یقرئک السّلام و یقول لک کل هذه التفاحه فانّ من ماءها اخلق تفاحه الدنیا والاخره و هی فاطمه ابنتک و رأیت النار و ما فیها فواقعت خدیجه فحملت بفاطمه

## ترجمه حدیث ۵۰

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون بالا برده شدم به سوی آسمان همه آنچه در ملکوت بود دیدم و داخل بهشت شدم هر آن چیزی که در بهشت بود حتی میوه‌های آن مرا ندا کردند و حبیب من جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت را گرفت و گفت ای رسول خدا، خدا تو را سلام می‌رساند و به تو می‌گوید بخور این سیب را که از آب آن می‌آفرینم سیب دنیا و آخرت را که آن فاطمه دختر تو است و دیدم آتش را و آنچه که در آن است پس نزدیکی کردم با خدیجه و او به فاطمه حامل شد و پس از نقل این حدیث گفته و صدق هذا الخبر فی التفاحه قول عایشه و قد دخل علیها نسوة من العراقیات و عذرهما و نسوة من الشامیّات فقلن لها یا عایشه جنناک فسئلک عن علیّ و خروجک علیه فی ضلال کان فاستحللت قتاله ام علی حق فبغیت علیه فقالت عایشه و یحکن یا عراقیات لقد سألتن عن الداهیه الدهیاء و الطاخیه العمیاء ان علیا کان لله نصیراً و للذین قاعداً و قائما بالحجّه و خلیفه النبوه و ادیب الملائکه و قریع الوحی یسمعه بکره و عشیا و یعیه فی اذن واعیه و حجّه الله علی خلقه و الباب بینهم و بینه و ما عشیت ان اقول فی ابی الحسن و قد اشتبک رحمه برسول الله اشتباک الاصابع المشتبکه بالاوصال المتحائکه فصارا کنفس واحده اودعت فیها جسمین فما یفارق جسم جسماً اخو رسول الله و ابوتفاحته و قره عینیة التي کانت احب الناس الیه مریم الکبری و الحوراء التي افرغت من ماء الجنّة من تفاحه من صلب رسول الله صلی الله علیه و اله و لقحت (لقیحه ح ل) اکرم ملقح و نتجت (نتیجه ح ل) اکرم منتج و هی و ابوها کبعض فصله یعنی و دلیل راستی خبر سیب گفته شده عایشه است که چون داخل شدند بر او زنان و دختران عراقی و زنان شامی و به او گفتند ای عایشه ما آمده‌ایم از تو پرسیم در باب علی علیه‌السلام و خروج کردن تو بر او که آیا علی در ضلالت و گمراهی بود که تو [صفحه ۱۹] حلال دانستی کشت و کشتار با او را- یا بر حق بود و تو از روی گمراهی با او قتال کردی عایشه گفت وای بر شما ای زنها عراقی هر آینه سؤال کردید از من از امر بسیار بزرگی که شدت بزرگی آن مرا به کوری انداخته همانا علی یاری کننده بود خدا و دین را در حالی که نشسته و قیام کننده بود با حجّت و دلیل (یعنی چه ساکت بود و چه جنگ می‌کرد)-

و جانشین پیغمبر و برگزیده وحی بود و ادب‌کننده فرشتگان بود و صدای وحی را هر صبح و شامی می‌شنید و در گوش خود حفظ می‌کرد و حجت خدا بود بر خلق او و دربان خدا بود در میان ایشان و خدا و نمانده‌ام در آنچه در حق ابوالحسن می‌گویم کور و نابینا و حال آنکه او کسی است رحم خود را به رسول خدا داخل کرده مانند داخل کردن انگشتان در همدیگر که گویا رگها و عصبهای متصل به یکدیگر و با هم یک نفس بودند در دو جسم که هیچ کدام از یکدیگر جدا نمی‌شدند و او برادر رسول خدا و صاحب سبب پیغمبر و آرام و روشنی دو دیده او بود و محبوب‌تر بود به سوی او مریم کبرای حوراء که ریخته شده بود از آب سبب بهستی از صلب رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی فاطمه زهراء) که تلقیح شده گرامی‌ترین تلقیح‌کنندگان و نتیجه گرامی‌ترین نتیجه گذارندگان بود که نسبت آن دختر به پدرش مانند نسبت بعضی از مفاصل او بود به خودش

## حدیث ۰۶

### اشاره

در تفسیر علی ابن ابراهیم بن هاشم است که گفت حدیث کرد مرا پدرم از حسن بن محبوب از علی بن رباب از ابی عبیده از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرمود طوبی شجره فی الجنة فی دار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و لیس احد من شیعه الّا و فی داره غصن من اغصانها والورقه من اوراقها یستظل تحتها امّیه من الامم قال کان رسول الله یكثر تقبیل فاطمه علیها السلام فانکرت ذلک عایشه فقال رسول الله صلی الله علیه و اله یا عایشه انّی لَمّا اسری بی الی السماء دخلت الجنة فادنانی جبرئیل علیه السلام من شجره طوبی فناولنی من ثمارها فاکلته فحوّل الله ذلک ماء فی ظهری فلمّا هبطت الی الارض واقعت خدیجه فحملت بفاطمه فما قبلتها قطّ الّا وجدت رائحه شجره طوبی منها

## ترجمه حدیث ۰۶

یعنی طوبی درختی است در بهشت در خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نیست احدی از شیعیان او مگر اینکه در خانه او شاخه‌ایست از شاخه‌های آن درخت و برگی است از برگهای آن که در سایه آن می‌نشینند امّتی از امّتها- فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها‌السلام را بسیار می‌بوسید و عایشه انکار می‌کرد آن را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ای عایشه چون من به آسمان سیر داده شدم داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوه‌های آن به من داد و من آن را خوردم خدا آن را آبی گردانید در پشت من چون فرود آمدم به زمین با خدیجه نزدیکی کردم پس او به فاطمه حامل شد و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر اینکه بوی درخت طوبی را از او می‌یافتم [صفحه ۲۰]

## حدیث ۰۷

### اشاره

علامه مجلسی (ره) در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از موسی بن علی بن موسی بن عبدالرحمن المحاربی معنعناً از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد بن علی علیهم‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرمود معاشر الناس اتدرون مما خلقت فاطمه قالوا الله و رسوله اعلم قال خلقت فاطمه حوراء انسیه لا انسیه قال خلقت من عرق جبرئیل و من زغبه قالوا یا رسول الله استشکل ذلک علینا تقول حوراء انسیه لا انسیه ثم تقول من عرق جبرئیل و من زغبه قال اذا ائبئکم اهدی الی ربی تفاحه من الجنة اتانی بها جبرئیل علیه‌السلام فضمّها الی صدره فعرق جبرئیل و عرقت التفاحه فصار عرقهما شیئا واحداً ثم قال السلام علیک

یا رسول الله و رحمة الله و برکاته قلت و عليك السّلام یا جبرئیل فقال ان الله اهدى الیک تفاحةً من الجنة فاخذتها و قبلتها و وضعتها على عینی و ضممتها الی صدری ثم قال یا محمد کُلها قلت یا حبیبی جبرئیل هدیة ربی یؤکل قال نعم قد امرت باکلها فلقتها فرأیت منها نوراً ساطعاً ففزعت من ذلك النور قال کُل فان ذلك نور المنصورة فاطمة قلت یا جبرئیل من المنصورة قال جاریة تخرج من صلبک و اسمها فی السماء منصوره و فی الارض فاطمة قال سمیت فاطمة فی الارض لانها فطمت شیعته من النار و فطموا اعداءها عن حبها و فی السماء المنصورة و ذلك قول الله عزوجل و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمة لمحبیها

### ترجمه حدیث ۰۷

یعنی ای گروه مردمان آیا می‌دانید که فاطمه از چه چیز آفریده شده گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود آفریده شده است فاطمه در حالتی که حوراء انسیه است نه انسیه و فرمود آفریده شده از عرق جبرئیل و از موهای نازک پَر او گفتند ای رسول خدا مشکل و دشوار شد برای ما فهم آن تو می‌گوئی حوراء انسیه است نه انسیه پس از آن می‌گوئی از عرق جبرئیل و از موهای نازک پَر او آفریده شده فرمود اینک شما را خبر می‌دهم پروردگار من سببی را برای من به هدیه فرستاد و جبرئیل علیه‌السلام آن را به نزد من آورد در حالی که به سینه خود چسبانیده بود جبرئیل عرق کرده و سبب هم عرق کرده و این دو عرق با هم یکی شده بود پس بر من درود و رحمت و برکات فرستاد و من هم بر او درود فرستادم جبرئیل گفت که خدا سببی از سیبهای بهشت را برای تو به هدیه فرستاده گرفتم آن را و بوسیدم و به روی چشم خود گذاردم و به سینه‌ام چسبانیدم پس گفت ای محمد بخور آن را گرفتم ای حبیب من جبرئیل هدیه پروردگار من خورده می‌شود؟ گفت آری ماموری به خوردن آن پس آن را شکافتم نوری از آن ساطع شد که ترسیدم از آن نور گفت بخور که این نور منصوره فاطمه است گرفتم ای جبرئیل منصوره کیست گفت دختری است که از صلب تو بیرون می‌آید و نام آن در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه گفت در زمین فاطمه نامیده شده برای اینکه او جدا می‌کند شیعیان خود را از آتش و جدا کرده شدند دشمنان او از دوستی او و در آسمان منصوره است و این است قول خدای عزوجل و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله [ صفحه ۲۱ ] ینصر من یشاء یعنی در روز قیامت شاد می‌شوند مؤمنان به سبب یاری کردن خدا یعنی یاری کردن فاطمه دوستان خود را

### حدیث ۰۸

محدث جلیل مرحوم سید هاشم بحرینی (ره) در کتاب نزهة الابرار از فخرالدین نجفی روایت فرموده حدیثی را پس از آن که در ترجمه او گفته و رایت هذا الشيخ الفاضل کان من الزهاد فی الوقت و المتورعین رأیته بداره فی مشهد مولانا و امامنا علی بن ابی طالب علیه‌السلام سنة الثالثة والستين والالف - یعنی دیدم این شیخ را که فاضل و از زهاد و اهل ورع وقت بود در خانه‌اش در مشهد مولی و امام ما علی بن ابیطالب علیه‌السلام در سال هزار و شصت و سه آن شیخ در کتاب خود روایتی را نقل کرده در باب بیرون رفتن حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام در سن سه سالگی از خانه بیرون و رسیدن آن حضرت به نزد صالح بن رقیعه یهودی و گرفتن او آن حضرت را و بردن و مخفی نمود آن حضرت را در خانه خود و محزونه شدن حضرت زهرا سلام‌الله علیها به علت نیافتن فرزند خود و هفتاد مرتبه از خانه بیرون آمدن تا درب مسجد پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و نیافتن کسی را که به طلب حسینش بفرستد زیرا که در آن وقت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام به غزوه‌ای از غزوات تشریف برده بودند - و آمدن حضرت امام حسن بر در خانه صالح یهودی به طلب برادر خود و از در عتاب و خطاب به خانه صالح وارد شدن و مطالبه برادر را از او نمودن و متحیر شدن صالح از جلالت و نبالت و فصاحت و شجاعت آن حضرت و سوال کردن صالح از آن جناب از مادر عالیقدرش حضرت امام حسن در جواب او می‌فرماید - امی الزهراء بنت محمد المصطفی قلادة الصفوة و درة صدف العصمة

و غزّه جمال العلم والحکمه و هي نقطه دائرة المناقب والمفاخر و لمعه من انوار المحامد والمأثر خمير طينه وجودها من تفاحه من تفاح الجنه و كتب الله في صحيفتها عتق عصاة الامه و هي ام الساده النجباء و سيده نساء البتول العذراء فاطمه الزهراء سلام الله عليها يعني مادر من دختر محمد مصطفی صلی الله عليه و آله و گردن‌بند برگزیدگی و یکتا دُر صدف عصمت و روشنی جمال علم و حکمت است و او است مرکز دایره منقبتها و فخرها و لمعه‌ای از نورهای محل ستایش و آثارها سرشته شده طینت او از سیبی از سیبهای بهشت و نوشته است خدا در صحیفه او آزاد کردن گناهکاران امت را و او است مادر آقایی که برگزیده شد گانند به نجابت و خوبی و او است سیده زنها بتول عذراء فاطمه زهراء سلام خدا بر او باد

## حدیث ۰۹

### اشاره

سید ابن طاوس طاب ثراه در کتاب طرایف گفته است من طرائف ما وجدته فی حدیث سفیان الثوری تألیف سلیمان بن احمد الطبرانی عن هشام بن عروه عن عایشه قال قالت کنت اری رسول الله صلی الله علیه و اله لیفعل بفاطمه شیئاً من التقییل و اللطافه فقلت یا رسول الله اراک تفعل بفاطمه شیئاً لم اراک تفعل من قبل فقال لی یا حمیراء انه لیلئ اسری بی الی السماء دخلت الجنه فوقفت علی شجره من شجر الجنه لم ار شجره فی الجنه احسن منها و لا انضر منها ورقاً و لا اطیب منها ثمراً [ صفحه ۲۲ ] فتناولت من ثمرها فاکلت منها فصارت نطفه فی ظهری فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجه فحملت بفاطمه فانا اذا اشتقت الی رائحة الجنه شممت ریح فاطمه یا حمیراء ان فاطمه لیست کنساء الادمیین و لا تعتل کما یعتلن

## ترجمه حدیث ۰۹

یعنی گفت از طرفه چیزی که یافتم آن را در حدیث سفیان ثوری تألیف سلیمان بن احمد طبرانی از هشام بن عروه از عایشه اینست که گفت: عایشه گفت می‌دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بسیار می‌بوسید و مهربانی می‌کرد با فاطمه گفتم ای رسول خدا می‌بینم که با فاطمه کاری می‌کنی که پیش از او با دیگران نمی‌کردی فرمود برای من که ای حمیراء شبی که سیر داده شدم به سوی آسمان داخل بهشت شدم بر درختی از درختهای بهشت واقف شدم ندیدم در بهشت درختی نیکوتر از آن و خرّم و با نضارت تر و خوش برگ‌تر و پاکیزه و خوشبوتر از حیث میوه تناول کردم و از میوه آن خوردم نطفه‌ای شد در پشت من چون به زمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم به فاطمه حامل شد پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم ای حمیراء فاطمه مانند زنها آدمیان نیست و علت نمی‌بیند همچنانکه سایر زنها علت می‌بینند

## حدیث ۱۰

### اشاره

در عاشر بحار از کتاب عیون المعجزات از حارثه بن قدامه از سلمان از عمار حدیثی روایت کرده در ضمن آن حدیث است که حضرت فاطمه سلام الله عليها به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت اعلم یا ابالحسن ان الله تعالی خلق نوری و کان یسبح الله جلّ جلاله ثم اودعه بشجره من شجر الجنه فاضاءت فلما دخل ابی الجنه اوحی الله الیه الهاماً ان اقتطف الثمره من تلك الشجره و ادرها فی لهواتک ففعل فاودعنی الله سبحانه صلب ابی ثم اودعنی خدیجه بنت خویلد فوضعتنی (الحدیث)

## ترجمه حدیث ۱۰

یعنی بدان ای ابالحسن که خدای تعالی نور مرا آفرید و آن تسبیح می گفت خدای جل جلاله را پس از آن او را سپرد به درختی از درختهای بهشت آن درخت نورانی شد چون پدرم داخل بهشت شد خدا به او وحی و الهام کرد که این میوه را از درخت بچین و بگذار در دهان خود و بخور پس پدرم این کار را کرد خدای سبحانه مرا در صلب پدرم سپرد پس مرا سپرد به خدیجه دختر خویلد و او مرا بر زمین گذارد مؤلف حقیق گوید در این فصل نیز به همین ده حدیث اکتفا نمودم و اخبار و احادیث در این باب نیز از خاصه و عامه بسیار روایت شده [صفحه ۲۳] طالبین به کتب مبسوطه رجوع فرمایند- چیزی که در این مقام بیان آن خالی از فائده نیست اینست که مستفاد از ظواهر احادیث و اخبار صحیحه و معتبره اینست که نطفه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها از سیب و رطب بهشتی و عرق جبرئیل و موهای نازک پَر او است و از این عالم ماده ناسوتی نیست بلکه از درخت طوبی است که از درختهای بهشت و سدره المنتهی است و جمع میان اخبار و احادیث مختلفه راجع به ماده نطفه صدیقه کبری سلام الله علیها به این بیان است که گفته شود که سیب بهشتی از شجره طوبی بوده چنانچه در بعضی از اخبار تصریح به آن شده و دیگر آن که شجره طوبی دارای اقسام و اصناف میوه‌های گوناگون می‌باشد چنانچه اخبار و احادیث کثیره‌ای که از خاصه و عامه روایت شده حاکی از آن است و از بعضی چنین برمی آید که رطب را در بهشت میل فرموده و سیب را جبرئیل امین به فرمان رب العالمین به رسم هدیه به زمین آورده و در هنگام نزول در اثر به سینه چسبانیدن خود جبرئیل عرق کرده و سیب نیز عرق کرده و زغب جبرئیل یعنی موهای نازک پَر او به آن سیب چسبیده و با هم یکی شده چنانچه از ظاهر حدیث منقول از تفسیر فرات بن ابراهیم که قبلا از عاشر بحار نقل شد فهمیده می‌شود والله و رسوله و حججه العالمون بحقایق الامور

## و اما اختصاص یافت نطفه آن حضرت از سیب و رطب بهشتی

شاید برای امتیازات و خواص و فوائدی است که این دو نوع از سایر انواع میوه‌ها دارد چنانچه سیب و رطب دنیوی در میان میوه‌های دنیا خواص جامعه مخصوصی در میان سایر میوه‌های دنیا دارد که هیچ یک از آنها من حیث المجموع این خواص را ندارد برای پی بردن به بعضی از نکات و لطایفی که از اخبار سیب و رطب بهشتی می‌توان استفاده کرد مقتضی دانستم که دقت نظری در خواص و منافع سیب و رطب دنیوی نموده شاید به یافتن بعضی از لطائف این دو راه یابم و بهره برم

## تحقیق در پیدایش و خواص سیب

## اشاره

طبق اخبار کثیره‌ای که در کتب معتبره خاصه و عامه روایت شده چند میوه است که اصول آن از بهشت به زمین آمده نگارنده در اینجا به چند حدیث بسط کلام می‌دهم و پس از آن به خواص سیب و رطب که محل شاهد است در این مقام می‌پردازم

## حدیث ۰۱

در کافی شریف از عبدالله بن جعفر از عبدالعزیز بن زکریای لؤلؤی از سلیمان بن مفضل روایت کرده که گفت شنیدم از ابی‌الجارود که حدیث می‌کرد از ابی‌جعفر علیه‌السلام که فرمود اربَعَةٌ نَزَلَتْ مِنَ الْجَنَّةِ الْعَنْبُ الرَّازِقِي وَالرُّطْبُ الْمَشَانُ وَالرَّمَانُ الْأَمْلِيسِي وَالتَّفَاحُ الشِّيسْقَانُ یعنی چهار میوه است که از بهشت نازل [صفحه ۲۴] شده انگور رازقی و رطب مشان و انار املیسی و شیب شیسقان



(انگور رازقی مراد انگور ضعیف بی دانه است و رطب مشان و در بعضی و شان بر وزن غراب و کتاب هر دو آمده پاکیزه‌ترین رطبها است و رمان املیسی یعنی انار بی هسته یا انار میخوش یا انار کوهستانی را گویند و تفاح شیسقان گفته شده آن سیبی است منسوب به محلی نزدیک مدینه در بیشتر نسخه‌های کافی شیسقان نوشته شده و در بعضی شیقان که مراد جبلان است یعنی سیب کوهی و در بعضی از اخبار سیب اصفهانی است).

### حدیث ۰۲

در کتاب محاسن برقی از پدرش از احمد بن سلیمان کوفی از احمد بن یحیای طحان از کسی که برای او حدیث کرده از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود خمس من فاکهه الجبّه فی الدنیا الزّمان الملائسی والتفّاح الاصفهانی والسّف فرجل والعنب والرطب المشان- یعنی پنج میوه است که از میوه‌های بهشت است در دنیا انار بی هسته یا میخوش یا انار کوهستانی و سیب اصفهانی و گلابی یا به و انگور و رطب مشان

### حدیث ۰۳

در چهاردهم بحار از مجالس ابن‌الشیخ روایت کرده از پدرش از هلال از محمد حفار از اسماعیل بن علی دعبلی از پدرش از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام که فرمود اربعة نزلت من الجبّه العنب الرازقی والرطب المشان والزّمان الاملسی والتفّاح الشعشعانی یعنی الشّامی و فی خبر اخر و السّف فرجل یعنی چهار میوه است که از بهشت فرود آمده انگور رازقی و رطب مشان و انار املسی و سیب شعشعانی یعنی شامی و در خبر دیگر و گلابی یا به

### و اما خواص سیب

در کتاب کافی مسنداً از اسماعیل بن جابر روایت کرده که گفت سمعت ابا عبد الله یقول التفّاح نضوح للمعدة. یعنی شنیدم از ابی‌عبدالله (امام صادق علیه‌السلام) که می‌فرمود سیب خوشبوکننده و شستشودهنده است برای معده- و نیز مسنداً از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مثل آن را روایت کرده که فرمود کلوا التفّاح فانه نضوح المعدة و در خصال صدوق نیز مانند همین حدیث را مسنداً از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت کرده و در کتاب دعائم الاسلام نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود علیکم بالتفّاح فكلوه فانه نضوح للمعدة و در کتاب مکارم الاخلاق از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود کلوا التفّاح علی الریق فانه نضوح للمعدة یعنی سیب را ناشتا بخورید که شستشو می‌دهد و پاکیزه می‌کند معده را و نیز در کافی به سند خود از موسی بن جعفر علیهما‌السلام روایت کرده که می‌فرمود التفّاح ینفع من خصال من السّحر والسّم واللّم یعرض من اهل الارض و البلغم الغالب و لیس بشیء اسرع منفعة منه. یعنی [ صفحه ۲۵ ] سیب نفع می‌دهد از خصلتهایی از سحر و جادو و سم و چشم بد و صرع و جن‌زدگی که عارض شود از اهل زمین و از غالب شدن بلغم و نیست چیزی که منفعتش سریع‌تر از آن باشد و در کتاب محاسن برقی به سند خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود کل التفّاح فانه یطفی الحرارة و یبرد الجوف و یذهب بالحّمی و فی حدیث آخر یذهب بالوباء یعنی بخور سیب را برای اینکه حرارت را فرومی‌نشانند و اندرون را خنک می‌کند و تب را می‌برد و در حدیث دیگر وباء را می‌برد در کتاب وسائل الشیعه از طب الاثمه حسین بن بسطام از ابوبصیر روایت کرده که گفت سمعت الباقر علیه‌السلام یقول اذا اردت اكل التفّاح فشمّه ثم کله فانک اذا فعلت ذلك اخرج من جسدک کلّ داء و غایله و علّه و سکن ما یوجد من قبل الارواح کلّها بیان مراد از ارواح در این حدیث جنّ و اخلاط چهارگانه بدن همه آنها است یا صفرا و سودای بخصوص زیرا

که در اخبار اطلاق بر هر دو شده است و این اظهر است چنانچه مجلسی علیه‌الرحمة فرموده و فرموده است نیز که علت آن این است که استیلاء جن غالباً از ضعف قلب و دماغ است و خوردن و بوئیدن سیب تقویت می‌کند هر دو را و دلیل بر اینکه مراد از ارواح جن است کلام ابن اثیر است در نهایتاً در حدیث ضمام که آنی اعالج هذه الارواح ارواح در اینجا کنایه از جن است و آنها را ارواح گفتند برای اینکه دیده نمی‌شوند الحاصل ظاهر معنای حدیث اینست که ابوبصیر گفت شنیدم از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود هر وقت خواستید سیب را بخورید اول آن را بو کن و بعد بخور چون این کار را کردی بیرون می‌رود از جسد تو هر درد و شدت و علتی که باشد و ساکن می‌کند آنچه را که از قبل جن یا اخلاط چهارگانه باشد همه آنها را

### در کافی و وسائل

مسنداً از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که راوی مقابل آن حضرت سیبهای سبزی را دید گفت به آن حضرت عرض کردم اتاکل من هذا والناس یکرهونه فقال وعکت فی لیلۃ هذه فبعثت فاتیة به فاکتته و هو یقلع الحمی و یسکن الحراق یعنی گفتم آیا می‌خوری از این سیبهای سبز و حال آنکه مردمان کراهت دارند از خوردن آن فرمود در این شب تب کرده بودم فرستادم اینها را برایم آوردند و خوردم تب را می‌برد و سوزش را ساکن می‌کند

### و در کتاب محاسن برقی

به اسناد خود از درست بن ابی منصور روایت کرده که گفت مفضل بن عمر مرا فرستاد به سوی ابی‌عبدالله علیه‌السلام با هدیه‌هایی در بهار روزی که در مقابل آن حضرت طبقی بود از سیب سبز یعنی نرسیده به خدا سوگند که نتوانستم صبر کنم تا اینکه گفتم جعلت فداک [صفحه ۲۶] اتاکل هذا والناس یکرهونه قال کانه لم یزل یعرفنی انی وعکت فی لیلتی هذه فبعثت فاتیة به و هذا یقلع الحمی و یسکن الحرارة فقدمت فاصبت اهلی محمومین فاطعمتهم فقلعت الحمی عنهم یعنی گفتم فدایت شوم آیا اینها را می‌خوری و حال آنکه مردمان کراهت دارند از خوردن آن فرمود گویا همچو می‌پنداری که من همیشه این را می‌خورم من در این شب تب کردم فرستادم اینها را آوردند و این تب را نابود می‌کند و حرارت را تسکین می‌دهد پس من برگشتم و رسیدم به کسان خود دیدم تب کرده‌اند پس از آن سیب سبز به آنها خورانیدم تب از ایشان کنده شد

### کافی

به سند خود از زیاد قندی روایت کرده که گفت دخلت المدینة و معی اخی سیف فاصاب الناس رعاف فکان الرجل اذا رعف یومین مات فرجعت الی المنزل فاذا سیف یرعف رعافا شدیداً فدخلت علی ابی الحسن علیه‌السلام فقال یا زیاد اطعم سیفا التفاح فاطعمته ایاه فبرء یعنی داخل مدینه شدم و برادرم سیف با من بود پس خون آمدن از بینی بر مردمان اصابت کرد و هر مردی که به خون بینی و تا دو روز طول می‌کشید می‌مرد من برگشتم به منزل خود ناگاه برادرم سیف به خون بینی سختی مبتلا شد داخل شدم بر ابی‌الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما‌السلام فرمود ای زیاد سیف را سیب بخوران پس او را سیب خورانیدم خون ایستاد و برء حاصل شد نیز در کافی به سند خود از زیاد بن مروان روایت کرده که گفت اصاب الناس وباء بمکة فکتبت الی ابی‌الحسن علیه‌السلام فکتب الی کل التفاح یعنی فروگرفت مردمان را در مکة و بانی نوشتم به سوی ابی‌الحسن علیه‌السلام پس در جواب من نوشت که سیب بخور و نیز در کافی به اسناد خود روایت کرده است از ابن بکیر که گفت رعت سنة بالمدينة فسئل اصحابنا ابا عبد الله علیه‌السلام عن شیء یمسک الرعاف فقال لهم اسقوه سويق التفاح فسقونی فانقطع عني الرعاف یعنی ابن بکیر گفت سالی

خون دماغ شدم پس اصحاب من از ابی‌عبدالله علیه‌السلام پرسیدند از چیزی که بازدارد خون دماغ را فرمود او را غاویت سیب بدهید پس غاویت سیب به من آشامانیدند خون دماغ من قطع شد و نیز در کافی به اسناد خود از احمد بن محمد بن یزید روایت کرده که گفت کان علیه‌السلام اذا لسع انسانا من اهل الدار حیة او عقرب قال اسقوه سویق التفاح یعنی آن حضرت علیه‌السلام هرگاه مار یا عقرب انسانی را در خانه می‌گزید می‌فرمود غاویت سیب به او بیاشامانید [صفحه ۲۷] و نیز به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام هرگاه از تب در نزد او یاد می‌شد می‌فرمود انا اهل البیت لا نتداوی الا بافاضة الماء البارد یصب علینا و اکل التفاح یعنی ما اهل خانه‌ای هستیم که مداوا نمی‌کنیم تب را مگر به ریختن آب سرد بر خودمان و خوردن سیب و نیز به اسناد خود از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که فرمود لو یعلم الناس ما فی التفاح ما داواوا مرضاهم الا به- یعنی اگر می‌دانستند مردمان چه خواصی در سیب هست مداوا نمی‌کردند مریضهای خود را مگر به آن و روی بعضهم عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال اطعموا محمومیکم التفاح فما من شیء انفع من التفاح و روایت کرده است بعضی از اصحاب از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فرمود به تباران خودتان سیب بخورانید که چیزی نفع دهنده‌تر از سیب نیست

### در بیان خواصی که از این اخبار برای سیب استفاده می‌شود

اول آنکه دباغی‌کننده و پاک‌کننده اخلاط فاسده است از معده دوّم دافع سحر و جادو است از بوینده و خورنده آن سوّم آنکه سّم را از بدن دفع می‌کند چهارم آنکه اثر جن زدگی و جنون و صرع و چشم بد که از اهل زمین عارض می‌شود برطرف می‌کند پنجم بلغمی که در مزاج غالب شده باشد دفع می‌کند ششم حرارت مزاج را فرومی‌نشاند و اندرون را خنک می‌کند هفتم تب را زایل می‌کند هشتم وبا را دفع و رفع می‌کند نهم دافع شداید و علتها است دهم هر دردی که در بدن باشد بیرون کند یازدهم رعاف یعنی خون بینی را قطع کند دوازدهم خوردن غاویت آن برای گزیدن مار و عقرب نافع است سیزدهم قلب و دماغ را تقویت می‌کند

### بیان سیزده لطیفه از مؤلف

#### اشاره

چون از فوائد و خواص تفاح دُنیوی تا اندازه‌ای تذکر داده شد به نفع اجسام دُنیویه بشری می‌پردازم به بیان لطائفی چند راجع به روح انسانی و فوایدی دل‌پسند که از تفاح جنت استفاده می‌شود برای ارواح قابله اهل ایمان [صفحه ۲۸]

#### لطیفه ۰۱

همچنانکه سیب این عالم دنیا پاک‌کننده اخلاط فاسده است از معده و درون انسانی همانا محبت و ولایت تفاحه بهشت عنبرسرشت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها دافع انواع کثافات گناه و معاصی مهلکه است در آخرت از وجود دوستان خود و پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدار و فرزندانش می‌باشد

#### لطیفه ۰۲

سیب دنیوی برای خورنده آن دافع سحر سحره و جادوی جادوگران است اما محبت و ولایت تفاحه جنت در دنیا و آخرت دافع کید کائیدین و ظلم ظالمین و شرور حاسدین و معاندین است

#### لطیفه ۰۳

چنانکه سیب این جهان اثر دیوانگی و جن زدگی و گزند چشمی بدبینان را از خورنده آن دور می‌کند دوستی و ولایت سیب حبیب حق و سواس خناس و نسناس و شیطان رجیم حق‌نشناس را از سینه‌های دوستان دور می‌نماید

#### لطیفه ۰۴

همچنانکه این سیب عالم طبع و ماده سم را از بدن خورنده آن دفع می‌نماید آن سیب حسیب در روز حساب سم نار سموم را از اجسام دوستان و شیعیان خود دفع و رفع می‌فرماید

#### لطیفه ۰۵

از خواص سیب دنیوی است که بلغم را از مزاج خورنده آن برطرف می‌نماید و اما دوستی و محبت تفاحه فاطمیّه اثرش آنست که بلغم شرک و نفاق را از دل دوست مشتاق خود دور و نابود می‌فرماید

#### لطیفه ۰۶

سیب دنیوی حرارت را فرومی‌نشاند و اندرون را خنک می‌سازد اما تفاحه احمدیّه حرارت و سوزندگی محشر را از دوستان و شیعیان خود فرومی‌نشاند و آنها را با دل خنک شده وارد زمین محشر می‌نماید

#### لطیفه ۰۷

همچنانکه سیب این دنیای ناپایدار حُمّی یعنی تب را از وجود خورنده آن دور می‌کند سیب جنات عدن تجری [ صفحه ۲۹ ] من تحتها الانهار حمیم جحیم را از هواخواهان و شیعیان خود دور دارد و آنها را در دارالقرار همجوار خود سازد

#### لطیفه ۰۸

همچنانکه سیب دنیوی وبا را می‌برد محبت و دوستی تفاحه شجره طوبی عذاب قیامت و عقوبات آخرت را از دوستان خود دور می‌نماید

**لطیفه ۹**

چنانکه سبب دنیا دافع شداید و علل است ولایت و محبت آن سبب بهشتی در صد موقف دافع شداید و احوال می‌شود که آسان‌ترین آن احوال حالت سكرات مرگ و هنگام مردن باشد

**لطیفه ۱۰**

همچنانکه سبب دنیوی هرگونه دردی را از بدن دور می‌کند مهر و محبت آن سبب بهشتی هرگونه ذلت و عذابی را در قیامت از دوستان و علاقه‌مندان به خودش دور می‌نماید

**لطیفه ۱۱**

همچنانکه از خواص سبب دنیوی است که خون بینی را بازمی‌دارد ولایت و محبت آن سبب بهشتی در روز قیامت وقتی که حرارت و گرمای محشر بر اهل آن تاثیر کند بنحوی که مغز سرهای ایشان از شدت حرارت به جوش بیاید و خون و چرک از بینی‌های ایشان جاری گردد دوستان خود را دستگیری کند و آنها را از آن ورطه هولناک نجات دهد

**لطیفه ۱۲**

همچنانکه خوردن غاویت سبب دنیا از برای گزیدن مار و عقرب نافع است همانا ضلع شکسته و بازوی ورم کرده و صورت سیاه شده تفاحه بهشتی برای گذرانیدن دوستان خود از صراط هنگام گذشتن ایشان از طریق جهنم برای دور کردن مارها و عقربهای جهنمی نافع است

**لطیفه ۱۳**

همچنانکه سبب دنیوی قلب و دماغ را که از اعضاء رئیسه هستند در بدن تقویت می‌کند و این دو عضو در بدن هر انسانی به منزله پیغمبر و امام می‌باشد آن سبب بهشتی در تمام نشئات مقوی پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار بوده و می‌باشد خصوصاً در قیامت که تا آن بی‌بی معظمه قدم به عرصات محشر نگذارد امر شفاعت تمام نگردد لمؤلفه [ صفحه ۳۰ ]

**و اما خواص رطب****اشاره**

در کتاب السماء و العالم بحار به سند خود از کتاب محاسن برقی از عمرو بن عمیر صوفی روایت کرده که گفت هَبَطَ جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و بین یدیه طبق من رطب او تمر فقال جبرئیل ای شیء هذا قال البرنی قال یا محمد کله فأنه یهتی و

یمرء و یذهب بالاعیاء و یخرج الداء و لا داء فیہ و مع کل تمره حسنه یعنی جبرئیل فرود آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که طبقی از رطب یا تمر در مقابل آن حضرت بود جبرئیل گفت که این چیست فرمود خرما می برنی است گفت ای محمد بخور آن را که گوارا است و خستگی را می برد و درد را بیرون می کند و دردی در آن نیست و با هر خرمائی حسنه است و نیز در همان کتاب مرفوعاً از حسن بن علی بن ابی عثمان روایت کرده که گفت عمیر اهدی لرسول الله صلی الله علیه و آله تمر برئی من تمر الیمامه فقال یا عمیر اکثر لنا من هذا التمر فهبط جبرئیل فقال ما هذا فقال تمر برئی اهدی لنا من الیمامه فقال جبرئیل للنبی صلی الله علیه و آله التمر البرنی یشیع و یهنی و یمری و هو الدواء و لا داء له مع کل تمر حسنه و یرضی الزب و یسخط الشیطان و یرید فی ماء الظهر یعنی هدیه بردم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خرما می برنی که از خرماهای یمامه بود حضرت فرمود ای عمیر از این خرما پس جبرئیل فرود آمد و گفت این چیست حضرت فرمود که خرما می برنی است که از یمامه برای ما به هدیه آورده شده جبرئیل برای پیغمبر گفت که تمر برنی سیر می کند و گوارا است و عافیت می دهد و آن دواء است و هیچ دردی برای آن نیست و با هر خرمائی حسنه است و خشنود می کند پروردگار را و به خشم می آورد شیطان را و زیاد می کند آب پشت را و نیز مسنداً از صالح بن عقبه روایت کرده که گفت سمعت عن ابی عبدالله علیه السلام یقول اطعموا البرنی نساء کم فی نفاسهن تحلم اولادکم یعنی شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود خرما می برنی را به زنهای خود بخورانید در حال نفاس ایشان تا فرزندان شما عاقل و بردبار شوند و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود خیر تمراتکم البرنی فاطعموا نسائکم فی نفاسهن تخرج اولادکم حلماً علماء یعنی بهترین خرماهای شما خرما می برنی است بخورانید به زنهای خودتان در حال نفاسشان که بیرون می آیند فرزندان شما در حالتی که عالم و عاقل خواهند شد و نیز در همان کتاب از عده‌ای از اصحاب مسنداً از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود لو کان طعام اطیب من الزب لا یطعمه الله مریم یعنی اگر طعامی بهتر از رطب بود خدا به مریم می خورانید [صفحه ۳۱] و نیز در همان کتاب به سند خود مرفوعاً از امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود لیکن اول ما تاکل النفساء الزب فان الله عزوجل قال لمریم بنت عمران و هزی الیک بیذع النخله تساقط علیک رطباً جتیا قیل یا رسول الله ان لم یکن اوان الرطب قال سبع تمرات من تمرات المدینه فان لم یکن فسبع تمرات من تمرات امصار کم فان الله تبارک و تعالی قال و عزتی و جلالی و عظمتی و ارتفاع مکانی لا تاکل نفساء یوم تلد الرطب فیکون غلاماً الا کان حلیماً و لا جاریه الا تکون حلیمه یعنی باید اول چیزی که زن نفساء یعنی زنی که تازه زائیده می خورد رطب باشد زیرا که خدای عزوجل به مریم دختر عمران فرمود و بجنبان به طرف خود شاخه درخت خرما را تا بیفتد برای تو رطب تازه- گفته شد که ای رسول خدا اگر فصل رطب نباشد فرمود هفت دانه از خرماهای مدینه و اگر آن هم نباشد هفت دانه از خرماهای شهرهای خودتان بخورد زیرا که خدای تعالی فرمود به عزت و جلال و بزرگی و بلندی مقام خودم سوگند که نمی خورد زن نفساء رطب را در روزی که می زاید مگر اینکه اگر فرزندش پسر باشد عاقل و بردبار می شود و اگر دختر باشد عاقله و بردبار می شود

### حاصل کلام

همینقدر از فضیلت رطب که در این کتاب ذکر کردم برای تذکره و تبصره کافی است اگر طالبین بیشتر از این بخواهند آگاه شوند به کتب مبسوطه صحیحه و معتبره رجوع فرمایند و خواصی که برای رطب از اخباری که ذکر کردم مستفاد می شود اول آنکه خستگی را می برد دوم آنکه درد را از بدن بیرون می کند سوم آنکه خوردن آن سبب خشنودی خدا است چهارم آنکه خوردن هر دانه‌ای از آن حسنه است پنجم خوردن آن شیطان را به غضب می آورد ششم آنکه هرگاه زن تازه‌زا روز اول زائیدن از آن بخورد فرزند او عالم و عاقل و بردبار گردد هفتم آب پشت را زیاد می کند همانا انعقاد نطفه طیبه صدیقه طاهره سلام الله علیها از رطب بهشتی نیز خالی از لطافت و لطیفه‌هایی نباشد

**لطیفه ۰۱**

همچنانکه رطب دنیوی خستگی را می‌برد ولایت و دوستی انسیه حوراء سلام‌الله علیها خستگی و تلخی هنگام جان دادن و سكرات مرگ را می‌برد

**لطیفه ۰۲**

همچنانکه رطب دنیوی درد را از بدن بیرون می‌کند ولایت و محبت این تفاحه بهشتی امراض معاصی و عقوبات اخروی را از جان محبتان و دوستان خود دور می‌کند

**لطیفه ۰۳**

همچنانکه خوردن رطب سبب خشنودی خدا است خشنود ساختن آن بی‌بی معظمه می‌یاردها مرتبه بیشتر سبب خشنودی او و خشنودی خدا است چنانچه پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود انّ الله یغضب لغضب فاطمه و برضی لرضاها [صفحه ۳۲]

**لطیفه ۰۴**

همچنانکه خوردن رطب شیطان را به غضب درمی‌آورد ولایت و دوستی فاطمه نیز شیطان را بی‌حساب به غضب درمی‌آورد زیرا که نقض غرض از برای او حاصل می‌شود چه غرض او اضلال و اغوای اولاد آدم است در دنیا و معذب شدن و جهنمی شدن ایشان است در آخرت ولیکن ولایت و دوستی بضعه زکیه احمدیه سبب هدایت و نجات است در دنیا و آخرت

**لطیفه ۰۵**

همچنانکه اولاد به واسطه رطب خوردن مادر ایشان در روز اوّل ولادت آنها حلیم و عالم می‌گردند شیعیان آن بانوی معظمه و پدر و شوهر و فرزندان طاهرین او چون از فاضل طینت ایشان خلق شده‌اند بردبار و حلیم و عالم گردند

**در بیان اجمالی از ترجمه و حالات والده ماجده آن حضرت خدیجه کبری****اشاره**

مادر ستوده سیر آن حضرت ام‌المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قضی الاسدیة القرشیة رضی‌الله عنها است که مادر او دختر زائده بن الاصم ابن عامر بن لوی بوده و مادر مادرش قلابه دختر عبدمناف و از بنی‌الحرث بوده و خدیجه محترمه اول زنی است که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله او را به زوجیت اختیار فرمود و تا زمانی که زنده بود آن حضرت زن دیگری نگرفت و او اول زنی است که به رسول خدا ایمان آورد و به تشریف اسلام مشرفه شد و همه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند- و شیخ صدوق علیه‌الرحمة در کتاب امالی به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت اول کسی از مردان که به رسول خدا ایمان آورد علی علیه‌السلام بود و اوّل زنی از زنها که به آن حضرت ایمان آورد خدیجه رضوان‌الله علیها بود و در نهج‌البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که و لم یجمع فی بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول‌الله و خدیجه و انا

ثالثهما یعنی جمع نشد در آن روز یعنی روز بعثت آن حضرت در اسلام غیر از رسول خدا و خدیجه و من سؤم ایشان بودم و آنچه از تواریخ و سیر مستفاد می‌شود آنست که آن مخدره معظمه قبل از مزاجت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شوهر دیگر داشته یکی از آنها ابی‌هاله پسر زراره یا هند بن نباش تمیمی و دیگری عتیق بن عامر مخزومی بوده و در زمان تزویج با رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل ساله بوده در حالی که آن حضرت بنابر اصح بیست و پنج ساله و بنابر بعضی از اقوال بیست و یک ساله بوده و آن خاتون مکرمه صاحب ثروت و مال و حشم بسیار بوده و تجارت داشته و بسیاری برای او به مضاربه کسب می‌کردند و با سرمایه او تجارت می‌نمودند و سبب تزویج او با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این شد که از دانشمندان و کهنه و رهبان قدر و جلالت آن حضرت را مکرر در مکرر شنیده بود و بخصوص از پسر عم خود ورقه بن نوفل بن اسد که به شریعت مسیح و عالم به کتابهای آسمانی بود پیوسته سخنان و پیش‌گوییهای می‌شنید دال بر عظمت مقام و ظاهر شدن رسالت و بلند شدن نام آن حضرت و اینکه خدیجه به قید زوجیت او در خواهد آمد و بعلاوه در [ صفحه ۳۳ ] صفات حمیده و خصال پسندیده و اخلاق حسنه و کمالات مستحسنة و صدق حدیث و عظم امانت آن حضرت در میان خواص و عوام مشهور و معروف بود سینه بی‌کینه آن مخدره هدف تیر عشق و محبت آن جناب گردید بنحوی که آنی از فکر مواصلت با حضرتش بیرون نبود و بیشتر از اوقات به تنهایی به یاد او گریه‌ها می‌کرد و با خود زمزمه‌هایی داشت و با خیال وصال او روز را به شب و شب را به روز می‌آورد و به سوز و ساز می‌پرداخت و راز درون خود را با کسی اظهار نمی‌کرد عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلش سودا بفزود بر سویدای دلش اول قدمی پیش بشد پای دلش دل رفت و نشست عشق بر جای دلش تا اینکه کارش به جایی رسید بنابر آنچه در کتب مبسوطه شرح داده شده از آن حضرت تمنا نمود که با اموالش تجارت فرماید و آن جناب نیز تمنا می‌آورد که به دیگران پاداش می‌داد بمراتب بیشتر بر عطیت آن حضرت افزود و میسر و ناصح دو نفر غلام مخصوص خود را به خدمت آن جناب برگماشت و با حضرتش روانه داشت و آن حضرت نیز قبول فرمود و با میسر به عزم تجارت به سمت شام رهسپار گردید و آن جناب در این مسافرت بهره‌های وافری بدست آورد خلاصه کلام پس از مراجعت آن حضرت از سفر شام خدیجه کس فرستاد به نزد آن حضرت و چنین پیغام داد که همانا من راغبم به مزاجت و همسری با شما بواسطه قرابتی که با هم داریم و شرافت و صدق حدیث و امانتی که در میان قوم خود داری ناگفته نماند که خدیجه محترمه از اواسط زنان قریش بود و از حیث جمال و کمال و مال و ثروت سرآمد همه آنها بود و در مکه معظمه خانه‌ای داشت در نهایت وسعت و بر بام خانه خود قبه‌ای نصب کرده بود از حریر سبز مطّاب به طنابهای ابریشم و ثروت و مال بی‌اندازه‌ای داشت اما پس از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام اموال خود را در راه خدا برای رواج دین مقدس اسلام به آن حضرت بذل نمود و تحمّل کرد برای خدا صدمات و آزارها و شماتتها و آزارهای قوم خود را و این مقام فوق مرتبه و مقامی است که خداوند متعال به او عنایت فرمود و او در حسن جمال و فضل و کمال و بسط ید و انفاق مال و عفت و نیکی خصال در عصر خود در میان اقران و امثال شبیه و نظیری نداشته و مهارت تامه‌ای در علم عروض و ادبیات و شعر داشته نگارنده اندکی از بسیار از اشعار آبدار او را در این مختصر می‌نگارم و از خود به یادگار می‌گذارم

### در بیان پاره‌ای از اشعار خدیجه

از جمله این اشعار است که پس از توصیفات پسرعمویش ورقه بن نوفل بن اسد از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای خدیجه با نهایت وجد و شوق و شغف سروده بنحوی که از شوق وصال آن حضرت نزدیک بود جان از جسدش بیرون رود در آن حال بدون صبر و قرار در شاهوار اشک بی‌اختیار از دیده گهربار به رخسار خود می‌بارید و آه سرد از دل پردرد برکشید و مترنم به این اشعار آبدار گردید و آتش محبت و اشتیاق وصال آن حضرت را از کانون دل مشتعل ساخت [ صفحه ۳۴ ] کم استر الوجد والاجفان تهتکه و اطلق الشوق و الاعضاء تمسکه جفانی القلب لما ان تملکه غیری فوا اسفا لو کنت املکه ما ضر من لم یدع منی



سوی رمقی لو کان یسمح بالباقی لیتراکه یعنی تا چند وجد و شادی‌ایکه در دل دارم بیوشم و حال آنکه پلکهای چشم آن را پاره می‌کند و تا کی شوق وصال را رها کنم و حال آنکه اعضای من آن را نگاه می‌دارد دل من با من جفا کرد برای اینکه غیر من آن را مالک شده و جای تاسف است اگر من مالک شوم او را ضرر نکرد کسی که جز رمقی برای من نگذارد اگر سهل می‌گرفت به باقیمانده هر آینه ترک می‌کرد آن را در جلد ششم بحار الانوار پس از ذکر این اشعار عبارتی فرموده که ترجمه آن به فارسی اینست گفته است که راوی گفت عجبتر چیزی که در این امر عجیب دیدم این بود که هنوز خدیجه از انشاء این اشعار فراغت نیافته بود که صدای کوبه در بلند شد به کنیز خود فرمان داد که فرود آی و ببین کیست در عقب در شاید خبری از دوستان برسد و در همان حال این اشعار را انشاء کرد ایا ریح الجنوب لعل علم من الاحباب یطفی بعض حرّی و لم لاحملوک الی منہم سلاماً اشتریه و لو بعمری و حق و دادهم ائی کتوم و ائی لا ابوح لهم بسری ارانا الله وصلهم قریباً و کم یُسیر ائی من بعد عسر فیوم من فراقکم کشهر و شهر من وصالکم کدهر یعنی ای باد جنوب از دوستانم مرا خبر ده شاید از دانستن حالات ایشان بعضی از سوزش من فرونشیند چرا سلامی از خود به سوی من بواسطه تو نفرستادند تا من به جان خود آن را خریداری کنم به حق دوستی‌ای که من با ایشان دارم من کتمان‌کننده‌ام آن دوستی را و سرّ خود را برای ایشان فاش نمی‌کنم خدا وصال مرا به ایشان نزدیک کند چه که پس از هر دشواری آسانی‌ای هست یک روز جدائی از شما مانند ماهی است برای من و یک ماه از وصال شما مانند روز گاریست پس کنیز فرود آمد و گفت اولاد عبدالمطلب و سادات عربند خدیجه با نهایت شوق از جا برخاست و به کنیز گفت در را باز کن و به میسر خبر ده مسندها برای ایشان بگسترد و متکاها در پشت هر یک از ایشان بگذارد امیدوارم که حبیب من محمد را به همراه خود آورده باشند پس این اشعار را انشاء کرد اللّٰه حیاتی وصلکم و لقائکم و لست اللّٰه العیش حتی اراکم [ صفحه ۳۵ ] و ما استخشیت عینی من الناس غیرکم و لا لذّ فی قلبی حبیب سواکم علی الرأس والعینین جمله سَیَعِیْکُمْ و من ذا الذی فی فعلکم قد عصاکم و ها انا محسوب علیکم باجمعی و روحی و مالی یا حبیبی فداکم و ما غیرکم فی الحبّ یسکن مهجتی و ان شتم تفتیش قلبی فهاکم یعنی لذت داد زندگی مرا وصل و ملاقات شما و من نیستم کسی که لذت زندگانی را ببینم تا اینکه شما را ببینم و نترسید چشم من از مردمان غیر از شما و کیست کسیکه در کار شما نافرمانی کند شما را بالای سر و چشمه‌ایم می‌گذارم همه کوشش شما را و دل من لذت نبرد از هیچ دوستی غیر از شما و آگاه باشید که من همه چیزهایم در حساب شما گذارده شده همه چیز من و جان من و مال من ای دوست من فدای شما و نیست غیر از شما دوستی که در دل من جای گیرد اگر بخواهید تفتیش کنید دل مرا این دل من و شما و از اشعار او است پس از آنکه ابوطالب فرمود آمدن ما برای امر پسر برادرم محمد است خدیجه خاتون پس از شنیدن این کلام یقین کرد که مقصود او حاصل می‌شود این اشعار را انشاء کرد بد کرکم یطفی الفؤاد من الوقود و رؤیتکم فیها شفا عین الرمد و من قال انی اشتکی من هواکم فقد کذبوا لومتّ فیه من الوجد و مالی لا املی سرورا بقربکم و قد کنت مشتاقا علیکم من البعد تشابه سِری فی هواکم و خاطری فابد الذی اخفی و اخفی الّذی ابدی یعنی به یاد کردن شما دل از سوزش خاموش می‌شود و در دیدن شما است شفای دیده رمد دیده کی گفته است که من از خواهش شما شکایت دارم هر که بگوید دروغ گفته اگر در هوای شما بمیرم از وجد است چرا من مملو از شادی و سرور نباشم به سبب نزدیک شدن به شما من از دور مشتاق بودم بر ملاقات و نزدیک شدن به شما باطن من و آنچه در خاطر من است از محبت شبیه به یکدیگرند پس ظاهر می‌کنم آنچه را که پنهان داشته‌ام و مخفی می‌کنم آنچه را که ظاهر می‌کنم و نیز از اشعار او است هنگامی که شتر سر به پای مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گذارد و به کلام فصیح نطق کرد که کیست مثل من و حال آنکه لمس کرد پشت مرا سیّد المرسلین و زنهایی که نزد خدیجه حاضره بودند گفتند نیست این الا سحر بزرگی که از این یتیم ظاهر شده و خدیجه فرمود همانا این سحر نیست خود این آیات و کراماتی است که از این حضرت ظاهر شد پس این اشعار را انشاء کرد نطق البعیر بفضل احمد مخبراً هذا اللّٰه شرفت به امّ القری [ صفحه ۳۶ ] هذا محمّد خیر مبعوث ائی فهو الشفیع و خیر من وطأ الثری یا حاسدیه تمزّقا من غیظکم فهو الحیب و لا سواه فی الوری یعنی نطق کرد شتر و خبر داد به فضیلت

احمد اینست آن کسی که ام‌القری یعنی زمین مکه به او شرافت یافت اینست محمّد بهترین برانگیخته شده به رسالت که می‌آید زمان بعثت او پس او است شفاعت‌کننده و بهتر کسی که قدم بر زمین می‌گذارد ای کسانی‌که بر او حسد می‌برید نابود شوید از جهت این خشمی که دارید زیرا که او است دوست داشته شده‌ای که غیر از او در میانه خلق حبیبی نیست و از اشعار او است هنگامی که لباس سفر برای حضرتش مهیا کرد و آن حضرت در برابر روی او پوشید او تیت من شرف الجمال فنوناً و لقد فتنت بها القلوب فتوناً قد کونت للحسن فیک جواهر فیها دعیت الجوهر المکنوناً یا من اعار الطیبی فی فلواته للحسن جیداً سامیاً و جفوناً نظر الی جسمی التحیل و کیف قد اجریت من دمع العیون عیوناً سهرت عینی فی هواک صیابه و ملئت قلبی لوعه و جنوناً یعنی از شرف جمال و زیبایی فنون شرافت را داده شده‌ای که دلها را به آن فنون مفتون کرده‌ای که گوهرهای برای نیکوئی حسن در تو هستی پیدا کرده که در آن گوهر مکنونی پنهان است ای کسی که عاریه داده‌ای به آهوهای بیابانها برای زیبایی گردن بلند و چشمهای نیکوئی به جسم ضعیف لاغر من نگاه کن و بین که چگونه از اشک چشمان خود چشمه‌هایی را جاری کرده‌ام. بیدار داشتم چشم خود را در هوای تو از جهت حرارت و گرمی عشقی که به تو دارم و پر کردم دل خود را از سوزش و دایانه بودن در عشق تو و از اشعار او است هنگامی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خدیجه را وداع فرمود او بر راحله خود سوار شد و میسره و ناصح دو غلام خدیجه در مقابل روی آن حضرت می‌رفتند خدیجه این اشعار را انشاء کرد قلب المحب الی الاحباب مجذوب و جسمه بید الاسقام منهوب و قائل کیف طعم الحب قلت له الحب عذب و لکن فیه تعذیب افدی الذین علی خدی لبعدهم دمی و دمی مسفوح و مسکوب ما فی الخیام و قد صارت رکابهم جمماً الا محب له فی القلب محبوب کانتما یوسف فی کل ناحیه والحزن فی کل بیت فیه یعقوب [ صفحه ۳۷ ] دل دوست دارنده به جانب دوستان جذب شده و جسم او به دست بیماریها غارت شده اگر گوینده بگوید که طعم محبت چگونه است می‌گویم محبت گوارا است و لیکن در آن عذاب و شکنجه است جانم را فدای کسانی می‌کنم که از دوری ایشان خون من و اشک من ریخته شده خیمه‌ها خالی شد و سواران همه رفتند کسی نمانده مگر دوستی که محبوب او در دل او جا دارد که گویا یوسفی است در هر جائی و حزن در هر خانه‌ایست که یعقوب در آنست هنگام مراجعت آن حضرت از سفر شام چون بر خدیجه وارد شد این دو شعر را انشاء کرد و از اشعار او است جاء الحیب الّذی اهواه من سفر والشمس قد اثرت فی وجهه اثرأ عجبت للشمس من تقییل و جنته والشمس لا ینبغی ان تدرک القمر یعنی آمد از سفر محبوبی که هوای او را در دل داشتم در حالتی که آفتاب در روی او اثر گذاشته تعجب دارم از آفتاب از جهت بوسیدن او روی محبوب مرا و حال آنکه سزاوار نیست که آفتاب درک کند ماه را و از اشعار او است وقتی که آن حضرت به خواهش خدیجه به جانب کاروان برگشت تا با آنها مراجعت فرماید و آن حضرت از مکه بیرون رفت و جبرئیل و فرشتگان اطراف آن جناب را گرفتند خدیجه خوشحال شد و این اشعار را انشاء کرد نعم لی منکم ملزم ای ملزم و وصل مدی الايام لا یتصرّم و لو لم یکن قلب المتیم فیکم جریحا لما سالت دموعی بالدم و لم یخل طرفی ساعة من خیالکم و من حبکم قلبی و من ذکرکم فمی و لو جبلا حملتموه بعادتکم لمال و ماذا حال جسمی و اعظمی اشد علی کبدی یدی فیردها بما فیه من وجد من الشوق مضرّم طویت الهوی والشوق ینشرطیه و کتمت اشجانی فلم تتکتم فیا ربّ قد طالت بنامده الثوی و انت قدیر تنظم الشمّل فانظم یعنی آری برای من از طرف شما الزام‌کننده‌ای هست چه الزام‌کننده‌ای که رشته وصل روزهای دراز پاره‌شدنی نیست و بریده نشده و اگر نبود دلی که بنده و ذلیل شده در محبت شما جریحه‌دار اشکهای من با خون جاری نمی‌شد و دل من ساعتی از خیال شما خالی نیست و چشم در محبت شما به خواب نمی‌رود و دهان من از ذکر شما غافل نیست و اگر کوه را حمل کنید به عادت‌هایی که دارید از جا کنده می‌شود پس چگونه خواهد بود حال جسم و استخوانهای من دست خود را محکم بر روی جگر خود می‌گذارم که از جا کنده نشود اما وجدی که از شما در دل دارم دست مرا رد می‌کند و از شوق آتش می‌گیرد من در هوای محبت شما در دل به خود می‌پیچم که ظاهر نشود شوق آن را باز می‌کند و هر چه ناله‌های شوق خود را کتمان می‌کنم فاش می‌شود پس ای پروردگار من مدت جدائی و فراق ما دور شد و تو می‌توانی این تفرقه را مبدل به

جمعیت کنی پس میانه حبیب و محبوب جمع کن [ صفحه ۳۸ ] و از اشعار او است در هنگامی که حضرت ختمی مرتبت گزارش سفر تجارت خود را برای خدیجه بیان می‌فرمود و او اظهار شادی و خوشبختی از ملاقات آن حضرت مینمود این رباعی را با نهایت شوق و خوشحالی انشاء کرد فلو انّنی امسیت فی کلّ نعمه و دامت لی الدنیا و ملک الاکاسره فما سویت عندی جناح بعوضه اذا لم یکن عینی لعینک ناظره یعنی اگر من روز را شام کنم در میان همه نعمتها و همیشه دنیا و مملکت سلاطین کسروی برای من باشد برابر بال پشه‌ای نیست در پیش من اگر چشم من به چشم تو نظر نداشته باشد و از اشعار اوست بعد از اینکه آن حضرت خود را از گرد و غبار سفر شستشو داد و گیسوان عبیر آسای خود را شانه زد و از لباس سفر بیرون آمد و لباسهای فاخر در بر نمود و به مشک و غالیه و بوی خوش خود را معطر فرمود و در کمال جمال و جلال به خانه خدیجه آمد خدیجه این اشعار را انشاء کرد دنی فرمی من قوس حاجبه سیهما فصادفنی حتی قتلت به ظلماً و اسفر عن وجه و اسبل شعره فبات یباهی البدر فی لیله ظلماً و لم ادر حتی زار من غیر موعده علی رغم واش ما احاط به علما و علمنی من طیب حُسن حدیثه منادمه یستنطق الصخره الصما یعنی نزدیک شد محمّد و از کمان ابروی خود تیری رها کرد و آن تیر به من اصابت کرد تا اینکه از روی ظلم کشته شدم و پرده از روی خود برداشت و موهای خود را افشاند و بیتوته کرد بنحوی که بر ماه شب چهارده در شب تاریک فخر و مباهات می‌نمود و من نمی‌دانستم تا اینکه مرا در وقتی که وعده نشده بود زیارت نمود برغم سخن چینی که علم به فضائل و کمالات او نداشت و مرا تعلیم داد از پاکیزگی و نیکی حدیث خود و ندیم یکدیگر بودیم بنحوی که به سخن می‌آورد سنگ سخت را و از اشعار او است هنگامی که حضرتش درخواست کرد که با او ازدواج کند و با نهایت اشتیاق عشق خود را به آن حضرت اظهار نمود و این اشعار را انشاء کرد یا سعد ان جرت بوادی الایراک بلّغ قلیلاً ضاع منی هناک و استفت غزلان الفلا سائلا هل لاسیر الحبّ منهم فکاک و ان تری ركباً بوادی الحما سائلهم عنی و من لی بذاک نعم سروا و استصبحوا ناظری و الآن عینی تشتهی ان یراک [ صفحه ۳۹ ] ما فی من عضو و لا مفصل الا و قد ركب فیه هواک عدّبتنی بالهجر بعد الوفاء یا سیدی ماذا جزاء بذاک فاحکم بما شئت و ما ترتضی فالقلب ما یرضیه الا رضاک یعنی ای سعد اگر به وادی اراک گذشتی برسان به آن چاهی که در آنجا از من ضایع شده و سؤال کن از آهوان آن بیابان که آیا کسی که اسیر محبت شد از آنها رهائی دارد و اگر دیدی سوارانی را در آن بیابان دور دست ممنوع‌الورود پیرس از ایشان که آیا از من کسی در آنجا هست آری شب را بروید تا اینکه صبح کنید ای آنکه به من می‌نگری چشم من آرزو و هوای دیدن تو را دارد نیست هیچ عضوی و هیچ مفصلی از اعضا و مفاصل من الا اینکه در هوای تو ترکیب و با محبت تو آمیخته شده بعد از اینکه من در محبت و علاقه به تو وفادارم مرا به دور شدن از خود عذاب و شکنجه می‌کنی پس حکم کن بر آنچه که می‌خواهی و آنچه را که می‌پسندی زیرا که دل من چیزی را نمی‌پسندد مگر آنچه را که تو می‌پسندی و از اشعار او است در همین مقام پس از آنکه آن حضرت به سبب فقر و فاقه خود از ازدواج با او عذرخواهی کرد و او در جواب اعتذار آن جناب گفت کسی که از جان خود از چون تو جانانی مضایقه نکند از مال مضایقه نمی‌کند تمام هستی و دارائی من از آن شما است و در حکم شما و من هرگز از چون تو جانانی مضایقه‌ای ندارم و سوگند به کعبه و صفا بیرون از خواسته و رضایت تو لب نگشایم و چنین گمانی از چون تو آرام جانی نمی‌برم که این کنیزک را از خود دور و از فیض وصال خود مهجور فرمائی خدیجه این کلمات را با سوز دل بگفت و قطرات اشک از دیده بر رخسار خود می‌بارید و با خاطر امیدوار به انشاء این اشعار آبدار پرداخت در حالتی که مهره دل خود را به نبرد محبت آن بزرگوار می‌باخت واللّه ما هب نسیم الشمال الا تذکرت لیالی الوصال و لا أضاً من نحوکم بارق الا توهمت بطیف الخیال احبانا ما خطرت فرقه منکم غداة الوصل منی بیال جور اللیالی خصنی بالجفا منکم و من یؤمن جور اللیال رّقوا و جودوا و ارحموا و اعتقوا لا بد لی منکم علی کلّ حال یعنی به ذات خدا سوگند که نسیم شمال نمی‌وزد مگر اینکه یاد می‌کنم شبهای وصال را و برقی از طرف شما جستن نکرد مگر اینکه من آن را در خواب می‌دیدم ای دوستان ما جدائی از شما در فردای وصل در دل من خطور نمی‌کند جور شبها از جهت شما به جفا کردن مرا تخصیص داده و کیست که ایمن باشد از جور این شبها رقت و بخشش و رحم کنید و مرا

آزاد کنید چاره‌ای نیست برای من از وصلت با شما در هر حالی [ صفحه ۴۰ ]

## حاصل کلام

### اشاره

آنکه بیان فضائل و مناقب و کمالات این بانوی معظمه از عهده این مختصر بیرون است در اینجا به یک خبر نبوی اکتفاء می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده انّ خیر نساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله - یعنی بهترین زنان جهانیان مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است - علاقه‌مندانی که بیشتر از این می‌خواهند از حالات آن بانوی معظمه اطلاع حاصل کنند رجوع کنند به کتب مبسوطه اهل فن حدیث و تاریخ فعلاً چیزی که در این مختصر سزاوار تذکر دادن است سه امر است که آن را در ضمن سه مطلب یادآوری می‌کنم

### مطلب ۱

آنکه معروف در میان خاصه و عامه چنین است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله شوهر سوم آن علیا مخدره بوده و در کتب فریقین از اخبار بسیاری چنین مستفاد می‌شود که تمام زندهای آن حضرت بیوه بوده‌اند الا عایشه و مخالف این قول، قول ابی‌القاسم کوفی و احمد بلاذری است در دو کتاب ایشان و علم‌الهدی در شافی و ابوجعفر در تلخیص بنابر آنچه علامه مجلسی (ره) در بحار از ایشان حکایت فرموده قائلند به اینکه خدیجه سلام‌الله علیها زمان تزویج با پیغمبر صلی الله علیه و آله عذراء و بکر بوده و مؤید این قول است آنچه در بحار از کتاب انوار و بدع روایت نموده که رقیه و زینب فرزندان بطنی هاله خواهر خدیجه بوده‌اند و ابوالقاسم کوفی در محکی کتاب استغاثه چنین استدلال کرده که خدیجه غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را به زوجیت خویش اختیار نفرمود و غایت آنچه که به آن تمسک جسته‌اند اینست که اجماع خاص و عام از اهل آثار و نقله اخبار بر آنست که باقی نماند از اشراف قریش و سادات و صاحبان مجد و بزرگواری از ایشان الا اینکه قدم خواستگاری خدیجه را مقدم داشته و آتش این آرزو را در کانون دل خود مشتعل نموده و خدیجه آب سرد بر آتش هوای ایشان ریخته و ایشان را جواب گفته و خواستگاری ایشان را رد کرده و نپذیرفته و از همین جهت بوده که پس از تزویج او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خدیجه غضب نمودند و از او دوری کردند و گفتند همانا اشراف و امراء قریش به خواستگاری تو قدم گذارده و هیچ یک را به زوجیت خود نپذیرفتی و به محمد یتیم ابی‌طالب که فقیر است و مالی ندارد سر فرود آوردی و او را به شوهری خود ستودی. پس چگونه اهل فهم و دانش این معنی را قبول کنند که خدیجه چگونه با عربی از یتیم تن در دهد و از سادات قریش و اشراف آنها ممانعت فرماید با اوصافی که در فضائل و کمالات آن بی‌بی معظمه گفته شده مناقشه در این برهان خارج از حیز امکان نیست به اینکه گفته شود چه مانعی دارد که خدیجه علیهاالسلام پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شوهر دیگری دیده باشد و پس از آنکه آن دو شوهر بدرود جهان گفته [ صفحه ۴۱ ] اموال خدیجه از ترکه آن دو شوهر زیاد شده آنگاه سادات قریش او را خطبه کرده‌اند و هیچ مانعی ندارد گفتن نه عقلا و نه عاداتاً خصوصاً در صورتی که حال اباهاله یا عتیق واضح نشده باشد به اینکه آنها از عربهای پست بوده‌اند شاید هر یک از آنها از اشراف قوم خود بوده‌اند یعنی اباهاله از شرفاء تمیمی و عتیق از شرفاء مخزومی بوده‌اند و هر دو نفر صاحب قبیله و عشیره باشند و تعبیر کردن از تمیمی به اعرابی سزاوار نیست گفتن آن و این چنین مطلبی به سرحد ثبوت نرسیده کما اینکه قبول نمودن خدیجه زوجیت این دو نفر را قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و هیچ منافاتی ندارد با

مدعای کسی که بگوید زمان تزویج با پیغمبر عذراء و بکر بوده چه بسا با آن دو نفر ازدواج کرده باشد و بواسطه عنن یا نحو آن نتوانسته باشند با او نزدیکی کنند نظیر زلیخا زوجه عزیز مصر که در تحت او بود و نتوانست او را تصرف کند بواسطه عنن تا آنکه بعد از او حضرت یوسف را به عقد خود درآورد در حالی که عذراء بوده بلی اگر ثابت شود که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده‌اند نه از خواهر او هاله ثابت می‌شود مطلب کسی که گفته خدیجه عذراء نبوده والعلم عندالله به هر حال نتیجه‌ای بر این نزاع حاصل نیست

## مطلب ۰۲

آنکه کتب فریقین مشحون است به اینکه خدیجه چهار دختر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجود آورده زینب و ام کلثوم و رقیه و فاطمه و سه پسر قاسم و طیب و طاهر و از این راه آن حضرت مکئی بوده به پسر بزرگ خود قاسم و او را ابوالقاسم می‌گفتند و فرزندان ذکور آن حضرت که از خدیجه بودند پیش از اسلام از دنیا رحلت کردند و بعضی گفته‌اند که آن حضرت از خدیجه پسری غیر از قاسم نداشته و اما دختران آن حضرت اسلام را درک کردند و با پیغمبر هجرت کردند و متابعت آن بزرگوار را نموده ایمان آوردند

## مطلب ۰۳

اینکه وفات خدیجه سلام الله علیها را اهل سیر در ماه رمضان پنج سال و به روایتی چهار سال و به روایتی سه سال پیش از هجرت دانسته‌اند و در کتاب اسدالغابه قول اخیر را به صواب نزدیکتر دانسته و مدفن آن معظمه در مکه در حَجُّون است و مدت عمر او در دنیا شصت و پنج سال بوده چهل ساله بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال و به قولی بیست و چهار سال زندگانی کرد و قول اول اشهر و ثانی اظهر است والله العالم بحقائق الامور

## در تاریخ ولادت فاطمه و چگونگی آن

### اشاره

ولادت صدیقه طاهره سلام الله علیها بنا بر اصح اقوال پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده موافق با سال [ صفحه ۴۲ ] چهل و پنجم عام الفیل در زمان سلطنت یزدجرد بن شهریار از پادشاهان عجم در ساعت آخر از شب جمعه بیستم ماه جمادی الثانیه سال شش هزار و دویست و هشت شمسی بعد از هیوط آدم صلی الله علیه السلام بنا بر مشهور- در میان خاصه و عامه در روز و ماه ولادت آن سیده زنان جهانیان خلافتی نیست هشت سال با پدر بزرگوارش در مکه معظمه و پس از آن به مدینه طیبه هجرت فرموده و ده سال هم نیز با آن حضرت در مدینه طیبه بوده چنانچه اخبار متواتره‌ای که از فریقین روایت شده بر آن دلالت دارد و اما در سال ولادت آن حضرت اخبار مختلفه‌ای به چشم می‌خورد جمعی در سال پنجم بعثت و بعضی دو سال بعد از بعثت و قلیلی از عامه پنج سال قبل از بعثت روایت کرده‌اند چنانچه در کتاب کافی و مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمه از بلی و دروس شهید اول و دلائل الدمامه محمد بن جریر طبری و جدول مصباح کفعمی و روایتی از مصباحین و جامع عباسی و جمعی دیگر از مورخین و نسابه پنج سال بعد از بعثت گفته‌اند- و سید ابن طاوس در کتاب اقبال به سند خود از شیخ مفید رضی الله عنه از کتاب حدائق الریاض او در ذکر ماه جمادی الآخرة فرموده یوم العشرین منه کان مولد السیده الزهراء علیها السلام سنه اثنتین من المبعث و هو یوم شریف یتجدد فیه سرور المؤمنین و یتحجب صیامه و التطوع فیه بالخیرات و الصدقه علی اهل الایمان یعنی روز بیستم از

جمادی الآخره روز ولادت سیده زهراء علیهاالسلام است در سال دوم بعثت و آن روزی است شریف که تازه می‌شود در آن روز شادی مؤمنین و مستحب است روزه گرفتن در آن روز و خیرات کردن و صدقه دادن بر اهل ایمان و خود سید در همان کتاب فرموده که یوم ولاده سیدتنا الزهراء البتول ابنه افضل الرسول صلوات الله علیه و آله و هو یوم عظیم الشان من اعظم ایام اهل الاسلام و الایمان لامور منها ان نسب رسول الله صلی الله علیه و آله انقطع الا منها و منها ان ائمة المسلمين والدعاء الی رب العالمین من ذریتها و صادر عن مقدس ولادتها و منها انها افضل من کل امرأه کانت او تكون فی الوجود و هذا فضل عظیم السعود و منها انها المزوجه فی السیماء و المختصه بالطهاره و المباهله و هی المختاره من سائر النساء و منها انها المشرفه بنزول المائده علیها من السماء و هذا مقام عظیم من مقامات الانبیاء یعنی روز ولادت سیده ما زهراء بتول دختر افضل از هر رسولی صلوات الله علیه و آله روزی است که شأن آن بزرگ و از بزرگترین روزهای اهل اسلام و ایمان است به علت چند امر که از جمله آنها است اینکه نسب رسول الله صلی الله علیه و آله قطع شد مگر از او و از جمله آن امور اینکه پیشوایان مسلمانان و دعوت کنندگان به سوی [صفحه ۴۳] پروردگار جهانیان از ذریه اویند و از ولادت پاک و پاکیزه او صادر شده‌اند و از جمله آن امور اینکه او افضل از تمام زنهاییست که بوده‌اند یا خواهند بود در عالم هستی و این فضلی است که سعادت آن بزرگ است و از جمله آن امور اینست که ازدواج او در آسمان واقع شده و به طهارت و مباحله مخصوص می‌باشد و او است اختیار کرده شده از میانه زنها و از جمله آن امور اینست که او شرافت یافته است به فرود آمدن مائده برای او از آسمان و این مقام بزرگی است از مقامات پیغمبران و بعضی از علماء عامه چنین گفته و روایت کرده‌اند که ولادت آن سیده جهانیان پیش از بعثت بوده در هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می‌کردند و علامه مجلسی اعلی الله مقامه از بعضی از کتب مخالفین مسندا روایت کرده که چهل و یکسال از سن مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که فاطمه زهرا متولد شد یعنی یک سال بعد از بعثت و در روایتی از حافظ ابی منصور دیلمی از ابی علی حداد از حافظ ابی نعیم در کتاب مغرقه الصحابه روایت کرده که گفته است فاطمه کوچکترین دخترهای پیغمبر بوده وقتی تولد یافته که قریش خانه کعبه را بنا می‌کردند و پیش از بعثت کنیه او ام‌اسماء بوده و نیز بعضی از ایشان روایت کرده‌اند که ولادت آن حضرت پنج سال پیش از بعثت بوده مؤلف ناچیز گوید اصح از همه این اقوال و روایات چنانچه قبلاً ذکر شد ولادت آن ولیده الله سلام الله علیها در سال پنجم بعثت بوده و قول به اینکه پنج سال قبل از بعثت متولد شده باشد لازم می‌کند گفته شود که حضرت زهراء سلام الله علیها هنگام هجرت هیجده سال داشته و هنگام رحلت پیغمبر بیست و هشت ساله بوده و اگر دو سال بعد از بعثت هم گفته شود هنگام هجرت یازده ساله و هنگام رحلت پیغمبر بیست و یک ساله بوده قول به پنج سال قبل از بعثت قطعاً باطل است و هکذا قول به یکسال بعد از بعثت هم مقرون به صحت نیست و اما مصادف بودن ولادت او با زمانی که قریش خانه کعبه را بنا می‌گذارند بطلان آن از آفتاب روشن تر است زیرا که هنگام بناء خانه کعبه به هیچ وجه سازشی با ولادت آن بی‌بی معظمه ندارد چه که در آن وقت سن نازنین پیغمبر بنا بر بعضی اخبار بیست و پنج ساله و بنا بر بعضی سی و پنج ساله بوده و از ظاهر عبارت علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب تذکره چنانچه صاحب کتاب مصباح الحرمین از آن نقل نموده ده سال قبل از بعثت بوده بر این تقدیر ایجاب می‌کند که زهرا مرصیه هنگام رحلت پدر سی و سه ساله باشد و هرگز چنین نبوده و جای تردید نیست که قول به تولد آنجناب پنج سال بعد از بعثت اصح و اتقن و اقوم و اشهر سائر اقوال است

## و اما کیفیت ولادت آن حضرت

### اشاره

در کتاب اللعنه البیضاء در شرح خطبه زهراء سلام الله علیها روایتی را مرسلأ نقل نموده و گفته است روی انه لما کان وقت حملها

نزل جبرئیل بامر الله تعالی فامر رسول الله ان یتَرَکَ المخالطَةَ مع النَّاسِ و یختار الخلوه والعزلة و یشْتَغِل بِعِبَادَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ و لَا یَاکُلُ مِن طَعَامِ اهل الدنیا و لو لقمه و لَا یشرب مِن مِیَاهِهِمْ و لو [ صفحه ۴۴ ] شربه بل یشرب من صائماً ابداً و یفطر برطب الجنة او تینها او تفاحها الی ان انعقد النطفه من طعام الجنة بعد ان تَکُونَ اصل تلك النطفه فی لیلۃ الاسراء باکل هذه الطیبات علی ما مر فی تسميتها بالانسیه الحوراء و فی اللیلۃ المتمیمه للاربعین قارب صلی الله علیه و آله مع خدیجه ام المؤمنین قبل عشاء الاخره فانعقد تلك النطفه النوریزه فولدتها بعد تسعه اشهر من الحمل فی متم العشرین من جمادی الآخره و کان حملها و ولادتها بمکة فی دار خدیجه و هی دار کریمه معروفه و نزلت فیها حوا و مریم و آسیه مع جمع کثیر من الملائکه (انتهی)

### ترجمه حدیث

صاحب لمعه گوید که روایت شده است که چون نزدیک شد حمل فاطمه علیها السلام جبرئیل نازل شد به امر خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت را امر کرد که ترک کند رفت و آمد با مردم را و خلوت و گوشه گیری اختیار کند و به عبادت خدای سبحانه مشغول شود و نخورد از طعام اهل دنیا و لو اینکه یک لقمه باشد و نیاشامد از آبهای ایشان هر چند یک جرعه باشد بلکه همه روزه روزه دار باشد و به رطب بهشتی یا انجیر آن یا سیب آن افطار کند تا اینکه نطفه از طعام بهشتی بسته شود بعد از اینکه اصل آن نطفه در شبی که آن حضرت به آسمانها سیر داده شده بود وجود پیدا کرده بود به سبب خوردن این طعامهای پاکیزه بنابر آنچه در وجه تسمیه آن بی بی معظمه بانسیه حوراء قبلاً ذکر شد و در شبی که تمام کننده اربعین بود نزدیکی کرد با خدیجه مادر مؤمنین پیش از نماز عشاء آخر آن نطفه نوریه در رحم او بسته شد و پس از نه ماه که از مدت حمل او گذشت در تمام کننده روز بیستم جمادی الآخره تولد یافت و مدت حمل و ولادت او در مکّه در خانه خدیجه بود و آن خانه گرامی داشته شده معروفه است و در همان خانه حوا و مریم و آسیه با گروهی از فرشتگان فرود آمدند (پایان)

### در کتاب امالی صدوق

### اشاره

از احمد بن محمد خلیلی از محمد بن ابی بکر فقیه از احمد بن محمد نوفلی از اسحاق بن یزید از حماد بن عیسی از ذرعه بن محمد از مفضل به عمر روایت کرده قال قلت لابی عبدالله علیه السلام کیف کان ولاده فاطمه علیها السلام قال نعم انّ خدیجه لما تزوج بها رسول الله صلی الله علیه و آله هجرتها نسوة مکة فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها و لا یترکن امرأه تدخل علیها فاستوحشت خدیجه لذلك و کان جزعها و غمها حذراً علیها فلما حملت بفاطمه کانت فاطمه تحدّثها من بطنها و تصبرها و کانت تکتم ذلك من رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله يوماً فسمع خدیجه تحدّث فاطمه فقال لها یا خدیجه [ صفحه ۴۵ ] من تحدّثت قالت الجنین الذی فی بطنی یحدّثنی و یونسنی قال یا خدیجه هذا جبرئیل یخبرنی (بیشرنی) أنّها انثی و أنّها النسله الطاهره المیمونه و ان الله تبارک و تعالی سيجعل نسلي منها و سيجعل من نسلها ائمة و يجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه فلم تزل خدیجه علی ذلك الی ان حضرت ولادتها فوجهت الی نساء قریش و بنی هاشم ان تعالین لتلین منی ما تلی النساء فارسلن الیها انت عصیتنا و لم تقبلی قولنا و تزوجت محمداً صلی الله علیه و آله یتیم ابی طالب فقیرا لا مال له فلسنا نجیء و لا نلی من امرک شیئا فاغتمت خدیجه لذلك فبینا هی كذلك اذ دخل علیها اربع نسوة سمر طوال کانهن من نساء بنی هاشم ففرغت منهنّ لما رأتهن فقالت احدیهن لا تحزنی یا خدیجه فانا رسل ربک الیک و نحن اخواتک انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقته فی الجنة و هذه مریم بنت عمران و هذه صفوراء بنت شعیب او هذه کلثوم (کلثم ح ل) اخت موسی بن عمران بعثنا الله الیک لنلی منک ما تلی النساء

من النساء فجلست واحدة عن يمينها و اخرى عن يسارها والثالثة بين يديها والرابعة من خلفها فوضعت فاطمة طاهرة مطهرة فلما اسقطت الى الارض شرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة و لم يبق في شرق الارض و لا غربها موضع الا اشرق فيه ذلك النور و دخل عشر من الحورالعين كل واحدة منهن معها طست من الجنة و ابريق من الجنة و في الابريق ماء من الكوثر فتناولتها المرأة التي كانت بين يديها فغسلتها بماء الكوثر و اخرجت خرقتين بيضاوتين اشدّ بياضا من اللبن و اطيب ريحا من المسك والعنبر فلفتها بواحدة و قنعها بالثانية ثم استنطقتها فنطقت فاطمة بالشهادتين و قالت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان ابى رسول الله صلى الله عليه و آله سيد الانبياء و ان بعلى سيد الاوصياء و ولدى سادة الاسباط ثم سلّمت عليهن و سمّت كل واحدة منهن باسمها واقبلن يضحكن اليها و تابشرت الحورالعين و بشر اهل السّماء بعضهم بعضاً بولادة فاطمة و حدث في السّماء نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك و قالت النسوة خذيها يا خديجة طاهرة مطهرة زكية ميمونة بورك فيها و فى نسلها فتناولتها و فرحة مستبشرة والقمتها ثديها فدّر عليها فكانت فاطمة تنمى فى اليوم كما ينمى الصّبى فى الشهر و تنمى الصّبى فى الشهر كما تنمى الصّبى فى السنّة (نسخه بدل در هر سه مورد تنمو است)

### ترجمه حدیث

یعنی مفضل گفت گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که چگونه بوده است ولادت فاطمه علیها السلام فرمود آری چون خدیجه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد زنهای مکه از او دوری کردند و بر او وارد نمی شدند و بر او سلام نمی کردند و نمی گذاردند که زنی بر او وارد شود پس وحشت کرد خدیجه بدین جهت و جزع و غم او برای ترس از اذیت قریش به پیغمبر بود تا وقتی که به فاطمه حامل شد و او در شکم مادر برای مادر حدیث می گفت و او را امر به صبر و شکیبائی می فرمود و خدیجه حدیث کردن او را از رسول خدا صلی الله علیه [ صفحه ۴۶ ] و آله مخفی می داشت آن حضرت فرمود ای خدیجه با کی حدیث می کنی عرض کرد جنینی که در شکم دارم با من حدیث می کند و انیس من است فرمود ای خدیجه اینک جبرئیل حاضر است و مرا بشارت می دهد که همانا او دختری است پاکیزه و فرخنده که زود باشد خدای تعالی نسل مرا از او قرار دهد و از نسل او امام هائی به وجود آورد و پس انقضای وحی از جانب او آنها را خلیفه خود قرار دهد در روی زمین خود پس خدیجه همیشه با طفلی که در شکم او بود انس داشت تا هنگامی که آثار ولادت او ظاهر شد کس فرستاد به نزد زنان قریش و بنی هاشم که به نزد من بیائید و با من همراهی کنید در این وقت همچنانکه زنان در حق یکدیگر همراهی می کنند در چنین وقتی برای او جواب فرستادند که چون تو نافرمانی ما کردی و گفته ما را نشنیدی و شوهر کردی به محمد یتیم ابوطالب که فقیر و بی مال است ما به نزد تو نمی آئیم و با تو همراهی نمی کنیم پس خدیجه از جواب ایشان غمناک و اندوهگین شد که ناگاه چهار زن بلند قامت گندم گون شبیه زنهای بنی هاشم بر او وارد شدند خدیجه از ورود و دیدن ایشان ترسید پس یکی از ایشان گفت ای خدیجه محزون مباش ما فرستاده های پروردگار توایم به سوی تو و ما خواهرهای تو هستیم من ساره هستم و این آسیه دختر مزاحم و این مریم دختر عمران و این صفورا دختر شعیب یا کلثوم خواهر موسی بن عمران است خدا ما را به سوی تو فرستاده تا تو را یاری کنیم و امر تو را برگزار شویم پس یکی از آنها به طرف راست خدیجه و یکی به طرف چپ او و دیگری روبروی او و دیگری در پشت سر او نشستند در آن حال فاطمه سلام الله علیها متولد شد در حالتی که پاک و پاکیزه بود چون روی زمین افتاد چنان نوری از او تابش کرد که در تمام خانه ها تابیدن گرفت و نماند در مشرق و مغرب زمین جائی مگر اینکه همه را روشن کرد و در آنجا تابید در آن حال ده نفر حورالعین وارد شدند که در دست هر یک از آنها تشت و ابریق بهشتی بود که در آن ابریقها آب کوثر بود و به آن زنی دادند که روبروی خدیجه نشسته بود پس زهراء علیها السلام را به آب کوثر شستشو داد و دو جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود زهراء را به یکی از آنها پیچید و دیگری را مقنعه او قرار داد پس او را استنطاق نمود به سخن درآمد و شهادت داد به رسالت پدر بزرگوار خود



سید انبیاء و شوهر خود سید اوصیاء و فرزندان خود سادات سبطها پس بر هر یک از آن زنها سلام کرد و نام هر یک از آنها را بر زبان جاری کرد و زنان به روی او خندیدند و بشارت دادند و حورالعین نیز یکدیگر را بشارت دادند و بعضی از اهل آسمان بعضی دیگر را به ولایت آن بی بی معظمه مژده دادند و در آسمان نوری ظاهر شد که هرگز مانند آن را ندیده بودند پیش از آن و زنها به خدیجه گفتند بگير این مولود را ای خدیجه در حالی که پاک و پاکیزه و فرخنده و برکت داده شده است در او و در نسل او پس خدیجه او را گرفت در حالتی که خوشحال بود و پستان در دهان او گذارد شیر جاری شد و فاطمه نمو می کرد در هر روزی به قدر یک ماه که بچه‌های دیگر نمو می کنند و در هر ماهی به قدر یک سال که اطفال دیگر نمو کنند

### چند چیز در فضیلت حضرت زهرا از این حدیث مستفاد می شود

اول: سخن گفتن حضرت زهراء سلام الله علیها در شکم مادر پیش از آنکه از مادر متولد شود [ صفحه ۴۷ ] دوم: عالمه بودن آن دره دریای عصمت در شکم مادر به دلیل امر به صبر کردن مادر خود از صدمات و زخم زبانها و شماتتها و آزارهایی که از زنان قریش به او رسیده بود و دلداری دادن به مادر در آنچه از زمان ازدواج مادرش با پدر بزرگوارش بر او رخ داده بود سوم: آنکه در رحم مادر متخلقه به اخلاق الله بوده و همچنانکه ذات اقدس کبریائی به حکم کریمه اصبر کما صَبَرَ اولوالعزم من الرسل پدر بزرگوارش را امر به صبر فرموده این ولئیه الله هم مادر بزرگوار خود را امر به صبر فرمود چهارم: آنکه پیش از آنکه آن بی بی معظمه از مادر متولد شود جبرئیل به پدر بزرگوارش بشارت داده و خبردار نموده که او نسل پاک و پاکیزه میمون است و وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به خدیجه بشارت و خبر داده پنجم: آنکه نیز جبرئیل از جانب خدا به پدر بزرگوارش خبر داده که نسل پیغمبر از این دختر قرار داده می شود و از غیر او نسلی برای پیغمبر نخواهد بود ششم: آنکه خدای تعالی امامت را در نسل این دختر قرار می دهد چنانچه یازده امام از نسل این بضعه زکیه بوجود آمده هفتم: فرستادن چهار نفر زنها نامی را که بهترین زنان این جهان هستند به نص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاری و مددکاری خدیجه هنگام وضع حمل آن مکرمه از بهشت به زمین فرستاده که به خدمتگذاری و قابله گری او قیام نمایند و آن چهار نفر زن یکی ساره زوجه ابراهیم خلیل الرحمن و دوم آسیه زن فرعون و سوم مریم دختر عمران و چهارم صفورا دختر شعیب پیغمبر یا کلثوم خواهر موسی بن عمران بوده هشتم: آنکه فاطمه طاهره و مطهره از مادر متولد شده و آلوده به هیچگونه کثافتی نبوده نهم: آنکه چون از مادر به زمین افتاده چنان نوری از او ساطع شده که در تمام خانه‌های مکه تابیده دهم: آنکه در مشرق و مغرب زمین جائی نمانده که نور آن خاتون قیامت در آنجا نتابیده باشد یازدهم: آنکه در حالی که از مادر تولد یافت ده تن از حورالعین بهشتی زمین آمده و در آنجا حاضر شدند که در دست هر یک از آنها تشت و ابریقی بوده که همه ابریقها از آب کوثر پر بوده و آنها را به دست زنی که در مقابل خدیجه نشسته بوده دادند دوازدهم: آنکه پس از ولادت آن معظمه برای مزید شرافت هر چند طاهره و مطهره بود آن زنها او را به آب کوثر شستشو و غسل دادند سیزدهم: آنکه لفاف و مقنعه مخصوص از بهشت برای او آورده و بر او پیچیده و پوشانیدند چهاردهم: آنکه در ابتداء تولد به معارف حقه تکلم کرد و اول به یکتائی و یگانگی خدا شهادت داد و پس از آن به رسالت پدر بزرگوارش و اقرار نمود که پدر بزرگوارش آقای تمام پیغمبران است و سپس شهادت به اینکه شوهرش آقای همه اوصیاء است و فرزندان ایشان آقایان همه سبطهای پیغمبرانند و اینها نیز دلیل عالمه بودن آن صدیقه طاهره است به همه انبیاء و اوصیاء و سبطهای ایشان پانزدهم: سخن گفتن آن بزرگوار با چهار زن نامبرده در همان حین تولد شانزدهم: سلام کردن و تحیت گفتن او به هر یک از آن چهار زن به تحیت اسلام و نام هر یک را به زبان آوردن [ صفحه ۴۸ ] هفدهم: بشارت دادن حورالعین یکدیگر را به ولادت آن حضرت هجدهم: بشارت دادن اهل آسمانها بعضی از آنها بر بعضی دیگر به ولادت آن سیده دنیا و آخرت نوزدهم: ظاهر شدن نوری در آسمان هنگام ولادت آن حضرت که ملائکه پیش از ولادتش ندیده بودند بیستم: نمو و رشد کردن آن حضرت در هر روز به اندازه‌ای که سایر بچه‌های

دیگر در هر ماهی نمو و رشد می‌کنند و در هر ماهی به اندازه یکسال بچه‌های دیگر مؤلف گوید مراد از نمو و رشد کردن رشد و نمو جسمی نیست بلکه مراد رشد عقلی و روحی است

## در بیان نامها و کنیه‌ها و لقبهای فاطمه

### اشاره

همانا برای این نوریه سماویه و مثل اعلای الهیه در کتب اخبار و احادیث و آثار نامهای متعدده و کنیه‌ها و لقبهای بسیاری ذکر شده که هر یک از آنها نکات و اسرار و حقایقی را در بر دارد که دلیلهائست بر عظمت شان و علو مقام آن بضعه زکیه احمدیه سلام‌الله که در این فصل به قدر میسور مختصری از مفصل آن در ضمن سه مبحث ذکر می‌شود

### مبحث ۱۰

در بیان نامهایی که برای آن حضرت ذکر شده شیخ صدوق ابن بابویه علیه‌الرحمه در کتاب امالی و کتاب علل الشرایع از ابن متوکل از سعدآبادی از براقی از حضرت عبدالعظیم حسنی از حسن بن عبدالله بن یونس از یونس بن ظبّیان روایت کرده که گفت قال ابو عبدالله علیه‌السلام لفاطمه علیها‌السلام تسعة اسماء عند الله عزوجل فاطمه والصدیقه والمبارکه والطاهره والزکیه والزاضیه والمرضیه والمحدثه والزهره یعنی فرمود ابو عبدالله علیه‌السلام که برای فاطمه سلام‌الله علیها در نزد خدا نه اسم است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهره و در خبر ابی جعفر قمی چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده هفت نام دیگر اضافه ذکر کرده بتول و حصان و حُزه و سیده و عذراء و حوراء و مریم کبری

### تحقیق در پیرامون نامهای مقدسه

بدان که اعظم نامهای بی‌بی معظمه سلام‌الله علیها لفظ فاطمه است و این نامی است که خدای عزوجل پیش از آنکه او در این عالم قدم گذارد به او عطا فرموده و آن را از نام فاطر خود مشتق ساخته چنانچه اخبار وارده در این باب بعد از این به محل خود ذکر می‌شود و در این مقام سزاوار چنان دیدم که در اطراف اشتقاق بسط کلام دهم که برای خوانندگان [صفحه ۴۹] تذکره و تبصره‌ای باشد- بدان نور الله قلبک که اشتقاق بر سه قسم است صغیر و کبیر و اکبر و وجه تقسیم آن به سه قسم برای این گفته شده فرع یا مشتمل بر حروف اصل است یا نه و آنکه مشتمل بر حروف اصل است یا ترتیب در حروف اصل ملحوظ است یا نه پس اگر مشتمل بر حروف اصل باشد و ترتیب در آن نیز ملحوظ باشد آن را صغیر یا اصغر گویند مثل یضرب و ضارب و مضروب و مانند اینها که مشتق از ضرب که مصدر است می‌باشند و اگر مشتمل بر حروف اصل است ولی ترتیب در آن حروف ملحوظ نیست آن را کبیر یا صغیر گویند مثل جذب و جذب و حمد و مدح و غرد و رغد و مانند اینها و اگر مشتمل بر هیچ یک از این دو نباشد و لیکن بعضی از حروف اصل در آن ملحوظ باشد و در معنا چنان مناسبتی داشته باشد که صلاحیت رجوع معنی به سوی آن باشد آن را مشتق کبیر یا اکبر گویند مانند لفظ ثلم و ثلب و قضم و خضم و هضم و حز و جز و نبع و نیع و نرح و نرف و فطر و فطم و مانند اینها در اینجا محلّ کلام قسم اخیر است و قسم اول و دوم از مقصد ما خارج است زیرا که لفظ فَطَرَ به معنای شق و ابتداء و انشأ و امثال اینها آمده و فطم به معنای فصل و قطع و منع آمده و هر یک مستلزم دیگری هستند پس می‌گوئیم اشتقاق فاطمه از فاطر اشتقاق کبیر یا اکبر است و این اشاره است به اینکه حضرت زهره سلام‌الله علیها مظهر صنعت فاطریت حق جلّ و علا- و متادّبه به آداب الله و متخلقه به اخلاق الله می‌باشد و اگر به اعتبار معنای فاطر به خالق هم بگوئیم باز وجه مناسبتی بین مشتق و مشتق منه ظاهر و خالی از

وجه نباشد چه که آن بضعه احمدیه و دوحه محمدیه صلی الله علیهما و آلهما در مقام اطاعت حضرت احدیت جَلَّتْ عَظْمَتُهُ کار را به جایی رسانید که مَثَل او مَثَل حدیده محمّاه و مثل اعلائی الهیه گردید و به مقام منیع عبیدی اطعنی حَتَّى اجعلک مثلی اذا قلت لشیء کن فیکون رسید زیرا که در مقام فناء فی الله و قیام بامر الله کار را به جایی رسانید که با فقر و ناداری به سلطنت و غنا و ولایت عظمی رسید که من ذا الذی یشفع عنده اَلَّا باذنه خدای تعالی اذن او را اذن خود خوانده بنابر آنچه در بعضی از اخبار صادره از مصادر وحی و تنزیل رسید که در ضمن احادیث آتیه در این کتاب به محل خود تذکر داده خواهد شد و این مرتبه عظمی را آن عصمت کبری حائز نشده مگر بواسطه از خود گذشتن و از خودی رستن چنانچه فرموده اند العبودیة جوهره کُنْهها الرّبویة و ما فقد فی العبودیة اصیب فی الرّبویة و ما خفی من الرّبویة وجد فی العبودیة بنده در چنین حالی سر تا پا مجلای تام و تمام صفات جلال و جمال ربوبیت می شود و آنچه که در عبودیت از انانیت از دستش رفته به جای آن صفت ربوبیت را یافته و هر چه در ربوبیت از شئون مخفی بوده بروز و ظهور آن در عبودیت شده و چون به این مقام رسید کان الله سمعه و بصره و یده و رجله شِعْر ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من روغنی کو شد فدای گل بگل خواه روغن بوی کن خواهی تو گل پس به سبب آنچه از آثار و افعال و اقوال که شایسته ربوبیت است از او صادر شود طبعه مادّة الکائنات و [صفحه ۵۰] تتصرف فیها کیف یشاء بما یشاء کالحدیة المحمّاه تفعل فعل النار می شاید پرده مر تحقیق را قوه می بشکند ابریق را

### معنای لفظ فاطمه

لفظ فاطمه مشتق از فطم است به معنای فصل چنانچه مطلق فصل را فطم گویند و آن معنایی است که بر تمام وجوهی که پس از این در اخبار مرویه در این باب ذکر می شود صادق آید- و ایرادی وارد نشود که استعمال لفظ برخلاف قواعد ظاهریه لفظیه در اکثر از معنای واحد استعمال شده زیرا که فاطمه مشتق از فطم است و فطام طفل از شیر به معنای فصال است چنانچه در آیه شریفه است که خدای تعالی فرموده و حملة و فصالة ثلاثون شهراً و گفته شده فَطَمَتِ الْمَرْضِعَةَ الرِّضِيعَ از باب ضرب یضرب یعنی فصلته عنه یعنی جدا کرد و یا بازداشت و منع کرد زن شیردهنده طفل شیرخوار را از شیر خوردن و فطم الرجل عن عاده اذا مُنِعَ عنها یعنی منع کرده شد مرد از عادتی که داشت و فطمت الحبل ای قطعته یعنی بریدم ریسمان را- و فَطَمَ از باب نَصَرَ به معنای قَطَعَ و از باب ضرب هر دو استعمال شده و علت اختلاف معانی برای این لفظ و اسم شریف در اخباری که روایت شده و بعداً در همین فصل ذکر می شود شاید بر حسب حکمتها و مصلحتها یا به سبب اختلاف حالات شنوندگان در زمانها و مکانهای مختلفه بوده و بازگشت معانی که برای این اسم شده همه آنها به فصل است یا متفرع بر معنای آن است و در حقیقت برگشت همه آنها به یک معنی است

### و اما احادیث راجعه به وجوه این نام

#### حدیث ۰۱

اول حدیثی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب معانی الاخبار و علل الشراعی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده و گفته است آن حضرت فرمود اتدري ای شیء تفسیر فاطمه قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر یعنی آیا می دانی که چه چیز است تفسیر فاطمه عرض کردم مرا خبر ده ای آقای من فرمود یعنی بریده شده از هر بدی

#### حدیث ۰۲

و نیز صدوق (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده باسناد خود از دارم که گفت حدثنا علی بن موسی الرضا و محمد بن

علی قالاً سمعنا المأمون يحدث عن الرشيد عن المهدي عن المنصور عن ابيه عن جدّه قال قال ابن عباس لمعاوية اتدري لم سميت فاطمة فاطمة قال لا قال لانها فطمت هي و شيعتها من النار سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقوله [ صفحه ۵۱ ] یعنی گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا و محمد بن علی علیهم السلام که فرمودند شنیدم از مأمون که حدیث می کرد از هارون الرشید از مهدی عباسی از منصور دوانیقی از پدرش از جدش که گفت ابن عباس گفت برای معاویه که آیا می دانی برای چه فاطمه نامیده شده گفت نه گفت برای آنکه بریده شده است او و شیعیان او از آتش شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود

### حدیث ۰۳

و نیز در کتاب عیون روایت کرده به سه سند از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود انی سمیت ابنتی فاطمة لان الله عزّ و جلّ فطمها و فطم من احبها من النّار- یعنی من دخترم را فاطمه نام گذاردم برای اینکه خدای عزّوجلّ بازداشته است او را و بازداشته است کسی را که دوست بدارد او را از آتش

### حدیث ۰۴

و نیز در علل الشرایع به اسناد خود از عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام روایت کرده که گفت گفت ابوالحسن علیه السلام برای چه فاطمه نامیده شد لم سمیت فاطمة فاطمة قلت فرقا بینه و بین الاسماء قال ان ذلك لمن الاسماء و لكن الاسماء التي سمیت به ان الله تبارك و تعالی علم ما كان قبل كونه فاعلم ان رسول الله صلى الله عليه و آله يتزوج في الاحياء و هم يطعمون في وراثه هذا الامر من قبله فلما ولدت فاطمة سماها الله تعالی فاطمة لما اخرج منها و جعل في ولدها ففطمهم (فقطعه‌م ح ل) عما طمعوا فبهذا سمیت فاطمة فاطمة لانها فطمت طمعهم و معنی فطمت قطعت یعنی برای چه فاطمه، فاطمه نامیده شده گفتم تا فرق باشد میانه او و میانه اسمها فرمود که این هم از همان اسماء است ولیکن نامهایی که به آنها نام گذارده شده است خدای تبارک و تعالی دانسته و می داند آنچه که بوده است پیش از هست شدن آن پس خدا می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیله‌هائی زن خواهد گرفت و ایشان طمع می کنند در وارث شدن این امر از جانب او لذا چون فاطمه تولد یافت خدا او را فاطمه نامید برای آنچه که بیرون می آورد از او و قرار می دهد در فرزندان او پس می برد طمع ایشان را از آنچه طمع در آن کرده‌اند یعنی خلافت و امامت را لذا برای همین فاطمه نامیده شد زیرا که او قطع کرد طمع آنها را (و فطمت به معنای قطع است یعنی برید)

### حدیث ۰۵

و نیز در علل الشرایع به سند متصل از یزید بن عبدالملک از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود لَمَا وَلَدْتُ [ صفحه ۵۲ ] فاطمة علیها السلام اوحی الله تعالی عزّ و جلّ الی ملک فانطلق (فانطق ح ل) به لسان محمد صلی الله علیه و آله فسماها فاطمة ثم قال انی فطمتك بالعلم و فطمتك عن الطمّ ثم قال ابو جعفر علیه السلام والله لقد فطمها الله تبارك و تعالی بالعلم و عن الطمّ فی الميثاق یعنی چون تولد یافت فاطمه علیها السلام وحی فرستاد خدای تعالی عزّوجلّ به فرشته‌ای پس جاری کرد یا به سخن آورد زبان محمد صلی الله علیه و آله را به آن وحی و او را فاطمه نام گذارد پس از آن فرمود که تو را منقطع کردم به سبب علم (یعنی از سائر زنها) و بازداشتم از حائض شدن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود سوگند به ذات خدا که هر آینه منقطع ساخت خدای تبارک و تعالی به سبب علم و بازداشت از حائض شدن در عالم میثاق مانند همین حدیث را علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار نیز از کتاب مصباح الانوار نقل فرموده است

## حدیث ۰۶

نیز در کتاب علل الشرایع و در بحار از مصباح الانوار روایت کرده‌اند به سند خودشان از حضرت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا فاطمه اتردین لم سمیت فاطمة فقال علی علیه السلام لم سمیت فاطمة قال لأنها فضمت هی و شیعتها من النار یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای فاطمه آیا می‌دانی که برای چه به فاطمه نام گذارده شدی پس علی علیه السلام عرض کرد چرا فاطمه نامیده شده است فرمود برای اینکه جدا شده است او و شیعیانش از آتش

## حدیث ۰۷

در بحار الانوار از امالی شیخ طوسی به سند متصل روایت کرده از حضرت ابی الحسن ثالث از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار یعنی جز این نیست که دخترم را فاطمه نامیدم برای اینکه خدای عزوجل جدا می‌کند او را و جدا می‌کند دوستان او را از آتش

## حدیث ۰۸

در علل الشرایع به سند متصل از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت سمعت عن ابی جعفر علیه السلام يقول لفاطمة وقفه علی باب جهنم فاذا کان یوم القیمة کتب بین عینی کل رجل [ صفحه ۵۳ ] مؤمن او کافر فیؤمر بمحب قد کثرت ذنوبه الی النار فتقره فاطمة بین عینی محباً فتقول الهی و سیدی سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و انت لا تخلف المیعاد فیقول الله عز و جل صدقت یا فاطمة انی سمیتک فاطمة و فطمت بک من احبک و تولاک و احب ذریتک و تولاهم من النار و وعدی الحق و لا اخلف المیعاد انما امرت بهذا عبدی الی النار لتشفعی فیہ فاشفعک و لتبین ملائکتی و انبیائی و رُسلی و اهل الموقف موقفک منی و مکانک عندی فمن قرأت بین عینی مؤمناً فخذی بیده و ادخلیه الجنة یعنی شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرمود برای فاطمه توقفی است بر در جهنم چون روز قیامت شود نوشته می‌شود میان دو چشم هر مردی که مؤمن است یا کافر پس فرمان داده می‌شود به دوستی که گناهانش زیاد شده به سوی آتش بروند پس می‌خواند فاطمه میان دو چشم او را که دوست دارنده است آنگاه فاطمه می‌گوید خدای من و آقای من مرا فاطمه نامیدی و جدا گردانیدی و منع کردی به سبب من کسی را که دوست دارد مرا و دوست دارد ذریه مرا از آتش و وعده تو ثابت و حق است و تو خلف وعده نمی‌کنی پس خدای عزوجل می‌فرماید راست گفتی ای فاطمه من تو را فاطمه نام گذاردم و جدا کردم به سبب تو کسی را که تو را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد ذریه تو را از آتش و وعده من ثابت و حق است و خلف وعده نمی‌کنم غیر از این نیست که من به این سبب امر کردم بنده خود را به سوی آتش تا تو در حق او شفاعت کنی و من تو را شفیع قرار دهم و ظاهر کنی برای فرشتگان من و پیغمبران من و فرستادگان من و اهل موقف، موقف تو را از من و جایگاه تو را در نزد خودم پس هر که را در میان دو چشمش بخوانی که مؤمن است بگیر دست او را و او را داخل بهشت کن

## تحقیق در بیان نکات و توجیهات احادیث مذکوره

## اشاره

در اطراف هشت حدیث گذشته راجع به علل نامیده شدن صدیقه طاهره سلام الله علیها نکاتی در نظر گرفته شده که ذکر آنها خالی از فائده نیست

## نکته ۰۱

آنکه ممکن است در جمله فرموده حضرت صادق علیه‌السلام فطمت من الشرّ لفظ فطم از افعال لازمه باشد یعنی فَضَلَ و الف و لام الشرّ برای استغراق یا جنس هر کدام گرفته شود اشکالی ندارد و این خود علاوه بر دلایل آیه‌ای که پس از این گفته می‌شود نیز دلیل است بر عصمت کلیه آن بزرگوار بنابراین معنی حدیث چنین می‌شود (جدا شده از هر گونه شرّ) چنانچه علامه مجلسی علیه‌الرحمه نیز آن را از افعال لازمه گرفته و مشتق دانسته از افطم الطفل اذا حان زمان فطمه عن الرضاع و جمله حدیث فطمتک بالعلم را چنین معنی کرده و گفته یعنی ارضعتک بالعلم حتی استغنیت و فطمت [صفحه ۵۴] و چون در محقق بودن فصل لازم می‌کند چهار چیز را یکی فاصل و یکی مفصول و دیگری مفصول عنه و دیگری مفصول به پس در این مقام هم می‌گوئیم فاصل ذات اقدس احدیت جلت عظمته چنانچه از نص آیه شریفه تطهیر این معنی ظاهر است و مفصول وجود مبارک صدیقه طاهره و مفصول عنه هر گونه شرّ و بدی یا حقیقت و ماهیت آن و مفصول به روح قدسی است که در وجود محترم آن معصومه معظمه سلام‌الله علیها بوده که آن سبب بریده شدن آن حضرت بوده از هر گونه شرّ و بدی و این مطلب را به نحو اوسط و اوفی انشاءالله تعالی پس از این شرح خواهیم داد

## نکته ۰۲

نیز ممکن است گفته شود که لفظ فطم متعدی است و فاطمه به معنای فاصله است یعنی فصلت نفسها عن الشرّ یعنی برید نفس خود را از هر گونه شرّ و بدی و به این تقریب می‌گوئیم فاصل خود وجود مبارک فاطمه است و مفصول نفس قدسیه آن حضرت و مفصول عنه هر گونه شرّ و بدی و مفصول به استعداد اصلی و اقتضاء ذاتی آن معظمه سلام‌الله علیها است - پس آن بزرگوار حقیقه و مآلاً بریده شده از هر گونه شرّی است و بنابراین معنی احتیاجی به جعل فاعل ندارد و نظائر آن در محاورات اهل فن بسیار است چنانچه از مکتوم به کاتم و از معمور به عامر و از اعجاز نخل مخویّه بخاویّه و از عیشة مرضیه براضیه و امثال اینها پس بنابراین تقریب نیز بریده شدن آن معصومه از هر گونه شرّی دلیل عصمت او است و امّا از حدیث دوّم و سوم و ششم و هفتم و هشتم که در وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه ذکر شد و در خبر تفاحیه نبویه که پیشتر از آنها سبق ذکر یافت مستفاد می‌شود که وجه تسمیه آن دوحه نبویه به فاطمه برای آنست که در روز قیامت خود و شیعیان و ذریّه و دوستان ایشان و دوستان دوستان ایشان باز گرفته می‌شوند از آتش جهنم

## واما وجه ۰۳

## اشاره

از وجوه تسمیه آن نوریه سماویّه به فاطمه بنابر آنچه از حدیث چهارم ظاهر است برای آنست که بازدارنده و قطع کننده طمع دشمنان خود می‌باشد از طمع کردن در وراثت و خلافت نبویه صلی الله علیه و آله و از این حدیث شریف نیز نکاتی استفاده می‌شود از آن جمله

## نکته ۰۱

اینکه خداوند عالم آن عصمت کبری را فاطمه نامیده به سبب آنچه در علم او بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طوائفی از عرب زن خواهد گرفت و آنها به طمع وراثت و خلافت دختر به آن حضرت می‌دهند چون خدا فاطمه را به آن حضرت عنایت

فرمود لذا طمع آنها بریده شد و خدا خلافت و وراثت را در اولاد فاطمه قرار داد [ صفحه ۵۵ ]

## نکته ۰۲

از کلمه لَمَّا اخرج منها و جعل فی ولدها استنباط می‌شود که امر خلافت و نصب آن از جانب خدا است نه با مردمان چنانچه خدای تعالی فرموده اَنَّى جاعل فی الارض خلیفه و نیز درباره ابراهیم فرموده اَنَّى جاعلک للناس اماماً و درباره داود هم فرموده انا جعلناک فی الارض خلیفه

## نکته ۰۳

آنکه اگر چه قبل از ولادت آن بی‌بی معظمه زنانی چند فاطمه نام داشته‌اند ولی آنها را کسانشان به این نام نامیده بودند اما آن حضرت را خدا به این نام نامیده برای بیرون کردن وراثت رسالت از طوائفی که به آن طمع داشتند و قرار دادن در اولاد فاطمه علیها السلام

## واما وجه ۰۴ و ۰۵

از وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه بنابر آنچه از ظاهر حدیث استفاده می‌شود دلالت دارد بر اینکه آن بزرگوار از دیگران به سبب علم و دانش بریده شده است از طمٹ علامه مجلسی (ره) برای این حدیث شریف بیانی دارد در توجیه عبارت فطمتک بالعلم چنانچه قبلاً گفته شد ای ارضعتک بالعلم حتی استغنیت و فطمت یعنی شیر دادم تو را به علم تا اینکه بی‌نیاز شدی و باز گرفته شدی و وجه دیگر گفته قطعک عن الجهل بالعلم یعنی بریدم تو را از جهل به سبب علم وجه دیگر جعلت فطامک من اللبن بالعلم کنایه عن کونها فی بدو فطرتها عالمه بالعلوم الربانیة یعنی گردانیده شد بازداشته شدن تو از شیر به سبب علم کنایه از اینکه در ابتداء فطرت عالمه بوده است به علوم ربانیة- پس از بیان این سه وجه فرموده چیزی را که مضمونش اینست- بنابر تقادیری که گفته شد فاعل به معنای مفعول است، دافق که به معنای مدفوق است وجه دیگر فطمت را به صیغه تفعیل احتمال داده یعنی جعلتک قاطعة الناس من الجهل یعنی قرار دادم تو را جدا کننده مردمان از نادانی وجه دیگر فطمها من الجهل هی تفظم الناس منه یعنی جدا ساخت او را از نادانی پس او هم جدا می‌سازد مردم را از آن و پس از بیان این دو وجه فرموده و مشکل اجراء این دو وجه در قول او که فرموده فطمتک من الطمٹ مکر به تکلف به اینکه طمٹ را کنایه از اخلاق و افعال ذمیمه قرار دهند یا گفته شود لَمَّا فطمتک من الادناس الروحانیة والجسمانیة انک تفظم الناس عن الادناس المعنویة یعنی برای اینکه جدا ساختم تو را از چرکها و کثافات روحانی و جسمانی پس تو هم جدا می‌سازی مردمان را از چرکها و کثافتهای معنویة (پایان کلام علامه ره)

## در بیان اعراب کلمه فاطمه

هرگاه کلمه فاطمه بعد از الف و لام واقع نشده باشد چون غیر منصرف است به سبب علمیت و تانیث در حالت نصب و جر بکسر باید خواند چنانچه نحویین گفته‌اند و از ایشان است ابن مالک در الفیه که گفته است و جُرَّ بِالْفَتْحِ مَا لَا يَنْصَرِفُ وَاَمَّا اِذَا جُرَّ مُصَدَّرٌ [ صفحه ۵۶ ] به الف و لام باشد یا به اسم دیگری اضافه شده باشد بجر باید خواند و اما اگر اسم و لقب با هم باشند اگر لقب مفرد است و اسم هم مفرد است فاطمه که به آن اضافه شود مانند فاطمة الزهراء و نیز بکسر باید خواند در حالت جر زیرا که زهراء مسلم لقب است نه صفت و اما اگر لقب جمله باشد مانند فاطمة سيدة النساء اینجا در حالت جر بفتح خوانده می‌شود

### معنای لفظ صدیقه

نام دوم آن حضرت صدیقه است یعنی بسیار راستگو و همیشه مداوم راستگوئی و تصدیق هر آنچه که حق و ثابت است و عادتاً در گفتار جز راستگوئی ندارد و ملازم با شکرگزاری و ملازم با شرافت همیشگی است و مریم مادر عیسی علیهما السلام هم از این راه است که خداوند متعال او را در کلام خود صدیقه نامیده و فرموده است و امه صدیقه یعنی او مانند سایر زنانی است که ملازم است با راستگوئی و تصدیق کرده جمیع پیغمبران را و آنچه که از جانب خدا آورده‌اند و در حدیث وارد شده که فاطمه علیها السلام صدیقه لم یکن یغسلها الا الصدیق و مراد از صدیق در این حدیث و احادیث بسیار دیگری که وارد شده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آن حضرت صدیق اعظم نامیده شده و در تفسیر آیه مبارکه کونوا مع الصادقین در مجمع البحرین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود یعنی کونوا مع آل محمد صلی الله علیه و آله و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود صادقین ائمه علیهم السلامند- پس بدون تردید صدیقه طاهره سلام الله علیها هم از صادقین است و ایشان کسانی هستند که در دین خدا در گفتار و کردار به تمام معنی ثابت و صادقند- صدق نقطه مقابل کذب است و صدیق مبالغه در راستگوئی است

### معنای لفظ مبارکه

نام سوم آن حضرت مبارکه است و آن مشتق از برکت است یعنی نفع زیاد و آن حضرت مبارکه نامیده شده و بدان مدح کرده شده چنان نفعی که هر که او را دست آویز خود قرار دهد و دست توصل به دامان او زند در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد و نفع بسیار خواهد برد و خیر کثیر شامل حال او می‌شود- و دیگر آنکه خدای تعالی ربوبیت خود را به سبب او اظهار فرموده چنانچه در تفسیر آیه مبارکه بورك من فی النار و من حولها چنین گفته شده که مراد از من فی النار ابراهیم خلیل الله علیه السلام است و چنین معنی شده که مَنْ فی النار یعنی فی مکان النار و مراد از من حولها یعنی و من حول مکانها که مراد بقعه مبارکه است و مراد از برکت حدوث امر دینی است که بوسیله انبیاء در آن مکان و اطراف آن ظاهر شده همچنین بروز و ظهور تمامیت دین خدا به برکت وجود مبارک صدیقه طاهره سلام الله علیها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شده و تا قیام قیامت به منتهی مرتبه کمال ظاهر خواهد شد بوسیله اولاد طیبین و طاهرین او که حجج بالغه احدیت و امناء وحی خدا و معادن علم او و مظاهر صفات جلال و جمال اویند و همه این برکات در اثر وجود باهر الجود آن بی بی معظمه سلام الله علیها می‌باشد [ صفحه ۵۷ ]

### معنای لفظ زکیه

نام چهارم آن حضرت زکیه است یعنی پاکیزه از خبثات نفس و کینه و بخل و حسد و هرگونه پلیدی و کثافات ظاهریه و باطنیه گفته شده است زکی عَمَلُهُ اَی طَهَّرَ عَمَلُهُ وَ وَقَرَهُ یعنی پاک و پاکیزه شد عمل او و وقار و سنگینی او و قول خدای تعالی که فرموده غلاماً زکیاً ای طاهراً من الذنوب یعنی زکی به معنای پاک و پاکیزه از گناهان و گفته شده یعنی تام و تمام در کارهای خیر و قول خدای تعالی اقتلت نفساً زکیه یعنی طاهره لم تجن ما یوجب قتلها یعنی پاک و پاکیزه‌ای که جنایتی نکرده که کشتن او واجب باشد و زکیه به معنای پاکیزه از محبت دنیا و شرک و کلیه اخلاق ذمیمه و شرّ شکم و بدگوئی و حبّ جاه و تکبر و عجب آمده است و حضرت زهراء سلام الله علیها به تمام معنی منزّه از همه آنها می‌باشد

### معنای لفظ طاهره

نام پنجم آن بزرگوار طاهره است یعنی ذاتاً پاک و پاکیزه‌ای که نتواند کسی او را مس کند جز کسی که ذات او پاک و پاکیزه



باشد و از این راه است حدیث شریفی که فرموده‌اند لولا- علی لما كانت لفاطمه کفو من آدم الی خاتم یعنی اگر نبود علی علیه‌السلام از برای فاطمه همسر و جفتی پیدا نمی‌شد از آدم تا خاتم یعنی احدی لیاقت همسری با آن حضرت را نداشت چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی (ره) در تفسیر آیه شریفه رسول من الله یتلو صحفا مطهره گفته است یعنی مطهره فی السیماء لا- یمسها الا الملائکه المطهرون من الانجاس یعنی محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ایست از جانب خدا که بخواند کتابهای با استقامت عادلای را که هیچگونه کجی ندارد و واضح می‌کند حق را از باطل مس نمی‌کنند آن را مگر فرشتگان پاک و پاکیزه- نیز فاطمه سلام الله علیها را هم کسی لیاقت کفویت او را نداشته جز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و معانی ای که در نام زکیه گفته شد نیز در نام طاهره می‌باشد

### معنای لفظ راضیه و مرضیه

نام ششم و هفتم آن معظمه راضیه و مرضیه است اما راضیه یکی از معانی آن قانع است یعنی قناعت کننده به خدا از غیر او چنانچه در مجمع‌البحرین گفته است رضیت بالله رباً قنعت به و لم اطلب معه غیره یعنی قناعت کرده‌ام به خدا و با او غیر او را نمی‌طلبم و دیگر آنکه راضی و راضیه مرد و زنی را گویند که خشمناک نشوند بر آنچه بر آنها مقدر شده و به عمل کم برای خدا قانع نشوند و راضیه نیز زنی را گویند که اختیارکننده باشد رضا و خشنودی خدا را بر رضا و خشنودی خود- در بعضی از دعاها وارد شده که خذ لنفسک رضا من نفسی ای اجعل نفسی راضیه لکل ما یرد علیها منک یعنی قرار ده نفس مرا خشنود شونده به هر چیزی که بر آن وارد می‌شود از جانب تو- و راضیه به معنای مرضیه نیز تفسیر شده چنانچه در مجمع‌البحرین در تفسیر آیه مبارکه فی عیسه راضیه بمرضیه آن را معنی کرده است و اما مرضیه به این جهت نامیده شده که رضایت او رضایت خداست همچنانکه غضب او غضب خدا است و رضایت خدا از او به جهت کمال جدیت او بوده در ستایش و سپاسگزاری و قطع شکر نکردن بعد از حصول رضای خدا [ صفحه ۵۸ ]

### معنای لفظ محدثه

نام هشتم آن سیده زنان دنیا و آخرت مُحَدَّثَه است یعنی حدیث کرده شده چنانچه در مجمع‌البحرین حدیثی روایت کرده و گفته است فی الحدیث ان اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله محدثون ای تحدّثهم الملائکه و فیهم جبرئیل علیه‌السلام من غیر معاینه یعنی اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله حدیث کرده می‌شوند یعنی فرشتگان با ایشان حدیث می‌کنند بدون اینکه آنها یعنی فرشتگان را ببینند و جبرئیل هم در میان ایشان است- و مانند آن است قول امام علیه‌السلام ان فی کلّ امه محدّثین من غیر نبوه یعنی در هر امتی حدیث کرده شدگانی هستند که نبوت ندارند و از فرشتگان حدیث می‌شنوند و در وصف فاطمه فرموده ایتها المحدثه العلیله و احادیث راجعه بمحدثه بودن فاطمه علیها‌السلام در طی فصول آینده بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی

### معنای لفظ زهراء

#### اشاره

نام نهم آن بزرگوار زهراء است و آن به معنای نورانی و نوردهنده و صافی رنگ و درخشنده است و علت اینکه آن بی‌بی معظمه زهراء نامیده شده به چند حدیث اکتفاء می‌شود

#### حدیث ۱۰

## اشاره

شیخ صدوق علیه‌الرحمة در کتاب علل الشرایع به اسناد خود از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت قلت لابی عبدالله علیه‌السلام یابن رسول الله صلی الله علیه و آله لم سمیت الزهراء زهراء قال لانها تزهر لامیرالمؤمنین علیه‌السلام فی النهار ثلاث مرّات بالنور کان یزهر نور وجهها صلوة الغداة والنّیاس فی فراشهم فیدخل بیاض ذلك النور الی حجراتهم بالمدينة فتبیض حیطانهم فیعجبون من ذلك فیاتون النبی صلی الله علیه و آله فیستلونه عمّا رآوا فیرسلهم الی منزل فاطمة فیاتون منزلها فیرونها قاعده فی محرابها تصلّی والنور یسطع من محرابها و من وجهها فیعلمون انّ الذی رآوه کان من نور فاطمة علیها‌السلام فاذا انتصف النهار و ترتبت للصلوة زهر نور وجهها بالصفرة فتدخل الصفرة فی حجرات الناس فتصفر ثیابهم و الوانهم فیاتون النبی صلی الله علیه و آله فیستلونه عمّا رآوا فیرسلهم الی منزل فاطمة صلوات الله علیها فیرونها قائمه فی محرابها و قد زهر نور وجهها صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بینها بالصفرة فیعلمون انّ الذی رآوا کان من نور وجهها فاذا کان آخر النهار و غربت الشمس احمر وجه فاطمة فاشرق وجهها بالحمرة فرحاً و شکراً لله عزّ و جلّ فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم فتحمر (و ح ل) حیطانهم فیعجبون ذلك و یاتون النبی صلی الله علیه و آله و یستلون عن ذلك فیرسلهم الی منزل فاطمة فیرونها جالساً یسبح الله و یمجده و نور وجهها یزهر بالحمرة فیعلمون انّ الذی رآوا کان من نور وجه فاطمة فلم یزل ذلك النور فی وجهها حتّی ولد الحسین علیه‌السلام و هو یتقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة فی الائمة منّا اهل البیت [ صفحه ۵۹ ]

## ترجمه حدیث ۰۱

یعنی گفتیم به ابی عبدالله علیه‌السلام که چرا زهراء زهراء نامیده شد فرمود برای آنکه روزی سه مرتبه برای امیرمؤمنان علیه‌السلام نور او تابش می‌کرد وقت نماز صبح نور روی او می‌درخشید در حالی که مردمان در فراش خود بودند سفیدی آن نور در حجره‌های ایشان می‌تابید در مدینه بنحوی که دیوارهای ایشان سفید می‌شد و ایشان از آن تعجب می‌کردند پس به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و سؤال می‌کردند از آن حضرت از آنچه که دیده بودند پس آن حضرت ایشان را می‌فرستاد در خانه فاطمه چون می‌آمدند در منزل آن حضرت می‌دیدند او را که در محراب خود نشسته نماز می‌گذارد در حالتی که آن نور از محراب و روی آن بانو بالا می‌رود آنگاه می‌دانستند که آن نوری که دیده‌اند از نور فاطمه علیها‌السلام بوده و چون نیمه روز می‌شد و آن بی‌بی معظمه مهیای برای نماز می‌شد نور زردی از روی او می‌درخشید که زردی آن در حجره‌های مردمان می‌تابید بنحوی که لباسها و رنگهای ایشان زرد می‌شد می‌آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و می‌پرسیدند از آنچه که دیده‌اند آن حضرت ایشان را می‌فرستاد در منزل فاطمه صلوات الله علیها می‌دیدند آن بانوی معظمه در محراب خود ایستاده و نور روی او می‌درخشد صلوات خدا بر او و بر پدر او و شوهر او و فرزندان او باد و چون آخر روز می‌شد و آفتاب غروب می‌کرد نور سرخی از روی او تابان میشد از روی شادی و سپاسگزاری برای خدای عزوجل که سرخی نور روی او در حجره‌های آن مردمان می‌تابید و دیوارهای ایشان سرخ می‌شد به نحوی که تعجب می‌کردند و می‌آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و می‌پرسیدند از آن حضرت و آن بزرگوار ایشان را می‌فرستاد در خانه فاطمه می‌دیدند که آن مکرمه نشسته است و تسبیح و تمجید می‌کند خدا را در حالتی که نور روی او می‌درخشد به سرخی پس می‌دانستند که آنچه را که دیده‌اند از نور روی فاطمه است و همیشه این نور در روی آن معظمه بود تا وقتی که حسین علیه‌السلام متولد شد در او انتقال پیدا کرد و آن در روهای ما امامان که از اهل بیت می‌باشیم هست تا روز قیامت

## حدیث ۰۲

و نیز در کتاب علل الشرایع به اسناد خود از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده قال قلت لم سمیت فاطمة الزهراء زهراء فقال لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات والارض بنورها و غشيت ابصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين و قالوا الهنا و سيدنا ما هذا النور فاوحى الله اليهم هذا نور من نوري اسكنته في سمائي خلقتة من عظمتي اخرج من صلب نبي من انبيائي افضله على جميع الانبياء و اخرج من ذلك النور ائمة يقومون بامري يهدون الي خلقي واجعلهم خلفائي في ارضي بعد انقضاء وحيي يعني گفت جابر گفتم چرا فاطمه زهراء زهراء نامیده شد فرمود برای اینکه خدای عزوجل آفرید او را از نور عظمت خود پس چون تابید روشن نمود آسمانها و زمین را به نور خود که چشمهای فرشتگان را فروگرفت و فرشتگان برای خدا به سجده افتادند و گفتند خدای ما و آقای ما چیست این نور پس خدا به سوی ایشان وحی فرستاد که این نوری است از نور من که ساکن گردانیدم او را در آسمان خودم آفریدم او را از بزرگی خودم [ صفحه ۶۰ ] بیرون می آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که آن پیغمبر را برتری می دهم بر تمام پیغمبران و بیرون می آورم از این نور امامهائی را که به امر من قیام کنند و راهنمائی کنند خلق مرا و آنها را جانشینهای خود قرار می دهم در روی زمین خود پس از انقضاء وحی خود یعنی پس از پیچیده شدن طومار نبوت (مانند این حدیث را علامه مجلسی (ره) در عاشر بحار از مصباح الانوار نقل کرده)

### حدیث ۰۳

شیخ صدوق (ره) نیز در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع به اسناد خود از ابن عمیره از پدرش روایت کرده که گفت سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن فاطمة لم سمیت زهراء فقال لانها كانت اذا قامت في محرابها زهر نورها لاهل السماء كما يزه نور الكواكب لاهل الارض يعني پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلام از فاطمه که چرا زهراء نامیده شد فرمود برای آنکه چون در محراب خود می ایستاد می درخشید نور او برای اهل آسمانها همچنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد

### حدیث ۰۴

علامه مجلسی (ره) در عاشر بحار الانوار از شیرویه در کتاب فردوس نقل کرده است از ابی هاشم عسکری که گفته است سئلت عن صاحب العسکر لم سمیت فاطمة الزهراء فقال كان وجهها يزه لأمير المؤمنين من أول النهار كالشمس الضاحية و عند الزوال كالقمر المنير و عند غروب الشمس كالكوكب الدرّی یعنی پرسیدم از صاحب عسکر (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام) که چرا فاطمه، زهراء نامیده شد فرمود برای اینکه روی زهراء برای امیرالمؤمنین علیه السلام در اول روز مانند آفتاب تابان می درخشید و در هنگام زوال مانند ماه تابان نوردهنده و در هنگام غروب آفتاب مانند ستاره درخشان می درخشید

### حدیث ۰۵

و نیز از حسن بن یزید روایت کرده که گفت قلت لابی عبدالله لم سمیت فاطمة الزهراء قال لان لها في الجنة قبة من ياقوته حمراء ارتفاعها في الهواء ميسرة سنة معلقة بقدره الجبار لا علامة لها من فوقها فتمسكها و لا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب على كل باب الف من الملائكة يراها اهل الجنة كما يرى احدكم الكوكب الدرّی الزاهر في افق السماء فيقولون هذه الزهراء لفاطمة یعنی گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که برای چه فاطمه به زهراء نامیده شد فرمود برای اینکه برای او در بهشت قبه ایست از یکدانه یاقوت سرخ که بلندی آن در هواء به قدر سیر کردن یک سال است به قدرت خدای جبار آویزان است بدون هیچ علاقه‌ای که بالای آن [ صفحه ۶۱ ] آویخته باشد تا اینکه آن را نگاه دارد و نه پایه‌ای در زیر آن قرار داده شد که بر روی آن قرار گیرد برای آنست یکصد هزار دربان از فرشتگان که اهل بهشت آن را می بینند همچنانکه یکی از شماها ستاره درخشنده را در کرانه آسمان می بیند پس

می‌گویند که این قبه درخشنده مخصوص برای فاطمه است هزار در گه برای هر دری است

### در پیرامون وجه تسمیه بتول

یکی از نامهای آن بی بی معظمه سلام الله علیها بتول است که اشتقاق آن از بَتْل است به معنای قطع و بریدن در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع به اسناد علوی از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده است که فرمود سئل عن النبی صلی الله علیه و آله ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول انّ مریم بتول و فاطمة بتول فقال صلی الله علیه و آله البتول التي لم تر حمرة قطّ ای لم تحض فانّ الحیض مکروه فی بنات الانبیاء یعنی سؤال شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مراد از بتول چیست ما شنیده‌ایم از تو ای رسول خدا که می‌گوئی مریم بتول است و فاطمه هم بتول است فرمود بتول آن چنان زنی است که هرگز سرخی ندیده است یعنی حیض ندیده است زیرا که حیض در دخترهای پیغمبران کراهت داشته شده است علامه مجلسی (ره) در عاشر بحار از ابی صالح مؤذن در اربعین روایت کرده است که آن حضرت به عایشه فرمود یا حمیراء انّ فاطمة لیست کنساء الاممین لا- تُعْتَلِ کما تُعْتَلَن یعنی ای حمیراء فاطمه مانند زنهای آدمیان نیست علت یعنی حیض نمی‌شود همچنانکه زنان علت می‌بینند و حیض می‌شوند مؤلف گوید بتول آن زنی را گویند که خود را از ازدواج بریده و به حال بکارت باقی مانده باشد و یا زنی است که ترک دنیا کرده باشد و فاطمه زهراء سلام الله علیها بتول نامیده شده برای اینکه دل از دنیا و اهل دنیا بریده و حالت انقطاع الی الله را داشته و یا از زنان زمان خود و زنان امت بریده و جدا ساخته از جهت حسب و دین و یا از حیض و نفاس و استحاضه و انواع کثافات متداوله در میان سایر زنها پاک و پاکیزه و برکنار بوده و همیشه به حال بکارت باقی بوده که بدین جهت حضرتش عذراء نامیده شده یا بواسطه فضل و علم و متصفه بودن به جمیع کمالات صوریه و معنویه و ظاهریه و باطنیه و داشتن مقام ولایت کلیه‌ای مانند پدر بزرگوار و شوهر عالمقدار خود از سایر زنان جهانیان ممتاز و جدا بوده روحی و ارواح العالمین لک الفداء یا فاطمة الزهراء بهر زائیدن همتای تو ای درّ یتیم تا صف حشر بود مادر ایام عقیم همه انبیا در پناه تو اند مقیم در بارگاه تو اند ملائک همه تحت فرمان تو خلایق همه غرق احسان تو تو خورشیدی و آن همه اخترند تو سلطانی و آن همه لشکرند به تو جلوه‌ها کرده ذات خدا بود از تو پیدا صفات خدا [ صفحه ۶۲ ]

### در پیرامون کنیه‌های آن بزرگوار

در بیان کنیه‌های صدیقه طاهره سلام الله علیها بدان که کنیه اسمی است که اطلاق می‌شود بر شخص برای تعظیم و بزرگ داشتن او مانند ابوالقاسم و ابوالحسن و جمع آن کُنّی است بضم کاف و آن در حقیقت و مجاز هر دو استعمال می‌شود و آن از اقسام علم و قسیم اسم است چنانچه از کلمات اهل لغت و علماء علم نحو فهمیده می‌شود و کنیه آن لفظی است که مصدر به لفظ أَب و أُمّ باشد در مردان مانند ابی محمد مثلاً و در زنان مانند ام لیلی و بعضی هم لفظ مصدر به ابن و بنت را نیز کنیه گفته‌اند و برخی دیگر مصدر به أَخ و أُخْت را نیز کنیه دانسته‌اند و اکثر در تعظیم شخص استعمال می‌کنند و بعضی در تحقیر هم استعمال کرده‌اند و حق اینست که استعمال آن بر سه وجه است اول برای تعظیم و مدح دوم برای تحقیر و ذم سوم بعنوان اسم چون این معنی دانسته شد نیز بدان بنابر قول اول که مشهورتر است برای حضرت زهراء سلام الله علیها کنیه‌هایی در احادیث و اخبار خاصه و عامه روایت شده اول ام الحسن دوم ام الحسین سوم ام الحسین چهارم ام السبطین پنجم ام الائمه ششم ام الخیرة هفتم ام المحسن هشتم ام ابیها اکنون تذکر داده می‌شود که وجه تناسب هر یک از کنیه‌های نامبرده و تکیه آن بی بی معظمه سلام الله علیها به هر یک از آنها واضح و روشن است مگر هشتمین از آنها که ام ابیها باشد لذا سزاوار چنان دیدم که در تشریح وجه تکیه آن حضرت به این کنیه بسطی داده شود

## در بیان معانی و اطلاقات لفظ ام مقدمه

### اشاره

از برای لفظ ام معانی و اطلاقاتی گفته شده اول آنکه متبادر و اشهر از همه اطلاقات در زبانهای عرف آنست که مادر را ام می گویند دوم اصل و ریشه هر چیز را گویند چنانچه در معنای ام الكتاب به معنای اصل کتاب که لوح محفوظ باشد یا سوره حمد باشد گفته شده سوم جامعه اصل مقاصد را عرب ام می گویند چهارم پوست نازک جمع کننده دماغ را ام الرأس و ام الدماغ گویند پنجم وسط زمین و مکه معظمه را ام القری گویند برای اینکه زمین از زیر آن گسترده شده ششم بر مقصد و مقصود نیز اطلاق شده چنانچه یکی از وجوه ام القری اینست لانها قبله الناس یا مونها هفتم جهت تقویت و تربیت شیئی را گویند و این در اصطلاح اهل حکمت است هشتم بر شیئی عظیم الشأن اطلاق می شود و متفرع بر آنست یکی از وجوه ام القری لانها اعظم شانا من القری نهّم هر آیه محکمه‌ای از آیات شرایع و احکام را ام گویند دهم بر رئیس قوم نیز اطلاق ام شده چنانچه خادم قوم را نیز ام گفته‌اند [ صفحه ۶۳ ] بعضی از معانی و اطلاقات دیگری برای معنای ام ذکر شده که ذکر آن در این مقام متناسب نیست لذا از آن صرف نظر شد و اما از آنچه که در معنای آن شرح داده شد و جوهی برای تکنیه عصمت کبری سلام الله علیها به ام اییها احتمال داده می شود بر وجه استحسان نه حکومت و تسجیل والله و رسوله و اوصیاء الرسول اعلم

### وجه ۱

آنکه کنیه قرار دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بانوی گرامی را به این کنیه محض اظهار محبتی است که حضرتش به او داشته زیرا که بسا می شود که شخص فرزند خود یا غیری را بسیار دوست می دارد و در حق او غایت محبت خود را می خواهد اظهار کند اگر دختر است از او به مادر تعبیر می کند و اگر پسر است به پدر و او را نازل منزله مادر یا پدر خود قرار می دهد چنانچه این معنی در عرف عرب و عجم از وضع و شریف شایع است که مجازا از فرزند خود تعبیر به مادر یا پدر کنند و مؤید مطلب است بر آنچه که گفته شد کلام صاحب کشف الغمّه در فضل شفیعہ امت که در آن کتاب گفته است که ان النبی کان یحبّها و یکنیها بام اییها والحق اشکالی در این توجیه نیست بلکه وجهی است وجیه و خالی از هر گونه تکلف و تعسف

### وجه ۲

بنابر اطلاق دوم ممکن است کنیه قرار دادن آن حضرت فاطمه سلام الله علیها را به اعتبار خصیصه‌ای باشد که جهت اصلیتی بران آن حضرت داشته مانند جمله‌ای که در حق ریحانه خود حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیان فرموده حسین منی و انا من حسین با اینکه حسین علیه السلام فرع و شاخه‌ای از شجره رسالت است به اعتباری خود را فرع حسین خوانده نظر به جوهی که برای آن به محلّ خود ذکر شده و اما مؤید آنچه که فعلا در مقام ذکر آن هستم و محل شاهد است قسمتی از حدیث شریفی است که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در مجلد ششم بحار الانوار از کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی (ره) به اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و مؤلف فقیر در فصل اول این کتاب در حدیث هشتم نیز از بحار نقل کردم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ثم فتق نور ابنتی فاطمه فخلق منه السموات والارض فالتسموات والارض من نور ابنتی فاطمه و نور ابنتی فاطمه من نور الله و ابنتی فاطمه افضل من السموات والارض. الحدیث یعنی پس از آن شکافت نور دختر من فاطمه را و آفرید از آن آسمانها و زمین را پس آسمانها و زمین از نور دختر من فاطمه است و نور دختر من فاطمه از نور خداست و دختر من فاطمه افضل از آسمانها و زمین است از این جمله از خبر بطور تصریح چنین مستفاد می شود که خلقت آسمانها و زمین از نور زهراء

سلام الله علیها است یعنی اگر نور فاطمه نبود آسمان و زمینی نبود بنابراین آسمانها و زمین مولود نور زهراست پس می‌گوییم آنچه از زمین به وجود آمده و می‌آید از جماد و نبات و حیوان و انسان همه موالید زمین و زمین مولود نور زهراست پس نتیجه چنین می‌گیریم که همه موالید از زمین مولودهای نور آن حضرت می‌باشند حتی ابدان همه پیغمبران که از جمله آنها است بدن عنصری پدر بزرگوارش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فلذا از این راه اگر گفته شود که آن بی‌بی معظمه مادر پدر خود می‌باشد هیچ مانعی ندارد [ صفحه ۶۴ ]

### وجه ۰۳

به اعتبار آنکه صدیقه طاهره جامعه اصل مقاصد پدر بزرگوار خود می‌باشد و عنصر شجره مبارک رسالت و ولایت و مجمع‌البحرین این هر دو می‌باشد که اصل مقاصد آن حضرت بوده و می‌باشد اطلاق این کنیه مبارک بر آن بی‌بی معظمه خالی از حقیقت نیست چنانچه طریحی (ره) در مجمع‌البحرین در لغت شجر از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده الشجرة الطيبة رسول الله صلی الله علیه و آله و علی فرعها و عنصر الشجرة فاطمة و ثمرها اولادها و اغصانها و اوراقها شیعتهای یعنی شجره طیبه رسول خدا است که اصل آن است و علی علیه‌السلام فرع آن و فاطمه عنصر آن و ائمه علیهم‌السلام شاخه‌ها و میوه آن و شیعیان برگهای آنند- و قریب به همین مضمون در کتاب بصائر الدرجات و بحار الانوار و بعض دیگر از کتب معتبره نیز روایت شده با قید سلسله سند جای تردید نیست که رشد و ترقی و مثمر شدن به عنصر آن است و از این راه است که لفظ اُمّ به معنای عنصر استعمال شده و امهات اربعه به معنای عناصر اربعه استعمال آن شایع است

### وجه ۰۴

بنابر اطلاق اُمّ بر پوست نازک روی دماغ یا آنچه که دماغ در آن جای دارد ممکن است پس از تمهید مقدمه‌ای وجه مناسبی برای این کنیه شریفه گفته شود و آن مقدمه اینست که چون دماغ از اشرف اعضاء رئیسه و لطیف‌ترین اجزاء و بمنزله مصباح و چراغی است نورانی و مرکز عقل و حواس باطنه و مبدء و منشاء حواس ظاهره و بزرگتر مایه حیات آدمی است و از شدت لطافت به انواع حوادث نزدیک است لذا حکیم علی الاطلاق بر وفق حکمت برای محفوظ ماندن آن از حوادث به بدیع صنعت و صنیع فطرت خود بر وجه اتقان جایگاه و کوه و مشکوه و غشاوه‌ای برای آن قرار داده تا این سراج منیر از تندباد حوادث مصون و محفوظ بماند و از انواع آسیب و خطر مأمون باشد تا هر یک از حواس باطنه و ظاهره به تقدیر عزیز علیم به وظیفه خود مشغول باشند می‌گوییم در صورتی که سُرج عقول جزئیه محتاج به فانوس و مردنگی‌ها می‌باشد سراج منیر رسالت و مصباح وجود مقدس عقل کل و خاتم رسل صلی الله علیه و آله بطریق اولی مردنگی و مشکوه عصمتی لازم دارد لذا بدین اعتبار می‌توان گفت که وجود مبارک صدیقه طاهره سلام الله علیها مشکوه و مسرجه فارده نبویه و زجاجه مصباح خاتمیت و ام‌الدماغ هیکل ما سوی الله در تمام نشئات و ادوار و اکوار و اطوار بوده و می‌باشد و مؤید این که آن بانوی معظمه مشکوه مصباح رسالت است خبری است شریف و اثری است لطیف که در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی رحمه الله با قید سلسله سند از سهل همدانی روایت کرده که گفت سمعت ابا عبد الله علیه‌السلام یقول فی قول الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوه هی فاطمة (الحديث) یعنی شنیدم از ابی عبدالله علیه‌السلام که در تفسیر فرموده خدا: خدا روشن کننده آسمانها و زمین است مثل نور او مانند [ صفحه ۶۵ ] مشکوه (چراغدان) است و مراد از مشکوه فاطمه است. و نیز اخبار در اینکه مشکوه فاطمه است بسیار است چنانچه به محل خود در این کتاب ذکر می‌شود انشاء الله تعالی- پس بنابراین اطلاق معنای ام‌اینها بی‌مناسبت نخواهد بود

## وجه ۵

بنابر اطلاق اُمّ بر وسط به اعتبار اینکه عصمت کبری سلام الله علیها دارای مقام عصمت کلیه و حدّ وسط بین مرتبه رسالت و ولایت و دارای رتبه جمع الجمعی می باشد چنانچه در آیه شریفه مباحله قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسکم و در قدسیه مبارکه کسائیه که فرموده فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها و از القاب او است واسطه قلاده الوجود چنانچه در کتاب کشف الغمه نقل نموده مراد از قلاده وجود، وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و زینت قلاده به آن چیز است که در وسط آن قرار داده شده و طبق فرموده آن حضرت فاطمه روحی التي بین جنبی و روح واسطه بین نفس نفیس آن حضرت و جسد نازنین او که نور مجسد است می باشد به این اعتبار اطلاق امّیها بر وجود مبارک آن معظمه بی مناسبت نیست

## وجه ۶

به اعتبار اطلاق اُمّ بر مقصد و مقصود از این راه نیز امّیها در تکنیه آن حضرت بی مناسبت نیست چنانچه روایت شده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اراد سفراً یوءّم فاطمه علیها السلام و کان اخر الناس عهداً بها و اذا قدم عن سفره کان یؤّمها ایضاً و هو اول الناس عهداً بها یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می خواست به سفری برود هنگام بیرون به سوی فاطمه قصد می کرد یعنی از خانه فاطمه حرکت می کرد و هنگام بازگشتن اول قصد خانه فاطمه می نمود یعنی بر فاطمه وارد میشد- پس به این اعتبار اگر از امّیها مقصد ایها اراده شود ضرری ندارد

## وجه ۷

بنابر اطلاق اُمّ به جهت تقویت شیئی در اصطلاح و مذاق علماء حکمت و مظهر و منشأ شیئی یا محلّ تفصیل امور بودن فی الجمله ولو بالنسبه باشد پس می گوئیم که صدیقه طاهره صلوات الله علیها نسبت حقیقیه ذاتیه با پدر بزرگوار خود داشته بنحوی که این نسبت برای احدی اتفاق نیفتاده در میان همه خلق زیرا که این بی بی معظمه دختر و بضعه و جزو و لطیفه سرّ او و روح میان دو پهلوی او بوده و جمیع آثار نبوت و ولایت از او ظاهر شده و اگر نبود آن آثار ظاهر نمی شد و چون همه آثار از او ظاهر شد به سبب اولاد او صلوات الله علیهم به تدریج و تحمل اثقال پدر بزرگوار خود را که آثار نبوت و ولایت است نمود همچنانکه مادر متحمل اثقال فرزند و مربی او می شود و تحمل زحمات او را می کند که اگر مادر نبود فرزند به وجود نمی آمد لذا به امّیها کنیت داده [ صفحه ۶۶ ]

## وجه ۸

بنابر اطلاق آن بر شیئی عظیم الشان گفته می شود که اخبار و احادیث بسیاری از شیعه و سنی در عظمت شأن آن بی بی معظمه روایت شده بنحوی که دوست و دشمن در عظمت مقام او اذعان دارند و او را به عظمت می ستایند و وجود مبارک پدر بزرگوارش با او معامله ای می کرده که فرزند با مادر خود می کند چنانچه مامور بوده از جانب خدا دست او را ببوسد و سلام خدا را به او برساند و سر تا پا مقابل او بایستد و هر وقت بر پدر وارد می شود او را استقبال کند و هر گاه خارج می شود او را بدرقه کند و به او خطاب سیده کند چنانچه از کتاب فضائل العتره تالیف ابی السعادات و کتاب اربعین ابن مؤذن حکایت و روایت شده از عکرمه از ابن عباس و ابی ثعلبه حسنی و از نافع و از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفته اند کان النبی صلی الله علیه و آله اذا اراد سفراً کان اخر الناس عهداً بفاطمه و اذا قدم کان اول الناس عهداً بفاطمه- و اگر فاطمه علیها السلام نزد خدا دارای فضل عظیم نبود پدر بزرگوارش با او

اینطور معامله نمی‌فرمود- پس به این اعتبار نیز اطلاق ام‌اینها بر حضرتش سزاوار و وجهی است و جیه

## وجه ۹

بنابر اطلاق ام بر آیه محکمه نیز می‌توان گفت که چون از آیات محکمت و علامات واضحات بر فضیلت و شرافت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یکی وجود مبارک حضرت زهراء سلام الله علیها است از جهات عدیده از علم و حلم و زهد و حیا و عفت و صبر و جود و سخاوت و فصاحت و بلاغت و شجاعت و سماحت و خلق و خلق خصوصاً در صورتی که آیه شریفه محکمت هُنَّ ام‌الکتاب تاویل شده به ذوات مقدسه اهل‌البيت و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین از این راه اطلاق ام‌اینها بر حضرتش خالی از وجه نیست

## وجه ۱۰

بنابر اطلاق ام بر رئیس و خادم قوم به اعتباراتی و جوهی می‌توان گفت لکن بیان آن موقوف است به ذکر مقدماتی چون بنای نگارنده بر اختصار است لذا به همین مقدار اکتفا شد

## در بیان القاب آن حضرت

و ام‌یا القاب مقدسه آن حضرت بسیار است بعضی از آنها را مؤلف حقیر به نظم در آورده‌ام و پاره‌ای را نثراً خاطر نشان می‌نمایم

أَلْقَابُ بِنْتِ الْمُضِطْفَى كَثِيرَةٌ نَظَّمْتُ مِنْهَا نَبْدَةً يَسِيرَةً نَفْسِي فِداها وَ فِدا أباها وَ بِعِلْمِها الْوَلِيِّ مَعَ بَنِيها سَيِّدَةً اِنْسِيَتْ حَوراءُ نُورِيَّةً حائِيَّةً عَذراءُ [ صفحه ۶۷ ]

كَرِيْمَةً رَحِيْمَةً شَهِيدَةً عَفِيْفَةً قانِعَةً رَشِيْدَةً شَرِيْفَةً حَبِيْبَةً مُحْتَرَمَةً صابِرَةً سَلِيْمَةً مُكْرَمَةً صَفِيْفَةً عالِمَةً عَلِيْمَةً مَعْصُومَةً مَعْصُوبَةً مَظْلُومَةً مِيْمُونَةً مَنْصُورَةً مُحْتَشِمَةً جَمِيْلَةً جَلِيْلَةً مُعْظَمَةً حَامِلَةً الْبَلْوى بَغِيْرَ سَكْوى حَلِيْفَةً الْعِبادَةِ وَ التَّقْوى حَبِيْبَةً اللهُ وَ بِنْتِ الصَّفْوَةِ رُكْنُ الْهُدَى وَ آيَةُ النَّبُوَّةِ شَفِيْعَةُ الْعُصاةِ اُمُّ الْخَيْرِةِ تُفاحِةُ الْجَنَّةِ وَ الْمُطَهَّرَةُ سَيِّدَةُ النِّساءِ بِنْتِ الْمُضِطْفَى صِيْفُوهُ رَبِّها وَ مَوْطِنُ الْهُدَى قَرْهَ عَيْنِ الْمُضِطْفَى وَ بَضْعَتُهُ مُهْجَةُ قَلْبِهِ كَذَا بَقِيَّتُهُ حَكِيْمَةٌ فَهِيْمَةٌ عَقِيْلَةٌ مَحْزُونَةٌ مُكْرُوبَةٌ عَلِيْلَةٌ عابِدَةٌ زاھِدَةٌ قَواْمَةٌ باكِيةٌ صابِرَةٌ صَواْمَةٌ عَطُوفَةٌ رَتْوَفَةٌ حَنانَةٌ الْبَرَّةُ الشَّفِيْقَةُ الْاَنانَةُ وَالِدَةُ السَّبْطِيْنَ دَوْحَةُ النَّبِيِّ نُورٌ سَماوِيٌّ وَ زَوْجَةُ الْوَصِيِّ بَدْرٌ تَمامُ غُرَّةٌ عَزاءُ فَرَحِ اَبِيهِ دُرَّةٌ بَيْضاءُ [ صفحه ۶۸ ]

وَ اسْطَطَةُ قَلادَةِ الْوُجُودِ دُرَّةٌ بَحْرِ الشَّرْفِ وَ الْجُودِ وَلِيَّةُ اللهُ وَ سِرُّ اللهِ اَمِيْنَةُ الْوَحْيِ وَ عَيْنُ اللهِ مَكِيْنَةُ فِي عَالَمِ السَّماءِ جَمالُ الْاَباءِ شَرَفُ الْاَبناءِ دُرَّةٌ بَحْرِ الْعِلْمِ وَ الْكَمالِ جَوْهَرَةُ الْعِزَّةِ وَ الْجَلالِ قُطْبُ رِحَى الْمَفاخِرِ السَّبِيْبَةِ مَجْمُوعَةُ الْمائِرِ الْعَلِيَّةِ مَشْكُوهُ نُورِ اللهِ وَ الرَّجاجِ كَعْبَةُ الْاِمالِ لِأَهْلِ الْحاجِةِ لِئَلَّهُ قَدْرٌ لَيْلَةٌ مَبارِكَةٌ اِنَّهُ مِنْ صِلْتِ بِهِ الْمَلائِكَةُ قَرارُ قَلْبِ اُمِّها الْمُعْظَمَةِ عالِيَّةُ الْمَحَلِّ سِيْرُ الْعَظَمَةِ مَكْسُورَةُ الضَّلْعِ رَضِيضُ الصَّدْرِ مَعْصُوبَةُ الْحَقِّ حَفِيُّ الْقَبْرِ

## و اما القاب شریفه او نثرا

بنابر آنچه ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده است از اینقرار است- جزء پنجم صفحه ۱۱۳ طبع طهران الصدیقه بالاقوال و المباركة بالأحوال، و الطاهرة بالأفعال و الزكية بالعدالة و الرضية بالمقالة و المرضية بالدلالة، و المحدثه بالشفقة و الحرّة بالنفقة، و السيدة بالصدقة و الحصان بالمكان، و البتول فى الزمان و الزهراء بالاحسان مريم الكبرى بالستر، و فاطم بالسر، و فاطمة بالبر، و التورية بالشهادة، و السّماوية بالعبادة، و الحانية بالزّهادة، و العذراء بالولادة، و الزاهدة، الصّفيّة، العابدة، الرّضية، المرضيّة، الرّاضية، المتهجّدة الشريفة، القانته العفيفة سيّدة النسوان، حبيبة حبيب الرحمن، و المحتجبة عن خزّان الجنان، ابنه خير المرسلين، و قرّة عين سيّد الخلائق [ صفحه ۶۹ ] اجمعين، و واسطة العقد بين سيّدات نساء العالمين، و المتظلمة بين يدي العرش يوم الدين، ثمرة النبوة، و امّ الائمة، و زهرة فؤاد شفيع



الائمة، الزهراء المحترمة، والغراء المحتشمة المکرمة تحت القیة الخضراء، والانسیة الحوراء، والبتول العذرا ست النساء، وارثه سید الانبیاء، وقرینه سید الاوصیاء فاطمة الزهراء، الصدیقة الکبری، راحة روح المصطفی، حامله البلوی من غیر فزع و لا شکوی و صاحبة شجرة طوبی و من انزل فی شأنها و شأن زوجها و اولادها سورة هل اتی، ابنة النبی، و صاحبة الوصی، و أم السبطين، و جدّة الائمة، و سیدة نساء الدنیا والاخرة زوجة المرتضى، و والده المجتبی و ابنة المصطفی، السیدة المفقودة الکریمة المظلومة الشهيدة الرشيدة، شقیقة مریم، و ابنة محمد الاکرم المفقومة من کل شرّ، المعلومه بكلّ خیر، المنعوتة فی الانجیل الموصوفة بالبرّ والتبجیل، درة صاحب الوحي والتنزیل، جدّها الخلیل و مادحها الجلیل و خاطبها المرتضى بامر المولی جبرئیل، و اولادها الحسن والحسین والمحسن سقط و زینب و ام کلثوم

## و در کتاب کشف الغمه اربلی

بعضی از القاب آن جناب را چنین نگاشته است- هی سلیله النبوة، و رضیعة درّ الکرّم والأبوة، و درة صدف الفخار و غرة شمس النهار، و ذبالة مشکوة الانوار و صفوة الشرف والجود، و واسطة قلادة الوجود، و نقطة دائرة المفاخر، قمر هالة المآثر، الزهرة الزهراء، والغرة الغراء، العالیة المحلّ، الحالة فی رتب العلی، السامیة المکانة، المکینة فی عالم السماء، المضيئة الثور، المنيرة البيضاء المستغنیة باسمها عن حدّها و رسمها، قرّة عین ابیها، و قرار قلب امها، الحالیة بجواهر علاها العاطلة من زخرف دنياها، امه الله، سیدة النساء، جمال الابهاء، شرف الابهاء، یفخر آدم بمکانها، و یبوح نوح بشدة شانها، و یسمو ابراهیم بكونها من نسله، و ینجح اسماعیل علی اخوانه اذ هی فرع اصله، و كانت ریحانة محمّد من بین اهله، فما یجاربها فی مفخر الّا مغلب، و لا یبار بها فی مجد الّا مؤنب، و لا یجد حقّها الّا مأفون، و لا یصرف عنها وجه اخلاصه الّا مغبون مؤلّف حقیر گوید به مناسبت بیان القاب مقدسه صدیقه طاهره سلام الله علیها خوش داشتیم که حدیث مفاخره آن بی بی معظمه را با حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که شاذان بن جبرئیل قمی (ره) در کتاب فضائل روایت نموده چون محتوی بعضی از القاب آن علیا جنابست [ صفحه ۷۰ ] در اینجا نقل نمایم تا آقایان مراجعین بیشتر بهره مند گردند و این مؤلف عاصی را از دعاها ی خیر خود فراموش نفرمایند

## کتاب شاذان بن جبرئیل

### اشاره

انه روی ان الامام علی بن ابیطالب کان ذات یوم هو و زوجته فاطمة یا کلان تمرا فی الصحراء اذ تداعیا بینهما بالكلام فقال لها علی یا فاطمة انّ النبی یحبّنی اکثر منك فقالت و اعجاباه یحبّک اکثر منی و انا ثمرة فؤاده و عضو من اعضائه و لیس له ولدٌ غیری فقال لها علی یا فاطمة ان لم تصدّقنی فامضی بنا الی ابیک محمّد قال فمضینا الی حضرته فتقدّمت فاطمة فقالت یا رسول الله ایتنا احبّ الیک انا ام علی قال النبی انت احبّ و علی اعزّ منك فعندها قال الامام علی بن ابیطالب الم اقل لك انی ولد ذات التقی قالت فاطمة و انا بنت خدیجة الکبری قال علی و انا ابن الصیفا قالت و انا بنت سدره المنتهی قال علی و انا فخر اللوی قالت فاطمة انا ابنه من دنی فتدلی و کان من ربّه کقاب قوسین او ادنی قال علی انا ولد المحصنات قالت فاطمة انا بنت الصالحات قال علی انا خادمی جبرئیل قالت فاطمة و انا خاطبنی فی السماء راحیل و خدمتنی الملائكة جیلا بعد جیل قال علی ولدت فی المحلّ البعید المرتقی قالت فاطمة و انا زوجت فی الرفیع الاعلی و کان ملاکی فی السیما قال علی انا حامل اللواء قالت فاطمة و انا بنت من عرج به الی السیما قال علی و انا صالح المؤمنین قالت فاطمة و انا بنت خاتم النبیین قال علی و انا الصّارب علی التاویل قالت فاطمة و انا جنة التاویل قال علی و انا شجرة تخرج من طور سیناء قالت فاطمة و انا الشجرة الّتی تاتی اکلها کلّ حین قال علی و انا مکّم الثعبان قالت فاطمة و انا ابنة النبی الکریم

قال علی و انا النبأ العظيم قالت فاطمة و انا ابنة الصادق الامين قال علی و انا حبل الله المتين قالت فاطمة و انا بنت خیر الخلق اجمعين قال علی و انا لیث الحروب قالت فاطمة انا بنت من یغفر الله به الذنوب قال علی و انا المتصدق بالخاتم قالت فاطمة و انا بنت سید العالم قال علی و انا سید بنی هاشم قالت فاطمة و انا بنت محمد المصطفی قال علی انا سید الوصیین قالت فاطمة انا بنت النبی العربی قال علی و انا الشجاع المکی قالت فاطمة و انا ابنة احمد النبی قال علی انا البطل الاورع قالت فاطمة انا ابنة الشفیع المشفق قال علی انا قسیم الجنة والنار قالت فاطمة انا ابنة محمد المختار [ صفحه ۷۱ ]

### ترجمه حدیث

روایت کرده است که امام علی بن ابیطالب روزی با همسر خود فاطمه در صحراء خرما می خوردند بین ایشان سخنی در میان آمد پس علی علیه السلام فرمود ای فاطمه پیغمبر مرا بیشتر از تو دوست می دارد فاطمه فرمود عجب است تو را بیشتر از من دوست می دارد و حال آنکه من میوه دل او و عضوی از اعضای او هستم و فرزندی غیر از من ندارد علی علیه السلام فرمود ای فاطمه اگر تصدیق نمی کنی سخن مرا بیا برویم نزد پدرت محمد صلی الله علیه و آله گفت پس رفتیم حضور آن حضرت و فاطمه در سخن گفتن پیشی گرفت و گفت ای رسول خدا کدام یک از ما دو نفر را دوست تر می داری مرا یا علی را فرمود تو محبوب تری نزد من و علی عزیز تر است از تو پس علی علیه السلام فرمود آیا نگفتم به تو من فرزند زن صاحب تقوایی هستم فاطمه گفت منم دختر خدیجه کبری علی گفت منم فرزند صفا فاطمه گفت منم دختر سدره المنتهی علی گفت منم فخرکننده به پرچم داری فاطمه گفت منم دختر نزدیک شده به مقام قرب و آویخته شده نزد پروردگار خود به قدر قاب دو کمان علی گفت منم فرزند زنهای با عفت فاطمه گفت منم دختر زنهای شایسته علی گفت منم کسیکه جبرئیل خدمتگزار من است فاطمه گفت منم آنکه راحیل در آسمان خطبه ازدواج مرا خواند و دسته دسته فرشتگان خدمتگزار من بودند علی گفت منم آنکه در جای دور دست بلندی زائیده شدم فاطمه گفت منم آنکه تزویج کرده شدم در آسمان چهارم در مقام شریف بالاتر و تزویج من در آسمان بود علی گفت منم بردارنده پرچم فاطمه گفت منم دختر کسی که به آسمان برده شد علی گفت منم صالح مؤمنین فاطمه گفت منم دختر خاتم پیغمبران علی گفت منم زننده شمشیر به تاویل قرآن فاطمه گفت منم سپر حفظ کننده تاویل علی گفت منم درختی که از طور سینا بیرون می آید فاطمه گفت منم آن درختی که روزی آن همیشه داده می شود و همیشه میوه آن داده می شود علی گفت منم که با اژدها سخن می گویم فاطمه گفت منم دختر پیغمبر کریم علی گفت منم خبر بزرگ فاطمه گفت منم دخت پیغمبر راستگوی استوار علی گفت منم طناب محکم خدا فاطمه گفت منم دختر بهترین همه خلق علی گفت منم شیر غزنده و درنده در جنگها فاطمه گفت منم دختر کسی که می آموزد خدا به سبب او گناهان را علی گفت منم تصدق دهنده خاتم در حال نماز فاطمه گفت منم دختر سید عالم علی گفت منم سید بنی هاشم فاطمه گفت منم دختر محمد مصطفی علی گفت منم آقای همه اوصیاء فاطمه گفت منم دختر پیغمبر عربی علی گفت منم شجاع مکی فاطمه گفت منم دختر احمد پیغمبر علی گفت منم دلاور پرهیزگارتر فاطمه گفت منم دختر شفاعت کننده ای که شفاعت او پذیرفته و شفیع قرار داده شده علی گفت منم قسمت کننده بهشت و جهنم فاطمه گفت منم دختر محمد اختیار کرده شده خدا و قال علی انا قاتل الجان قالت فاطمة انا ابنة رسول الله الملك الديان قال علی انا خيرة الرحمن و قالت فاطمة انا خيرة النسوان قال علی و انا مکلم اصحاب الرقيم قالت فاطمة و انا ابنة من ارسل رحمة للمؤمنين و بهم رءوف رحيم قال علی و انا الذي جعل الله نفسي نفس محمّد حيث يقول فی کتابه العزيز انفسنا و انفسکم قالت فاطمة و ابنا و ابنا و ابنا کم قال علی انا من شيعتي من علمي يسطرون قالت فاطمة انا بحر من علمي يغترفون قال علی انا اشتق الله تعالی اسمي من اسمه فهو العالی و انا علی قالت فاطمة و انا كذلك فهو الفاطر و انا فاطمة قال علی انا حيوة العارفين قالت فاطمة انا فلک نجاة الراغبين قال علی انا الحواميم قالت فاطمة انا ابنة الطواسين [ صفحه ۷۲ ] قال علی انا كثر الغنى قالت فاطمة و انا كلمة الحسنی قال علی انا بی تاب الله علی آدم فی خطيبته قالت فاطمه

و انا بی قبل الله توبته قال علیّ انا کسفینه نوح من رکبها نجی قالت فاطمه و انا اشار که فی دعوته قال علیّ و انا طوفانه قالت فاطمه و انا مسورته قال علیّ و انا النسیم الی حفظه قالت فاطمه و انا منی انهار الخمر والعسل فی الجنان قال علیّ انا علمی علم النیین قالت فاطمه و انا بنت سید المرسلین الاولین والآخرین قال علیّ انا البئر و القصر المشید قالت فاطمه انا منی شبیر و شبر قال علیّ انا بعد الرسول خیر البریّه قالت فاطمه انا البرّه الزکیّه فعندها قال النبی لا تکلمی علیاً فانه ذو البرهان قالت فاطمه انا ابنه من انزل الیه القرآن قال علیّ انا الامین الاصلع قالت فاطمه انا الکوکب الذی یلمع قال التبی فهو صاحب الشفاعه یوم القیمه قالت فاطمه انا خاتون یوم القیمه فعند ذلك قالت فاطمه لرسول الله یا رسول الله لا تحامی لابن عمّک و دعنی و ایاه و قال علیّ یا فاطمه انا من محمّد عصبتہ و نجیبه قالت فاطمه و انا لحمه و دمه قال علیّ و انا الصّیحف قالت فاطمه و انا الشرف قال علیّ و انا ولیّ الزلفی قالت فاطمه و انا الخمصا الحسنی قال علیّ و انا نور الوری قالت فاطمه و انا فاطمه الزهراء فعندها قال النبی یا فاطمه قومی و قبلی رأس ابن عمّک هذا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مع اربعه آلاف من الملائکه یحامون مع علیّ و هذا اخی راحیل و روائیل مع اربعه آلاف من الملائکه یظرون قال فقامت فاطمه الزهراء فقبتل رأس الامام علی بن ابی طالب بین یدی النبی و قالت یا اباالحسن بحق رسول الله معذرة الی الله عزّ و جلّ و الی ابن عمّک فوهبها الامام

### ترجمه تتمه حدیث

یعنی علی گفت من کشنده جنیانم فاطمه گفت من دختر رسول خدای پادشاه جزادهنده‌ام علی گفت من اختیار کرده خدای بخشنده‌ام فاطمه گفت من اختیار کرده شده زنانم علی گفت من سخن گوینده با اصحاب رقیمم فاطمه گفت من دختر کسی هستم که فرستاده شده تا رحمت باشد برای مؤمنان و رثوف و مهربان با ایشان باشد علی گفت خدا مرا نفس محمّد قرار داده در آنجائی که در کتاب خود فرموده انفسنا و انفسکم فاطمه گفت ابناءنا و ابناءکم علی گفت من کسی هستم که شیعیان من از علم من می‌نویسند فاطمه گفت من دریائی هستم که از علم من کف برمی‌دارند علی گفت من کسی هستم که خدا نام مرا از نام خود شکافته او است عالی و منم علیّ فاطمه گفت من نیز چنینم او است فاطر و منم فاطمه علی گفت منم حیات عارفان فاطمه گفت منم [صفحه ۷۳] کشتی نجات راغبان علی گفت منم حامیم‌های قرآن فاطمه گفت منم دختر طاسین‌های آن علی گفت منم گنج بی‌نیازی فاطمه گفت منم کلمه نیکو علی گفت منم آنکه خدا توبه آدم را به سبب من قبول کرد علی گفت منم مانند کشتی نوح که هر که بر آن سوار شد نجات یافت فاطمه گفت که منم آنکه شریک شدم در دعای او علی گفت منم طوفان او فاطمه گفت منم دست‌آویز و شرع کشتی او علی گفت منم آن نسیمی که آن را حفظ کرد فاطمه گفت منم آن کسی که نهرهای شراب ظهور و غسل در بهشت از من است علی گفت علم من علم پیغمبران است فاطمه گفت منم دختر آقای همه پیغمبران از اولین و آخرین علی گفت منم بئر معطله و قصر محکمی [که] در قرآن است فاطمه گفت منم آنکه حسن و حسین از منند علی گفت منم پس از پیغمبر بهترین همه خلقم فاطمه گفت منم آن نیکوی نیکوکار نیکی‌کننده آنگاه پیغمبر فرمود به فاطمه که با علی سخن مگوی او صاحب دلیل و برهان است فاطمه گفت منم دختر کسی که قرآن بر او نازل شده علی گفت منم استواری که بواسطه نداشتن موی پیش‌مَلّقب به اصلع شدم فاطمه گفت منم آن ستاره‌ای [که] می‌درخشد پیغمبر فرمود که او یعنی علی صاحب شفاعت است در روز قیامت فاطمه گفت منم خاتون روز قیامت پس فاطمه بر رسول خدا عرض کرد ای رسول خدا از پسر عمّت حمایت مکن مرا واگذار با او علی گفت ای فاطمه من از محمّد به منزله بندهای مفاصل او و اختیار شده اویم فاطمه گفت من گوشت و خون اویم علی گفت منم صحف فاطمه گفت منم شرف علی گفت منم ولیّ رستگاری فاطمه گفت منم سبب آرامش و سکونم علی گفت منم روشنی‌دهنده مردمانم فاطمه گفت منم فاطمه زهرایم پس پیغمبر فرمود ای فاطمه برخیز و سر پسر عمّ خود را ببوس اینک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با چهار هزار فرشتگان از علی حمایت می‌کنند و با علی هستند و این برادر من راحیل است با روائیل و

چهار هزار فرشتگان نگاه می‌کنند راوی گفت پس فاطمه زهراء برخاست و در مقابل پیغمبر سر علی بن ابیطالب را بوسید و گفت ای ابوالحسن بحق رسول الله از خدای عزوجل و پسر عمت معذرت می‌طلبم پس امام او را بخشید

## در خصیصه‌های فاطمه

### اشاره

بدان که حضرت زهراء سلام الله علیها را خصیصه‌هائی است که دلالت دارد بر عصمت و طهارت و عظمت و ولایت و بزرگواری آن حضرت که فی الجمله‌ای از آنها را در این کتاب یادآوری می‌نمایم (للمؤلف الحقیق) فضل زهرا را بشر کی می‌توان احصا کند قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند گر قلم گردد همه اشجار و دریاها مداد و خدا ارض و سما را دفتری انشا کند در نوشتن جن و انس و حاملین عرش و فرش عاجزند اِلَّا که حق توصیف از زهرا کند [ صفحه ۷۴ ]

### خصیصه ۰۱

آنکه خدای تعالی نور مقدس او را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین آفریده چنانچه بعضی از اخبار آن قبلا ذکر شد و از جمله آنها است که در کافی و کتب صدوق و بحار الانوار و عوالم و کتب بحرینی و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر صافی و تفسیر برهان و سایر کتب معتبره حدیث و اخبار از خاصه و عامه روایت شده

### خصیصه ۰۲

آنکه پس از پدر بزرگوار و شوهر عالیقدرش پیش از خلقت تمام پیغمبران مرسل و غیر مرسل ایمان به خدا داشته و در عالم انوار و اشباح و اظله و ارواح خدا را تسبیح و تمجید و تقدیس و تهلیل می‌نموده و سپاسگزار بوده

### خصیصه ۰۳

خلقت نور مقدس او مقدم بر خلقت تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین بوده غیر از پدر و شوهرش

### خصیصه ۰۴

آنکه تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین مامور به معرفت و ولایت او و پدر و شوهر و یازده فرزند طیبین و طاهرین او بوده‌اند

### خصیصه ۰۵

آنکه خدای تعالی عرش عظیم خود را به نام او و نامهای پدر و شوهر و فرزندان او که حجت‌های خدا و امنای وحی اویند زینت داده

### خصیصه ۰۶

آنکه چون خدای تعالی خواست در این نشاه او را بوجود آورد ماده طینت او را از سیب و رطب بهشتی قرار داد و پیش از اینکه نطفه طاهره او در صلب پدر بزرگوارش قرار گیرد خدای عزوجل به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود تا چهل روز در خانه فاطمه دختر اسد اعتکاف کند و روزها را روزه بگیرد و افطار نکند مگر به طعام بهشتی و شراب طهور و شبها را قائم باشد و در خانه

خدیدجه وارد نشود مگر بعد از چهل روز برای انعقاد نطفه طیبه آن حضرت- و این فضیلت برای احدی اتفاق نیفتاده از اولین و آخرین حتی انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

### خصیصه ۰۷

آنکه پس از بازگشت پدر بزرگوارش از معراج بلافاصله مامور بوده از جانب خدا که برای انعقاد نطفه پاک و پاکیزه او با مادرش خدیجه کبری نزدیکی کند

### خصیصه ۰۸

آنکه برای وضع حمل مادر ستوده سیرش خداوند چهار زن برجسته‌ای که از همه زنهای دنیا بهتر و بالاتر بوده‌اند که یکی از آنها ساره همسر ابراهیم خلیل الرحمن و دیگری آسیه زن فرعون زمان موسی و دیگری مریم مادر عیسی و دیگر کلثوم خواهر موسی و به روایتی صفورا دختر شعیب و به روایتی حوا مادر آدمیان را برای کمک و یاری خدیجه به زمین فرستاده تا حضرت زهراء سلام الله علیها تولد یافته که برای هیچیک از زنان دنیا چنین پیش‌آمدی نبوده و به چنین فضیلتی سرفراز نشدند [ صفحه ۷۵ ]

### خصیصه ۰۹

تابش و اشراق نور آن بی‌بی معظمه هنگام تولد او از مادر در همه خانه‌های مکه و در تمام روی زمین از مشرق تا مغرب بنحوی که نمانده هیچ جایی از زمین که نور مقدس آن بانوی گرامی در آنجا نتابیده باشد

### خصیصه ۱۰

آمدن ده تن حورالعین به زمین که در دست هر یک تشنه و ابریقی از بهشت بوده مملو از آب کوثر و دادن ایشان آنها را به دست زنی که در مقابل خدیجه نشسته و شستن آن حضرت و بیرون آوردن آن زن دو پارچه سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بوده و پیچیدن آن زن فاطمه را به یکی از آن دو و دیگری را مقنعه برای او قرار دادن و استنطاق کردن آن زن او را و سخن گفتن آن مولوده گرامی به شهادت دادن به یگانگی خدا و رسالت پدرش سید انبیاء و امامت شوهرش سید اوصیاء و امامت فرزندان سادات همه سبطها و سلام کردن به هر یک از آن چهار زن و نام بردن هر یک از آنها را به نامش

### خصیصه ۱۱

بشارت اهل آسمان بعضی از آنها به بعضی دیگر به ولادت آن سیده زنان و ظاهر شدن نوری تازه در آسمان که ملائکه قبلاً آن را ندیده بودند

### خصیصه ۱۲

حدیث گفتن آن معظمه پیش از آنکه از مادر متولد شود در شکم مادر با مادر خود و او را دلداری دادن و امر به صبر نمودن از جور زنان قریش

### خصیصه ۱۳

خلق شدن هفت آسمان و زمین از نور زهراء و افضل بودن او از هفت آسمان و زمین چنانچه از عامه و خاصه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده و بعضی از آنها قبلا در یکی از وجوه تکنیه آن بزرگوار به ام‌اینها ذکر شد

### خصیصه ۱۴

آنکه چون خدا خواست ملائکه را امتحان کند ابر تیره‌ای بر آنها فرستاد که از شدت تاریکی همدیگر را نمی‌دیدند پس گفتند الهنا و سیدنا منذ خلقتنا ما رأینا مثل ما نحن فیه فنسئلك بحق هذه الانوار الّا ما کشفنا لنا فقال الله عزّوجلّ لافعلنّ فخلق نور فاطمة الزهراء یومئذ کالقنديل و علّقه فی قرطاء العرش فظهرت السّیّمات السّبع والارضون السّبع من اجل ذلك سمّیت فاطمة الزّهراء الی آخر الحدیث (در جلد دوم ارشاد دیلمی) یعنی گفتند خدای ما و آقای ما از آن وقتی که ما آفریده شده‌ایم ندیده‌ایم مانند آنچه را که در آن هستیم از تیرگی پس بحق این نورها (یعنی انوار خمسه طیبه) از تو می‌خواهیم که این تیرگی را از ما برداری خدای تعالی فرمود هرآینه البته این کار را می‌کنم پس نور فاطمه را در آن هنگام مانند قنذیلی آفرید و آویخت در گوشه عرش پس آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه روشن شد و از همین جهت است که فاطمه زهراء نامیده شده- تا آخر حدیث [ صفحه ۷۶ ]

### خصیصه ۱۵

آنکه فاطمه علیهاالسلام افضل از تمام انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین است غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالیقدرش و همه آنها نیازمندند به شفاعت زهراء طبق اخبار و احادیث مستفیضه صادره از مصادر وحی و تنزیل

### خصیصه ۱۶

آنکه ملائکه حتی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم بی‌اذن بر او داخل نمی‌شدند و از طاعت او بیرون نیستند و خدای عزّوجلّ عهد ولایت او را از آنها گرفته

### خصیصه ۱۷

آنکه آن حضرت دارای مقام عصمت کلیه و معصومه است به عصمت حقیقیه و از او مکروهی و ترک اولائی سر نزده نه در حال کودکی و نه در حال بزرگی تا چه رسد به گناه و معصیت به نصّ آیه تطهیر و اخبار و احادیث نبویه بسیاری که از خاصه و عامه روایت شده

### خصیصه ۱۸

آنکه اگر خدای عزوجل امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را نیافریده بود همتا و کفو و همسری برای آن بی‌بی معظّمه تا روز قیامت پیدا نمی‌شد از آدم تا خاتم و این یکی از دلایل افضلیت او است بر همه انبیا و مرسلین غیر از پدر بزرگوارش

### خصیصه ۱۹

آنکه رضایت و خشنودی او رضایت خدا است و خشم و غضب او خشم و غضب خدا است چنانچه احادیث متواتره از فریقین روایت شده و هرگاه آن معظّمه معصومه نبود لازم می‌شد که خدا به هر چه او راضی می‌شد راضی باشد و به خشم و غضب او نیز

خدا خشمناک و غضبناک باشد و بطلان آن واضح و آشکار است

## خصیصه ۲۰

### اشاره

آنکه چهار نه‌ری که در بهشت جاری است سرچشمه هر چهار از زیر چهار قائمه قبه زهراء سلام‌الله علیها می‌باشد چنانچه در کتاب بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی تالیف محمد بن ابی‌القاسم از عمر بن ابراهیم علوی و سعید بن محمد ثقفی از محمد بن علی بن عبدالرحمن از پدرش از احمد بن علی مره‌بی از علی بن مجالد از جعفر بن حفص از سواده بن محمد از ابی‌العباس ضریر از ابی‌الصباح از همام ابی‌علی روایت کرده که گفت قلت لكعب الحبر ما تقول فی هذه الشیعۀ شیعۀ علی بن ابيطالب علیه‌السلام قال یا همام انی لاجد صفتهم فی کتاب الله المنزل انهم حزب الله و انصار دینه و شیعۀ ولیه و هم خاصۀ الله من عباده و نجائۀ من خلقه اصطفاهم لدینه و خلقهم لجنّته مسکنهم الجنّة الی الفردوس الاعلی فی خیام الدرّ و غرف اللؤلؤ و هم فی المقربین الا برار یشرّبون من الرّحیق المختوم و تلك عین یقال لها تسنیم لا یشرب منها غیرهم و انّ تسنیم عین و هبها الله لفاطمۀ بنت محمّد زوجۀ علی بن ابيطالب تخرج من تحت قائمۀ قبتها علی برد الكافور و طعم الزنجبیل و ریح المسك ثم تسيل فیشرّب منها شیعتها و احبّاءها و انّ لقبها اربع قوائم قائمۀ من [ صفحه ۷۷ ] لؤلؤ بیضاء تخرج من تحتها عین تسيل فی سبیل اهل الجنّة یقال لها السلسبیل و قائمۀ من درّۀ صفراء تخرج من تحتها عین یقال لها طهور و قائمۀ من زمردۀ خضراء تخرج من تحتها عینان نضّاختان من خمر و عسل فكل عین منها تسيل الی اسفل الجنان الاّ التسنیم فانّھا تسيل الی علیین فیشرّب منها خاصۀ اهل الجنّة و هم شیعۀ علی و احبّاءه و تلك قول الله عزّ و جلّ فی کتابه یُسقون من ریح مختوم ختامه مسك و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون فهنیئاً لهم- ثم قال كعب والله لا یحبّهم الاّ من اخذ الله عزّ و جلّ منه الميثاق

### ترجمه

یعنی به کعب گفتم چه می‌گوئی در حق طایفه شیعه شیعیان علی بن ابيطالب علیه‌السلام گفت ای همام من می‌یابم صفت ایشان را در کتابی که نازل شده که ایشان حزب خدایند و یاوران دین او و شیعیان ولی او و ایشانند مخصوصین خدا از بندگانش و اختیار کرده شدگانش از میان آفریدگانش که اختیار کرده است ایشان را برای دین خود و آفریده است ایشان را برای بهشت خود در بهشت محل سکونت ایشان در فردوس اعلی است در خیمه‌هایی از درّ و غرفه‌هایی از لؤلؤ و ایشان در میان نزدیک‌شدگان نیکانند میاشامند از شراب خالصی که ظرفهای آن با مشک مَهر شده باشد و آن چشمه‌ایست که تسنیم گفته شده که غیر از ایشان از آن نمی‌آشامند و تسنیم چشمه‌ایست که خدا آن را به فاطمه بخشیده که دختر پیغمبر و زن علی بن ابيطالب است خارج می‌شود آن چشمه از زیر پایه قبه آن حضرت به سردی کافور و طعم زنجبیل و بوی مشک که جاری می‌شود و از آن می‌آشامند شیعیان و دوستان او- و برای قبه فاطمه چهار پایه است یک پایه آن از مروارید سفید است که از زیر آن چشمه‌ای به طرف پایین بهشت جاری می‌شود که به آن سلسبیل گفته می‌شود و یک پایه آن از درّ زرد است که بیرون می‌آید از زیر آن چشمه‌ای که به آن طهور گفته می‌شود و یک پایه آن از زمرد سبز است که از زیر آن دو چشمه است جستن‌کننده مانند فواره از شراب و عسل و هر یک از این چشمه‌ها به طرف پائین بهشت جاری است مگر چشمه تسنیم که به طرف بالای علیین جاری است که خواص اهل بهشت از آن می‌آشامند و ایشان شیعیان علی و دوستان اویند اینست گفته خدای عزوجل در کتاب خود که می‌فرماید سیراب می‌شوند از شراب خالصی که ظرفهای آن به مشک مهر زده شده که در آنجا باید میل کنند میل‌کنندگان که ممزوج شده آن از تسنیم است که آن

بهترین شراب است از شرابهای بهشت چشمه‌ایست که می‌آشامند بندگان مقرب خدا- پس گوارا باد بر ایشان پس از آن کعب گفت به ذات خدا قسم است که دوست نمی‌دارد ایشان را مگر کسی که خدای عزوجل از او عهد گرفته باشد

### مؤلف آن کتاب

پس از نقل این خبر گفته قال المصنف محمد بن ابی القاسم یحری ان تکتب الشیعة هذا الخبر بالذهب لانمائة و تحفظه و تعمل بما فیه بما تدرک به هذه الدرجات العظيمة لاسیما روایة روتها العامة فتكون ابلغ فی الحجّة و اوضح فی الصحّة رزقنا الله العلم والعمل بما ادّوا الینا الهداء الائمة علیهم الصلوة والسلام [ صفحه ۷۸ ] گفت مصنف کتاب بشارة المصطفی محمد بن ابی القاسم سزاوار است که شیعه این خبر را با طلا بنویسد برای حفظ کردن آن و نگاه داشتن و عمل کردن به آن به سبب آنچه در آنست تا دریابد این درجه‌های بزرگ را بخصوص چنین خبری که عامه روایت کرده که در غلبه بر خصم رساتر است و روشن تر است در صحت، خدا روزی کند ما را دانستن و عمل کردن به آنچه که امام‌های هدایت‌کننده علیهم‌السلام به ما رسانیده‌اند

### خصیصه ۲۱

واجب بودن طاعت آن بی‌بی معظمه بر همه خلق خدا از جنّ و انس و پرندگان و حیوانات و پیغمبران و فرشتگان به نص فرمایش امام باقر علیه‌السلام در ضمن حدیث صحیفه آن حضرت بنابر آنچه در کتاب دلائل الامامه طبری مسندا روایت کرده که فرموده و لقد كانت صلوات الله علیها طاعتها مفروضة علی جمیع من خلق الله من الجنّ والانس و الطیر و البهائم والانبیاء والملائکة- تمام حدیث را در فصل مصحف فاطمه سلام الله علیها نقل خواهم کرد

### خصیصه ۲۲

کشیده شدن چادر صدیقه طاهره روز قیامت بر صراط که یک طرف آن در بهشت به دست خود آن حضرت است و یک طرف آن بر روی صراط کشیده می‌شود در عرصات قیامت و منادی پروردگار ندا می‌کند که ای دوستان فاطمه بیاویزید به ریشه‌های آن پس باقی نمی‌ماند احدی از دوستان فاطمه مگر آنکه هر کدام از ایشان می‌آویزند به ریشه‌ای از ریشه‌های چادر آن حضرت بیشتر از هزار فئام جمعیت که هر فئامی هزار هزار نفرند. چنانچه شیخ صدوق در ضمن خبر طویلی در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام عسکری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده

### خصیصه ۲۳

#### اشاره

نمایانیدن جبرئیل به امر پروردگار فاطمه را در بهشت فردوس به آدم و حوا پس از اینکه هر کدام از آنها به زیبایی حسن خود بالیدند- چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در عاشر بحار از ابن خالویه در کتاب ل از ابی عبدالله حنبلی از محمد بن احمد بن قضاة از عبدالله بن محمد از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود لَمَّا خلق الله آدم و حوا تبخترتا فی الجنة فقال آدم لحوا ما خلق الله خلقا هو احسن منّا فاوحی الله الی جبرئیل علیه‌السلام انت بعبدی الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس نظرا الی جاریة علی درنوک من درانیک الجنة و علی راسها تاج من نور و فی اذنیها قرطان من نور قد اشرفت الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبیبی جبرئیل من هذه الجاریة التي قد اشرفت الجنان بحسن وجهها فقال هذه فاطمة



بنت محمّد نبی من ولدك يكون في آخر الزمان قال فما هذا التاج على رأسها قال بعلمها على بن ابيطالب (قال ابن خالويه البعل في كلام العرب خمسۃ اشياء: الزّوج والصنم من قوله اتدعون بعلا و البعل اسم امرأة بها سميت بعلبك والبعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقى و البعل السّماء والعرب تقول السماء بعل الارض) [ صفحه ۷۹ ] قال فما القرطان اللذان في اذنيها قال ولداها الحسن والحسين قال آدم حبيبي جبرئيل اخلقوا قبلي قال هم موجودون في غامض علم الله قبل ان تخلق باربعۃ آلاف سنه مؤلف حقير گوید شیخ ولی بن نعمت الله حسینی رضوی همین خبر را بعینه در کتاب منهاج الحق والیقین نقل کرده ال- اینکه در جمله اخیر قبل ان تخلق باربعین الف عام آورده

### ترجمه حدیث

یعنی چون خدا آدم و حوّا را آفرید در بهشت به خود بالیدند آدم به حوّا گفت خدا آفریده‌ای نیکوتر از ما نیافریده خدا وحی فرمود به جبرئیل علیه‌السلام که دو بنده مرا بیاور در فردوس اعلی چون داخل فردوس شدند دختری را دیدند بالای قطیفه‌ای یا فرشی از فرشهای بهشت و بر سر او تاجی است از نور و در دو گوش او دو گوشواره است از نور که نور آنها روشن کرده است همه بهشت را از خوشروئی او آدم گفت حبيب من جبرئیل این دختر کیست که نور روی او همه بهشت را روشن کرده گفت این فاطمه دختر محمّد که پیغمبری است از فرزندان تو که در آخر زمان می‌باشد آدم گفت این تاجی که بر سر او است چیست جبرئیل گفت شوهر او علی بن ابیطالب است (ابن خالویه گفته که پنج چیز را در کلام عرب بعل می‌گویند- شوهر و بُت از قول خدا که فرموده اتدعون بعلًا- یعنی آیا بت را می‌خوانید- و اسم زنیست که بعلبک به نام او است- و بعل از درخت خرما آن چیزیست که برگها یعنی ریشه‌های خود شرب می‌کند بدون آنکه آن را آب دهند- و آسمان را عرب بعل می‌گوید چنانچه می‌گویند السماء بعل الارض) آدم گفت این دو گوشواره‌ای که در دو گوش او است چیست جبرئیل گفت دو فرزندش حسن و حسین‌اند آدم گفت حبيب من جبرئیل آیا پیش از من آفریده شدند جبرئیل گفت ایشان در علم مشکل خدا موجود بوده‌اند به چهار هزار سال بنابر خبر کشف‌الغمه و به چهل هزار سال بنابر خبر منهاج‌الحق پیش از اینکه تو آفریده شوی

### خصیصه ۲۴

ندا کردن نداکننده‌ای در روز قیامت از باطن عرش که همه اهل محشر سرهای خود را فرود بیندازند و چشمهای خود را بپوشند تا فاطمه سلام‌الله علیها بگذرد بر صراط پس او می‌گذرد در حالتی که با او است هفتاد هزار کنیز از حورالعین چنانچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند و در خبر دیگر چون خواهد وارد محشر شود بر ناقه‌ای از نور سوار است که زمام آن ناقه از مروارید تر و ملکی بنام زوقائیل مهار ناقه او را می‌کشد در حالتی که هفتاد هزار حورالعین به همراه او هستند که هر یک از آنها پرچم حمدی در دست دارند و چون قدری راه رود هفتاد هزار حورالعین دیگر به نزد او آیند که بر سر هر یک از ایشان تاجی باشد از جواهر مرصع به زبرجد سبز و در دست هر یک مجمره‌ای از عود و عنبر باشد و آنها از طرف راست آن حضرت روانه شوند و باز چون قدری راه دیگری طی کند مریم مادر عیسی با هفتاد هزار حورالعین دیگر به نزد او آیند و بر او سلام کنند و از طرف چپ او روانه شوند و چون مقداری راه دیگر بگذرد مادرش خدیجه کبری با هفتاد هزار حورالعین دیگر به استقبال او آیند که در دست هر یک از آنها پرچم تکبیری باشد همه الله اکبر گویند از پیش روی او روانه شوند و چون نزدیک به محشر رسد آسیه زن فرعون با هفتاد هزار حورالعین دیگر به نزد او آیند و با او روانه شوند و چون وارد زمین محشر شود خطاب می‌شود به همه اهل محشر که چشمهای خود را بپوشید [ صفحه ۸۰ ] که فاطمه صدیقه می‌گذرد در آن وقت کسی او را نخواهد دید مگر جد او ابراهیم خلیل الله و پدر و شوهر و فرزندان معصومین او صلوات‌الله علیهم

**خصیصه ۲۵**

آنکه در روز قیامت منبری از نور برای او نصب می‌شود که هفت پایه داشته باشد و در میان پایه‌های آن ملائکه صف می‌کشند با حورالعین و آن معظمه بر منبر بالا رفته و قرار گیرد آنگاه جبرئیل امین از جانب رب العالمین به نزد او آید و گوید ای فاطمه حاجت خود را طلب کن

**خصیصه ۲۶**

در عاشر بحار نیز از کتاب آل روایت کرده از نافع بن ابی‌الحمراء که گفت شهادت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثمانیه اشهر اذا خرج الى الصلوة الغداة مَرَّ بباب فاطمة فقال السلام عليكم اهل البيت و رحمه الله و برکاته الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیراً یعنی حاضر بودم که می‌دیدم مدت هشت ماه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگاه از خانه بیرون می‌آمد برای نماز صبح بر در خانه فاطمه می‌رفت و می‌فرمود تحیت و رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد هنگام نماز است جز این نیست که خدا می‌خواهد ببرد از شما اهل بیت هر پلیدی‌ای را و پاک گرداند شما را پاک کردنی از هر گونه پلیدی‌ای

**خصیصه ۲۷**

آنکه چون فاطمه علیهاالسلام می‌خواهد وارد بهشت شود جبرئیل ناچه‌ای از ناچه‌های بهشت را می‌آورد که دو پهلوئی آن به دیباج زینت کرده شده که مهار آن از مروارید درخشانده است و بر پشت آن زینی است از مرجان رکاب آن را می‌گیرد و فاطمه سوار می‌شود و با او روانه می‌شود صد هزار فرشته از طرف راست او و صد هزار فرشته از طرف چپ او و صد هزار فرشته دیگر او را به بالهای خود برمی‌دارند و او را بر در بهشت می‌رسانند چون فاطمه به در بهشت می‌رسد توقف می‌کند خدای تعالی می‌فرماید ای دختر حبیب من چرا توقف کردی من تو را امر کردم که داخل بهشت شوی فاطمه می‌گوید ای پروردگار من دوست دارم که قدر من شناخته شود در مثل این روز پس خدای تعالی می‌فرماید ای دختر حبیب من برگرد و نگاه کن هر که را که محبت تو و ذریه تو در دل او می‌باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس فاطمه یکی یکی شیعیان و دوستان خود را جدا می‌کند مانند مرغی که دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد جدا کند پس چون شیعیان و دوستان او با او بر در بهشت رسند خدا به دل‌های آنها می‌اندازد تا اینکه توقف می‌کنند خدای تعالی می‌فرماید ای دوستان من چرا توقف کرده‌اید من شفاعت فاطمه دختر حبیب خود را در حق شما پذیرفتم عرض می‌کنند خدایا می‌خواهیم امروز قدر ما شناخته شود خدای تعالی می‌فرماید ای دوستان من برگردید و نگاه کنید هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را دوست می‌دارد و هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را اطعام کرده و هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را پوشانیده و هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را شربت آبی داده و هر کسی که در محبت فاطمه ردّ غیبتی از شما کرده دست او را بگیرید و داخل بهشت کنید مؤلف گوید اصل این حدیث را علامه مجلسی در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم مسنداً از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است [ صفحه ۸۱ ]

**خصیصه ۲۸**

آنکه دوستی فاطمه در صد موضع برای دوستانش نفع می‌دهد که کمترین آن مواضع هنگام مردن و وقت در قبر گذاردن و وقت سنجش اعمال و وقت محشور شدن در قیامت و وقت گذشتن از صراط و وقت حساب است (ضمن حدیث سلمان در منتخب طریحی)

**خصیصه ۲۹**

استقبال کردن پیغمبر هنگام داخل شدن فاطمه بر او و بوسیدن آن بزرگوار دست فاطمه را و مشایعت کردن آن حضرت فاطمه را چنانچه از ابی‌بکر روایت شده که گفت ان فاطمه یوماً دخلت علی ابیها فاستقبلها و قبل یدیها ثم لما ودعت و مشت شیعیها النبی و قبل یدیها ایضاً فقلت یا رسول الله ما رأیت مثل هذا فی احد من النساء و لا یناسب لمثلک فقال ما فعلته الا بامر ربی یعنی روزی فاطمه بر پدر خود داخل شد پس پیغمبر او را استقبال کرد و دو دست او را بوسید و چون پدر را وداع کرد و رفت باز پیغمبر او را مشایعت کرد و دو دست او را بوسید گفتم ای رسول خدا هرگز چنین چیزی را در احدی از زنها ندیدم و برای تو مناسب نیست چنین کاری که کردی فرمود این کار را نکردم مگر به امر پروردگار خودم (این عمل پیغمبر و جواب او حجتی برای ابوبکر نیز بوده)

**خصیصه ۳۰**

آنکه خدای تعالی بر امیر مؤمنان علیه‌السلام حرام فرمود ازدواج با زنها را تا زمانی که فاطمه سلام‌الله علیها در قید حیات بود

**خصیصه ۳۱**

آنکه حضرت فاطمه سلام‌الله علیها در روز قیامت حکومت دارد و شفاعت کننده است گناهکاران شیعیان و دوستان خود را و احدی از مردها و زنها داخل بهشت یا جهنم نمی‌شوند مگر به حکم و اذن او چنانچه اخبار آن را علامه مجلسی در بحار با مصادر آن نقل فرموده

**خصیصه ۳۲**

آنکه فاطمه زهراء علیها‌السلام محدثه بوده و ملائکه به خدمت او مشرف می‌شدند و برای او حدیث می‌کردند به آنچه در گذشته واقع شده بود و آنچه که در آینده واقع می‌شد چنانچه در بصائر الدرجات و کتب صدوق و مختصر بصائر سعد بن عبدالله قمی و عوالم و غیر آنها روایت شده

**خصیصه ۳۳**

آنکه آن بی‌بی معظمه علت وجود ائمه یازده گانه اوصیاء رسول خدا صلوات‌الله علیهم اجمعین می‌باشد و ذریه پیغمبر تا قیامت همه از نسل اویند طبق اخبار و احادیث وارده که از جمله آنها است حدیث طارق بن شهاب در صفات امام که محل شاهد از آن حدیث این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده به قول خود فهم الکواکب العلویة المشرقة من شمس العصمة الفاطمیة فی سماء العظمة المحمدیة و الاغصان النبویة الثابتة فی الدوحة الاحمدیة (الحدیث)

**خصیصه ۳۴**

آنکه آن حضرت ولیة‌الله و دارای مقام ولایت کلیه است و والده حقیقیه است برای همه امت چنانچه از اخبار کثیره استفاده می‌شود و در این کتاب به تفصیل شرح داده خواهد شد انشاء‌الله تعالی [ صفحه ۸۲ ]

**خصیصه ۳۵**

آنکه خدا صحیفه‌ای به فاطمه عطا فرموده که در آن است علوم اولین و آخرین حتی ارش خراشی که برای هر کسی و هر چیزی از گذشته و آینده که سبب افتخار ائمه علیهم‌السلام است و هر کدام از ائمه به آن فخر می‌کردند و آن فعلا در نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که در فصل مخصوصی در این کتاب شرح داده می‌شود

**خصیصه ۳۶**

آنکه خدای عزوجل چون از نور وجه کریم خود بهشت را آفرید آن نور را گرفت و آن را سه قسمت فرمود یک قسمت آن را به پیغمبر و یک قسمت آن را به فاطمه و یک قسمت آن را به امیر مؤمنان و سایر ائمه اختصاص داد و این اشاره است به جلالت صدیقه کبری سلام‌الله علیها زیرا که خدای عزوجل آن معظمه معصومه را مقابل نبوت پدر بزرگوار او و امامت ائمه علیهم‌السلام قرار داد و وجود مبارک آن معظمه در میانه ایشان سمت قطبی دارد چنانچه از فقره مبارکه حدیث کساء "فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها" نیز چنین استفاده می‌شود

**خصیصه ۳۷**

خداوند تبارک و تعالی ثواب صلوات بر آن حضرت را آموزش گناهان صلوات فرستنده بر او قرار داده و صلوات فرستنده را در بهشت به آن بانوی دو جهان ملحق خواهد ساخت چنانچه از امیر مؤمنان علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده

**خصیصه ۳۹**

آنکه عقد ازدواج او با علی علیهما‌السلام در عرش اعلی بسته شده و ملائکه و حورالعین شاهد عقد او بوده‌اند به شهادت اخبار کثیره

**خصیصه ۴۰**

آنکه خطیب انشاء عقد به امر خدا در آسمان چهارم راحیل ملک که فصیح‌ترین ملائکه است بوده و خطبه غرائی در مجمع ملائکه انشاء کرده

**خصیصه ۴۱**

آنکه در هنگام ازدواج او با علی خدای تعالی امر فرمود همه ملائکه هفت آسمان در آسمان چهارم نزد بیت المعمور حاضر و اجتماع کردند و خطبه راحیل را استماع نمودند و در آن حال همه ایشان از فرط سرور و شادی به تسبیح و تمجید و تقدیس و تهلیل پروردگار پرداختند

**خصیصه ۴۲**

خدای تعالی امر فرمود برای تزویج فاطمه با علی علیهما‌السلام بهشت را زینت کردند و به کمال زینت آراستند و همه حورالعین بهشت زینت کردند

**خصیصه ۴۳**

آنکه خدای عزوجل فرمان داد تا درخت طوبی تمام حلی و حلل خود را با خود حمل کند

**خصیصه ۴۴**

خدا رضوان خازن بهشت را امر فرمود که منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کند و آن منبری است از نور که در [ صفحه ۸۳ ] روز عرض اسماء بر ملائکه آدم بالای آن رفت و خطبه خواند

**خصیصه ۴۵**

اول کسی که عقد بست فاطمه را برای علی ذات اقدس احدیت بود که وحی نمود جبرئیل عقد نکاح را در مجمع ملائکه ببند که من تزویج کردم کنیز خود فاطمه دختر حبیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای بنده خود علی بن ابیطالب پس جبرئیل عقد بست نیز فاطمه را برای علی و شاهد گرفت ملائکه را تماماً و شهادت آنها را نوشت در پارچه حریری و جبرئیل آن را آورد و به نظر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید و سپس آن را به مَهری از مشک مهر زد و به رضوان خازن بهشت سپرد چنانچه مفصلاً پس از این ذکر می شود

**خصیصه ۴۶**

پس از آنکه جبرئیل ملائکه را شاهد گرفت بر ازدواج فاطمه با علی امر کرد درخت طوبی را تا حلی و حلل خود را نثار کند پس نثار کرد همه حلی و حلل خود را و ملائکه و حورالعین همه آنها را جمع کردند و آنها را برای یکدیگر به هدیه می برند تا روز قیامت و افتخار می کنند

**خصیصه ۴۷****اشاره**

آنکه از جمله چیزهایی که خدا برای زهراء علیهاالسلام صدق قرار داده یکی از آنها شفاعت در قیامت است برای گناهکاران از شیعیان و دوستان او چنانچه در کتاب عوالم روایت کرده و از کتاب معراج النبوه نیز نقل شده که فاطمه علیهاالسلام از جمله وصیتهائی که به علی علیهالسلام کرده این بوده اذا دفنتی فادفن معی هذا الكاغذ الذی فی الحقیقه فقال لها سید الوصیین بحق النبی اخبرنی بما فیہ قالت حین اراد ان یزوجنی ابی منک قال لی زوجتک من علی صدق اربع مائة درهم قلت رضیت علیاً و لا ارضی بصدق اربعمائه درهم فجاء جبرئیل فقال یا رسول الله یقول الله عزّ و جلّ الجنّة و ما فیها صدق فاطمه قلت لا ارضی قال ای شیء تریدین قلت ارید امتک لانک مشغول بامتک فرجع جبرئیل ثم جاء بهذا الكتاب مکتوب شفاعه امه محمد صدق فاطمه فاذا کان یوم القیمة اقول الهی هذه قبالة شفاعه امه محمد صلی الله علیه و آله

**ترجمه**

یعنی وقتی که مرا دفن کردی با من دفن کن این کاغذ را که در این حقه است پس سید اوصیاء به او فرمود مرا خبر ده به آنچه که

در این کاغذ است گفت وقتی که پدرم خواست مرا با تو تزویج کند به من فرمود که تو را تزویج می‌کنم با علی به صدق چهارصد درهم گفتم راضیم به علی اما به صدق چهارصد درهم راضی نیستم آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول‌الله خدای عزوجل می‌فرماید بهشت را با آنچه که در آن است صدق فاطمه است گفتم راضی نیستم گفت چه چیز می‌خواهی گفتم اَمّت تو را می‌خواهم زیرا که تو به اَمّت خود مشغولی پس جبرئیل برگشت و آورد این کتاب نوشته شده را که در آن نوشته شده است که شفاعت اَمّت محمّد صدق فاطمه است پس چون روز قیامت شود می‌گویم خدای من اینست قباله شفاعت اَمّت محمّد صلی الله علیه و آله [ صفحه ۸۴ ]

### خصیصه ۴۸

آنکه در تزویج فاطمه با علی علیه‌السلام خدای تعالی امر فرمود به رضوان خازن بهشت که بجنابند درخت طوبی را تا بردارد رقعه‌هایی به عدد دوستان اهل بیت و ایجاد کرد فرشتگانی را از نور و هر یک از آنها رقعته‌ای را بردارد که چون قیامت برپا شود و همه مردگان زنده شوند و همه آنها اجتماع کنند آن فرشتگان در میان خلایق ندا کنند پس باقی نمی‌ماند دوستی از دوستان اهل بیت مگر آنکه چک تضمین شده آزادی از آتش جهنم به او داده می‌شود که در آن چک نوشته شده برائۀ من العلی الجبار لشیعۀ علی و فاطمۀ من النار

### خصیصه ۴۹

آنکه درخت طوبی نیز جزء صدق فاطمه زهراء سلام‌الله علیها است و همه نعمتهای بهشت اصل و ریشه آن از درخت طوبی است و نمی‌خورد احدی از اولین و آخرین از آن مگر به اذن فاطمه زیرا که صدق آن بزرگوار است

### خصیصه ۵۰

آنکه خمس دنیا از زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوهها و صحراها نیز جزو صدق فاطمه زهراء سلام‌الله علیها است

### خصیصه ۵۱

هنگام زفاف آن بی‌بی معظمه و بردن او به خانه علی علیهما‌السلام جبرئیل امین با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار ملک به زمین آمدند همه تکبیر گویان تا فاطمه سلام‌الله علیها را وارد خانه علی علیه‌السلام نمودند

### خصیصه ۵۲

بنابر خبری که از تفسیر ثعلبی نقل شده عقدکننده خدا بوده و طرف قبول جبرئیل و خطبه خواننده راحیل و شهود حاملین عرش و صاحب نثار رضوان و طبق نثار درخت طوبی و نثار دُرّ و یاقوت و مرجان بوده

### خصیصه ۵۳

#### اشاره

از جمله خدمتگزاران فاطمه در بهشت دختر سلیمان حشمت الله علیه‌السلام است چنانچه در کتاب مصابیح القلوب روایت کرده و

گفته است ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يحدث ذات يوم ان سليمان النبي قد جهّز لابنته جهازا عظيماً و اشياء و قد صوّغ لصره تاج من الذهب مكللا بسبعمة جوهره و كان على بن ابيطالب حاضرا في المجلس فلما اتى الى منزله اخبر فاطمة بما استمع من رسول الله من حديث جهاز ابنة سليمان فخطر في قلبها عسى ان يكون خطر في قلب علي بن ابيطالب بانّه سليمان كان نبيا عظيماً جليلاً وَ نبينا محمّد اجل قدرا و اعظم شانا منه ابنة سليمان النبي كان لها مثل ذلك الجهاز و تاج ذلك الصّهر بتلك الصفة و هذا الصّهر في هذا الفقر والحاجة لكن فاطمة البتول اخفته في قلبها و ما اظهرت به لاحد حتى قبضت فراءها علي بن ابيطالب بعض الليالي [ صفحه ۸۵] في المنام انها في الجنّة قاعدة على سرير و حوالى سريرها الحورالعين واقفات في خدمتها منتظرون لامرها و جارية في غاية الحسن و كمال الجمال و تمام الدلال مزينة بالحلل الرائقة على يدها طبقتين لثارها واقفة بين يديها منتظرة لامرها فقال لها علي بن ابيطالب يا فاطمة ابنة من هذه الجارية قالت هي ابنة النبي سليمان اوقفوها في خدمتي واعلم يا علي اني ذلك اليوم الذي ذكرت لي عن ابي حديث جهازها خطر في قلبي همّه فلذلك اوقفوها بين يدي كرامه لي و عوض لك من ذلك التاج الذي صاغه سليمان لصره ان جعل بيدك لواء الحمد في القيمة

### ترجمه

یعنی روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کرد که سلیمان پیغمبر جهازی تهیه کرد برای دخترش که جهاز بزرگی بود با چیزهای دیگری و برای دامادش تاجی از طلا- ریخته شده بود مکمل به هفتصد دانه جواهر در آن حال علی بن ابیطالب در آن مجلس حاضر بود چون به منزل آمد آنچه را که شنیده بود به فاطمه خبر داد راجع به جهاز دختر سلیمان از پیغمبر خدا پس در قلب فاطمه چنین خطور کرد که شاید در قلب علی گذشته باشد که سلیمان پیغمبر بزرگ با جلالتی بوده و پیغمبر ما که قدر او بالاتر و شأن او بزرگتر است از سلیمان دختر سلیمان نبی مانند چنین جهازی داشته و برای دامادش چنین تاجی بوده به صفتی که ذکر شد و این داماد با فقر و احتیاج می باشد- ولیکن فاطمه بتول این را که در دلش خطور کرد پنهان نمود و آشکار نکرد برای احدی تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود پس علی بن ابیطالب علیه السلام در بعضی از شبها او را در خواب دید که در بهشت بالای تختی نشسته و اطراف تخت او حورالعین به خدمت او ایستاده منتظر فرمان اویند و دختری در نهایت حسن و کمال زیبایی و فرح و شادی و گشاده روئی در حالتی که زینت کرده است به زیورهای باصفا و به عجب در آورنده و دو طبق بر روی دست گرفته که بر سر فاطمه نثار کند ایستاده است در مقابل او و منتظر فرمان او است علی بن ابیطالب فرمود ای فاطمه این دختر کیست گفت این دختر سلیمان پیغمبر است که او را به خدمت من واداشته اند- و بدان ای علی که من آن روزی که حدیث پدرم را راجع به جهاز این دختر ذکر کردی در قلب من گذشت چیزی که آن را با خود حدیث نفس کردم برای اینست که او را در مقابل من برای خدمت واداشته اند برای گرامی داشتن من و ائیا برای تو عوض آن تاجی که سلیمان برای دامادش ریخته و ساخته بود چنین قرار داده شده که پرچم حمد در روز قیامت به دست تو باشد (منقول از مجمع النورین مرندی)

### خصیصه ۵۴

حرام بودن زنها بر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمانی که فاطمه زنده بود اجلاً لفاطمه سلام الله علیها

### خصیصه ۵۵

شریک بودن در نزول سوره هل اتی با امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام

**خصیصه ۵۶**

یاد کردن خدا همه نعمتهای بهشتی را در سوره هل اتی غیر از حورالعین که برای احترام فاطمه نامی از آن برده نشده [ صفحه ۸۶ ]

**خصیصه ۵۷**

اول دیوانی که در روز قیامت گشوده می شود دیوان فاطمه سلام الله علیها است با کسانی که در حق او و اولاد او ظلم کرده اند و اول انتقامی که کشیده می شود از ظلمهائست که بر آن حضرت و اولاد او وارد شده

**خصیصه ۵۸**

آنکه لیلۃ القدر و لیلۃ مبارکه در قرآن به وجود مبارک زهراء تفسیر و تاویل شده چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود اللیلۃ هی فاطمه والقدر هو الله یعنی فاطمه خدا بنابراین فاطمه اضافه تشریفه به خدا دارد از حیث عظمت مقامی که دارد

**خصیصه ۵۹**

نزول مائده آسمانی از قبیل مرغ بریان و انار و انگور و سیب و گلابی و به و چیزهایی که دیگران از خوردن آن محروم بودند از اطعمه و اشربه بهشتی از بعد از هبوط آدم و حوا تا زمان آن حضرت

**خصیصه ۶۰**

آنکه وقتی که آن بی بی معظمه در محراب خود بود هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین می آمدند و بر او سلام می کردند و او را ندا می کردند به آن چیزی که مریم مادر عیسی را به آن ندا می کردند و می گفتند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک علی نساء العالمین

**در مصحف فاطمه****اشاره**

راجع به مصحف فاطمه سلام الله علیها روایات متعدده ای از مصادر وحی و تنزیل روایت شده که در ضمن این فصل تذکر داده می شود

**حدیث ۱۰****اشاره**

در کتاب دلائل الامامه طبری گفته است حدیثی ابوالحسین محمد بن هرون بن موسی التلعکبری قال حدّثنا جعفر بن محمد بن مالک الفزازی قال حدّثنا محمد بن احمد بن حمدان قال حدّثنی علی بن سلیمان و جعفر بن محمد بن علی بن اسباط عن الحسن بن ابی العلاء و علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سئلت اباجعفر محمّد بن علی عن مصحف فاطمه فقال انزل علیها بعد موت ابیها قلت ففیه شیء من القرآن فقال ما فیه شیء من القرآن قلت فصفه لی قال له دفنان من زبرجدتین علی طول الورق و عرضه حمرانین قلت



جعلت فداك فصفه لی ورقه قال ورقه من درّ ابیض قیل له كن فکان قلت جعلت فداك فما فيه قال فيه خبر ما كان و خبر ما يكون الى يوم القيمة و فيه خبر سماء سماء و عدد ما فی السموات من الملائكة و غير ذلك و عدد كل من خلق الله مرسلًا و غير مرسلٍ و اسماءهم و اسماء من اُرْسِلَ اليهم و اسماء من كذّب و من اجاب و اسماء جميع من خلق الله من المؤمنين و الكافرين من الاولين و الاخرين و اسماء البلدان و صفه كل بلد في شرق الارض و غربها و عدد ما فيها من المؤمنين و عدد ما فيها من الكافرين و صفه كل من كذب و صفه [ صفحه ۸۷ ] القرون الاولى و قصصهم و من وليّ من الطواغيت و مدّة ملكهم و عددهم و اسماء الائمة و صفتهم و ما يملك كل واحد واحد و صفه كبرائهم و جميع من تردّد في الادوار قلت جعلت فداك و كم الادوار قال خمسون الف عام و هي سبعة ادوار فيه اسماء جميع ما خلق الله و اجالهم و صفه اهل الجنة و عدد من يدخلها و عدد من يدخل النار و اسماء هؤلاء و هؤلاء و فيه علم القرآن كما انزل و علم التوریه كما انزلت و علم الانجيل كما انزل و علم الزبور و عدد كل شجرة و مدرّة في جميع البلاد قال ابو جعفر عليه السلام و لما اراد الله تعالى ان ينزل عليها جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل ان يحملوه فينزلون به عليها و ذلك في ليلة الجمعة الثالث الثاني من الليل فهبطوا به و هي قائمه تصلى فما زالوا قياماً حتى قعدت و لما فرغت من صلواتها سلّموا عليها و قالوا السّلام يقرؤك السّلام و وضعوا المصحف في حجرها فقالت لله السّلام و منه السّلام و اليه السّلام و عليكم يا رسل الله السّلام ثم عرجوا الى السّماء فما زالت بعد الصلوة الفجر الى زوال الشمس تقرأه حتى اتت على اخره و لقد كانت عليها السّلام مفروضه الطاعة على جميع من خلق الله من الجنّ و الانس و الطير و الوحش و الانبياء و الملائكة قلت جعلت فداك فلما صار ذلك المصحف بعد مضيتها قال دفعته الى امير المؤمنين فلما مضى صار الى الحسن ثم الى الحسين ثم عند اهله حتى يدفعوه الى صاحب هذا الامر فقلت ان هذا العلم لكثير قال يا ابا محمّد ان هذا الذي و صفته لك لفي و رقتين من اوله و ما وصفت لك بعد ما في الورقة الثالثة و لا تكلمت بحرف منه

### ترجمه حديث

به سند مذکور از ابی بصیر روایت کرده که گفت سؤال کردم از ابی جعفر یعنی امام باقر علیه السلام از مصحف فاطمه فرمود پس از مردن پدرش بر او فرورستاده شد گفتم در آن چیزی از قرآن هست فرمود چیزی از قرآن در آن نیست گفتم آن را برای من وصف کن فرمود برای آن دو جلد است که هر دو از زیر جلد سرخ‌اند به قدر طول ورق و عرض آن گفتم فدایت شوم ورق آن را برای من وصف کن فرمود ورق آن از دُرّ سفید است که به آن گفته شد باش پس هست شد گفتم فدایت شوم در آن چه چیز هست فرمود خبر آنچه که گذشته است و آنچه که آینده است تا روز قیامت و در آنست آسمان و آسمان و شماره آنچه در آنها است از ملائکه و غیر آنها و عدد هر پیغمبر مرسل و غیر مرسلی که خدا آفریده و نامهای ایشان و نامهای کسانی که به سوی ایشان فرستاده شدند و نامهای کسانی که آنها را تکذیب کردند و کسانی که آنها را اجابت کردند و نامهای همه آنچه را که خدا آفریده از مومنها و کافرها از پیشینیان و پسینیان و نامهای همه شهرها و صفت هر شهری که در مشرق زمین و مغرب آن است و عدد آنچه در آن [ صفحه ۸۸ ] است از مومنین و عدد آنچه کافر که در آن است و صفت هر که تکذیب کند و صفت قرنهاى اولیّه و قصه‌های آنان و کسانی که حکومت می‌کنند و از حدّ خود تجاوز می‌کنند و مدت پادشاهی ایشان و عدد ایشان و نامهای پیشوایان و صفتهای ایشان و آنچه را که مالک می‌شوند یک یک آنها و صفت بزرگانشان و همه آنهایی که رفت و آمد کردند در دورها گفتم فدایت شوم ادوار چند است فرمود پنجاه هزار سال و آن هفت دور است- و در آن است نامهای همه خلق خدا و مدت‌های ایشان و صفت اهل بهشت و عدد کسانی که داخل آن می‌شوند و عدد کسانی که داخل آتش می‌شوند و نامهای این گروه و آن گروه و در آنست علم قرآن همچنانکه نازل شده و علم تورات همانطوری که نازل شده و علم انجیل بنحوی که نازل شده و علم زبور و عدد هر درختی و خاک و کلوخی

## چگونگی نزول مصحف

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود چون خدای تعالی اراده فرمود که صحیفه را بر او نازل فرماید امر کرد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را که مصحف را با خود بردارند و بر او نازل شوند و نزول آنها در شب جمعه‌ای بود در ثلث دوم آن شب فرود آمدند در نزد او در حالی که آن حضرت ایستاده نماز می‌گزارد برپا ایستادند تا اینکه نشست و نماز خود را تمام کرد مصحف را در کنار او گذاردند و گفتند خدای سلام تو را سلام می‌رساند فرمود سلام برای خدا است و از اوست سلام و بازگشت سلام به سوی او است و سلام بر شما باد ای فرستادگان خدا پس به جانب آسمان بالا رفتند پس آن حضرت بعد از نماز صبح تا هنگام زوال آفتاب تا آخر آن قرائت فرمود و هر آینه آن بی‌بی معظمه طاعتش واجب شده بر همه خلق خدا از جن و انس و مرغها و وحشها و پیغمبران و ملائکه گفتم فدایت شوم آن مصحف پس از رحلت فاطمه چطور شد فرمود آن را به امیر مؤمنان داد و چون امیر مؤمنان از دنیا رفت به حسن رسید و پس از او به حسین رسید و بعد از او نزد اهل آن است تا اینکه آن را به دست صاحب این امر یعنی امام زمان دهند گفتم اینست علم بسیار فرمود ای ابامحمد اینها همه که برای تو وصف کردم در دو ورق از آن مصحف بود از اول آن و هنوز وصف نکرده‌ام برای تو از آنچه در ورق سوم آنست و حرفی از آن را نگفتم

### حدیث ۰۲

در باب چهاردهم از جزء سوم کتاب بصائرالدرجات صفار از احمد بن محمد از علی بن حکم از حسین بن ابی‌العلا حدیثی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن آنست که حضرت فرمود و مصحف فاطمه ما ازعم ان فیه قرأنا و فیه ما یحتاج الناس الینا و لا نحتاج الی احد ان فیه الجلدۃ و نصف الجلدۃ و ثلث الجلدۃ و ربع الجلدۃ و ارس الخدش - یعنی مصحف فاطمه گمان نمی‌کنم که چیزی از قرآن در آن باشد و در آن است همه آنچه که مردمان محتاج به ما هستند و ما محتاج به احدی از ایشان نیستیم و در آن است حکم یک تازیانه و نصف تازیانه و ثلث تازیانه و ربع تازیانه و دیه خراشی که در پوست رسد [صفحه ۸۹]

### حدیث ۰۳

نیز در کتاب بصائر مسندا از ابی‌بصیر روایت کرده از حضرت صادق علیه‌السلام در ضمن حدیث طویلی که فرمود و ان عندنا لمصحف فاطمه و ما یدرېهم ما مصحف فاطمه قال مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات ما فیه من قرآنکم حرف واحد و انما هو شیء املاها الله و اوحی الیها قال قلت والله هذا هو العلم الحدیث یعنی نزد ما است مصحف فاطمه و چه می‌دانند ایشان که مصحف فاطمه چیست فرمود مصحفی است که در آن است سه برابر مانند قرآن شما که یک حرف از قرآن شما در آن نیست و آن چیزی است که خدا آن را املا فرموده و وحی فرستاده است به سوی او ابوبصیر گفت گفتم اینست والله آن علم - تا آخر حدیث

### حدیث ۰۴

نیز در کتاب بصائر از آن حضرت در ضمن حدیث دیگری روایت کرده که فرمود و خلفت فاطمه مصحف ما هو قرآن ولکنه کلام من کلام الله انزل علیها املا رسول الله و خط علی یعنی باقی گذارد فاطمه مصحفی را که آن قرآن نیست و لیکن کلامی است از کلام خدا که بر او نازل فرمود پیغمبر املا کرد و علی نوشت

### حدیث ۰۵

نیز در کتاب بصائر مسنداً از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که چون ابی‌عبیده که راوی حدیث است در ضمن سؤالاتی که از آن حضرت کرده یکی از آنها از مصحف فاطمه بوده حضرت در جواب او فرمودند انکم لتبحثن عَمَّا تریدون و عَمَّا لا تریدون انّ فاطمة مکثت بعد رسول‌الله خمسۀ و سبعین يوماً و قد کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان جبرئیل یاتیها فیحسّن غراها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبره بما یكون بعدها فی ذریّتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمة یعنی شما کاوش می‌کنید از آنچه می‌خواهید و از آنچه که نمی‌خواهید فاطمه پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده بود و حزن شدیدی بر مفارقت پدر داشت جبرئیل به نزد او می‌آید و نیکو در عزای پدرش او را تسلیت می‌داد و غم و غصه را از نفس او دور می‌کرد و از پدرش به او خبر می‌داد و از جایگاه پدر او را آگاه می‌کرد و به او خبر می‌داد به آنچه که پس از او بر ذریه‌اش وارد می‌آمد و علی آنها را می‌نوشت اینست مصحف فاطمه

## در بیان ازدواج فاطمه با علی و چگونگی آن

### اشاره

طبری علیه‌الرحمة در کتاب دلائل الامامة به سند خود از امام صادق از پدر بزرگوارش از جدش از ابن عباس چنین روایت کرده که گفت ابن عباس [ صفحه ۹۰ ] چون هجرت کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه و در آنجا مسجدی بنا کرد و اهل مدینه با او انس گرفتند و کلمه او بالا گرفت و مردمان برکت او را شناختند و از دور و نزدیک سواران و پیادگان به نزد او می‌آمدند و ایمان ظاهر شد و پادشاهان از او حدیث می‌کردند و از شمشیر عذاب او می‌ترسیدند اکابر و اشراف فاطمه با امیر مومنان و زنه‌ای مهاجرین همه با همدیگر هجرت کردند و عایشه هم از جمله مهاجرین بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را در خانه مادر ابویوب انصاری فرود آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله زنه‌ای را خطبه کرد و اول دخول خود در مدینه سوده را تزویج کرده بود فاطمه را به نزد او نقل داد پس از آن تزویج کرد امسلمه دختر ابی‌امیه را و امر فاطمه را به او واگذار کرد بر حسب ظاهر امسلمه او را ادب می‌کرد ولی امسلمه می‌گفت به خدا سوگند ادب فاطمه از من زیادتر بود و هر چیزی را بهتر از من می‌دانست و می‌شناخت همه آنها را و چگونه چنین نباشد و حال آنکه او سلاله انبیاء است صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

### خواستگارهای فاطمه

در مناقب نقل کرده به سند خود از امسلمه و سلمان فارسی و علی بن ابیطالب علیه‌السلام که این هر سه نفر گفته‌اند که چون فاطمه علیها سلام بحد بلوغ و رشد رسید و درک کرد آنچه را که زنان درک می‌کنند بزرگان قریش از اهل فضل و سابقه در اسلام و اهل شرف و مال او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند هر کدام از آنها که قدم پیش گذاردند پیغمبر اکرم نمی‌پذیرفت و روی خود را از او می‌گردانید بنحوی که شخص خطبه‌کننده گمان می‌کرد که آن حضرت بر وی خشمناک شده یا اینکه در این موضوع وحی آسمانی بر او نازل شده و از جمله خطبه‌کنندگان ابوبکر بود حضرت در جواب او فرمود امر ازدواج فاطمه با پروردگار او است - و پس از ابوبکر عمر خواستگار شد حضرت همان جوابی که به ابی‌بکر داده بود به او گفت و در کتاب دلائل الامامة طبری به سند متصل روایت کرده از انس بن مالک که گفت عبدالرحمن بن عوف زهری و عثمان بن عفان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند عبدالرحمن به آن حضرت عرض کرد یا رسول الله فاطمه دختری را با من تزویج کن صد ناقه سیاه زاغ چشم که بارهای آن جامه‌های سفید نازک مصری باشد و ده هزار دینار به او بذل می‌کنم یعنی صدق او می‌دهم و در میان اصحاب پیغمبر از عبدالرحمن ثروتمندتر کسی نبود و عثمان هم مانند او بود پس عثمان عرض کرد یا رسول الله من مانند این صدق

را می‌دهم و من مقدم‌ترم از عبدالرحمن از حیث اسلام آوردن پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سخنان این دو نفر خشمگین شد و غضب فرمود و کفی از سنگهای ریزه را برداشت و پاشید به طرف عبدالرحمن و فرمود تو به کثرت مال خود می‌بالی بر من پس آن سنگها همه در گرانها شد که یکدانه از آنها قیمت شد به قدر همه دارائی عبدالرحمن بود

## نزول وحی برای ازدواج فاطمه با علی

### اشاره

پس جبرئیل فرود آمد در همان ساعت و عرض کرد یا احمد خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید قم الی علی بن ابیطالب فان مثله مثل الکعبه یحییٰ الیها ولا تحییج الی احد ان الله امرنی ان آمر رضوان خازن الجنان ان یزین الاربع جنان و امر شجرة طوبی و سدره المنتهی ان تحمل الحلی والحلل و امر الحورالعین [ صفحه ۹۱ ] ان یتزین و ان یقفن تحت شجرة طوبی و سدره المنتهی و امر ملکا من الملائکه یقال له راحیل و لیس فی الملائکه افصح منه لسانا و لا اعذب منطقا و لا احسن وجهاً ان یحضر الی ساق العرش فلما حضرت الملائکه والملك اجمعون امرنی ان انصب منبرا من النور و آمر راحیل ان یرقی فخطب خطبه بلیغه من خطب النکاح و زوج علیا من فاطمه بخمس الدنیا لها و لولدها الی یوم القیمه و کنت انا و میکائیل شاهدین و کان ولیها الله تعالی و أمر شجرة طوبی ان تنثر (و سدره المنتهی ان تنثر) ما فیهما من الحلی والحلل والطیب و أمر الحورالعین ان یلقطن ذلک و ان یفتخرن به الی یوم القیمه و قد أمرک الله ان تزوجه بفاطمه فی الارض و ان تقول لعثمان اما سمعت قولی فی القرآن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و قولی فیهِ و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسباً و صهراً

### ترجمه

یعنی برخیز به سوی علی بن ابیطالب زیرا که مثل او مانند کعبه است که به سوی آن قصد کرده می‌شود و او قصد نمی‌کند احدی را خدا امر کرد مرا تا فرمان دهم رضوان خزینه‌دار بهشت را که زینت کند چهار جانب بهشت را و فرمان دهد درخت طوبی و سدره المنتهی را که زینت و زیورهای خود را حمل کنند و فرمان دهد حورالعین را که خود را بیاریند و بایستند در زیر درخت طوبی و سدره المنتهی و امر کند فرشته‌ای از فرشتگان را که راحیل گفته می‌شود و در میان فرشتگان فصیح زبان‌تر و شیرین سخن‌تر و نیکو روتر از او نیست که حاضر شود به سوی ساق عرش که چون ملائکه حاضر شوند همه ملائکه امر فرمود خدا مرا تا منبری از نور برپا کنم و فرمان دهم راحیل را تا بر منبر بالا رود و خطبه رسائی از خطبه‌های نکاح را بخواند و تزویج کند علی را با فاطمه به صداق پنج یک دنیا که برای او و برای فرزندان او باشد تا روز قیامت و من و میکائیل دو شاهد باشیم و ولی فاطمه خدای تعالی است و امر کنم درخت طوبی و سدره المنتهی را تا آنچه زینت و زیور دارند و بوهای خوش همه را نثار کنند و امر کنم حورالعین را که از آنها برچینند و به آن فخر کنند تا روز قیامت و خدا تو را امر فرموده که تزویج کنی علی را با فاطمه در روی زمین و به عثمان بگوئی که آیا نشنیده گفته مرا در قرآن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان (یعنی دو دریا را با هم جفت کرد و پرده‌ای در میان آنها قرار داد تا یکی از آنها بر دیگری غلبه نکند) و گفته مرا در آن و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسباً و صهراً (یعنی او است خدائی که بشری را از آب آفرید و او را نسب و داماد قرار داد)

### فلما سمع النبی

### اشاره

کلام جبرئیل وجه خلف عمّار بن یاسر و سلمان والعبّاس فاحضروهم و قال لعلی انّ الله امرنی ان ازوجک فقال یا رسول الله انی لا املك الّما سیفی و فرسی و درعی فقال له النّبی اذهب فبع الدرع فخرج علیّ فنادی علی درعه فبلغت اربعمأة درهم و دینار فاشتراها دحیه بن خلیفه الکلبی و کان حسن الوجه لم یکن مع رسول الله احسن منه وجهاً فلما اخذ علی الثمن و تسلّم دحیه الدرع عطف دحیه [ صفحه ۹۲ ] علی علیّ و قال له استلک یا ابالحسن ان تقبل منی هذا الدرع هدیه و لا تخالفنی فاخذها منه و حمل الثمن والدّرع و جاء بهما النّبی فطحهما بین یدیه و قال یا رسول الله بعت الدرع بربع مأة درهم و دینار و قد اشتراها دحیه و سئلنی ان اقبل الدرع هدیه فما تامرنی اقبلها منه ام لا فتبسّم النّبی و قال لیس هو دحیه لکنه جبرئیل والدراهم من عند الله لتکون شرفاً و فخراً لابنتی فاطمه و زوجه بها و دخل بعد ثلاث قال و خرج علیّ و نحن فی المسجد اذ هبط الامین جبرئیل باترجه من الجنّه فقال یا رسول الله انّ الله یامرک ان تدفع هذه الا ترجه الی علیّ بن ابیطالب فدفعها النّبی الی علیّ فلما حصلت فی کفّه انقسمت قسمین مکتوب علی قسم لاله‌الاله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین و علی القسم الاخر هدیه من الطالب الغالب الی علی بن ابیطالب

### ترجمه

یعنی چون پیغمبر کلام جبرئیل را شنید فرستاد دنبال عمّار بن یاسر و سلمان و عبّاس و آنها را احضار کرد و به علی گفت که خدا مرا امر فرموده که تو را تزویج کنم علی گفت من مالک چیزی نیستم الّا شمشیرم و اسبم و زرهم پیغمبر به او فرمود برو زره را بفروش علی بیرون رفت و ندا کرد برای فروش زره خود قیمت آن رسید به چهارصد درهم و دینار دحیه بن خلیفه کلبی آن را خرید و او بسیار خوب بود با پیغمبر از او خوب‌تر کسی نبود چون علی پول زره را گرفت و زره را تسلیم دحیه کرد دحیه رو کرد به علی و گفت ای ابوالحسن خواهش می‌کنم از تو که به عنوان هدیه این زره را از من قبول کنی و مخالفت نکنی علی زره را از او گرفت و پول و زره را آورد و در پیش روی پیغمبر گذارد و گفت ای رسول خدا زره را به چهارصد درهم و دینار فروختم و دحیه آن را از من خرید و از من خواهش کرد که آن را به عنوان هدیه از او قبول کنم چه امر می‌فرمائی آیا قبول کنم از او یا نه پیغمبر تبسم کرد و فرمود آن دحیه نبود ولیکن جبرئیل بود و درهمها هم از جانب خدا بوده تا شرافت و فخری باشد برای دختر من فاطمه و تزویج فرمود علی را با او و پس از سه روز داخل شد راوی گفت علی از مسجد خارج شد و ما در مسجد بودیم که جبرئیل امین فرود آمد با ترنجی از بهشت و عرض کرد ای رسول خدا خدا تو را امر می‌فرماید که این ترنج را بدهی به علی بن ابیطالب پیغمبر آن را به علی داد چون در کف علی قرار گرفت دو قسمت شد بر یک قسمت آن نوشته بود لاله‌الاله محمد رسول الله علیّ امیرالمؤمنین و بر قسمت دیگر نوشته بود هدیه‌ایست از طلب‌کننده غلبه‌کننده به سوی علی بن ابیطالب

### و نیز در کتاب بصائر

### اشاره

به سند متصل از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از جدش علی بن ابیطالب روایت کرده که فرمود هممت بتزویج فاطمه حینا و لم اجسر ان ذکر ذلک لرسول الله صلی الله علیه و آله و کان [ صفحه ۹۳ ] ذلک یختلج فی صدری لیلا و نهاراً حتّی دخلت یوماً علی رسول الله فقال یا علی قلت لییک یا رسول الله فقال هل لک فی التزویج فقلت الله و رسوله اعلم فظننت انه یرید ان یزوّجنی بعض نساء قریش و قلبی خائف من فوت فاطمه ففارقت علی هذا فوالله ما شعرت حتّی اتانی رسول الله فقال اجب یا علیّ و اسرع فاسرعت المضیّ الیه فلما دخلت و نظرت الیه فما رأیته اشدّ فرحاً من ذلک الیوم و کان فی حجره ام سلمه ابصرنی فتهلّل و تبسّم حتّی نظرت الی بیاض اسنانه و لها بریق و قال یا علیّ انّ الله قد کفانی ما همّنی فیک من امر تزویجک فقلت و کیف ذلک یا

رسول الله قال اتانى جبرئيل و معه قرنفل الجنة و سنبلها قطعان فناولنيها فاخذتهما و شممتهما فسطع منهما رائحة المسك ثم اخذهما منى فقلت يا جبرئيل ما شأنهما فقال ان الله امر سكان الجنة ان يزينا الجنان كلها بمفارشها و نضودها و انهارها و اشجارها و امر ريح الجنة التي يقال لها المثيرة فهبت في الجنة بانواع العطر والطيب و امر الحورالعين بقراءة سورتي طه و يس فرفعن اصواتهن بهما ثم نادى مناد الا ان اليوم يوم وليمة فاطمة بنت محمد و علي بن ابيطالب رضى منى بهما ثم بعث تعالى سبحانه بيضاء فمطرت على اهل الجنة من لؤلؤها و زبرجدها و امر خدام الجنان ان يلتقطوها و امر راحيل فخطب خطبة لم يسمع اهل السماء بمثلا ثم نادى تعالى يا ملائكتي و سكان جنتي باركوا على نكاح فاطمة بنت محمد و علي بن ابيطالب فانى زوجت احب النساء الى من احب الرجال الى بعد محمد

### ترجمه حدیث شریف

یعنی وقتی که هم من تزویج با فاطمه بود جسارت نکردم که ذکر کنم آن را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و این مطلب در سینه من شب و روز خلجان داشت تا اینکه روزی بر رسول خدا وارد شدم فرمود ای علی عرض کردم بلی ای رسول خدا فرمود میل به تزویج یعنی زن گرفتن داری گفتم خدا و رسول او داناترند و گمان کردم که می‌خواهد مرا با بعضی از زنان قریش تزویج کند و دل من ترسناک بود که مبادا فاطمه از دستم برود پس از آن حضرت جدا شدم با همین اندیشه و به ذات خدا قسم نمی‌دانستم تا اینکه پیغمبر به نزد من آمد و فرمود اجابت کن و شتاب کن بیا من به شتاب رفتم به نزد او وقتی که بر او وارد شدم و نظر به سوی او کردم هرگز مثل آن روز او را خوشحال ندیده بودم و آن روز در حجره ام سلمه بود- چون چشمش به من افتاد به گشاده‌روئی لبخندی زد به نحوی که سفیدی دندان او برق می‌زد و فرمود ای علی خدا هم مرا کفایت کرد درباره تو و امر زن گرفتن گفتم چگونه است آن ای رسول خدا فرمود جبرئیل به نزد من آمد و با او دو قطعه از قرنفل و سنبل بهشت بود به من داد گرفتم و آن را بوئیدم بوی مشک از آنها ساطع شد پس آن دو را از من گرفت گفتم ای جبرئیل این دو برای چیست گفت امر کرد خدا ساکنین بهشت را که همه بهشت را به فرشهای آن زینت کردند به روی هم انداختن آنها و نهرهای آن و درختهای آن و امر فرمود باد بهشتی را که به آن مثیره گفته می‌شود در بهشت بوزد با انواع عطرها و بوهای خوش و امر فرمود همه حورالعین را به خواندن دو سوره طه و یس پس صداهای خود را بلند کردند به خواندن آنها آنگاه نداکننده‌ای ندا کرد که امروز روز [ صفحه ۹۴ ] ولیمه فاطمه دختر محمد و علی بن ابيطالب است من تزویج کردم محبوبترین زنها را در نزد من محبوبترین مردها در نزد من پس از محمد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که راضی و خشنودم به ازدواج این دو- پس برانگیخت خدای تعالی ابر سفیدی را تا اینکه بارید بر اهل بهشت از مروارید و زبرجد و یاقوتهای خود و امر فرمود خدمتگزاران بهشت را که آنها را برچینند و امر فرمود راحیل را تا خطبه‌ای خواند که اهل آسمانها مانند آن را نشنیده بودند پس خدای تعالی ندا کرد که ای فرشتگان من و ساکنین بهشت من مبارکباد بگوئید بر نكاح فاطمه دختر محمد و علی بن ابيطالب من تزویج کردم محبوبترین زنها را در نزد من به محبوبترین مردها در نزد من پس از محمد

ثم قال صلى الله عليه وآله

### اشاره

يا علي ابشر ابشر فانى زوجتك ابنتي فاطمة علي ما زوجك الرحمن من فوق عرشه و قد رضيت لها و لك ما رضى الله لكما فدونك اهلك و كفى يا علي برضاي رضا فيك فقال علي عليه السلام يا رسول الله او بلغ من شأني ان اذكر في اهل الجنة و يزوجني الله تعالى

فی ملائکته فقال صلی الله علیه و آله یا علی ان الله اذا احب عبداً اکرمه بما لا عین رأته و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر فقال علی یا رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التي انعمت علی فقال التبی آمین و قال علی لَمَا اتیت رسول الله خاطباً ابنته فاطمة قال و ما عندک لتسعدنی قلت لیس عندی الا بعیری و فرسی و درعی فقال اما بعیرک فحامل اهلک و اما فرسک فلا بد لک منه تقاتل علیه و امراً درعک فزوجک الله بها- قال فخرجت من عنده والدراع علی عاتقی الا یسر و ذهبت الی سوق اللیل فبعتها باریع مائة درهم سود هَجْرِيَّة ثم اتیت بها الی التبی فصببتها بین یدیه فوالله ما سئلنی عن عددها و کان رسول الله سری الکفّ فدعی بلالاً و ملاً قبضته و قال یا بلال ابتع بها طیباً لابنتی فاطمة ثم دعی ام سلمة و قال لها یا ام سلمة ابتاعی لابنتی فراشا من حلس مصر و احشیه لیفا و اتخذی لها مدرعة و عبائة قطوانیه و لا تتخذی اکثر من ذلك فیکونا من المسرفین- و صبرت ایاماً لا اذکر فیها شیئاً لرسول الله صلی الله علیه و آله من امر ابنته حتی دخلت علی ام سلمة فقالت لی لِم لا تقول لرسول الله یدخلک علی اهلک قلت ستحیی منه ان اذکر له شیئاً من هذا فقالت ام سلمه ادخل علیه فانه سيعلم ما فی نفسک قال فدخلت علیه ثم خرجت ثم دخلت ثم خرجت فقال احسبک انک تشتهی الدخول علی اهلک قلت نعم فداک ابی و امی یا رسول الله فقال غداً ان شاء الله [ صفحه ۹۵ ]

### ترجمه

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بشارت باد تو را بشارت باد تو را که من دختر خود فاطمه را با تو تزویج می کنم بر آنچه تزویج کرده است خدای بخشنده بالای عرش خود و خشنودم برای او و برای تو به آنچه خشنود است خدا برای هر دو نفر شما پس اهل تو به تو نزدیکتر است و کفایت می کند یا علی رضایت تو رضایت من است- علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله کار من به جایی رسیده که در میان اهل بهشت یاد کرده شوم و خدا در میان فرشتگان خود مرا تزویج کند- پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی وقتی که خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را اکرام می کند به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ کسی خطور نکرده پس علی علیه السلام عرض کرد خدایا مرا الهام کن که سپاسگزاری کنم نعمت تو را آنچنان نعمتی که بر من انعام کردی پیغمبر آمین گفت علی گفت هنگامی که آمدم نزد رسول خدا که دختر او فاطمه را خواستگاری کنم فرمود چه چیز داری که مرا خوشبخت کنی گفتم من چیزی ندارم الا شتری و اسبی و زرهی که دارم فرمود امیا شترت که بردارنده اهل تست و امیا اسبت که ناچاری که با آن قتال کنی اما زرهت خدا تو را به آن تزویج کرده گفت پس بیرون رفتم از نزد او و زره را روی شانه چپم انداختم و رفتم بسوق اللیل و آن را فروختم به چهارصد درهم پول سیاه هَجْرِي و آوردم نزد پیغمبر و ریختم پیش روی او به ذات خدا سوگند از من نپرسید که چند عدد است و رسول خدا کف خود را پر کرد و بلال را پیش خواند و به او داد و فرمود ای بلال اینها را برای دخترم فاطمه بوی خوش بگیر پس ام سلمه را پیش خواند و فرمود ای ام سلمه برای دخترم فرشی بخر از گلیمهای مصر و پر کن آن را از لیف خرما و پیراهن سفید کوتاهی بخر از پارچه‌های قطوانیه که نام محلی است و بیشتر از اینها نخر که هر دو اسراف کننده شوند و از اسراف کنندگان باشند و چند روزی صبر کردم و چیزی به رسول خدا راجع به امر دخترش نگفتم تا اینکه بر ام سلمه وارد شدم به من گفت چرا با پیغمبر خدا سخن نمی گوئی که تو را بر اهلت وارد کند گفتم از او حیا می کنم که به او چیزی بگویم گفت من بر او وارد شو و قطعاً او می داند آنچه را که در پیش نفس تو است گفت علی علیه السلام پس بر آن حضرت وارد شدم و بیرون آمدم و باز وارد شدم و بیرون آمدم فرمود گمان می کنم که می خواهی بر اهلت داخل شوی گفتم آری پدر و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا فرمود فردا اگر خدا بخواهد

**خطبه‌هایی که در این ازدواج خوانده شده**

خطبه‌هایی که برای ازدواج فاطمه با علی علیه‌السلام در عرش اعلا و آسمانها و زمین خوانده شده به شرح زیر تذکر داده می‌شود

## خطبه ۰۱

### اشاره

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب گفته است که قد جاء فی بعض الكتب انه خطب راحیل فی بیت المعمور فی جمع من اهل السموات السبع فقال - الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین و بریویته مدعین و له ما انعم علینا شاکرین حجینا من الذنوب و سترنا من العیوب اسکننا فی السموات و قربنا الی السراقات و حجب عنا النهم ] صفحه ۹۶ [ للشهوات و جعل نهمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسیحه الباسط رحمة الواهب نعمته جلّ عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدین ثم قال بعد کلام اختار الملك الجبار صفوة کرمه و عبد عظمته لامته سیده النساء بنت خیر التبین و سید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله صاحبه المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی الوصول بفاطمه البتول ابنة الرسول و روى ان جبرئیل روى عن الله تعالی عقیبها قوله عزّ و جلّ الحمد ردائی والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی و امائی زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی

### ترجمه

در بعضی از کتابها آمده است که راحیل خطبه‌ای خواند در بیت المعمور در میان جمعی از اهل آسمانهای هفتگانه پس گفت ستایش مخصوص خدائست که اولیت او پیش از اولیت کسانی است که اولیت داشته‌اند خدائست که بعد از نابود شدن جهانیان باقی خواهد بود ستایش می‌کنیم او را که ما را از فرشتگان روحانیین قرار داده که به پروردگاری او اقرار کننده و اعتقاد دارنده و مطیع و فرمان‌بردار اوئیم و در برابر آنچه نعمتی که به ما داده سپاسگزار می‌باشیم خدائست که ما را از گناهان محجوب و از عیبها مستور داشته ساکن گردانیده است ما را در آسمانها و نزدیک کرده است ما را به سرادقات عظمت و جلال خود و دور کرده است ما را از افراط در شهوات و هرگونه شهوتی و فقط شهوت ما را در تسیح خود و تقدیس خود قرار داده خدائست که گستراننده است رحمت خود را و بخشنده است نعمت خود را جلالت او از الحاد مشرکین اهل زمین کاسته نمی‌شود و بلندی عظمت و بزرگی او از دروغ و افتراء ملحدین متأثر نگردد پس بعد از سخنی گفت پادشاه صاحب جبروت اختیار فرمود صفوت کرم خود و بنده بزرگی خود را برای سیده زنها و کنیز خود دختر بهترین پیغمبران و آقای فرستاده شدگان و پیشوای پرهیزگاران وصل فرمود ریسمان او را به ریسمان مردی از کسان او و یار و تصدیق کننده دعوت او علی را که وصل شونده است با فاطمه بتول دختر رسول خدا و روایت شده که جبرئیل روایت کرد از خدای تعالی در عقب این خطبه گفته خدای عزوجل را که فرموده حمد ردای من است و بزرگی کبریائی من است و خلق همه آنها بندگان و کنیزان منند تزویج کردم فاطمه کنیز خود را با علی که اختیار کرده شده من است گواه باشید ای فرشتگان من

## خطبه ۰۲

### اشاره

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله است در مجمع مهاجرین و انصار در مدینه طیبه چنانچه طبری در کتاب دلائل الامامه به سند



متصل از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از جدش علیهم السلام از جابر روایت کرده که گفت لَمَّا اراد رسول الله ان يزوج فاطمة عليا قال له اخرج يا اباالحسن الى المسجد فاني خارج اترك [ صفحه ۹۷ ] و مزوجك بحضرة الناس و ذاكر من فضلك ما تقر به عينك قال علي فخرجت من عند رسول الله و انا ممتلى فرحاً و سروراً فاستقبلني ابوبكر و عمر فقالا- ما وراك يا اباالحسن فقلت يزوجني رسول الله فاطمة و اخبرني ان الله زوجنيها و هذا رسول الله خارج في اثرى ليدكر بحضرة الناس فرحاً و سرّاً و دخلا معي المسجد فوالله ما توسيطنا حتى لحق بنا رسول الله و ان وجهه ليتهلل فرحاً و سروراً فقال صلى الله عليه و آله اين بلال فقال ليبيك و سعديك فقال و اين المقداد فلياه فقال و اين سلمان فلياه فلمّا مثلوا بين يديه قال انطلقوا باجمعكم الى جنات المدينة واجمعوا المهاجرين و الانصار و المسلمين فانطلقوا لامره فاقبل حتى جلس على اعلى درجة منبره فلمّا حشد المسجد باهله قام صلى الله عليه و آله فحمد الله واثى عليه و قال الحمد لله الذى رفع السّماء فبناها و بسط الارض و دحاها و اثبتها بالجبال فارسها و تجلّل عن تجير لغات الناطقين و جعل الجنة ثواب المتقين و النار عقاب الظالمين و جعلنى رحمة للمؤمنين و نقمة على الكافرين عباد الله انكم فى دار امل بين حياة و اجل و صحّة و علل دار زوال متقلبة الحال جعلت سببا للارتحال فرحم الله امرءا قصر من امله و جدّ فى عمله و انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من قوته فقدّمه ليوم فاقته يوم تحشر فيه الاموات و تخشع فيه الاصوات و تنكر الاولاد و الامهات و ترى الناس سكارى و ما هم بسكارى يوم يوفيههم الله دينهم الحق و يعلمون ان الله هو الحق المبين يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و ما عملت من سوء تودّ لو ان بينها و بينه امداً بعيداً و من يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره و يوم تبطل فيه الانساب و تقطع الاسباب و يشتدّ فيه على المجرمين الحساب و يدفعون فى العذاب فمن زحزح عن النار و ادخل فى الجنة فقد فان و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور ايها الناس ان الانبياء حجج الله فى ارضه الناطقون بكتابه العاملون بوحيه و ان الله تعالى امرنى ان ازوج كريمتى فاطمة باخى و ابن عمى و اولى الناس بى على بن ابيطالب و الله عزّ شأنه قد زوج بهها فى السّماء و اشهد الملائكة و امرنى ان ازوجه فى الارض و اشهدكم على ذلك

### ترجمه

يعنى چون رسول خدا خواست که فاطمه را با على تزويج کند به او فرمود اى ابوالحسن بیرون رو به سوى مسجد من هم به دنبال تو بیرون می آیم و در حضور مردمان تو را تزويج می کنم (با فاطمه) و فضل و برتری تو را ذکر می کنم تا چشم تو روشن شود على گفت پس من بیرون رفتم از نزد رسول خدا در حالتی که مملو از شادی و خوشحالی بودم ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و گفتند [ صفحه ۹۸ ] يا اباالحسن چه در پیش داری فرمود رسول خدا فاطمه را با من تزويج می کند و به من خبر داد که خدا او را با من تزويج کرده و اینست رسول خدا که بیرون آمده دنبال ما می آید تا پیغام خدا را ذکر کند در حضور مردمان- پس هر دو خوشحال شدند و شاد شدند و با من داخل مسجد گردیدند به ذات خدا سوگند که در میان مسجد نرسیده بودیم که رسول خدا به ما ملحق شد با صورت گشاده و خوشحالی پس فرمود بلال کجا است بلال گفت لیبيک اى رسول خدا مساعدم در اطاعت شما فرمود مقداد کجا است مقداد نیز جواب او را گفت فرمود سلمان کجا است او هم جواب گفت و هر سه نفر در مقابل آن حضرت ایستادند فرمود هر سه نفر بروید در اطراف محله های مدینه و مهاجرین و انصار و مسلمانان همه را جمع و حاضر کنید ایشان رفتند و فرمان آن حضرت را انجام دادند پس بر منبر بالا رفت و بر بلندتر درجه آن نشست و مسجد پر شد از اهل مدینه و حضرت ایستاد و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود ستایش مخصوص خدائست که آسمانرا بلند کرد و بنا نمود آنرا و گسترد زمین را و جای سکونت قرار داد و آنرا بسبب کوهها ثابت و استوار نمود و بالا-تر است از نخستین لغتهای سخنگویان و قرار داده است بهشت را ثواب برای اهل تقوی و پرهیزکاری و آتش را عقوبت برای ستمکاران و مرا رحمت قرار داد برای مؤمنان و عذاب برای کافران بندگان خدا شما در خانه امید و آرزو هستید در میان زندگی و مرگ و تندرستی و بیماری و علتهاى خانه‌ای که رو به زوال است و

به یک حال نیست و سبب کوچ کردنست از آن پس خدا رحمت کند مردی را که آرزوهای خود را در آن کم کند و در عمل بندگی کوشش کند و از زیادی مال خود در راه خدا انفاق کند و از زیادتر از قوت خود امساک کند و آنرا برای روز احتیاج خود یعنی قیامت پیش بفرستد و آن روزی است که مردگان در آن از خاک برمی‌خیزند و صداهای ایشان خاشع و لرزان است و فرزندان و مادرها منکر یکدیگرند و می‌بینی مردمان را که مستند و حال آنکه مست نیستند روزیست که خدا مزد و جزای اعمال آنها را بحق می‌دهد و می‌دانند که خدا بر حق و واضح کننده است و روزیست که هر نفسی آنچه را که در دنیا کرده است از کارهای خوب خود که در آنجا حاضر شده و کارهای بدی که کرده دوست دارد که میان او و آنها مسافت بسیار دوری باشد و کسی که هموزن یکذره کار خوب بکند می‌بیند آنرا و کسی که هموزن یک ذره کار بد بکند می‌بیند آنرا در آن روز نسبتها باطل می‌شود و سببها بریده می‌شود و بر گناهکاران در حساب سختگیری می‌شود و آنها را در عذاب میندازند پس کسی که از آتش دور شود و داخل بهشت شود رستگار می‌شود و زندگی دنیا نیست مگر متاع فریب دهنده‌ای ای گروه مردمان غیر از این نیست که پیغمبران حجتهای خدایند در زمین او که بکتاب او سخن گویند و عمل کنندگان بوحی اویند و خدای تعالی مرا امر فرموده که تزویج کنم دختر با اصل و نسب خود فاطمه را با برادر و پسر عم و سزاوارترین مردمان به من علی بن ابیطالب و خدائی که شان او عزیز است در آسمان این هر دو را با یکدیگر تزویج فرموده و فرشتگان را گواه گرفته و مرا امر فرموده که او را تزویج کنم و شمارا بر آن گواه گیرم [ صفحه ۹۹ ]

### خطبه ۰۳

#### اشاره

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خواندن خطبه‌ای که از آن حضرت ذکر شد نشست و فرمود ای و اخطب لنفسک فقال علی ءاخطب یا رسول الله و انت حاضر فقال اخطب فهكذا امرنی جبرئیل ان امرک تخطب لنفسک و لولا ان الخطب فی الجنان داود لکنت انت یا علی ثم قال ایها الناس اسمعوا قول نبیکم ان الله بعث اربعه آلاف نبی و لكل نبی وصی فانما خیر الانبیاء و وصی خیر الأوصیاء ثم امسک صلی الله علیه و آله و ابتداء علی علیه السلام و قال الحمد لله الذی الهم بفواتح علمه الناطقین و انار بثواقب عظمتهم قلوب المتقین و اوضح بدلائل احکامه طرق السیرالکین و ابهج بابن عمی المصطفی العالمین حتی علت دعوته دعوه الملحدین و استظهرت کلمته علی بواطن المبطلین و جعله خاتم النبیین و سید المرسلین فبلغ رساله ربه و صدع بامر و انار من الله آیاته فالحمد لله الذی خلق العباد بقدرته و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیّه محمّد و رحم و کرم و شرف و عظم و الحمد لله علی نعمائه و آیاده و اشد ان لاله الا الله شهادة اخلاص ترضاه و اصیلى علی نبیه محمّد صلوة ترفله و تخطیه و بعد فان النکاح مما امر الله تعالی به و اذن فیہ و مجلسنا هذا مما قضاه الله تعالی و رضیه و هذا محمد بن عبدالله رسول الله زوجنی ابنته فاطمه علی صداق اربعمائه درهم و دینار و قد رضیت بذلك فاسئلوه و اشهدوا فقال المسلمون زوجته یا رسول الله قال نعم قال المسلمون بارک الله لهما و علیهما و جمع شملهما

#### ترجمه

یعنی یا علی برخیز و خطبه بخوان برای خودت علی عرضه داشت یا رسول الله آیا من خطبه بخوانم و حال آنکه شما حاضرید فرمود خطبه بخوان جبرئیل مرا چنین امر کرده که به تو امر کنم که برای خودت خطبه بخوانی و اگر نبود که در بهشت داود خطیب بود هر آینه تو خطیب بودی ای علی پس فرمود ای گروه مردمان سخن پیغمبر خودتان را بشنوید خدا چهار هزار پیغمبر را به نبوت

برانگیخت و برای هر نبی و وصی قرار داد و من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین اوصیاء است پس آن حضرت از سخن گفتن خودداری کرد و علی علیه‌السلام ابتداء به سخن کرد و فرمود ستایش مختص خدائست که سخنگویان را به گشایش‌های علم خود الهام فرمود و روشن کرد به نورهای بزرگی خود که سوراخ‌کننده است دل‌های اهل تقوی و پرهیزگاران را و واضح فرمود به دلیلهای احکام خود راههای روندگان به سوی حق را و شاد و مسرور گردانید [صفحه ۱۰۰] به پسر عموی من مصطفی همه جهانیان را تا اینکه دعوت او بر دعوت بدکیشان و مشرکان بالا-زد و سخن او بر باطن‌های اهل باطل غلبه کرد و او را آخر همه پیغمبران قرار داد و آقای همه فرستادگان خود گردانید پس رسالت پروردگار خود را رسانید و امر او را ظاهر کرد و از جانب خدا نشانه‌های او را روشن نمود پس ستایش مختص خدائست که آفرید بندگان را به قدرت خود و غلبه داد آنها را به دین خود و گرمی داشت ایشان را به نبی خود محمد و مهربانی کرد و کرم فرمود و شرافت و بزرگی داد و ستایش مختص خداست بر نعمتها و بخششهای او و شهادت می‌دهم از روی اخلاص که خدائی جز خدای یکتا نیست شهادتی که خشنود کند او را و درود پی‌درپی می‌فرستم بر پیغمبر او درودی که قدر و منزلت او را بالا برد و بهره‌مند گرداند او را پس از ستایش بر خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله محققاً نکاح از چیزهائست که خدای تعالی به آن امر فرموده و اذن داده است در آن و این مجلس ما از چیزهائست که خدای تعالی حکم فرموده و به آن رضایت دارد و اینست محمد پسر عبدالله که به زنی داده است به من دختر خود فاطمه را به صدق چهارصد درهم و دینار و من هم راضی شدم به آن از او بپرسید و گواه باشید پس مسلمانان گفتند ای رسول خدا او را به زوجیت زهراء گرفته‌ای فرمود آری مسلمانان گفتند خدا مبارک گرداند بر ایشان و جمع کند تفرقه ایشان را

#### خطبه ۰۴

#### اشاره

خطبه جبرئیل است در مجمع ملائکه چنانچه فاضل دربندی در کتاب اکسیر العبادات از کتاب مشاهد الانوار شیخ احمد بن محمد علی مکتبی به ابی‌الحسن بکری استاد شهید ثانی شارح لمعه نقل کرده در ضمن حدیث مفصل راجع به تزویج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فاطمه زهراء سلام‌الله علیها گفته است اوحی الله تعالی الی الامین جبرئیل ان ارق منبر الکرامة فرقی حتی استوی علی المنبر واقفاً فقال خطیباً الحمد لله الذی خلق الأرواح و فلق الاصباح و صور علی عرشه خمساً الاشباح محیی الاموات و جامع الشتات و مخرج الثبات و منزل البرکات الی ان قال باریء الانام و منشیء الغمام لا تشبهه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا یاخذہ نوم و لا نسیان الی ان قال و نشهد ان لاله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمداً عبده و رسوله و نشهد ان علی بن ابیطالب خلیفه نبیه و اشهدوا یا معاشر الملائکه المقربین و الملائکه الزاکعین و الملائکه المسبحین و جمیع اهل السّموات و الارضین بانّی زوجت سیده نساء العالمین بنت محمّد الامین فاطمه الزّهراء بعلی بن ابیطالب سید الوصیین علی انّ لها بامر ربّ العالمین خمس الدنیا ارضها و سمائها و برّها و بحرها و جبالها و سهلها و اوحی الله تعالی الیهم انّی قد زوجت ولّیتی و وصیّ رسولی علیاً ابن ابیطالب بسیده نساء العالمین فاطمه الزّهراء (الی آخره) [صفحه ۱۰۱]

#### ترجمه

یعنی وحی فرستاد خدا به سوی جبرئیل امین که بر منبر کرامت بالا رو پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقف کرد و خطبه خواند و گفت ستایش مخصوص خدائی است که روحها را آفرید و شکافت عمود صبح را و صورت بندی نمود پنج صورتی را از نور (یعنی خمسه طیبه را) و زنده‌کننده است مرده‌ها را و گردآورنده است پراکنده‌ها را و بیرون آورنده است روئیدنی‌ها را و

نازل کننده است برکتها را (تا اینکه گفت) آفریننده است مردمان را و ایجاد کننده است ابرها را اشتباه نمی‌شود بر او صداها و پنهان نمی‌شود بر او لهجه‌ها او را خواب و فراموشی نمی‌گیرد (تا اینکه گفت) و گواهی می‌دهم که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که برای او شریک و انبازی نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده او است و گواهی می‌دهم که علی بن ابیطالب جانشین پیغمبر او است و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان نزدیک شدگان و فرشتگان رکوع کنندگان و فرشتگان تسبیح کنندگان و همه اهل آسمانها و زمینها که من تزویج کردم سیده زنه‌ای جهانیان را دختر محمد امین فاطمه زهراء را با علی بن ابیطالب آقای اوصیاء بر اینکه برای او باشد به امر پروردگار جهانیان پنج یک همه دنیا زمین آن و آسمان آن و بیابان آن و دریای آن و کوههای آن و هموارهای آن و وحی فرستاد خدا به سوی ایشان که من تزویج کردم ولی خود و وصی پیغمبر خود علی بن ابیطالب را با سیده زنه‌ای جهانیان فاطمه زهراء سلام الله علیها

### خطبه ۵

### اشاره

در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی تالیف علامه حافظ محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری شیخ الحرم مکی متولد سال ۶۱۵ و متوفای سال ۶۹۴ هجری قمری - چاپ ۱۳۵۶ در مکتبه قدسی قاهره در باب اینکه تزویج فاطمه با علی به امر خدای عزوجل بوده چنین روایت کرده و گفته عن انس بن مالک رضی الله عنه قال خطب ابوبکر رضی الله عنه الی النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم ابنته فاطمه فقال النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم یقول له مثل قوله لابی بکر فقیل لعلی لو خطبت الی النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم لخلق ان یزوجه قال و کیف و قد خطبها اشراف قریش فلم یزوجها قال فخطبتها فقال النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم قد امرنی ربی عز و جل بذلک - قال انس ثم دعانی النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم بعد ایام فقال لی یا انس اخرج ادع لی ابابکر الصدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و طلحة و الزبیر و بعدة من الانصار قال فدعوتهم فلما اجتمعوا عنده کلهم و اخذوا مجالسهم و کان علی غائباً فی حاجة للنبی صلی الله علیه (و آله) و سلم فقال النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم - الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه [صفحه ۱۰۲] المرهوب من عذابه و سطواته التافذ امره فی سمائه و ارضه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم باحکامه و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیّه محمد صلی الله علیه (و آله) و سلم ان الله تبارک اسمه و تعالت عظمته جعل المصاهرة نسباً لاحقاً و امراً مفترضاً اوشج به الارحام و الزم الانام فقال عز من قائل وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فامر الله یجری الی قضائه و قضائه یجری الی قدره و لکل قضاء قدر و لکل قدر أجل و لکل أجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده ام الکتاب ثم ان الله امرنی ان ازوج فاطمه بنت خدیجه من علی بن ابیطالب فاشهدوا انی قد زوجته علی اربعماه مثقال فضة ان رضی بذلك علی بن ابیطالب ثم دعی بطبق من بسر فوضعت بین یدینا ثم قال انتهوا فانتھبنا فینا نحن ننتهب اذ دخل علی رضی الله عنه علی النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم فتبسم صلی الله علیه (و آله) و سلم فی وجهه ثم قال ان الله قد امرنی ان ازوجک فاطمه علی اربعماه مثقال فضة ان رضیت بذاک فقال قد رضیت بذلک یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیراً طیباً قال انس فوالله لقد اخرج منهما کثیر الطیب (اخرجه ابوالخیر القزوینی الحاکمی)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که گفت ابوبکر خواستگاری کرد فاطمه را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای ابوبکر هنوز حکم جاری نشده پس از آن عمر خطبه کرد او را از آن حضرت با چندین نفر دیگر از قریش به ایشان جواب داد آنچه را که به ابی بکر جواب فرمود پس به علی گفته شد که اگر تو از پیغمبر خواستگاری کنی به سهولت انجام گرفته می شود که شما را با هم تزویج کند در جواب فرمود که چگونه می شود و حال آنکه اشراف قریش او را خواستگاری کردند به ایشان او را تزویج نکرد گفت علی پس من او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کردم آن حضرت فرمود که خدا مرا امر فرموده است به آنکه او را با تو تزویج کنم انس گفت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا پیش خواند و فرمود ای انس بیرون رو و دعوت کن به نزد من ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و چند نفر از انصار را- گفت آنها را دعوت کردم چون همه آنها در نزد او جمع شدند و مجلس گرفتند علی غائب بود و عقب حاجتی برای پیغمبر رفته بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود [ صفحه ۱۰۳ ] ستایش مخصوص خدائست که به نعمت خود ستایش کرده شده و به قدرت و توانائی خود پرستش کرده شده و به پادشاهی خود اطاعت کرده و از عذاب و سطوت خود ترسیده شده و امر او در آسمان او و زمین او نافذ است آنچه خدائست که آفریده ها را به قدرت خود آفریده است و امتیاز داده است ایشان را به احکام خود و غلبه داده است ایشان را به سبب دین خود و گرمی داشته است ایشان را به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم مبارکست نام او و بلند پایه است بزرگی او و هم داماد شدن را نسب ملحق شونده قرار داده و بعضی را به بعض دیگر پیوسته و مردمان را به آن ملزم کرده و گفته است کسی که گوینده غالبی است او است خدائی که بشر را از آب مخصوص آفرید و او را منسوب و داماد قرار داد و پروردگار تو بر هر چیزی توانا است پس فرمان خدا جاری می شود به حکم او و حکم او جاری می شود به اندازه گیری او و برای هر حکمی اندازه ایست و برای هر اندازه ای مدتی است و برای هر مدتی نوشته ایست نابد می کند خدا آنچه را که می خواهد و ثابت می دارد آنچه را که می خواهد و ریشه هر کتابی در نزد او است پس از آن فرمود که خدا امر فرموده است که تزویج کنم فاطمه دختر خدیجه را با علی پسر ابیطالب به صدق چهارصد مثقال از نقره اگر علی راضی شود به آن آنگاه آن حضرت طبق خرمائی خواست و گذارد در میانه ما و فرمود غارت کنید ما هم غارت کردیم همینطور که مشغول غارت بودیم علی رضی الله عنه وارد شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن جناب تبسم فرمود در روی علی و فرمود که خدا امر فرمود که تزویج کنم فاطمه را با تو به صدق چهارصد مثقال نقره اگر به آن راضی باشی علی گفت راضی شدم به آن ای رسول خدا پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدا تفرقه شما را جمع کند و کوشش شما را سعادت بخشد و برکت بر شما دهد و از شما بیرون آورد اولاد پاکیزه بسیاری را انس گفت به خدا سوگند که خداوند بیرون آورد از آن دو نفر اولاد پاکیزه زیادی را- صاحب ذخایر نوشته است که این خبر را ابوالخیر قزوینی حاکمی بیرون آورده مؤلف حقیر گوید این خبر را نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب نقل کرده و گفته است که این حدیث حسن و عالی است ابن سویده تکرینی در مناقب علی علیه السلام در کتاب اشراف- و محمد بن عباس بن نجیح در جزء دوم کتاب فوائد خود آن را بیرون آورده با اندک تغییری در بعضی از الفاظ (کفایت الطالب چاپ نجف صفحه ۱۶۴-۱۶۳)

## مهر و صدق فاطمه

### اشاره

راجع به کمیت مهر فاطمه سلام الله علیها در طی اخبار و احادیث وارده از طرق خاصه و عامه مختلف ذکر شده در اینجا به بعضی از اخبار آن اشاره می شود

## خبر ۰۱

در کتاب دلائل الامامه طبری اعلى الله مقامه چنین آورده که حدیث کرد مرا ابوالحسین محمد بن هارون بن موسی بن احمد بن [ صفحه ۱۰۴ ] ابراهیم بن سعد تلکبری گفت خبر داد مرا پدرم گفت حدیث کرد ما را ابوعلی احمد بن محمد بن محمد بن جعفر صولی گفت حدیث کرد ما را محمد بن زکریا بن دینار الغلابی گفت حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره گفت حدیث کرد ما را حسن بن عماره از منهل بن عمرو از ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ضجت الملائكة الى الله فقالوا الهنا و سيدنا اعلمنا ما مهر فاطمة لنعلم و نتبين انها اکرم الخلق عليك فوحى الله اليهم يا ملائکتی و سکان سمواتی اشهدکم ان مهر فاطمة بنت محمد نصف الدنيا گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ضجه و فریاد زدند فرشتگان به سوی خدا و گفتند خدای ما و آقای ما دانا کن ما را که مهر فاطمه چیست تا بدانیم و واضح شود و روشن شویم که او گرامی ترین خلق است بر تو پس خدا وحی فرستاد به سوی ایشان که ای فرشتگان من و ساکنین آسمانهای من شاهد می گیرم شما را که مهر فاطمه دختر محمد نصف همه دنیا است

## خبر ۰۲

## اشاره

نیز در کتاب دلائل الامامه به سند متصل از امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت کرده که فرموده در تفسیر قول خدای تعالی - و اذ استسقی موسی لقومه تا آخر آیه و لا تعثوا فی الارض مفسدین ان قوم موسی شکوا الى ربهم الحرّ و العطش فاستسقی موسی الماء و شکى الى ربه تعالی مثل ذلك و قد شکى المؤمنون الى جدی رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقالوا یا رسول الله عرفنا من الائمة بعدک فما مضى نبی الّا و له اوصیاء و ائمة بعده و قد علمنا ان علیا وصیک فمن الائمة بعده فوحى الله تعالی الیه انی قد زوجت علیا بفاطمة فی سمائی تحت ظل عرشى و جعلت جبرئیل خطیبا و میکائیل ولیها و اسرافیل القابل عن علی و امرت شجرة طوبی فنثرت علیهم اللؤلؤ الرطب و الدرّ و یاقوت و الزبرجد الاحمر و الاخضر و الاصف و المناشیر المخطوطة بالنور فیها امان للملائكة مذخور الى یوم القیمة و جعلت نحلتها من علی خمس الدنيا و ثلثی الجنة و اربعة انهار فی الارض - الفرات - و دجلة و التیل - و نهر بلخ - فزوجها یا محمد بخمسماة درهم تكون سنه لامتك فانک اذا زوجت علیا من فاطمة جرى منهما احد عشر اماماً من صلب علی سید کل امة امامهم فی زمنه فیعلمون کما علم قوم موسی مشربهم - و کان بین تزویج امیر المؤمنین بفاطمة فی السماء و بین تزویجها فی الارض اربعون یوماً [ صفحه ۱۰۵ ]

## ترجمه

یعنی - قوم موسی شکایت کردند به سوی پروردگارشان از گرمی و تشنگی پس موسی طلب آب کرد و شکایت کرد به سوی پروردگار خود مانند آن - و شکایت کردند مؤمنان نزد جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتند ای رسول خدا به ما بشناسان از امامهائی که پس از تو می باشند زیرا که هیچ پیغمبری نگذشته است مگر آنکه پس از او اوصیاء و امامهائی بوده اند و ما دانسته ایم که وصی پس از تو علی است بعد از علی امامان کیانند پس وحی فرستاد خدای تعالی به سوی او که من تزویج کردم علی را با فاطمه در آسمان خود در زیر سایه عرش خود و جبرئیل را خطیب او و میکائیل را ولی او و اسرافیل را قبول کننده از جانب علی قرار دادم - و امر کردم درخت طوبی را تا نثار کند بر ایشان مروارید تر و درّ و یاقوت و زبرجد سرخ و سبز و زرد و ورقه هائی نوشته شده با نور که در آنها است امان برای فرشتگان که ذخیره شده است تا روز قیامت و مهر او یعنی فاطمه را پنج یک دنیا و دو ثلث بهشت

و چهار نهر در زمین قرار دادم فرات و دجله و نیل و نهر بلخ پس تزویج کن او را ای محمد به پانصد درهم تا سنت باشد برای امت تو- چون تو تزویج کردی فاطمه را با علی جاری می‌شود از آن دو یازده امام از صلب علی بزرگ هر امتی امام ایشان است در زمان خود پس می‌دانند همچنانکه قوم موسی آبگاہ خود را دانستند- میان تزویج امیر مؤمنان با فاطمه در آسمان و میان تزویجشان در زمین چهل روز فاصله بوده

### خبر ۰۳

در عاشر بحارالانوار از امالی شیخ مفید از حسین بن ابراهیم قزوینی از محمد بن وهبان از علی بن جیش از عباس بن محمد بن الحسین از پدرش از صفوان از حسین بن ابی‌غندر از اسحاق بن عمار و ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که فرمود انّ الله تبارک و تعالی امهر فاطمة ربع الدنیا فربعها لها و امهرها الجنّة والنّار تدخل اعدائها النّار و تدخل اولیاءها الجنّة و هی الصّدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاوّلی یعنی- خدای تعالی رُبُع دنیا را مهر فاطمه قرار داد و ربع دنیا مخصوص برای او است و بهشت و آتش را مهر او قرار داد که دشمنان خود را داخل آتش کند و دوستان خود را داخل بهشت کند و او است صدیقه کبری و بر شناسائی او دور زده است قرنهای اولیه

### کیفیت ازدواج فاطمه از طریق منقول از علماء بزرگ عامه

ابوالمؤید- موفق بن احمد بن محمد بکری مکی حنفی معروف به اخطب خوارزم متولد سال ۴۸۴ هجری و متوفای سال ۵۶۸ هجری [صفحه ۱۰۶] در کتاب مناقب چاپ نجف صفحه ۲۴۳ به سند متصل از عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود- یا فاطمة زوّجتک سیداً فی الدنیا و أنّه فی الاخرة لمن الصّالحین لَمَّا اراد الله ان املکک من علیّ امر الله جبرئیل علیه‌السلام فقام فی السّماء الرابعة فصّف الملائکة صفوا ثم خطب علیهم خطبة فزوّجک من علیّ ثم امر الله شجرة الجنان فحملت الحلّی والحلل ثم أمرها فنثرت علی الملائکة فمن اخذ منهم شیئا اکثر ممّا اخذ غیره افتخر به الی یوم القیمة یعنی ای فاطمه تو را تزویج کردم با سیدی در دنیا که در آخرت از شایستگانست- چون خدا خواست تو را مالک گرداند با علی امر فرمود جبرئیل را که به پا ایستد در آسمان چهارم پس فرشتگان صف کشیدند صفهای چندی و جبرئیل خطبه خواند بر ایشان خطبه خواندنی و تزویج کرد تو را با علی پس از آن امر فرمود درخت بهشتی را تا زینت و زیورهای خود را برداشت و امر فرمود تا نثار کرد بر فرشتگان هر کدام از ایشان که بیشتر برداشتند تا روز قیامت به آن فخر می‌کردند

### خبر دیگر

### اشاره

نیز در همان کتاب و همان صفحه به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت- کانت فاطمة تذکر رسول الله صلی الله علیه و آله فلا یذکرها احد الا صدّ عنه رسول الله حتّی یسوا منها فلقى سعد بن معاذ علیاً علیه‌السلام فقال انّی واللّه ما اری رسول الله صلی الله علیه و آله یحبسها الا علیک- فقال علی علیه‌السلام فلم تری ذلک فوالله ما انا بواحد الرجلین ما انا بصاحب دنیا یلتمس ما عندی و قد علم ما لی صفراء و لا بیضاء و ما انا بالکافر الذی یتفرق بها عن دینه یعنی یتألفه انّی اول من اسلم. قال سعد فانی اعزم علیک لتفرجها عنّی فانّ لی فی ذلک فرحاً- قال فاقول ماذا- قال تقول جئت خاطباً الی الله و الی رسوله فاطمة بنت محمّد- قال- فانطلق علی علیه‌السلام یرض للنبی صلی الله علیه و آله و هو یقیل علی حصیر- فقال له النبی صلی الله علیه و آله کان لک حاجة یا علی-

قلت اجل جئتک خاطبا الی الله و الی رسوله فاطمه بنت محمّد- فقال النبی صلی الله علیه و آله مرحبا بکلمة ضعیفة ثم سکت- فجاء علی علیه السلام فاخبر سعداً- فقال انکحک والذی بعته بالحق انه لا خلف الا ان و لا کذب عنده اعزم علیک لتاتینه غداً و لتقولن له یا نبی الله متى نتبیء- قال علی هذه والله اشدّ علی من الاولی او لا- اقول یا رسول الله حاجتی قال قل كما امرتک- فانطلق علی علیه السلام فقال یا رسول الله متى نتبیء قال اللیلة ان شاء الله [ صفحه ۱۰۷ ]

### ترجمه

یعنی برای خواستگاری فاطمه از اطراف به پیغمبر صلی الله علیه و آله تذکر داده می شد و احدی خواستگار فاطمه نشد مگر آنکه آن حضرت او را رد می کرد تا اینکه خواستگارها مایوس شدند- سعد پسر معاذ علی علیه السلام را ملاقات کرد و گفت به ذات خدا سوگند نمی بینم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را نگاه داشته باشد مگر برای تو- علی علیه السلام فرمود تو نمی بینی آن را به ذات خدا سوگند من یکی از آن دو مرد (که خواستگاری کردند) نیستم من مال دنیا ندارم که از من هر چه بخواهد بدهم و او می داند که من نه طلائی دارم و نه نقره‌ای و نه آن کافری هستم که با او مدارا کند و الفت بیندازد از جهت دین خود من اول کسی هستم که مسلمان شدم- سعد گفت عازم می نمایم تو را برای باز شدن راه فرج برایت چون در این کار برای من خوشحالی است که بروی به نزد او فرمود چه بگویم گفت می گوئی آمده‌ام برای خواستگاری به سوی خدا و فرستاده او فاطمه دختر محمّد راوی گفت پس علی روانه شد به نزد پیغمبر برای عرض حاجت خود هنگامی که آن حضرت برای خواب قیلوله روی حصیری بود پیغمبر به او فرمود حاجتی داری یا علی عرض کرد آری آمده‌ام به سوی خدا و رسول او برای خواستگاری فاطمه دختر محمّد پیغمبر صلی الله علیه و آله آهسته فرمود خوش آمدی و ساکت شد علی علیه السلام برگشت و به سعد خبر داد سعد گفت به حق آن کسی که او را بحق برانگیخت خلاف و دروغی اکنون در آن نیست دروغ نگفته فردا تو را روانه می کنم می روی نزد او و به او می گوئی ای رسول خدا در این خواستگاری که کرده‌ام کی خبر بگیرم علی گفت به ذات خدا سوگند ایندفعه رفتن سخت تر است برای من از دفعه اول یا اینکه بروم و نگویم ای رسول خدا حاجت من به کجا رسید سعد گفت همینطور که به تو می گویم بگو پس علی علیه السلام روانه شد و گفت ای رسول خدا کی خبر می دهی فرمود امشب انشاء الله ثم دعی بلالا فقال یا بلال انی قد زوجت ابنتی من ابن عمی و انا احب ان یکون من سنّة امتی الطّعام عند النّکاح فأت المغنم فخذ شاء و اربعة امداد او خمسة فاجعل فی قصعة لعلی اجمع علیها المهاجرین و الانصار فاذا فرغت منها فادنی بها فانطلق ففعل ما امر به ثم اتاه بقصعة فوضعها بین یدیه فطعن رسول الله فی راسها ثم قال ادخل علیّ الناس زفّة زفّة و لا تغادر زرفة الی غیرها یعنی اذا فرغت زرفة لم تعد ثانیة فاجعل الناس یزرفون کلّ ما فرغت زرفة وردت اخری حتّی اذا فرغ الناس عمد النبی صلی الله علیه و آله الی ما فضل منها فتفل فیهِ و بارک یعنی پس بلال را خواند و فرمود ای بلال من تزویج کردم دختر خود را با پسر عمّم و دوست دارم که از سنّت امت من باشد طعام دادن زمان ازدواج برو به جایگاه گوسفندان و بگیر گوسفندی را با چهار یا پنج مد و آن را در کاسه‌ای قرار ده شاید جمع کنم بر آن مهاجرین و انصار را و چون فارغ شدی آن را نزدیک بیاور پس بلال رفت و آنچه را که حضرت امر فرموده بود به جا آورد و آن را با کاسه‌ای آورد و در مقابل آن حضرت گذارد و رسول خدا بر سر آن رفت و فرمود دسته دسته مردمان را بر من وارد کن و هیچ دسته‌ای را باقی مگذار یعنی یک دسته که فارغ شدند دو مرتبه آنها را برنگردان پس مردمان دسته دسته وارد می شدند هر دسته‌ای که فارغ می شد دسته دیگر می آمد تا اینکه مردمان فارغ شدند حضرت رو آورد به سوی آنچه که از آنها زیاد آمده بود بر آنها دمید به نحوی که کمی از آب دهان در آن ریخته شد و برکت یافت [ صفحه ۱۰۸ ] و قال یا بلال احملها الی امهاتک و قل لهنّ کلن و اطعن من عشیکن- ثم ان النبی صلی الله علیه و آله قام حتّی دخل علی النساء فقال انی زوجت ابنتی فاطمة من ابن عمی علی و قد علمتّن منزلتها عندی و انی ادفعتها الیه الا ان فدونکن ابنتکن فقامت النساء فعلقتها من طیبهن و حلینهن- ثم انّ النبی دخل فلما رأتہ النساء ضربن بینهن و بین



النبي ستره و تخلفت اسماء بنت عميس فقال لها النبي صلى الله عليه و آله كما انت على رسلك من انت قالت انا التي احرس ابنتك ان الفتاة لا بد لها من امرأة تكون قريبه منها ان عرضت لها حاجة او ارادت شيئا افضت بذلك اليها قال فاني اسئل الهى ان يحرسك من بين يديك و من خلفك و عن يمينك و عن شمالك من الشيطان الرجيم ثم صرخ بفاطمه فاقبلت فلما رأت عليا عليه السلام جالسا الى جنب النبي حصرت و بكت فاشفق النبي صلى الله عليه و آله ان يكون بكائها لان عليا لا مال له فقال لها النبي صلى الله عليه و آله ما يبكيك ما الوتك عن نفسي فوالله لقد اصبت لك خير اهلى و ايم الذى نفسى بيده لقد زوجتك سييدا فى الدنيا و انه فى الاخرة لمن الصالحين - فدنا منها و قال يا اسماء آتيني بالمخضب و امليه ماء فاتيته بالمخضب و ملاته ماء فمخ النبي فيه و غسل فيه وجهه و قدميه ثم دعى بفاطمه فاخذ كفا من ماء على راسها و كفا بين ثديها ثم رش جلده و جلدها ثم التزمها فقال اللهم انها منى و انا منها اللهم كما اذهبت عنى الرجس و طهرتنى فاذهب عنها الرجس و طهرها - ثم دعا بمخضب آخر فدعى عليا عليه السلام فصنع به كما صنع بها ثم دعى له كما دعى لها - ثم قال قوما الى بيتكما جمع الله بينكما و بارك فى سركما و اصلح بالكما ثم قام فاغلق بابه بيده قال ابن عباس - فاخبرتني اسماء بنت عميس انها رمقت رسول الله صلى الله عليه و آله فلم يزل يدعو لهما خاصه لا يشركهما فى دعائه احدا حتى توارى فى حجرته ترجمه يعنى - و فرمود اى بلال بردار اينها را ببر نزد مادرهايت و بگو به آنها كه بخوريد و اطعام كنيد از شام خودتان - پس از آن پيغمبر صلى الله عليه و آله برخاست و بر زنها داخل شد و فرمود من تزويج كردم دخترم فاطمه را با پسر عمم على و محققا شما دانسته ايد منزلت و مقام او را نزد من و الان فاطمه را به سوى او مى فرستم اين شما و اين دختر شما پس زنها برخاستند و از زينتهائى كه داشتند بر او آويختند و به بوها و يا جامههاى خوب آراستند آنگاه پيغمبر داخل شد چون زنها پيغمبر راديدند پرده اى ميان خود و پيغمبر زدند اسماء بنت عميس در پس پرده نرفت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود تو هم برو پس پرده گفت من دخترت [ صفحه ۱۰۹ ] را محافظت مى كنم زيرا كه دختر جوان ناچار است از اينكه زنى نزديك او باشد كه اگر حاجتى براى او روى داد يا چيزى خواست به او بدهد حضرت فرمود من هم از خداى خود مى خواهم كه تو را از پش رو و پشت سرت و از طرف راستت و از طرف چپت از شيطان رجيم حفظ كند پس آن حضرت فاطمه را صدا زد فاطمه پيش آمد چون ديد على عليه السلام پهلوى پيغمبر نشسته گرفته شد يعنى ناراحت شد و گريه كرد پيغمبر صلى الله عليه و آله ترسيد كه مبدا گريه او براى اين باشد كه على مالى ندارد به او فرمود چرا گريه مى كنى من در پيش نفس خود در حق تو كوتاهى نكردم به ذات خدا قسم تو را به بهترين كسان خود رسانيدم و قسم ياد مى كنم به حق آن خدائى كه جان من در دست قدرت او است كه تو را تزويج كردم با آقائى در دنيا و كسى كه در آخرت هر آينه از شايستگان است - پس نزديك فاطمه آمد و فرمود اى اسماء طشت را پر از آب كن و بياور آن را پر از آب كرد و آورد آن حضرت قدرى از آن در دهان كرد و ريخت در آن طشت و روى خود را در آن شست با دو پاهيش پس فاطمه را صدا زد و كفى از آب بر سر او ريخت و كفى هم در ميان دو پستان او ريخت و پاشيد بر پوست بدن خود و پوست بدن او و او را در بر گرفت و گفت خدايا اين دختر از من است و من هم از اويم خدايا همچنانكه پليدىها را از من برده اى و طاهر گرداننده اى مرا از او هم پليدىها را ببر و او را طاهر گردان پس طشت ديگرى آب خواست و على را صدا زد همان عملى را كه با فاطمه كرد با على هم كرد و همچنانكه در حق فاطمه دعا كرد در حق على هم دعا كرد و فرمود برخيزيد و برويد در خانه خودتان خدا جمع كند ميان شما و بركت دهد سر شما را و اصلاح فرمايد حال شما را و برخاست در خانه خود را به دست خود بست ابن عباس گفت - اسماء بنت عميس مرا خبر داد كه من خوابيده بودم كه رسول خدا صلى الله عليه و آله پيوسته براى آن دو نفر به خصوص دعا مى كرد و در دعائى ايشان شريك نكرد احدى را تا وقتى كه در حجره خود پنهان شد

خبر ديگر

اشاره

نیز در مناقب خوارزمی به سند متصل از حضرت امام صادق از پدرانیش از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرمود بینا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فیبیت‌ام‌سلمه‌اذ‌هبط‌علیه‌ملک‌له‌عشرون‌رأساً‌فی‌کُلِّ‌رأسٍ‌الف‌لسان‌یسبح‌الله‌و‌یقدسه‌بلغه‌لا‌تشبه‌الاخری‌راحتہ‌اوسع‌من‌سبع‌سموات‌و‌سبع‌ارضین‌فحسب‌النبی‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌انہ‌جبرئیل‌فقال‌یا‌جبرئیل‌لم‌تاتنی‌فی‌مثل‌هذه‌الصورة‌قط- قال ما انا جبرئیل انا صرصائل بعثنی‌الله‌الیک‌تزوج‌النور‌من‌النور‌فقال‌النبی‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌من‌والی‌من‌قال‌ابنتک‌فاطمه‌من‌علی‌علیه‌السلام‌فزوج‌النبی‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌فاطمه‌من‌علی‌بشهادة‌میکائیل‌و‌جبرئیل‌و‌صرصائل‌قال- فنظر‌النبی‌فذا‌بین‌کتفی‌صرصائل‌لاله‌الاله‌الله‌محمد‌رسول‌الله‌علی‌بن‌ایطالب‌مقیم‌الحجۃ‌فقال‌النبی‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌یا‌صرصائل‌منذکم‌هذا‌بین‌کتفیک‌فقال‌من‌قبل‌ان‌یخلق‌الله‌الدنیا‌باتنی‌[صفحه ۱۱۰] عشر الف سنه

### ترجمه

یعنی فرمود- روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در‌خانه‌ام‌سلمه‌بود‌که‌فرشته‌فرود‌آمد‌که‌بیست‌سر‌داشت‌و‌در‌هر‌سری‌هزار‌زبان‌تسبیح‌و‌تقدیس‌می‌کرد‌خدا‌را‌به‌لغتی‌که‌شبه‌یکدیگر‌نبود‌کف‌او‌اوسع‌از‌آسمانهای‌هفتگانه‌و‌زمینهای‌هفتگانه‌بود‌پیغمبر‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌گمان‌کرد‌که‌او‌جبرئیل‌است‌فرمود‌ای‌جبرئیل‌من‌هرگز‌تو‌را‌به‌این‌صورت‌ندیده‌ام‌گفت‌من‌جبرئیل‌نیستم‌من‌صرصائل‌م‌که‌خدا‌مرا‌به‌سوی‌تو‌فرستاده‌تا‌ترویج‌کنی‌نور‌را‌با‌نور‌گفتم‌کی‌را‌با‌کی‌گفت‌دخترت‌فاطمه‌را‌با‌علی‌پس‌ترویج‌فرمود‌پیغمبر‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌فاطمه‌را‌با‌علی‌به‌شهادت‌میکائیل‌و‌جبرئیل‌و‌صرصائل‌علی‌علیه‌السلام‌گفت‌آنگاه‌پیغمبر‌نگاه‌کرد‌در‌میان‌دو‌شانه‌صرصائل‌که‌نقش‌است‌لاله‌الاله‌الله‌محمد‌رسول‌الله‌علی‌مقیم‌الحجۃ‌یعنی‌نیست‌خدائی‌جز‌خدا‌محمد‌پیغمبر‌خداست‌علی‌برپا‌دارنده‌حجت‌است‌پیغمبر‌فرمود‌ای‌صرصائل‌چقدر‌وقت‌است‌که‌در‌میان‌دو‌شانه‌ات‌این‌نقش‌نوشته‌شده‌گفت‌دوازده‌هزار‌سال‌پیش‌از‌اینکه‌خدا‌این‌دنیا‌را‌بیافریند

### خبر دیگر

### اشاره

و نیز در کتاب مناقب به سند متصل از سلمان و ام سلمه و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام روایت کرده که همه آنها گفته‌اند- لَمَّا‌ادرکت‌فاطمه‌بنت‌رسول‌الله‌مدرك‌النساء‌خطبها‌اکابر‌قریش‌من‌اهل‌السابقه‌والفضل‌فی‌الاسلام‌والشرف‌والمال‌و‌کان‌کَلِّمًا‌ذکرها‌احد‌من‌قریش‌اعرض‌رسول‌الله‌عنه‌بوجهه‌حتى‌کان‌یظن‌الرجل‌منهم‌فی‌نفسه‌ان‌رسول‌الله‌ساخط‌علیه‌او‌قد‌نزل‌علی‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌فیه‌وحی‌من‌السِّماء‌و‌لقد‌خطبها‌من‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌ابوبکر‌بن‌ابی‌قحافه‌فقال‌له‌رسول‌الله‌یا‌ابابکر‌امرها‌الی‌ربِّها‌ثم‌خطبها‌بعد‌ابی‌بکر‌عمر‌فقال‌له‌مثل‌مقالته‌لابی‌بکر‌و‌ان‌ابابکر‌و‌عمر‌کانا‌ذات‌یوم‌جالسین‌فی‌مسجد‌رسول‌الله‌و‌معهما‌سعد‌بن‌معاذ‌الانصاری‌ثم‌الاوسی‌فتذکروا‌امر‌فاطمه‌فقال‌ابوبکر‌لقد‌خطبها‌من‌رسول‌الله‌الاشراف‌فردهم‌رسول‌الله‌و‌قال‌ان‌امرها‌الی‌ربِّها‌ان‌شاء‌ان‌یزوجها‌زوجها‌و‌ان‌علی‌بن‌ایطالب‌لم‌یخطبها‌من‌رسول‌الله‌و‌لم‌یذکرها‌له‌و‌ان‌علی‌لا‌اراه‌یمنعه‌من‌ذلک‌الا‌قلبه‌ذات‌یده‌و‌انه‌لیقع‌فی‌نفسی‌ان‌الله‌و‌رسوله‌انما‌یحسانها‌علیه‌قال‌ثم‌اقبل‌ابوبکر‌علی‌عمر‌و‌علی‌سعد‌بن‌معاذ‌فقال‌هل‌لکما‌فی‌القیام‌الی‌علی‌بن‌ایطالب‌تذکرا‌له‌فان‌منعه‌من‌ذلک‌من‌قله‌ذات‌الید‌واسیناه‌واسعفناه‌فقال‌سعد‌بن‌معاذ‌وفکک‌الله‌یا‌ابابکر‌فمازلت‌موفقا‌قوموا‌قالا‌قم‌علی‌برکة‌الله‌و‌یمنه‌قال‌سلمان‌الفارسی‌فخرجوا‌من‌المسجد‌فالتمسوا‌علیًا‌فی‌منزله‌فلم‌یجدوه‌و‌کان‌ینضح‌ببعر‌کان‌له‌علی‌نخل‌رجل‌من‌[صفحه ۱۱۱] الانصار‌باجرة‌فانطلقوا‌نحوه‌فلما‌راءهم‌علی‌علیه‌السلام‌قال‌لهم‌ما‌بدالکم‌و‌ما‌الذی‌جئتم‌له‌فقال‌له‌ابوبکر‌یا‌ابالحسن‌انه‌لم‌یبق‌خصله‌من‌خصال‌الخیر‌الا‌و‌لک‌فیها‌سابقه‌و‌فضل‌و‌انت

من رسول الله صلى الله عليه و آله بالمكان الذي قد عرفت من القرابة والصحة والسابقة و قد خطب الاشراف من قريش الى رسول الله ابنته فاطمة فردهم و قال ان امرها الى ربها ان شاء ان يزوجه زوجها فما يمنعك ان تذكرها لرسول الله و تخطبها منه فاني ارجو ان يكون الله سبحانه و تعالى و رسوله انما يحبسانها عليك

### ترجمه

یعنی چون فاطمه دختر رسول خدا دریافت آنچه را که زنان درمی‌یابند بزرگان قریش که از اهل سابقه و فضل بودند در اسلام و دارای شرافت و مال بودند او را خواستگاری کردند و هر یک از قریش او را خواستگار شدند رسول خدا از او رومی گردانید تا اندازه‌ای که آن مرد چنین گمان می‌کرد در پیش خود که رسول خدا بر او غضبناک است یا اینکه درباره او به رسول خدا از جانب خدا وحیی از آسمان نازل شده ابوبکر ابن ابی‌قحافه او را از رسول خدا خواستگاری کرد رسول خدا فرمود امر او با پروردگار او است پس از ابوبکر عمر خواستگاری کرد همان جوابی که به ابوبکر فرموده بود به او فرمود روزی ابابکر و عمر در مسجد رسول خدا با همدیگر نشستند و سعد بن معاذ انصاری اوسی با ایشان بود و در امر فاطمه مذاکره می‌کردند ابوبکر گفت اشراف قریش او را خواستگاری کردند رسول خدا آنها را رد کرد و فرمود امر او با پروردگار او است اگر بخواهد تزویج کند او را تزویج می‌کند و علی بن ابیطالب او را از رسول خدا خواستگاری نکرده و همچو نمی‌بینم که علی را از این امر منع کند مگر از جهت در دست نداشتن چیزی و آنچه در پیش نفس خود می‌پندارم اینست که خدا و رسول او، او را برای علی نگاه داشته‌اند راوی گفت- پس ابوبکر رو کرد به عمر و سعد بن معاذ و گفت آیا حاضر هستید برخیزیم و برویم نزد علی برای یادآوری کردن به او که اگر برای در دست نداشتن چیز است با او مواساه کنیم و او را کمک کنیم و حاجت او را برآوریم سعد گفت خدا تو را توفیق دهد ای ابابکر که همیشه موفق بوده‌ای برخیزید آن دو نفر هم به سعد گفتند تو هم برخیز به برکت خدا و میمنت او سلمان گفت- از مسجد بیرون رفتند در طلب علی بر در منزل او، او را نیافتند و او رفته بود با شتر خود برای آب کشی در نخلستان برای مردی از انصار به مزدوری به جانب او رفتند چون علی علیه‌السلام آنها را دید به ایشان فرمود که چه پیش‌آمدی شده برای شما و برای چه اینجا آمده‌اید ابوبکر گفت ای ابوالحسن محقق است که باقی نمانده است خصلتی از خصال نیکو الا اینکه همه آنها در تو هست و سابقه و فضل تو در آنها مسلم است و تو از رسول خدا از حیث خویشاوندی و مصاحبت و سابقه شناخته شدی و دانسته‌ای که اشرافی از قریش فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کرده‌اند و همه آنها را رد کرده و فرموده است که امر او با پروردگار او است اگر بخواهد تزویج کند او را تزویج می‌کند- چه چیز تو را مانع است از یادآوری کردن به رسول خدا و خواستگاری کردن تو فاطمه را از او من امیدوارم که خدای سبحانه و تعالی و رسولش او را برای تو نگاه داشته‌اند [ صفحه ۱۱۲ ]

### بقیه خبر

### اشاره

قال فغرغرت عينا علي بالدموع و قال يا ابابكر لقد هيجت مني ما كان ساكنا و ايقظتني لامر كنت عنه غافلا و ان فاطمة لرغبتى و ما مثلى يقعد عن مثلها غير انى يمنعى من ذلك قلله ذات اليد فقال له ابوبكر لا تقل هذا يا ابوالحسن فان الدنيا و ما فيها عند الله تعالى و عند رسوله كهبا منثور قال- ثم ان علي بن ابیطالب عليه‌السلام حل عن ناضحه و اقبل يقوده الى منزله فشد فيه و اخذ نعله و اقبل الى رسول الله صلى الله عليه و آله فكان رسول الله فى منزل ام سلمه ابنة ابى امية بن المغيرة المخزومي- فدق على الباب- فقالت ام سلمة من بالباب فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله قبل ان يقول على انا على قومي يا ام سلمة فافتحى له الباب و مريه بالدخول فهذا

رجل یحبّه الله و رسوله و یحبّهما- قالت ام سلمه فقلت فداک ابی و امی و من هذا الذی تذکر فیہ هذا و انت لم تره فقال یا ام سلمه هذا رجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخی و ابن عمی و احب الخلق الی قالت ام سلمه فقامت مبادره اکاد ان اعثر بمرطی ففتحت الباب فاذا بعلی بن ابیطالب علیه السلام والله ما دخل حین فتحت له حتی علم انی قد رجعت الی خدری- قالت ثم انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم فقال السلام علیک یا رسول الله و رحمۃ الله و بركاته فقال له النبی و علیک السلام یا ابا الحسن قالت ام سلمه فجلس علی بن ابیطالب علیه السلام بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و جعل یطرق الی الارض کانه قصد لحاجه و هو یتحیی ان یدییها لرسول الله حیاء منه فقالت ام سلمه فکان رسول الله صلی الله علیه و آله علم ما فی نفس علی فقال یا ابا الحسن انی اری انک اتیت لحاجه فقل حاجتک و ابد ما فی نفسک فکل حاجه لک عندی مقصیه- قال علی علیه السلام فقلت فداک ابی و امی انک لتعلم انک اخذتني من عمک ابی طالب و فاطمه بنت اسد و انا صبّی لا عقل لی فغذیتني بغذاء ک و ادبتني بادبک فکنت لی افضل من ابی طالب و من فاطمه بنت اسد فی البرّ و الشفقه و ان الله عزّ و جلّ هدانی بک و علی یدیک و استتقذنی ممّا کان علیه آبائی و اعمامی من الحیره و الشرك و انک و الله یا رسول الله ذخری و ذخیرتی فی الدنیا و الاخره یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقد احببت مع ما قد شدّ الله عضدی بک ان یتکون لی بیت و ان یتکون لی زوجة اسکن الیها و قد اتیتک خاطباً راغباً اخطب الیک ابنتک فاطمه فهل انت مزوجنی یا رسول الله صلی الله علیه و آله [ صفحه ۱۱۳ ]

### ترجمه

یعنی گفت اشک دور زد در دو چشم علی و گفت ای ابابکر به هیجان آوردی آنچه را که در دل من ساکن بود و بیدار کردی مرا برای امری که از آن غافل بودم من به فاطمه راغبم و مانند منی از مثل او ساکت نمی‌نشیند الا اینکه مانع من تنگدستی من است پس ابوبکر به او گفت این سخن را مگو ای ابوالحسن زیرا که دنیا و آنچه که در آنست نزد خدای تعالی و نزد رسولش مانند غباریست پراکنده راوی گفت- علی بن ابیطالب شتر آبکش را باز کرد و آن را به منزل خود برد و در آنجا بست و کفش خود را گرفت و رو آورد به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله- رسول خدا در منزل ام سلمه دختر ابی امیه پسر مغیره مخزومی بود- علی در را کوبید ام سلمه گفت کیست عقب در- رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آنکه علی بگوید منم علی، به ام سلمه فرمود ای ام سلمه برخیز در را بر روی او باز کن و به او بگو داخل شود- این مردی است که خدا و رسول او، او را دوست می‌دارند و او هم آنها را دوست می‌دارد ام سلمه گفت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد این مرد کیست که تو او را ندیده‌ای و درباره او چنین می‌گوئی فرمود ای ام سلمه این مردیست که بی‌عقل و نادان نیست و از جای جسته و چسبنده هم نیست این برادر من و پسر عمّ و محبوب‌ترین خلق است به سوی من- ام سلمه گفت بشتاب برخاستم به نحوی که نزدیک بود ردایم به پایم بیچد و بلغزم در را باز کردم دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام است به ذات خدا قسم چون در را باز کردم داخل خانه نشد تا وقتی که دانست من در ستر و پرده خود رفتم- گفت پس او بر رسول خدا داخل شد و سلام کرد و گفت سلام و رحمت و بركات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا، پیغمبر فرمود بر تو باد سلام ای ابوالحسن ام سلمه گفت علی نشست در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سر خود را به زیر انداخت و به زمین نگاه می‌کرد گویا حاجتی داشت و حیا می‌کرد اینکه ابتداءً به رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید- ام سلمه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست آنچه را که علی در نفس خود اراده داشت پس فرمود ای ابوالحسن همچو می‌بینم که برای حاجتی آمده‌ای حاجت خود را بگو و ظاهر کن آنچه را که پیش خود اراده کرده‌ای هر حاجتی که باشد نزد من برآورده است علی علیه السلام گفت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد تو می‌دانی که مرا از عمویت ابیطالب گرفتی و از فاطمه دختر اسد و من کودکی بودم و عقلی نداشتم مرا به غذای خود غذا دادی و به ادب خود ادب کردی و در نیکی و مهربانی برای من افضل از ابیطالب و فاطمه بنت اسد بودی و خدای عزوجل مرا به سبب تو راهنمایی کرد و به دست تو هدایت شدم و مرا دستگیری کرد و نجات داد از

آنچه پدران و عموهای من از سرگردانی و شرکی که داشتند و تو ای رسول خدا به ذات خدا سوگند اختیار شده من و ذخیره منی در دنیا و آخرت من دوست داشتم اکنون که خدا بازوی مرا به تو محکم کرده برای من خانه‌ای باشد و زنی داشته باشم که به آن سکونت و آرامشی پیدا کنیم اکنون با کمال میل آمده‌ام که خواستگاری کنم دختر تو فاطمه را آیا او را با من تزویج می‌کنی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله

### بقیه خبر

### اشاره

قالت ام سلمة فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه وآله يتهلل فرحاً و سروراً ثم تبسم في وجه علي عليه السلام و قال له يا ابا الحسن فهل معك شيء ازوجك به فقال فداك ابي و امي والله [صفحه ۱۱۴] ما يخفى عليك من امرى شىء لا املك الا سيفى و درعى و ناضحى ما املك شيئاً غير هذا فقال له رسول الله يا علي اما سيفك فلا غناء بك عنه تجاهد به في سبيل الله و تقاتل به اعداء الله و اما ناضحك فتضح به علي نخلك و اهلك و تحمل عليك رحلك في سفرك و لكنى قد زوجتك بالدرع و رضيت بها منك يا ابا الحسن ابشرك قال علي عليه السلام فقلت نعم فداك ابي و امي يا رسول الله بشرني فانك لم تزل ميمون النقيبه مبارك الطائر رشيد الامر صلى الله عليك فقال لي رسول الله ابشر يا ابا الحسن فان الله عز و جل قد زوجكها في السماء من قبل ان ازوجكها في الارض و لقد هبط علي في موضعي من قبل ان تاتيني ملك له وجوه شتى و اجنحة لم ارقبه من الملائكة مثله فقال لي السلام عليك و رحمة الله و بركاته ابشر يا محمّد باجماع الشمّل و طهارة النّسب فقلت و ما ذاك ايها الملك فقال يا محمّد انا سيّئليل الملك الموكّل باحدى قوائم العرش سئلت ربّي عزّ و جلّ ان ياذن لي في بشارتك و هذا جبرئيل في اثرى يخبرك عن ربك عزّ و جلّ بكرامة الله عزّ و جلّ لك قال النبي فما استتم الملك كلامه حتّى هبط علي جبرئيل فقال لي السلام عليك و رحمة الله و بركاته يا نبى الله ثم انه وضع في يدي حريرة بيضاء من حرير الجنة و فيها سطران مكتوبان بالنور فقلت حبيبي جبرئيل ما هذه الحريره و ما هذه الخطوط فقال جبرئيل يا محمّد ان الله اطّلع الى الارض اطّلاعه فاختارك من خلقه و ابتعثك برسالاته ثم اطّلع ثانياً فاختار لك منها اخاً و وزيراً و صاحباً و ختنا فزوجه ابنتك فاطمة فقلت حبيبي جبرئيل و من هذا الرجل فقال لي يا محمّد اخوك في الدّين وابن عمّك في النسب علي بن ابي طالب و انّ الله اوحى الى الجنان تزخرفي فتزخرفت الجنان و اوحى الى شجرة طوبى ان احملى الحلّى والحلل فحملت شجرة طوبى الحلّى والحلل و تزخرفت الجنان و تزينت الحور العين و امرّ الله الملائكة ان تجتمع في السماء الرابعة عند البيت المعمور- قال فهبط جميع الملائكة من ملائكة الصفيح الاعلى و ملائكة السماء الخامسة الى السماء الرابعة و رقت ملائكة السماء الدنيا و ملائكة السماء الثانية و ملائكة السماء الثالثة الى الرابعة و امرّ الله عزّ و جلّ رضوان فنصب منبر الكرامة على باب البيت المعمور و هو المنبر الذى خطب فوّه آدم يوم علمه الله الاسماء و عرضه على الملائكة و هو منبر من نور فاوحى الله عزّ و جلّ الى ملك من ملائكة حجه يقال له راحيل ان يعلو ذلك المنبر و ان يحمده بمحامده و ان يمجّده بتمجّده و ان يثنى عليه بما هو اهله و ليس في الملائكة افسح منه و احسن منطقاً و لا احلى لغة من راحيل الملك فعلا راحيل المنبر و حمد ربّه و مجدّه و قدّسه و اثنى عليه بما هو اهله فارتجت السموات فرحاً و سروراً قال جبرئيل ثم اوحى الى ان اعقد عقدة النكاح فانى قد زوجت امتى فاطمة ابنة حبيبي محمّد من عبدى [صفحه ۱۱۵] على بن ابي طالب

### ترجمه

یعنی ام سلمه گفت دیدم روی رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرط خوشحالی باز و نورانی شد و در روی علی تبسم کرد و گفت

ای ابوالحسن آیا با تو چیزی هست که به آن تو را تزویج کنم علی گفت پدر و مادرم فدای تو باد به ذات خدا سوگند که چیزی از امر من بر تو پنهان نیست چیزی را مالک نیستم مگر شمشیر من و زره من و شتر آبکشی که دارم و غیر از اینها چیزی ندارم رسول خدا فرمود ای علی اما شمشیرت را که از آن بی‌نیاز نیستی زیرا که به آن جهاد می‌کنی در راه خدا و می‌کشی با آن دشمنان خدا را و اما شتر آبکشی که داری به آن آب دهی نخلهای خود را و کسان خودت را و راحله خودت را با آن برمی‌داری هنگام سفر رفتنت- ولیکن من تو را تزویج می‌کنم به زرهی که داری و به آن راضی هستم از تو ای ابوالحسن بشارت می‌دهم تو را- علی علیه‌السلام گفت آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا بشارت بده تو همیشه میمون و مبارک بوده‌ای و می‌باشی و پروازکننده با برکت هستی و ارشادکننده و صلاح‌جوئی کار تو بوده است رحمت متصل خدا بر تو باد- پس رسول خدا به من فرمود ای ابوالحسن خدای عزوجل تو را در آسمان تزویج کرده پیش از آنکه من تو را در زمین تزویج کنم و پیش از اینکه تو در اینجا بیائی فرشته‌ای به نزد من آمد که روهای پراکنده و بالهائی داشت که در میان فرشتگان مانند او را پیش از او ندیده بودم و گفت تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد بشارت باد تو را ای محمد به سبب جمع شدن تفرقه و پاک و پاکیزگی نسل گفتم آن چه بشارتی است ای فرشته گفت ای محمد منم سیطائیل فرشته موکل به یکی از قائمه‌های عرش از خدا خواستم که مرا اذن دهد در بشارت دادن به تو و این جبرئیل است که در اثر من می‌آید که تو را خبر دهد از جانب پروردگار تو که غالب و بزرگست به کرامت خدای عزوجل برای تو پیغمبر فرمود که هنوز سخن آن فرشته تمام نشده بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا و حریر سفیدی از حریرهای بهشت در دست من نهاد که در آن دو سطر با نور در آن نوشته شده بود گفتم حیب من جبرئیل این حریر چیست و این خطها در آن چه می‌باشد جبرئیل گفت ای محمد خدا نظر کرد به سوی زمین نظر کردن خاصی و تو را از میان خلق خود اختیار کرد و به رسالت خود برانگیخت و دفعه دوم نیز نظر کرد و از خلق زمین برای تو برادر و وزیر و رفیق و دامادی اختیار کرد پس دختر خود فاطمه را با او تزویج کن گفتم حیب من جبرئیل این مردی که می‌گوئی کیست برای من گفت ای محمد او برادر دینی تو و پسر عم نسبی تو علی پسر ابیطالب است خدا وحی فرمود به بهشت که خود را زینت کن پس بهشت خود را زینت کرد و وحی کرد به درخت طوبی که زینت و زیورهای خود را بردار درخت طوبی زینت و زیورهای خود را با خود برداشت و حورالعین زینت کردند و خدا امر فرمود فرشتگان را که در آسمان چهارم نزد بیت‌المعمور جمع شوند پس همه ملائکه آسمان بالا- و ملائکه آسمان پنجم در آسمان چهارم در آنجا گرد آمدند و فرشتگان آسمان دنیا و فرشتگان آسمان دوم و فرشتگان آسمان سوم تا چهارم به سرعت و شتاب جمع شدند و خدای تعالی امر فرمود به رضوان تا منبر کرامت را بر در بیت‌المعمور نصب کرد و آن منبری است که آدم در روزی که خدا اسماء را به او تعلیم داد و عرضه کرد بر ملائکه بر آن بالا- رفت و آن منبری است از نور پس خدا وحی فرمود به ملکی از ملائکه حجب خود که راحیل گفته می‌شود که بر منبر بالا- رود و خدا را تحمید و تمجید کند به محامد و تمجیدی که سزاوار آنست و بر او ثنا گوید- و در میان ملائکه از او فصیح‌تر و نیکو بیان‌تر و شیرین لهجه‌تری نیست- راحیل بر منبر بالا رفت و پروردگار خود را حمد و تمجید و تقدیس نمود به آنچه سزاوار او است ثنا گفت و آسمانها به شادی و سرور موج می‌زد- جبرئیل گفت خدا به من وحی فرمود که عقد نکاح را ببندم و من اینک تزویج کردم کنیز خود فاطمه دختر حیب خود محمد را با بنده خودم [صفحه ۱۱۶] علی پسر ابیطالب

بقیه خبر

اشاره

فَعَقَدَتْ عَقْدَةَ النِّكَاحِ وَ اشْهَدَتْ عَلٰى ذٰلِكَ الْمَلَائِكَةُ اَجْمَعِينَ وَ كَتَبَتْ شَهَادَةَ الْمَلَائِكَةِ فِى هَذِهِ الْحَرِيرَةِ وَ قَدْ اَمَرَنِى رَبِّىْ اَنْ اَعْرِضَهَا

علیک و ان اختمها بخاتم مسک ایض و ان ادفعها الی رضوان خازن الجنان و ان الله عزّ و جلّ لَمَّا اشهد علی تزویج فاطمه من علی بن ابیطالب علیه‌السلام ملائکته امر شجره طوبی ان تنثر حملها و ما فیها من الحلی و الحلل فنثرت الشجره ما فیها و التقطته الملائکه و الحورالعین و ان الحور و الملائکه لیتها دینه و تفخران به الی یوم القیمه یا محمّد و ان الله امرنی ان آمُرک ان تزوّج علیا فی الارض من فاطمه و ان تبشرهما بغلامین زکّین طیبّین طاهرین فاضلین خیرین فی الدنیا و الاخره- یا ابوالحسن فوالله ما عرجت الملائکه من عندی حتّی دققت الباب و اتّی منفذ فیک امر ربّی امض یا ابوالحسن امامی فاتّی خارج الی المسجد و ازوّجک علی رئوس الناس و ذاکر من فضلک ما تقرّبه عینک و اعین محبّیک فی الدنیا و الاخره قال علیّ فخرجت من عند رسول الله وانا لا اعقل فرحاً و سروراً فاستقبلنی ابوبکر و عمر و قالوا لی ما وراک یا ابوالحسن فقلت زوّجنی رسول الله صلی الله علیه و آله ابنته فاطمه و اخبرنی ان الله عزّ و جلّ زوّجنیها من السماء و هذا رسول الله صلی الله علیه و آله خارج فی اثری لیظهر ذلك بحضوره من الناس ففرحا بذلك فرحاً شديداً و رجعا معی الی المسجد فوالله ما توسّطناه حتّی لحق بنا رسول الله و ان وجهه لیتلهل سروراً و فرحاً و قال ابن بلال ابن حمّامه فاجابه مسرعاً و هو یقول لبّیک لبّیک یا رسول الله فقال له رسول الله اجمع لی المهاجرین و الانصار قال فانطلق بلال لامر رسول الله و جلس رسول الله صلی الله علیه و آله قریباً من منبره حتّی اجتمع الناس ثم رقی درجه من المنبر فحمد الله و اثنی علیه و قال معاشر المسلمین ان جبرئیل علیه‌السلام اتانی آنفا فاخبرنی ان ربّی عزّ و جلّ جمع الملائکه عند البيت المعمور و انه اشهدهم جميعاً انه زوج امته فاطمه ابنة رسوله محمّد من عبده علی بن ابی طالب علیه‌السلام و امرنی ان ازوجه فی الارض و اشهدکم علی ذلك ثم جلس و قال لعلی قم یا ابوالحسن فاخطب لنفسک انت- قال: فقال علی علیه‌السلام فحمد الله و اثنی علیه و صلّی علی رسوله و قال الحمد لله شکراً لانعمه و ایدیه و لاله الا الله شهادةً تبلغه و ترضیه و صلی الله علی محمّد و آله صلوة تزلفه و تحظیه و النکاح ممّا امر الله به و رضیه و مجلسنا هذا ممّا قضاه الله و اذن فیہ و قد زوّجنی رسول الله صلی الله علیه و آله ابنته فاطمه و جعل صداقها درعی هذا و قد رضیت بذلك فسلوه و اشهدوا [صفحه ۱۱۷]

### ترجمه

پس عقد نکاح را بستم و همه فرشتگان را شاهد و گواه گرفتم و گواهی فرشتگان را در این پارچه حریر نوشتم و پروردگار من مرا امر کرد به عرض تو برسانم و آن را به خاتمی از مشک سفید مهر بزنم و به رضوان خازن بهشت بسپارم و چون خدای عزوجل فرشتگان را شاهد گرفت بر ازدواج فاطمه با علی بن ابیطالب علیه‌السلام امر فرمود درخت طوبی را تا نثار کند هر چه از زینت و زیورهای که با خود برداشته پس آن درخت نثار کرد آنچه را که در آن بود و فرشتگان و حورالعین برچیدند و آنها را برای همدیگر به هدیه می‌برند تا روز قیامت و به آن فخر می‌کنند ای محمّد- و خدا به من امر فرمود تا تو را امر کنم که تزویج کنی علی را در زمین با فاطمه و بشارت دهی آن دو را به دو پسر پاک و پاکیزه طاهر فاضل خیر در دنیا و آخرت ای ابوالحسن به ذات خدا قسم این فرشتگان از نزد من بالا- نرفتند تا آن وقتی که تو در را کوبیدی- و من فرمان پروردگار خود را در حق تو جاری می‌کنم برخیز پیش از من برو به سوی مسجد من هم بیرون می‌آیم تا در آنجا تزویج کنم در مقابل سران مردمان و تذکر دهندهام فضل و برتری تو را به آنچه که چشم تو به آن روشن شود و یاری می‌کنم دوستان تو را در دنیا و آخرت علی گفت پس بیرون رفتم از نزد رسول خدا و از شدت سرور و شادی گویا عقل از سرم رفته بود ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و گفتند چه پیشامد شد ای ابوالحسن گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را با من تزویج کرد و مرا خبر داد که خدای عزوجل در آسمان او را با من تزویج کرده و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در عقب من می‌آید تا آن را که گفتم اظهار کند در حضور مردمان پس آن دو نفر خوشحال و به شدت شاد شدند برای آن و با من به مسجد برگشتند به ذات خدا سوگند که هنوز وسط مسجد نرسیده بودیم که پیغمبر به ما ملحق شد در حالی که نور روی او می‌درخشید و مسرور و شادان بود و فرمود بلال پسر

حمامه کجا است بلال به سرعت جواب داد که بلی بلی ای رسول خدا پس آن حضرت به او فرمود مهاجر و انصار را جمع کن گفت راوی- بلال به امر رسول خدا رفت و آن حضرت نزدیک منبر نشست تا مردمان جمع شدند پس بر پله اول منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود گروه مسلمانان همین نزدیکی جبرئیل بر من نازل شد و از جانب پروردگار من عزوجل مرا خبر داد که پروردگار من همه فرشتگان را در نزد بیت المعمور جمع کرد و همه آنها را شاهد گرفت و تزویج کرد فاطمه دختر رسول خود محمّد را با بنده خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر فرمود مرا که در زمین او را تزویج کنم و شما را بر آن گواه گیرم پس نشست و فرمود یا علی یا ابالحسن برخیز و برای خود خطبه کن- راوی گفت- علی علیه السلام برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا صلوات فرستاد و گفت ستایش مخصوص خداست براس سپاسگزاری نعمتها و عطاهاى او و نیست خدائی مگر خدا شهادتی است که به او برسد و خوشنود کند این مجلس ما از چیزهایی است که خدا به آن حکم کرده و در آن اذن داده و تزویج کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با دختر خود فاطمه و زره مرا صدق او قرار داد و من به آن راضی شدم پس سؤال کنید و گواه باشید [ صفحه ۱۱۸ ]

### بقیه خبر

### اشاره

فقال المسلمون زوجته يا رسول الله فقال رسول الله نعم فقال المسلمون بارك الله لهما و عليهما و جمع شملهما- و انصرف رسول الله صلى الله عليه و آله الى ازواجه فاخبرهن ففرحن و اظهرن الفرح قال على عليه السلام واقبل عليّ رسول الله صلى الله عليه و آله فقال يا ابالحسن انطلق الآن فبع درعك و ائتني بثمانها حتى اتيه لك و لابنتي فاطمة ما يصلحكما- قال على فاخذت درعى فانطلقت به الى السوق فبعته باربعمأة درهم سود هجريّه من عثمان بن عفان فلما قبضت الدرهم منه و قبض الدرع منى قال لى يا ابالحسن الست اولى بالدرع منك و انت اولى بالدرهم منى فقلت نعم قال فان هذا الدرع هديّة منى اليك- قال فاخذت الدرع والدرهم و اقبلت الى رسول الله صلى الله عليه و آله فطرح الدرع والدرهم بين يديه و اخبرته بما كان من امر عثمان فدعا له النبي صلى الله عليه و آله بخير ثم قبض رسول الله قبضة و دعا بابي بكر و دفعها اليه و قال يا ابابكر اشتر بهذه الدرهم لابنتي ما يصلح لها فى بيتها و بعث معه سلمان و بلال بن حمامه ليعيناه على حمل ما يشتري به قال ابوبكر- و كانت الدرهم التى دفعها لى ثلاثه و ستين درهماً قال فانطلقت الى السوف فاشترت فراشا من خيش مصر محشوا بالصوف و قطعاً من ادم و وسادة من ادم حشوها ليف التخل و عبائه خيريّه و قربة للماء و قلت هى خادم البيت و كيزاناً و جراراً و مطهرة للماء و ستر صوف رقيق و حملت انا بعضه و سلمان بعضه و بلال بعضه و اقبلنا به فوضعناه بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله فلما نظر اليه بكى و جرت دموعه على لحيته ثم رفع راسه الى السماء و قال اللهم بارك لقوم جلّ اوانهم الخرف قال على عليه السلام- و دفع رسول الله صلى الله عليه و آله باقى ثمن الدرع الى ام سلمة و قال ارفعى هذه عندك و مكث بعد ذلك شهر لا اعاود رسول الله صلى الله عليه و آله فى امر فاطمة بشيء استحياء من رسول الله صلى الله عليه و آله غير انى اذا كنت خلوت برسول الله قال لى يا ابالحسن فقد زوجتك سيده نساء العالمين ما احسن زوجتك و اجملها ابشر يا ابالحسن قال على فلما كان بعد شهر دخل على اخى عقيل فقال والله يا اخى ما فرحت بشيء قط كفرحى بتزويجك فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه و آله يا اخى فما بالك لا تسئل رسول الله صلى الله عليه و آله ان يدخلها عليك فتقرّ عيننا باجتماع شملكما فقلت والله يا اخى انى لا حبّ ذلك و ما يمننى ان اسئل رسول الله صلى الله عليه و آله الاحياء منه قال اقسمت عليك الاّ قمت معى فقمنا نريد رسول الله صلى الله عليه و آله فلقينا فى طريقنا ام ايمن مولاه رسول الله صلى الله عليه و آله [ صفحه ۱۱۹ ]



یعنی پس مسلمانان گفتند تزویج کردی او را ای رسول خدا فرمود آری مسلمانان گفتند خدا مبارک گرداند برای ایشان و جمع کند تفرقه ایشان را- و رسول خدا رفت به سوی زنهای خود و به آنها خبر داد خوشحال شدند و اظهار شادی کردند علی علیه‌السلام گفت رسول خدا به جانب من روی کرد و فرمود ای ابوالحسن برو زره خود را بفروش و پولش را بیاور برای من تا مهیا کنم برای تو و برای دخترم آنچه را که به صلاح شما است- علی گفت زره خود را گرفتم و به بازار رفتم و آن را فروختم به چهارصد درهم سیاه هجری عثمان بن عفان آن را از من خرید و درهمها را که بهای آن بود داد و زره را از من گرفت و گفت ای ابوالحسن آیا سزاوارتر نیستم از تو به این زره و تو سزاوارتر نیستی از من به درهمها گفتم چرا گفت اکنون این زره را بگير هدیه باشد از من به سوی تو پس زره را گرفتم و با درهمها خدمت رسول خدا رفتم و زره و درهمها را در مقابل او گذاردم و او را خبر دادم به آن کاری که عثمان کرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر کرد پس رسول خدا یک قبضه از آن درهمها را گرفت و ابوبکر را پیش خود خواند و به او داد و فرمود ای ابابکر به این درهمها آنچه که صلاحیت دارد که در خانه دخترم باشد برای او بخر و سلمان و بلال بن حمامه را به همراه او روانه کرد تا در حمل آنچه که می‌خرد او را اعانت کنند ابوبکر گفت- درهمهایی که آن حضرت به من داد شصت و سه درهم بود و گفت من به بازار رفتم و فراشی از کتان مصری که از پشم پر شده بود با قطعه‌ای از پوست دباغی شده و متکائی از پوست که از لیف درخت خرما پر شده بود و یک عبای خبیری و یک مشک برای آب که با خود گرفتم این مشک خادم خانه است و چند کوزه و چند ظرف خزف و یک مطهره آب که بمنزله ابریق است و پرده‌ای نازک از پشم خریدم و بعضی از آنها را خود برداشتم و بعضی از آنها را سلمان و بعضی را بلال برداشتند و آنها را آوردیم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاریم چون حضرت آنها را دید گریه کرد و اشکهایش بر محاسنش جاری شد و سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت خدایا برکت ده بر گروهی که عمده ظرفهای ایشان خزف یعنی گِل پخته باشد علی علیه‌السلام فرمود- رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده بهای زره را به ام‌سلمه داد و فرمود بردار اینها را نزد تو باشد- یک ماه پس از این واقعه گذشت که من در امر فاطمه نزد پیغمبر نرفتم و چیزی نگفتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا می‌کردم الا اینکه گاهی که با رسول خدا خلوت می‌کردم به من می‌فرمود ای ابوالحسن زن تو سینه زنهای جهانیانست و چقدر نیکو است زن تو و صاحب جمال تر است از همه آنها بشارت باد تو را ای ابوالحسن علی گفت پس از گذشتن یک ماه برادرم عقیل بر من وارد شد و گفت به خدا قسم ای برادرم هرگز به چیزی خوشحال نشدم به اندازه خوشحالی من از ازدواج تو با فاطمه زهراء دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ای برادرم چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست نمی‌کنی که او را بر تو داخل کند تا به سبب جمع شدن تفرقه شما دیده‌های ما روشن شود- گفتم والله ای برادر من هرآینه دوست می‌دارم اجتماع ما با همدیگر را و چیزی مانع نمی‌شود مرا از اینکه درخواست کنم از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر حیا کردن من از او- گفت تو را سوگند می‌دهم که برخیزی تا با هم برویم پس هر دو با هم برخاستیم که برویم نزد پیغمبر در بین راهی که می‌رفتیم ملاقات کردیم با ام‌ایمن کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله [ صفحه ۱۲۰ ]

**بقیه خبر**

**اشاره**

فذكرنا ذلك لها فقالت لا تفعل ذلك يا ابالحسن و دعنا نحن نكلم في هذا فان كلام النساء في هذا احسن و اوقع في قلوب الرجال قال ثم اثنت راجعة فدخلت على ام سلمة بنت ابي امية بن المغيرة زوج النبي صلی الله علیه و آله فاعلمتها بذلك واعلمت نساء رسول الله جميعاً فاجتمع امهات المؤمنين الى رسول الله و كان صلی الله علیه و آله في بيت عايشة فاحدقن به و قلن له فديناك بابائنا

و امهاتنا یا رسول الله قد اجتمعنا لامر لو ان خدیجه فی الاحیاء لقرت عینها قالت ام سلمه فلما ذکرنا خدیجه بکی النبی ثم قال خدیجه و این مثل خدیجه صدقتی حین یکذبنی الناس و ایدنی علی دین الله و اعاننی علیه بمالها ان الله عز و جل امرنی ان ابشر خدیجه ببيت فی الجنه من قصب بزمرد لا- صخب فيه و لا- نصب قالت ام سلمه فقلنا فدیناک آباءنا و امهاتنا یا رسول الله انک لم تذكر من خدیجه امراً الا و قد كانت كذلك غیر انها قدمت الی ربها فهناها الله بذلك و جمع بیننا و بینها فی درجات جنته و رحمته و رضوانه یا رسول الله هذا اخوک فی الدین و ابن عمک فی النسب علی بن ابیطالب علیه السلام یحب ان یدخل علی زوجته فاطمه و تجمع بها شمله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فما بال علی لا یسئلنی ذلک قلت یمنعه من ذلک الحیاء منک یا رسول الله- قالت ام ایمن فقال لی رسول الله انطلقی الی علی فاتینی به قالت فخرجت من عند رسول الله فاذا بعلی ینتظرنی لیسئلنی عن جواب رسول الله فلما رءانی فقال ما وراک یا ام ایمن قلت اجب رسول الله قال علی فدخلت علیه و هو فی حجره عایشه و قمن ازواجه و دخلن البیت و اقبلت فجلست بین یدیه مطرفاً الی الارض حیاء منه فقال رسول الله اتحب ان ندخل علیک زوجتک فقلت و انا مطرف نعم فداک ابی و امی فقال نعم حیاً و کرامه یا ابوالحسن ادخلها علیک فی لیلتنا هذه او لیلئ غد ان شاء الله فقامت من عنده فرحاً مسروراً و امر رسول الله ازواجه لیزین فاطمه و لیطیبنها و یفرش لها بیت لیدخلها علی ففعلن ذلک و اخذ رسول الله من الدرهم التي دفعها الی ام سلمه من ثمن الدرع عشرة دراهم فدفعها الی علی ثم قال اشتری تمراً و سمناً و اقطا قال علی فاشتریت باربعه دراهم تمراً و بخمسه دراهم سمناً و بدرهم اقطا و اقبلت به الی رسول الله صلی الله علیه و آله فحسر النبی عن ذراعیه و دعا بسفره من ادم و جعل یشدخ التمر بالسمن و یخلطه بالاقط حتی اتخذه حیساً ثم قال لی یا علی ادع من احببت فخرجت الی المسجد و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت اجیبوا رسول الله صلی الله علیه و آله [ صفحه ۱۲۱ ]

### ترجمه

و مطلب را برای او ذکر کردیم گفت این کار را نکنید ای ابوالحسن بگذار ما در این باب سخن گوئیم زیرا که سخن زنها در این موضوع دلچسب تر است برای مردها گفت دومرتبه برگشت و بر ام سلمه داخل شد و او را آگاه کرد از مطلب و آگاه کرد همه زنهای پیغمبر را که مادرهای مؤمنان می باشند همه ایشان جمع شدند در نزد رسول خدا در آن وقت آن حضرت در خانه عایشه بود دور او را گرفتند و گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا ما جمع شده ایم برای کاری که اگر خدیجه زنده بود چشم او روشن می شد ام سلمه گفت- چون خدیجه را یاد کردیم رسول خدا گریه کرد و فرمود خدیجه کو مانند خدیجه مرا تصدیق کرد وقتی که مردمان مرا تکذیب می کردند و مرا بر دین خدا کمک می کرد و در ترویج آن مدد می نمود به مال خود و خدا امر فرمود که او را بشارت دهم به خانه ای که در بهشت از جواهر و زمرد بنا شده که هیچ اضطراب و سختی و مشقتی در آن نیست ام سلمه گفت ما گفتیم: پدرها و مادرهای ما فدای تو باد ای رسول خدا از خدیجه چیزی را یاد نکردی مگر اینکه همینطور بوده غیر از اینکه او به سوی پروردگار خود رفت و خدا به همین جهت بر او گوارا کرده و می کند و جمع کند میان ما و او در درجات بهشت و رحمت و رضوان خود ای رسول خدا این علی برادر توست در دین تو و پسر عموی تو پسر ابوطالب است دوست می دارد که بر زوجه خود فاطمه درآید و تفرقه خود را به فاطمه جمع کند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چرا از من درخواست آن را نمی کنی گفتیم حیا کردن او از تو او را مانع شده ای رسول خدا ام ایمن گفت پس رسول خدا به من فرمود برو در طلب علی و او را به نزد من بیاور من از نزد رسول خدا بیرون رفتم یافتم که علی منتظر من است که از جواب رسول خدا سؤال کند چون مرا دید پرسید چه جواب در پیش داری گفتیم رسول خدا را اجابت کن- علی گفت پس من بر رسول خدا وارد شدم در حجره عایشه بود چون وارد شدم زنان آن حضرت برخاستند و داخل خانه های خود شدند من مقابل روی پیغمبر نشستم و از فرط حیا سرم را به زیر انداختم رسول خدا فرمود آیا دوست می داری که زوجهات را بر تو وارد کنم همینطور که سرم به زیر افتاده بود گفتم آری پدر و

مادرم فدای تو باد فرمود آری محبت و کرامت است ای ابوالحسن در این شب ما یا فردا شب انشاءالله پس برخاستم و از نزد او شادان و خوشحال بیرون رفتم و رسول خدا امر فرمود به زنهای خود که فاطمه را زینت و خوشبو کنند و بیاریند و خانه‌ای برای او فرش کنند تا علی در آن درآید زنان آن را انجام دادند و رسول خدا از درهمهایی که به ام‌سلمه سپرده بود از بهای زره ده درهم برداشت و به علی داد و فرمود خرما و روغن و کشک بخر علی گفت چهار درهم از آن را خرما و پنج درهم از آن را روغن و یک درهم کشک خریدم و آوردم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آن حضرت آستین‌های خود را بالا زد و سفره‌ای خواست و خرماها را با روغن شکست و نرم کرد و آنها را با کشک مخلوط نمود و آنها را حیس ترتیب داد (حیس نام این نحوه خوراک است) پس به من فرمود یا علی هر که را دوست می‌داری دعوت کن من به جانب مسجد بیرون رفتم و به اصحاب رسول خدا گفتم دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کنید [صفحه ۱۲۲]

### بقیه خبر

### اشاره

فقام القوم باجمعهم اقبلوا نحو رسول الله صلی الله علیه و آله - فاخبرته ان القوم كثير فجلب رسول الله صلی الله علیه و آله السيفه بمندیل ثم قال ادخل علیّ عشرة بعد عشرة ففعلت ذلك فجعلوا ياكلون و يخرجون والسفرة لا ينقص ما عليها حتى لقد اكل من ذلك الحیس سبعمأة رجل و امرأة كل ذلك بركة كف رسول الله صلی الله علیه و آله قالت ام سلمة ثم دعا النبي بابتته فاطمة و دعا بعلي فاخذ عليا بيمينه و اخذ فاطمة بشماله فجمعهما الى صدره فقبل بين اعينهما و دفع فاطمة الى علي عليه السلام و قال يا علي نعم الزوجة زوجتك ثم اقبل علي فاطمة و قال يا فاطمة نعم البعل بعلك ثم قال معهما يمشي بينهما حتى ادخلهما بيتهما الذي بنى لهما ثم خرج من عندهما فاخذ بعضادتي الباب و قال طهر كما الله و طهر نسلكما انا سلم لمن سالمكما و حرب لمن حاربكما استودعكما الله و استخلفه عليكما قال علي عليه السلام و مكث رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ذلك ثلاثا لا يدخل علينا فلما كان في صبيحة اليوم الرابع جاءنا ليدخل علينا فصادف في حجرتنا اسماء بنت عميس الخثعمية فقال لها ما يوقفك هنا و في الحجره رجل فقالت فداك ابي و امي ان الفتات اذا زفت الى زوجها تحتاج الى امرأة تعاهدها و تقوم بحوائجها و اني لا قضى حوائج فاطمة و اقوم بامرها فتغرغرت عيناه بالدموع و قال يا اسماء قضى الله لك حوائج الدنيا و الاخرة قال علي عليه السلام و كانت غداة قريره و كنت انا و فاطمة تحت العباء فلما سمعنا كلام رسول الله صلی الله علیه و آله لاسماء لتقوم فقال سئلتكما بحقي عليكما لا تفرقا حتى ادخل عليكما فرجع كل واحد منا الى صاحبه و دخل علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و جلس عند رءوسنا و ادخل رجله فيما بيننا فاخذت رجله اليمنى و ضممتها الى صدري و اخذت فاطمة رجلها اليسرى فضمتها الى صدرها و جعلنا ندني رجلى رسول الله صلی الله علیه و آله حتى دفيت رجله قال لي يا علي آتني بكوز من ماء فاتيته بكوز من ماء فتفل فيه ثلاثا و قرء عليه آيات من كتاب الله عز و جل و قال يا علي اشربه و اترك منه قليلا - ففعلت ذلك فرش رسول الله صلی الله علیه و آله و آله باقى الماء على راسي و صدري و قال اذهب الله عنك الرجس يا ابوالحسن و طهرك تطهيراً ثم قال آتني بماء جديد فاتيته فتفل فيه أيضاً ثلاثا و قرء عليه آيات من كتاب الله عز و جل و دفعه الى ابنته فاطمة و رش النبي صلی الله علیه و آله باقى الماء على راسها و صدرها و قال اذهب الله عنك الرجس و طهرك تطهيراً - و امرني بالخروج عن البيت و خلأ بابتته و قال كيف انت يا بتيه يا فاطمة و كيف رأيت زوجك قالت يا ابت خير زوج الا انه دخل علي نساء من قريش و قلن لي [صفحة ۱۲۳]

### ترجمه

پس همه قوم برخاستند و رو آوردند به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله من به آن حضرت خبر دادم که جمعیت زیادند رسول خدا سفره را به دستمالی که به آن وصل فرمود بزرگتر کرد و فرمود که ده نفر ده نفر آنها را بر من وارد کن همین کار را کردم می آمدند می خوردند و بیرون می رفتند و از سفره چیزی کم نمی شد تا اینکه هفتصد نفر مرد و زن از آن غذای حیس خوردند و همه اینها به برکت کف مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ام سلمه گفت پیغمبر دختر خود فاطمه را پیش خواند و علی را هم خواند و دست راست علی را گرفت و دست چپ فاطمه را و هر دو را به سینه خود چسبانید و میان دو چشمهای هر دو را بوسید و دست فاطمه را به دست علی داد و فرمود ای علی خوب زنیست زن تو پس رو به جانب فاطمه کرد و فرمود ای فاطمه خوب شوهری است شوهر تو پس برخاست پیغمبر با آنها در میان ایشان با هم می رفتند تا اینکه آنها را داخل خانه‌ای که برای ایشان بنا نموده بودند نمود و از نزد ایشان بیرون رفت و دو طرف چهارچوبه در را گرفت و فرمود طاهر گرداند خدا شما را و طاهر گرداند نسل شما را و من راضیم از کسی که به شما و حکم شما راضی باشد و در جنگم با آنکه با شما و حکم شما در جنگ باشد و شما را به خدا می سپارم و خدا خلیفه من است بر شما و طلب می کنم از او خلافت بر شما را علی علیه السلام گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز نزد ما نیامد صبح روز چهارم آمد که بر ما وارد شود تصادف کرد با ساعتی که اسماء دختر عمیس خشمی در حجره ما بود به او فرمود چرا اینجا توقف کرده‌ای و حال آنکه مرد در حجره است گفت پدر و مادرم فدای تو باد دخترهای جوان هنگام زفاف با شوهرهاشان محتاجند به زنی که آنها را تعهد کند و به حاجتهایی که دارد قیام کند و من به امر فاطمه به حاجتهای او قیام می کنم و امر او را انجام می دهم پس چشمهای پیغمبر پر از اشک شد و فرمود ای اسماء خدا حاجتهای دنیا و آخرت تو را بر آورد علی علیه السلام فرمود صبح سرمائی بود و من و فاطمه در زیر عباء بودیم چون سخن پیغمبر را با اسماء شنیدیم که برخیزد فرمود از شما درخواست می کنم به حقی که بر شما دارم از همدیگر جدا نشوید تا من بر شما وارد شوم پس هر کدام از ما برگشتیم به سوی یار خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و نزد سرهای ما نشست و پاهای خود را در میان ما در آورد من پای راست او را گرفتم و به سینه خود چسبانیدم و فاطمه پای چپ او را گرفت و به سینه خود چسبانید و ما پاهای رسول خدا را به خود نزدیک می کردیم تا گرم شود به من فرمود ای علی یک کوزه آب برای من بیاور کوزه آبی برای او آوردم بر آن دمید به نحوی که از لعاب دهان آن حضرت در آن ریخت تا سه مرتبه و چند آیه‌ای از قرآن بر آن خواند و گفت یا علی آن را بیاشام و کمی از آن را باقی گذار پس همین کار را کردم آن حضرت باقی مانده آب را بر سر و سینه من پاشید و فرمود خدا ببرد از تو هر نجاست و پلیدی را و طاهر گرداند تو را طاهر گرداندنی ای ابوالحسن پس فرمود کوزه‌ای دیگر با آب تازه برایم بیاور نیز بر آن دمید سه مرتبه و از لعاب دهان خود در آن ریخت و چند آیه از کتاب خدا بر آن خواند و به دختر خود داد تا آشامد و کمی از آن را باقی گذارد آن را بر سر و سینه او پاشید و فرمود خدا ببرد از تو هر پلیدی و نجاستی را و طاهر گرداند تو را طاهر گرداندنی - و مرا امر فرمود به بیرون رفتن از خانه و با دختر خود خلوت کرد و گفت چگونه‌ای تو ای دخترک من فاطمه [صفحه ۱۲۴] و شوهر خود را چگونه دیده‌ای گفت ای پدر نیکو شوهریست الا اینکه بر زندهای قریش که وارد می شود یا وارد شد

**بقیه خبر**

**اشاره**

و قلن لی زوّجک رسول الله من رجل فقیر لا مال له فقال لها رسول الله ما ابوک بفقیر و لا بعلک بفقیر و لقد عرضت علی خزائن الارض من الذهب والفضة فاخترت ما عند ربی عزّ و جلّ یا بئیه لو تعلمین ما یعلم ابوک لسمجت الدنیا فی عینک واللّه یا بئیه ما الوتک نصحا ان زوّجتک اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حلماً یا بئیه ان الله عزّ و جلّ اطع الی الارض اطلاعه فاختر من

اهلها رجلین فجعل احدهما اباک و الاخر بعلک یا بَتِيَّةُ نعم الزوج زوجک لا تعصی له امرأ ثم صاح بی رسول الله فقلت لیبتک یا رسول الله قال ادخل بیتک و الطف زوجک و ارفق بها فان فاطمة بضعة منی یؤلمنی ما یؤلمها و یسررنی ما یسررها استودعکما الله و استخلفه علیکما قال علی علیه السلام فوالله ما اغضبتهما و لا اکرهتها من بعد ذلك علی امر حتی قبضها الله عز و جل الیه و لا اغضبتنی و لا عصت لی امرأ و لقد كنت انظر الیهما فتجلی عنی الغموم و الاحزان بنظرتی الیهما قال علی علیه السلام ثم قام رسول الله صلی الله علیه و آله لینصرف فقالت له فاطمة یا ابا لا طاقه لی بخدمة البیت فاخدمنی خادما یخدمنی و یعیننی علی امر البیت قال رسول الله یا فاطمة ایما احب الیک خادم او خیر من الخادم فقال علی علیه السلام فقلت قولى خیر من الخادم فقالت یا ابا خیر من الخادم فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله تکبرین الله فی کلّ یوم اربعا و ثلاثین تکبیرة و تحمدینه ثلاثا و ثلاثین مرّة و تسبّحینه ثلاثا و ثلاثین مرّة فتلک ماء فی اللسان و الف فی بالمیزان یا فاطمة ان قلتها فی صبیحة کلّ یوم کفاک الله ما اهمّک من امر الدنیا و الاخرة

### ترجمه

یعنی- و به من گفتند که رسول خدا تو را به مرد محتاجی که هیچ مالی ندارد تزویج کرده رسول خدا فرمود نه پدرت فقیر است و نه شوهرت فقیر است هر آینه بر من عرضه داشته شد خزینه‌های زمین از طلا و نقره و من اختیار کردم آنچه را که نزد پروردگار من که غالب و بزرگست می‌باشد ای دخترک من اگر می‌دانستی آنچه را که پدرت می‌داند قبیح و زشت می‌آمد دنیا در پیش چشم تو به ذات خدا سوگند یاد می‌کنم که من در نصیحت کردن به تو کوتاهی نکردم اگر تو را تزویج [ صفحه ۱۲۵ ] کردم به پیشقدم‌ترین مردمان در اسلام آوردن و پر علم‌ترین ایشان در علم و دانش و بزرگ‌ترین ایشان در عقل و بردباری ای دخترک من خدای عزوجل نگرست به سوی زمین نگرستی خاص و از اهل آن دو تن اختیار کرد یکی از آن دو مرد پدرت بود و دیگری شوهرت ای دخترک من نیکو شوهری است شوهر تو نافرمانی نکن او را در امری پس رسول خدا مرا صدا زد گفتم لبیک ای رسول خدا فرمود داخل شو در خانه‌ات و با زنت لطف کن و با او مدارا نما فرمود فاطمه پاره تن من است دردناک کند مرا آنچه او را دردناک کند و شاد گرداند مرا آنچه که او را شاد گرداند شما را به خدا می‌سپارم و او را خلیفه خود قرار می‌دهم بر شما علی علیه السلام فرمود- به ذات خدا سوگند یاد می‌کنم که بعد از این او را به غضب درنیاوردم و بر امری که مکروه خاطر او باشد وادار و اکراه نکردم تا وقتی که خدای عزوجل روح او را به سوی خود قبض کرد و او هم مرا به غضب درنیاورد و نافرمانی من نکرد در امری به او که نگاه می‌کردم به سبب نگاه کردن به او غمها و اندوهها از دلم بیرون می‌رفت علی علیه السلام فرمود- پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست که برود فاطمه گفت ای پدر من طاق خدمت خانه را ندارم خادمی برای من برگمار که مرا خدمت کند در امر خانه کمک کند مرا رسول خدا فرمود کدام یک را دوست تر می‌داری خادم را یا چیزی که بهتر از خادم باشد علی علیه السلام فرمود گفتم بگو چیزی که بهتر از خادم باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در هر روزی سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله که مجموعاً صد مرتبه می‌شود به زبان و هزار مرتبه در میزان حساب می‌شود ای فاطمه اگر در هر روز صبح آن را گفتی کفایت می‌کند تو را خدا آنچه را که در فکر توست و قصد آن را داری از امر دنیا و آخرت مؤلف حقیر گوید ازدواج فاطمه زهراء را با امیرالمؤمنین علیهما السلام را جماعت بسیاری از بزرگان علماء اهل سنت و جماعت در کتب خود بطرق کثیره روایت کرده‌اند که محتوی چگونگی ازدواج ایشان در آسمانها و زمین و فضایل و مناقب و بسیاری از خصائص ایشان است که این مختصر گنجایش ذکر همه آنها را ندارد و آنچه در این کتاب تذکر داده شد و می‌شود قطره‌ایست از بحار و اندکی است از بسیار و از جمله آنهاست محمد بن یوسف گنجی شافعی، و سمعانی، و ابن بطه در کتاب ابانة و مسند احمد بن حنبل، و سنن ابی داود، و فضائل احمد، و تاریخ خطیب، و تاریخ بلادری، و کتاب ابن شاهین، و حلیه ابونعیم، و مروزی در کتاب فضائل فاطمه و بلادری در کتاب تاریخ و عکبری در کتاب ابانة، و احمد در کتاب فضائل، و ابن مؤذن،

و این مردویه در کتاب فضائل امیرالمؤمنین و خوارزمی در کتاب مناقب محب‌الدین احمد بن عبدالله در کتاب ذخائر العقبی، محمد بن عباس بن نجیح در کتاب فوائد، حافظ محمد بن محمود نجار در کتاب تذییل تاریخ، ابوبشر محمد بن احمد بن حماد انصاری معروف به دولابی در کتاب الذریة الطاهره شیرویه دیلمی یحیی بن معین در کتاب امالی حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی صاحب کتاب المعاجم متوفای سال ۳۶۰ هجری که یکی از حفاظ محل وثوق و نزیل در اصفهان بوده و خبر ذیل را محمد بن یوسف گنجی شافعی به سند متصل در باب هشتاد و نهم کتاب کفایة الطالب روایت کرده راجع به تحفه خدا که پس از ازدواج علی و فاطمه برای ایشان در بهشت بنا نموده [ صفحه ۱۲۶ ]

### تحفه خدا پس از ازدواج، به علی و فاطمه

#### اشاره

در کتاب کفایة الطالب به سند خود از صاحب کتاب معاجم مسندا از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت زود باشد که حدیث کنم برای شما حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم تا اینکه گفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی غزوة تبوک و نحن نسیر معه یقول ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمة علیا ففعلت فقال جبرئیل ان الله تعالی بنی جنه من لؤلؤة قصبه بین کل قصبه الی قصبه لؤلؤة من یاقوت مشددة بالذهب و جعل سقفها زبرجدا اخضر و جعل فیها طاقات من الؤلؤ مکملله بالیاقوت ثم جعل علیها غرفا لبنه من ذهب و لبنه من فضة و لبنه من در و لبنه من یاقوت و لبنه من زبرجد ثم جعل فیها عیونا تنبع فی نواحیها و حقت بالانهار و جعل علی الانهار قبابا من در قد شعبت بسلاسل الذهب و حقت بانواع الشجر و بنی فی کل قصر قبة و جعل فیها اریکه من درة بیضاء غشاها السندس و الاستبرق فرش ارضها بالزعفران و فتق ما بین ذلك بالمسک و العنبر و جعل فی کل قبة حوراء و القبة لها ماء باب علی کل باب عینان جاریتان و شجرتان فی کل قبة مفرش و مکتوب حول القباب آیه الکرسی فقلت یا جبرئیل لمن بنی الله عز و جل هذه الجنان قال بناها لفاطمة و علی سوی جناتهما تحفه اتحفهما الله و اقرا یا محمد عینک صلی الله علیک

#### ترجمه

یعنی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک که با او می‌رفتیم که می‌فرمود خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه را با علی تزویج کنم و چون تزویج کردم جبرئیل به من گفت که خدای تعالی بهشتی بنا کرد از لؤلؤ که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده و سقفهای آن را از زبرجد سبز قرار داده و طاقهای آن را از لؤلؤ برق‌دهنده با یاقوت قرار داده و غرفه‌هایی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از در و یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از زبرجد است و در آن چشمه‌های جوشنده‌ای قرار داده که نهرهایی اطراف آنها را فرو گرفته و بالای آن نهرها قبه‌هایی از در قرار داده که شعبه شعبه می‌شود به زنجیرهای طلا و دور آن قبه‌ها را انواع درختها احاطه کرده و در هر قصری قبه‌ای بنا نموده و در هر قبه تختی قرار داده از یکدانه در سفید و آن را به سندس و استبرق پوشانیده و فرش زمین آن به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته و در هر قبه‌ای حوری‌ایست و برای هر قبه‌ای صد در قرار داده که بر هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است و هر قبه‌ای مفروش و در اطراف آن آیه‌الکرسی نوشته شده گفتم ای جبرئیل این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده گفت خدا آن را برای فاطمه و علی آفریده و این غیر از بهشتهای ایشان است تحفه‌ایست که خدا به ایشان تحفه داده چشمت روشن باد ای رسول خدا و رحمت همیشگی خدا بر تو باد [ صفحه ۱۲۷ ]

## در جلد عاشر بحار الانوار

از تاریخ خطیب و کتاب ابن مردویه و ابن مؤذن و شیرویه دیلمی به سندهای خودشان از علی بن جعد به سند خود از ابن عباس و جابر روایت کرده‌اند که گفتند لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي زَفَتِ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيٍّ كَانَ النَّبِيُّ إِمَامَهَا وَ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ سِوَاهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ خَلْفِهَا يَسْتَبْحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدُسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ يَعْنِي - چون شب زفاف که فاطمه را به خانه علی می‌بردند پیغمبر در جلو او می‌رفت و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و هفتاد هزار فرشته از عقب سر او می‌رفتند و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کردند تا طلوع فجر و نیز در عاشر بحار از ابن شاهین به اسناد خود از ابی ایوب روایت کرده که گفت - قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ مَمَّنْ قَدْ عَرَفْتَ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ أَنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَزُوِّجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ قَدْ ذَكَرَ مِنْ أَمْرِكَ شَيْئًا فَمَا تَرِيْنَ فَسَكْتَتْ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ سُكُوتِهَا أَقْرَابًا يَعْنِي - فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه که علی بن ابیطالب از کسانی است که شناخته‌ای خویشاوندی و فضل او را از اسلام و من از پروردگار خود خواستم که تو را تزویج کند با بهترین خلق خود و محبوب‌ترین ایشان نزد او و او چیزی را از امر تو یاد فرمود پس چگونه می‌بینی فاطمه ساکت شد - رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد در حالتی که می‌گفت الله اکبر سکوت او اقرار او است

## و از ابن مردویه

## اشاره

نیز روایت کرده که آن حضرت به علی فرمود - تَكَلَّمَ خَطِيْبًا لِنَفْسِكَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَرَّبَ مِنْ حَامِدِيهِ وَ دُنِيَ مِنْ سَائِلِيهِ وَ وَعَدَ الْجَنَّةَ مَنْ يَتَّقِيهِ وَ أَنْذَرَ بِالنَّاسِ مَنْ يَعْصِيهِ نَحْمَدُهُ عَلَيَّ قَدِيمِ إِحْسَانِهِ وَ إِيَادِيهِ حَمْدٌ مِنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ خَالِقُهُ وَ بَارِيَهُ وَ مَمِيَّتَهُ وَ مَحْيِيَّتَهُ وَ سَائِلُهُ عَنِ الْمَسَاوِيهِ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ وَ نُوْمِنُ بِهِ وَ نَسْتَكْفِيهِ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهَادَةٌ تَبْلُغُهُ وَ تَرْضِيهِ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَوَةُ تَزْلِفُهُ وَ تَحْظِيهِ وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصْطَفِيهِ وَ النَّكَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ يَرْضِيهِ وَ اجْتِمَاعُنَا مِمَّا قَدَرَهُ اللَّهُ وَ إِذْنُ فِيهِ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ زَوْجُنِي ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةَ دَرْهَمٍ وَ قَدْ رَضِيْتُ فَاسْتَلَوْهُ وَ أَشْهَدُوا وَ فِي خَبَرٍ وَ قَدْ زَوَّجْتِكِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ وَ قَدْ رَضِيْتُ بِمَا رَضَى اللَّهُ لَهَا فَدُونِكَ أَهْلُكَ [ صفحه ۱۲۸ ] فَانْكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ فِي خَبَرٍ فَنَعَمُ الْإِخْوَانُ وَ نَعَمُ الْخَتَنُ أَنْتَ وَ نَعَمُ الصَّيَّاحُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرَضَى اللَّهِ رَضًا فَخَّرَ عَلَيَّ سَاجِدًا شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَ هُوَ يَقُولُ رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ الْآيَةُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمِينَ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمَا وَ بَارَكَ فِيكُمَا وَ أَسْعَدَ جَدَّكُمَا وَ جَمَعَ بَيْنَكُمَا وَ أَخْرَجَ مِنْكُمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ ثُمَّ أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِطَبْقِ بُسْرٍ وَ أَمَرَ بِنَهْبِهِ وَ دَخَلَ حَجْرَةَ النِّسَاءِ وَ أَمَرَ بِضَرْبِ الدَّفِّ

## ترجمه

یعنی پیغمبر به علی فرمود سخن بگو و خطبه بخوان برای خودت پس گفت ستایش مختص ذات خدائست که هر که او را ستایش کند به او نزدیک می‌شود خدا و هر که از او بخواهد به او نزدیک شود و وعده داده است خدا بهشت را به کسی از او بپرهیزد و ترسانیده است به آتش هر که را که نافرمانی او کند ستایش می‌کنیم او را بر احسان قدیم او و نعمتهای او نحوه ستایش کردن کسی که می‌داند که خدا آفریننده او است و نعمتها دهنده و پدید آورنده و میراننده و زنده کننده و سؤال کننده از بدیهای او است و از او یاری می‌طلبیم و طلب هدایت می‌کنیم و به او می‌گرویم و می‌خواهیم که امور ما را کفایت کند و شهادت می‌دهیم به اینکه نیست

خدائی مگر خدای یکتائی که هیچ شریک و انبازی ندارد شهادتی که به او برسد و او را خشنود کند و شهادت می‌دهیم به اینکه محمد بنده و فرستاده او است صلواتی که او را رستگار کند و از آن بهره‌مند شود و بالا برد و اختیار کند او را و اینکه نکاح از چیزهایی است که خدا به آن امر فرموده و موجب رضایت او است- و جمع شدن ما از چیزهایی است که خدا تقدیر کرده و در آن اذن داده است- و اینست رسول خدا صلی الله علیه و آله که با من تزویج کرده است فاطمه دختر خود را به صدق پانصد درهم پس از او سؤال کنید و شاهد باشید و در خبر دیگر است که فرمود- تزویج کردم با تو دختر خود فاطمه را به صدق آنچه که تزویج کرده است تو را خدای بخشنده و راضی شدم به آنچه که خدا به آن راضی است برای او پس این اهل تست در مقابل تو و تو سزاوار و حقدارتری به آن از من در خبر دیگر است که فرمود خوب برادری هستی تو و خوب دامادی هستی تو و خوب رفیقی هستی تو و کفایت می‌کند تو را رضایت خدا رضایتی نیکو پس علی علیه‌السلام سجده کرد براس سپاسگزاری از خدای تعالی و می‌گفت پروردگار من مرا الهام کن که سپاسگزاری کنم نعمت تو را که بر من انعام کردی- (تا آخر آیه) و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمین گفت چون سر خود را بلند کرد پیغمبر فرمود خدا مبارک گرداند بر شما و در حق شما و نیکو گرداند کوشش شما را و جمع کند میان شما و بیرون آورد از شما ذریه پاکیزه بسیاری پس پیغمبر فرمود طبق خرمائی و گفت غارت کنند و داخل حجره زنها شد و امر کرد که دف بزند [ صفحه ۱۲۹ ]

## کیفیت بردن فاطمه به خانه علی

### اشاره

از ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه روایت شده که گفته است- امر النبی صلی الله علیه و آله بنات عبدالمطلب و نساء المهاجرین والانصار ان یمضین فی صحبه فاطمه و ان یفرحن و یرجزن و یکبرن و یحمدن و لا یقولنّ ما لا یرضی الله قال جابر- فارکبها علی ناقته و فی رویه علی بغلته الشهباء و اخذ سلمان زمامها و حولها سبعون حوراء والتبی و حمزه و عقیل و جعفر و اهل البیت یمشون خلفها مشتهرین سیوفهم و نساء التبی قدّماها یرجزن فانشات امّ سلمه سرن بعون الله جاراتی و اشکرته فی کلّ حالات و اذکرن ما انعم ربّ العلی من کشف مکروه و آفات فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا ربّ السموات و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمّات و خالات یا بنت من فضله ذوالعلی بالوحی منه والرسالات ثمّ قالّت عایشه یا نسوة استترن بالمعاجر و اذکرن ما یحسّن فی المحاضر و اذکرن رب الناس اذ یخصنا بدینه مع کلّ عبد شاکر والحمد لله علی افضاله والشکر لله العزیز القادر سرن بها فالله اعطی ذکرها و خصّها منه بطهر طاهر ثمّ قالّت حفصه فاطمه خیر نساء البشر و من لها وجه کوجه القمر فضلمک الله علی کلّ الوری بفضل من خصّ بأی الزمر زوجک الله فتی فاضلاً اعنی علیا خیر من فی الحضرة فسن جاراتی بها فانها کریمه بنت عظیم الخطر ثمّ قالت معاذة امّ سعد بن المعاذ اقول قولاً فیہ ما فیہ و اذکر الخیر و ابدیه [ صفحه ۱۳۰ ] محمد خیر بنی آدم ما فیہ من کبر و لا تیه بفضل عرفتنا رشدنا فالله بالخیر یجازیه و نحن مع بیت نبی الهدی ذی شرف قد مکیت فیہ فی ذروه شامخه اصلها فما اری شیئا یدانیه و کانت النسوة رجعن اول بیت من کلّ رجز ثم یکبرن و دخلن الدار ثم انفذ رسول الله الی علی و دعاه الی المسجد ثم دعا فاطمه فاخذ یدیهما و وضعها فی یده و قال بارک الله فی ابنه رسول الله کتاب ابن مردویه ان النبی سئل ماء فاخذ منه جرعه فتمضمض بها ثم مَجَّها فی القعب ثم صبّها علی راسها ثم قال اقبلی فلما اقبلت نضح من بین ثدیهها ثم قال ادبری فلما ادبرت نضح من بین کتفیهها و دعاهما و قال اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی نسلهما (شبلیهما)

### ترجمه حدیث



یعنی- امر فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار را که با فاطمه بروند و شادی کنند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و حمد کنند خدای را و چیزی را که خدا راضی نباشد نگویند جابر گفت- پس آن حضرت فاطمه را بر ناقه خود سوار کرد- و روایت دیگر- بر بغله شهبای یعنی بر استر مخصوص خود سوار کرد و سلمان زمام او را می کشید و در اطراف فاطمه هفتاد حوریه گرد آمدند و پیغمبر و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از عقب او روانه شدند با شمشیرهای کشیده و زنهای پیغمبر در پیش روی او رجزخوانان می رفتند ام سلمه سرودی را خواند که ترجمه آن اینست روید ای دختران به یاری کردگار گوئید هر حالتی سپاس پروردگار نعمت حق را کنید یاد دمام همه که کرده ما را به لطف زهر بلا برکنار داده است ما را نجات ز کفر و غی و ضلال راه هدایت به او نموده ایم اختیار روید با بهترین زنان هر دو جهان فدای او جان ما و جان خویش و تبار دختر ختم رسل که داده او را خدا فضیلت و حی خویش برون ز حد و شمار ترجمه سرود عایشه عایشه گفت لباس ستر و عفاف به بر کنید ای زنان نکو سخن سر کنید بگناه نطق و بیان داده شما را خدا بدین خود اختصاص به یاد او در سپاس کوشید چون بندگان حمد خدا را سزااست که برتری دادتان سپاس او را رواست به قدرت و عز و شان روید با فاطمه که کرده حقیقت عطا پاکی و پاکیزگی فزونتر از دیگران [ صفحه ۱۳۱ ] ترجمه سرود حفصه حفصه گفت بهتر زنهای دهر دختر پیغمبر است صورت زیبای او همچو ماه انور است فضیلتش داده حق بر همه خلق خود بفضل خیرالبشر که بر سران افسر است داده تو را همسری فاطمه همچون علی که از همه همسران افضل و بالاتر است روید ای دختران به مهرهش زانکه او کریمه دخت رسول حبیبه داور است ترجمه سرود معاذه مادر سعد بن معاذ مادر سعد بن معاذ گفت به گفته ای دم زخم که هست در او نهان هر آنچه در او بود ز خیر گویم عیان خیر بنی آدم است رسول ربّ جلیل ز کبر و نخوت تهی با همه کس مهربان رشد و هدایت از او ز فضل او یافتیم دهد جزایش خدا به خیر در هر زمان مائیم بر اهل او پیرو خدمتگذار زانکه بعزّ و شرف نیست چو او در جهان مقام او بس بلند مرتبه اش ارجمند در همه ممکنات نیست به مانند آن زنها هر بیتی را که می خوانند از هر رجز و سرودی باز برمی گشتند بیت اول آن را می خوانند و پس از آن تکبیر می گفتند تا اینکه داخل خانه شدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد به سوی علی و او را به مسجد خواند و پس از آن فاطمه را پیش خود خواند و دو دست او را گرفت و گذارد در دست علی و فرمود مبارک گرداند خدا بر دختر رسول خدا در کتاب ابن مردویه است که رسول خدا آب خواست و از آن جرعه ای گرفت و مضمضه کرد و آب را بر گرداند در ظرف و ریخت آن را بر سر فاطمه پس فرمود پیش بیا چون پیش آمد پاشید میان دو پستان او و فرمود پشت کن چون پشت کرد پاشید در میان دو شانه او و دعا کرد برای هر دو و گفت خدایا مبارک گردان در ایشان و مبارک گردان بر ایشان و برکت بده در نسل ایشان (یا در فرزند ایشان) مؤلف گوید اخبار ازدواج فاطمه بسیار است در این مختصر به اختصار کوشیده شد و سخن خود را در این فصل پایان می دهم

### در بیان مختصری از فضائل امیر مؤمنان و نام پاره‌ای از کتب عامه که در مناقب آن جناب نوشته شده

#### اشاره

همانا در عظمت مقام و بلندی مرتبه شفیعه امت و خاتون قیامت فاطمه زهراء سلام الله کفایت می کند جمله مبارکه لولا ان الله خلق امیر [ صفحه ۱۳۲ ] المؤمنین لما كان لفاطمه كفوا علی الارض- یعنی اگر خدا نیافریده بود امیر المؤمنین علیه السلام کسی مساوی و لایق همسری برای فاطمه در روی زمین نبود ابن بابویه (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا به سند متصل از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که قال علی علیه السلام قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمه و قالوا خطبناها الیک فمنعتنا و زوجت علیا فقلت لهم والله ما انا منعتکم و زوجتہ بل الله منعکم

و زوجه فهبط علی جبرئیل فقال یا محمد ان الله جلّ جلاله یقول لو لم اخلق علیاً لما كان لفاطمه کفو علی وجه الارض من آدم و من دونه یعنی علی علیه‌السلام گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من فرمود که یا علی مردانی از قریش با من عتاب کردند در امر فاطمه و گفتند ما خواستگاری نمودیم او را به سوی تو و ما را منع کردی و تزویج کردی با علی به ایشان گفتیم به ذات خدا سوگند که من شما را منع نکردم و با او تزویج کردم بلکه خدا شما را منع کرد و تزویج کرد او را پس جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد خدای جلّ جلاله می‌فرماید اگر نیافریده بودم علی را هرآینه برای فاطمه کسی مساوی و لایق همسری برای او نبود در روی زمین از آدم و غیر آدم مؤلف حقیر گوید این حدیث شریف بطرق مختلفه با اندک تغییری روایت شده و از جمله شواهدی است که دلالت دارد بر افضلیت علی و فاطمه علیهما‌السلام از همه انبیاء و مرسلین غیر از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله علاوه بر شواهد و دلایل دیگری که از طرق خاصه و عامه روایت شده و از کتب متقدمین و متاخرین از ایشان تصریح و نقل شده و اینکه احدی از انبیاء و مرسلین لیاقت کفویت و همسری با صدیقه طاهره سلام‌الله علیها را نداشته‌اند به غیر از وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم که شرح فضائل و مناقب آن حضرت از حیز شماره و احصاء بیرون است نگارنده این اوراق را در نظر آمد که به پاره‌ای از روایات آن از طرق برادران اهل سنت و جماعت برای آگاه شدن برادران دینی خاطر نشان نمایم

### روایت ۰۱

ابوالمؤید موفق بن احمد بن محمد بکری مکی حنفی معروف به اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود طبع نجف اشرف در صفحه ۲ به دو سند متصل از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو انّ الغیاض اقلام والبحر مداد والجنّ حساب والاسن کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) یعنی - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اگر همه درختها قلم گردد و همه دریاها مرکب شود و همه جنیان حساب‌کننده شوند و [صفحه ۱۳۳] همه آدمیان نویسنده گردند فضیلت‌های علی بن ابیطالب را نمی‌توانند بشمارند و احصاء کنند

### روایت ۰۲

و نیز در همان کتاب به همان سند از ابن شاذان مسنداً از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود انّ الله جعل لاختی علی فضائل لا تحصی کثیره فمن ذکر فضیله من فضائله مقرّاً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیله من فضائله لم تزل الملائکه تستغفر له ما بقی لذلك الكتاب و من استمع الی فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب الّتی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب الّتی اکتسبها بالنظر فقال النظر الی اخی علی بن ابیطالب عبادۀ و ذکره عبادۀ و لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبرائۀ من اعدائه یعنی - خدا برای برادرم علی فضیلت‌های بسیاری قرار داده کسی که ذکر کند فضیلتی از فضائل او را در حالتی که اقرارکننده باشد به آن می‌آمزد خدا گناهان گذشته و آینده او را و کسی که بنویسد فضیلتی از فضائل او را همیشه طلب آموزش می‌کنند برای او فرشتگان و کسی که استماع کند فضیلتی از فضائل او را می‌آمزد خدا برای او گناهی را که کسب کرده است به سبب استماع و کسی که نظر کند به کتابی از فضائل او می‌آمزد خدا گناهان او را که از راه نظر کردن کسب کرده نظر کردن به سوی برادرم علی بن ابیطالب عبادت است و ذکر او کردن عبادت است و خدا نمی‌پذیرد ایمان بنده‌ای را مگر به دوست داشتن او و بیزاری جستن از دشمنان او

### روایت ۰۳

و نیز خوارزمی در مناقب خود به سند خود از ابن عباس روایت کرده که قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علی و فضائله انی لاحسبها ثلاثة آلاف فقال ابن عباس اولا تقول انها الی ثلاثین الفاً اقرب یعنی - مردی به ابن عباس گفت سبحان الله (از روی تعجب) چقدر زیاد است منقبتهای علی و فضیلتهای او ابن عباس گفت آیا نمی گویی آنها نزد من به سی هزار نزدیکتر است پس از بیان این خبر صاحب مناقب اخطب خطباء گفته که دلالت دارد کلام ابن عباس بر آنچه که امام حافظ احمد بن حنبل رضی الله عنه گفته و او همچنانکه اصحاب حدیث تعریف کرده‌اند او را بهترین اقران خود و امام زمان خود و در این فن به او اقتداء می شده در ظاهر واضح کردن و فارس میدانی بوده در حافظیت که از سوارهای این میدان مسابقه را می برده و روایت او مورد قبول همه بوده و همه تصدیق می کردند. محمول است بر آنچه دانسته شد که امام احمد بن حنبل و کسانی که به روش او بوده‌اند و راه او را می پیمودند و هیزم ریسمان او بودند و مجلس او را پر می کردند و میل آنها به برتر دانستن شیخین بوده رضی الله عنهما و ارضاهما سایه بیندازد خدا بر سر ما به سایه خشنودی ایشان روایت او [ صفحه ۱۳۴ ] مانند عمود صبح است که ممکن نباشد پوشانیدن آن در این باب چنین روایت کرده (در روایت چهارم)

## روایت ۰۴

به سند خود از منصور طوسی که گفت سمعت عن احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله من الفضائل مثل ما جاء لعلی بن ابيطالب (عليه السلام) یعنی - شنیدم از احمد بن حنبل که می گفت نیامده است برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضیلتها مانند آنچه که برای علی بن ابيطالب علیه السلام آمده

همانا مؤلف حقیر گوید

## اشاره

احمد بن حنبل کسی نبوده که متهم به غلو و اغراق گوئی باشد نسبت به وجود مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام از کسانی بوده که فضیلت می داده است خلفاء خصوص خلیفه اول و خلیفه دوم را بر علی علیه السلام چنانچه خوارزمی در مناقب تصریح به آن کرده است کلام او واقع گوئی بوده و کلام وقتی قیمت دارد که از روی واقع گفته شود و از غلو و مبالغه دور باشد و اگر این سخن را در حق یکی از خلفاء یا غیر آنها می گفت از حقیقت خارج و تلقی به قبول نمی شد و صدور این کلام ناشی از اعتدال حب و بغض او و استقامت در میزان تقسیم اشخاص و تحدید شخصیتهای آنها بوده از این راه خدا حق را به زبان او جاری کرده و از این باب است که احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق قاضی و احمد بن شعیب بن علی نسائی بنابر آنچه عبدالبر در جزء دوم استیعاب صفحه ۴۶۶ و ابن حجر در صواعق محرقه طبع مصر صفحه ۷۴ و شبلنجی در نورالابصار صفحه ۷۳ و این دو نفر اخیر زیاد کرده‌اند ابوعلی نیشابوری را گفته‌اند لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر ما جاء فی علی (عليه السلام) یعنی وارد نشده است در حق هیچیک از صحابه با سندهای نیکو بیشتر از آنچه در حق علی علیه السلام آمده در بعضی به جای کلمه لم یرد فی حق احد- لم یرد فی فضائل احد- است و به جای کلمه ما جاء فی علی- ما روی فی فضایل علی- است و حتی جاحظ ابوعثمان عمرو بن بحر متوفای سال ۲۵۵ هجری که از کسانست که از امام علیه السلام منحرف بوده و خلفاء پیش از او را بر او ترجیح می داده چنانچه ثعالبی که یکی از علماء عامه است بنابر نقل بعضی از بزرگان از کتاب ثمار القلوب او در صفحه ۶۷ آن چنین گفته است لا یعلم رجل فی الارض متی ذکر السبق فی الاسلام والتقدم فیه و متی ذکر النجدة والذب عن الاسلام و متی ذکر الفقه فی الدین و متی ذکر الزهد فی الاموال التي تتناصر الناس علیها و متی ذکر الاعطاء فی الماعون کان مذکوراً فی هذه الاخلال کلها الا علی رضی الله

عنه یعنی - دانسته نشده است که مردی در روی زمین زمانی که سخن از مسابقه در اسلام و پیش قدم بودن در آن به میان می‌آید و زمانی که از شجاعت و دفاع از اسلام سخن گفته شود و زمانی که ذکر دانائی در امر دین پیش بیاید و زمانی که سخن از زهد در اموال که مردمان به آن [ صفحه ۱۳۵ ] یاری می‌طلبند به میان آید و زمانی که سخن از ماعون یعنی عطاء و بخشش و انفاق مال و دادن زکوة و حقوق واجبه و قرض دادن و عاریه دادن متاع و اثاثیه خانه گفته شود در همه آنچه که گفته شد مانند علی رضی الله عنه که در همه اینها اولیت دارد و حقیقه از جاحظ چنین اعترافی بسیار غریب و عجیب و حیرت‌انگیز است در حق علی علیه السلام که در حق گوئی با نفس خود چنین نزاعی بکند و علیرغم خود چنین سخنی بر زبان جاری کند با اینکه چنین اقرار و اعترافی برای او بسیار مشکل بوده در صورتی که جاحظ با آن تعصبی که دارد در حق علی علیه السلام اینطور معتقد باشد و چنین سخنی بگوید از کلام ابن ابی‌الحدید معتزلی تعجبی نیست که در فضائل علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه در جزء اول آن در صفحه ۱۶ گفته فاما فضائله علیه السلام فانها قد بلغت من العظم والجلالة والانتشار والاشتهار مبلغا يسمح معه التعرض لذكرها والتصدى لتفصيلها فصارت كما قال ابوالعیناء لعبيدالله بن يحيى بن خاقان وزير المتوكل والمعتمد رأيتني فيما اتعاطى من وصف فضلك كالمخبر عن ضوء النهار الباهر والقمر الزاهر الدني لا يخفى على الناظر فايقتت اني حيث انتهى بي القول منسوب الى العجز مقصر عن الغاية فانصرفت عن الثناء عليك الى الدعاء لك و وكلت الاخبار عنك الى علم الناس بك و ما اقول في رجل اقر له اعدائه و خصومه بالفضل و لم يمكنهم جحد مناقبه و لا كتمان فضائله

### ترجمه کلام ابن ابی‌الحدید

یعنی - ایضا فضائل آن حضرت علیه السلام اینست که به اندازه بزرگ و با جلالت و انتشار دارد و مشهور است به جائی رسیده که قبیح است متعرض ذکر آن شدن و به تفصیل آن پرداختن باید همچنان گفت که ابوالعیناء به عبیدالله پسر یحیی پسر خاقان وزیر متوکل عباسی و معتمد عباسی گفت مرا می‌بینی که جرأت وصف کردن فضل تو را ندارم و قبیح می‌دانم و اگر بخواهم فضل تو را وصف کنم مانند کسی هستم که روشنی روز روشن را وصف کند که بر هیچ بیننده‌ای پوشیده نیست و یقین می‌دانم وقتی کلام به اینجا رسید که من عاجز از وصف کردن باشم و فکر من نارسا باشد از توصیف سزاوار است که از آن منصرف شوم و واگذار کنم خبر دادن از فضل تو را به دانستن مردمان و به جای آن به دعا کردن برای تو مبادرت کنم پس من چه بگویم در حق مردی که دشمنان او اقرار به فضائل او دارند و نمی‌توانند آن را انکار کنند و روپوشی نمایند - انتهى حاصل آنکه احمد بن حنبل و دیگران اول کسانی که بر این قول قائلند نیستند و نه از آن کسانی که در اقلیت می‌باشند نسبت به فضیلت‌های علی علیه السلام چنانچه حکایت شده از محمد بن ادریس امام شافعی‌ها و از او حکایت کرده است خیابانی در جزء سوم وقایع الایام خود در صفحه (۴۷۴) از کتاب انوار البهیة نقل کرده گفته است امام محمد بن ادریس شافعی امام مذهب شافعیه متوفای سال دویست و چهار هجری که شیخ و استاد ابن حنبل است در فقه و حدیث و روایت در جواب کسی که از علی علیه السلام از او سؤال کرد گفته است چه می‌گوئی در حق کسی که [ صفحه ۱۳۶ ] دوستان او فضائل او را پنهان کردند از ترس دشمن و دشمنان او از روی عداوت و حسد فضائل او را مخفی داشتند و میان این دو پر کرده است فضائل او میان مشرق و مغرب را و نظیر این حکایت را علامه حلّی اعلی الله مقامه در کتاب کشف الیقین صفحه ۳ از بعضی از فضلاء عامه نقل کرده با اندک تفاوتی که معنای آن تغییر داده نمی‌شود و دلالت بر اتحاد فکر این دو دارد و مضمون هر دو یکی است و نیز در کتاب ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب گفته است و قد بلغ ذیوع مناقب الامام و اشتهاها ان صارت مضرب المثل فی اکثره و الشیوع علی حد ما ذکره الثعالبی من ان محمد بن مکرّم قال لابی علی البصیر فضولک واللّه اکثر من فضائل علی علیه السلام یعنی افشاء و اظهار و اشتها مناقب امام علیه السلام به قدری زیاد است که ضرب المثل شده و به سرحد شیاع رسیده چنانچه ثعالبی (که یکی از بزرگان علماء عامه است) گفته است که محمد بن مکرّم به ابی‌علی بصیر

گفت فضولهای تو به ذات خدا سوگند بیشتر است از فضائل علی علیه‌السلام مؤلف قاصد؛ گوید با اینکه فضائل لاتعد و لانتحصائی علماء خاصه و عامه حتی بعضی از دانشمندان خارج از دین اسلام در ضمن کتب و مؤلفات متنوعه برای امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نوشته‌اند و طبع و نشر شده کتب مستقله دیگری در مناقب آن حضرت نوشته شده که همه آنها قطره‌ایست از دریاها و مثنی است از خروارها و اندکی است از بسیارها- احصاء آن کتب از حیز تحدید و شماره بیرون است که فرموده‌اند البحر لا یتزف و کلمات اللّٰه لا توصف نگارنده معدودی از آنها را که بر خورده‌ام و یا بزرگان از آنها حکایت کرده‌اند از مؤلفات و مصنفات علماء عامه به ذکر نامهای آنها مبادرت می‌نمایم و از خود در این کتاب به یادگار می‌گذارم خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته گردد از زبان دیگران و مناقب شهد العدوّ بفضله والفضل ما شهدت به الاعداء کملیحه شهدت بها ضرّائها والحسن ما شهدت بها الضّراء

### از کتابهایی که علماء عامه در فضائل و مناقب آن حضرت نوشته‌اند

۱- کتاب مقامات در مناقب امیرالمؤمنین تالیف ابی جعفر اسکافی متوفای سال (۲۴۰) هجری ۲- العلویة- تالیف ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ- متوفای سال (۲۵۵) هجری چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم صفحه (۱۷۳) نقل کرده ۳- کتاب مناقب علی رضی اللّٰه عنه- تالیف محمد بن حسین ازدی متوفای سال (۲۷۷) هجری چنانچه علامه امینی رحمه الله در جزء سوم الغدیر صفحه (۱۲۸) نقل کرده ۴- کتاب خصایص امیرالمؤمنین تالیف حافظ احمد بن شعیب نسائی متوفای سال (۳۰۳) هجری [ صفحه ۱۳۷ ] که مکرر چاپ شده و در نجف اشرف نیز در سال ۱۳۶۹ قمری در مطبعه حیدریه به طبع رسیده ۵- کتاب طرق حدیث الطیر تالیف محمد بن جریر طبری متوفای سال (۳۱۰) هجری بنا بر نقل ابن کثیر در تاریخ خود در جزء (۱۱) صفحه ۱۴۶ و خود او ادعای مشاهده کرده ۶- کتاب البزّهان فی النّصّ الجلیّ علی امیرالمؤمنین علی کرم اللّٰه وجهه تالیف شمشاطی عدوی متوفای سال (۳۸۰) هجری ۷- مناقب علی بن ابیطالب رضی اللّٰه عنه- تالیف ابی بکر خوارزمی متوفای سال (۳۸۳) هجری ۸- کتاب حدیث الغدیر تالیف شمس‌الدین ذهبی متوفای سال (۷۸۴) هجری در جمع طرق حدیث غدیر که روایت کرده ۹- کتاب حدیث طیر تالیف شمس‌الدین مذکور که طرق آن را جمع کرده ۱۰- کتاب حدیث غدیر در جزء علی بن عمر دارقطنی متوفای سال (۳۸۵) هجری ۱۱- کتاب حدیث الولاية تالیف ذهبی فوق الذکر که طرق آن را جمع و تالیف کرده ۱۲- کتاب مناقب علی بن ابیطالب تالیف احمد بن محمد طبری شهیر به خلیلی که در سال (۴۱۱) هجری در قاهره تالیف کرده ۱۳- کتاب خصایص ابی نعیم متوفای سال (۴۲۰) بنا بر نقل سید محسن امین شامی (ره) در کتاب اعیان الشیعة ۱۴- کتاب الخصائص العلویة علی سائر البریة تالیف ابی الفتح نظری متولد سال (۴۸۰) ۱۵- کتاب مناقب علی بن ابی طالب تالیف علی بن محمد فقیه شافعی معروف به ابن مغازلی متوفای سال (۴۸۳) هجری ۱۶- کتاب مُزِیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس تالیف محمد بن یوسف دمشقی صالحی شاگرد ابن جوزی متولد سال (۵۹۷) هجری ۱۷- کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب تالیف محمد بن محمد بن علی بن یوسف جرزی شافعی دمشقی متوفای سال (۸۳۳) هجری که در اوّل آن کتاب شرط کرده در آن که هر خبری که می‌نویسد از مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام متواتر یا صحیح یا حسن باشد که دو نسخه از آن یافت شده است در کتابخانه صاحب عبقات در هند چنانچه حکایت شده از علامه محقق سید محمدرضا موسوی خراسان در نجف اشرف ۱۸- کتاب دُرّ بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابیطالب فارسی تالیف علی بن ابراهیم ملقب به درویش برهان که یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس طهران تحت شماره (۱۶۱۱۰) می‌باشد ۱۹- کتاب احادیث مسنده در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم اللّٰه وجهه تالیف محمد بن محمد شهیر به جرزی- بنا بر آنچه موسوی خراسان فوق‌الذکر نقل کرده کتابیست خطّی که نسخه آن در کتابخانه مصر برقم (۲۶۱۹) ثبت شده ۲۰- کتاب ارجح المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب بلغت اُردو تالیف عبدالله بسمل در هند طبع شده ۲۱- کتاب الاربعین فی المنتقی من مناقب امیرالمؤمنین علی المرتضی تالیف احمد بن اسماعیل قزوینی بنا بر آنچه سید ابن طاوس در کتاب یقین چاپ نجف صفحه (۱۵۹) [ صفحه ۱۳۸ ] ۲۲- کتاب

اربعین در مناقب امیرالمؤمنین تالیف جلال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله حسینی شیرازی متوفای سال (۱۰۰۰) هجری ۲۳- کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب تالیف ابراهیم اکفانی به نقل موسوی خراسان کتاب با حجم بزرگی است که آن یک جزء از چهار جزء از کتاب الخلفاء الاربعه می‌باشد ۲۴- کتاب الاربعین المنتقی من فضائل علی المرتضی تالیف ابی‌الخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی خطی است چاپ نشده بنا به نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلیمانیه در ترکیه برقم (۵۳۹) ضمن مجموعه‌ایست که تاریخ کتابت آن در سال (۵۹۹) هجری بوده ۲۵- کتاب رد الشمس لامیرالمؤمنین تالیف اخطوب خوارزم مؤلف کتاب خوارزمی بنا بر نقل ابن شهر آشوب در جزء دوم مناقب (۱۷۲) چاپ نجف اشرف ۲۶- کتاب مناقب خوارزمی تالیف اخطوب خوارزم متولد سال ۴۸۴ و متوفای سال ۵۶۸ هجری چاپ نجف ۲۷- کتاب طرق من روی رد الشمس تالیف ابی‌بکر وراق بنا بر نقل ابن شهر آشوب در جزء دوم کتاب مناقب صفحه (۱۴۳) ۲۸- کتاب السیره العلویة بذكر المأثر المرتضویة تالیف شاه محمد حافظ بنا بر نقل خراسان در اردویه چاپ شده ۲۹- کتاب العقد الثمین فی اثبات وصایه امیرالمؤمنین تالیف محمد بن علی شوکانی متوفای سال (۱۲۵۰) هجری ۳۰- کتاب فتح المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب تالیف شمس‌الدین ذهبی سابق الذکر ۳۱- کتاب فضائل امیرالمؤمنین در یک جزء مشتمل بر دوازده حدیث است تالیف ابوعلی حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمار که سید ابن طاوس آن را دیده و از آن در کتاب یقین طبع نجف در صفحه (۱۴۱) چاپ مطبوعه حیدریه نقل کرده ۳۲- کتاب فضائل امیرالمؤمنین در دو جزء تالیف عثمان بن احمد معروف به ابن عمران سماک بنا بر نقل سید ابن طاوس در کتاب یقین صفحه (۱۸۰) و (۲۰۰) ۳۳- کتاب فضائل علی بن ابیطالب تالیف ابی‌بکر احمد بن حسین بیهقی زرنندی در کتاب نظم در السمطین از او نقل کرده ۳۴- کتاب قول الجلی فی فضل علی تالیف جلال‌الدین سیوطی متوفای سال (۹۱۱) هجری بنا بر نقل خراسان گفته است نسخه‌ای از آن در خزانه تیموریه ضمن مجموعه خطی در مجامیع صفحه (۱۵۲) و نسخه دیگر در کتابخانه ناصریه عامه در لکهنوی هند می‌باشد ۳۵- کتاب فضائل علی بن ابیطالب تالیف شیخ محمد نور العربی صاحب کتاب انوارالمحمدیه بنا بر نقل خراسان ۳۶- کتاب قول الجلی فی فضل علی تالیف ابی‌الحسن محمد بن محمد بن عبدالرحمن بکری صدیقی متوفای سال (۹۵۲) بنا بر نقل خراسان نیز نسخه‌ای از آن در خزانه تیموری به رقم (۵۹۴) حدیث صفحه ۱۴۵ [ صفحه ۱۳۹ ] ۳۷- کتاب حدیث انا مدینه العلم تالیف جلال‌الدین سیوطی در طرق آن حدیث تخصیص داده با عده‌ای از تالیفات خود بنا بر نقل خراسان ۳۸- کتاب حدیث رد شمس تالیف حافظ محمد بن الحسین ازدی موصلی گنجی شافعی در کتاب کفایه الطالب صفحه (۲۳۹) از او نقل کرده ۳۹- کتاب الدرایه فی حدیث الولاية تالیف حافظ مسعود بن ناصر سجستانی متوفای سال (۴۷۷) هجری که یک نسخه آن را سید جمال‌الدین بن طاوس داشته و نسخه دیگری شیخ عمادالدین طبری مؤلف کتاب بشاره المصطفی لشیعته المرتضی داشته ۴۰- کتاب کشف اللبس فی حدیث رد الشمس تالیف جلال‌الدین سیوطی بنا بر نقل صاحب حاشیه صواعق محرقه ابن حجر صفحه (۱۲۶) چنانچه خراسان ذکر کرده ۴۱- کتاب القول العلی فی شرح اثر امیرالمؤمنین علی تالیف ابی‌العون محمد احمد سفارینی ۴۲- کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب تالیف محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای سال (۶۵۸) که مکرر طبع شده که از جمله آنها طبع نجف اشرف است ۴۳- کفایه الطالب لمناقب علی بن ابیطالب تالیف محمد حبیب الله یوسفی مدنی شنقیتی از اعلام قرن چهاردهم چاپ شده ۴۴- کتاب ما نزل فی القرآن فی امیرالمؤمنین تالیف ابی‌نعیم اصفهانی مؤلف حلیه الاولیاء کذا قال ابن شهر آشوب فی المناقب جزء دوم صفحه (۱۳۷) و امینی در الغدیر جزء اول صفحه (۲۲۱) بنام (ما نزل من القرآن فی علی) ۴۵- کتاب ما نزل من القرآن فی علی امیرالمؤمنین و به تعبیر دیگر التنزیل فی النص علی امیرالمؤمنین تالیف محمد بن احمد بن ابی‌ثلج بنا بر نقل علامه محقق سید محمدرضا موسوی خراسان از ابن طاوس در کتاب یقین صفحه (۴۵) ۴۶- کتاب المراتب فی فضائل علی بن ابیطالب تالیف اسماعیل بن احمد بستی بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتابخانه ناصریه عامه در لکهنور هند است ۴۷- کتاب مسند امیرالمؤمنین و اخباره و فضائله تالیف یعقوب بن شیبیه بنا بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم صفحه (۱۷۳) ۴۸- کتاب المعارج العلی فی مناقب المرتضی

تالیف محمد صدر العالم بنابر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتابخانه ناصریه عامه لکهنور هند است ۴۹- کتاب مقامات در مناقب امیرالمؤمنین تالیف ابن شاهین بنابر نقل ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم صفحه (۱۷۳) ۵۰- کتاب مناقب مرتضوی فارسی تالیف محمد صالح مروزی متخلص به کشفی خطی نسخه‌ای از آن در تبریز در کتابخانه دولتی تربیت در (۸۲۲) صفحه و نسخه خطی قدیمی هم در نزد این مؤلف قاصر موجود است (۷۷۴) صفحه [ صفحه ۱۴۰ ] ۵۱- کتاب مناقب علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) تالیف احمد بن حنبل امام مذهب حنبلی‌ها بنابر نقل محب‌الدین طبری در کتاب ذخایر العقبی ۵۲- کتاب مناقب علی بن ابیطالب تالیف فقیر عینی چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۲ هجری در هشتاد صفحه ۵۳- کتاب مناقب علی بن ابیطالب تالیف امیر محمد صالح ترمذی به نقل خراسان چاپ شده ۵۴- کتاب مناقب علی بن ابیطالب تالیف حافظ احمد بن موسی بن مردویه بنا به نقل اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود در فصل نهم و سید ابن طاوس در کتاب یقین در صفحه (۲۰۵) و غیر آنها ۵۵- کتاب مناقب علی بن ابیطالب تالیف احمد بن محمد عجمی متوفای (۱۰۵۵) ۵۶- کتاب مناقب علی بن ابیطالب و حسنین تالیف مصطفی زرگلی بنا به نقل خراسان چاپ شده ۵۷- کتاب مناقب علی بن ابیطالب چاپ بمبئی در سال (۱۲۹۰) هجری در (۲۰۸) صفحه بنام آن مؤلف تصریح نشده غیر اینکه در صفحه دوم آن چنین برمی‌آید که نحوه وضع حافظ ابی‌عبدالله بلخی شافعی است بنا به نقل خراسان ۵۸- کتاب مناقب علی بن ابیطالب و فضائل بنی‌هاشم به روایت محمد بن یوسف غزقمیری ابن طاوس در کتاب یقین صفحه (۲۰۰) گفته است ۵۹- کتاب منقبه المطهرین در فضائل امیرالمؤمنین تالیف ابی‌نعیم اصفهانی بنابر نقل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب جزء دوم صفحه (۱۷۳) ۶۰- کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین تألیف ابی‌بکر محمد بن مؤمن شیرازی که ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم صفحه (۱۷۳) نقل کرده ۶۱- کتاب نفائس المنن فی فضائل ابی‌الحسن تالیف شاه محمد حافظ در دو جزء به زبان اردو در هند چاپ شده بنابر نقل خراسان ۶۲- کتاب نیل المطالب فی ما ورد فی الامام علی بن ابیطالب کرم الله وجهه نقل از کتاب ایضاح المکنون جزء دوم صفحه (۶۹۸) بنا به گفته خراسان ۶۳- کتاب نیل المطالب فی ما ورد فی الامام علی بن ابیطالب مشتمل بر دقایق احوال و اخبار آن جناب چاپ مصر در سال ۱۲۷۸ هجری در ۵۲ صفحه بنابر نقل سرکیس در کتاب معجم خود جزء دوم صفحه (۲۰۲۴) به نقل خراسان ۶۴- کتاب صواعق المحرقة تالیف احمد بن حجر هیتمی مکی در باب نهم در طی پنج فصل فضائل و مناقب علی علیه‌السلام را ذکر کرده از صفحه (۷۳) تا (۸۳) چاپ قدیم مصر ۶۵- کتاب ینایع الموده تالیف شیخ سلیمان حسینی بلخی حنفی نقش‌بندی قندوزی چاپ بمبئی محله چبورگلی سال ۱۳۱۱ هجری [ صفحه ۱۴۱ ] ۶۷- کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی تالیف محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری متوفای سال ۶۹۴ هجری چاپ قاهره مصر در سال (۱۳۵۴) هجری ۶۸- کتاب نور الابصار تالیف شبلنجی چاپ مصر ۶۹- کتاب تاریخ ابن عساکر حافظ علی بن هبه الله دمشق شافعی متوفای سال (۵۷۱) هجری که یک جلد بزرگ آن مخصوص ترجمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ۷۰- کتاب الامام علی بن ابیطالب تالیف عبدالفتاح عبدالمقصود در پنج جزء بنابر نقل خراسان چاپ شده ۷۱- کتاب الامام علی بن ابیطالب تالیف عمر ابوالنصر مطبوع ۷۲- کتاب الامام علی بن ابیطالب تالیف محمد صبیح مطبوع در مصر ۷۳- کتاب الامام علی بن ابیطالب تالیف محمدرضای مصری مطبوع در مصر ۷۴- کتاب الامام علی بن ابیطالب تالیف محمد الهادی عطیه مطبوع در مصر پایان سخن آنچه را از کتب عامه که بر آن مطلع شدم در فضائل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بر سیل حصر در این عددها نیست که تذکراً در این کتاب شرح داده شد و بر اهل انصاف پوشیده نیست که هیچیک از صحابه رسول خدا فضائل و مناقب را که علی علیه‌السلام دارا بوده نداشته‌اند و احدی هم نداشته و نخواهند داشت و همچنین به غیر از علی علیه‌السلام از آدم تا خاتم احدی لیاقت همسری و کفویت با ولیه الله عظمی و عصمت کبری فاطمه زهراء سلام الله نداشته است

## اشاره

صدوق المحدثین ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب معانی الاخبار به سند متصل از مفضّل روایت کرده که گفته است قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن قول رسول الله صلی الله علیه و آله فی فاطمة أنها سیده نساء العالمین اهی سیده نساء عالمها فقال ذاک لمریم كانت سیده نساء عالمها و فاطمة سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین یعنی - گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که مرا خبر ده از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق فاطمه که فرموده فاطمه [ صفحه ۱۴۲ ] سیده زنهاى عالم خود می باشد فرمود این مخصوص است برای مریم سیده عالم خود بوده و فاطمه سیده زنهاى جهانیان است از اولین و آخرین. حدیث دیگر نیز شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی مسندا حدیث طویلی را از ابن عباس نقل فرموده که محل شاهد ما در این مقام از آن حدیث اینست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کانتی انظر الی ابنتی فاطمة قد اقبلت یوم القیمه علی نجیب من نور عن یمینها سبعون الف ملک و بین یدیهما سبعون الف ملک و عن یسارها سبعون الف ملک و خلفها سبعون الف ملک تقود مؤنات امتی الی الجنه و ایما امرأه صیلت فی الیوم و اللیله خمس صیلمات و صامت شهر رمضان و حجّت بیت الله الحرام و زکّت مالها و اطاعت زوجها و الوالت علیها بعدی دخلت الجنه بشفاعه ابنتی فاطمة و أنها السیده نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سیده نساء عالمها فقال ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الآخرین (الحدیث) یعنی - و گویا می بینم که در روز قیامت فاطمه بر مرکبی از نور سوار است و هفتاد هزار ملک از طرف راست او و هفتاد هزار ملک از پیش روی او و هفتاد هزار ملک از طرف چپ او و هفتاد هزار ملک از پشت سر او است و می کشاند زنان امت را به سوی بهشت و هر زنی که نماز پنجگانه روزانه و شبانه خود را به جای آورده و روزه ماه رمضان را گرفته و حجّ خانه خدا را به جای آورده و زکوة مال خود را داده و اطاعت شوهر خود را کرده و پس از من علی را دوست داشته به شفاعت دختر من فاطمه داخل بهشت می شود و فاطمه سیده زنهاى جهانیانست - پس به آن حضرت گفته شد یا رسول الله او آیا سیده زنهاى عالم خود می باشد فرمود آن مریم دختر عمران است و اما دختر من فاطمه سیده زنهاى جهانیان است از اولین و آخرین (تا آخر حدیث)

## تحقیقی از مؤلف قاصر در این مقام

اخبار بسیاری از طریق خاصه و عامه از وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله راجع به سیده زنان جهانیان بودن فاطمه زهراء سلام الله علیها روایت شده و به نص صریح قرآن درباره مریم دختر عمران مادر عیسی علیه السلام نیز آن مخدره را خداوند متعال از زبان ملائکه به سمت صفوت بر زنان جهانیان خاطر نشان ساخته به فرموده خود که فرموده اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک واصطفاک علی نساء العالمین - یعنی [ صفحه ۱۴۳ ] یاد کن ای پیغمبر زمانی را که ملائکه به مریم گفتند که خدا اختیار کرده و فضیلت داده است تو را و پاک و پاکیزه گردانیده از هر پلیدی و اختیار کرده و برتری داده است تو را بر زنهاى جهانیان و درباره زنهاى پیغمبر نیز فرموده یا نساء النبی لستنّ کاحد من النساء ان اتقیتن - ای زنان پیغمبر شما مانند هیچیک از زنها نیستید اگر تقوی و پرهیزگاری را پیشه خود کنید در یکی از این دو آیه خدا امتیاز داده است حضرت مریم را به دو صفت یکی طهارت و پاکی او از گناه و معصیت و هر پلیدی و دیگر به سیده زنان جهانیان بودن - و در آیه دوم امتیاز داده است زنان رسول خود صلی الله علیه و آله را بر سایر زنهاى دنیا هر گاه اهل تقوی و پرهیزگاری باشند چون این دو مطلب دانسته شد مقدمه برای نزدیک شدن ذهنها از باب تمهید مقدمه جهت امتیاز هر دو را تا اندازه‌ای که در خور فهم کوتاه این مؤلف حقیر است ذکر می کنم و پس از آن به بیان اصل مقصدی که در مقام بیان آن هستم می پردازم و رجاء واثق از کشف رموز حقائق آنست که از عثرات و لغزشهای در نوشتن و گفتن این روسیاه را حفظ فرماید و به الهامات غیبیه خود مدد فرماید یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن



## اما وجه امتیاز مریم از سایر زنها

بدان که در وجه امتیاز مریم از سایر زنها وجوهی گفته شده- اول- اینکه دو مرتبه خدا او را صفوت داده یکی آنکه او را مورد لطف خاص خود قرار داده تا بفرغت بال مشغول عبادت پروردگار خود باشد و تابع مرضات و خشنودی او شود دوم- آنکه او را چنین اختیار کرده که بر زنان عالمهای زمان خود سیادت و برتری داشته باشد در اثر تقوی و پرهیزگاری و اختیار کردن زهد در دنیا و اما وجه دوم آنکه اصطفاء و اختیار کردن خدا او را برای بوجود آوردن پیغمبر اولوالعزمی از او بدون اینکه آن پیغمبر پدری داشته باشد و اصطفاء دوم طاهر گردانیدن خدا او را به سبب نور ایمان از ظلمات شرک و کفر و سیادت دادن به او بر تمام زنها وجه سوم صفوت دادن خدا او را به طاهر گردانیدنش از کلیه کثافتها و نجاستهایی که سایر زنها به آن آلوده می‌شوند و بر آنها عارض می‌شود مانند حیض و نفاس تا صلاحیت خدمت مسجد را داشته باشد و اصطفاء دوم طاهر کردن باطن او است از اخلاق ذمیمه و طبیعتهای پست و وجه چهارم بنا بر منقول در بحار از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام اصطفاء او از ذریه انبیاء قرار دادن او است و طاهر گردانیدن او است از سفاح و زنا و اصطفاء دوم برای تولد یافتن عیسی است از او بدون شوهر و این موجب مزیت و شرافت او بر زنها عالمهای او است و وجه پنجم اصطفاء اول به طهارت برای رفع تهمت یهود و نسبت زنا به او دادن و اصطفای دوم برای خصیصه ولادت عیسی است از او بدون شوهر و این خصیصه‌ایست که احدی از زنها جهانیان در آن شرکت نداشته و ندارند حتی فاطمه زهراء علیها‌السلام [ صفحه ۱۴۴ ] لکن بمجرد داشتن این خصیصه دلیل نمی‌شود بر اینکه حضرت مریم افضل از حضرت فاطمه سلام‌الله علیها باشد هر چند جهت فضیلتی برای مریم باشد و العالمین در آیه را برای استغراق بگیریم و جمع محلاً بالف و لام مفید عموم هم باشد در میان زنها تمام عوالم فضیلت آوردن چنین فرزندی مانند حضرت عیسی مخصوص به مریم باشد به فضیلت فاطمه زهراء ضرری نمی‌رساند نظیر ولادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در اندرون خانه کعبه که این فضیلت اختصاص به آن حضرت دارد وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ولادتش در خانه کعبه دلیل فضیلت آن حضرت بر رسول خدا نیست و مسلماً رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه‌السلام افضل می‌باشد و همچنین است حرام بودن استشفاء به تربت پیغمبر و قرار دادن خدا شفاء را در تربت حضرت سید الشهداء خصیصه‌ایست مخصوص به حسین علیه‌السلام اما دلیل فضیلت آن حضرت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست

## و اما وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سایر زنها

و امّا وجه امتیاز زنها رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اینست که خدای عزوجل آنها را شرافت داده بر سایر زنها به سبب انتساب ایشان به آن حضرت بشرط تقوی داشتن و پرهیزگاری ایشان و اجتناب از معصیت نمودن چنانچه در کتاب خود فرموده یا نساء النبی لستنّ کاحد من النساء ان اتقینّ- یعنی- ای زنها پیغمبر شما مانند احدی از زنها نیستید اگر متقیات و پرهیزگاران باشید یعنی شما شرافت و برتری بر آنها دارید آیه شریفه عمومیت دارد و نکره در سیاق نفی مفید عموم استغراقی است و معنای آیه بطور تفصیل چنین است که ای زنان پیغمبر احدی از زنها دیگر از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین تا روز قیامت مساوی با شما نیستند در فضیلت و برتری اگر اهل تقوی باشید و اهل تقوی نمی‌شود کسی مگر اینکه معصوم از گناه باشد از روی حقیقت و واقعیت پس نتیجه این می‌شود که زنها اهل تقوای پیغمبر که معصومات از گناهانند اشرفند از سایر زنها که اتصاف دارند به صفت تقوی و معصومه بودن از گناهان و این جهت شرافتی که برای زنها با تقوی و با عصمت پیغمبر تنصیب شده به سبب نسبت زن و شوهری است که در میان ایشان و آن حضرت حاصل شده پس چه گمان می‌بری به اولاد پیغمبر از پسر و دخترانی که معصوم از گناه و پاکیزه از هر عیبی باشند و گناه کبیر و صغیری بلکه ترک اولائی هم از آنها سر نزنند و از توفیقات و تاییدات الهیه

به تمام معنی محظوظ و بهره‌مند باشند که ایشان جزء پدر و از لطیفه‌های سر اویند و سلاله و چکیده اویند و نسبت آنها به پیغمبر به مراتب از زنان باتقوی و باعصمت پیغمبر زیادتر بلکه طرف مقایسه با همدیگر نیستند و از اینکه گفته شد اولاد جزو پدرند به گوشت گران نیاید و تعجب نکنی زیرا که کلام حاکی از آنست در آنجائی که می‌فرماید- و جعل له من عباده جزء در جواب کفاری که گفتند انّ الملائکة بنات الله یعنی ملائکه دختران خدا هستند [ صفحه ۱۴۵ ] یعنی- قرار داد برای خدا از بندگان او جزئی رای یعنی ملائکه را جزء او و دختران او خواندند پس کسی که اندک فهم و ادراک و دانشی داشته باشد که نسبت فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر و شدیدتر و بیشتر است از زنانی که نسبت مصاهرت و سببی با پیغمبر دارند جای شک و تردیدی برای او باقی نخواهد ماند خصوصاً وقتی که خدا به عصمت او شهادت داده باشد از هر رجس و پلیدی و قذارتی به نص آیه تطهیر که بنفس خود متولّی اذهاب رجس از او و تطهیر او شده و همه مسلمانان اتفاق دارند که فاطمه علیها السلام از اهل بیت است و نظر به ثبوت تقوی و طهارت و عصمت او ثابت است مساوی نبودی احدی از زنهای اولین و آخرین با آن بی بی معظمه از جهت کرامت پدر بزرگوارش و کرامت شخصی خودش از حیث ولیّۀ الله بودن و حجت بودن او بر خلق خدا همچنانکه پدر و شوهر و فرزندان او حجت‌هایی هستند بر خلق فرقی میان او و میان ایشان نیست و از همین جهت است که هنگامی که بر پدر ارجمند خود وارد می‌شد آن بزرگوار به او خوش آمد می‌فرمود و دست او را می‌بوسید و هنگام ورود او را استقبال می‌کرد و هنگام بیرون رفتن او را بدرقه می‌کرد طبق احادیث و اخبار وارده در این باب که بعضی از آنها در این کتاب به محل خود ذکر خواهد شد پس بنا بر این واجب می‌شود تخصیص دادن آیه و اصطفاک علی نساء العالمین که در حق مریم است کلمه العالمین حمل شود بر عالم زمان خود مریم نه بر هر عالمی تا این شرافت اختصاص داده شود به خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و فاطمه سلام الله علیها

### ایراد و اشکالی و جواب از آن

بنا بر اینکه جایز باشد تخصیص دادن آیه مریم به آیه نساء النبی همچنین جایز است تخصیص دادن آیه نساء النبی نیز به آن آیه به اینکه بگوئیم یا نساء النبی لستنّ کاحد من النساء ان اتقیتنّ ما عدا مریم لآنها سیده نساء العالمین یعنی- ای زنهای پیغمبر نیستید شما مانند احدی از زنها اگر دارای تقوی باشید سوای مریم زیرا که او سیده زنهای عالم خود می‌باشد- میان این دو آیه عموم و خصوص من وجه و ترجیح و تخصیصی است که هر یک از آنها محتاج به دیگری است که احتیاج دارد به مرجح و دلیلی و الا آنچه که گفته شد در بوطه اجمال می‌ماند در جواب این ایراد و اشکال گفته می‌شود- بنا بر فرضی که مرجحی نباشد استدلال کردن بر فضیلت دادن مریم به آیه‌ای که ذکر شد ساقط می‌شود چنانچه گفته شده اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال در این صورت بر مورد و مستشکل است دلیل دیگری بر اثبات مدّعی خود اقامه کند و حجت دیگری بیاورد قطع نظر از آنچه گفته شد می‌گوئیم ادّعی مورد در این مقام بر عدم مرجح بی مورد است بلکه مرجح موجود است به این بیان که هرگاه فرض شود تساوی مریم علیها السلام با فاطمه زهراء سلام الله علیها در طهارت و عصمت با تفاوت فاحشی که دارد آیه مریم با آیه تطهیر برای تامل کننده و صاحب ذهن صائب از تاکید و مبالغه‌ای که در آیه تطهیر هست با تصریح به اذهاب رجس بطور مطلق و تاکید در طهارت بخلاف آیه مریم- می‌گوئیم در اصل طهارت و عصمت فاطمه و مریم هر دو مساوی با یکدیگر لکن فاطمه زهراء سلام الله علیها شرف انتساب با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم را دارد که سلطنت مطلقه بر تمام خلق مخصوص به آن حضرت است ولی مریم علیها السلام چنین شرفی را [ صفحه ۱۴۶ ] ندارد مریم دارای یک شرف ذاتی است اما فاطمه جمع کرده است میان دو شرف ذاتی شرف عصمت و طهارت و شرف انتساب حقیقی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و هرگز آنکه دارای یک شرف ذاتی است با آنکه دارای دو شرف ذاتی است در فضیلت مساوی نیستند و هرگاه گفته شود که این هر دو با هم مساویند ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و آن بر خدا قبیح است وَ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا بنا بر این واجب می‌شود تخصیص آیه مریم برای زنهای عالم و زمان خودش باشد نه

بطور مطلق و باقی نماند آیه زهراء سلام‌الله علیها بر عموم خود پس از ثابت بودن طهارت او. پس اگر ایرادکننده بگوید بنابراین تقریری که گفته شد زنهای پیغمبر افضلند از همه زنان حتی مریم- جواب می‌گوئیم اگر عصمت آنها ثابت شود و بنص خدا و رسول او یا به اجماع و دلیل عقل قاطع قائل به فضیلت آنها هم می‌شویم زیرا که خدا عصمت را در آنها شرط دانسته به فرموده خود که فرموده ان تَقِيَّتُنَّ در اینجا لازم و ملزوم هر دو باطلند و ملازمه هم ظاهر است و اما سیده زنان جهانیان فاطمه زهراء سلام‌الله علیها بنص قرآن و اجماع مسلمانان خاصه فرقه ناجیه شیعه امامیه اثنی عشریه عصمت و طهارتش ثابت است و فضیلت او بر زنهای جهانیان از آفتاب تابان روشن‌تر است و محتاج به تفصیل زیادت‌تر نیست الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و صلی الله علیها و علی ائبها و بعلمها و بنیها

### در بیان اینکه فاطمه زهراء افضل از تمام انبیاء و مرسلین است غیر از پدر بزرگوار خود

#### اشاره

عصمت کبری فاطمه زهراء سلام‌الله علیها بعد از پدر بزرگوارش افضل از تمام انبیاء و مرسلین است عقلاً و نقلاً برای اثبات این مدعا به تمهید مقدمه‌ای خاطر علاقه‌مندان از اهل ایمان را تذکر می‌دهم و سپس به بیان اصل مقصد می‌پردازم بدان که خدای عزوجل در کلام معجز نظام خود فرموده- ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی- خدا اختیار کرده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ذریه‌ای هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر بوجود آمده‌اند و خدا شنوا و دانا است و در آیه دیگر فرموده: ان اکرمکم عند الله اتقاکم. یعنی گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر باشد [صفحه ۱۴۷] باید دانست که آل ابراهیم بر دو قسمند متقی و غیر متقی، متقی از آنها صفوهای خدا و دارای کرامتند در نزد خدا- و غیر متقی از آنها دارای کرامت و صفوهای خدا نیستند- و هر چه تقوی زیادت‌تر باشد کرامت بزرگتر و فزونتر و قرب به خدا بیشتر است و هرگاه تقوی نباشد کرامت و اصطفائی نیست- و فضیلت هر کسی به اندازه تقوی و پرهیزگاری او است چنانچه خدای تعالی فرموده و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات یعنی بالا بردیم درجات بعضی را بر بعضی دیگر و فرموده تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض یعنی بعضی از آن پیغمبران را بر بعض دیگر فضیلت داده‌ایم و فرموده فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین یعنی فضیلت داده است خدا جهادکنندگان بر مالها و نفسهای خود را بر نشستگان یعنی- آنهائی که با مالها و جانهای خود جهاد نمی‌کنند پس اصطفاء و کرامت روی پایه تقوی و پرهیزگاریست و اهل اصطفاء از آل ابراهیم در تقوی و پرهیزگاری با هم متفاوتند و در میان آل ابراهیم برتر و بالاتر از حیث تقوی و پرهیزگاری و اصطفاء از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیست که خدا او را رحمت عالمیان قرار داده و به شرف خاتمیت مشرف ساخته. نکته قابل توجه بدان که قدر متیقن و مسلم اراده از آل در آیه مبارکه اولاد است- و در باقی خویشاوندان نسبی و سببی محل خلاف است در میان علماء و ارباب تفاسیر- و آل در آیه مطلق و بدون قید می‌باشد و برای اولاد ذکور تخصیص داده نشده تا اصطفاء اختصاص به مردان داده شود و زنها محروم از آن باشند پس واجب است که بر عموم حمل شود چنانچه بنای لفظ بر حمل بر حقیقت است مگر آنکه دلیلی بر عدم آن قائم شود پس آل ابراهیم هر که باشد از مرد و زن اطلاق لفظ آل بر آن صادق است مطلقاً لذا می‌گوئیم آیه شریفه دلالت دارد آل ابراهیم بر مرد و زن هر دو که اهل اصطفاء هستند به شرطی که متقی و پرهیزگار باشند و با طهارت چنانکه در آیه ان اکرمکم عند الله اتقاکم گفته شده و در آیه تطهیر تصریح به آن شده و چون فاطمه زهراء سلام‌الله علیها از اهل بیتی است که خدا به طهارت او شهادت داده و ذهاب هرگونه پلیدی و رجسی از او در اعلی مرتبه از عصمت است و بالاترین مقام طهارت از این جهت برابری می‌کند و مساوی است با غیر خود یعنی انبیاء و مرسلینی

که اهل اصطفا‌یند در صورتی که فرض شود مساوی بودن او با آنها در عصمت و حال اینکه اینطور نیست بلکه مقام و درجه او بالاتر است از همه آنها غیر از پدر بزرگوارش چنانچه ادله آنها را بعد از این در این کتاب خواهی دانست پس اصطفاء او بر همه خلق است غیر از انبیاء و بنابر اینکه ادله قطعیه دلالت دارد بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله افضل همه خلائق و اشرف همه انبیاء و مرسلین و خاتم ایشان است نزد فریقین از خاصه و عامه و اخبار هر یک از طرفین بر آنها ظهور دارد و مستغنی از اقامه دلیل است و صدیقه طاهره سلام الله علیها نسبت حقیقه ذاتیه‌ای با آن حضرت دارد که این نسبت برای احدی غیر از او نیست در میانه همه خلق به علت فرزند و بضعه و جزء و لطیفه سرّ او بودن دارای شرافت و فخر و مجد ذاتی و نسبی هر دو بوده [صفحه ۱۴۸] لذا از سایر انبیاء و مرسلین افضل و اشرف می‌باشد زیرا که هر یک از آنها دارای یک شرافت و یک فخرند و آن بی‌بی معظمه دارای شرف و فخر ذاتی و شرف و فخر نسبی است پر واضح است که صاحب دو شرافت افضل است از صاحب یک شرافت پس به دلیل واضح در افضلیت صدیقه طاهره از سایر پیغمبران غیر از پدر بزرگوارش هیچگونه شک و تردیدی نیست نکته دیگر آنچه در بیان افضلیت حضرت فاطمه سلام الله علیها از انبیاء و رسل ذکر شد بنابر مذاق قاطبه مسلمانان است و اما بنابر مذاق فرقه ناجیه شیعه دوازده امامی دایره استدلال بر افضلیت آن حضرت بر آنها وسیعتر است از کثرت اخبار و تظافر آثاری که از مصادر وحی و تنزیل روایت شده چنانچه بعضی از آنها در فصول آتیه فضلا از آنچه قبلا تذکر داده شد ذکر می‌شود- از جمله فضائل و مناقبی که بر آن احدی از انبیاء و رسل الهیه سبقت نگرفته‌اند و از سابقین و لاحقین کسی در آن شرکت نداشته و ندارد نزول صحیفه‌ایست برای او که علوم اولین و آخرین در آن از هر جهتی جمع و مندرج است از بلایا و منایا و آجال و فصل الخطاب حتی دیه خراشی که بر پوست بدنی وارد شود و از جمله فضائل خاصه او این بوده که خدا امیر مؤمنان علیه‌السلام را برای کفویت او آفریده و آلا برای زوجیت و همسری او از آدم تا خاتم کفو و همسری برای او نبود چنانچه روایت شده که فرموده‌اند- لولا ان خلق الله امیر المؤمنین لفاطمه لم یکن لها کفو من آدم فمن دونه- این نیز دلیل است بر افضلیت فاطمه بر جمیع انبیاء و مرسلین غیر از پدر بزرگوارش

### حکایتی است زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه

نگارنده مؤلف قاصر حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی عفی الله عن جرائمه گوید زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم بر حسب اتفاق برای اخذ کتابی از فضیله العلامه خلد مقام شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب ابصارالعین فی انصارالحسین علیه‌السلام شرف خدمت ایشان را حاصل کردم در مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می‌کردم از نام آن کتاب پرسیدم فرمودند کتاب کشف اللثالی تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن العرنس حلی است که یکی از علماء بزرگ شیعه بوده از علماء قرن نهم و کتاب را به من دادند کتابی بود به قطع وزیری کاغذ زرد قریب سیصد صفحه به خط شیخ احمد تونی نوشته شده بود در ضمن اینکه مشغول دیدن عناوین آن بودم برخورد کردم به حدیثی که مکرر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم بطور مرسل و هر چند تفحص کرده و از بعضی از محدثین از سند آن پرسش می‌کردم اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و بعضی هم از احادیث موضوعه می‌دانستند دیدم در آن حدیث را مسندا نقل نموده از مرحوم سماوی استجازه استنساخ آن را نمودم ایشان هم مضایقه فرمودند من با نهایت خوشحالی در میان مجلس حدیث را نوشتم چون در فضیلت بی‌بی معظمه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم والعهد علی راویه فی کتاب کشف اللثالی لصالح بن عبدالوهاب بن العرنس انه روی عن الشیخ ابراهیم بن الحسن [صفحه ۱۴۹] الذراق عن الشیخ علی بن هلال الجزائری عن الشیخ احمد بن فهد الحلی عن الشیخ زین الدین علی بن الحسن الخازن الحائری عن الشیخ ابی عبدالله محمد بن مکی الشهید بطرقه المتصله الی ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی بطریقه الی جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبدالله الانصاری عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن الله تبارک و تعالی انه قال یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما- ثم

قال جابر هذا من الاسرار التي امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله بكتمانه الا عن اهله يعني به سند مذکور از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود خدای تبارک و تعالی فرمود ای احمد اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود هیچیک از شما را نمی آفریدم

### تحقیقی از مؤلف قاصر

مؤلف کتاب کشف اللثالی یکی از علماء قرن نهم هجری بوده و او یکی از مؤلفین از علماء شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده کان عالماً ناسِکاً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً و در حدود سال هشتصد و چهل هجری تقریباً وفات یافته و قبر او در حله هیفاء مزاری است که به آن تبرک می‌جویند و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه به شمار می‌روند و سند حدیث در نهایت اتقان است آنچه که در اینجا مقتضی بحث در اطراف آنست مفهوم متن حدیث است نسبت به جمله دوم و سوم که بیشتر مغزها تحمل حمل آن را ندارد از این راه این حدیث در نزد ایشان تلقی به قبول نیست و بسا انکار می‌کنند و موضوع می‌دانند و حال آنکه این هر سه اعضاء رئیس و فاطمه زهراء سلام الله علیها مجمع البحرین دریای نبوت و دریای علم و مجمع النورین نور نبوت و نور امامت است و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه هر سه قائم به یکدیگرند که اگر هر کدام از آنها نبودند دیگری هم نبود برای تقریب به ذهن تنظیر می‌کنیم تمام عوالم امکانیه را به شخص تام الخلقه مرگب از اعضاء و جوارح داخلیه و خارجیه که بعضی از اجزاء و اعضاء آن خادمه و بعضی مخدومه و در اجزاء مخدومه هم بعضی از آنها رئیسه‌اند که قوام و بقاء سایر اعضاء بواسطه آنها است که اگر آنها نباشند باقی آنها هیچکدام نخواهند بود و قوام اعضاء رئیسه هم هر کدام از آنها به یکدیگر است مثلاً اعضاء رئیسه در بدن هر شخصی عبارت است از دماغ که به منزله پیغمبر است در بدن و قلب که بمنزله امام است در آن و جگر که مجمع البحرین آن دو است پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر که منشاء رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سایر اعضاء است نبود نه دماغ بود و نه قلب جای تردید و اشکالی باقی نمی‌ماند حق جان جهان است و جهان جمله بدن ارواح ملائکه قوای این تن افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن خلاصه کلام- آنچه که در پیرامون این حدیث شرح داده شد جواب کسانی است که می‌گویند- از ظاهر متن حدیث لازم می‌آید که فاطمه سلام الله علیها افضل از پدر بزرگوار و شوهر عالمقدارش باشد [صفحه ۱۵۰] این گمان غلطی است که ذهن سلیم متبع از آن ابا دارد- حدیث مشهور مستفیض بلکه متواتر نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده فاطمه بضعة منی و حدیث فاطمه روحی التي بین جنبی که هر دو حدیث را فریقین روایت کرده‌اند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را به عضویت خود معرفی فرموده و آن بی‌بی معظمه را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت است نه مجاز و قول قاضی عضدی صاحب مواقف که گفته است این کلام پیغمبر از باب مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت و بر وجه مجاز بوده نه اغراض دیگری- قابل قبول نیست زیرا که مقام شامخ رسالت بالاتر از آنست که مجاز گوئی کند- لفظ بضعة (بفتح باء) به معنای جزء است و اصل در جزء عدم جواز تفکیک است از کل در صفات آن به این بیان مثلاً- هرگاه کسی دارای صفتی باشد آن صفت نسبت به ذات موصوف شامل تمام اعضاء او است بر وجه حقیقت و شکی نیست که نسبت حمل آن به اعضاء موصوف برابر و یکسان است و تفکیک میان اعضاء به سلب و وصف از بعض دیگر یا به تفاوت آن با اعضاء دیگر از حیث شدت و ضعف یا کم و زیاد غلط و واضح البطلان است مثلاً اگر شخصی به صفت سخاوت متصف باشد می‌گویند آن شخص دارای ملکه سخاوت است و نمی‌گویند که چشم او یا گوش او یا دست او این ملکه سخاوت را ندارد یا هر کدام از آنها که باشد سخاوتش کمتر است یا زیادتر از سایر اعضاء او و بقدری این مطلب ظاهر و روشن است که محتاج به دلیل و استدلال نیست این بیان عیناً در موضوع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز در مقام فضیلت و متصف بودن به آن جاری است در فضائلی که دارد سوای فضیلت نبوت و رسالت که آن به دلیل خاص خارج است پس گفته نمی‌شود که

فلان عضو یا روح مبارکش فاقد وصف فضیلتی یا اوصاف فضائل او است یا بهره آن عضو یا روح از اعضاء دیگر آن حضرت کمتر است یا ضعیفتر بنا بر این می‌گوئیم حدیث مستفیض بلکه متواتر بضعه و حدیث روح بر وجه حقیقت است نه مجاز و افضلیت آن بی‌بی معظمه از جمیع انبیاء و رسل مسلم است باستثناء پدر بزرگوار و شوهر عالیقدرش - صلوات الله علیهم و علی آلهم الطیین

### ایراد و دفع آن

اگر کسی بگوید که انبیاء علیهم السلام مساوی و برابرند با فاطمه زهراء سلام الله علیها در عصمت و طهارت ولیکن آنها را خصیصه‌ایست که در زهراء علیها السلام نیست و آن مرد بودن آنها است بحکم الرّجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض یعنی - برای ایشان است بر زنها قیام ولایت و سیاست - و این معلّل به دو علت است یکی موهوبی از جانب خدا و آن فضیلت دادن خدا است ایشان را بر زنها به چیزهای بسیاری از کمال و عقل و حسن تدبیر و زیادی قوت در اعمال و طاعات و از همین جهات است که به پیغمبری مخصوص [ صفحه ۱۵۱ ] شدند و اختصاص داده شدند به امامت و ولایت و اقامه شعائر و جهاد و قبول شدن شهادت ایشان در هر کاری و دو برابر بردن بهره ارث و غیر اینها و دیگر علّت کسی که نفقه زنها را بدهند و صدق و مهر آنها را ادا کنند با اینکه فائده نکاح مشترک بین آنها است و ضرورتاً مرد بهتر از زن است هر چند شرف انتساب به پیغمبر برای زهراء علیها السلام باشد آن نسبت عرضیه است نه ذاتیه

### جواب گفته می‌شود

مسلم در نزد همه دانشمندان است بنحوی که نمی‌توانند انکار کنند آن را احدی از مسلمانان و شک و تردیدی ندارند که خدای عزوجل کرامت و فضل و شرف را به طهارت و تقوی و علم و معرفت مقرر کرده نه به مرد و زن بودن و برای همین است که هرگاه زن صالحه و مؤمنه باشد و مرد فاسق و فاجر باشد و همچنین هرگاه زن به طهارت و تقوی نزدیکتر باشد و علم او بیشتر باشد و مرد تقوی و طهارت نداشته باشد و جاهل باشد چنین زنی اشرف از آنچنان مرد است البته البته و می‌بینیم اگر مرد بی تقوی شد ولایت او ساقط می‌شود و کرامتی برای او نخواهد بود و اگر مرد فاسق شد مطلقاً شهادت او پذیرفته نمی‌شود - و عکس آن زن صالحه با تقوی بسا مالک مرد می‌شود پس مزیت و فضیلت برای مرد وقتی حاصل می‌شود که با طهارت و تقوی باشد و هرگاه بدون طهارت و تقوی باشد و اگر مرد و زن در طهارت و تقوی و علم مساوی باشند مرد افضل از زن است - و اگر زن رجحان داشته باشد از هر جهتی بر مرد او افضل است از مرد - پس افضلیت مرد منوط به دو شرط است یکی مساوات او با زن در تقوی و علم و سایر جهات فضل و دیگر مساوات هر دو با هم در رتبه و درجه و اما وقتی که زن بالاتر از مرد باشد در رتبه و درجه و در مقام علیت باشد و مرد در مقام معلولیت بدون شک و تردید زن افضل از مرد است بالضرورة از جهت مساوی نبودن علّت با معلول و نور با منیر در هیچ حالی از احوال حاصل کلام - آنکه صدیقه طاهره سلام الله علیها بنص کلام خدا عصمت و طهارت او ثابت چنانچه خدا به عصمت و طهارت او شهادت داده به آنچه که مافوق ندارد و از او برده است کلیه پلیدیها و رجسها و اقدار ظاهریه و باطنیه را از گناهان و خطاهای ظاهره و باطنه کبیره و صغیره حتی از ترک اولی و حدیث نفس و کلیه چیزهایی که خدا نمی‌خواهد - و دیگر آراسته بودن آن حضرت به علوم ظاهره و باطنه و ثبوت اعلیّت از همه پیغمبران غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالیقدر خود بنحوی که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین افتخار می‌فرمودند به صحیفه فاطمه که در آن است علم به آنچه که گذشته و آنچه که تا قیام قیامت بعد از این بیاید و واقع شود و آنچه در زمان او موجود بوده دلیل است نیز بر افضلیت او بر تمام انبیاء و رسل غیر از پدر و شوهرش صلی الله علیها و علی آبیها و بعلها و بنیها [ صفحه ۱۵۲ ]

## در بیان اینکه فاطمه ولایت کلیه داشته

## اشاره

از جمله آیات دالّه بر ولایت کلیه داشتن فاطمه زهراء سلام الله علیها آیه مبارکه تطهیر است به اتفاق فریقین که در شان اهل البیت نازل شده و مراد از اهل البیت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهراء و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین اند بنابر روایات اکثر مفسرین عامّه و اجماع مفسرین خاصّه و ملحق به ایشانند نه امام دیگر که از فرزندان حسین علیه السلامند و احدی از انبیاء و مرسلین تا چه رسد به سایر مؤمنین در آن شرکت ندارند ابداً باید دانست که علاوه بر ملکه عصمت و طهارتی که سایر انبیاء و مرسلینی که دارای ولایت جزئیّه بوده‌اند و آن معظمه دارا بوده‌اند در ولایت کلیه هم با پدر بزرگوار و شوهر عالیقدر خود شرکت داشته و همراه و همقدم بوده و هیچگاه ترک اولائی از او سر نزده و از درجات رضا و خشنودی مولای خود به هیچ وجه نکاسته و غریزه خود را به زیور لقب عصمه اللّهی آراسته و پیراسته است لذا به اتفاق علماء اسلامی از شیعه و سنی او را از اهل البیت به شمار در آورده‌اند و در اخبار و آثار به این معنی بتضییص و تصریح شده چنانچه شیخ صدوق علیه الرّحمه در کتاب امالی مسندا از ابن عباس روایت کرده که گفته است انّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالساً ذات یوم و عنده علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال اللهم انک تعلم انّ هؤلاء اهل بیتی و اکرم الناس فاحبّ من احبهم و ابغض من ابغضهم و وال من والاهم و عاد من عاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرین من کلّ رجس معصومین من کلّ ذنب و ایدهم بروح القدس منک (الحديث) یعنی- روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود در حالی که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در نزد او بودند پس فرمود خدایا تو می دانی که اینها اهل بیت منند و گرامی ترین مردمانند دوست بدار کسی را که ایشان را دوست بدارد و خشمگین باش بر کسی که بر ایشان خشمگین است و دوستی کن با آنهایی که با ایشان دوستی کنند و دشمنی کن با آنهایی که با ایشان دشمنی کنند و ایشان را طاهر و پاکیزه گردان از پلیدیها و هرگونه رجسی و معصوم قرار ده ایشان را از هر معصیت و گناه و ترک اولائی و مدد کن ایشان را به جبرئیل امین یا به روح قدسی ای که از تو است مؤلف حقیر گوید در صورتی که صدور ترک اولی از آن بی بی معظمه جایز باشد نمی توانیم در عصمت و طهارت او را در ردیف سایر انبیاء و مرسلین و معصومین قرار دهیم به لحاظ نسبی بودن امور زیرا که ترک اولی عبارت است از، از دست دادن بعضی از درجات رضای مولی نسبت به انبیاء و مرسلین بحکم حسنات الابرار سیئات المقرین که از آنها تعبیر [ صفحه ۱۵۳ ] به معصیت شده نظیر آنچه که خدا در حق آدم صلی الله فرموده عصی آدم ربّه فعوی ثم اجتباه ربّه فتاب علیه و هدی یا در حق موسی علیه السلام فرموده: فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین و مانند این دو نسبت به بعضی از انبیاء خلاصه کلام- پس از اثبات صحت اطلاق معصیت بر ترک اولی چون از صاحبان ولایت کلیه و زمامداران عالم امکان که مقربان خیلی خیلی نزدیک به خدایند صدور معصیت به هر عنوانی که فرض شود محال است همچنین از صدیقه طاهره سلام الله علیها هم که از مصادیق آیه شریفه تطهیر است و با پدر و شوهر و فرزندان در پاک بودن از هرگونه رجس و پلیدی و قذارتی همطراز و همسنگ است و در ملکه عصمت با آنها شریک و برابر است صدور آنچه اطلاق معصیت بر آن شود از گناه و خطا و ترک اولی محال و ممتنع است و جهت لازم دانستن فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه شرط عدم صدور ترک اولی را از ایشان اینست که صاحبان ولایت مطلقه در تمامی ملکات فاضله و صفات ممدوحه باید افضل باشند از صاحبان ولایت مقیده و در ملکه عصمت هم باید از آنها برتر باشند و برتری ایشان به آن است که ترک اولائی از ایشان صادر نشود و اما نسبت به صاحبان ولایت جزئیّه ارتکاب ترک اولی بر ایشان ضرری ندارد- و امّا بر صاحبان ولایت کلیه با شئون ولایتی و کمال قربی که به خدا دارند ارتکاب آن ناشایسته است زیرا که در این صورت تفاوتی با آنها ندارند و افضل و فاضل مساوی و در یک درجه خواهند بود نتیجه‌ی کلام از آنچه گفته شد واضح و روشن گردید که آیه تطهیر در شان کسانی از اهل البیت نازل شده که دارای ملکه عصمتی

بوده‌اند که هیچگونه ترک اولائی از ایشان سر نزده که منافی با داشتن منصب ولایت مطلقه باشد- و عصمت کبری سلام‌الله علیها به اتفاق شیعه و سنی از جمله اهل‌البیت می‌باشد و در ولایت مطلقه با پدر و شوهر و دو فرزندش شرکت دارد و همچنین با همه ائمه نه گانه دیگر از اولاد خود- و غیر از این چهارده نور پاک احدی از خلق خدا از اولین و آخرین در این دو منصب با ایشان شریک نیست- صلی‌الله علیها و علی‌اینها و بعلها و بنیها

### و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

عاجز و ناتوان بودن تمام خلائق عالم امکان از شناختن حقیقت و نورانیت و پایه و درجات و مقامات آن بی‌بی معظمه از نظر محیط بودن آن حضرت بر آنها و محاط بودن آنها از حیث وجود و علم و قدرت و هر کمالی به این تقریر که نفوس کلیه حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله و اهل‌بیت و آل اطهارش وجوداً و علماً احاطه به ممکنات دارند به دلیل آیات و اخبار بسیار که در کتب معتبره از خاصه و عامه روایت شده و بسیاری از آنها را مؤلف قاصر در جزء اول و دوم کتاب ولایت کلیه که جزء اول آن در طهران به چاپ رسیده بیان کرده‌ام که شناسائی خود را از عموم خلق سلب فرموده‌اند که به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنم [صفحه ۱۵۴] در تفسیر فرات بن ابراهیم مسنداً از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده در ضمن حدیثی که فرمود- و انما سمیت فاطمه لانی الخلق فطموا عن معرفتها- یعنی آن حضرت فاطمه نامیده شد برای آنکه خلق از شناختن او جدا شده‌اند یعنی به کنه معرفت او راه نیافته‌اند چنانچه در سیزده نفر معصومین دیگر هم از کنه معرفت ایشان عاجز مانده‌اند و یقیناً مراد معرفت ظاهری نیست که در ظاهر ایشان را نشناخته باشند هر کسی به قدر ظرفیت و استعداد خود از معرفت ظاهری آنها بهره‌مند می‌شود و بسا اشخاص ضعیف‌الایمان و سست عقیده از شنیدن فی‌الجمله‌ای از مقامات عالیه ایشان تعجب می‌کنند بخاطر خود می‌گذرانند که چگونه می‌شود عقلهای این همه مردمان از شناختن یک دختر عاجز باشد در جواب چنین شخصی باید گفت برو قدری در حالات مؤمنان با فضیلت فکر کن چون خودت دارای چنان فضیلتی نیستی نمی‌توانی مرتبه فضل آنها را بفهمی تا چه رسد به مقامات شامخه اهل‌بیت پیغمبر که بتوانی کنه ذات آنها را بشناسی مرحوم سید جلیل و عالم نبیل سید محمد بن هبه‌الله قزوینی (ره) در رساله ولایت خود روایتی در این باب از حسین بن سعید اهوازی در کتاب (المؤمن) خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده لا یقدر الخلاق علی کنه صفة الله تعالی فکذلک لا یقدر علی کنه صفة رسول الله صلی‌الله علیه و آله و کما لا یقدر علی کنه صفة الرسول کذلک لا یقدر علی کنه صفة الامام علیه‌السلام و کما لا یقدر علی کنه صفة الامام لا یقدر علی کنه صفة المؤمن یعنی مخلوقات بر حقیقت صفت خدای تعالی قادر نیستند و همچنین قادر نیستند بر حقیقت صفت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و همچنین که قادر نیستند بر حقیقت صفت رسول خدا قادر نیستند بر حقیقت صفت امام علیه‌السلام و همچنانکه قادر بر حقیقت امام نیستند قادر بر حقیقت صفت مؤمن نیستند پس وقتی که خلق از حقیقت صفت مؤمن و شناختن آن عاجز باشند کجا می‌توانند حقیقت امام یا پیغمبر یا خدا را بفهمند و بشناسند

### حقیقت پیغمبر و امام و زهراء را بشر نمی‌تواند بشناسد

#### اشاره

در جزء اول از کتاب اصول کافی چاپ طهران در سال ۱۳۸۱ هجری قمری و در کتاب امالی شیخ صدوق چاپ سنگی امین‌الضرب در سال ۱۳۰۰ قمری در طهران صفحه ۳۹۹ و در کتاب عیون اخبار الرضا تالیف صدوق چاپ سنگی سال ۱۳۱۷ قمری صفحه ۱۲۰ و در کتاب احتجاج طبرسی چاپ نجف سال ۱۳۸۶ قمری جزء دوم صفحه ۲۲۶ و در کتاب غیبت نعمانی و غیر اینها مسندا از



عبدالعزیز بن مسلم از حضرت امام رضا علیه‌السلام حدیث مفصلی را در صفات جامعه امام علیه‌السلام که محل شاهد ما در اینجا از آن حدیث اینست که فرموده هیئات هیئات فمن ذا الذی يبلغ معرفة الامام او یمكنه اختیاره ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الالباب و خستت العیون و تصاغرت العظام و تحیرت الحکماء [ صفحه ۱۵۵ ] و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الالباء و کلت الشعراء و عجزت الابداء و عیت البلغاء عن وصف شان من شأنه او فضیله من فضائله و اقزت بالعجز والتقصیر و کیف یوصف بکله او ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه لا کیف و انی و هو بحیث النجم من ید المتتولین و وصف الواصفین فان الاختیار من هذا و این العقول عن هذا و این یوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك فی غیر آل الرسول محمد صلی الله علیه و آله کذبتهم والله انفسهم و منتهم الاباطیل فارتقوا مرتقا صعباً دحضاً تزلّ عنه الی الحضیض اقدامهم راموا اقامة الامام بعقول حائرة باثرة ناقصة و اراء مزلّة فلم یزدادوا منه الا بعداً قاتلهم الله انی یؤفکون و لقد راموا صعباً و قالوا افکا و ضلوا ضلالاً بعيداً و وقعوا فی الحیره اذ ترکوا الامام علی بصیره (الحدیث)

### ترجمه حدیث

یعنی - کیست که برسد بکنه معرفت امام یا برای او ممکن باشد اختیار کردن چنین امامی دور است دور است چنین گمانی عقلها گم و سرگردان می‌شود و صاحبان عقول متحیر می‌مانند و چشمها منع می‌کند و بزرگان کوچک می‌گردند و حکماء در تحیر می‌مانند و فکر خردمندان کوتاه است و خطبا از وصف کردن امام خسته می‌مانند و اهل خرد به نادانی فرومی‌مانند و شعراء وامی‌مانند و صاحبان ادب عاجز می‌شوند و فصحاء و بلغاء خسته می‌شوند از وصف کردن شأنی از شئون امام یا فضیلتی از فضیلت‌های او کو عقلهائی که بتواند امام را بشناسد و کو آن کسی که بتواند همه اقرار به تقصیر خود می‌کند چگونه می‌تواند همه صفات او را وصف کنند یا کنه صفات او را تعریف کنند یا بیابند کسی را که قائم مقام او باشد و بی‌نیاز کند مانند بی‌نیاز کردن او چنین است چنین کسی پیدا نمی‌شود و از کجا پیدا شود امام مانند ستاره‌ایست که دست گیرندگان از آن کوتاه است و وصف کنندگان نمی‌توانند او را وصف کنند کجا می‌توانند چنین امامی را خودشان اختیار کنند و کجا عقلهایشان می‌رسد به آن و کجا می‌توانند مانند چنین امامی را پیدا کنند آیا چنین گمان می‌کنند که در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله می‌توانند چنین امامی پیدا کنند به ذات خدا قسم نفسهای ایشان، ایشان را تکذیب می‌کند و این آرزوهای باطل آنها را می‌کشد هرآینه ایشان بالا رفته‌اند به جایگاه بلند دشواری که قدمهایشان خواهد لغزید و فرو خواهند افتاد چنین قصدی کرده‌اند که به عقلهای سرگردان خود و فکرهای کوتاه خود و رأیهای گمراه کننده خود امامی برپا کنند چیزی برای خود زیاد نمی‌کنند مگر اینکه از حق دور می‌شوند خدا بکشد ایشان را چگونه دروغ سازی می‌کنند و دروغ می‌گویند و گمراه شده‌اند گمراه شدن بسیار دوری و در سرگردانی افتاده‌اند زمانی که امام را از روی بصیرت شناختند و ترک او کردند مؤلف حقیر گوید [ صفحه ۱۵۶ ] پس بی‌بردن بکنه مقام و حقیقت صاحبان ولایت مطلقه از محالات است و ماسوای از ایشان که نسبت به مقام و منزلت ایشان مرده‌اشان سمت غلامی و زنهاشان سمت کنیزی ایشان را دارند کجا می‌توانند به تمام معنی عارف شئون و کنه حقایق و عظمت مراتب ایشان شوند زیرا که ملکه ولایت مطلقه و اولوالامری غیر از ملکات عادیه ظاهریه است که اهل ظاهر به کنه آن بتوانند برسند یا اگر هم نتوانند حقیقت آن را بفهمند از امارات ظاهریه برای فهمیدن آن راهی به دستشان بیاید مانند حسن ظاهری که کاشف از ملکه عدالت است مثلاً و بالعکس - پس باید دانست که بی‌بردن به کنه و حقیقت ولایت مطلقه یا به تعبیر دیگر سلطنت کلیه الهیه نسبت به تمام سلاسل عوالم امکانیه از فهم بشر عادی ولو هر اندازه دارای مقام علم و دانش باشد بیرون است مگر اینکه مخصوصین به این منصب خدائی خودشان بی‌بردن به کنه حقیقت همدیگر ببرند چنانچه شیخ فقیه علامه عزالدین ابو محمد حسن بن سلیمان حلی تلمیذ شهید اول صاحب لمعه اعلی الله مقامهما در کتاب (المحتضر) چاپ نجف اشرف در مطبعه حیدریه سال ۱۲۷۰ هجری قمری در صفحه (۳۸) قول رسول اکرم صلی

الله علیه و آله و سلم را نقل کرده که فرمود- یا علی ما عرف الله الا انا و انت و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرفک الا الله و انا یعنی شناخت خدا را یا علی کسی جز من و تو و شناخت مرا کسی جز خدا و تو و شناخت تو را کسی جز خدا و من

### در مناقب ابن شهر آشوب

در مجلد دوم چاپ سنگی سال ۱۳۱۷ در ایران در جزء هفتم راجع به امام ششم حضرت صادق علیه السلام صفحه ۳۲۶ از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال او از آن حضرت روایت کرده که فرمود والله لقد اعطينا علم الاولین والآخرین فقال له رجل من اصحابه جعلت فداک اعندکم علم الغیب فقال له ویحکک انی لاعلم ما فی اصلاب الرجال و ارحام النساء و یحکم و سعوا صدورکم و لتبصر اعینکم و لتع قلوبکم فنحن حجه الله تعالی فی خلقه و لن یسع ذلك الا صدر کل مؤمن قوی قوته کقوة جبال تهامة الا باذن الله والله لو اردت ان احصى لکم کل حصاة علیها لاخبرتکم و ما من یوم و لا لیلۃ الا والحصی یلدا یلادا کما یلد هذا الخلق والله لتباغضون بعدی حتی یاکل بعضکم بعضاً یعنی- به ذات خدا سوگند که ما عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را پس مردی از یاران او به او گفت فدایت شوم آیا علم غیب نزد شما هست فرمود رحمت بر تو باد من قطعاً می دانم آنچه را که در پشت پدران و رحمهای مادران است رحمت بر شما باد سینه‌های خود را گشایش دهید باید ببیند چشمهای شما و باید نگاهداری کند دل‌های شما ما حجت خدای تعالی هستیم در میان خلق او و توسعه قبول این سخن را ندارد مگر سینه پر قوت مؤمن صاحب قوت که قوت او مانند قوت کوه‌های حجاز باشد به اذن خدا به ذات خدا سوگند اگر بخواهم همه سنگریزه‌ها را برای شما بشمارم همه آنها را که روی زمین است می‌شمارم و خبر می‌دهم شما را نیست روز و شبی مگر اینکه این سنگریزه‌ها می‌زایند زائیدنی همچنانکه این خلق می‌زایند به ذات خدا سوگند که شما کینه همدیگر را در بعد از من در دل‌های خود خواهید گرفت تا اینکه می‌خورد بعضی از ایشان بعض دیگر را [ صفحه ۱۵۷ ]

### از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

لیاقت نداشتن احدی از خلق عالم است از آدم تا خاتم برای همسر شدن با آن ولیه الله عظمی سلام الله علیها غیر از وجود مبارک پسر عم بزرگوارش ولی الله اعظم امیرالمؤمنین علی علیه السلام- لیاقت نداشته‌اند زیرا در امر مزاجت کفویت یعنی هم‌شان یکدیگر بودن از مقررات شریعت مقدسه اسلامی است و قطع نظر از آن بنای عرف هم بر همین است چنانچه در عرب هم مرسوم بوده در بسیاری از موارد کفویت رعایت می‌شده حتی در جنگ‌های تن به تنی هم بسیار مورد نظر بوده- و در امر مزاجت بالخصوص گذشته از وجهه شرعی جنبه طبیعی هم داشته و دارد چنانچه هر صنفی با صنف خود میل درد ازدواج کند عالم با عالم تاجر با تاجر و هکذا چنانچه شاعر هم گفته کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز و این امر طبیعی بشر است گرچه در تحقق کفویت غیر از اتحاد در صنعت و شغل امور دیگری هم مدخلیت دارد که هر فامیل و قومی بیشتر آن را اهمیت می‌دهند- و لیکن طبقه انبیاء و اولیاء کفویت و هم‌شان بودن را در علم و معرفت و قرب به خدا و شرافت معنوی و زهد و تقوی می‌دانند و ثروتمند بودن و ریاست و صنعت و دنیاداری به هیچ وجه منظور نظرهای ایشان نیست زیرا با مقام نبوت و مرتبه امامت کاملاً منافات دارد و با یکدیگر معارضند و آنچه گفته شد بسیار آشکار و روشن است پس از تقدیم این مقدمه تذکر داده می‌شود اخباری چند با اندک اختلاف لفظی و اتحاد در معنی از خاصه و عامه روایت شده به این مضمون که اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوجود نیامده بود برای او همسر و کفوی در مردان این جهان نبود از آدم تا خاتم از جمله آنها است خبر نبوی صلی الله علیه و آله لولا ان الله خلق امیرالمؤمنین لفاطمه لم یکن لها کفو من آدم فمن دونه- یعنی اگر خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافریده بود برای فاطمه همسری برای او نبود از آدم تا برسد به کسانی که بعد از آدم بوجود آمده و می‌آیند- و در کتاب بشاره المصطفی لشیعۃ المرتضی

روایت کرده است به سند خود در ضمن حدیثی از حضرت صادق علیه‌السلام تا آنجائی که شخص اعرابی‌ای در حق حضرت فاطمه سلام‌الله علیها دعا کرد و گفت در حضور پیغمبر صلی‌الله علیه و آله: اللهم اعط فاطمة علیها‌السلام ما لا عین رأَتْ و لا اذن سمعت فاقنّ النبى صلی‌الله علیه و آله و اقبل الی اصحابه فقال ان الله تعالى قد اعطى فاطمة فی الدنیا ذلک انا ابوها و ما احد من العالمین مثلی و علی علیه‌السلام بعلمها و لولا علی ما کان لفاطمة کفو ابداً یعنی گفت- خدایا عطا کن به فاطمه علیها‌السلام چیزی را که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد پیغمبر صلی‌الله علیه و آله آمین گفت و رو کرد به یاران خود و فرمود خدای تعالی در دنیا آن را به فاطمه داده است من پدر او هستم و علی علیه‌السلام شوهر او است و احدی از مردان جهانیان مانند من نیستند و اگر علی نبود هرگز همسری برای فاطمه نبود بدیهی و واضح است که این مقام و مرتبه فقط برای انتساب فاطمه به پیغمبر نیست چنانچه آن حضرت دخترهای دیگری هم [ صفحه ۱۵۸ ] داشته و هیچیک از آنها دارای این مرتبه و مقام نبوده‌اند- و اگر آن بی‌بی معظمه دارای رتبه ولایت مطلقه نمی‌بود همسری جز علی علیه‌السلام نداشتن و نفی لیاقت همسری و همتائی با سایر انبیاء و اولیاء تا چه رسد به دیگران معنای نداشت نیکو تدبّر کن

### و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

نزول مصحف بر آن حضرت پس از رحلت پدر بزرگوارش که در آن است خبرهای آنچه که بوده است و آنچه که خواهد بود تا قیام قیامت و در آن است شماره آنچه که در آسمانها است از نامهای فرشتگان و غیر آنها و شماره آنچه که خدا خلق فرموده از انبیاء و مرسلین و نامهای ایشان و نامهای آن کسانی که بر آنها مبعوث شده‌اند و نامهای کسانی که ایشان را تکذیب کردند و نامهای کسانی که به ایشان ایمان آوردند و نامهای همه اهل ایمان و همه کفار از اولین و آخرین- و در آن است صفت هر شهر و قصبه و دهکده‌ای که در روی زمین بنا شده و پس از این بنا خواهد شد از شرق و غرب زمین و عدد هر چند نفر مؤمنی که در هر شهر یا دهی می‌باشد و عدد هر چند نفر کافری که در آنها بوده و می‌باشند- و در آن است صفات قرنهای پیشین و قصه‌های آنان و کسانی که در آنها سلطنت و حکومت داشته‌اند و شماره نامهای آنان- و در آن است نامهای امامان و پیشوایان و صفات آنها و آنچه را که هر یک از آنها مالک بوده‌اند و کیفیت رجعت‌هایی که در آنها بوده و مدت عمرهای ایشان و صفات اهل بهشت و شماره کسانی که در آن داخل می‌شوند- و در آن است بیان اوصاف جهنّم و نامهای کسانی که در آن وارد می‌شوند- و در آن است علم تمام قرآن بنحوی که نازل شده و علم تورات و علم انجیل و علم زبور بنحوی که هر کدام از آنها نازل شده و شماره هر درخت و سنگریزه و کلوخی که در تمام روی زمین هست- چنانچه در کتاب دلائل الامامه طبری که یکی از کتب معتبره معروفه است با سلسله سند روایت شده و جامع این اوراق در صفحه ۸۶ این کتاب در فصل هفتم نقل کرده‌ام تمام حدیث را و از جمله آنچه حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در ضمن آن حدیث فرموده این جمله است و لقد کانت صلوات‌الله علیها طاعتها مفروضه علی جمیع من خلق الله من الجنّ والانس والطیر والبهائم والانبیاء والملائکة (الحدیث) یعنی امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمود- هر آینه واجب شده است طاعت آن معظمه بر همه آن کسانی که خدا آفریده است از جن و انس و پرندگان و چهارپایان و پیغمبران و ملائکه (تا آخر حدیث) چه نیکو گفته است شاعر ماهر این بیت را من نمی‌گویم که آن علیا جناب بود پیغمبر ولی دارد کتاب مؤلف قاصر دنباله آن بدیهه گفته مصحف او تالی قرآن بود آنچنان کو جسم و مصحف جان بود شرح تحقیقی قرآن مبین هست این مصحف ز رب العالمین [ صفحه ۱۵۹ ] محتوی در آن علمی بی حساب هست از اسرار مبدء تا مآب جمله اسرار ما اوحی در او است علم کل انبیا پیدا در او است لیک غیر از صاحب علم کتاب هیچکس از آن نگردد کامیاب وارث آن مصحف عالمقام بعد زهرا نیست کس غیر از امام حاصل آنکه نزول چنین مصحفی بر آن حضرت و بعلاوه فرمایش امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیث نزول مصحف دلالت دارد بر اینکه آن بی‌بی معظمه سلام‌الله علیها در داشتن ولایت کلیه همدوش و همطراز پدر بزرگوار و

شوهر عالیمقدار خود می‌باشد

### و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

حدیث شریفی است که در کتاب امالی شیخ قدس الله روحه روایت شده از حسین بن ابراهیم قزوینی از محمد بن رهبان از علی بن حسین از عباس بن محمد حسینی از پدرش از صفوان از حسین بن ابی‌غندر از اسحق بن عمار از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فرمود انّ الله تعالی امهر فاطمه ربع الدنیا فربعها لها وامهر الجنّة والنّار تدخل اعدائها النّار و تدخل اولیاءها الجنّة و هی الصّدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاوّلی یعنی - خدا چهار یک دنیا را مهر فاطمه قرار داده پس چهار یک دنیا مال او است و بهشت و جهنّم را مهر او قرار داده تا داخل کند دشمنان خود را در آتش و داخل کند دوستان خود را در بهشت و او است صدیقه کبری که بر شناسائی او دور زده است قرنهای پیشین مؤلف قاصر گوید کدام زنی است در میان تمام زنهای اولین و آخرین که چهار یک تمام دنیا یا نصف دنیا طبق بعضی از اخبار دیگر و تمام بهشت و جهنّم را خدا مهر او قرار داده باشد و بعلاوه عاقد او ذات اقدس احدیّت و در عرش جبرئیل امین و در بیت المعمور راحیل ملک خطبه‌خوان و ملائکه حاملین عرش شاهدهای ازدواج و نثارکننده رضوان خازن بهشت و طبق نثار درخت طوبی و نثار آن درّ و یاقوت و مرجان و پیغمبر خدا مشاطّه او باشند و معرفت او بر تمام حاملین عرش و فرشتگان آسمانهای هفتگانه و حورالعین بهشتی و تمام خلق اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین حتی پدر بزرگوارش واجب باشد و بر معرفت او دور زند همه قرنهای گذشته و با این خصوصیات و اوصاف بالاتر از اینها چنانچه بعضی از آنها در این کتاب به محل خود ذکر کرده خواهد شد از ولایت کلیه مطلقه برکنار باشد حاشا و کلاً ثم حاشا و کلاً- پس بطور قطع و یقین طبق آیات و اخبار بسیار مسلماً آن بی‌بی معظمه و لئیة‌الله و با پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدار خود همدوش و همراه و دارای مقام ولایت مطلقه می‌باشد و اخبار نیازمند بودن همه انبیاء و مرسلین در دنیا و آخرت به شفاعت آن بی‌بی معظمه و امارت او بر تمام اهل محشر طبق آیات و اخبار و احادیث و آثار مرویه بطرق فریقین از خاصه و عامه بسیار است به برخی از آنها در این اوراق اشاره خواهد شد بار خدایا در دنیا و آخرت دست مؤلف به هیچ ارزنده را از ذیل عنایت این بی‌بی معظمه و پدر و شوهر و فرزندان طیبین و طاهرینش کوتاه مگردان [ صفحه ۱۶۰ ]

### و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن صدیقه کبری

#### اشاره

کیفیت وارد شدن آن بی‌بی معظمه است در زمین محشر با تشریفات عظیمه‌ای که بعد از پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدارش برای احدی نخواهد بود چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلد عاشر بحار از کتاب امالی شیخ صدوق به سند خود از ابی‌جعفر محمد بن علی الباقر علیهما‌السلام روایت کرده که فرمود سمعت جابر بن عبدالله الانصاری یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیمه تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنّة مدبّجه الجنین خطامها من لؤلؤه رطب قوائمها من الزمرد الاخضر ذنبها من المسک الاذفر عینها یاقوتتان حمران علیها قتیة من نور یرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله و خارجها رحمہ الله علی رأسها تاج من نور للتاج سبعون رکنا کلّ رکن مرصع بالدرّ والیاقوت یضیء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السیماء و عن یمینها سبعون الف ملک و عن شمالها سبعون الف ملک و جبرئیل آخذ بخطام النّاقه ینادی باعلی صوته- غصّوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله فلا یبقی یومئذ نبی و لا رسول و لا صدیق و لا شهید الا غصّوا ابصارهم حتی تجوز فاطمه فتسیر حتی تحاذی عرش ربّها جلّ جلاله فترخّ بنفسها عن ناقتها و تقول الهی و سیدی احکم بینی و بین من ظلمنی

اللهم احکم بینی و بین من قتل ولدی فان النداء من قبل الله جلّ جلاله یا حییتی وابنه حییبی سلینی تعطی واشفعی تشفعی فوعزتی و جلالی لا جازنی ظلم ظالم فتقول لا جازی الهی و سیدی ذریتی و شیعتی و شیعة ذریتی و محبّی و محبّی ذریتی فاذا النداء من قبل الله جلّ جلاله این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها فیقبلون و قد احاط بهم ملائکه الرحمه فتقدمهم فاطمه حتّی تدخلهم الجنّه

### ترجمه

یعنی- شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود رومی آورد دختر من فاطمه در حالتی که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار است که دو پهلوئی آن ناقه به ابریشم زینت کرده شده است و مهار آن از مروارید تر و چهار دست و پای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک خوشبو و دو چشم آن از دو دانه یاقوت سرخ است و بالای آن قبه‌ایست از نور که داخل آن از بیرون و بیرون آن از داخل آن دیده می شود در داخل آن عفو و بخشش خدا است و در خارج آن رحمت خدا است و بر سر آن تاجی است از نور که برای آن تاج هفتاد رکن است که هر رکنی زینت کرده شده است به در و یاقوت نور می دهد همچنانیکه ستاره درخشنده نور می دهد در کرانه آسمان و از طرف راست او هفتاد هزار فرشته و از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته و جبرئیل زمام ناقه او را گرفته به بلندتر صدای خود ندا می کند که چشمهای خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد پس سیر می کند تا برابر عرش پروردگار خود جلّ جلاله [ صفحه ۱۶۱ ] پس خود را از ناقه می اندازد و می گوید خدای من و آقای من حکم کن میان من و میان کسانی که به من ظلم کردند خدایا حکم کن میان من و میان کسی که فرزندان مرا کشته پس از جانب خدای جلّ جلاله ندا می رسد از ظلم ظالم نمی گذرم فاطمه می گوید من نمی گذرم خدای من و آقای من از ذریه ام و شیعیانم و شیعیان ذریه ام و دوستانم و دوستان ذریه ام آنگاه از جانب خدائی که بزرگست جلال او ندا می رسد کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او پس پیش می آیند و فرشتگان رحمت اطراف آنها را می گیرند و فاطمه در پیش روی آنها است تا آنها را داخل بهشت کند

### تفسیر فرات بن ابراهیم

### اشاره

از سلیمان بن محمد باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که گفت شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود دخل رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم علی فاطمه و هی حزینه فقال لها ما حزنک یا ابی بته قالت یا ابا ذکرت المحشر و وقوف الناس عراه یوم القیمه فقال یا بته یوم عظیم ولكن قد اخبرنی جبرئیل عن الله عزّ و جلّ أنّه قال اولّ من ینشق الارض یوم القیمه انا ثمّ ابراهیم ثم بعلک علی بن ابیطالب ثم یبعث الله الیک جبرئیل فی سبعین الف ملک فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور ثم یاتیک اسرافیل بثلاث حلل من نور فیقف عند رأسک فینادیک یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرک فتقومین امنه روعتک مستوره عورتک فیناولک اسرافیل الحلل فتلبسینها و یاتینک زوقائیل بنجیة من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محقه من ذهب فترکبینها و یقود زوقائیل زمامها و بین یدیک سبعون الف ملک بایدیهم الویه التسیح اذ اجدبک السیر استقبلتک سبعون الف حوراء یستبشرون بالنظر الیک ید کلّ واحده منهن مجمره من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار و علیهن اکالیل الجوهر مرصعه بالزبرجد الاخضر فیسرن عن یمینک (یعنی) روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بر فاطمه در حالتی که فاطمه اندوهگین بود پس فرمود دخترک من چه چیز تو را اندوهگین کرده گفت ای پدر به یاد محشر افتادم که مردمان برهنه می ایستند در روز قیامت فرمود دخترک من

روز بزرگی است ولیکن جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داد که اول کسی که می‌شکافد زمین را در روز قیامت من هستم پس از من ابراهیم است و پس از او شوهر تو علی بن ابیطالب است آنگاه خدا جبرئیل را به سوی تو می‌فرستد با هفتاد هزار ملک و هفت قبه نور بر سر قبر تو نصب خواهد کرد بعد از آن اسرافیل با سه حله نور بر سر قبر تو توقف می‌کند و تو را ندا می‌کند که ای فاطمه دختر محمد برخیز به سوی محشر خود بیا پس تو برمی‌خیزی در کمال ایمنی در حالتی که عورتت پوشیده باشد و حله‌ها را اسرافیل به تو می‌دهد و تو آنها را می‌پوشی و زوقائیل نزد تو می‌آید و ناقه‌ای از نور برای تو می‌آورد که مهار آن از مروارید تر باشد و بر آن جهازی از طلا باشد و تو بر آن سوار می‌شوی و زوقائیل زمام آن را خواهد کشید و هفتاد هزار ملک در پیش روی تو روانه شوند [صفحه ۱۶۲] که در دست هر یک پرچمهای تسیح باشد و چون مقداری راه سیر کنی هفتاد هزار حوریه استقبال کنند تو را و با خوشحالی به سوی تو نظر کنند که در دست هر یک از آنها مجمره‌ای از نور باشد که بوی عود از آن ساطع باشد بدون آتش و بر سر هر یک تاجهای جواهر باشد مرصع به زبرجد سبز و آنها از جانب راست تو روانه شوند فاذا سرت من قبرک استقبلتک مریم بنت عمران فی مثل من معک من الحورالعین و تسلّم علیک و تسیر هی و من معها عن یسارک ثم تستقبلک امّک خدیجه بنت خویلد اول المؤمنات باللّه و برسوله و معها سبعون الف ملک بایدیهم الویه التکبیر فاذا قربت من الجمع استقبلتک حواء فی سبعین الف حوراء و معها آسیه بنت مزاحم فتسیران هما و من معهما معک فاذا توسطت الجمع و ذلک ان اللّه یجمع الخلائق فی صعيد واحد فیتسوی بهم الاقدام ثم ینادی المنادی من تحت العرش یسمع الخلائق غصوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و من معها فلا ینظر الیک یومئذ الا ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی طالب و یطلب آدم حواء فیراهما مع امّک خدیجه امامک ثم ینصب لک منبر من النور فیه سبع مرقا بین المرقاه الی المرقاه صفوف الملائکه بایدیهم الویه من النور و تصطفّ الحورالعین عن یمین المنبر و عن یساره و اقرب النساء منک عن یسارک حواء و آسیه فاذا صرت فی علا المنبر اتاک جبرئیل فیقول لک یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا ربّ ارنی الحسن والحسین فیاتیانک و اوداج الحسین تشخب دمًا و هو یقول یا ربّ خذلی الیوم حقّی ممن ظلمنی فیغضب عند ذلک الجلیل و یغضب لغضبه جهنم والملائکه اجمعون فترفر جهنم عند ذلک زفره ثم یرج فوج من النار یتلقت قتله الحسین و ابناءهم و ابناء ابناءهم و یقولون یا ربّ لم تحضر الحسین فیقول اللّه لربانیة جهنم خذوهم بسیماهم بزرقه الاعمین و سواد الوجوه خذوا بنواصیهم فالقوهم فی الدّرك الاسفل من النار فانّهم كانوا اشدّ علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین حاربوا الحسین فقتلوه فتسمعون اشتهقتهم فی جهنم ثم یقول جبرئیل یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا ربّ شیعتی فیقول اللّه قد غفرت لهم فتقولین یا ربّ شیعه شیعتی فیقول اللّه انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنّه فعند ذلک توّد الخلائق أنّهم كانوا فاطمیین فتسیرین و معک شیعتک و شیعه ولدک و شیعه امیر المؤمنین آمنه روعاتهم مستوره عوراتهم قد ذهبت عنهم الشدائد و سهلت لهم الموارد یخاف الثیاس و هم لا یخافون یظماً الناس و هم لا یظمؤون فاذا بلغت باب الجنّه تلقتک اثنی عشر الف حور لم یتلقین احداً قبلك و لا یتلقین احداً کان بعدک بایدیهم حراب من نور علی [صفحه ۱۶۳] علی نجائب من نور جلالها من الذهب الاصفّر والیاقوت ازمتها من لؤلؤ رطب علی کلّ نجیب نمرقه من سندس فاذا دخلت الجنّه تابشریک اهلها و وضع لشیعتک موائد من جوهر علی عمد من نور فیاکلون منها والناس فی الحساب و هم فیما اشتتهت انفسهم خالدون (الحديث)

### ترجمه

یعنی چون از قبرت روانه شوی مریم دختر عمران به استقبال تو آید با مانند آنچه از حور که با تو است و بر تو سلام کنند و او با کسانی که با اویند از جانب چپ تو روانه شوند پس مادرت خدیجه دختر خویلد اول زن مؤمنه به خدا و رسول او تو را استقبال کند که در دست هر یک که هفتاد هزار ملکند پرچمهای تکبیر باشد و با تو روانه شوند و چون نزدیک محشر رسی حواء با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو آید و با او باشد آسیه دختر مزاحم همه آنها به همراه تو روانه شوند چون در میان محشر رسی و آنجا جائی

است که خلایق همه در یکجا جمع می‌شود در حالی که قدمهای آنها مساوی باشد پس نداکننده‌ای از زیر عرش ندا می‌کند که همه خلایق می‌شنوند پوشید چشمهای خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد با کسانی که با او هستند پس کسی تو را نبیند مگر ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابیطالب و آدم به طلب حوّا می‌آید می‌بیند که او با مادرت خدیجه در پیش روی تو می‌باشند پس منبری از نور برای تو نصب می‌کنند که هفت پایه داشته باشد و در میان پایه‌ها ملائکه صف می‌کشند و در دست هر یک از آنها پرچمی از نور باشد و حورالعین از طرف راست و چپ منبر صف کشند و نزدیکترین از جانب چپ تو حوّا و آسیه باشند چون بر منبر بالا- روی جبرئیل به نزد تو آید و گوید ای فاطمه حاجت خود را بخواه تو می‌گویی ای پروردگار من حسن و حسین را به من بنما پس آنها نزد تو حاضر شوند در حالتی که خون از رگهای حسین می‌ریزد و می‌گوید ای خدای من امروز داد مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر آنگاه خدای بزرگ غضب می‌کند و جهنم هم به غضب او غضب می‌کند با همه فرشتگان در آن هنگام شعله‌های آتش از آن بیرون آید و کشندگان حسین و فرزندان کشندگان و فرزندان فرزندان ایشان را برچیند در حالی که آنها می‌گویند ای پروردگار ما به جنگ با حسین حاضر نشدیم خدا به شعله‌های آتش جهنم می‌فرماید که آنها را به سیمایشان بگیرد هر کدام از آنها که چشمهایشان زاق و روهایشان سیاهست موهای جلو سرهای آنها را بگیرد و در درکهای پائین‌ترین از آتش بیندازد که اینها در ظلم کردن سخت‌تر گرفتند بر دوستان حسین از پدرانشان که با حسین جنگیدند و او را کشتند پس ای فاطمه تو می‌شنوی فریادهای آنها را در جهنم آنگاه جبرئیل می‌گوید ای فاطمه حاجت خود را بخواه تو می‌گویی ای پروردگار من شیعیانم را می‌خواهم خدا می‌فرماید ایشان را آمرزیدم پس تو می‌گویی شیعیان شیعیانم را می‌خواهم خدا می‌فرماید برو هر که تو را دست‌آویز خود قرار داد او را با خود در بهشت ببر در آن حال همه خلائق دوست دارند که از شیعیان فاطمه باشند آنگاه تو می‌روی و با تواند شیعیان تو و شیعیان فرزندان تو و شیعیان امیرالمؤمنین با خاطرهای آسوده و عورت‌های پوشیده در حالتی که همه سختیها از آنها برداشته شده و وارد شدن در مواردی که مردمان از آنها می‌ترسند برای ایشان آسان می‌شود و ایشان [ صفحه ۱۶۴ ] سیراب می‌شوند و آنان سیراب نمی‌شوند و چون به در بهشت برسی دوازده هزار حوریه با تو تلاقی می‌کنند که پیش از تو با احدی تلاقی نکرده‌اند و بعد از تو نیز با احدی تلاقی نخواهند کرد که در دست ایشان است حربه‌هایی از نور و بر اسب‌هایی از نور سوارند که زینهای آنها از طلای زرد و یاقوت است و زمامهای آنها از مروارید تر می‌باشد و بر هر اسبی مسندی از سندس قرار داده شده پس چون داخل بهشت شوی اهل آن تو را بشارت می‌دهند و برای شیعیان تو ظرفهای خوردنی از جواهر می‌گذارند بالای پایه‌هایی از نور و آنها از آن ظرفها می‌خورند در حالی که مردمان مشغول حساب پس دادن می‌باشند و ایشان در آنچه اشتیهای آن را دارند جاویدان می‌مانند (تا آخر حدیث) مؤلف ناچیز گوید دائره شفاعت صدیقه کبری سلام‌الله علیها بقدری توسعه دارد که هر که داخل بهشت شود حتی انبیاء و مرسلین رهین شفاعت او می‌باشند

### شفاعت یعنی چه؟

اصل لغت شفاعت مشتق از شفع است و شفع در لغت به معنای جفت کردن است و همچنین است لفظ شفعه که مراد از آن جفت کردن شریک است حق خود را با شریک خود به شرائطی که در کتب فقهیه در باب شفعه ذکر شده بنابراین معنای شفاعت جفت کردن شفیع است در موقع حساب مقداری از حسنات خود را با حسنات آن کسی که طلب شفاعت می‌کند تا حسنات او بر سیناتش زیادتی کند یا خداوند تبارک و تعالی از فضل خود بر حسنات او بیافزاید تا اعمال حسنه او بر گناهان او فزونی یابد و از همین باب است اطلاق شفیع و شافع بر خدای عزوجل که این دو از اسماء الهیه‌اند- و اگر مراد از شفاعت درخواست بخشش و میانجی‌گری باشد که در زبانها متبادر و شایع است این معنی در حق خدا درست نباشد زیرا که خداوند متعال جلت عظمت مافوقی ندارد که اطلاق میانجی‌گری و درخواست بخشش در حق او صادق آید و این معنایی که در لفظ شفیع و شافع نسبت به خدای تعالی گفته

شد منافات ندارد با اینکه بسیاری از شفاعتها بعنوان میانجی‌گری و درخواست بخشش صورت گیرد- و اما اطلاق معنای اول که جفت کردن مقداری از حسنات با حسنات دیگری باشد و اطلاق معنای میانجی‌گری و درخواست بخشش به تمام معنی در حق غیر از خدا صادق می‌آید و فرد اجلی و اتم اینگونه شفاعت مخصوص محمد و آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین است و به مقتضای اخبار بسیار شفاعتهای طبقات شفاعت‌کنندگان در قیامت نسبت به شفاعتهای پیغمبر خاتم و ائمه معصومین نظیر قطره‌ایست نسبت به دریا پس بر اشخاص متتبع در اخبار پیغمبر و ائمه اطهار پوشیده نخواهد ماند که شفاعت صدیقه کبری سلام‌الله علیها از همه شفاعتها برتر و بالاتر و توسعه آن زیادتر است از سایر شفعا و از جهاتی چند ممتاز می‌باشد و این کاشف است از داشتن آن بی‌بی معظمه مقام ولایت کلیه مطلقه را و شفاعت آن حضرت شامل حال غیر شیعه نیز می‌شود چنانچه از خبر تفسیر فرات بن ابراهیم که ذیلاً ذکر می‌شود استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی می‌فرماید خطاب به فاطمه زهراء صلوات‌الله و سلامه علیها [ صفحه ۱۶۵ ] اَنِّی لَا اَنْظُرُ فِی مَحَاسِبِ الْعِبَادِ حَتّٰی تَدْخُلِ الْجَنَّةَ اَنْتِ وَ ذَرِیَّتُکَ وَ شِیْعَتُکَ وَ مِنْ اَوْلَآکُم مَعْرُوفًا مِّمَّنْ لَیْسَ هُوَ مِنْ شِیْعَتُکَ قَبْلَ اَنْ اَنْظُرَ فِی مَحَاسِبِ الْعِبَادِ - قال صلی‌الله علیه و آله فتدخل فاطمة ابنتی الجنة و ذریتها و شیعتها و من اولها معروفًا ممن لیس هو من شیعتها فهو قول الله تعالی فی کتابه لا یحزنهم الفزع الاکبر قال هو یوم القیمة و هم فیما اشتهدت انفسهم خالدون و هی والله فاطمة علیها السلام و ذریتها و شیعتها و من اولها هم معروفًا ممن لیس هو من شیعتها یعنی- من نظر به حساب بندگان نمی‌کنم تا اینکه تو و ذریه تو و شیعیان تو و کسانی که از شیعیان تو نیستند و به تو احسان کرده‌اند و به ذریه و شیعیان تو احسان کرده‌اند داخل بهشت شوید پیش از محاسبه با بندگان- پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود پس فاطمه دختر من و ذریه او و شیعیان او و کسانی که به او و آنهایی که ذریه و شیعیان او احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند داخل بهشت می‌شوند و اینست که خدای تعالی در کتاب خود فرموده- اندوهگین نمی‌کند ایشان را فزع بزرگتر که هول روز قیامت باشد در حالتی که در آنچه مایل آن هستند و می‌خواهند جاویدان می‌باشند و ایشان فاطمه و ذریه او و شیعیان او و کسانی که به ایشان احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند می‌باشند

### و نیز در حدیث طویلی از رسول خدا

روایت شده که فرمود ان الله تبارک و تعالی اذا بعث الخلائق من الاولین و الاخرین نادى مناد ربنا من تحت عرشه یا معشر الخلائق غصوا ابصارکم لتجوز فاطمة بنت محمد سيدة نساء العالمین على الصراط فتغص الخلائق کلهم ابصارهم فتجوز فاطمة على الصراط لا یبقی احد فی القیمة الا غص بصره عنها اما محمّد و علی و الحسن و الحسین و الطاهرین من اولادهم فانهم محارمها و اولادها فاذا دخلت الجنة بقى مرطها ممدوداً على الصراط طرف منه بيدها و هی فی الجنة و طرف فی عرصات القیمة فینادی مناد ربنا یا ایها المحبّون لفاطمة تعلقوا باهداب مرط فاطمة سيدة نساء العالمین فلا یبقی لمحبّ فاطمة الا تعلق بهدبة من اهداب مرطها حتّٰی یترکها بها اکثر من الف فئام و الف فئام قالوا و کم فئام واحد قال الف الف ینجون بها من النار یعنی- چون خدای تبارک و تعالی برانگیزد خلائق اولین و آخرین را منادی پروردگار ما از زیر عرش خود ندا می‌کند که ای گروه خلائق چشمهای خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد سیده زنهاى جهانیان بر صراط بگذرد پس همه خلائق چشمهای خود را می‌پوشند و فاطمه بر صراط می‌گذرد و باقی نمی‌ماند در قیامت احدی مگر اینکه چشم خود را از او پوشیده است مگر محمّد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد فاطمه که محرمهای او هستند و فرزندان او پس چون داخل بهشت شود باقی می‌گذارد چادر خود را کشیده روی صراط که یک طرف بدست خود او است در بهشت و یک طرف آن در عرصات محشر است در قیامت پس منادی پروردگار ما ندا می‌کند که ای دوستان فاطمه آویزان شوید هر کدام از شما به رشته‌ای از رشته‌های چادر او پس بیشتر از هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام بر آن رشته‌ها آویزان می‌شوند- اصحاب گفتند یک فئام چقدر است فرمود هزار هزار نفر که نجات می‌یابند به سبب آن از آتش [ صفحه



## در بیان علم فاطمه

## اشاره

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مانند پدر بزرگوار و شوهر عالمقدار خود عالمه بما کان و ما یکون و ما هو کائن بوده یعنی گذشته و حال و آینده همه را می دانسته به علم موهوبی الهی لیکن در مواردی که خدا می خواست و اقتضاء داشت اظهار می فرمود و هر چه را می خواست بداند اراده می کرد و می دانست- در این اوراق به بعضی از دلایل آن اشاره می شود

## دلیل ۰۱

## اشاره

در بحارالانوار علامه مجلسی اعلی الله مقامه بسند خود روایت کرده از حارثه بن قدامه از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت حدّثنی عمّار و قال اخبرک عجباً- قلت حدّثنی یا عمّار- قال نعم- شهدت علی بن ابیطالب و قد ولج علی فاطمه فلما ابصرت به نادت ادن لاحدّثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم القیمه حتّی تقوم الساعه- قال عمّار- فرأیت امیر المؤمنین یرجع القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی صلی الله علیه و آله- فقال له ادن یا ابالحسن فدنی فلما اطمئنّ به المجلس قال له تحدّثنی ام احدّثک- قال الحدیث منک احسن یا رسول الله- فقال- کائن بک و قد دخلت علی فاطمه و قالت کیت و کیت فرجعت- فقال علی علیه السلام- نور فاطمه من نورنا- فقال صلی الله علیه و آله و سلّم اولا تعلم فسجد علی علیه السلام شکراً لله تعالی- قال عمّار فخرج امیر المؤمنین و خرجت بخروجه فولج علی فاطمه و ولجت معه فقالت- کائنک رجعت الی ابی فاخبرته بما قلته لک- قال- کان کذلک یا فاطمه- فقالت اعلم یا ابالحسن انّ الله تعالی خلق نوری و کان یسبح الله جل جلاله ثم اودعه شجرة من شجر الجنّة فاضاءت فلما دخل ابی الجنّة اوحی الله الیه الهاماً ان اقتطف الثمرة من تلک الشجرة و ادرها فی لهواتک ففعل فاودعنی الله سبحانه فی صلب ابی ثم اودعنی خدیجة بنت خویلد فوضعتنی و انا من ذلک النور اعلم ما کان و ما یکون و ما لم یکن یا ابالحسن المؤمن ینظر بنور الله تعالی-

## ترجمه حدیث

یعنی- حدیث کرد عمّار برای من و گفت خبر بدهم تو را به امر عجیبی- گفتم آری حدیث کن مرا ای عمار- گفت آری- حاضر بودم با علی بن ابیطالب که به فاطمه وارد شد چون فاطمه او را دید ندا کرد که پیش بیا به سوی من تا حدیث کنم برای تو به آنچه که از پیش بوده و آنچه که فعلاً هست و آنچه که بعد از این [صفحه ۱۶۷] خواهد بود تا روز قیامت تا قیامت برپا شود- عمار گفت دیدم امیر مؤمنان واپس برگشت من هم با او برگشتم تا اینکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و آن حضرت به او فرمود که ای ابالحسن نزدیک من بیا آنجناب به نزدیک آن حضرت رفت چون مجلس آرام گرفت پیغمبر اکرم به او فرمود آیا تو حدیث می کنی برای من یا من برای تو حدیث کنم (علی علیه السلام) گفت حدیث از تو نیکوتر است ای رسول خدا آن حضرت فرمود گویا به فاطمه وارد شدی و با تو چنین و چنان گفت و تو برگشتی علی علیه السلام گفت آیا نور فاطمه از نور ما است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود آیا نمی دانی علی علیه السلام سجده شکر برای خدای تعالی بجا آورد- عمار گفت پس بیرون رفت امیر مؤمنان و من هم با او بیرون شدم او وارد بر فاطمه شد و من هم با او وارد شدم پس فاطمه گفت گویا باز گشتی به سوی پدرم و به

آنچه من گفتم او را خیر دادی فرمود همینطور است ای فاطمه پس فاطمه گفت ای ابوالحسن خدای تعالی آفرید نور مرا در حالتی که تسبیح می‌کرد خدائی را که بزرگست جلال او پس آن را در درختی از درختهای بهشت گذارد بهشت از آن روشن شد و چون پدرم داخل بهشت شد وحی فرستاد خدا به سوی او و او را الهام کرد که از میوه این درخت بگیر و در دهان خود گذار پس پدرم این کار را کرد خدای تعالی مرا در صلب او قرار داد و پدرم مرا در رحم مادرم خدیجه دختر خویلد سپرد و او مرا بر زمین گذارد و من از آن نور می‌دانم آنچه را که از پیش بوده است و آنچه که می‌باشد و آنچه که نبوده است ای ابوالحسن مؤمن به نور خدای تعالی می‌بیند

### دلیل ۰۲

حدیث ابی‌جعفر امام محمد باقر علیه‌السلام که در فصل نامهای آن حضرت در صفحه ۵۲ قبل شرح داده شد که در ضمن آن حدیث فرموده است وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثَاقِ چنانچه در همان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای تعالی قبل از این فقره از حدیث نقل فرموده که خدای تعالی فرمود اَنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ - یعنی تو را منقطع ساختم به علم از همه زنها بدان که عمق دریای علم حضرت زهرا سلام‌الله علیها نه اندازه‌ایست که صاحبان ولایت جزئیة بتوانند به آن پی برند و مراد بی‌بی علیها السلام از ما لم یکن که در دلیل اول ذکر شد اسراری است که در نزد خداوند متعال مکنون و مخزون است و آن غیر از حوادث کونیة و بیرون از محتویات لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است که از خصایص صاحبان ولایت مطلقه است تا چه رسد به علوم سائر انبیاء غیر از پدر بزرگوارش و کسی سزاوار چنین مقام و مرتبه‌ایست که به فرمایش حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام که خدا او را به سبب علم منقطع ساخته است از دیگران در عالم میثاق

### دلیل ۰۳

سخن گفتن آن حضرت در شکم مادر و تسلیت دادن او به مادر ستوده سیر خود و خبر به مادر خود دادن از گذشته و آینده و امر به صبر نمودن او مادر را و انیس او بودن تا هنگامی که وضع حمل او شد [ صفحه ۱۶۸ ]

### دلیل ۰۴

تکلم کردن او در هنگام ولادت و شهادت دادن او به یگانگی خدا و اینکه پدرش آقای همه انبیاء و شوهرش آقای همه اوصیاء و فرزندان او آقایان همه اسباط و دختر زادگان انبیائند

### دلیل ۰۵

عالمه بودن آن بی‌بی معظمه به یگانگی خدا در هنگام ولادت و دانستن و اقرار کردن به اینکه خدا را پیغمبرانی است و پدر او سید همه آنها است

### دلیل ۰۶

آنکه در حین ولادت می‌دانست که شوهرش که خواهد بود و او سید همه اوصیاء انبیاء خواهد بود

### دلیل ۰۷

می دانست که پس از به حد رشد رسیدن و شوهر کردن فرزندان‌ی از او بوجود خواهد آمد که آقای سبطهای انبیاء باشند

## دلیل ۸

سخن گفتن او با زنانی که از جانب خدا وقت ولادت او برای وضع حمل مادرش حاضر شده بودند جهت یاری او

## دلیل ۹

سلام کردن او به آن زنها جدا جدا و گفتن او نامهای هر یک را به ترتیب که این نیز دلیل علم آن حضرت است

## دلیل ۱۰

صحیفه یا مصحفی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل امین به امر ربّ العالمین با ملائکه بسیار برای او آورد که در آن است جمیع علوم اولین و آخرین و آن تالی تلو قرآن و سه برابر قرآن است و هیچ چیزی از گذشته و آینده و علوم بلایا و منایا و آجال در آن فروگذار نشده و ائمه علیهم السلام به آن مصحف افتخار می کردند رجوع شود به صفحه ۸۶ مؤلف حقیر گوید در مصحف صدیقه طاهره سلام الله علیها احادیث مختلفی روایت شده که مشعر است بر چند قول که حاکی از پنج مصحف است قول اول - حدیث دلائل الامامه طبری از حضرت باقر علیه السلام که در صفحه ۸۶ ذکر شد که آن مصحفی بوده که در شب جمعه ای جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نزول بر او کرده و در کنارش گذاردند و پس از تبلیغ سلام خدا بر آن بی بی معظمه و جواب شنیدن عروج به آسمان نموده و آن در دو جلد از زبرجد سرخ بوده و ورقهای آن از درّ سفید بوده قول دوم - فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده آن مصحف را خدا املا کرده و به سوی او وحی فرستاده قول سوم - خبر صادقی است نیز که فرموده آن مصحف کلام خدا بوده که بر پیغمبر وحی فرستاده و آن حضرت املاء فرموده و علی علیه السلام به خط خود نوشته قول چهارم - نیز فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حزن و اندوه فاطمه در مفارقت پدرش زیاد بود روزها جبرئیل برای تعزیت و تسلیت آن حضرت به زمین می آمده و از مکان و مقام پدر [ صفحه ۱۶۹ ] بزرگوارش به او خبر می داد و آنچه پس از او بر ذریه او وارد می شد او را خبر می کرد و او به علی علیه السلام می گفت و آن حضرت به خط خود می نوشت قول پنجم - آنکه ذات اقدس احدیت به او القاء می فرمود و او برای علی علیه السلام املاء می کرد و آن حضرت می نوشت چنانچه از امام صادق روایت شده دانسته باد که برای متبّع جای هیچگونه شک و تردیدی نیست در جمع بین اخبار ماثوره و اقوال منقوله در این باب والله الهادی الی طریق الصواب

## دلیل ۱۱

در ضمن خبر طولیلی از حضرت صادق علیه السلام که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب قاضی ابومحمد کرخی نقل نموده است که فرمود ان الله تعالی اعطی عشرة اشیاء لعشرة من النساء التوبة لحوا زوجة آدم والجمال لسارة زوجة ابراهيم والحفاظ لرحيمه (لرحمة) زوجة ایوب والحرمة لاسیة زوجة فرعون والحكمة لزیخا زوجة یوسف والعقل لبلقیس زوجة سلیمان والصبر لبرحانه امّ موسی والصفوة لمريم امّ عیسی و الرضا لخدیجه زوجة المصطفی والعلم لفاطمه زوجة المرتضی یعنی - خدای تعالی عطا فرموده ده چیز را به ده زن توبه را به حوا زن آدم و جمال را به ساره زن ابراهیم و حفاظ و خودنگاهداری را به رحیمه زن ایوب و حرمت را به آسیه زن فرعون و حکمت را به زلیخا زن یوسف و عقل را به بلقیس زن سلیمان و صبر را به برحانه مادر موسی و صفوت را به مریم مادر عیسی و رضا و خشنودی را به خدیجه زن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علم را به فاطمه زن علی

مرتضی علیهما السلام بدیهه گوئی مؤلف قاصر ای فاطمه مظهر صفات حق نام تو شده ز نام حق مشتق آئینه طلعت خدائی تو گنجینه علم مصطفائی تو بردی سَبَق از زنان بیکتائی بی شبه نظیر و مثل و همتائی تو سیده زنان امکانی یکتا در بحر فیض رحمانی خورشید جلال ذوالجلالی تو مرآت جمال لایزالی تو مصباح رسالت و ولایت را مشکوه تویی و زهره زهرا داده است خدا تو را جلال و شان اِخْدَى الْكِبْرَتِ ستوده در قرآن تو واسطه وجوب و امکانی در جسم جهانیان همه جانی خود بضعه ختم انبیائی تو انگیزه خلق مرتضائی تو [ صفحه ۱۷۰ ] کرمی نمود خلقت حیدر تا روز جزا بُد تو را همسر کو چون تو زنی در عالم امکان در بحر وجود گوهری اینسان از فیض دم تو زنده ماند عیسی مات رخ توست آدم و حوا محبوبه ذات کردگاری تو در روز جزا زمامداری تو در کف گیری لوای شاهی را فرمان و حکومت الهی را جبریل امین شود ثناخوانت رضوان به جنان مطیع فرمانت ای عصمت حق ولیه داور ای سرّ خدا شفیع محشر من مجرم و عاصی و گنهکارم امید شفاعت تو را دارم از کرده خویش شرمسارم من افزون ز شمر گناه دارم من بس منفعلم ز کرده‌های خود خجلت زده‌ام من از خطای خود در هر دو جهان گران بود بارم از روسیهی خود در آزارم گر دست مرا نگیری از احسان کس درد مرا نمی‌کند درمان ای دوستی تو حرز جان من وی حبّ تو راحت روان من در دوستی تو و عزیزانت ثابت قدمم به جان جانانت دانی که به صدق ادعا دارم آن را به درت شفیع می‌آرم زینراه بسی امیدوارم من هرچند زحد فزون خطا دارم من یک عمر نموده‌ام ثناخوانی شاید برهانیم ز حیرانی

## در بیان پاره‌ای از مناقب فاطمه

### اشاره

مناقب فاطمه زهراء سلام الله علیها بیش از آن است که در این مختصر بتوان شرح داد بنابر آنچه در کتب خاصه و عامه ذکر شده نگارنده به بیان چند منقبت در اینجا اکتفا می‌کنم علاقه‌مندان به دانستن زیاده از آنچه ذکر می‌شود به کتب مبسوطه از عربی و فارسی مراجعه فرمایند

### منقبت ۱۰

### اشاره

در کتاب دلائل الامامه طبری به سند متصل از حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی از پدر بزرگوارش از محمد بن عمار بن یاسر روایت کرده که گفت شنیدم از پدرم که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعلی یوم زوجة فاطمة یا علی ارفع رأسک الی السماء فانظر ما تری- فقال اری جواری مزینات معهنّ هدایا- قال فهی خدمک و خدم فاطمة فی الجنّة انطلق الی منزلک و لا- تحدّث شیئا حتّی آتیک فما کان الا کلا و لا حتّی مضی رسول الله الی [ صفحه ۱۷۱ ] منزله و امرنی ان اهدی لهما طیباً- قال عمّار فلَمّا کان من الغد جئت الی منزل فاطمة و کان معی الطیب- فقالت یا اباالیقظان ما هذا الطیب- قلت طیب امرنی به ابوک ان اهدیه لک- فقالت واللّه لقد اتانی من السّماء طیب من جوار من الحورالعین و انّ فیهن جاریه حسناء کأنها القمر لیل البدر- فقلت من بعث بهذا الطیب- فقالت بعثه رضوان خازن الجنان و امر هؤلاء الحواری ان ینحدرن معی و مع کلّ واحدة منهنّ ثمره من ثمار الجنان فی الید الیمنی و فی الید الیسری طاقه من ریاحین الجنّة و نظرت الی الحواری و الی حسنهن فقلت لمن انتن- فقلن لک و لاهل بیتک و لشیعتهک من المؤمنین فقلت افیکن من ازواج ابن عمّی احد- قلن انت زوجته فی الدّنیاء و الاخره و نحن خدمک و خدم ذریّتک- قال و حَمَلْتُ بالحسن فلَمّا رزقته حملت بعد اربعین یوما بالحسین- ثمّ رزقت زینب و ام کلثوم و حملت بمحسن- فلَمّا قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و جرى ما جرى فی یوم دخول القوم علیها دارها

و اخرج ابن عمّها امیرالمؤمنین و ما لحقها من الرّجل اسقطت به ولدا تماماً و كان ذلك اصل مرضها و وفاتها صلوات الله عليها

## ترجمه منقبت ۰۱

گفت شنیدم روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود به علی علیه السلام در روزی که فاطمه را با او تزویج کرد که یا علی سر خود را بالا کن به سوی آسمان و بین چه می بینی - گفت می بینم دخترهائی را زینت کرده که با آنها است هدیه هائی پس رسول خدا فرمود اینها خدمتگزاران تو و خدمتگزاران زن تو هستند در بهشت برو به خانه خودت و حدیث نکن چیزی را تا من بیایم به نزد تو - آنگاه امیر مؤمنان به منزل خود رفت و به هیچوجه سخنی نفرمود تا اینکه رسول خدا به منزل او رفت و به من فرمود که بوی خوشی برای آن دو به هدیه بدم - عمار گفت فردای آن روز به منزل فاطمه رفتم و با من بود بوی خوشی فاطمه فرمود ای ابایقظان (کنیه عمّار است) این بوی خوش چیست که آورده ای - عمار گفت پدرت مرا امر کرد که برای تو هدیه بیاورم - فاطمه فرمود به ذات خدا قسم دخترانی از حورالعین برای من از آسمان بوی خوش آورده اند که در میان ایشان دختری بود بسیار خوش رو مانند ماه شب چهارده - گفتم این بوی خوش را کی فرستاده گفت رضوان خازن بهشت فرمان داد این حوریان را که با من بیایند در حالی که در دست راست هر یک از آنها میوه ای از میوه های بهشت بود و در دست چپ هر یک از آنها شاخه ای از ریحان های بهشتی بود چون آن حوریان را با آن حسن و جمال دیدم گفتم شما برای کی هستید گفتند ما برای تو و اهل بیت تو و شیعیان مؤمن تو هستیم - گفتم آیا در میان شما از زنهای پسر عمّم کسی هست - گفتند تو زن او هستی در دنیا و آخرت و ما خدمتگزاران تو و خدمتگزاران ذریه تو می باشیم عمّار گفت فاطمه به حسن حامل شد چون خدا او را روزی او کرد پس از چهل روز به حسین حامل شد پس از آن زینب و امّ کلثوم را به او داد و پس از آن به محسن حامل شد - و چون پیغمبر از دنیا رفت و شد آنچه شد در روزی که قوم به خانه او هجوم آوردند [ صفحه ۱۷۲ ] و پسر عمش را از خانه بیرون بردند و آن مرد به فاطمه کرد آنچه را که کرد او را سقط کرد در حالی که تمام خلقت پسری شده بود - و همین حادثه سبب بیماری و وفات او شد صلوات خدا بر او باد

## منقبت ۰۲

### اشاره

حدیث ولیمه ازدواج آن حضرت است با امیر مؤمنان علیهما السلام نیز در کتاب دلائل الامامه بسند متصل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ مِنْ حَضْرَةِ نِكَاحِ عَلِيٍّ فَلِيحْضُرَ طَعَامَهُ - فَضَحِكَ الْمُنَافِقُونَ وَقَالُوا إِنَّ الَّذِينَ حَضَرُوا الْعَقْدَ حَشْرٌ مِنَ النَّاسِ - وَ أَنَّ مُحَمَّدًا سِيْضَعُ طَعَامًا لَا يَكْفِي عَشْرَةَ النَّاسِ فَيَفْتَضِحُ مُحَمَّدٌ الْيَوْمَ - وَ بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ فِدَعَا عَمِيَّةَ حَمْزَةَ وَالْعَبَّاسَ وَ أَقَامَهُمَا عَلِيٌّ بِبَابِ دَارِهِ وَ قَالَ لَهُمَا ادْخُلَا النَّاسَ عَشْرَةَ عَشْرَةَ وَ دَعَا بَعْلِيَّ وَ عَقِيلَ فَأَذْرَهُمَا بَبَرْدِينَ يَمَانِيَيْنِ وَ قَالَ لَهُمَا انْقِلَا عَلَيَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ الْمَاءِ وَ اعْلَمْ يَا أُخِيَّ أَنَّ خِدْمَتَكَ لِلْمُسْلِمِينَ أَفْضَلُ مِنْ كِرَامَتِكَ لَهُمْ فَجَعَلَ النَّاسَ يَرُدُّونَ عَشْرَةَ عَشْرَةَ فَيَاكُلُونَ وَ يَصْدُرُونَ حَتَّى أَكَلَ النَّاسُ مِنْ طَعَامِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَوَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَ فِي الْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةَ ثُمَّ دَعَا النَّبِيَّ بِعَمَّةِ الْعَبَّاسِ فَقَالَ لَهُ يَا عَمُّ مَالِي أَرَى النَّاسَ يَصْدُرُونَ وَ لَا يَعُودُونَ - قَالَ يَا بَنَ أُخِيَّ لَمْ يَبْقَ فِي الْمَدِينَةِ مَوْءَمِنٌ إِلَّا وَ قَدْ أَكَلَ مِنْ طَعَامِكَ حَتَّى أَنْ جَمَاعَةً دَخَلُوا فِي عِدَادِ الْمُؤْمِنِينَ فَاحْبِسْنَا أَنْ لَا نَمْنَعَهُمْ لِيُرُوا مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمَنْزِلَةِ الْعَظِيمَةِ وَ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهُ اعْتَرَفَ عِدَدُ الْقَوْمِ فَقَالَ لَا - اعْلَمْ وَ لَكِنْ إِذَا أَحْبَبْتَ أَنْ تَعْرِفَ عِدَدَهُمْ فَعَلَيْكَ بِعَمِّكَ حَمْزَةَ فِدَعَا حَمْزَةَ فَجَاءَ وَ هُوَ يَجْرُ سَيْفَهُ عَلَيَّ الصِّيفَا وَ كَانَ لَا يَفَارِقُهُ شَفَقَهُ عَلَيَّ دِينَ اللَّهِ وَ لَمَّا دَخَلَ رَأَى النَّبِيَّ ضَاحِكًا - فَقَالَ لَهُ يَا عَمُّ مَالِي أَرَى النَّاسَ يَصْدُرُونَ وَ لَا يَعُودُونَ - قَالَ لِكِرَامَتِكَ عَلَيَّ

رَبِّكَ لَقَدْ اطْعَمَ النَّاسَ مِنْ طَعَامِكَ حَتَّىٰ مَا تَخَلَّفَ عَنْهُ مَوْحِدٌ وَ لَا مَلْحُدٌ فَقَالَ كَمْ طَعِمَ مِنْهُمْ هَلْ تَعْرِفُ عِدَّهُمْ- قَالَ وَاللَّهِ مَا شَدَّ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ لَقَدْ أَكَلَ مِنْ طَعَامِكَ فِي أَيَّامِكَ الثَّلَاثَةَ بَعْدَهَا ثَلَاثَةُ آلَافٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَ ثَلَاثَ مِائَةٍ رَجُلٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فَضَحِكَ النَّبِيُّ حَتَّىٰ بَدَتْ نَوَاجِذُهُ- ثُمَّ دَعَا بِصُحُفٍ وَ جَعَلَ يَغْرِفُ فِيهَا وَ يَبْعَثُ بِهِ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بِهِ عَقِبَهُ إِلَىٰ بَيْتِ الْأَرَامِلِ وَالضُّعْفَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُعَاهِدِينَ وَالْمُعَاهِدَاتِ حَتَّىٰ لَمْ تَبْقَ يَوْمئِذٍ بِالْمَدِينَةِ دَارٌ وَ لَا مَنْزِلٌ إِلَّا دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ طَعَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ- هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ يَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ فَاْمَسْكُ النَّاسَ- فَقَالَ ابْنُ حَذِيفَةَ بْنُ الْيَمَانِ [ صَفْحَةُ ۱۷۳ ]

## ترجمه منقبت ۰۲

یعنی فرمود- چون تزویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی علیهما السلام فرمود هر که بر نکاح علی حاضر بوده باید به طعام او حاضر شود- منافقین خندیدند و گفتند اینهایی که در مجلس عقد حاضر بودند گروه بسیاری از مردمان بوده‌اند و محمّد طعامی می‌سازد که برای ده نفر کافی نیست و محمّد امروز رسوا می‌شود این سخن به گوش پیغمبر رسید- پس دو عموی خود عباس و حمزه را طلبید و آنها را بر درِ خانه خود برپا داشت و به آنها فرمود ده نفر ده نفر مردمان را داخل کنند و علی علیه السلام را با عقیل به نزد خود خواند و دو برد یمانی را بر ایشان ازار کرد و فرمود تا برای اهل توحید یعنی مسلمانان آب ببرند و به علی علیه السلام فرمود ای برادر خدمت کردن تو به مسلمانان برتری دارد از اکرام کردن به ایشان- پس مردمان ده نفر ده نفر وارد می‌شدند و طعام می‌خوردند و بیرون می‌رفتند و تا سه روز مردمان را اطعام کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سه روز میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و نماز عشا جمع می‌فرمود پس عموی خود عباس را به نزد خود خواند و فرمود چنین می‌بینم که مردمان بیرون می‌روند و بر نمی‌گردند عباس گفت پسر برادرم در مدینه هیچ مؤمنی باقی نمانده که طعام نخورده باشد تا این اندازه که جمعی هم که مؤمن نبودند با ایشان داخل شدند که ما دوست نداشتیم آنها را منع کنیم تا ببینند منزلت بزرگ و درجه بلندی را که خدای تعالی به تو عطا فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آیا شماره کسانی که طعام خوردند میدانی- عباس گفت نمی‌دانم ولیکن اگر بخواهی شماره آنها را بدانی از عمویت حمزه سؤال کن پس آن حضرت حمزه را خواست حمزه آمد در حالی که شمشیر خود را به زمین می‌کشید و هیچگاه برای یاری دین خدا آن را از خود جدا نمی‌کرد- چون آمد پیغمبر را خندان دید آن حضرت به او فرمود ای عمو چرا می‌بینم که مردمان بیرون می‌روند و بر نمی‌گردند گفت به جهت گرمی بودن تست در نزد پروردگارت که همه آنها از طعام تو خوردند تا اندازه‌ای که هیچ مَوْحِدٌ و مَلْحُدٌ نماند که طعام نخورده باشد حضرت فرمود- که عدد آنهاست که طعام خوردند می‌دانی حمزه گفت این طعامی که این سه روز داده شد برای احدی کم نیامد و در این سه روز سه هزار مسلمان و سیصد نفر منافق از آن طعام خوردند پس پیغمبر چنان خنده‌ای کرد که دندانهای نواجذ او ظاهر شد- و قدحهای بزرگی را طلبیدند و آنها را پر از طعام می‌کرد و عبدالله پسر زبیر و عبدالله پسر عقیبه آنها را در خانه‌های بیوه زنان و اشخاص ناتوان و گدایان مردهای مسلمان و زنهای ایشان و مردهائی که با مسلمانان پیمان بسته بودند و مسلمان نبودند و زنهای آنها می‌بردند تا اندازه‌ای که باقی نماند در مدینه خانه و منزلی که از طعام آن حضرت در آن داخل نشده باشد صلی الله علیه و آله پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود- آیا کسی در میان شما هست که اشخاص منافق را بشناسد مردمان جواب نگفتند پس فرمود کجا است حدیفه پسر یمانی [ صفحه ۱۷۴ ]

## بقیه منقبت ۰۲

قال حذیفه و كنت في ضعف من علة بي و بيدي هراوة اتوكأ عليها- فلما سمعت النبي يسئل عني لم املك نفسي ان قلت لبيك يا رسول الله- فقال لي هل تعرف المنافقين- فقلت ما المسئول باعلم من السائل- فقال لي ادن مني فدنوت- فقال لي استقبل القبلة بوجهك ففعلت فوضع النبي يمينه بين منكبى فوجدت برد انامله في صدرى و عرفت المنافقين باسمائهم و اسماء آبائهم و امهاتهم و ذهبت العلة من جسدى و رميت هراوتى من يدي فقال انطلق و آتنى بالمنافقين رجلا رجلا قال فلم ازل ادعوهم و اخرجهم من بيوتهم و اجمعهم حول منزل النبي حتى جمعت ماء و اثنين و سبعين رجلا- ليس فيهم من يؤمن بالله و يقتر بنبوته رسول الله قال فدعا النبي عليا عليه السلام و قال احمل هذه الصحيفة الى القوم قال على فاتيت لاحملها فلم اطق فاستعنت باخى عقيل فلم نقدر فتكامل معى اربعون رجلا فلم نقدر عليها و النبي قائم على باب الحجرة ينظر الينا و يتبسّم فلما رأنا و لا طاقة بنا عليها قال تباعدوا عنها فتباعدنا- فطرح ذيل برده على عاتقه و وضع كفه تحت الصحيفة و حملها و جعل يجرى بها كما ينحدر سحاب فى صبب و وضع الصحيفة بين ايدى المنافقين و كشف الغطاء عنها و الصحيفة على حالها لم ينقص منها و لا وزن خردلة ببركته فلما نظر المنافقون الى ذلك قال بعضهم لبعض و الاصاغر للاكابر لا جزيتم عنا خيرا انتم صددتمونا عن الهدى بعد اذ جاءنا و تصدونا عن دين محمد و لا بيان اوثق مما رأينا و لا شرع اوضح مما سمعنا وانكر الاكابر على الاصاغر فقالوا لا تعجبوا من هذا فان هذا قليل من سحر محمد فلما سمع النبي مقالتهم حزن حزنا شديداً و قال كلوا لا- اشبع الله بطونكم- فكان الرجل منهم يلتقم اللقمة من الصحيفة و يهوى بها الى فيه فيلوكها لوكا شديدا يمينا و شمالا حتى اذا هم ان يبلعها خرجت اللقمة من فيه كأنها حجر فلما طال ذلك عليهم فرعوا الى رسول الله- فقالوا يا محمد فقال النبي يا محمد فقالوا يا ابا القاسم فقال النبي يا ابا القاسم فقالوا يا رسول الله فقال لبيكم و كان صلى الله عليه و آله اذا نودى باسمه يا احمد يا محمد اجاب بهما و اذا نودى بكنيته اجاب بها و اذا نودى بالرسالة و النبوة اجاب بالتلبية- ثم قال ما تريدون- قالوا يا محمد التوبة فما نعود الى نفاقنا ابدا فقام النبي على قدميه و رفع يديه الى السماء و قال- اللهم ان كانوا صادقين فتب عليهم و الا فارنى فيهم آية لا تكون مسخا (لأنه رحيم بأمته) قال فما اشبه ذلك اليوم الا بيوم القيمة كما قال الله تعالى يوم تبيض وجوه و تسود وجوه [صفحة ۱۷۵]

### ترجمه بقیه منقبت ۰۲

حذیفه گفت من به علت مرضی که داشتم ناتوان بودم و در دست من عصائی بود که به آن تکیه می کردم چون شنیدم که پیغمبر از من می پرسد مالک نفس خودم نشدم تا اینکه گفتم لبيك ای رسول خدا- پس به من فرمود آیا منافقین را می شناسی- گفتم سؤال کرده شده از سؤال کننده داناتر نیست- فرمود نزدیک من بیا نزدیک رفتم فرمود روی خود را به طرف قبله کن رو به قبله کردم پیغمبر دست راست خود را در میان دو شانه من گذارد سردی سر انگشتهای او را در سینه خود یافتم و منافقین را شناختم به نامهایشان و نامهای پدرانشان و مادران آنها و درد از جسمم بیرون رفت و عصا را انداختم از دست خود فرمود برو مردهای منافقین را یک به یک نزد من بیاور حذیفه گفت رفتم آنها را از خانه هاشان بیرون آوردم و همه ایشان را در دور خانه پیغمبر جمع کردم شماره آنها یکصد و هفتاد و دو نفر بودند که هیچیک از آنها ایمان به خدا و اقرار به رسالت رسول او نداشتند پس پیغمبر علی علیه السلام را پیش خود خواند و فرمود این قدح یا سینی طعام را بردار و نزد این جماعت ببر علی علیه السلام فرمود چون آمدم که آن را بردارم طاقت نیاوردم از سنگینی آن بردارم عقیل را به کمک خود طلبیدم باز نتوانستیم برداریم تا چهل نفر مرد با من کمک کردند باز نتوانستیم آن را بلند کنیم و پیغمبر درب حجره ایستاده بود و به ما نگاه می کرد چون دید ما طاقت برداشتن آن را نداریم تبسم فرمود و گفت دور شوید از آن ما دور شدیم پس آن حضرت دامن ردای خود را بر شانه خود انداخت و دست خود را در زیر قدح یا سینی گذارد و آن را برداشت و همچنانکه ابر باران می ریزد در مقابل هر یک از آنها می ریخت و قدح یا سینی را در مقابل منافقین گذارد و روپوش را از روی آن برداشت و ظرف به حال خود باقی بود و چیزی از طعام آن کم نمی شد ولو به اندازه خردلی

به برکت آن حضرت چون منافقین این حالت را دیدند بعضی از آنها به بعضی دیگر و کوچکترها به بزرگترها می‌گفتند از ما جزای خیر نبینید که راه هدایت ما را بستید پس از آنکه هدایت به ما رو آورد و ما را از دین محمد بازداشتید هیچ بیانی محل وثوق تر از آنچه که ما دیدیم نیست و هیچ شریعتی روشن تر از آنچه شنیده‌ایم نیست- و بزرگان ایشان بر کوچکتران خود انکار می‌کردند و به آنها می‌گفتند تعجب نکنید از آنچه که دیدید این چیز کمی از جادوهای محمد است چون پیغمبر گفتگوی آنها را شنید اندوه و حزن شدیدی بر آن حضرت روی داد و فرمود بخورید خدا شکمهای شما را سیر نکند پس هر مردی از آنها لقمه‌ای که از آن ظرف برمی‌داشت و در دهان خود می‌گذارد هر چه می‌جائید جائیده نمی‌شد ولو هر چند به طرف راست و چپ دهان می‌گردانید چون می‌خواست لقمه را جائیده نشده فروبرد از دهانش بیرون می‌افتاد مانند سنگ می‌شد چون این حالت بر ایشان طول کشید در نزد رسول خدا به فرغ درآمدند و گفتند ای محمد آن حضرت در جواب ایشان می‌فرمود ای ابالقاسم گفتند ای ابالقاسم در جواب ایشان فرمود ای ابالقاسم گفتند ای رسول خدا در جواب ایشان فرمود لبیک (عادت آن حضرت این بود که هر گاه آن حضرت را به نام احمد یا محمد ندا می‌کردند به همان نامها جواب می‌داد و هر گاه به کنیه او را [ صفحه ۱۷۶ ] ندا می‌کردند به همان کنیه جواب می‌فرمود و هر گاه به نام نبی یا رسول خدا ندا می‌کردند در جواب لبیک می‌فرمود) پس به آنها فرمود چه می‌خواهید- گفتند یا محمد ما توبه کردیم دیگر هرگز به نفاق که داشتیم بر نمی‌گردیم آنگاه حضرت بر روی دو پا ایستاد و دو دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و گفت بارخدا یا اگر اینها راست می‌گویند توبه آنها را بپذیر و اگر نه به من بنما آیت و نشانه‌ای را که مسخی در آن نباشد (و این کلام برای آنست که آن حضرت در حق امت مهربان بود نمی‌خواست مسخ شوند) حذیفه گفت چقدر شباهت داشت آن روز به روز قیامت چنانچه خدای تعالی فرموده آن روز روزیست که روهائی سفید می‌شود و روزیست که روهائی سیاه می‌شود

## بقیه منقبت ۰۲

### اشاره

فأما من آمن بالنبي فصار وجهه كالشمس في اشراقها و كالقمر في نوره و اما من كفر من المنافقين و انقلب في النفاق والشقاق فصار وجهه كالليل في ظلامه و آمن بالنبي ماء رجل و بقي بالنفاق والشقاق اثنان و سبعون رجلا فاستبشر النبي بايمان من آمن- و قال لقد هدى الله ببركة علي و فاطمة- و خرج المؤمنون متعجبين من بركة الصحيفة و من اكل منها من الناس- فانشد ابن رواحة شعرا منه نبیکم خیر النبیین کلهم کمثل سلیمان یکلمه النمل فقال صلی الله علیه و آله اسمعت خیرا یابن رواحة ان سلیمان نبی و انا خیر منه و لا- فخر کلمته النملة و سبحت فی یدی صغار الحصى و انا خیر النبیین و لا فخر فکلهم اخوانی فقال رجل من المنافقین یا محمّد و علمت ان الحصى سیح فی کفک قال ای والذی بعثنی بالحق نبیاً فسمعه رجل من اليهود والذی کلم موسی بن عمران علی الطور ما سیح فی کفک الحصى فقال النبی بلی والذی کلمنی بالرفیع الاعلی من وراء سبعین حجابا غلظ کل حجاب ماء عام ثم قبض فی کفه شیئا من الحصى و وضعه فی راحته فسمعنا له دویا کدوی الاذان اذا سدّت بالاصابع فلما سمع اليهودی ذلک قال یا محمّد لا اثر بعد عین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انت یا محمّد رسوله- و آمن من المنافقین اربعون رجلا و بقی اثنان و ثلاثون

## ترجمه بقیه منقبت ۰۲

یعنی- و اما کسی که ایمان بیاورد به پیغمبر می‌گردد روی او چون آفتاب در وقت تابیدن و چون ماه در نورانی بودن- و اما کسی که کافر شد از منافقین و برگشت به کفر و نفاق روی او چون شب تاریک می‌شود و ایمان آوردند به پیغمبر یکصد نفر از منافقین و



به نفاق و کفر باقی ماندند هفتاد و دو نفر از آنها پس خوشحال شد پیغمبر [ صفحه ۱۷۷ ] به سبب ایمان آوردن کسانی که ایمان آوردند و فرمود هر آینه خدا هدایت می کند به برکت علی و فاطمه و مؤمنین بیرون رفتند در حالی که تعجب کننده بودند از برکت آن ظرف طعام و کسانی از مردمان که از آن خوردند پس ابن رواحه شعری را از خود انشا کرد که معنای آن اینست پیغمبر شما بهترین همه پیغمبران است مانند سلیمان است که مورچه با او سخن می گفت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا بهتر از این را می شنوی ای پسر رواحه سلیمان نبی بود و من از او بهترم و فخری نیست مورچه با او سخن گفت و سنگریزه ها در دست من تسبیح می کنند و من بهتر از همه پیغمبرانم و فخری نیست و آنها برادرهای منند همه ایشان پس مردی از منافقین گفت ای محمد تو می دانی که سنگریزه در دست تو تسبیح می کند- فرمود بلی قسم به آن خدائی که مرا به راستی به پیغمبری برانگیخت- این سخن را مردی از یهود شنید و گفت سوگند به آن خدائی که در کوه طور با موسی بن عمران سخن گفت سنگریزه در دست تو تسبیح نمی کند پیغمبر فرمود بلی سوگند به آن کسی که در رفیع اعلا یعنی در عالم معراج از پشت هفتاد حجاب با من سخن گفت که هر حجابی کلفتی آن به قدر صد سال راه است- پس چیزی از سنگریزه ها را در کف دست خود گذارد صدائی از آنها شنیده شد مانند صدائی که در گوشها ظاهر شود هنگامی که دو انگشت را در گوش کنند برای جلوگیری از شنیدن صدا چون مرد یهودی آن صدا را از سنگریزه ها شنید گفت ای محمد بعد از دیدن چشم هیچ اثری نمی ماند گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که هیچ شریکی و انبازی برای او نیست و تو ای محمد رسول او هستی پس چهل نفر دیگر از منافقین ایمان آوردند و سی و دو نفر از آنها به نفاق خود باقی ماندند

### منقبت ۰۳

در عاشر بحار از کتاب خرائج و مناقب روایت کرده- که انّ علیاً استقرض من یهودی شعیراً فاسترهنه شیئاً فدفع الیه ملاءة فاطمة رهنا و کان من الصوف فادخلها الیهودی الی دار و وضعها فی بیت فلما کانت اللیلۃ دخلت زوجته البیت الّتی فیها الملاءة یشعل فرأت نورا ساطعاً فی البیت اضاء به کله فانصرفت الی زوجها فاخبرته بانّها رأت فی ذلک البیت ضوءاً عظیماً فتعجب الیهودی زوجها و قد نسی ان فی بیته ملاءة فاطمة فنهض مسرعاً و دخل البیت فاذا ضیاء الملاءة ینشر شعاعها کأنه یشتعل من بدر منیر یلمع من قریب فتعجب من ذلک فانعم النظر فی موضع الملاءة فعلم انّ ذلک النور من ملاءة فاطمة فخرج الیهودی یعدو الی اقربائه و زوجته تعدو الی اقربائها فاجتمع ثمانون من الیهود فرأوا ذلک فاسلموا کلّهم یعنی- علی علیه السلام از شخصی یهودی قدری جو به عنوان قرض خواست و او از آن حضرت بعنوان گرو خواست آن جناب چادر فاطمه را که از پشم بود به او رهن داد و یهودی آن را در خانه خود برد و در اتاقی گذارد چون شب شد زن او داخل آن اتاقی که چادر فاطمه در آن بود شد [ صفحه ۱۷۸ ] نور مشتعل برافروخته ای را داد که همه اتاق را روشن کرده به نزد شوهر خود رفت و به او خبر داد که چنین نور بزرگی را در آنجا دیده شوهر یهودی او تعجب کرد و فراموش کرده بود که چادر فاطمه را در آنجا گذارده شتابان از جا برخاست و در آن اتاق داخل شد دید روشنی و شعاع چادر را، دید از نزدیک مانند ماه شب چهارده می درخشد و خانه را پُر کرده خوب نظر کرد در آنجائی که چادر را گذارده بود از روی تعجب دانست که این نور از چادر فاطمه درخشان است از خانه بیرون رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد و زن او هم رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد هشتاد نفر یهودی در آن خانه جمع شدند و از دیدن آن نور همه ایشان مسلمان شدند

### منقبت ۰۴

در کتاب عیون المعجزات از حارثه بن قدامه روایت کرده که گفت حدیث کرد مرا سلمان از عمار که سلمان گفت عمار مرا خبر عجیبی گفت حاضر بودم که علی بن ابیطالب وارد شد بر فاطمه قال سلمان حدّثنی عمار و قال اخبرک عجباً قلت حدّثنی یا عمار قال نعم شهدت علی بن ابیطالب و قد ولج علی فاطمه فلما ابصرت به نادت ادن لاحدّثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم القیمه حین تقوم الساعه قال عمار فرأیت امیر المؤمنین علیه السلام یرجع القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی صلی الله علیه و آله فقال له ادن یا ابالحسن فدنی فلما اطمئن به المجلس قال له تحدّثنی ام احدّثک قال الحدیث منک احسن یا رسول الله فقال کائی بک و قد دخلت علی فاطمه و قالت لک کیت و کیت فرجعت فقال علی علیه السلام نور فاطمه من نورنا فقال اولاً تعلم فسجد علی علیه السلام شکرالله تعالی قال عمار- فخرج امیر المؤمنین و خرجت بخروجه فولج علی فاطمه و ولجت معه فقالت کانتک رجعت الی ابی فاخبرته بما قلته لک قال کان کذلک یا فاطمه فقالت اعلم یا ابالحسن ان الله تعالی خلق نوری و کان یسیح الله تعالی ثم اودعه بشجره من شجر الجنه فاضاءت فلما دخل ابی الجنه اوحی الله الیه الهاماً ان اقتطف الثمره من تلك الشجره و ادرها فی لهواتک ففعل فاودعنی الله سبحانه صلب ابی ثم اودعنی خدیجه بنت خویلد فوضعتنی و انا من ذلك النور اعلم ما کان و ما یکون و ما لم یکن یا ابالحسن المؤمن ینظر بنور الله تعالی

#### ترجمه منقبت ۴۰۴

سلمان گفت حدیث کرد مرا عمار و گفت خبر می‌دهم تو را به امری عجیب گفتم حدیث کن برایم ای عمار گفت آری حاضر بودم با علی بن [صفحه ۱۷۹] ابیطالب علیه‌السلام که وارد شد بر فاطمه چون فاطمه او را دید ندا کرد که نزدیک بیا تا حدیث کنم آنچه را که بوده است و به آنچه که خواهد بود و به آنچه که نبوده است و نمی‌باشد تا روز قیامت عمار گفت دیدم امیر مؤمنان واپس برگشته من هم با او برگشتم تا اینکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد پس آن حضرت به او فرمود که نزدیک بیا ای ابالحسن علی علیه‌السلام به نزدیک آن حضرت آمد چون با او در مجلس قرار گرفت به علی علیه‌السلام فرمود که آیا تو برای من حدیث می‌کنی یا من برای تو حدیث کنم علی علیه‌السلام گفت یا رسول الله حدیث کردن از تو نیکوتر است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود گویا می‌بینم که بر فاطمه داخل شدی و با تو اینطور و اینطور گفت و تو برگشتی علی علیه‌السلام گفت آیا نور فاطمه از نور ما است آن حضرت فرمود آیا نمی‌دانی پس علی برای شکرگزاری خدای تعالی سجده کرد عمار گفت امیر مؤمنان بیرون آمد و من هم با او بیرون آمدم و او بر فاطمه وارد شد و من هم با او وارد شدم پس فاطمه با او گفت گویا برگشتی به نزد پدرم و به او خبر دادی آنچه را که من گفتم برایت فرمود همینطور بوده ای فاطمه، فاطمه گفت بدان ای ابالحسن که خدای تعالی آفرید نور مرا در حالتی که تسبیح می‌کرد خدای تعالی را پس آن را به درختی از درختهای بهشت سپرد و آن درخت نورانی شد تا هنگامی که پدرم داخل بهشت شد وحی فرستاد خدا به سوی او به وحی الهامی که این میوه را از این درخت بچین و آن را در دهان خود دور ده و بخور پدرم چنین کرد پس آن نور را خدا در پشت پدرم سپرد و پدرم آن را به خدیجه دختر خویلد سپرد و او مرا بر زمین نهاد و من از جهت آن نور می‌دانم آنچه را که بوده است و آنچه را که می‌باشد و آنچه را که نبوده است ای ابالحسن مؤمن به نور خدا می‌بیند (این حدیث قبلاً نوشته شده در اینجا سهواً تکرار شده) مؤلف قاصر گوید ظاهر این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه فاطمه زهراء سلام الله علیها عالمه بما کان و ما یکون و ما لم یکن است

#### منقبت ۵۰۵

در کتاب صحیفه‌الابرار تالیف خلد مقام حجة الاسلام ممقانی تبریزی (ره) است که از کتاب روضه الشهداء ملاً حسین کاشفی از کتاب ستین جامع للطائف البساتین نقل کرده که گفته است ان رجلا من المنافقين غیر امیرالمؤمنین علیه السلام فی تزویج فاطمه و قال یا علی انک افضل العرب و اشجعها و قد تزوجت بعائله لا تملک قوت یومها و لو تزوجت ببنتی لملاّت داری و دارک من نوق موقرة باجهزة نفیسه فقال علی علیه السلام انا قوم نرضی بما قدر الله و لا نرید الا رضا الله و فخرنا بالاعمال لا بالاموال - قال - فحمد الله ذلك منه و اذا بهاتف ینادی یا علی ارفع راسیک و لتنظر [ صفحه ۱۸۰ ] الی جهاز بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فرجع امیرالمؤمنین علیه السلام رأسه و اذا هو بحجب من نور الی العرش العظیم و رأى تحت العرش فضاء وسیعاً مملوءاً من نوق الجنه علیها احمال الدرّ والجواهر والمسک والعنبر و علی کل ناقه جاریه کالشمس الصّاحیه و زمام کل ناقه ید غلام کالبدر فی الکمال ینادون هذا جهاز فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله قال - ففرح علی علیه السلام من ذلك فرحاً شديداً فترك ذلك المناق و دخل علی فاطمه الزهراء لیخبرها بما رأى فلما ابصر بها فاطمه قالت یا علی تخبرنی ام اخبرک قال بل اخبرنی یا فاطمه فاخبرته فاطمه علیها السلام بكل ما جرى بینه و بین ذلك المناق و ما رآه امیرالمؤمنین علیه السلام من جهازها عند رب العالمین

### ترجمه منقبت ۵

یعنی مردی از منافقین سرزنش کرد امیر مؤمنان علیه السلام را در تزویج او با فاطمه و گفت یا علی تو برتر و بالا-ترین عربی و شجاع‌ترین آنها تزویج کردی با زنی که قوت روزانه خود را ندارد و حال آنکه اگر دختر مرا گرفته بودی پر می‌کردم خانه خودم و خانه تو را از ناقه‌هایی که بار آنها جهازهای نفیسی بوده باشد پس امیر مؤمنان علیه السلام گفت ما گروهی هستیم که خشنودیم به آنچه خدا مقدر می‌کند و نمی‌خواهیم مگر خشنودی خدا را و فخر ما به کارها است نه به مالها- راوی گفت- پس خدا پسندید این سخن را از او ناگاه هاتفی او را ندا کرد که یا علی سر خود را به جانب بالا کن و بین جهاز دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس امیر مؤمنان سر خود را بالا کرد حجابهای نوری را دید از بالای سر خود تا عرش بزرگ و در زیر عرش فضای وسیعی را دید که پر است از ناقه‌های بهشتی که بارهای آنها همه درّ و جواهر و مشک و عنبر است و بالای هر ناقه دختری است مانند آفتاب تابان و مهار هر ناقه‌ای در دست غلامی است مانند ماه شب چهارده و همه آنها ندا می‌کنند که اینها است جهاز فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله راوی گفت- پس علی علیه السلام شاد شد از دیدن آنها شاد شدن شدیدی پس آن شخص منافق را واگذارد و بر فاطمه علیها السلام وارد شد تا او را خبر دهد به آنچه که دیده چون فاطمه او را دید گفت یا علی تو مرا خبر می‌دهی یا من تو را خبر دهم علی فرمود بلکه تو مرا خبر ده پس فاطمه علیها السلام از آنچه بین امیر مؤمنان و آن شخص منافق گفتگو شده بود و آنچه که آن حضرت از جهاز فاطمه نزد پروردگار جهانیان دیده بود خبر داد

### منقبت ۶

#### اشاره

در کتاب امالی شیخ بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرده که گفت لما زوج رسول الله [ صفحه ۱۸۱ ] صلی الله علیه و آله فاطمه من علی اتاه التیاس من قریش فقالوا انک زوجت علیاً بمهر خسیس فقال ما انا زوجت علیاً ولكن الله زوجه ليله اسرى به عند سدره المنتهى اوحى الله الى السدره ان انثرى ما عليك فثرت الدرّ والجواهر والمرجان فابتدرت الحورالعین فالتقطن فهن يتهادينه و يتفاخرن و يقطن هذا من نثار فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله فلما كانت ليله الزفاف اتى النبی صلی الله علیه و آله و ابغلته الشهباء وثنى علیها قطیفه و قال لفاطمه ارکبی و امر سلمان ان یقودها والنبی یسوقها فبینما هو فی بعض الطريق اذ سمع النبی

صلی الله علیه و آله و جبهه فاذا هو بجبرئیل فی سبعین الفاً و میکائیل فی سبعین الفاً فقال النبی صلی الله علیه و آله ما اهبطکم الی الارض قالوا جئنا نرف فاطمه الی علی بن ابیطالب علیه السلام فکبر جبرئیل و کبر میکائیل و کبرت الملائکة و کبر محمد صلی الله علیه و آله فوق التکبیر علی العرائس من تلك اللیلۃ

### ترجمه منقبت ۰۶

یعنی چون که تزویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی مردمانی از قریش به نزد او آمدند و گفتند که تو تزویج کردی علی را به مهری ناچیز. آن حضرت فرمود من تزویج نکردم علی را ولیکن خدا تزویج کرد او را در شبی که سیر داد مرا نزد سدره المنتهی و حی فرمود خدا به سوی سدره که نثار کن آنچه را که بر تو است از درّ و گوهر و مرجان پس حورالعین مبادرت کردند در برچیدن آنها و برای یکدیگر به هدیه می‌برند و فخر می‌کنند و می‌گویند اینست از نثار فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پس چون شب زفاف شد پیغمبر بغله شهباء را آورد و قطیفه‌ای را دو تا کرد و بر روی آن انداخت و به فاطمه فرمود سوار شو و به سلمان امر فرمود که مهار آن را بکشد و خود پیغمبر آن را می‌راند در حالی که بعضی از راه را رفته بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای تعظیم و تکریمی را شنید که آن صدای جبرئیل بود با هفتاد هزار و صدای میکائیل بود با هفتاد هزار. پیغمبر فرمود چه چیز شما را به زمین فرود آورده گفتند برای زفاف فاطمه است که او را به نزد علی بریم پس جبرئیل تکبیر گفت و میکائیل نیز تکبیر گفت و ملائکه تکبیر گفتند و محمد صلی الله علیه و آله تکبیر گفت به همین جهت سنت شد از همان شب تکبیر گفتن در عروسیها

### منقبت ۰۷

#### اشاره

شیخ صدوق علیه‌الرحمه در کتاب امالی و دیگران نیز در کتب خود از امیر مؤمنان علیه‌السلام در حدیث ازدواج آن حضرت با فاطمه روایتی فرموده و حدیث را به اینجا کشانیده که پیغمبر اکرم از جبرئیل حکایت فرموده که جبرئیل گفت که منادی پروردگار ندا کرد که یا ملائکتی و سکان جنتی بارکوا علی علی بن ابیطالب حبیب محمّد و فاطمه بنت محمّد فقد بارکت علیهما- الی ان قال- فقال راحیل الملک یا ربّ و ما برکتک [ صفحه ۱۸۲ ] فیهما باکثر ممّا رأینا لهما فی جنّاتک و دارک فقال عزّ و جلّ یا راحیل انّ من برکتی علیهما ان اجمعهما علی محبّتی و اجعلهما حجّۃ علی خلقی و عزّتی و جلالی لا خلقتن منهما خلقا و لا نشأتن منهما ذریّۃ اجعلهم خزّانی فی ارضی و معادن لعلمی و دعاء الی دینی بهم احتج علی خلقی بعد النبین والمرسلین (الحدیث)

### ترجمه منقبت ۰۷

یعنی ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من مبارکباد بگوئید بر علی بن ابیطالب حبیب محمد و فاطمه دختر محمد که من بر ایشان مبارکباد گفتم (تا اینکه فرمود) راحیل گفت ای پروردگار من چیست برکت دادن تو بر ایشان بیشتر از آنچه ما دیده‌ایم در بهشتها و خانه تو خدای عزّوجلّ فرمود ای راحیل از برکت دادن من بر ایشان اینست که جمع می‌کنم در میان این دو یعنی علی و فاطمه بر دوست داشتن خودم و قرار می‌دهم ایشان را حجّت بر خلق خودم و به عزّت و جلال خودم قسم است هر آینه می‌آفرینم از این دو خلقی را و ایجاد می‌کنم از ایشان ذریّه‌ای را و آنها را خزینه‌دارهای خودم قرار می‌دهم در زمین خود و معدنهای علم خود و دعوت کنندگان به دین خود می‌گردانم و به ایشان احتجاج می‌کنم بر خلق خود پس از پیغمبران و فرستادگان (تا آخر حدیث)

مؤلف حقیر گوید چگونه سزاوار چنین برکتی نباشد کسی که خطبه‌کننده او امیر مؤمنان و مخطوبه او سیده زنان جهانیان دختر پیغمبر آخرالزمان و عقدکننده او پروردگار جلیل و ترجمان او امین وحی خدا جبرئیل و خطیب او افسح همه فرشتگان راحیل و شهود او ملائکه ملأ اعلی و صدق او جنه المأوی و نثار او در و یاقوت و مرجان و نثارکننده آن رضوان خازن جنان و مجلس جشن او بیت‌المعمور و خدمتگزاران او فرشتگان و حوران بهشت بوده‌اند لمؤلفه نادره الکون روح پاک پیمبر شافعه الحشر سر خالق اکبر قلم جود و عطا حبیبه یزدان زینت عرش خدا ولیه داور فاطمه الطهر دخت احمد مرسل واسطه فیض جفت ساقی کوثر صفوت حق صاحب مقام ولایت مطلع انوار یازده در و گوهر فاتحه علم و حلم و نسل پیمبر جامعه زهد و قدس و طهر مطهر [صفحه ۱۸۳] فرض نموده خدا اطاعت او را بر همه ممکنات ز اکبر و اصغر داده خدایش کتاب گرچه نبی نیست کرده عطایش علوم بی حد و بی مر ریزه خور خوان او است مؤمن و کافر در خط فرمان او است طارم اخضر ارض و سماوات شد ز نورش پیدا دایره کون را وجودش محور خلقت نورش ز ممکنات مقدم گرچه از آنها ظهور اوست مؤخر کس نتوان پی برد به کنه جلالش معرفت ذات اوست غیر میسر او است محیط و محاط می‌تواند پی ببرد بر محیط خود فتدبر کس نشناسد مقام رفعت او را جز پدر و مرتضی که بودش شوهر همسر او کس نبد در عالم ایجاد گر که نمی‌گشت خلق حیدر صفدر بست خدا عقد او بعرض معللاً با علی مرتضی کننده خیر نخله و کابین او جحیم و جنان را کلا- باربع ارض کرد مقرر شاهد این ازدواج خیل ملایک با همه حور و عین بمحضر داور مجری ایجاب عقد ذات خدا بود روح الامین در قبول گشت مؤمر کرد به امر خدا نثار در این جشن زیور خود را درخت طوبی یکسر از در و یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان آنچه به خود برگرفته از زر و زیور از پی برچیدنش جمیع ملایک سبقت بر یکدیگر گرفته سراسر تا به قیامت برند هدیه و گویند هست نثار زواج بانوی محشر دخت رسول خدا و عصمت کبری حجت و ناموس حق و زهره و ازهر جان به فدایت که خود تو سر خدائی کشتی ایجاد را تو باشی لنگر هست رضایت رضای خالق یکتا خشم تو خشم خدای خالق اکبر گرچه گنهکار و روسیاه و حقیرم هست امیدم که خود مرانیم از در عاصی حیران که زاد راه ندارد جز در جودت نکوبد او در دیگر

### منقبت ۰۸

شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغبین از طبرانی و ابن حیان از ابی هریره روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم ان ملكا من السماء لم یکن زارنی فاستاذن ربی فی زیارتی فبشرنی واخبرنی ان فاطمه سیده نساء امتی- یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم فرشته‌ای از آسمان [صفحه ۱۸۴] که مرا زیارت نکرده بود از پروردگار من اذن خواست که مرا زیارت کند مرا بشارت داد و خبر داد که فاطمه سیده زنهای امت من است

### منقبت ۰۹

نیز در کتاب اسعاف بطرق عدیده از عده‌ای از صحابه جنین روایت کرده که- ان النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم قال اذا کان یوم القیمه نادی من بطن العرش یا اهل الجمع نکسوا رءوسکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه بنت محمد علی الصیراط (و فی روایه) فی الجنه (و فی روایه ابی بکر فی الغیلاتیات عن ابی ایوب) فتمر مع سبعین الف جاریه من الحورالعین کمر البرق یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم چون روز قیامت شود نداکننده‌ای از باطن عرش ندا کند که ای اهل جمع سرهای خود را به زیر بیندازید و چشمهای خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد از صراط بگذرد (و در روایتی) آن جناب به بهشت رود (و در روایت ابی بکر در کتاب غیلاتیات از ابی ایوب روایت کرده) پس فاطمه می‌گذرد با هفتاد هزار دختر از حورالعین مانند گذشتن برق یعنی به سرعت گذشتن برق

## منقبت ۱۰

در کتاب صحیفه الابرار از کتاب خرائج روایت کرده که گفته است- ان اليهود كان لهم عرس فجاءوا الى النبي صلى الله عليه و آله و قالوا لنا حق الجوار فنسئلك ان تبعث فاطمة ابنتك الى دارنا حتى يزداد عرسنا بها والحوّا عليه فقال أنّها زوجة علي بن ابي طالب و هي بحكمه فسئله ان يشفع الى علي عليه السلام في ذلك و قد جمع اليهود الطمر وَالزَّم من الحَلَى والحُلَل و ظنّ اليهود أنّ فاطمة تدخل في بذلتها و ارادوا استهانه بها فجاء جبرئيل بثياب من الجنّة و حلّى و حلل لم يروا مثلها فلبستها فاطمة و تحلّت بها فتعجب الناس من ربتها و الوانها و طيبها فلما دخلت فاطمة دار اليهود سجدت لها نسائهم يقبلن الارض بين يديها واسلم بسبب ما رأوا خلق كثير من اليهود يعني طایفه‌ای از یهود عروسی‌ای داشتند آمدند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند برای ما است حق همسایگی خواهش می کنیم که فاطمه را به خانه ما بفرستی تا زیاد شود رونق عروسی ما و به آن حضرت اصرار کردند در جواب ایشان فرمود که زن علی بن ابیطالب است و در حکم و فرمان او است پس خواهش کردند که آن حضرت نزد علی علیه السلام شفاعت کند در آن موضوع و جماعت یهود جمع کردند لباسها و کمرندهای عتیقه خود را و زینتها و زیورهای که داشتند و گمان می کردند که فاطمه زینت نکرده می آید و می خواستند او را خفت و خواری دهند پس جبرئیل نازل شد با [ صفحه ۱۸۵ ] جامه‌ها و زینت و زیورهای بهشتی که مانند آنها را ندیده بودند و فاطمه آنها را پوشید و به آنها زینت کرد به نحوی که تعجب کردند مردمان از زینت او و رنگها و بوهای خوش آنها چون فاطمه با آن زینتهای تمام وارد خانه یهود شد زندهای ایشان به او سجده کردند و در برابر او زمین را بوسیدند و به این سبب خلق بسیاری از یهود مسلمان شدند مؤلف قاصر گوید مناقب حضرت فاطمه سلام الله علیها از شماره و اندازه بالاتر از آنستکه در کتب مفصله درج شود تا چه رسد به این مختصر به قلم بنده قاصر لمؤلفه کسی شماره کند قدر فضل زهرا را که قطره قطره تواند شمرد دریا را کجا عقول بشر درک می تواند کرد مقام عزّ و جلال بتول عذرا را بود حقیقت زهرا یکی معمائی که جز خدا نکند حلّ این معما را کسی به جز پدر و شوهرش نتواند کند معرّفی آن مهر عالم آرا را فروغ نور جمالش اگر نبود نبود بها و رونقی این نه رواق بالا- را نژاد مادر گیتی جز او چنین دختر که باشد ام اییها رسول یکتا را روان پاک رسول و جهان جان علی که گر نبود تَبْدُ کفوی آن دلارا را

## در بیان پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت که در کتب عامه و از طرق ایشان روایت شده

## حدیث ۰۱

در کتاب ذخائر العقبی تالیف علامه محب‌الدین طبری صفحه ۳۶ چاپ مکتبه قدسی مصر- و در کتاب علامه شیخ احمد بن یوسف دمشقی موسوم به اخبار الدول صفحه ۸۷ چاپ بغداد- و در کتاب مناقب علامه ابن مغزالی نقل از مناقب عبدالله شافعی خطی- و در کتاب ینابیع الموده تالیف علامه شیخ سلیمان بلخی صفحه ۹۷ چاپ اسلامبول- و در کتاب وسیله المأل علامه حضر می صفحه ۷۹ چاپ قاهره جمیعاً از ابن عباس (ره) روایت کرده‌اند که گفت کان النبی صلی الله علیه و سلّم یكثر القبل لفاطمة فقالت له عایشة انک تكثر تقبیل فاطمة فقال صلی الله علیه و سلّم انّ جبرئیل لیلئ اسری بی ادخلنی الجنّة فاطمینی من جمیع ثمارها فصار [ صفحه ۱۸۶ ] ماءً فی صلبی فحملت خدیجه بفاطمة فاذا اشتقت لتلك الثمار التي اكلتها قبلت فاطمة فاصبت من رائجتها جمیع تلك الثمار التي اكلتها- قال الطبری خرّجه ابوالفضل بن خیرون یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلّم بسیار می بوسید فاطمه را پس عایشه گفت تو بسیار می بوسی فاطمه را فرمود در شبی که جبرئیل مرا سیر داد مرا داخل بهشت کرد و به من خورانید از همه میوه‌های آن پس آنها آبی شد در پشت من و خدیجه به فاطمه حامل شد لذا هرگاه مشتاق آن میوه‌ها می شوم فاطمه را می بوسم بوی همه آن میوه‌هایی که خورده‌ام از او استشمام می کنم علامه ذهبی هم در کتاب میزان الاعتدال جزء اول صفحه ۲۵۳ چاپ مصر روایت کرده

## حدیث ۰۲

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۶ چاپ حیدرآباد دکن مسنداً از سعید بن مسیب از سعد بن مالک روایت کرده که گفت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتاني جبرئيل عيله الصلوة والسلام بسفرجله من الجنة فاكلتها ليلة اسرى بي فعلقته خديجة بفاطمة فكنت اذا اشتقت رائحة الجنة شممت رقبه فاطمة يعني فرمود رسول خدا صلى الله عليه و سلم جبرئيل عليه الصلوة والسلام در شبی که مرا سیر داد گلابی ای یا بهی از بهشت برای من آورد و من آن را خوردم و با خدیجه آویختم به فاطمه حامل شد پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم گردن فاطمه را می بویم این حدیث را نیز علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال جزء ۱۳ صفحه ۹۴ چاپ حیدرآباد دکن - و در کتاب منتخب کنز العمال نیز که در حاشیه مسند احمد بن حنبل در مطبعه میمیه مصر چاپ شده جزء ۵ صفحه ۹۷ روایت کرده - و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاح خطی صفحه ۹۸ از طریق حاکم و عربی از سعد بن ابی وقاص عیناً نقل کرده و علامه عبدالله شافعی در مناقب از مناقب ابن مغازلی به خیلی تغییر کمی نقل کرده و علامه الامر تسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۲۳۹ چاپ لاهور نیز این حدیث را از مستدرک حاکم از سعد ابی وقاص نقل کرده کما فی کتاب احقاق الحق قاضی شهید (ره) در جزء دهم صفحه ۴ به قلم فقیه اهل البیت آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین نجفی دام ظلّه العالی و در مطبعه اسلامیة طهران در سال ۱۳۹۱ هجری قمری چاپ شده

## حدیث ۰۳

علامه اخطب خوارزم ابوالمؤید موفق در کتاب مقتل الحسین چاپ نجف صفحه ۶۸ - و علامه عسقلانی در کتاب لسان المیزان جزء ۴ صفحه ۳۶ چاپ حیدرآباد دکن - و از ابی بکر شافعی در کتاب فوائد روایت کرده اند که قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما ان مات ولدی من خدیجة اوحى الله الى ان امسك عن خدیجة و كنت لها عاشقا فسئلت الله ان يجمع بيني و بينها فاتاني جبرئيل في شهر رمضان ليلة جمعة لاربع و عشرين و معه طبق من رطب الجنة فقال لي يا محمد كل هذا و واقع خدیجة [ صفحه ۱۸۷ ] الليلة ففعلت فحملت بفاطمة فما لثمت فاطمة الا وجدت ريح ذلك الرطب و هو في عترتها الى يوم القيمة يعني فرمود رسول خدا صلى الله عليه و سلم چون مردند فرزندانى که از خدیجه داشتم وحی فرستاد خدا به سوي من که از خدیجه امساک کن و حال آنکه من عاشق او بودم از خدا خواستم که جمع کند میان من و او را پس جبرئیل در ماه رمضان شب جمعه ای را به نزد من آمد که بیست و چهارم ماه بود و طبقی از رطب بهشت با خود برای من آورد و گفت ای محمد بخور این را و با خدیجه جمع شو در این شب پس موافقه با او کردم و خدیجه حامل شد به فاطمه و نبوسیدم و نمی بوسم فاطمه را مگر اینکه بوی آن رطب را از او استشمام می کنم و آن بو در عترت او هست تا روز قیامت علامه شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال در جزء اول چاپ حیدرآباد دکن صفحه ۲۵۳ و جزء دوم صفحه ۲۹۷ تا فحملت بفاطمه بر وجه تلخیص نقل کرده است این حدیث را

## حدیث ۰۴

حافظ ابوبکر بغدادی در کتاب تاریخ بغداد در جزء پنجم صفحه ۸۷ چاپ سعادت در مصر - و علامه محب الدین طبری در کتاب ذخیره العقبی صفحه ۳۶ چاپ مکتبه قدسی در مصر از ابی سعید در کتاب شرف النبوة - و علامه شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینایع الموده صفحه ۱۹۷ - و علامه شیخ عیدالله الامر تسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۲۳۹ چاپ لاهور - و علامه حضرمی در کتاب وسیله المأل از ابی سعید در کتاب شرف النبوة از عایشه روایت کرده اند که گفت قلت يا رسول الله مالک اذا جاءت فاطمة قبلتها حتى تجعل لسانك في فيها كله كأنك تريد ان تلحقها عسلاً - قال نعم يا عایشه انى لما اسرى بي الى السماء ادخلني جبرئيل

الجَنَّةُ فناولنی منها تفاحه فاكلتها فصارت نطفه في صلبی فلما نزلت واقعت خديجة ففاطمة من تلك النطفة و هي حوراء انسيه كلما اشتقت الى الجنة قبلتها يعني گفتم يا رسول الله برای چیست که تو هر وقت فاطمه وارد می شود او را می بوسی تا اینکه همه زبان خود را در دهان او می گذاری گویا می خواهی مانند غسل او را بلیسی - گفت آری ای عایشه چون سیر داده شدم به آسمان جبرئیل مرا داخل بهشت کرد و از میوه های بهشت سیبی به من خورانید و من آن را خوردم نطفه ای شد در پشت من چون فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم فاطمه از آن نطفه بوجود آمد و او حوریه ایست بصورت انسان هر وقت مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم در تاریخ بغداد بدل از قول آن حضرت الی الجنة - الی تلك التفاحه است

### حدیث ۵

علامه ابوالمؤید اخطب خوارزم متوفای سال ۵۶۸ قمری در کتاب مقتل الحسین صفحه ۶۳ چاپ نجف به سند متصل از عایشه روایت کرده که گفت - كنت اری رسول الله صلى الله عليه و سلم يقبل فاطمة [ صفحه ۱۸۸ ] فقلت يا رسول الله انی اراک تفعل شيئا ما كنت اراک تفعله من قبل - فقال يا حميراء انه لئما كان ليله اسرى بي الى السماء ادخلت الجنة فوقف على شجرة من شجر الجنة لم ارف في الجنة شجرة هي احسن منها ولا ابيض منها ورقة ولا اطيب ثمرة فتناولت ثمرة من ثمرتها فاكلتها فصارت نطفه في صلبی فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة فاذا اشتقت الى رائحة الجنة شممت رائحة فاطمة - يا حميراء ان فاطمة ليست كنساء الادميين و لا تعتل كما يعتلن يعني گفت عایشه می دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را کاری می کرد که پیش از آن ندیده بودم آن را بکنند - میوسد فاطمه را - پس گفت ای حمیراء در آن شبی که به آسمان سیر داده شدم و داخل بهشت شدم برخوردیم به درختی از درختهای بهشت که مانند آن را ندیدم در بهشت که آن نیکوترین از درختهای بهشت بود و برگهای آن سفیدتر از همه آنها بود و ندیدم پاکیزه تر و خوشبو تر میوه ای از میوه های آنها پس میوه ای از میوه های آن درخت را خوردم نطفه ای شد در پشت من چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم به فاطمه حامل شد هر وقت که مشتاق بوی بهشت می شوم بوی فاطمه را استشمام می کنم - ای حمیراء فاطمه مانند زنهای آدمیان نیست و علت حیض نمی بیند مانند سایر زنها که علت می بینند و حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی دمشقی متوفای سال ۷۴۸ در کتاب میزان الاعتدال در جزء دوم صفحه ۸۴ با اندک اختلافی در لفظ از ثوری از هشام از پدرش از عایشه همین حدیث را نقل کرده

### حدیث ۶

علامه شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی متوفای سال ۷۸۵ در کتاب نزهة المجالس جزء دوم صفحه ۲۲۳ چاپ قاهره از نسفی و غیر او روایت کرده و گفته است لما دخل النبي الجنة ليلة المعراج و رای قصر خديجة المتقدم ذكره اخذ جبرئيل تفاحه من تفاح الجنة من شجر القصر و قال يا محمّد كل هذه التفاحه فانّ الله تعالى يخلق منها بنتاً تحمل بها خديجة ففعل فلما حملت خديجة بفاطمة وجدت رائحة الجنة تسعة اشهر فلما وضعتها انتقلت الرائحة اليها فكان النبي صلى الله عليه و سلم اذا اشتاق الى الجنة قبل فاطمة فلما كبرت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا ترى لمن هذه الحوراء فجاءه جبرئيل و قال ان الله يقرءك السلام و يقول لك اليوم كان عقد فاطمة في موطنها في قصر امها في الجنة الخاطب اسرافيل و جبرئيل و ميكائيل الشهود والولى رب العزة والزوج على رضى الله عنه يعني چون پیغمبر در شب معراج داخل بهشت شد و قصر خدیجه کبری را که قبلاً ذکر شد دید جبرئیل سیبی از درخت قصر گرفت و گفت ای محمد بخور این سیب را که خدا می آفریند از آن دختری را که خدیجه به آن حامل می شود پس پیغمبر این کار را کرد چون خدیجه به فاطمه حامل شد تا نه ماه بوی بهشت را استشمام می کرد چون وضع حمل او شد آن بو به فاطمه منتقل شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم [ صفحه ۱۸۹ ] فرمود عجب می بینی از این حوریه پس جبرئیل نازل شد به



نزد او و گفت خدا تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید که امروز عقد فاطمه در جایگاهش در قصر مادرش در بهشت بسته شد خطبه خواننده جبرئیل و اسرافیل و میکائیل شاهد های عقد و ولی پروردگار عزیز و شوهر علی رضی الله عنه است

### حدیث ۰۷

علامه شیخ شعیب ابومدین بن سعد مصری در کتاب الروض الفائق صفحه ۲۱۴ چاپ قاهره از بعضی از روایها روایت کرده که گفته است انّ خدیجه الکبری رضی الله عنها تمت يوماً من الايام علی سید الانام ان تنظر الی بعض فاکهه دارالسلام فاتی جبرئیل الی المفضّل علی الکونین من الجنّة بتفاحتین و قال یا محمّد یقول لک من جعل لکل شیء قدرأ کُل واحدۀ و اطعم الاخری لخدیجه الکبری و اغشها فانی خالق منکما فاطمه الزهراء ففعل المختار ما اشار به الامین و امر (الی ان قال) و کان المختار کلماً اشتاق الی الجنّة و نعیمها قبل فاطمه و شمّ طیب نسیمها فیقول حین یستنشق نسیمها القدسیه انّ فاطمه لحوراء انسیه یعنی به درستی که خدیجه کبری رضی الله عنها روزی از روزها از سید انام تمنا کرد که بعضی از میوه های بهشت را ببیند پس جبرئیل دو سیب از بهشت برای پیغمبری که فضیلت داده شده است بر همه هستی ها آورد و گفت ای محمد خدائی که برای هر چیزی قدر و اندازه ای قرار داده تو را می گوید که یکی از این دو سیب را تو بخور و آن دیگری را به خدیجه کبری بخوران و با او نزدیکی کن که من آفریننده ام از شما دو نفر فاطمه زهراء را پس پیغمبر مختار کرد آنچه را که جبرئیل امین به آن اشاره نمود و امر به آن کرد (تا اینکه گفت) هر وقت پیغمبر مختار مشتاق به بهشت و نعمتهای آن می شد فاطمه را می بوسید و بوی خوش او را استشمام می نمود از استنشاق نسیم پاکیزه زهراء و می فرمود فاطمه حوریه ایست بصورت انسان

### حدیث ۰۸

تکلم فاطمه در شکم مادر علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی در کتاب نزهة المجالس جزء دوم صفحه ۲۲۷ چاپ قاهره روایت کرده که قالت امّها خدیجه لما حملت بفاطمه کانت حملاً خفیفاً تکلمنی من باطنی یعنی مادر فاطمه خدیجه گفت چون به فاطمه حامل شدم حمل سبکی بود از داخل شکم من، با من سخن می گفت این خبر را قندوزی بلخی در کتاب ینابیع الموده صفحه ۱۹۸ چاپ اسلامبول نیز روایت کرده است [ صفحه ۱۹۰ ]

### حدیث ۰۹

علامه حسن بن مولوی امان الله دهلوی عظیم آبادی در کتاب تجهیزالجیش صفحه ۹۹ خطی گفته است که ذکر کرده شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی در رساله خود بنام مدح الخلفاء الراشدین و گفته انه لما حملت خدیجه کانت تکلمها ما فی بطنها و کانت تکتمها عن النبی صلی الله علیه و سلم فدخل علیها يوماً و وجدها تتکلم و لیس معها غیرها فسالها عمّن کانت تخاطبه فقالت مع ما فی بطنی فانه یتکلم معی فقال النبی صلی الله علیه و سلم ابشری یا خدیجه هذه بنت جعلها الله امّ احد عشر من خلفائی یخرجون بعدی و بعد ابیهم یعنی چون حامل شد خدیجه (بفاطمه) در شکم مادر با مادر خود سخن می گفت و خدیجه آن را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم کتمان می کرد تا آنکه روزی پیغمبر وارد شد و یافت خدیجه را که سخن می گوید و حال آنکه غیر از او کسی با او نبود پس پرسید از آنکه با او سخن می گوید خدیجه گفت با آنکه در شکم من است که با من سخن می گوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بشارت باد تو را ای خدیجه این دختری است که خدا قرار می دهد او را مادر یازده نفر از جانشینهای من که بیرون می آیند بعد از من و بعد از پدرشان مؤلف گوید این خبر نص صریح است بر اینکه یازده نفر خلیفه های پیغمبر مادر و مادر بزرگ ایشان فاطمه زهراء سلام الله علیها است و بعد از پدر و پدر بزرگشان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی

الله علیه و آله است و پس از خاتم الانبیاء دانسته حق ایشان را غصب کرده‌اند چنانچه در محل خود در این کتاب شرح داده می‌شود

### حدیث ۱۰

عَلَّامَهُ شَيْخُ شَعِيبِ ابومَدِينِ بْنِ سَعْدٍ مِصْرِيٍّ عَمْرَاوِيٍّ فِي كِتَابِ خُودِ (الرُّوْحُ الْفَائِقُ) صَفْحَةُ ۲۱۴ چاپ قاهره گفته است فَلَمَّا سَأَلَهُ الْكُفَّارُ أَنْ يَرِيَهُمْ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ وَقَدْ بَانَ لِحَدِيحَةَ حَمَلِهَا بِفَاطِمَةَ وَظَهَرَ قَالَتْ حَدِيحَةٌ وَآخِيَّةٌ مِنْ كَذْبِ مُحَمَّدًا وَهُوَ خَيْرٌ رَسُولٍ وَنَبِيٍّ فَنَادَتْ فَاطِمَةُ مِنْ بَطْنِهَا يَا أُمَّهُ لَا تَحْزَنِي وَلَا تَرْهَبِي فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ أَبِي فَلَمَّا تَمَّ أَمَدُ حَمَلِهَا وَانْقَضَى وَضَعَتْ فَاطِمَةُ فَاشْرَقَ بِنُورِ وَجْهِهَا الْفِضَاءُ يَعْنِي چُونِ كُفَّارٍ مِنْ رَسُولِ خُدَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِخَوَاسْتِ كَرَدَنَدِ شَكَا فْتَنِ مَاهِ رَا حَدِيحَةَ كَقَفْتِ وَآيِ مِنْ مَحْرُومِيَّتِ وَ زِيَانِكَارِي كَسِي كَه مَحْمَدِ رَا تَكْذِيبِ كَنْدِ وَ حَالِ آنَكِهْ اَوْ بَهْتَرِ رَسُولِ وَ پِيْغَمْبَرِ اسْتِ پَسِ فَاطِمَهْ دَرِ شَكْمِ مَادَرِ نَدَا كَرْدِ كَه آيِ مَادَرِ [ صَفْحَةُ ۱۹۱ ] مَحْزُونِ مَبَاشِ وَ نَتْرَسِ زِيْرَا كَه خُدَا بَا پَدْرِ مِنْ اسْتِ چُونِ مَدَّتِ حَمَلِ حَدِيحَةَ بَهْ سَرِ آمَدِ وَ وَقْتِشِ مَنْقُضِي شَدِ فَاطِمَهْ مَتَوْلَدِ شَدِ وَ بَهْ نُوْرِ رُوِي خُودِ فُضَا رَا رُوْشَنِ كَرْدِ

### حدیث ۱۱

فاطمه از پستان زنی غیر از خدیجه شیر نخورده علامه ابن عساکر در کتاب منتخب تاریخ کبیر جزء اول صفحه ۲۹۳ چاپ دمشق از زبیر بن بکار از ابن عباس روایت کرده در سبب نزول سوره انا اعطیناک الکوثر که گفت ولدت خدیجه عبدالله بن محمد ثم ابناً علیهما الولد من بعد فیینما رسول الله صلی الله علیه و سلم یکلم رجلا والعاص بن الوائل ينظر اليه اذ قال له رجل من هذا قال هذا الابتر و كانت قریش اذا ولد للرجل ولد ثم ابناً علیه الولد من بعده قالوا هذه الابتر فانزل الله تعالی ان شئتک هو الابتر ای مبغضک هو الابتر الذی بتت من کل خیر ثم ولدت له زینب فرقیة فالقاسم فالطاهر فالمطهر فالطيب فالمطیب قام کلثوم ففاطمه و كانت اصغرهم و كانت خدیجه اذا ولدت ولداً دفعته لمن يرضعه فلما ولدت فاطمة لم ترضعها احد غيرها یعنی زائید خدیجه عبدالله پسر محمد را پس از آن به تاخیر انداخت زائیدن را و فرزندی برای ایشان بوجود نیامد در این میانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم با مردی سخن می‌گفت و عاص بن وائل به سوی او می‌نگریست ناگاه مردی از او پرسید که این کیست در جواب او گفت این ابتر است زیرا که در میان قریش چنین رسم بود که هرگاه مردی فرزندی برای او زائیده بشد و بعد از آن به تاخیر می‌افتاد و فرزندی نمی‌آورد او را ابتر می‌گفتند پس خدای تعالی بر آن حضرت فرستاد که ان شئتک هو الابتر یعنی ای محمد کسی که کینه تو را دارد او ابتر است یعنی خیر از او بریده شده و قطع شده از او هر خیری پس از آن خدیجه برای او زینب را زائید و بعد از آن رقیه و بعد از آن قاسم و بعد از آن طاهر و بعد از آن مطهر و بعد از آن طیب و بعد از آن مُطِيبٌ و بعد از آن ام کلثوم را زائید و پس از آنها فاطمه را آورد و او کوچکترین فرزندان آن حضرت بود و خدیجه هر وقت فرزندی می‌آورد به شیر دهنده‌ای می‌داد که او را شیر دهد اما چون فاطمه متولد شد احدی غیر از خدیجه او را شیر نداد حافظ ابوالفداء ابن کثیر در کتاب خود البدایة والنهایة جزء پنجم صفحه ۳۰۷ چاپ السعادة بمصر گفته و كانت خدیجه اذا ولدت ولداً دفعته الی من يرضعه فلما ولدت فاطمة لم يرضعها غيرها- یعنی خدیجه هر وقت فرزندی می‌آورد او را به دیگری می‌داد تا شیر دهد ولی چون فاطمه تولد یافت غیر از خودش کسی او را شیر نداد [ صفحه ۱۹۲ ]

### حدیث ۱۲

حافظ ابوبکر احمد بن علی شافعی در کتاب تاریخ بغداد جزء ۱۳ صفحه ۳۳۱ چاپ قاهره بسند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابنتی فاطمة حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمت و انما سمّاها فاطمة لان الله فطمها و محییها

عن الثَّارِ یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دختر من فاطمه حوریه‌ایست بصورت آدم خون حیض و نفاس ندیده و نمی‌بیند و او را فاطمه نام گذارده برای اینکه بازمی‌دارد خدا او را و دوستانش را از آتش این خبر را نیز علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی - و علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال جزء ۱۳ صفحه ۹۴ چاپ حیدرآباد دکن - و علامه بدخشی در مفتاح النجا - و علامه بدخشی در رشفة الصادی صفحه ۴۷ چاپ مصر - و علامه الامر تسری در ارجح المطالب صفحه ۲۴۰ چاپ لاهور و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب - و علامه عبدالرؤف شافعی مناوی متوفای ۱۰۳۱ و گفته شده ۱۰۳۵ در شرح جامع صغیر صفحه ۳۲۸ چاپ مصر و علامه حضر می در کتاب وسیلة المأل صفحه ۷۸ چاپ مکتبه الظاهریه بدمشق - و علامه نبهانی در کتاب الشرف المؤبد صفحه ۵۴ چاپ مصر روایت کرده‌اند

### حدیث ۱۳

علامه ابن صَبَّان در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه کتاب نور الابصار چاپ مصر صفحه ۱۹۱ گفته و روی النسائی انه صلی الله علیه و سلم قال ان ابنتی فاطمه حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث روایت کرده است نسائی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمه دختر من حوریه‌ایست آدمی حیض نمی‌بیند و نفاس هم نمی‌بیند

### حدیث ۱۴

علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی متوفای ۱۲۹۳ در ینابیع المودة صفحه ۱۹۴ چاپ اسلامبول گفته عن جابر بن عبدالله مرفوعا - ابنتی فاطمه حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث - انما سَمَّيَهَا اللهُ فاطمةً لان الله عزَّ و جلَّ فطمها و ولدها و محبَّيها عن النار - اخرجہ الحافظ الغسانی جابر مرفوعا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود دختر من فاطمه حوریه‌ایست آدمی حیض و نفاس نمی‌بیند و خدا او را فاطمه نامیده برای اینکه خدای عزوجل او را و فرزندان او و محبان او را از آتش بازمی‌دارد (بیرون آورده است این خبر را حافظ غسانی) [ صفحه ۱۹۳ ]

### حدیث ۱۵

علامه اخطب خوارزم در مقتل الحسین صفحه ۵۱ چاپ نجف به سند متصل از موسی بن جعفر از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما سمیت ابنتی فاطمةً لانَّ الله عزَّ و جلَّ فطمها و فطم من احبَّها من الثَّارِ یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر من فاطمه نامیده شد برای اینکه خدای عزوجل بازمی‌دارد او را و بازمی‌دارد کسی را که او را دوست بدارد از آتش

### حدیث ۱۶

علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۲۶ چاپ مکتبه قدسی در مصر گفته است عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفاطمة یا فاطمة تدرین لِمَ سمیت فاطمةً قال علی یا رسول الله لم سمیت فاطمةً قال ان الله عزَّ و جلَّ قد فطمها و ذریتها عن النار یوم القیمة از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم به فاطمه که ای فاطمه می‌دانی چرا فاطمه نامیده شدی علی گفت ای رسول خدا چرا فاطمه نامیده شد فرمود که خدای عزوجل او را و ذریه او را روز قیامت بازمی‌دارد از آتش طبری بعد از نقل این خبر گفته این خبر را حافظ دمشق بیرون آورده کثیری از علماء عامه این خبر را در کتب خود بطرق مختلفه روایت کرده‌اند که از جمله ایشانند علامه عیبیدی در کتاب عمدة التحقیق و علامه قندوزی در ینابیع

الموده- و علامه صفوری در کتاب نزهة المجالس جزء دوم صفحه ۲۲۶ چاپ قاهره- و علامه ابن مغازلی در مناقب خود و علامه عبدالعزیز محمد بن صدیق قماری در کتاب التحذیر صفحه ۳۲ چاپ مصر- و شیخ ابراهیم بن عامر بن علی عیبدی مالکی متوفای سال ۱۰۹۲ در عمده‌التحقیق ایضاً که در حاشیه روض الریاحین صفحه ۱۵ چاپ قاهره- و علامه حضرمی در کتاب موده‌القربی صفحه ۱۰۱ چاپ لاهور و در کتاب وسیله المأل صفحه ۸۷ چاپ مکتبه ظاهریه بدمشق- و علامه عبیدالله الامر تسری در ارجح المطالب صفحه ۲۴ و ۲۶۳ و ۴۴۵ چاپ لاهور- و علامه نبهائی در کتاب الانوار المحمدیه صفحه ۱۴۶ چاپ ادبیه در بیروت- و علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة صفحه ۲۳۰ چاپ عبداللطیف در مصر- و علامه شیخ محمد صبان مصری در کتاب اسعاف الراغبین در حاشیه کتاب نور الابصار شبلنجی صفحه ۲۳۰ چاپ مصر- و علامه حمزوی در مشارق الانوار صفحه ۱۰۷ چاپ مصر- و نیز علامه نبهائی در کتاب جواهر البحار جزء ۴ صفحه ۹۱ چاپ قاهره- و علامه عبدالسلام بن عبدالرحمن صفوری در کتاب محاسن المجتمعه- و جمع کثیری دیگر در کتب خود با اندک اختلافی روایت کرده‌اند [ صفحه ۱۹۴ ]

### حدیث ۱۷

چرا فاطمه، بتول نامیده شده شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع الموده صفحه ۲۶۰ چاپ اسلامبول از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرموده و ائما سمیت فاطمه‌ البتول لانه‌ا تبتل من الحیض و النفاس (الخ) یعنی فاطمه بتول نامیده شد برای اینکه از حیض و نفاس منقطع شده یعنی حیض و نفاس نمی‌بیند

### حدیث ۱۸

علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی در کتاب مناقب مرتضویه خطی گفته است که روی فی حدیث عن النبی صلی الله علیه و سلم قال و سمیت فاطمه‌ بتولا- لانه‌ا تبتل و تقطعت عما هو معتاد العورات فی کل شهر و لانه‌ا ترجع کل لیلۃ بکراً و سمیت مریم بتولا لانه‌ا ولدت عیسی بکرا- عن ام سلمه رضی الله عنها یعنی روایت شده در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که گفت فاطمه بتول نامیده شده به علت اینکه جدا شده و بریده شده است از آنچه زنها به آن عادت دارند در هر ماهی- و برای اینکه در هر شبی برمی‌گردد به حال بکارت- و مریم بتول نامیده شد برای اینکه عیسی را در حالی که بکر بود زائید- روایت از ام سلمه رضی الله عنها

### حدیث ۱۹

علامه حضرمی در کتاب موده‌القربی صفحه ۱۰۳ چاپ لاهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده که فرموده- و ائما سمیت فاطمه‌ البتول لانه‌ا تبتل من الحیض و النفاس لانّ ذلک عیب فی بنات الانبیاء- او قال نقصان یعنی غیر از این نیست که فاطمه بتول نامیده شده برای اینکه از حیض و نفاس بریده شده زیرا که آن دو عیب است در دختران پیغمبران یا نقص است

### حدیث ۲۰

علامه الامر تسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۲۴۱ و ۲۴۷ چاپ لاهور از علی روایت نموده که فرمود انّ النبی صلی الله علیه و سلم سئل عن بتول و قیل انا سمعناک یا رسول الله تقول مریم بتول و فاطمه‌ بتول فقال البتول التي لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی [ صفحه ۱۹۵ ] بنات الانبیاء- اخرجه الحاکم یعنی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد و گفته شد ای رسول خدا ما شنیده‌ایم از تو که می‌گویی مریم بتول است و فاطمه هم بتول است فرمود بتول آن زنی را گویند هرگز سرخی ندیده باشد یعنی هرگز حیض ندیده باشد زیرا که حیض در دخترهای پیغمبران مکروهست- این خبر را حاکم بیرون آورده

**حدیث ۲۱**

علامه مجدالدین ابن اثیر جزری در کتاب نهاییه جزء اول صفحه ۷۱ چاپ مصر گفته است و سمیت فاطمه البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلاً و دیناً و حساباً و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله یعنی نامیده شده است فاطمه به بتول برای جدا بودن او از زنان زمان خود از حیث فضل و دین و حسب و گفته شده برای جدا بودن او از دنیا به سوی خدا

**حدیث ۲۲**

علامه لغت و ادب جمال‌الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن منظور مصری متوفای سال ۷۱۱ قمری هجری در کتاب لسان العرب جزء یازدهم صفحه ۴۳ چاپ دارالصادر در بیروت گفته است سئل احمد بن یحیی عن فاطمه رضوان الله علیها بنت سیدنا رسول الله صلی الله علیه و سلم لم قیل لها البتول فقال لانقطاعها عن نساء اهل زمانها و نساء الائمة عفاً و فضلاً و دیناً و حساباً- و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله عزّ و جلّ یعنی از احمد بن یحیی سؤال شد از فاطمه رضوان الله علیها دختر سید ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چرا به او بتول گفته شده پس فرمود برای جدا بودن او از زنان اهل زمان خود و زنان امت از حیث عفت و فضیلت و دین و حسب و گفته شده برای جدائی او از دنیا به سوی خدای عزوجل

**حدیث ۲۳**

علامه نسابه محمد مرتضی الحسینی حنفی متوفای ۱۲۰۵ در تاج العروس صفحه ۲۲۰ چاپ قاهره گفته است و لَقِبَتْ فاطمه بنت سید المرسلین علیهما الصلوة والسلام و علی ذریتهما بالبتول تشبیها بها فی المنزلة عند الله تعالی قاله الزمخشری و قال تغلب لانقطاعها عن نساء زمانها و نساء الائمة فضلاً و دیناً و حسباً و عفاً و هی سیده نساء العالمین (الخ) یعنی لقب داده شد فاطمه دختر آقای همه پیغمبران علیهما الصلوة والسلام و علی ذریتهما به بتول برای تشبیه کردن او است در قدر و منزلت نزد خدای تعالی این قول زمخشری است- و تغلب گفته برای جدا بودن او است از زنهای زمان خود و [ صفحه ۱۹۶ ] زنهای امت از حیث فضیلت و دین و حسب و عفت و او سیده زنهای جهانیان است

**حدیث ۲۴**

سیده نساء العالمین بدان که جمع کثیری در کتب خود در حدیث سرّ گفتن پیغمبر با فاطمه در مرض موت آن حضرت بطرق کثیره از عایشه روایت کرده‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حال به فاطمه فرموده یا فاطمه اما ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین او سیده نساء هذه الائمة یعنی ای فاطمه آیا راضی نیستی که بوده باشی سیده زنهای جهانیان یا سیده زنهای این امت- که از جمله ایشانند حافظ ابوداود طیالسی در کتاب مسند خود صفحه ۱۹۶ چاپ حیدرآباد دکن به سند خود و مورخ شهیر ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری جزء هشتم صفحه ۲۶ چاپ دارالصادر بیروت و علامه نسائی در کتاب خصائص صفحه ۳۴ چاپ التقدّم در مصر و حاکم ابوعبدالله نیشابوری در کتاب مستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۶ چاپ حیدرآباد دکن و علامه نبهانی بیروتی در کتاب جواهر البحار جزء اول صفحه ۳۶۰ چاپ قاهره و علامه ابن عبدالبر اندلسی در کتاب استیعاب جزء دوم صفحه ۷۵۰ چاپ حیدرآباد و حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء جزء دوم صفحه ۳۹ چاپ السعادة در مصر و علامه ابوالمؤید موفق بن احمد در کتاب مقتل الحسین صفحه ۵۴ چاپ نجف (الغری) و علامه بغوی متوفای سال ۵۱۰ یا ۵۱۶ در کتاب مصابیح السنة صفحه ۲۰۴ چاپ الخیریه در مصر و علامه ابن اثیر جزری در کتاب اسدالغابه جزء پنجم صفحه ۲۲ چاپ مصر و علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام جزء دوم

صفحه ۹۴ چاپ دارالمعارف مصر و امام الحافظ شهاب‌الدین ابن حجر عسقلانی در الاصابه جزء چهارم صفحه ۳۶۷ چاپ دارالکتب مصریه و علامه سیوطی در کتاب خصائص جزء دوم صفحه ۲۶۵ چاپ حیدرآباد دکن و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال جزء ۱۳ صفحه ۹۵ چاپ حیدرآباد دکن- و نیز در کتاب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل در جزء پنجم صفحه ۹۷ چاپ مصر و علامه عارف شیخ داود بن سلیمان نقشبندی خالدی در کتاب صلح الاخوان صفحه ۱۱۶ چاپ بمبئی و علامه شهیر به قلندر هندی حنفی در کتاب الروض الازهر صفحه ۱۰۳ چاپ حیدرآباد و علامه زبیدی حنفی در کتاب اتحاف الساده المتقین جزء هفتم صفحه ۱۸۴ چاپ میمّیه در مصر- و در جزء ششم همان کتاب صفحه ۲۴۴ همان چاپ [ صفحه ۱۹۷ ]

### حدیث ۲۵

و از غیر عایشه نیز در ضمن احادیثی بطرق کثیره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند و از ایشانند علامه حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ در کتاب حلیه الاولیاء جزء دوم صفحه ۴۲ چاپ السعاده بمصر که در ضمن حدیثی پیغمبر اکرم فرمود یا بئیه اما ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین قالت یا ابه فاین مریم ابنه عمران قال تلک سیده نساء عالمها و انت سیده نساء عالمک واللّه زوجتک سیداً فی الدنیا والاخره یعنی ای دخترک من آیا راضی نیستی که سیده زنهاى جهانیان باشی گفت ای پدر پس کجا است مریم دختر عمران فرمود او سیده زنان عالم خود است و تو سیده زنان عالم خودت می‌باشی و خدا تو را تزویج کرد با سیدی در دنیا و آخرت- و روایت کرده‌اند آن را علامه ابن عبدالبر متوفای سال ۴۶۳ در استیعاب چاپ حیدرآباد و علامه ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم متوفای سال ۵۶۸ در کتاب مقتل الحسین صفحه ۷۹ چاپ غری و علامه طحاوی متوفای سال ۳۲۱ در کتاب مشکل الاثار جزء اول صفحه ۴۸ چاپ حیدرآباد دکن و علامه مجدالدین ابن اثیر جزیری در کتاب المختار فی مناقب الاخیار صفحه ۵۶ از نسخه الظاهریه دمشق و علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۴۲ چاپ مکتبه قدسی در مصر و علامه قاضی ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی در کتاب المعتصر من المختصر تالیف ابی الولید باجی مالکی جزء دوم صفحه ۲۴۷ چاپ حیدرآباد و علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام جزء دوم صفحه ۹۱ چاپ دارالمعارف بمصر و علامه زرندی در کتاب نظم درر السمطین صفحه ۱۷۹ چاپ مطبعه القضاء و علامه زین‌الدین ابوالفضل متوفای سال ۸۴۶ در کتاب طرح التثریب جزء اول صفحه ۱۴۹ چاپ مصر و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه جزء چهارم صفحه ۲۷۵ چاپ دارالکتب مصریه در مصر و علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیله المأل صفحه ۸۰ چاپ دمشق و علامه سیوطی در کتاب الثغور الباسمه فی مناقب سیدتنا فاطمه صفحه ۱۴ چاپ بمبئی

### حدیث ۲۶

علامه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه صفحه ۴۵۷ چاپ قاهره گفته است قال رسول‌الله صلی الله و سلم بمحضر الخاص والعام مرارا لامرّة واحدة فی مقامات مختلفه لا فی مقام واحد أنّها (ای فاطمه سیده نساء العالمین) یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در محضر خاص و عام چندین مرتبه نه یک مرتبه در جاهای مختلف نه در یک جا که او یعنی فاطمه سیده زنهاى جهانیان است [ صفحه ۱۹۸ ] فاطمه سیده نساء أهیل الجنّه در بیان آنچه جماعت عامه از حدیثه در این موضوع روایت کرده‌اند در ضمن حدیث یا مجزّی

### حدیث ۲۷

حافظ ترمذی در صحیح خود در جزء سیزدهم صفحه ۱۹۷ چاپ صادی بمصر به سند خود از حدیثه روایت کرده که گفت-

سئلتنی امی متی عهدک تعنی بالنبی صلی الله علیه و سلم فقلت مالی به من عهد منذ کذا فنالت منی فقلت دعیننی آتی النبی صلی الله علیه و سلم و اصلی معه المغرب و اسئله ان یتغفر لی و لک فاتیت النبی صلی الله علیه و سلم و صلیت معه المغرب فصلی حتی صلی العشاء ثم انفتل فتابعتہ فسمع صوتی فقال من هذا حدیفة قلت نعم قال ما حاجتک غفر الله لک و لامک قال ان هذا ملک لم یزل الارض قط قبل هذه اللیلة استاذن ربّه ان یسلم علیّ و یبشّرنی بانّ فاطمة سیده نساء اهل الجنّة و أنّ الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنّة یعنی مادرم از من پرسید چه وقت عهد کرده‌ای قصد ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و سلم را گفتم عهدی نکردم فلان وقت را پس از من خواست گفتم بگذار بروم به سوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نماز مغرب را با او گذارم و از او بخواهم که طلب آموزش کند برای من و برای تو پس رفتم به نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نماز مغرب را با او خواندم و او نماز گذارد تا آنکه نماز عشاء را خواند با نافله و من پیروی کردم او را چون صدای مرا شنید فرمود این کیست حدیفة گفتم آری فرمود چه حاجتی داری خدا بیامرزد تو را و مادرت را- گفت این فرشته‌ایست که هرگز به زمین فرود نیامده پیش از این شب از خدا اذن گرفته که بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و اینکه حسن و حسین دو آقایان جوانان اهل بهشتند و حافظ احمد بن حنبل در مسند خود جزء پنجم صفحه ۳۹۱ چاپ میمنه مصر مانند آنچه ترمذی در صحیح خود روایت کرده سندا و متنا روایت کرده با زیادتی‌ای که ذکر کرده که متمم حدیث است و آن اینست فعرض له عارض فناجاه ثم ذهب فاتبعته فسمع صوتی فقال من هذا فقلت حدیفة قال ما لک فحدثته بالامر فقال غفر الله لک و لامک ثم قال اما رایت العارض الذی عرض لی قبیل قال قلت بلی قال فهو ملک من الملائکة یعنی عارض شد بر آن حضرت عارضی پس با او نجوی کرد و رفت من از دنبال او رفتم صدای مرا شنید و گفت کیستی گفتم حدیفة هستم گفت چه می‌خواهی امر مادر را حدیث کردم فرمود خدا بیامرزد تو و برای مادرت پس فرمود آیا شخص عارض را دیدی که کمی پیش بر من عارض شد گفتم بلی فرمود او فرشته‌ای بود از فرشتگان- پس باقی حدیث را ذکر کرد [ صفحه ۱۹۹ ] و از جمله کسانی که این حدیث را از حدیفة به اسناد خود روایت کرده‌اند و آن را صحیح الاسناد شمرده‌اند حاکم نیشابوری است در کتاب مستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۱ چاپ حیدرآباد دکن و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء جزء چهارم صفحه ۱۹۰ چاپ السعادة در مصر و حافظ بیهقی در کتاب الاعتقاد صفحه ۱۶۵ چاپ کامل مصباح و علامه هبة الله بن عساكر دمشق متوفای سال ۵۷۱ هجری قمری در کتاب (التاریخ) بنا بر آنچه در منتخب او است در جزء چهارم صفحه ۹۵ چاپ روضة الشام- و در جزء چهارم صفحه ۲۰۶ همان چاپ و علامه ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین صفحه ۵۵ چاپ غری (نجف) و در صفحه ۸۰ چاپ مذکور و در صفحه ۱۳۰ چاپ مذکور و علامه مجدالدین بن اثیر جزری در کتاب (المختار فی مناقب الاخیار صفحه ۵۶ از نسخه ظاهریه دمشق- و در کتاب جامع الاصول جزء ۱۰ صفحه ۸۲ چاپ (السنة المحمدیة) در مصر و علامه عزالدین جزری در کتاب (اسدالغابه) جزء پنجم صفحه ۵۷۴ چاپ مصر سال ۱۲۸۵ و علامه حموی در فرائد السمطین خطی و علامه گنجی شافعی در کتاب (کفایة الطالب) صفحه ۲۷۵ چاپ نجف (غری) و علامه باکثیر حضرمی در کتاب (وسیلة المأل) صفحه ۱۶۱ از نسخه ظاهریه دمشق و علامه بغوی در کتاب (مصابیح السنة) صفحه ۱۰۸ چاپ مصر و علامه محب‌الدین طبری در کتاب (ذخائر العقبی) چاپ مکتبه قدسی مصر و علامه مولی علی متقی در کتاب (کنز العمال) جزء سیزدهم صفحه ۹۵ چاپ حیدرآباد دکن و علامه ابوعبدالله محمد بن عثمان بغدادی در کتاب (المنتخب) از صحیح بخاری و صحیح مسلم صفحه ۲۱۹ مخطوط و علامه محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در کتاب (تاریخ الاسلام) جزء ۲ صفحه ۹۰ چاپ دار السعادة مصر و در جزء دوم آن صفحه ۲۱۷- و نیز در کتاب (سیر اعلام النبلاء) جزء سوم صفحه ۱۶۸ چاپ مصر، و نیز در کتاب (تلخیص المستدرک) چاپی بدیل المستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۱ چاپ حیدرآباد دکن و علامه ابن الدبیع شیبانی در کتاب (تیسیر الوصول الی جامع الاصول) جزء دوم صفحه ۱۵۴ چاپ نول کشور در کائفور و علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب (البداية والنهاية) جزء سوم صفحه ۲۰۶ چاپ مصر و علامه شیخ نورالدین علی بن صباغ مالکی در کتاب (فضول المهمه) صفحه ۱۲۷ چاپ غری (نجف) و

علامه شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن شافعی در کتاب (الحاوی للفتاوی) جزء دوم صفحه ۲۶۷ چاپ قاهره- و در کتاب (خصائص الکبری) جزء دوم صفحه ۲۲۶ چاپ حیدرآباد- و در کتاب (الجامع الصغیر) جزء اول صفحه ۷ چاپ مصر [ صفحه ۲۰۰ ] و علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب (الصواعق المحرقة) صفحه ۱۸۵ چاپ عبداللطیف در مصر- و در صفحه ۱۸۹ چاپ مذکور و علامه دشتکی در روضه الاحباب صفحه ۶۶۵ چاپ لاهور و علامه عبدالرحمن سیوطی در کتاب (الحبائک فی اخبار الملائک) صفحه ۱۰۵ نسخه خطی و علامه شیخ عبدالهادی آبیاری در کتاب (العرایس الواضحه) صفحه ۱۹۵ چاپ قاهره- و در کتاب (جالیه الکرد) در شرح منظومه برزنجی صفحه ۱۹۵ چاپ مصر و علامه سید محمد صدیق حسنخان هندی بهوبالی متوفای سال ۱۳۰۷ در کتاب (حسن الاسوه) صفحه ۲۹۰ چاپ آستانه و علامه قندوزی در کتاب ینابیع الموده صفحه ۱۶۵ و ۲۶۴ و ۲۲۲ چاپ اسلامبول به سه طریق روایت کرده و علامه الامر تسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۲۴ چاپ لاهور و علامه ابوعثمان عمرو بن بحر لیشی جاحظ در کتاب تاریخ جامع الاصول جزء سوم صفحه ۳۱۷ چاپ مصر و علامه ملا علی قاری هروی در جمع الوسائل جزء اول صفحه ۲۶۹ چاپ قاهره و علامه شفشاونی و ردیفی مصری در کتاب سعد الشموس والاقمار صفحه ۲۰۳ التقدم العلمیه در قاهره چاپ شده و علامه شیخ یوسف نبهانی در کتاب (الفتح الکبیر) جزء اول صفحه ۲۸ چاپ مصر- و نیز در جزء اول صفحه ۲۴۹ و نیز در جزء اول صفحه ۴۲۶ همان کتاب و همان چاپ و علامه شهیر به قلندر هندی در کتاب (الروض الازهر) صفحه ۳۰۰ چاپ حیدرآباد و علامه سید علی شهاب‌الدین همدانی علوی در کتاب موده‌القربی صفحه ۱۲۲ چاپ لاهور

## حدیث ۲۸

### اشاره

نیز راجع به روایت فاطمه سیده نساء اهل الجنه که از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام از طریق عامه روایت شده حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیتمی متوفای سال ۸۰۷ هجری قمری در کتاب مجمع الزوائد جزو نهم صفحه ۲۰۱ چاپ قدسی در قاهره به سند خود از طبرانی مسندا از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده که فرموده انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال لفاطمه الا ترضین ان تکونی سیده نساء اهل الجنه و ابناک سیدی شباب اهل الجنه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه فرمود آیا راضی نیستی که بوده باشی سیده زنهای اهل بهشت و دو پسرانت دو سید جوانان اهل بهشت باشند و شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی شافعی متوفای سال ۹۱۱ در کتاب (الثغور الباسمه فی مناقب سیدتنا فاطمه) صفحه ۱۳ چاپ اولاد غلام رسولی در بمبئی این حدیث را از علی علیه‌السلام روایت کرده [ صفحه ۲۰۱ ] و علامه قندوزی در کتاب ینابیع الموده صفحه ۱۵۴ چاپ اسلامبول از علی علیه‌السلام روایت کرده و گفته است که قال علی فی روایه طویلّه و زوجته فاطمه الزهراء سیده نساء اهل الجنه یعنی علی علیه‌السلام در روایتی طولانی فرموده زوجه من فاطمه زهراء سیده زنهای اهل بهشت است

### و کسانی که این حدیث را از عایشه نقل کرده‌اند

حافظ ابو عبدالله بخاری در صحیح خود جزء چهارم صفحه ۲۰۳ چاپ امیریه مصر علامه نسائی در کتاب (الخصائص) صفحه ۳۳ چاپ التقدم در مصر علامه طحاوی متوفای سال ۳۲۱ در کتاب مشکل الآثار جزء اول صفحه ۴۸ چاپ حیدرآباد دکن علامه بلادری در کتاب انساب الاشراف صفحه ۴۰۵ چاپ دارالمعارف مصر علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه والنهایه جزء دوم صفحه ۶۱ چاپ مصر علامه محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی متوفای قرن هشتم هجری در کتاب مشکوه المصابیح صفحه ۵۶۸ چاپ دهلی علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام جزء دوم صفحه ۹۵ چاپ دارالمعارف مصر علامه محمد بن یوسف زرنندی



حنفی در کتاب نظم درالسمطین صفحه ۱۸۷ چاپ القضاء علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۳۹ چاپ قدسی در قاهره علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال صفحه ۹۳ چاپ حیدرآباد دکن و در منتخب کنز العمال مطبوع در حاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل صفحه ۹۷ چاپ مصر علامه شیخ مخدوم حنفی در کتاب بذل القوه فی حوادث سنّ النبوه صفحه ۲۹۹ چاپ حیدرآباد علامه احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبدالملک قسطلانی در کتاب ارشاد الساری جزء ششم صفحه ۱۸۰ چاپ العامره مصر علامه بدرالدین ابو محمد محمود بن احمد عینی در کتاب عمده القاری فی شرح صحیح البخاری جزء ۱۶ صفحه ۱۵۴ چاپ المنبریه در مصر علامه شیخ عبدالقادر بن عبدالکریم وردیفی خیرانی بریشی شفشاونی مصری در کتاب سعد الشموس والاقمار صفحه ۲۰۳ چاپ التقدم در قاهره علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجا صفحه ۱۰۶ نسخه خطی علامه نبهانی در کتاب الانوار المحمدیه صفحه ۱۴۶ چاپ بیروت علامه شیخ سلیمان قندوزی بلخی در کتاب ینایع الموده صفحه ۱۷۲ چاپ اسلامبول علامه کافی مونسی در کتاب السیف الیمانی المسلول صفحه ۹ چاپ الترقی در شام علامه سهیلی عبدالرحمن خثعمی مراکشی در کتاب الروض الانف جزء اول صفحه ۱۶۰ چاپ قاهره علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب فضائل سیده النساء الخ صفحه ۳ نسخه خطی [ صفحه ۲۰۲ ] علامه باکثیر حصرمی در کتاب وسیله المأل صفحه ۸۸ نسخه خطی علامه یافعی در کتاب مرآة الجنان صفحه ۶۱ چاپ حیدرآباد دکن علامه امان‌الله دهلوی در کتاب تجهیزالجیش نسخه خطی علامه شیخ عبیدالله حنفی الامرتسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۲۴۹ چاپ لاهور علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجا صفحه ۱۰۳ نسخه خطی

### کسانی که در این موضوع از ام‌سلمه از فاطمه روایت کرده‌اند

حافظ ترمذی در صحیح خود جزء سیزدهم صفحه ۲۵۰ چاپ صاوی مصر مورخ شهیر ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع مشهور به ابن سعد متوفای سال ۲۳۰ قمری هجری در کتاب الطبقات الکبری جزء دوم صفحه ۲۴۸ چاپ دارالصارف مصر علامه نسائی متوفی در سال ۳۰۳ قمری هجری در الخصائص صفحه ۳۳ چاپ التقدم در مصر علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۳۹ چاپ مکتبه القدسی در مصر علامه عزالدین بن اثیر الجزری در کتاب اسدالغابه جزء ۵ صفحه ۵۲۳ چاپ مصر سال ۱۲۸۵ علامه مبارک بن اثیر در کتاب جامع الاصول جزء دهم صفحه ۸۴ چاپ السنّه المحمدیه بمصر علامه خطیب تبریزی عمری در کتاب مشکوٰۃ المصابیح جزء سوم صفحه ۲۶۸ چاپ دمشق علامه عسقلانی در کتاب اصابه جزء چهارم صفحه ۳۶۷ چاپ مصر علامه مولی علی متقی هندی در کتاب منتخب کنز العمال که در حاشیه کتاب مسند ابن حنبل چاپ شده در مطبعه میمنیه مصر- و صفحه ۹۸ همان کتاب و همان چاپ علامه عبدالرحمن سیوطی در کتاب الثغور الباسمه صفحه ۱۳ چاپ اولاد غلام رسول در بمبئی علامه شیبانی معروف به ابن دبیع در کتاب تیسیرالوصول ۱۵۹ چاپ نول کشور علامه قندوزی در کتاب ینایع الموده صفحه ۱۷۲ چاپ اسلامبول علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجا نسخه خطی علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب فضائل سیده النساء صفحه ۴ نسخه خطی علامه مجدالدین ابن اثیر جزری در کتاب المختار فی مناقب الاخیار صفحه ۵۶ چاپ دمشق علامه حصرمی در کتاب وسیله المأل صفحه ۸۸ خطی و در کتاب المغازی والسیر صفحه ۲۸۶ خطی [ صفحه ۲۰۳ ]

### روایت کنندگان از ابی سعید خدری

حافظ ابن عبدالبر در کتاب استیعاب جزء سوم صفحه ۷۵۰ چاپ حیدرآباد دکن حافظ احمد بن حنبل در کتاب مسند جزء سوم صفحه ۶۴ چاپ میمنیه در مصر حاکم ابو عبدالله نیشابوری در کتاب المستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۴ چاپ حیدرآباد دکن حافظ ابوبکر بیهقی شافعی متوفای سال ۴۵۸ هجری قمری در کتاب الاعتقاد صفحه ۶۵ چاپ کامل مصباح علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۴۲ چاپ مکتبه القدسی در مصر علامه نسائی متوفای سال ۳۰۳ در کتاب خصائص صفحه ۳۳ چاپ

التقدم در مصر علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام جزء دوم صفحه ۹۱ چاپ دارالمعارف مصر- و در کتاب تلخیص المستدرک چاپ شده در ذیل مستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۴ چاپ حیدرآباد علامه محمد بن یوسف جمال‌الدین زرنندی حنفی در کتاب نظم درالسمطین صفحه ۱۷ چاپ القضاء علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایة والنهایه جزء دوم صفحه ۶۱ چاپ مصر امام حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه جزء چهارم صفحه ۳۶۶ چاپ دارالکتب مصر علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة صفحه ۱۸۹ چاپ عبداللطیف در مصر علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنزالعمال جزء ۱۳ صفحه ۹۴ چاپ حیدرآباد و در کتاب منتخب کنزالعمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل در میمنه مصر چاپ شده صفحه ۹۷ حافظ نورالدین علی بن ابوبکر هیتمی در کتاب مجمع الزوائد جزء نهم صفحه ۲۰۱ چاپ مکتبه قدسی در مصر علامه سیوطی در کتاب خصائص جزء دوم صفحه ۲۵۶ چاپ عبداللطیف در مصر- و در کتاب الثغور الباسمه صفحه چهاردهم چاپ اولاد غلام رسول در بمبئی و نیز در کتاب جامع صغیر جزء اول صفحه ۵۱۸ چاپ مصر علامه شیخ صفی‌الدین احمد بن عبدالله بن ابی‌الخیر خزرگی انصاری ساعدی متوفای سال ۹۳۳ در کتاب خلاصه تذهیب الکمال صفحه ۴۲۵ چاپ مصر علامه مناوی در کتاب کنوز الحقائق صفحه ۱۰۳ چاپ بولاق مصر علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب جزء ۱۲ صفحه ۴۴۱ چاپ حیدرآباد علامه قندوزی در کتاب ینایع الموده صفحه ۱۹۸ چاپ اسلامبول و در صفحه ۱۷۳ و صفحه ۱۸۰ و ۱۸۶ همان کتاب و همان چاپ علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجا صفحه ۱۰۲ نسخه خطی علامه باکثیر حصرمی در کتاب وسیله المأل صفحه ۸۰ چاپ مکتبه الظاهریه در دمشق علامه کاکوردی شهیر بقلندر هندی در کتاب الروض الازهر صفحه ۲۰۰ چاپ حیدرآباد علامه نبهانی در کتاب الفتح الکبیر جزء سوم صفحه ۲۶۳ و صفحه ۸۰ چاپ مصر و در کتاب جواهر البحار جزء اول صفحه ۱۹۸ چاپ مصر [ صفحه ۲۰۴ ] مؤلف قاصر گوید در کتب عامه راویان خبر فاطمه سیده نساء اهل الجنة از مسند و مرسل بسیار است در اینجا به همین اندازه اکتفا شد

## حدیث ۲۹

### اشاره

فاطمه خَیْرِ نِسَاءِ الْأُمَّةِ بدان که جماعتی از بزرگان علمای این حدیث را مسنداً و مرسللاً در کتب خود روایت کرده‌اند در اینجا چند نفر از بزرگان آنها نام برده می‌شوند از جمله علامه کمشخانوی در کتاب راموز الاحادیث صفحه ۲۸۱ چاپ آستانه از طریق خطیب و ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خیر رجالکم علی و خیر شبابکم الحسن والحسین و خیر نساء کم فاطمه یعنی بهترین مردهای شما علی است و بهترین جوانهای شما حسن و حسین‌اند و بهترین زنهای شما فاطمه است و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجا در صفحه ۱۶ و علامه الامرتسری در کتاب ارجح المطالب صفحه ۳۱۱ چاپ لاهور و علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی ترمذی در کتاب مناقب مرتضویه صفحه ۱۱۷ چاپ بمبئی به سند خود از ابن مسعود

### از جمله کسانی که خیر نساء امت بودن فاطمه را از رسول خدا به روایت عایشه نقل کرده‌اند

و او را بعد از پیغمبر بر همه کس افضل بودن او را روایت نموده‌اند حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود به سند خود از عایشه روایت کرده که قالت عایشه ما رایت احداً افضل من فاطمة غیر ابیها- یعنی از فاطمه پس از پیغمبر احدی را با فضیلت تر ندیده‌ام- جماعتی این کلام را از عایشه نقل کرده‌اند و بسیاری هم در کتب خود قول او را روایت نموده‌اند از جمله آنها است - امام الحفاظ شهاب‌الدین عسقلانی ابن حجر در کتاب الاصابه جزء ۴ صفحه ۳۶۶ چاپ دارالکتب مصریه در مصر و حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیتمی در کتاب مجمع الزوائد جزء نهم صفحه ۲۰۱ چاپ قدسی قاهره و علامه سید احمد زینی دحلان شافعی در کتاب

السیرة النبویة مطبوع در حاشیه السیرة الحلیة جزء دوم صفحه ۷ چاپ قاهره [ صفحه ۲۰۵ ] و علامه نبهانی در کتاب الشرف المؤبد صفحه ۵۳ چاپ مصر و علامه عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء جزء سوم صفحه ۲۱۷ چاپ دمشق

## حدیث ۳۰

### اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا حَاكِم نیشابوری در کتاب مستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۳ چاپ حیدرآباد دکن به دو طریق از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفاطمة ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضائك یعنی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای فاطمه که خدا خشمگین می شود در خشمگین شدن تو و خشنود می شود به خشنود شدن تو (حاکم بعد از نقل این حدیث گفته است که اسناد این حدیث صحیح است) حافظ طبرانی در کتاب معجم الکبیر صفحه ۱۴ نسخه خطی- و علامه یافعی در کتاب التدریس جزء سوم صفحه ۴۲ از نسخه فتوغرافی در جامعه طهران که از روی نسخه مکتبه اسکندریه در مصر گرفته شده- و ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابه جزء پنجم صفحه ۵۲۲ چاپ مصر- و محب الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۳۹ چاپ قدسی مصر- و علامه شهیر سبط ابن جوزی در کتاب التذکره صفحه ۲۲۰ چاپ نجف- و علامه گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب صفحه ۲۱۹ چاپ نجف- و حافظ ذهبی در کتاب میزان الاعتدال جزء دوم صفحه ۷۲ چاپ مصر- و در کتاب تلخیص المستدرک جزء سوم صفحه ۱۵۳ چاپ حیدرآباد- و در کتاب تذهیب التهذیب صفحه ۱۲۴ نسخه خطی و علامه سمهودی در کتاب (نظم درالسمطین) صفحه ۱۷۷ چاپ القضاء و علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب (الاصابه) جزء چهارم صفحه ۳۶۶ چاپ دارالکتب مصریه و علامه عطاء الله دشتکی در کتاب (روضه الاحباب) صفحه ۶۶۵ خطی و علامه عبدالله شافعی در کتاب (مناقب) صفحه ۲۰۷ خطی و علامه احمد بن علی بن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) و علامه شیخ داود بن سلیمان نقشبندی در کتاب (صلح الاخوان) صفحه ۱۳۴ چاپ بمبئی و علامه بدخشی در کتاب (مفتاح النجا) صفحه ۱۰۱ خطی از دو طریق و علامه شیخ محمد صبان مصری در کتاب (اسعاف الراغبین) که در حاشیه (نور الابصار) چاپ شده در مصر صفحه ۱۹ [ صفحه ۲۰۶ ] و علامه سید ابوبکر علوی حصرمی در کتاب (رشفة الصادی) صفحه ۶۱ چاپ مصر و علامه شیخ احمد حنفی نقشبندی در کتاب (راموز الاحادیث) صفحه ۵۰۱ چاپ آستانه و علامه نبهانی در کتاب جواهر البحار جزء اول صفحه ۱۹۸ و ۳۶۰ چاپ قاهره- و در کتاب (شرف المؤبد) صفحه ۵۳ چاپ مصر و علامه الامر تسری در کتاب (ارجح المطالب) صفحه ۲۴۵ چاپ لاهور و علامه اخطلب خوارزم در کتاب (مقتل الحسین) صفحه ۵۱ چاپ غری (نجف) و علامه سیوطی در کتاب (خصائص) جزء دوم صفحه ۲۶۵ چاپ حیدرآباد دکن و علامه احمد بن یوسف دمشقی در کتاب (اخبار الدول) صفحه ۸۷ چاپ بغداد و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال جزء سیزدهم صفحه ۹۶ و جزء ۱۶ صفحه ۲۸۰ چاپ حیدرآباد و در کتاب منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل که در مصر چاپ شده جزء پنجم صفحه ۹۷ و علامه شیخ عبدالرؤف مناوی در کتاب (کنوز الحقائق) صفحه ۳۲ چاپ بولاق و علامه شیخ داود بن سلیمان نقشبندی در کتاب (صلح الاخوان) صفحه ۱۳۴ چاپ بمبئی و علامه قندوزی در کتاب (ینابیع المودة) صفحه ۱۹۸ و صفحه ۱۷۳ چاپ اسلامبول و در صحیح بخاری جزء پنجم صفحه ۳۹ چاپ امیریه سال ۱۳۱۴ هجری در باب مناقب فاطمه به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و گفته قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمة بضعة مني فمن غضبها اغضبني

این حدیث را جمع کثیری از علماء عامه فضلا از علماء خاصه متواتر به اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده با اندک اختلافی در لفظ بعضی بلفظ فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبني و بعضی بلفظ فاطمه بضعة منی يؤذيني من آذاها و يغضبني من اغضبها و بعضی يغضبني ما اغضبها و يؤذيني ما آذاها و بعضی بلفظ يقبضني ما يقبضها و يبسطني ما يبسطها و بعضی بلفظ يؤذيني ما آذاها و ينصبني ما انصبها (ای يتعني ما اتعنها) و بعضی بلفظ يريني ما رابها و يؤذيني ما آذاها و بعضی بلفظ يسعفني ما يسعفها (ای ينالني ما ينالها و يلم بي ما يلم بها) و بعضی بلفظ فاطمه شجنه منی يبسطني ما يبسطها و يقبضني ما يقبضها و [صفحه ۲۰۷] يبسطني ما يبسطها و بعضی بلفظ فاطمه مضغة منی فمن آذاها فقد آذاني و بعضی بلفظ فاطمه مضغة منی يسيرني ما يسيرها خلد مقام قاضی سيد نورالله شهيد شوشتری مرعشی حسینی اعلى الله مقامه الشريف در کتاب احقاق الحق و علامه معاصر آية الله العظمی السيد شهاب الدين مرعشی حسینی نجفی قمی ادام الله ايام افاضاته در ملحقات کتاب احقاق الحق در جزء دهم در صفحه ۲۱۶ تا ۲۲۸ چاپ انتشارات طهران در سال ۱۳۹۱ و مرحوم خلد مقام علامه آیت الله امینی در مجلد هفتم کتاب الغدير چاپ بيروت لبنان در صفحه ۲۳۱ تا ۲۳۶ این حدیث بضعة را با اختلافاتی که در لفظ دارد ذکر فرموده‌اند و نیز امینی در الغدير در همان مجلد صفحه ۲۳۳ از ابوالقاسم سهیلی از کتاب الروضة الانف جزء دوم صفحه ۱۹۶ گفته است ان ابا لبابة رفاعه بن ابی المنذر ربط نفسه في توبة و ان فاطمة ارادت حله حين نزلت توبته فقال قد اقسمت ان لا يحلني الا رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان فاطمة مضغة مني فصلی الله عليه و على فاطمة- فهذا حديث يدل على ان من سبها فقد كفر و من صلى عليها فقد صلى على ابیها یعنی- ابا لبابة رفاعه پسر ابی المنذر خود را در حال توبه‌ای بسته بود وقتی که وحی قبول شدن توبه او نازل شد و فاطمه خواست او را باز کند ابولبابه گفت که من سوگند یاد کرده‌ام که کسی مرا باز نکند مگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمه پاره گوشت من است- پس درود متصل خدا بر او و بر فاطمه باد- پس این حدیث دلالت دارد بر اینکه کسی که سب کند یعنی دشنام دهد فاطمه را کافر می‌شود و کسی که بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است و نیز در صفحه ۲۳۴ الغدير گفته است که در شرح جامع صغیر در جزء چهارم صفحه ۴۲۱ گفته است که استدلال به السهیلی علی ان من سبها فقد كفر لانه يغضبها و انها افضل من الشيخين قال الشريف السمهودي و معلوم ان اولادها بضعة منها فيكونون بواسطتها بضعة منه و من ثم ليرا رأت ام الفضل في النوم ان بضعة منه وضعت في حجرها اولها رسول الله صلى الله عليه و سلم بان تلد فاطمة غلاماً فيوضع في حجرها فولدت الحسن فوضع في حجرها فكل من يشاهد الان من ذريتها بضعة من تلك البضعة و ان تعددت الوسائط و من تأمل ذلك انبعث من قلبه داعي الاجلال لهم و تجنب بغضهم على اي حال كانوا عليه یعنی استدلال به این حدیث کرده است سهیلی بر اینکه کسی که دشنام دهد فاطمه را کافر است زیرا که به غضب درمی‌آورد او را و محققاً او یعنی فاطمه افضل از شیخین است این گفته شریف سمهودی است- و معلوم است که اولاد فاطمه [صفحه ۲۰۸] بضعة و جزئی از اویند و به واسطه او جزئی از پیغمبرند- و از این جهت است که وقتی که ام الفضل در خواب دید که جزئی از پیغمبر در دامن او گذارده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعبیر کرد که فاطمه پسری می‌زاید در دامن تو گذارده می‌شود پس حسن متولد شد و در دامن او گذارده شد- پس اکنون آنچه که از ذریه او مشاهده می‌شود جزئی است از آن جزء هر چند واسطه متعدد در میان او و ایشان باشد- و کسی که در این گفته تأمل کند در دل او برانگیخته می‌شود جلال و بزرگی ایشان و از غضب کردن به ایشان یعنی فاطمه غضبناک می‌شود در هر حالی که باشند یعنی نیک باشند یا بد

### ابن حجر گفته است

و فيه تحريم اذى من يتاذى المصطفى صلى الله عليه و سلم بتأذيه فكل من وقع منه في حق فاطمة شيء فتأذت به النبي صلى الله عليه و سلم يتاذى به بشهادة هذا الخبر و لا شيء اعظم من ادخال الاذى عليها من قبل ولدها و لهذا عرف بالاستقرار معالجة من تعاطى

ذَلِكَ بِالْعُقُوبَةِ فِي الدُّنْيَا وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ اَشَدَّ يَعْنِي وَ دَرِ اِيْنِ خَبْرٍ اَسْتَحْرَامُ بُوْدِنِ اِذِيْتِ كَرْدِنِ بِهٖ كَسِيْ كِهٖ بِهٖ سَبَبُ اِذِيْتِ كَرْدِنِ بِهٖ اَوْ يِيْغْمِبِرُ مَتَاذِيْ شُوْدُ پَسْ هَر كَسِيْ كِهٖ وَاَقْعُ شُوْدُ اَزْ اَوْ دَرِ حَقِّ فَاطْمَهٗ چِيْزِيْ كِهٖ بِهٖ اَنْ اِذِيْتِ بِيْنْدِ اِذِيْتِ كَرْدِهٖ اَسْتِ يِيْغْمِبِرُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رَا بِهٖ شَهَادَتِ اِيْنِ خَبْرٍ وَ عَقُوبَتِ هِيْجِ چِيْزِيْ بَزْرگَتَرِ اَزْ وَاَرْدِ كَرْدِنِ اِذِيْتِ بَرِ اَوْ يَعْنِيْ بَرِ فَاطْمَهٗ نِيْسْتِ اَزْ جِهَتِ اِذِيْتِ كَرْدِنِ بِهٖ فَرْزَنْدِ اَوْ وَ بَرَايِ اِيْنِ مَقْرَرِ شُدِهٖ تَعَجِيْلِ بَرِ كَسِيْ كِهٖ جَرَاْتِ كَنْدِ بِهٖ اَنْ عَقُوبَتِ دَرِ دُنْيَا وَ هَرَايْنِهٖ عَذَابِ اٰخِرَتِ اَزْ اَنْ سَخْتِ تَرِ اَسْتِ (الغدير صفحه ۲۳۵ از جلد هفتم) شيخ احمد مغربي مالكي متوفاي سال ۱۰۴۱ در كتاب فتح المتعال صفحه ۳۸۵ بنا بر نقل اميني در الغدير در همان جلد و همان صفحه گفته است در ضمن قصيده‌اي كه در مدح پيغمبر صلى الله عليه و آله سلم گفته فما كسبتي رسول الله من احد و لا- يضا هيهما في الفخر مفتخر و هل كفاطمة الزهراء امهما بنت النبي المصطفى بشر فانها بضعة منه و ما احد كبضعة المصطفى انّ حق النظر يعني مانند دو سبطه پيغمبر يعني حسن و حسين احدي نيست و هيچ فخر كننده‌اي در فخر كردن برابر آنها نيست و آيا مانند مادر ايشان فاطمه زهراء دختر پيغمبر برگزیده بشري هست زيرا كه او جزء و پاره تن پيغمبر است و در حقيقت و نظر و فكر مانند پاره تن پيغمبر هيچ كسي نيست

### حديث ۳۱

علامه شيخ نورالدين بن صباغ مالكي در كتاب فصول المهمه چاپ غري (نجف) صفحه ۱۲۸ گفته است [ صفحه ۲۰۹ ] و روى عن مجاهد- قال خرج النبي صلى الله عليه و سلم و هو آخذ بيد فاطمة- فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و سلم و هي بضعة مني و هي قلبية و روى التي بين جنبي فمن آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله- يعني از مجاهد روايت شده كه گفت پيغمبر صلى الله عليه و سلم بيرون آمد در حالي كه دست فاطمه را به دست خود گرفته بود و فرمود هر كه اين را مي شناسد مي شناسد و هر كه او را نمي شناسد اين است فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و سلم و اين پاره تن من است اين دل من است و روح من است كه در ميان دو پهلو من است هر كه او را بيازارد حقيقه مرا آزرده و هر كه مرا بيازارد خدا را آزرده است اين حديث شريف را نيز جماعتي از علماء عامه بطرق عديده در كتب خود روايت کرده‌اند در اينجا به نام و كتاب بعضي از آنها اشاره مي شود از جمله آنها است علامه شيخ عبدالرحمن صفوري شافعي بغدادى در كتاب نزهة المجالس جزء اول صفحه ۲۲۸ چاپ قاهره و علامه شبلنجي در كتاب نورالابصار صفحه ۴۱ چاپ مصر و علامه شيخ عبيدالله حنفي الامرتسري در كتاب ارجح المطالب صفحه ۲۴۵ چاپ لاهور و علامه سيد محمد عبدالغفار هاشمي افغانى در كتاب (الاثمة الهدى) صفحه ۸۲ چاپ قاهره و علامه احمد بن محمد بن ابى بكر بن عبدالملك قسطلاني در كتاب (ارشاد السارى) جزء ششم صفحه ۱۴۴ چاپ العامره در مصر از صحيح بخارى در كتاب النكاح والطلاق- و از مسلم در (الفضائل)- و از ابى داود در نكاح- و از ترمذى و نسائى در مناقب- بنا بر آنچه در جلد دهم كتاب احقاق الحق قاضى نورالله شهيد در صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳ چاپ مطبعة اسلاميه طهران نقل شده و علامه سيوطى در كتاب (الجامع الصغير) صفحه ۲۶۹ چاپ مصر و علامه مولى متقى هندی در كتاب (منتخب كنز العمال) كه در حاشيه مسند احمد بن حنبل صفحه ۹۶ جزء پنجم چاپ مطبعة ميمنيه مصر و علامه خطيب تبريزى در كتاب (مشكوة المصابيح) جزء سوم صفحه ۲۵۵ چاپ دمشق و علامه مناوى در كتاب (كنوز الحقائق) صفحه ۱۰۳ چاپ بولاق مصر و صفحه ۴۴ چاپ مذكور و علامه شيخ سليمان بلخى قندوزى در كتاب (ينابيع المودة) صفحه ۱۷۱ و ۱۸۰ چاپ اسلامبول و در صفحه ۱۷۹ چاپ مذكور و علامه نبهاني در كتاب (الفتح الكبير) جزء دوم صفحه ۲۶۳ چاپ مصر و در كتاب منتخب الصحيحين صفحه ۱۲۱ چاپ التقدّم مصر- و در كتاب (الانوار المحمدية) صفحه ۱۴۶ چاپ الادبیه در بيروت- و در كتاب (الشرف المؤبد) صفحه ۵۳ چاپ مصر [ صفحه ۲۱۰ ] و علامه نقيب مصر و شام سيد ابراهيم بن محمد بن كمال الدين شهير به ابن حمزه حسيني حنفي در كتاب (البيان والتعريف) جزء اول صفحه ۲۷۰ چاپ حلب و علامه دهلوى در كتاب تجهيز الجيش صفحه ۳۳ و صفحه ۱۷۴ خطى و علامه بدخشى در كتاب مفتاح

النجا صفحه ۱۰۱ خطی و علامه شیخ مصطفی رشدی در کتاب (الروضه الندویه) صفحه ۱۴ چاپ مصر و علامه استاد عمر رضا کحاله در کتاب (اعلام النساء) جزء سوم صفحه ۱۲۱۶ چاپ دمشق و علامه محمد بن یوسف شهیر به کافی در کتاب (السيف الیمانی المسلول) صفحه ۱۷ چاپ مطبوعه ترقی شام و علامه حافظ ابوالحسن رزین عبدری مالکی در کتاب (الجمع بین الصحاح السنه) خطی و علامه شیخ محمد صبان در کتاب (اسعاف الراغبین) مطبوع در حاشیه کتاب نورالابصار شبلنجی چاپ مصر و علامه شیخ عبدالهادی در کتاب (جالیه الکدر) صفحه ۱۹۵ چاپ مصر و علامه راغب اصفهانی در کتاب (محاضرات الادباء) صفحه ۴۷۹ چاپ بیروت و علامه زبیدی در کتاب (اتحاف الساده المتقین) جزء هفتم صفحه ۲۸۱ چاپ میمیتیه مصر

### حدیث ۳۲

إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ النَّارِ چند حدیث بطرق عدیده از بزرگان علماء عامه فضلا از آنچه علماء خاصه روایت کرده‌اند از جمله ایشان است علامه حاکم نیشابوری در کتاب (المستدرک) جزء سوم صفحه ۱۵۲ چاپ حیدرآباد دکن گفته است به سند خود و آن را صحیح الاسناد دانسته از عبدالله بن مسعود که گفته است. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم به راستی و حقیقت فاطمه نگاه داشت فرج خود را به پاکدامنی پس حرام کرد خدا ذریه او را بر آتش و از ایشان است علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب (فضائل سیده النساء) صفحه ۵ خطی و علامه ابونعیم اصفهانی در کتاب (حلیه الاولیاء) جزء چهارم صفحه ۱۸۸ چاپ (السعادة) مصر متناً و سنداً و علامه خوارزمی در کتاب (مقتل الحسین) صفحه ۵۵ چاپ غری (نجف) متناً و سنداً و علامه جمال‌الدین زرنندی در کتاب (نظم درالسمطین) صفحه ۱۸۰ چاپ (القضاء) متناً و سنداً و علامه ابن مغزلی در کتاب (مناقب) بنا بر نقل قاضی نورالله شهید در مجلد دهم از کتاب احقاق الحق از او [ صفحه ۲۱۱ ] مناقب عبدالله شافعی و علامه محب‌الدین طبری در کتاب (ذخائر العقبی) صفحه ۴۸ چاپ قدسی مصر و حافظ ذهبی در کتاب (میزان الاعتدال) جزء دوم صفحه ۲۹۷ چاپ قاهره و صفحه ۲۶۷ همان کتاب و علامه جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی در کتاب (الجامع الصغیر) جزء اول صفحه ۳۰۹ چاپ مصر- و نیز در کتاب (احیاء المیت) که در حاشیه کتاب (الاتحاف) در مصر چاپ شده در صفحه ۱۱۶ و علامه احمد بن عبدالله خزرجی در کتاب (خلاصه تهذیب الکمال) صفحه ۹۲۳ چاپ قاهره و علامه نبهانی در کتاب (الفتح الکبیر) جزء اول صفحه ۳۹ چاپ مصر و علامه شیخ محمد صبان در کتاب (اسعاف الراغبین) صفحه ۱۲۰ چاپ مصر و علامه بدخشی در کتاب (مفتاح النجا) صفحه ۱۰۱ خطی و علامه شبلنجی در کتاب (نورالابصار) صفحه ۴۱ چاپ مصر و علامه الامر تسری در کتاب (ارجح المطالب) صفحه ۴۴۵ چاپ لاهور و علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب (فضائل سیده النساء) صفحه ۵ نسخه خطی مؤلف قاصر گوید این حدیث چنانچه قبلاً ذکر شد بطرق کثیره با اندک اختلافی در کتب معتبره اهل سنت و جماعت از صحاح سته و غیر آن روایت شده علاقه‌مندان رجوع کنند به کتب آنها و کتاب احقاق الحق قاضی نورالله و ملحقات و تعلیقات حضرت آیه‌الله معاصر حاج سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی حسینی در مجلد دهم آن کتاب- و جلد هفتم کتاب الغدیر آیه‌الله امینی و در جلد نهم کتاب مجمع الزوائد هیتمی و غیر آنها از کتب عامه و خاصه

### حدیث ۳۳

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ فَاطِمَةَ وَلَا وُلْدَهَا این حدیث شریف نبوی را نیز علماء عامه بطرق مختلفه در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند به ذکر نامهای بعضی از ایشان با نامهای کتب ایشان مبادرت می‌شود حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیتمی در جزء اول از کتاب مجمع الزوائد صفحه ۲۲ چاپ مکتبه قدسی در قاهره به سند خود از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است

که گفت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لفاطمة رضي الله عنها ان الله غير معذبك و لا وُلدك فرمود رسول خدا صلى الله عليه و سلم برای فاطمه رضي الله عنها که خدا عذاب کننده تو و فرزندان نیست (رواها الطبرانی و رحاله ثقات) [ صفحه ۲۱۲ ] از جمله کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند به اسناد خود، حافظ سیوطی است در کتاب (احیاء المیت) که در حاشیه کتاب (الاتحاف) چاپ شده چاپ مصطفی حلبی در مصر صفحه ۱۱۴ به دو طریق و علامه متقی هندی در کتاب کنز العمال جزء ۱۲ صفحه ۹۶ چاپ حیدرآباد دکن- و کتاب (منتخب کنز العمال) در حاشیه کتاب (مسند احمد بن حنبل) جزء ۵ صفحه ۹۷ چاپ میمنیه مصر و علامه حضرمی در کتاب (رشفہ الصادی) صفحه ۸۱ چاپ مصر و علامه عبدالعزیز بن محمد بن صدیق در کتاب (التحذیر) چاپ دار التالیف مصر به چند طریق و علامه بدخشی در کتاب (مفتاح النجا) صفحه ۱۰۱ نسخه خطی و علامه شبلنجی در کتاب (نورالابصار) صفحه ۴۱ چاپ مصر و علامه شیخ محمد صبان در کتاب (اسعاف الراغبین) مطبوع در حاشیه کتاب (نورالابصار) صفحه ۱۲ چاپ مصر و علامه باکثیر حضرمی در کتاب (وسيلة المأل) صفحه ۷۸ چاپ مکتبه ظاهریه در دمشق

### حدیث ۳۴

نزول جبرئیل و خبر دادن او از جانب خدا به اینکه فاطمه را دوست می‌دارد و امر کردن او پیغمبر را به سجده شکر کردن به این جهت علامه احمد بن علی عسقلانی در کتاب (لسان المیزان) جزء سوم صفحه ۲۷۵ چاپ حیدرآباد گفته است قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان ربک یحب فاطمة فاسجد فسجدت ثم قال ان الله یحب الحسن والحسین فسجدت ثم قال ان الله یحب من یحبهما یعنی فرمود رسول خدا صلى الله عليه و سلم که جبرئیل به نزد من آمد و گفت ای محمد بدرستی که پروردگار تو دوست می‌دارد فاطمه را پس سجده کن خدای را بعد از آن گفت خدا دوست می‌دارد حسن و حسین را پس سجده کردم پس از آن گفت که خدا دوست می‌دارد کسی را که آنها را دوست بدارد

### حدیث ۳۵

نزول جبرئیل برای ابلاغ سلام خدا به فاطمه علامه شیخ محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی متوفای سال ۷۴۸ در کتاب (میزان الاعتدال) جزء دوم صفحه ۲۶ چاپ (القاهره) به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمَّاهَا الْمَنْصُورَةَ فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ اللَّهُ [ صفحه ۲۱۳ ] يقرئك السَّلام و يقرء مولودك السَّلام یعنی چون فاطمه تولد یافت رسول خدا صلى الله عليه و سلم او را منصوره نامید پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا تو را سلام می‌رساند و مولود تو را هم سلام می‌رساند علامه عسقلانی هم در کتاب (لسان المیزان) جزء سوم صفحه ۲۶۷ چاپ حیدرآباد دکن این حدیث را روایت کرده

### حدیث ۳۶

اشراق بهشت از نور خنده فاطمه و علی علامه شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی در کتاب (نزهة المجالس) جزء سوم صفحه ۲۲۸ چاپ قاهره از ابن عباس روایت کرده که گفت بینما اهل الجنة فی نعيمهم اذ سطع لهم نور فظنوه شمسا فقالوا ربنا یقول لا یرون فیها شمسا فیقول رضوان هذه فاطمة و علی ضحکا فاشرقت الجنان من نور ضحکهما یعنی در حالی که اهل بهشت در نعمتهای خود هستند ناگاه نوری ساطع می‌شود که گمان می‌کنند آفتاب است پس می‌گویند پروردگار ما می‌گوید در بهشت آفتاب را نمی‌بینند- رضوان خازن بهشت می‌گوید فاطمه و علی خندیدند بهشت‌ها از نور خنده ایشان روشن شد این خبر را نیز دیگران از ایشان بطرق خود در کتابهایشان روایت کرده‌اند

## حدیث ۳۷

اول کسی که بعد از پیغمبر داخل بهشت می‌شود فاطمه است علامه خطیب خوارزمی در کتاب (مقتل الحسین) صفحه ۷۶ چاپ غری به سند خود از ابی‌هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اول شخص یدخل عَلَيَّ الْجَنَّةُ فاطمه (الحديث) یعنی اول شخصی که در بهشت بر من وارد می‌شود فاطمه است جمع کثیری این حدیث را در کتب خود روایت کرده‌اند از جمله آنها است عبدالرحمن سیوطی در کتاب (الخصائص الكبرى) جزء دوم صفحه ۲۲۵ چاپ حیدرآباد دکن و علامه جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب (نظم درالسمطین) صفحه ۱۸۰ مطبوعه القضاء و علامه سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) صفحه ۱۰۳ چاپ لاهور و علامه ذهبی در کتاب (میزان الاعتدال) جزء دوم صفحه ۱۳۱ چاپ (السعادة) مصر و علامه نهبانی در کتاب (جواهر البحار) جزء دوم صفحه ۱۲۶ چاپ قاهره و حافظ شهاب‌الدین بن حجر عسقلانی در کتاب (لسان‌المیزان) چاپ حیدرآباد [صفحه ۲۱۴] و علامه شیخ نورالدین علی بن صباغ مالکی در کتاب (الفصول المهمه) صفحه ۱۲۷ چاپ (الغری) و علامه شیخ علی بن برهان‌الدین حلبی شافعی متوفای سال ۱۰۴۴ در کتاب (انسان‌العیون) جزء اول صفحه ۲۳۲ چاپ مصر و علامه رافعی شافعی در کتاب (التدوین) جزء دوم صفحه ۱۴ چاپ طهران ماخوذ از نسخه کتابخانه اسکندریه در مصر و علامه الامرتسری در کتاب (ارجح المطالب) صفحه ۲۴۸ چاپ لاهور و علامه زرقانی در کتاب (شرح مواهب اللدنیة) جزء پنجم صفحه ۲۴۵ چاپ الازهریه مصر و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب (کنز العمال) جزء ۱۳ صفحه ۹۵ چاپ حیدرآباد و علامه قندوزی در کتاب (ینایع المودة) صفحه ۲۶۰ چاپ اسلامبول لمؤلفه آئینه صفات خدا ذات فاطمه بنگر خدای را تو به مرآت فاطمه در پیشگاه ذات خداوند بی‌نیاز نبود رهی مگر به عنایات فاطمه هرگز نکرده‌اند مطیعان امر حق را عبادتی چو عبادات فاطمه یکتا زنی که خیل ملایک به درگهش در انتظار امر و اشارات فاطمه ارباب علم و حلم و کمالات و عزّ و جاه محوند در قبال کمالات فاطمه نبود میان جمله زنهای ممکنات هرگز زنی بشأن و مقامات فاطمه دست نیاز خیل رسل بر درش دراز چشم امیدشان به شفاعات فاطمه میزان عدل حق به قیامت چو شد بپا گردند خلق مات کرامات فاطمه دست طلب چو بهر شفاعت کند بلند ایزد بر آورد همه حاجات فاطمه

## حدیث ۳۸

محبّت فاطمه در صد موطن نفع می‌دهد و کسی که او را دوست بدارد در بهشت است و وای بر ظلم کنندگان او جماعتی از علماء عامه این حدیث را در کتب خود روایت کرده‌اند از جمله ایشان است علامه ابوالمؤید موفق بن احمد در کتاب مقتل الحسین صفحه ۵۹ چاپ غری که به سند خود از سلمان روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا سلمان من احبّ فاطمة ابنتی فهو فی الجنة معی و من ابغضها فهو فی النار یا سلمان حبّ فاطمة ینفع فی ماء من المواطن ایسر تلک المواطن [صفحه ۲۱۵] الموت والقبر والمحشر والصراط والمحاسبة فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه و من رضیت عنه و من غضبت علیه ابنتی فاطمة غضبت علیه و من غضبت علیه غضب الله علیه یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علماً و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ای سلمان کسی که دوست بدارد فاطمه دختر مرا جای او در بهشت است با من و کسی که به خشم درآورد او را جای او در آتش است ای سلمان دوستی فاطمه نفع می‌دهد در صد موطن که آسانترین از آنها حال مردن و در قبر و محشر و صراط و حسابست پس کسی که دختر من فاطمه از او خشنود باشد من از او خشنودم و کسی که من از خشنودم خدا از او خشنود است و کسی که دختر من فاطمه بر او خشمناک باشد من بر او خشمناکم و کسی که من بر او خشمناک باشم خدا بر او خشمناکست ای سلمان وای بر کسی که ستم کند او یعنی فاطمه را و ستم کند علی شوهر او را و وای بر کسی که ستم کند ذریه او و شیعیان او را و علامه قندوزی در کتاب (ینایع المودة) صفحه ۲۶۳ چاپ اسلامبول این حدیث را نقل کرده الا اینکه



دو کلمه القَبْر والمَحْشَر را انداخته و علامه سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) صفحه ۱۶ چاپ لاهور آن را مطابق روایت مقتل الحسین نقل کرده تا کلمه رضیْتُ عنه

### حدیث ۳۹

نثار درخت طوبی چکهای آزادی از آتش به عدد دوستان اهل بیت پیغمبر علامه سید ابوبکر بن شهاب‌الدین علوی حضرمی شافعی در کتاب (رشفة الصّادی) صفحه ۴۳ چاپ قاهره به سند خود روایت کرده از بلال بن حمّامه که گفته است طلع علینا رسول الله صلی الله علیه و سلّم ذات یوم متبسیماً ضاحکاً و وجهه مسرور کدائره القمر فقام الیه عبدالرحمن بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا النور فقال بشارة اتنی من ربی فی اخی و ابن عمی بان الله زوج علیاً من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجرة فحملت رقاعاً یعنی صکاکا بعدد محبّی اهل البیت و انشأ تحتها ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکاً فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محبّ لاهل بیتی الاّما دفعت له الملائکة صکاً فیہ فکاکه من النار فصار اخی و ابن عمی و زوج ابنتی فکاک رقاب رجال امتی من النّار [ صفحه ۲۱۶ ] یعنی روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلّم بر ما وارد شد در حالتی که تبسم کننده و خندان بود و روی او شادان مانند ماه بود پس عبدالرحمن عوف برخاست به سوی او و گفت ای رسول خدا این نور چیست فرمود بشارتی به من رسیده از جانب پروردگار من در حق برادرم و پسر عمم به اینکه خدا علی را با فاطمه تزویج کرده و به رضوان خازن بهشت امر فرموده که درخت طوبی را بجنابند پس درخت رقعها یعنی چکهایی را برداشت به شماره دوستان اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتگانی را ایجاد کرد از نور و به هر فرشته‌ای فرمان داد که هر یک از ایشان چکی را بردارند تا چون روز قیامت شود و صفوف اهل آن راست شود فرشتگان در میان خلایق ندا کنند پس باقی نمی ماند احدی از دوستان اهل بیت مگر اینکه فرشتگان چکی به او می دهند که در آنست آزادی او از آتش پس برادرم و پسر عمم و شوهر دخترم آزاد کننده گردنهای ایشانست از آتش این حدیث را نیز جمعی از علماء عامه در کتب خود روایت کرده اند که از جمله ایشان است علامه شیخ عبیدالله حنفی الامر تسری در کتاب (ارجح المطالب) صفحه ۲۵۴ چاپ لاهور- و او از طریق خوارزمی از بلال بن حمّامه روایت کرده و علامه باکثیر حضرمی در کتاب (وسیلة المأل) صفحه ۸۵ چاپ مکتبه ظاهریه دمشق و حافظ احمد بن حجر عسقلانی متوفای سال ۸۵۲ در کتاب (لسان المیزان) جزء ششم صفحه ۱۲۵ چاپ حیدرآباد دکن

### حدیث ۴۰

عطا کردن فاطمه در شب زفاف پیراهن نو را به سائل و پوشیدن لباس کهنه علامه صفوری در کتاب (نزهة المجالس) جزء دوم صفحه ۲۲۶ چاپ قاهره گفته است که ابن جوزی ذکر کرده ان النبی صلی الله علیه و سلّم صنع لها قمیصاً جدیداً لیلۃ عرسها و زفافها و کان لها قمیص مرقوع و اذا بسائل علی الباب یقول اطلب من بیت النبوة قمیصاً خلقا فارادت ان تدفع الیه القمیص المرقوع فتذکر قوله تعالی لن تنال البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبون فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل و قال یا محمّد ان الله یقرء ک السّلام و امرنی ان اسلم علی فاطمة و قد ارسل لها معی هدیه من ثياب الجنّة من السندس الاخضر فلما بلغها السّلام و البسها القمیص الذی جاء به لّفها رسول الله صلی الله علیه و سلّم بالعبائة و لّفها جبرئیل باجنحته حتّی لا یأخذ نور القمیص بالابصار فلما جلست بین النساء الکافرات و مع کل واحدة شمعة و مع فاطمة رضی الله عنها سراج رفع جبرئیل جناحه و رفع العبائة و اذا بالانوار قد طبقت المشرق والمغرب فلما وقع النور علی ابصار الکافرات خرج الکفر من قلوبهن و اظهرن الشهادتین یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلّم پیراهن تازه‌ای مهیا ساخت برای شب عروسی و زفاف فاطمه و آن حضرت پیراهن کهنه [ صفحه ۲۱۷ ] وصله داری داشت ناگاه سائلی آمد بر درب خانه و گفت از خانه نبوت پیراهن کهنه‌ای می خواهم فاطمه خواست پیراهن کهنه را به او بدهد متذکر فرموده خدای تعالی

شد که فرموده لن تنالوا البرَّ حَتَّى تَنفَقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ (یعنی هرگز به نیکی نمی‌رسید تا اینکه انفاق کنید از آنچه دوست می‌دارید) پس پیراهن تازه را به سائل داد چون نزدیک زفاف شد جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد خدا تو را سلام می‌رساند و مرا امر فرموده که بر فاطمه سلام کنم و خدا از برای او هدیه‌ای با من فرستاده از جامه‌های بهشت از سندس سبز- چون جبرئیل سلام خدا را به فاطمه رسانید آن پیراهنی که از بهشت آورده بود به او پوشانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن را به عبا پیچید و جبرئیل هم بالهای خود را روی عبا پیچید تا نور پیراهن به چشمها نگیرد چون فاطمه در میان زنهای کافره نشست هر یک از آن زنهای شمع‌ی در دست داشتند و فاطمه چراغی داشت آنگاه جبرئیل بال خود را برداشت و عبا را به عقب کرد طبقهای نور مشرق و مغرب را فروگرفت چون آن نور به چشمهای زنهای کافره خورد کفر از دلهای آنها بیرون رفت و شهادتین را ظاهر کردند یعنی مسلمان شدند

### حدیث ۴۱

شفاعت قیامت صدق فاطمه است علامه احمد بن یوسف دمشقی در کتاب (اخبار الدول و آثار الاول) صفحه ۸۸ چاپ بغداد گفته است که در خبر رسیده آنها لَمَّا سَمِعَتْ بَانَ ابَاهَا زَوْجَهَا وَ جَعَلَ الدَّرَاهِمَ مَهْرًا لَهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ انْ بَنَاتِ النَّاسِ يَتَزَوَّجْنَ بِالْدَّرَاهِمِ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُنَّ اسْتَلْكَ تَرَدَّهَا وَ تَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى انْ يَجْعَلَ مَهْرِي الشَّفَاعَةَ فِي عَصَاءِ امْتِك فَتَزَلْ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ بَطَاقَةٌ مِنْ حَرِيْرٍ مَكْتُوبٍ فِيهَا جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ شَفَاعَةَ الْمَذْنِبِيْنَ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ (ابیها) فَلَمَّا احْتَضَرَتْ اَوْضَتْ بَانَ تَوْضِعَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ عَلٰی صَدْرِهَا تَحْتَ الْكِفَنِ فَوْضِعَتْ وَ قَالَتْ اِذَا حَشَرْتِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَفَعْتَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ بِيَدِي وَ شَفَعْتَ فِي عَصَاءِ اُمَّيَّةِ اَبِي يَعْنِي فَاطِمَةَ چُونِ شَنِيدَ كِه پَدْرَش اَوْ رَا تَزْوِيْجَ كَرْدِه وَ دَرْمَهَائِي مَهْر اَوْ قَرَار دَادِه كَفت اِي رَسُوْل خُدَا دَخْتَرَهَائِي مَرْدَمَانَ اَز دَوَاج مِي كَنَنْد بِه دَرْمَهَا پَس چِه فَرْقِي اسْت مِيان مَن وَ اَنهَا خَوَاش مِي كَنَم اَز شَمَا كِه اَنهَا يَعْنِي دَرْمَهَا رَا بَر گَرْدَانِيْد وَ اَز خُدَا بَخَوَاشِيْد كِه شَفَاعَتِ گَنَاهَكَارَانَ اَمْت تُو رَا مَهْر مَن قَرَار دَهْد پَس جِبْرِيْل نَازِل شَد وَ بَا اَوْ رَقْعَه‌اِي بُوْد اَز حَرِيْر كِه دَر اَن نُوْشْتِه بُوْد كِه خُدَا مَهْر فَاطِمَةَ زَهْرَاءِ رَا شَفَاعَتِ گَنَاهَكَارَانَ اَز اَمْت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَرَار دَادِه پَس چُون فَاطِمَةَ مَحْتَضِر شَد وَصِيْت كَرْد كِه اَن رَقْعَه رَا دَر زِيْر كَفَنِ رُوِي سِيْنِه اَوْ قَرَار دَهْنْد رُوِي سِيْنِه اَوْ گَزَارْدِه شَد- وَ فَاطِمَةَ كَفت چُون رُوِي قِيَامَتِ مَحْشُوْر شُوْم اَن رَقْعَه رَا بِه دَسْت خُوْد بَرْمِي دَارَم وَ شَفَاعَتِ مِي كَنَم دَر حَقِ گَنَاهَكَارَانَ اَمْت پَدْرَم عَلَامَه اَمَانَ اللَّهُ دَهْلُوِي دَر كِتَاب (تَجْهِيْزِ الْجِيْشِ) صَفْحَه ۱۰۲ مَخْطُوْط نِيْز اِيْن خَبْر رَا بَتَمَامَه رُوَايْت كَرْدِه اسْت [ صَفْحَه ۲۱۸ ]

### حدیث ۴۲

ربع دنیا یا خمس آن صدق فاطمه است علامه سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) صفحه ۹۲ چاپ لاهور از عتبه بن الازهری از یحیی بن عقیل روایت کرده است که گفت سمعت علیا يقول قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله امرني ان ازوجك فاطمة رضي الله عنها على خمس الدنيا او على ربعها (شك في عتبه) فمن يمشي على الارض و هو يبغضك في الدنيا فالدنيا عليه حرام و مشيه فيها حرام يعني شنيدم على مي گفت كه رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمود كه خدا مرا امر فرمود كه تزويج كنم تو را با فاطمه خشنود باد خدا از او به صدق پنج يك دنيا يا چهار يك آن (شك در آن از عتبه است) پس كسي كه مي رود بر روي زمين در حالي كه كينه تو را دارد در دنيا، دنيا بر او حرام است و رفتن او در روي آن حرام است للمؤلف القاصر صنع نخستين كه خدا آفريد در صدف صنع دُري پروريد وه چه دُري دره بحر وجود فيض ده عالم غيب و شهود جوهره عزت و جاه و جلال نادره الكون عديم المثال ذات خداوند جلال و جمال كرده در او جمع صفات كمال آينه جمله صفات خدا علت ايجاد همه ماسوا كرده عطا نام وي از نام خود داده بزرگيش باعظام خود فاطمه خوانده است مر او را بنام كرده بر او نعمت خود را تمام حجت كبراي الهی است او

آینه طلعت شاهی است او عالم امکان همه در سایه‌اش کس نتوان درک کند پایه‌اش کرد خداوند ولی حمید ارض و سماوات ز نورش پدید خلقت آنها همه از نور او کون و مکان یکسره منشور او خیل ملک بنده فرمان او جنّ و بشر ریزه‌خور خوان او نیست زنی در همه ممکنات همچو وی از رفعت ذات و صفات هستی حق هستی او آفرید هستی هر هست باو شد پدید فخر رسل مفتخر از هست او بوسه گهش بود همی دست او در دو جهان واسطه فیض او است لیک خود از فیض خدا فیض جو است [ صفحه ۲۱۹ ] بر در او دست نیازش دراز نیست ز فیاضی حق بی‌نیاز در اثر بندگی کردگار حق به بزرگیش کند افتخار بضعه احمد بود و جان او باطن قرآن همه در شان او هم شب قدر است و هم احدی الکبر خوانده و را شمس گهی گه قمر آیه تطهیر نشانی از اوست سوره کوثر لمعاتی از اوست صفوت حق حبه و بحر است او نور و ضیا جنّت و نهر است او خیر کثیر است و سراج منیر نعمت حق رحمت و فضل کبیر کنیت او امّایها بود از دم او زنده مسیحا بود همچو زنی در همه ماسوی خلق نفرموده بجز او خدا کون و مکان زنده ز احسان او است ذات خداوند ثناخوان او است معرفت ذات وی آمد محال عقل از آن عاجز علی کل حال غیر خدا و پدر و شوهرش می‌توان پی ببرد دیگرش سرّ خدا زهره زهراست او در صفت انسیّه حورا است او

### حدیث ۴۳

حجاب فاطمه (س) حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب (حلیه الاولیاء) جزء دوم صفحه ۴۰ چاپ (السعادة) بمصر به سند خود از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و گفته است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما خیر للنساء فلم ندر ما نقول فسار علی الی فاطمه فاخبرها فقالت فهلا قلت له خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یرونهن فرجع فاخبره بذلك فقال له من علمک هذا قال فاطمه قال انها بضعة منی یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز خوب است برای زنها- ما ندانستیم چه بگوئیم پس علی رفت به نزد فاطمه و او را خبر داد فاطمه گفت چرا برای او نگفتید خوب است برای آنها که مردها را نبینند و مردها هم آنها را نبینند پس علی برگشت و به رسول خدا از آن خبر داد آن حضرت فرمود کی آن را به تو تعلیم داد گفت فاطمه فرمود او جزئی است از من (سعید بن مسیب این حدیث را نیز از علی به همین نحو روایت کرده است) [ صفحه ۲۲۰ ]

### حدیث ۴۴

علامه ذهبی در کتاب (الکبائر) صفحه ۱۷۱ چاپ مصطفی محمد در مصر از علی علیه السلام روایت کرده و گفته- قال علی رضی الله عنه لزوجه فاطمه رضی الله عنها یا فاطمه ما خیر ما للمرثه قالت ان لا- تری الرجال و لا یروها و کان علی رضی الله عنه یقول الا تستحیون الا تغارون یترک احدکم امرأته تخرج بین الرجال تنظر الیهم و ینظرون الیهما یعنی گفت علی که خشنود باد خدا از او برای زن خود فاطمه خشنود باد خدا از او ای فاطمه بهتر چیز برای زن چیست گفت اینکه نبینند او را مردها و نبیند او مردها را- و علی رضی الله عنه می‌فرمود آیا حیا ندارید آیا غیرت ندارید احدی از شما اینکه زن او بیرون رود در میان مردها که به او نگاه کنند و او به آنها نگاه کند-

### حدیث ۴۵

ابن مغزلی در کتاب مناقب خود بنابر آنچه در کتاب مناقب خطی عبدالله شافعی است در صفحه ۲۱۰ گفته و سند را مرفوعاً به علی بن الحسین بن علی رسانیده از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود ان فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم استاذن علیها اعمی فحجبتة فقال لها النبی صلی الله علیه و سلم لم حجبتة و هو لا یراک فقالت یا رسول الله ان لم یکن یرانی فانا اراه و هو یشمّ الریح فقال النبی صلی الله علیه و آله اشهد انک بضعة منی یعنی شخص نایبائی از فاطمه اذن دخول خواست فاطمه از او خود را

پوشانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم به او فرمود چرا خود را پوشانیدی و حال آنکه او تو را نمی‌بیند گفت ای رسول خدا اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و بوی مرا استشمام می‌کند پس رسول خدا فرمود گواهی می‌دهم که تو جزء و پاره تن منی

### حدیث ۴۶

صدق کلام فاطمه علامه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب جزء دوم صفحه ۷۵۱ چاپ حیدرآباد دکن مسنداً از عایشه روایت کرده که گفت ما رأیت احداً کان اصدق لهجةً من فاطمةً الا ان یکون الذی ولدھا صلی الله علیه و سلم یعنی ندیدم احدی را که راستگوتر از فاطمه باشد مگر آنکه او را پدر است صلی الله علیه و سلم این حدیث را جمع کثیری از علماء عامه روایت کرده به اندک اختلافی در لفظ در بعضی از آنها است ما رأیت احداً قطّ اصدق من فاطمةً غیر ابیها حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک جزء سوم صفحه ۱۶۰ چاپ حیدرآباد دکن حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء چاپ (السعادة مصر) صفحه ۴ [صفحه ۲۲۱] علامه خواری در کتاب مقتل الحسین صفحه ۵۶ چاپ غری علامه محب‌الدین طبری در کتاب (ذخائر العقبی) در صفحه ۴۴ چاپ مکتبه القدسی - در مصر علامه شیخ شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در کتاب (تاریخ الاسلام) جزء سوم صفحه ۹۵ چاپ مصر و در کتاب (اسماء الرجال) و در کتاب (تلخیص المستدرک) جزء دوم صفحه ۱۶۰ چاپ مذکور علامه جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب (نظم درالسمطین) صفحه ۱۸۲ چاپ مطبعة القضاء علامه هیتمی در کتاب (مجمع الزوائد) جزء نهم صفحه ۲۰۱ چاپ قاهره علامه خطیب تبریزی در کتاب (اکمال الرجال) صفحه ۷۳۵ چاپ دمشق علامه مجدالدین بن اثیر جزری در کتاب (المختار فی مناقب الاخیار) صفحه ۵۶ چاپ دمشق علامه باکثیر الحضرمی در کتاب (وسيلة المأل) صفحه ۸۰ نسخه مکتبه ظاهریه دمشق مطبوع

### حدیث ۴۷

عبادت فاطمه علامه جارالله محمود بن عمر زمخشری حنفی متوفای سال ۵۳۸ در کتاب (ربیع‌الابرار) صفحه ۱۹۵ خطی از حسن روایت کرده که گفت ما کان فی هذه الامة اعبد من فاطمة کانت تقوم حتی تورم قدماه یعنی در این امت عبادت‌کننده‌تری از فاطمه نبوده روی پا می‌ایستاد تا قدمهای او ورم می‌کرد

### حدیث ۴۸

صبر فاطمه بر فقر علامه ابوالمؤید موفق بن احمد در کتاب (مقتل الحسین) صفحه ۶۴ چاپ غری به سند متصل از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت - رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی فاطمة کساء من صوف الابل و هی تطحن فبکی و قال یا فاطمة اصبری علی مرارة الدنيا لنعم الاخرة غداً - قال فنزلت عند ذلك الایة - و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی دید رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بر فاطمه گلیمی بود از کرکهای شتر و او آسیا می‌کرد پس پیغمبر گریه کرد و گفت ای فاطمه صبر کن بر تلخی دنیا برای نعمتهای فردای آخرت - جابر گفت در آن وقت نازل شد آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی (یعنی هرآینه بسیار زود باشد که پروردگار تو بر تو عطا کند تا خشنود شوی - علامه شیخ شهاب‌الدین احمد آبشهی در کتاب (مستطرف) جزء دوم صفحه ۴۵ قاهره این حدیث را روایت کرده و به جای رای علی فاطمة کساء - دخل علیها و علیها کساء گفته و بدل کلمه اصبری تجرعی [صفحه ۲۲۲] و علامه شیخ شهاب‌الدین احمد نویری مصری در کتاب (نهایة الارب) جزء پنجم صفحه ۲۶۰ چاپ قاهره حدیث را بنحوی که ذکر شد از جابر روایت کرده مانند صاحب مستطرف و به جای کلمه لنعیم الاخرة - لنعیم الابد بدل آورده و علامه زبیدی حنفی در کتاب (اتحاف السادة المتقین) مانند منقول از کتاب مقتل الحسین نقل کرده و به جای کلمه لنعیم الاخرة - لنعیم الابد آورده و

علامه سید ابراهیم بن محمد شهیر به ابن حمزه حسینی در کتاب (البيان والتعريف) صفحه ۱۰۱ چاپ حلب مطابق منقول از مقتل الحسين نقل کرده

### حدیث ۴۹

علامه شعرانی در کتاب (لوائح الانوار القدسیة) جزء اول صفحه ۱۶۳ گفته است که روایت کرده است طبرانی و ابن حبان در صحیح خود ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما الی دار ابی ایوب الانصاری (فذكر الحديث بطوله) الی ان قال- فاخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم شیئا من لحم الجدی فوضعه فی رغیف و قال یا ابا ایوب ابلیغ هذه فاطمة فانها لم تصب مثل هذا منذ ایام فذهب به ابویوب الی فاطمة فلما اكلوا و شبعوا قال النبی صلی الله علیه و سلم خبز و لحم و بسر و رطب و دمت عیناه و قال والذی نفسی بیده ان هذا هو النعم الذی تسئلون عنه یوم القیمه فکبر ذلک علی اصحابه فقال بل اذا اصبتم مثل هذا فضربتم بایدیکم فقولوا بسم الله و اذا شبعتم فقولوا الحمد لله الذی هو اشبعنا و انعم علینا و افضل فان هذا کفاف بهذا یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفت با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی خانه ابی ایوب انصاری (راوی طول داده است حدیث را تا اینکه گفت) رسول خدا صلی الله علیه و سلم گرفت چیزی از گوشت بزغاله را و گذارد آن را بر روی گرده نانی و گفت ای ابا ایوب برسان این را به فاطمه که چند روز است که مانند این را نخورده ابویوب آن را برد به سوی فاطمه- چون خوردند و سیر شدند پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت نان و گوشت و خرما و رطب و چشمهای او پر از اشک شد و فرمود سوگند به آن کسی که جان من در دست او است این است آن نعیمی که از آن سؤال کرده می شود در روز قیامت پس این کلام بزرگ آمد بر یاران آن حضرت آنگاه حضرت فرمود بلی هر وقت رسیدید به مثل چنین غذائی و دست به آن زدید بسم الله بگوئید و چون سیر شدید بگوئید حمد خدای را که ما را سیر کرد و بر ما نعمت داد و زیاد کرد آن را پس این بقدر حاجت به آن است [ صفحه ۲۲۳ ]

### حدیث ۵۰

علامه ابو عبدالله شیخ محمد بن عبدالرحمن بن عمر و صیابی حبشی متوفای سال ۷۸۲ در کتاب خود (البرکة فی فضل السعی والحركة) صفحه ۵۵ چاپ مطبعة التجاریة الکبری در مصر از تفسیر ثعلبی روایت کرده ان علیا رضی الله عنه انطلق الی یهودی یعالج الصوف فقال له هل لک ان تعطینی جزء من صوف تغزلها لک بنت محمّد صلی الله علیه و سلم بثلاثه اصوع من شعر قال نعم فاعطاه الصوف والشعیر فقبلت فاطمة و اطاعت و قامت الی صاع فطحته و خیزت منه خمسة اقراص (الحديث بطوله) یعنی علی رضی الله عنه رفت به نزد شخصی یهودی که ممارست در کار پشم داشت به او گفت آیا قطعه‌ای از پشم می دهی که دختر محمد صلی الله علیه و آله برای تو بریسد بقدر سه صاع جو گفت آری پس پشم و جو را به او داد و فاطمه هم قبول کرد و اطاعت کرد و برخاست یک صاع از جو را آرد کرد و نان کرد از آن بقدر پنج گرده نان ترتیب داد- (تا آخر حدیث به درازی آن) در پاورقی جلد دهم کتاب احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری اعلی الله مقامه در صفحه ۲۶۴ پس از نقل این حدیث از کتاب نامبرده از تفسیر ثعلبی گفته است مصحح کتاب بقیه این حدیث را تماماً گفته انها کانت هی و علی رضی الله عنهما صائمین فاعطت لكل من ولديها قرصاً من الخبز و ابقت الباقي لوقت الافطار فجاءها سائل و قال مسکین فاعطته قرصاً ثم جاء آخر و قال یتم فاعطته قرصاً و باتا علی الطوی فانزل الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (الایه) یعنی علی و فاطمه رضی الله عنهما روزه بودند پس فاطمه به هر یک از دو فرزندش یک گرده نان داد و باقی را برای وقت افطار باقی گذارد پس سائلی به نزد او آمد و گفت من گدایم یک گرده از نانهای باقی مانده را به او عطا کرد پس از آن دیگری آمد و گفت من یتیم قرص دیگری را به او داد پس از آن دیگری آمد و گفت من اسیرم قرص باقی مانده را به او داد و هر دو یعنی علی و فاطمه شکم

خالی ماندند پس خدای تعالی این آیه را فرستاد و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمًا و اسیراً (تا آخر آیه)

## حدیث ۵۱

حافظ ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود جزو سوم صفحه ۲۰۶ چاپ (السعادة) مصر بسند متصل از اعبد روایت کرده که گفت- قال لی علی رضی الله عنه الا احدثک عنی و عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کانت من احب اهله الیه. قلت بلی- قال انها جرّت بالرحی حتی اثر فی یدها و استقت بالقربة حتی اثر فی نحرها و کنست البیت حتی اغبرت ثيابها (الحديث) [ صفحه ۲۲۴] یعنی علی رضی الله عنه برای من گفت آیا حدیث نکنم برای تو از خودم و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم که محبوبترین کسان او بود به سوی او گفتم بلی گفت او یعنی فاطمه آسیا می کشید تا در دست او اثر می گذاشت یعنی آبله می زد و مشک آب به دوش می کشید تا در گردن و گلوی او اثر می گذاشت و خانه جاروب می کرد تا جامه‌هایش غبار آلود می شد و نیز ابوداود در جزء چهارم کتاب سنن همان چاپ مبسوط تر نقل کرده به جای لفظ کنست- قمت آورد و پس از آن گفته و اوقدت القدر حتی دکت ثيابها و اصابها من ذلك ضرب این حدیث را جمع کثیری از علماء عامه در کتب خود به طور تفصیل و تلخیص نقل کرده‌اند از جمله ایشان است ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء جزء اول صفحه ۷۰ چاپ مطبوعه سعادت مصر و علامه شیخ ابوالفرج بن جوزی در کتاب صفة الصفة جزء دوم صفحه ۵ چاپ حیدرآباد و علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی صفحه ۴۹ چاپ قدسی در قاهره- و در صفحه ۵۰ در همان چاپ و علامه شیخ محمد بن عمر و صابی حبشی در کتاب- البرکة فی فضل السعی والحركة- صفحه ۱۵ چاپ قاهره و علامه شیخ محمد بن منظور مصری در کتاب- لسان العرب- جزء اول صفحه ۶۸۲ چاپ بیروت و علامه شیخ محمد طاهر صدیقی هندی در کتاب- مجمع بحار الانوار- جزء سوم صفحه ۱۵۶ چاپ نول کشور و در جزء اول همان چاپ صفحه ۴۱۷ و علامه شیخ عبدالله شافعی در کتاب مناقب صفحه ۲۰۷ خطی و حافظ شیخ عبدالعظیم بن عبدالقوی شافعی منذری شامی در کتاب الترغیب والترهیب جزء اول صفحه ۴۱

## حدیث ۵۲

### اشاره

شدت گرسنگی فاطمه علامه دولابی در کتاب (الکنی والاسماء) جزء دوم صفحه ۱۲۲ چاپ حیدرآباد دکن به سند متصل از عمران بن حصین خزاعی حدیثی روایت کرده که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودم که نقل فرمود شدت گرسنگی فاطمه را به حدی که رنگ روی او زرد شده بود و حدیث را به اینجا رسانید که گفت فنظر الیها رسول الله فقال ادنی یا فاطمة فدنت حتی قامت بین یدیه فوضع یدیه علی صدرها فی موضع القلادة و خرج بین اصابعه ثم قال- اللهم مشبع الجاعة رافع الوضعة لا تجع فاطمة بنت محمّد فاستجیب دعائه وارتفعت صفره الجوع عن وجهها حتی قالت ما جعت بعدها یا عمران یعنی- پس رسول خدا به او نگریست و گفت نزدیک بیا ای فاطمه او نزدیک آمد و در پیش روی او ایستاد و پیغمبر [ صفحه ۲۲۵] دست خود را بر سینه او نهاد در جای گردن‌بند او و بیرون شد میان انگشتان او و گفت ای خدای سیرکننده گرسنگان و بلندکننده اشخاص پست گرسنگی نده فاطمه دختر محمد را پس دعای او مستجاب شد و زردی گرسنگی از او برداشته شد تا اینکه گفت ای عمران بعد از آن دیگر گرسنه نشدم این خبر را جمعی از علماء عامه با اندک اختلافی در بعض کلمات آن در کتب خود نقل کرده‌اند از جمله ایشان است حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء صفحه ۳۹۶ چاپ حیدرآباد دکن و علامه موفق بن احمد خطیب خوارزمی در کتاب (مقتل الحسین) صفحه ۶۲ چاپ غزی و علامه اللغة ابن منظور مصری در کتاب (لسان العرب) جزء چهاردهم صفحه ۳۰۸ چاپ

الصادر در بیروت و جمال‌الدین محمد یوسف زرنندی حنفی در کتاب (نظم درالسمطین) صفحه ۱۹۱ چاپ مطبوعه القضاء و حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیتمی در مجمع الزوائد جزء نهم صفحه ۲۰۳ چاپ مکتبه قدسی در قاهره و علامه شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی در کتاب (الثغور الباسمه) صفحه ۱۱ چاپ غلام رسول در بمبئی و علامه مناوی در کتاب (شرح جامع صغیر) صفحه ۳۲۸ چاپ مصر و علامه شعرانی در کتاب (کشف الغمه) جزء دوم صفحه ۵۳ چاپ مصر و علامه نبهانی در کتاب (الانوار المحمدیه) صفحه ۵۷۲ چاپ بیروت و علامه عطاءالله دشتکی در کتاب (روضه الاحباب) خطی و علامه سید احمد زینی دحلان شافعی مفتی مکه در کتاب (السیره النبویه) مطبوع در حاشیه کتاب (السیره الحلبیه) جزء سوم صفحه ۱۸۴ چاپ مصر

### روایت ۵۲ (به طریق دیگر)

علامه استاد عمر رضا کحاله در کتاب (اعلام النساء) جزء سوم صفحه ۱۲۱۶ چاپ دمشق چنین روایت کرده است دخل النبی صلی الله علیه و سلم فاطمه و هی تطحن بالزحاح و علیها کساء من وبر الابل فبکی و قال تجرعی یا فاطمه مرارة الدنیا لنعیم الاخرة واقبلت فاطمه فوفقت بین یدی رسول الله صلی الله علیه و سلم فنظر الیها و قد ذهب الدّم من وجهها و علیها صفره من شدّة الجوع فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ادنی یا فاطمه فذنت حتی قامت بین یدیہ فرفع یده فوضعها موضع القلاده و فرّج بین اصابعه ثم قال اللهم مشیع الجاعه و رافع الضیق ارفع فاطمه بنت محمد

### حدیث ۵۳

تعلیم پیغمبر دعائی را به فاطمه عوض خادمه [ صفحه ۲۲۶ ] علامه محب‌الدین طبری در کتاب (ذخائر العقبی) صفحه ۴۹ چاپ مکتبه قدسی در مصر به سند خود از ابی‌هریره روایت کرده که گفت جاءت فاطمه الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تسئله خادمًا فقال لها قولى اللهم ربّ السموات السبع و ربّ الارضین السبع و ربّ العرش العظيم ربّنا و ربّ کلّ شىء فالىّ الحبّ و التوى منزل التوراة و الانجیل و الفرقان اعود بك من كل شىء انت آخذ بناصيتها (ناصيته) انت الاول فليس قبلك شىء و انت الاخر فليس بعدك شىء و انت الظاهر فليس فوقك شىء و انت الباطن فليس دونك شىء افض عنا الدین و اغننا من الفقر (مسلم و ترمذی در دو صحیح خود روایت کرده‌اند) یعنی فاطمه آمد به سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خواهش خدمتگذاری کرد- پیغمبر فرمود بگو بار خدایا پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ پروردگار ما و پروردگار هر چیزی که تو گیرنده‌ای موی پیشانی آن را شکافنده‌ای دانه و هسته را و فرو فرستنده‌ای تورات و انجیل و قرآن را پناه می‌برم به تو از هر چیزی که تو گیرنده‌ای موی پیشانی آن را تویی اولی که پیش از تو چیزی نبوده و تویی آن آخری که بعد از تو چیزی نیست قضا کن از ما هر دینی را و بی‌نیاز گردان ما را از فقر و احتیاج و علامه باکثیر حصرمی در کتاب (وسيلة المأل) صفحه ۹۰ نسخه خطی نیز این حدیث را بعینه نقل نموده

### حدیث ۵۴

تقسیم کردن کارهای خانه را بین خود و خادمه خود امام الحافظ شهاب‌الدین بن حجر عسقلانی در کتاب (الاصابه) جزء چهارم صفحه ۳۷۶ چاپ دارالکتب مصریه به سند متصل از حضرت صادق از آباء خود از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اخدم فاطمه ابنة جارية اسمها فضة النوبیه و كانت تشاطرها الخدمه فعلمها رسول الله صلی الله علیه و سلم دعاء تدعو به فقالت لها فاطمة اتعجنين او تخيزين فقالت بل اعجنن يا سيدتي واحتطبت فذهبت واحتطبت و بيدها خرمة و ارادت حملها فعجزت فدعت بالدعاء الذي علمها (الحديث) یعنی رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خادمه‌ای برای

فاطمه دختر خود قرار داد که نام او فضا بود از اهل نوبه و خدمت کردن او را خسته می‌کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دعائی به او تعلیم فرمود که آن را بخواند فاطمه به او گفت که آیا تو خمیر می‌کنی یا نان طبخ می‌کنی گفت رفت هیزم می‌آورم رفت هیزم آورد پشسته‌ای به دست او بود می‌خواست بردارد عاجز شد آن دعائی را که به او تعلیم داده بود خواند و برداشت (تا آخر حدیث) [ صفحه ۲۲۷ ]

### حدیث ۵۵

علامه ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین صفحه ۶۹ چاپ غری به سند متصل از محمد بن علی بن الحسین از پدرش علیهما السلام روایت کرده و گفته است آن ذکر تزویج فاطمه علیها السلام ثم ذکر ان فاطمة سئلت من رسول الله صلی الله علیه و آله خادماً (الی ان قال) ثم غزا رسول الله صلی الله علیه و آله ساحل البحر فاصاب سبیاً فقسّمه فامسک امرأتین احدیما شابةً والاخری امرأه قد دخلت فی السنّ لیست بشابةً فبعث الی فاطمة و اخذ بید المرءة فوضعها فی ید فاطمة و قال یا فاطمة هذه لك و لا تضربیها فانّی رایتها تصلّی و انّ جبرئیل نهانی ان اضرب المصّیلمین و جعل رسول الله یوصیها بها فلما رأت فاطمة ما یوصیها بها التفتت الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قالت یا رسول الله علی یوم و علیها یوم ففاضت عینا رسول الله بالبكاء و قال الله اعلم حیث یجعل رسالته ذریهً بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی آن حضرت یاد کرد تزویج فاطمه علیها السلام را و یاد کرد از اینکه فاطمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمتگزاری خواست (تا اینکه گفت) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگی رفت در کنار دریا و اسیرهایی به دست آورد و آنها را تقسیم فرمود و دو نفر از زنهارا نگاه داشت یکی از آنها جوان بود و دیگر زنی سال‌دار بود و جوان نبود آنگاه به طلب فاطمه فرستاد و دست زن را گرفت و در دست او گذاشت و گفت ای فاطمه این زن برای توست و زنی او را زیرا که دیدم نماز می‌گذارد و جبرئیل مرا نهی کرد که نماز گزاران را بزخم و پیغمبر سفارش او را به فاطمه می‌کرد چون فاطمه سفارش پدر را در حق او دید رو کرد به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت ای رسول خدا یک روز کارهای خانه با من و یک روز با او باشد پس چشمهای پیغمبر پر از اشک شد و گفت خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را ذریه‌ای که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند و خدا شنوا و دانا است

### حدیث ۵۶

تعلیم پیغمبر تسبیح را در وقت خواب به فاطمه و علی علیهما السلام ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود که یکی از صحاح سته است در جزء سوم صفحه ۲۶۰ چاپ (السعاده) مصر بسند متصل از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود بابی اعبدا الا احدثک عنی و عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کانت من احب اهل - قلت بلی - قال انها جرّت بالرحی حتّی اثر فی یدها واستقت بالقربه حتّی [ صفحه ۲۲۸ ] اثرت فی نحرها و کنست البیت حتّی اغبرت ثیابها فاتی النبی خدام فقلت لو اتیت اباک فسالیته خادماً فاتته فوجدت عنده حدّاثاً فرجعت فاتاها من الغد فقال ما کان حاجتک فسکت فقلت انا احدثک یا رسول الله جرّت بالرحی حتّی اثرت فی یدها و حملت بالقربه حتّی اثرت فی نحرها فلما ان جاء الخدم امرتها ان تاتیك فتستخدمک یقیها ما هی فیہ - قال اتقی الله یا فاطمة و ادّی فریضة ربک و اعملی عمل اهلك فاذا اخذت مضجعک فسبحی ثلاثاً و ثلاثین و احمدی ثلاثاً و ثلاثین و کبری اربعاً و ثلاثین فتلک مائة فهی خیر لک من خادم قالت رضیت عن الله عزّ و جلّ و عن رسوله یعنی ابن اعبد گفت که علی رضی الله عنه برای من گفت آیا حدیث نکنم برای تو از خودم و از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم که محبوبترین اهل او بود به سوی او گفتم بلی گفت او اینقدر آسیاکشی کرد تا اینکه در دست او اثر گذاشت (یعنی آبله کرد) و اینقدر مشک آب حمل کرد که در جای نحر او اثر گذاشت و اینقدر خانه را روید تا اینکه جامهای او غبار آلود شد - پس خدمت کنندگانی برای پیغمبر آوردند به او



گفتم کاش می‌رفتی نزد پدرت و از او درخواست خادمی می‌کردی رفت به نزد پدرش یافت جماعتی را که نزد او حدیث می‌کردند پس برگشت فردای آن روز پیغمبر به نزد او آمد و فرمود چه حاجتی داشتی فاطمه ساکت شد من گفتم ای رسول خدا من برای تو حدیث می‌کنم فاطمه از بس آسیاکشی کرده در دست او اثر گذارده و اینقدر مشک آب به دوش خود کشیده که در محل نحر او اثر گذارده چون خدمت کنندگان را به نزد تو آوردند من او را امر کردم که بیاید به نزد تو و درخواست خدمتگزاری بکند از تو تا او را از این زحمت‌هایی که در آنست نگاهداری کند- پیغمبر فرمود از خدا پرهیز ای فاطمه و اداء کن واجب پروردگار خود را و کار اهل خانه را خودت بکن و چون خواستی در آرامگاه خود بخوابی سی و سه مرتبه سبحان‌الله و سی و سه مرتبه الحمدلله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو که همه آنها یکصد مرتبه شود این بهتر است برای تو از خدمتگزار (فاطمه) گفت خشود شدم از خدای عزوجل و از فرستاده او مؤلف گوید این حدیث را علماء عامه بطرق بسیاری از علی علیه‌السلام و غیر او روایت کرده و در جلد دهم کتاب احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری اعلی الله مقامه الشریف از صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۲ اسمهای نقل کنند با اسمهای کتابهایی که در آن نقل کرده‌اند با رعایت ذکر صفحات هر کتابی و چاپهای کتابها که در کجا چاپ شده یا مخطوط بوده و در بعضی الفاظ و عبارات از حیث تفصیلی و تخیلی اختلاف دارد ولی بیان اصل مقصد را معنا افاده می‌کند فعلاً در اینجا حدیث دیگری را که در ضمن آن طرف خطاب علی و فاطمه علیهما‌السلام می‌باشند تذکر داده می‌شود [ صفحه ۲۲۹ ]

## حدیث ۵۷

علامه عارف شیخ ابوالفرج ابن الجوزی در کتاب (صفه الصفوة) جزء دوم صفحه ۴ حیدرآباد روایت کرده است از علی رضی‌الله عنه که فرمود ان رسول الله لما زوج فاطمة بعث معها بخميلة و وسادة ادم حشوها ليف و رحائين و سقاء و جزّين فقال علی لفاطمة ذات یوم والله لقد سنوت حتى اشتکیت صدري و قد جاء الله اباک بسبی فاذهبی فاستخدمیه فقالت و انا والله لقد طحنت حتی مجلت یدای فاتت النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما جاء بک و ما حاجتک ای بئیه قالت جئت لاسلم علیک و استحييت ان تسئله فرجعت فقال ما فعلت قالت استحييت ان اسئله فاتیاه جميعاً فقال علی یا رسول الله والله لقد سنوت حتى اشتکیت صدري و قالت فاطمة لقد طحنت حتی مجلت یدای الی ان قال قال الا اخبرکما بخیر مما سئلتمانی قال بلی قال کلمات علمنیهن جبرئیل تسبحان فی دبر کل صلوة عشراً و تحمدان عشراً و تکبران عشراً و اذا آویتما الی فراشکما فسبحا ثلاثاً و ثلاثین (و احمدا ثلاثاً و ثلاثین) و کبرا اربعاً و ثلاثین قال فوالله ما ترکتهن منذ علمنیهن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فقال له ابن الکواء و لا لیلۃ صفین؟ قال قاتلکم الله یا اهل العراق نعم و لا لیلۃ صفین یعنی چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاطمه را با او تزویج کرد با او قطیفه‌ای فرستاد و متکائی از پوست که به جای پنبه یا پشم در آن پوش خرما بود و دو آسیا و یک مشک و دو کوزه پس علی روزی به فاطمه گفت به ذات خدا اینقدر آب کشی کرده‌ام که از درد سینه شکایت دارم و خدا اسیرانی چند به نزد پدرت آورده برو و از او خدمتگزاری بخواه فاطمه گفت من هم به ذات خدا قسم اینقدر آسیاکشی کرده‌ام که دستهایم آبله کرده پس فاطمه آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن حضرت فرمود برای چه آمده‌ای و چه حاجتی داری ای دخترک من فاطمه گفت آمده‌ام بر شما تحیتی گویم و حیا کرد از اینکه خواهش خود را بگوید و برگشت علی علیه‌السلام گفت چه کردی فاطمه گفت حیا کردم از او بخواهم پس هر دو نفر با هم خدمت پیغمبر آمدند آنگاه علی گفت ای رسول خدا از بس آبکشی کرده‌ام از درد سینه شکایت دارم و فاطمه گفت از بس آسیاکشی کردم دستهایم آبله کرده (تا اینکه کلام به اینجا کشید که پیغمبر فرمود) آیا خبر ندهم شما را به بهتر چیزی که شما از من می‌خواهید هر دو گفتند چرا ای رسول خدا فرمود جبرئیل کلماتی را به من تعلیم کرده که در عقب هر نمازی سبحان‌الله بگوئید ده مرتبه و الحمدلله بگوئید ده مرتبه و الله اکبر بگوئید ده مرتبه و چون در رختخواب خود می‌خوابید سی و سه مرتبه سبحان‌الله و سی و سه مرتبه الحمدلله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید فرمود به ذات خدا سوگند از آن وقتی که رسول خدا آنها را به من

تعلیم داده ترک نکرده‌ام- ابن کوّاء گفت که در شب صفین هم ترک نکردی علی گفت خدا بکشد شما را ای اهل عراق آری شب صفین هم ترک نکردم [ صفحه ۲۳۰ ] لمؤلفه اوّلین صنع صانع ازلی نور پاک محمد است و علی فاطمه نیز از همین نور است او مداد کتاب مسطور است مرتضی لوح و مصطفی قلم است ماسوی الله به این سه مرتسم است گر نبودی مداد و لوح و قلم هیچ نقشی عیان نشد ز عدم جمله در ظلمت عدم مستور بُد چو اشیاء در شب دیجور لیک نقاش ذات بی‌همتا است که همه نقشها از او پیدا است دست قدرت خود این کتاب نوشت وفق حکمت سرشتهها بسرشت نقش امکان عیان از این نور است وز مشیت خود این سه منظور است در حقیقت خود این سه یک نورند که به جاه و جلال مشهورند نقش خلقت خدا به این سه کشید زین سه آورد ممکنات پدید

## در پیرامون آیه شریفه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی

### اشاره

این آیه مبارکه آیه ۲۳ از سوره شوری است و مراد از الموده فی القربی دوستی در حق خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خدای تعالی آن را مزد رسالت او و هدایت اهل ایمان قرار داده و مراد از قُربی اهل بیت پیغمبرند مفسرین خاصه و بیشتر از بزرگان مفسرین عامه و ارباب حدیث از ایشان در کتب خود بیان کرده‌اند نگارنده این کتاب حسن میرجهانی طباطبائی به اندکی از بسیار آنچه در این باب از کتب برادران عامه رسیده و روایت شده در این اوراق بسط کلام می‌دهم به چند حدیث

### حدیث ۱۰۱

احمد بن حنبل در کتاب مناقب خود- وابن منذر- وابن ابی حاتم- و طبرانی در معجم- وابن مردویه- و واحدی- و ثعلبی در تفسیر خود- و ابونعیم در حلیه- و بغوی در تفسیر خود- وابن مغزلی در مناقب بسندهای خودشان از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت لما نزلت هذه الایة قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم فقال علی و فاطمة و ابناهما یعنی چون این آیه نازل شد گفته شد ای رسول خدا خویشان تو کیانند که واجب شده بر ما دوست داشتن آنها [ صفحه ۲۳۱ ] فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و نیز از کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند محب‌الدین طبری است در کتاب ذخائر العقبی در صفحه ۲۶ چاپ قدسی در مصر- و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف جلد چهارم صفحه ۱۷۲ چاپ استقامت قاهره- و علامه حموی در کتاب فرائد السمطین- و نیشابوری در تفسیر خود- وابن طلحه شافعی در مطالب السئول صفحه ۸ و آن را خبر صحیح دانسته- و فخر رازی در تفسیر خود- و ابوالسعود در تفسیر خود که در حاشیه تفسیر رازی چاپ شده جزء ۷ صفحه ۶۶۵، و ابوحنیان در تفسیر خود جزء هفتم صفحه ۵۱۶- و نسفی در تفسیر خود که در حاشیه تفسیر خازن چاپ شده صفحه ۹۹ جزء چهارم- و حافظ هیتمی در مجمع الزوائد جزء نهم صفحه ۱۶۸ چاپ مصر- وابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۱۲- و حافظ گنجی شافعی در کتاب کفایه الطالب صفحه ۳۱ چاپ نجف- و قسطلانی در مواهب که بعد از نقل حدیث گفته است الزم الله مودّه قریبه کافّه بریته و فرض محبّه جمله اهل بیته المعظم و ذریته فقال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی یعنی ملزم کرده است خدا دوستی خویشاوندان او یعنی پیغمبر را بر همه خلق خود و واجب گردانیده محبت آنها همگی را که اهل بیت معظم و ذریه آن حضرتند پس خدای تعالی فرموده بگو ای حبیب من که مزد رسالتی بر هدایت کردن شما از شما نمی‌خواهم مگر دوستی و محبت در حق خویشاوندان من- و نیز روایت کرده است آن حدیث را زرقانی در شرح مواهب در جزء هفتم صفحه ۳ و ۲۱- وابن حجر مکی در کتاب صواعق در صفحه ۱۰۴ و ۱۳۹ چاپ میمنه در مصر- و سیوطی در کتاب احیاء المیت که در حاشیه کتاب (الاتحاف) چاپ شده صفحه ۲۳۹- و

شبنجی در کتاب (نورالابصار) - و صَبَّان در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار چاپ شده در مطبعه عامره عثمانیه صفحه ۷۹

### حدیث ۰۲

حافظ ابو عبدالله مَلَمَّا در کتاب سیره خود گفته است انَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ انَّ اللَّهَ جَعَلَ اجْرِي عَلَيْكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي اَهْلِ بَيْتِي وَ اَنْتِي سَائِلِكُمْ غَدَا عَنْهُمْ يَعْنِي رَسُولَ خِذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ كِه خِذَا مَزْدَ مَرَا بَرِ شَمَا قَرَار دَادَه اَسْت دُوسْتِي كَرْدَن دَر حَقِّ اَهْلِ بَيْتِ مَنْ وَ مَنْ فَرْدَاي قِيَامَتِ اَز شَمَا سْؤَالَ كُنْنِدَه خَوَاهِم بُوَد وَ نِيْز مَحْبُ الدِّينِ طَبْرِي دَر كِتَابِ ذِخَائِرِ الْعَقْبِيِّ صَفْحَه ۲۵- وَايْنِ حَجْرِ دَر كِتَابِ صَوَاعِقِ- وَ سَمَهُودِي دَر كِتَابِ جَوَاهِرِ الْعَقْدِيْنَ- رَوَايْتِ كَرْدَه اَنْدَ اَز جَابِرِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ اَنْصَارِي كِه كَفْتِ جَاءَ اَعْرَابِي اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اَعْرَضْ عَلَيَّ الْاِسْلَامَ فَقَالَ تَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ- قَالَ تَسْتَلْنِي اَجْرًا عَلَيْهِ قَالَ لَا [ صَفْحَه ۲۳۲ ] اَلْمَا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبِيِّ قَالَ قَرَابَتِي اَوْ قَرَابَتِكَ قَالَ قَرَابَتِي قَالَ هَاتِ اِبَايَعُكَ فَعَلِي مَنْ لَا يَحِبُّ قَرَابَتِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمِيْنُ يَعْنِي عَرَبِيْ اَمْدَ نَزْدَ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَفْتِ يَا مُحَمَّدُ اِسْلَامَ رَا بَرِ مَنْ عَرَضَهُ كُنْ فَرَمُودُ شَهَادَتِ دِه بَه اَيْنَكِه نِيْسْتِ خِدَائِيْ غَيْرِ اَز خِدَائِيْ كِه يِگَانَه اَسْت وَ شَرِيْكَيْ نَدَارْدَ وَ بَه اَيْنَكِه مُحَمَّدُ بَنْدَه اَوْ وَ فَرَسْتَادَه اَوْ اَسْتِ عَرَبِ كَفْتِ اَيَا اَز مَنْ مَزْدِيْ مِيْ خَوَاهِيْ فَرَمُودُ نَه مَكْرَ دُوسْتِي كَرْدَن دَر حَقِّ خُوِيْشَاوَنْدَانِ كَفْتِ خُوِيْشَاوَنْدَانِ مَنْ يَا خُوِيْشَاوَنْدَانِ تُو فَرَمُودُ خُوِيْشَاوَنْدَانِ مَنْ كَفْتِ بِيَاوَرِ دَسْتِ خُوْدِ رَا تَا بِيْعَتِ كَنْمُ بَا تُو، بَرِ كَسِيْ كِه خُوِيْشَاوَنْدِ تُو رَا دُوسْتِ نَدَارْدَ لَعْنَتِ خِذَا بَادِ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ اَمِيْنِ اَيْنِ خَبَرِ نِيْزِ اَز حَافِظِ اَبِيْ نَعِيْمِ اَز مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدِ اَز حَافِظِ اَبْنِ اَبِيْ شَيْبَه بَه اَسْنَادِ اَوْ رَوَايْتِ شُدَه

### حدیث ۰۳

حافظ طبري و ابن عساكر و حاكم حسكاني در شواهد التنزيل به چند طريق از ابی امامه باهلی روایت کرده اند که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقني من شجرة واحدة فانا اصلها و علي فرعها و فاطمة لقاحها والحسن والحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجى و من زاغ عنها هوى و لو ان عبداً عبد الله بين الصيفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام لم يدرك صحبتنا اكله الله على منخريه في النار ثم تلاقل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى يعنى كفت رسول خدا صلى الله عليه و سلم كه خدا آفرید پیغمبران را از درختهای پراکنده و آفرید مرا از يك درخت كه من ريشه آنم و علي شاخه آنست و فاطمه پیوند آنست و حسن و حسين میوه آنند پس کسی كه آویخته شود به شاخه‌ای از شاخه‌های آن نجات می‌یابد و کسی كه از آن روی بگرداند هلاک می‌شود و اگر بنده‌ای بندگی كند خدای را در میان صفا و مروه هزار سال و پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال خدا او را بر رو در آتش می‌اندازد پس این آیه را خواند قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى گنجی شافعی نیز در کتاب کفایه در صفحه ۱۷۸ چاپ نجف این حدیث را روایت کرده و گفته كه این حدیث نیکوی عالی است طبری در کتاب معجم خود و محدث شام در کتاب خود بطرق مختلفه روایت کرده‌اند

### حدیث ۰۴

احمد بن حنبل و ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده‌اند در تفسیر آیه و من یقترف حسنةً كه ابن عباس كفت المودة لال محمد- و این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود مسنداً- و ابن صباغ مالکی در کتاب [ صفحه ۲۳۳ ] فصول المهمه- و ابن مغزالی در مناقب- و ابن حجر در صواعق- و سیوطی در در المنثور جزء ششم صفحه ۷ و در کتاب احياء المیت مطبوع در حاشیه کتاب اتحاف صفحه

۲۳۹- و حضرمی در کتاب رشفه صفحه ۲۳- و نهانی در کتاب شرف المؤبد- روایت کرده‌اند

### حدیث ۵

ابوالشیخ ابن حبان در کتاب الثواب خود از طریق واحدی از علی علیه‌السلام روایت کرده که گفت فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرء قل لا اسئلكم علیه اجرًا الا المودة فی القربی یعنی در شان ما آل حم یعنی آل محمّد آیه ایست حفظ نمی کند دوستی ما را مگر هر که مؤمن باشد پس این آیه را خواند قل لا اسئلكم علیه اجرًا الا المودة فی القربی نیز این حدیث را ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۴ چاپ میمّیه مصر و سمهودی در جواهر العقیدین روایت کرده‌اند-

### حدیث ۶

از ابی الطفیل روایت شده که گفت خطبنا الحسن بن علی بن ابی طالب فحمد الله و اثنی علیه و ذکر امیرالمؤمنین رضی الله عنه خاتم الاوصیاء و وصی الانبیاء و امین الصّدّیقین والشهداء ثم قال ایها الناس لقد فارقتکم رجل ما سبقه الا ولون و لا یدرکه الا خرون لقد کان رسول الله یطیعه الزایة فیقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فما یرجع حتّی یفتح الله علیه و لقد قبضه الله فی اللیلة التی قبض فیها وصی موسی و عرج بروحه فی اللیلة التی عرج فیها بروح عیسی بن مریم و فی اللیلة التی انزل الله فی القرآن والله ما ترک ذهباً و لا فضةً و ما فی بیت ماله الا سبعمائة و خمسون درهماً فضلت من عطائه اراد ان یشتری بها خادماً لام کلثوم- ثم قال- من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی فانا الحسن بن محمّد- ثم تلا هذه الایة قول یوسف- واتبعت ملء آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب- ثم اخذ فی کتاب الله- ثم قال انا ابن البشیر و انا ابن النذیر انا ابن النبی انا ابن الداعی الی الله باذنه و انا ابن السّراج المنیر و انا ابن الذی ارسل رحمةً للعالمین و انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و انا من اهل البیت الذین افترض الله عزّ و جل مودّتهم و ولایتهم فقال فیما انزل علی محمّد قل لا اسئلكم علیه اجرًا الا المودة فی القربی [ صفحه ۲۳۴ ] یعنی حسن بن علی ابن ابیطالب خطبه خواند برای ما پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت او را و یاد کرد امیر مؤمنان علی رضی الله عنه را به آخر وصی بودن و وصی پیغمبران بودن او و امین راستگویان و شهیدان بودن پس از آن گفت ای مردمان هر آینه جدا شد از میان شما مردی که از او پیشی نگرفتند پیشینیان و او را درک نکردند پسینیان کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلّم پرچم را به او می داد و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او قتال می کردند و برنمی گشت تا اینکه فتح می کرد خدا برای او و هر آینه خدا روح او را گرفت در شبی که روح یوشع وصی موسی را گرفت و روح او را بالا- برد در شبی که بالا برد در آن روح عیسی را و در شبی که خدای عزّوجل قرآن را در آن فروفرستاد به ذات خدا سوگند که باقی نگذارد نه طلائی و نه نقره‌ای و در بیت‌المال او نبود مگر هفتصد و پنجاه درهم که از عطای او زیاد آمده بود و می خواست به آن خادمی برای ام کلثوم بخرد- پس از آن گفت هر که مرا می شناسد شناخته است مرا و هر که نشناخته است منم حسن پسر محمّد آنگاه این آیه را خواند که گفته یوسف است و ترجمه آن اینست که پیروی می کنم ملت پدران خود ابراهیم و اسحق و یعقوب را و گرفت کتاب خدا را و گفت منم پسر بشارت‌دهنده منم پسر بیم‌دهنده منم پسر پیغمبر منم پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن او منم پسر چراغ نوردهنده منم پسر کسی که فرستاده شد تا رحمت باشد برای جهانیان منم از اهل خانه‌ای که خدا پلیدی‌ها را از ایشان برد و پاک گردانید ایشان را پاک گردانیدنی منم از اهل خانه‌ای که خدای عزّوجل واجب گردانیده است مودت و ولایت ایشان را و در قرآنی که برای پیغمبر خود محمد فرستاده فرموده است که بگو من مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوست داشتن خویشان نزدیک. پوشیده نماند که این حدیث را جمع کثیری از علماء و مورخین و ارباب سیر از عامه و خاصه در کتب خود روایت کرده‌اند از جمله ایشان است حافظ زرندی در کتاب (نظم درالسمطین) نقل کرده و در خط فی الجملة اختلافی دارد و آن اینست- و انا من اهل البیت الذین کان جبرئیل ینزل فینا و یصعد من

عندنا و انا من اهل البيت الذين افترض الله تعالى مودتهم على كل مسلم و انزل الله فيهم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى و من يقترب حسنة نزد له فيها حسناً واقتراف الحسنه مودتنا يعنى و من از اهل خانه‌ای هستم که جبرئیل در میان ما نازل می‌شد و از نزد ما بالا- می‌رفت و من از اهل خانه‌ای هستم که خدای تعالی دوست داشتن ما را واجب کرده بر هر مسلمانی و در شان ایشان فرو فرستاد بگو مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در حق خویشاوندان نزدیک و کسی که کسب کند عمل نیکوئی را زیاد می‌کنیم برای او نیکوئی را و کسب عمل نیکو مودت و دوستی ما است [ صفحه ۲۳۵ ] و از جمله ایشان است بزّاز و طبرانی در کتاب (الکبیر) و ابوالفرج در مقاتل الطالبین- و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج و هیتمی در مجمع الزوائد جزء نهم صفحه ۴۶- و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۱۶۶- و حافظ گنجی شافعی در کفایه الطالب از طریق ابن عقده از ابی‌الطفیل- و نسائی از هبیره- و ابن حجر در صواعق- و صفوری در نزهة المجالس جزء دوم صفحه ۲۳۱- و حضرمی در کتاب رشفة صفحه ۴۳

### حدیث ۷

طبری در تفسیر خود جزء ۲۵ صفحه ۱۶ به اسناد خود از سدی از ابی‌دیلیم روایت کرده که گفت لما جییء بعلى بن الحسين (الامام السجّاد) رضی‌الله عنهما اسیراً فاقیم علی درج الدمشق قام رجل من اهل الشام فقال الحمد لله الذى قتلكم و استاصلکم و قطع قرنی الفتنه فقال له على بن الحسين رضی‌الله عنهما اقرأت القرآن فقال نعم قال فقرأت آل حم قال قرأت القرآن و لم اقرأ آل حم قال ما قرأت قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى- قال و انکم لانتم هم قال نعم یعنی چون علی ابن‌الحسین (امام سجّاد) رضی‌الله عنهما به اسیری برده شد او را در دمشق بالای پله‌ای بیای داشتند آنگاه ایستاد مردی از اهل شام و گفت حمد خدای را که شما را کشت و ریشه‌کن کرد شما را و جدا کرد دو شاخ فتنه را- علی بن‌الحسین رضی‌الله عنهما فرمود آیا قرآن خوانده‌ای گفت آری فرمود آیا آل حم را خوانده‌ای گفت قرآن خوانده‌ام اما آل حم را نخوانده‌ام فرمود نخواندی قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى گفت شما آنها هستید فرمود آری این حدیث را ثعلبی نیز در تفسیر خود مسنداً روایت کرده، و ابوحیان نیز در تفسیر خود به آن اشاره نموده در جزء هفتم صفحه ۱۶ و سیوطی در کتاب درالمنثور جزء ششم صفحه ۷ و ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۴ چاپ میمنیه مصر از طبرانی روایت کرده و یک رباعی هم در این موضوع از شمس‌الدین ابن‌العربی نقل کرده که گفته است رأیت ولائی آل طه فریضه علی رغم اهل البعد یورثنی القربى فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتبلیغه الا المودة في القربى یعنی دیدم دوست داشتن من آل طه را فریضه‌ایست و برغم کسانی که دورند از آن موجب نزدیکی من است زیرا که نخواست مزدی را پیغمبر مبعوث بر هدایت کردن خود به دلیل آیه الا المودة في القربى مگر دوست داشتن خویشاوندان نزدیک خود و زرقانی هم در شرح مواهب جزء هفتم صفحه ۲۰ نیز این حدیث را روایت کرده است [ صفحه ۲۳۶ ]

### حدیث ۸

قندوزی بلخی در کتاب ینابیع المودة چاپ بمبئی در باب ۳۲ صفحه ۸۷ از کتاب مناقب از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که در گفته خدای تعالی قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم يقول الاجر الذى هو المودة في القربى التى لم اسئلكم غيرها فهو لکم تهتدون بها و تسعدون بها و تنجون من عذاب الله يوم القيمة فالمودة مشتقة من الود و هو الحب القوی الدائم الثابت یعنی می‌گوید مزدی که دوستی خویشاوندان نزدیکی باشد که نخواستیم از شما غیر آن را، به نفع خود شما است که به آن راه می‌یابید و به آن خوشبخت می‌شوید و از عذاب روز قیامت نجات خواهید یافت و مودت مشتق از ود است و آن دوستی محکم دائم ثابت است

## مخالفت و یاوه‌گوئیهای ابن تیمیه در پیرامون آیه مودت و جواب از آن

از جمله دشمنان سرسخت اهل بیت رسالت و مبدع و مروج روش وهابیت که دست درازی برای تحریف و تدلیس در کتاب و سنت داشته ابن تیمیه است که کتابی نوشته بنام (منهاج السنّة) که به تمام معنی باید گفت منهاج البدع و آن کتابی است پر از خرافات و سخنان گمراه کننده و انکار مسلمات و دروغها و جعلیات و پوشانیدن حقایق و ترویج باطل و نصب و عداوت اهل بیت طهارت و رسالت در اطراف آیه مودت سخنان دروغی بافته و نسبت به شیعیان دوازده امامی یاوه‌سرایها و هرزه‌گوئیهای کرده خاصه نسبت به بعضی از بزرگان آنها از جمله مفتريات او در موضوع آیه مبارکه آنست که در جزء دوم صفحه ۱۱۸ نقل قولی از آیه‌الله مطلق علامه حلّی اعلی الله مقامه الشریف کرده و گفته است قوله (یعنی العلامة الحلّی) ایجاب مودّة اهل البیت بقوله تعالی - قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودّة فی القربی - غلط و مّمّا يدل علی هذا انّ الاية مكیة و لم یکن علی بعد و قد تزوج بفاطمة و لا ولد لهما اولاده یعنی گفته او یعنی علامه است که واجب گردانیدن دوستی اهل بیت است به دلیل گفته خدای تعالی قل لا اسئلكم تا آخر آیه - قول او غلط است و از چیزهایی که دلالت دارد بر غلط بودن آن اینست که این آیه در مکه نازل شده و آن وقت هنوز علی با فاطمه تزویج نکرده بود و اگر تزویج کرده فرزندان آنها زائیده نشده بودند و در صفحه ۲۵۰ گفته - اما قوله (یعنی العلامة) و انزل الله فیهم - قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودّة فی القربی - فهذا كذب فان هذه الاية فی سورة الشوری و هی [ صفحه ۲۳۷ ] مكیة بلا ریب نزلت قبل ان یتزوج علی بفاطمة و قبل ان یولد له الحسن والحسین (الی ان قال) و قد ذكر طائفة من المصنفین من اهل السنّة والجماعة والشیعة من اصحاب احمد و غیرهم حدیثاً من النبی صلی الله علیه و سلم ان هذه الاية لَمَّا نزلت قالوا یا رسول الله من هؤلاء قال علی و فاطمة و ابناهما - و هذا كذب باتفاق اهل المعرفة بالحديث و مّمّا یبیین ذلك انّ هذه الاية نزلت بمكّة باتفاق اهل العلم فانّ سورة الشوری بجمیعها مكیة بل جمیع آل حمیم كلهن مكیات ثم فصل تاریخ ولادة السبطين الحسنین اثباتاً لاطلاعه و علمه بالتاریخ یعنی - اما قول علامه که گفته است خدا در شان ایشان نازل فرمود - قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودّة فی القربی - این گفته دروغ است زیرا که این آیه در سوره شوری است و این در مکه نازل شده بدون شکی پیش از آنکه تزویج کند علی با فاطمه و پیش از آنکه زائیده شود برای او حسن و حسین تا اینکه گفته است که طایفه‌ای از مصنفین از اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه از یاران احمد و غیر ایشان حدیثی را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ذکر کرده‌اند که چون این آیه نازل شد گفتند ای رسول خدا مراد از قربی در آیه کیانند گفت علی و فاطمه و دو پسران ایشانند - و این دروغ است به اتفاق کسانی که اهل معرفت به حدیثند - و آنچه واضح می‌کند آن را اینست که این آیه در مکه نازل شده است به اتفاق اهل دانش به علت و دلیل آنکه سوره شوری همه آن در مکه نازل شده بلکه همه سوره‌های حم در مکه نازل شده (انتهی کلامه) پس از آن ابن تیمیه تفصیل داده است ولادت دو سبط آن حضرت حسن و حسین را در فصلی برای اثبات اطلاع خود و تاریخ دانی او

## جواب یاوه‌گوئیهای ابن تیمیه

اولاً - در جواب هذیانان این مرد متعصب ناصبی مسلک گفته می‌شود احدی از آنهائی که تفسیر نوشته‌اند و هیچیک از ارباب حدیث تصریحی نکرده‌اند که این آیه مودت در مکه نازل شده ثانیاً ادعای او بر اتفاق اهل علم که همه سوره شوری در مکه نازل شده دروغ است و قابل قبول نیست - این مرد چنین گمان کرده است که به مجرد اطلاقی که به مکی بودن این سوره شده است همه آن در مکه نازل شده است ولیکن حق قول برخلاف آنست و این ادعا را تکذیب می‌کند آیاتی از آن سوره که استثنا شده و نزول آن در مدینه بوده چنانچه بعضی از مفسرین استثناء کرده‌اند و آنها عبارتند از آیه ۲۲ که همین آیه مودت است و آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ - و بعضی از ایشان نیز استثناء کرده‌اند آیه ۳۹ و آیه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و حکایت شده از قرطبی که در جزء ۱۶

صفحه اول- و نیشابوری در تفسیر خود- و خازن در تفسیر خود جزء چهارم صفحه ۹۰ چاپ میمنیه مصر- و شوکانی در فتح القدر جزء چهارم صفحه ۵۱۰ و غیر ایشان از ابن عباس و قتاده روایت کرده‌اند که سوره [ صفحه ۲۳۸ ] شوری در مکه نازل شده مگر چهار آیه که اول آنها قل لا اسئلكم علیه اجراً است و در تفسیر خازن جزء چهارم صفحه ۹۰ بعد از ذکر قول ابن عباس گفته آنچه را که ترجمه آن اینست- و گفته شده که آیه ذلک الذی یبشّر اللّٰه عباده تا قول خدا بذات الصدور- و قول خدا والذین اذا اصابتهم البغی هم ینتصرون تا قول خدا من سبیل از آیاتی است که در مدینه نازل شده زمخشری در تفسیر کشاف گفته السّوره الشوری مکیه الا آیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ ثالثاً گفته او در موضوع نزول آیه مودت حدیثی که از پیغمبر روایت شده که مراد از قریبی علی و فاطمه و دو پسر ایشانند دروغ است و اهل معرفت حدیث اتفاق کرده‌اند بر دروغ بودن آن جمعیتی که اتفاق بر آن کرده‌اند عدد آنها چند نفر بوده و کیانند چرا از نامهای آنان خودداری کرده و مدرکی دست نداده که جوابگو باشد رابعاً تنها علامه حلی قائل به نزول آیه در شان علی و فاطمه و دو فرزندان آنها و واجب بودن مودت و دوستی ایشان نیست بلکه قاطبه شیعیان و مسلمانان از خاصه و عامه دست به دست یکدیگر داده و متفق بر آنند مگر عدّه کمی از آنهایی که در دلهاشان مرض است و روح اموی دارند مانند ابن کثیر و ابن تیمیّه و امثال آنها والا جمهور مسلمانان با علامه حلی هم عقیده‌اند نگارنده برای الزام ابن تیمیه‌ها و اتباعشان به ذکر نام جمعی از بزرگان عامه تذکر می‌دهد امام احمد بن حنبل صاحب مسند- ابن مردویه- واحدی- حسکانی- ابونعیم- حموی- ابوحنیفان- ابن صباغ مالکی- خازن- صفوری- ابن منذر- ثعلبی- محب‌الدین طبری- نیشابوری- ابن ابی‌الحدید- گنجی شافعی- زرقانی- صبان- ابن ابی‌حاتم- ابو عبدالله ملا- بغوی- زمخشری- ابن طلحه- بیضاوی- مناوی- ابن حجر- شبلنجی- طبرانی- بزاز- ابوالشیخ- ابن عساکر- رازی- نسفی- قسطلانی- سمهودی- حضرمی- طبری- نسائی- ابن مغزالی- ابوالفرج- ابوالسعود- هیتمی- زرنندی- سیوطی- نبهانی- استاد شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغیین که در حاشیه کتاب نورالابصار شبلنجی در مصر چاپ شده چاپ شیخ محمد علی ملیجی در سال ۱۳۲۰ صفحه ۸۹ از علامه بیهقی از امام شافعی نقل کرده که گفته هم القوم من اصفاهم الودّ مخلصاً تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی هم القوم فاق العالمین مناقباً محاسنهم تُحکى و آیاتهم تُروی موالاتهم فرض و حُبهم هدی و طاعتهم وُدّ و حُبهم تقوی یعنی ایشان (اهل بیت پیغمبر) قومی هستند که هر که از روی صفا و خلوص ایشان را دوست بدارد چنگ می‌زند [ صفحه ۲۳۹ ] در آخرت به سبب محکمتری برای نجات خود ایشان قومی هستند که منقبتهای آنها بالاتر از همه منقبتها است و نیکی‌های آنها حکایت کرده می‌شود و نشانه‌های آنها روایت کرده می‌شود دوستی ایشان واجب و دوست داشتن ایشان هدایت و طاعت ایشان دوستی و محبت ایشان پرهیزگاری است و نیز صبان در صفحه ۹۰ همان کتاب و شبلنجی در نورالابصار همان چاپ از بیهقی و بغوی از شافعی نقل کرده‌اند که گفته یا آل بیت رسول الله حَبکم فرض من الله فی القرآن انزلهُ یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صِلوه له یعنی ای آل بیت رسول خدا دوست داشتن شما واجب شده است از جانب خدا در قرآنی که فر فرستاده است آن را و فخر بزرگی که دارید شما را کفایت می‌کند اینست که کسی که در نماز صلوات بر شما نفرستد نماز او نماز نیست ابن حجر در کتاب صواعق محرقة صفحه ۱۰۷ چاپ میمنیه مصر بیت اول رباعی را از شافعی حکایت کرده نورالابصار صفحه ۱۰۰ چاپ شیخ محمد علی ملیجی در این مقام اشعاری نقل کرده از بعضی از عامه بدین شرح (از شافعی) هم العروه الوثقی لمعتصم بها مناقبهم جائت بوحی و انزال مناقب فی الشوری و فی هل اتی اتت و فی سوره الاحزاب يعرفها التالی و هم آل بیت المصطفی فوداهم علی الناس مفروض بحکم و اسجال یعنی ایشانند (یعنی آل محمد) طناب محکمی برای دستگیری به آن که منقبتهایشان به فر فرستادن وحی منقبت‌هایست در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب رسیده و خواننده آنها را می‌شناسد و ایشانند اهل بیت پیغمبر پس دوست داشتن ایشان بر همه مردمان واجب شده به سبب حکم خدا و مسجل کردن آن خامساً اینکه گفته است تزویج علی با فاطمه در مدینه بوده بر فرض اینکه با گوینده مماشات کنیم منافاتی ندارد که آیه در مکه نازل شده باشد و به نحو عموم شامل هر یک از قربای آن حضرت اعم از آنهایی که در مکه بوده‌اند در هنگام نزول آیه و آنهایی

که بعداً در مدینه بوده‌اند و آنهایی که بعد از آنها بوجود آمده و می‌آیند تا قیام قیامت بشود خصوصاً نسبت به علی و فاطمه و فرزندان ایشان که در علم خدا مقدر شده که از ایشان بوجود بیایند همچنانکه تزویج علی با فاطمه مقدر شده و دیگر آنکه ممکن است بگوئیم که در سال حجة‌الوداع در مکه نازل شده است و در آن وقت علی علیه‌السلام با فاطمه تزویج کرده بود و حسن و حسین علیهما‌السلام هم بوجود آمده بودند زیرا که در هیچ خبری تصریح نشده و احدی نگفته که این آیه [ صفحه ۲۴۰ ] قبل از هجرت یا بعد از هجرت نازل شده

## در بیان حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای فاطمه روی داده

### اشاره

این فصل مشتمل است بر یک مقدمه و چند مبحث و اشاره به بعضی از نکاتی که قابل توجه و اهمیت است

### مقدمه

راجع به حال احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سخنانی که بین آن حضرت و علیه عالیله صدیقه طاهره و امیر مؤمنان علی علیهما‌السلام گفتگو شده

### حدیث ۱۰

سید علی بن طاوس حسنی در کتاب طُرْف از حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود قال علی بن ابیطالب کان فی وصیته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی اولها بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و اوصی به و اسنده بامر الله الی وصیه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و کان فی آخر الوصیة شهد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علی ما وصّی به محمّد الی علی بن ابی طالب و قبضه وصیه و ضمانه علی ما فیها علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران علیهما‌السلام و علی ما ضمن وصی عیسی بن مریم و علی ما ضمن الاوصیاء قبلهم علی ان محمّدا افضل النبیین و علینا افضل الوصیین و اوصی محمّد و سلم الی علی و اقرّ علی و قبض الوصیة علی ما اوصی به الانبیاء و سلم محمد الامر الی علی بن ابی طالب و هذا امر الله و طاعته و لله الامر علی ان لا نبوة لعلی و لا لغيره بعد محمّد و کفی بالله شهیداً و فی خبر آخر قال قال رسول الله لعلی حین دفع الیه الوصیة اتخذ لها جواباً غداً بین یدی الله تبارک و تعالی ربّ العرش فاتی محاجکک یوم القیمة بکتاب الله حلاله و حرامه محکمه و متشابهه علی ما انزل الله و علی ما امرتک و علی فرائض الله [ صفحه ۲۴۱ ] كما انزلت- یعنی گفت علی بن ابیطالب علیه‌السلام اول وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنام خدای بخشنده مهربان اینست عهد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم که به فرمان خدا به علی بن ابیطالب وصیت کرده و در آخر وصیت این بود که شهادت داد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه که به آن وصیت کرده به آن محمّد به علی بن ابیطالب و وصی او آن را گرفت و ضامن شد بر آنچه که در آنست همچنانی که ضمانت کرد یوشع بن نون برای موسی بن عمران علیهما‌السلام و بر آنچه که ضمانت کرد وصی عیسی بن مریم و بر آنچه ضمانت کردند اوصیاء پیغمبران که پیش از ایشان بوده‌اند- بر اینکه محمّد افضل از تمام پیغمبران است و علی افضل از تمام اوصیاء است و وصیت کرد محمد و به علی تسلیم کرد و علی اقرار نمود و وصیت را گرفت بر آنچه که پیغمبران به آن وصیت کردند و واگذار کرد محمد امر خلافت را به علی بن ابیطالب و اینست فرمان خدا و طاعت او و فرمان مخصوص خدا است به اینکه نبوت و پیغمبری برای علی نیست و نه برای غیر او پس از محمّد و شهادت خدا کفایت می‌کند و در خبر دیگر است



که چون پیغمبر وصیت را به علی داد به او فرمود جواب آن را فردای قیامت در مقابل خدای تبارک و تعالی که پروردگار عرش است بگیر که من روز قیامت به حلال و حرام و محکم و متشابه کتاب خدا و به خود کتاب با تو محاجّه کننده‌ام و همچنین بر آنچه که تو را به آن امر کرده‌ام همچنانکه وحی نازل شده محاجّه خواهم کرد

## حدیث ۰۲

### اشاره

نیز سید علی بن طاوس بسند خود از عیسی‌ای ضریر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده و گفته است که آن حضرت فرمود قلت لابی فما كان بعد خروج الملائكة عن رسول الله قال - فقال - ثم دعا علياً و فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام و قال لمن في بيته اخرجوا عني و قال لأم سلمة كوني على الباب فلا يقربه احد ففعلت - ثم قال ادن مني - فدني منه - فاخذ بيد فاطمة فوضعها على صدره طويلاً و اخذ بيد علي بيده الاخرى فلما اراد رسول الله الكلام غلبته عبرته فلم يقدر على الكلام فبكت فاطمة بكاءً شديداً و علي والحسن والحسين لبكاء رسول الله فقالت فاطمة يا رسول الله قد قطعت قلبي و احترت كبدي لبكاءك يا سيد النبيين من الاولين والآخرين و يا امين ربّه و رسوله و حبيبه و نبّيه من لولدي بعدك و لذّل ينزل بي بعدك من لعلّي اخيك و ناصر الدين من لوحى الله و امره ثم بكت و اكبّت على وجهه فقيلته و اكبّت عليه و علي والحسن والحسين صلوات الله عليهم فرفع رأسه صلى الله عليه و آله و سلّم اليهم و يدها في يده فوضعها في يد عليّ و قال له يا اباالحسن هذه وديعة الله و وديعة رسول الله [ صفحه ۲۴۲ ] محمد عندك فاحفظ الله واحفظني فيها و انك لفاعله يا علي هذه سيّدة نساء اهل الجنّة من الاولين والآخرين هذه والله مريم الكبرى اما والله ما بلغت نفسى هذا الموضع حتّى سألت الله لها و لكم فاعطاني ما سئلتها يا علي انفذ لما امرتك به فاطمة فقد امرتها باشيء امر بها جبرئيل و اعلم يا علي أنّي راض عمّن رضيت عنه ابنتي فاطمة و كذلك ربّي و ملائكته يا علي ويل لمن ظلمها و ويل لمن ابتزّها حقّها و ويل لمن هتك حرمتها و ويل لمن احرق بابها و ويل لمن آذى خليلها و ويل لمن شأنها و بارزها اللهم أنّي برىء منهم و هم منّي برءاء ثم سمّاهم رسول الله و ضمّ فاطمة اليه و علياً والحسن والحسين عليهم السلام - و قال - اللهم أنّي لهم و لمن شايعهم سلم و زعيم بأنّهم يدخلون الجنّة و عدّو و حرب لمن عاداهم و ظلمهم و تقدّمهم او تأخّر عنهم و عن شيعتهم زعيم بأنّهم يدخلون النار ثم والله يا فاطمة لا ارضى حتّى ترضى ثم لا والله لا ارضى حتّى ترضى ثم لا والله حتّى ترضى (الحدیث)

## ترجمه حدیث ۰۲

گفتم برای پدرم بعد از آنکه فرشتگان از نزد رسول خدا بیرون رفتند چه شد فرمود آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند و به کسانی که نزد او بودند گفت بیرون بروید و به امّ سلمه فرمود دم در بایست نگذاری تا کسی نزدیک آن بیاید ام سلمه این کار را کرد پدرم علیه السلام گفت به علی فرمود نزدیک بیا علی به نزد او رفت آنگاه دست فاطمه را گرفت و روی سینه خود گذارد تا مدتی دراز و دست علی را گرفت بدست دیگر خود چون رسول خدا خواست سخن بگوید گریه بر او غالب شد نتوانست سخن بگوید پس فاطمه به شدت گریه کرد و علی و حسن و حسین هم به گریه رسول خدا گریستند فاطمه گفت ای رسول خدا دل مرا پاره کردی و جگر مرا سوزانیدی به گریه کردن خودت ای آقای پیغمبران از پیشینیان و پسینیان و ای امین پروردگار خود و فرستاده او و ای حبیب او و خبر داده شده از او بعد از تو کی برای فرزندان من است و کی برای ذلّت من است و کی کمک حال برادرت و ناصر دین علی می‌باشد و وحی و امر خدا برای که نازل شود - و گریه کرد و خود را بر روی او انداخت و او را بوسید و علی و حسن و حسین هم خود را بر روی او انداختند پس آن حضرت سر خود را بلند کرد به طرف ایشان در حالتی

که دست فاطمه در دست او بود دست او را در دست علی گذارد و به او گفت ای ابوالحسن این امانت خدا و امانت پیغمبر او محمد است در نزد تو پس امانت خدا و امانت مرا حفظ کن و تو این کار را خواهی کرد ای علی اینست سیده زندهای اهل بهشت از اولین و آخرین اینست به ذات خدا سوگند مریم کبری آگاه باش که به خدا سوگند جانم به اینجا نرسید تا اینکه برای او و برای شما از خدا درخواست کردم و خواسته مرا عطا فرمود یا علی فاطمه هر فرمانی داد آن را انجام ده من او را امر به چیزهایی کرده‌ام که جبرئیل به آنها امر کرد و بدان ای علی که [ صفحه ۲۴۳ ] من از کسی راضیم که دختر من فاطمه از او راضی باشد و همچنین است پروردگار من و فرشته‌های او ای علی وای بر کسی که به او ستم کند و وای بر کسی که حق او را بگیرد و وای بر کسی که هتک حرمت او کند و وای بر کسی که درب خانه او را بسوزاند و وای بر کسی که دوست او را آزار کند و وای بر کسی که عیبگوئی او کند و با او مبارزه کند خدایا من بیزارم از ایشان و ایشان هم از من بیزارند پس رسول خدا نامهای آنها را گفت و فاطمه را به خود چسبانید و همچنین علی و حسن و حسین را و گفت خدایا من از ایشان راضیم و ضامن ایشانم و ضامن شیعیان ایشانم تا اینکه داخل بهشت شوند و دشمن کسانی هستم که با ایشان دشمنی کنند و در حق ایشان ستم کنند و خود را مقدم بر ایشان بدانند و از ایشان و شیعیانشان عقب بیافتند و ضامنم که آنها را داخل آتش کنم واللّه ای فاطمه راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی واللّه راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی (تا آخر حدیث)

### حدیث ۰۳

در کتاب کافی شریف مسنداً از عیسی بن المستفاد ابی موسی ضریر روایت کرده که گفت حدیث کرد برای من موسی بن جعفر علیهما السلام و فرمود قلت لابی عبدالله الیس کان امیر المؤمنین کاتب الوصیة و رسول الله المملی علیه و جبرئیل والملائکة المقربین شهود- قال فاطرق طویلا- ثم قال- یا ابا الحسن قد کان ما قلت لکن جبرئیل نزل برسول الله الامر نزلت الوصیة من عند الله کتاباً مُسَجَّلًا نزل به جبرئیل مع امان الله تبارک و تعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مُر باخراج من عندک الّا وصیک ليقبضها منّا و تشهدنا بدفعک ایاها الیه ضامنّاً لها یعنی علیاً علیه السلام- فامر النبی باخراج من کان فی البیت ما خلا علیاً و فاطمة فیما بین السّتر والباب- فقال جبرئیل یا محمد ربّک یقرأک السّلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت الیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و اشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیداً یعنی- گفتم بابی عبدالله که آیا امیر مؤمنان نویسنده وصیتی که پیغمبر دیکته می کرد نبود و جبرئیل و فرشتگان مقربین شاهد و گواه آن نبودند- گفت آن حضرت مدّت درازی سر خود را به زیر انداخت- پس از آن فرمود ای ابوالحسن همینطور است که گفتم و لیکن جبرئیل امر خدا را بر رسول خدا نازل کرد و از جانب خدا کتاب مسجلی که وصیت در آن نوشته شده بود جبرئیل با فرشتگانی که امینهای خدای تبارک و تعالی بودند از جمله فرشتگان فرود آورد و گفت ای محمد فرمان ده کسانی که در نزد تو هستند بیرون روند مگر وصی تو پیغمبر امر فرمود همه آنها بیرون رفتند مگر علی- و فاطمه میان پرده و درب بود جبرئیل گفت ای محمد خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید این نوشته‌ایست که با تو و بر تو عهد و شرط کردم و گواه گرفتم بر آن بر تو فرشتگانم را [ صفحه ۲۴۴ ] و حال آنکه ای محمد گواه بودن من کفایت می‌کند قال فارتعدت مفاصل النبی و قال یا جبرئیل ربّی هو السّلام و منه السّلام و الیه یعود السّلام صدق عزّ و جل و برّهات الکتاب فدفعه الیه و امره بدفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال له اقرأه فقرأه حرفاً حرفاً فقال یا علی هذا عهد ربّی تبارک و تعالی الّی و شرطه علی و امانته و قد بلّغت و نصحت و اذیت- فقال علی و انا اشهد لک بابی انت بالبلاغ و النصیحة و التصدیق علی ما قلت و یشهد لک سمعی و بصری و لحمی و دمی فقال جبرئیل و انا لکما علی ذلک من الشاهدین- فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله و لی الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونى و توفیقى علی ادائها- فقال رسول الله یا علی انّی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیمة- فقال علی نعم اشهد- فقال النبی انّ جبرئیل و میکائیل فیما بینی و بینک الان و هما حاضران

معهمًا الملائكة المقربون لاشهدهم عليًا فقال نعم اشهدوا و انا بابي و امي اشهدهم فاشهدهم رسول الله - و كان فيما اشترط عليه النبي بامر جبرئيل فيما امره الله عز و جل ان قال له يا علي تفي بما فيها من موالة من والي الله و رسوله والبرائة والعداوة لمن عاد الله و رسوله والبرائة منهم على الصبر منك على كظم الغيظ و على ذهاب حقك و غضب خمسك و انتهاك حرمتك - فقال نعم يا رسول الله يعني - گفت مفصلهای پیغمبر صدا کرد و گفت ای جبرئیل سلام پروردگار من است و از اوست سلام و به سوی او باز می گردد سلام راست فرمود خدای عزوجل و نیکی کرد - بیاور آن نوشته را پس جبرئیل آن نوشته را به پیغمبر داد و او را امر کرد که به امیر مؤمنان بدهد رسول خدا آن را به علی داد و فرمود بخوان آن را علی حرف به حرف همه آن را خواند - پس فرمود ای علی این عهد پروردگار من است که مبارک و بلند مرتبه است شأن او به سوی من و شرطی است که با من کرده و امانتی است که به من سپرده و من آن را رسانیدم و پند دادم و اداء کردم - پس علی فرمود من هم برای تو گواهی می دهم پدر و مادرم فدای تو باد که رسانیدی و پند دادی و تصدیق می کنم آنچه را که گفתי و گواهی می دهد برای تو گوش من و چشم من و گوشت من و خون من - آنگاه جبرئیل گفت من هم بر آنهایی گفتید از گواهی دهندگانم - پس رسول خدا فرمود ای علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و من وفا کردن به آنچه که در آن است علی گفت آری پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمانت آن و بر خداست یاری کردن و توفیق دادن بر اداء آن - رسول خدا فرمود یا علی من می خواهم تو را گواه گیرم به وفا کردن خود آن را در روز قیامت علی عرض کرد آری گواهی می دهم - پیغمبر فرمود که جبرئیل و میکائیل اکنون میان من و تو حاضرند و با ایشانند ملائکه مقربین تا علی را برای خود گواه گیرم و ایشان را بر علی گواه گیرم علی [ صفحه ۲۴۵ ] گفت آری گواهی بدهید و من هم پدر و مادرم فدای تو باد گواه می گیرم ایشان را پس پیغمبر آنها را گواه گرفت - و از جمله چیزهایی که پیغمبر بر علی شرط کرد به امر جبرئیل آن چیزی بود که خدای عزوجل به جبرئیل امر فرموده بود که فرمود یا علی وفا می کنی به آنچه در آن وصیت نامه است از دوستی کردن با کسی که خدا و رسول او را دوست می دارد و دشمنی کردن با کسی که خدا و رسول با او دشمن اند و به بیزار بودن از ایشان بر صبر کردن تو و فرو خوردن خشم خود و از دست رفتن حق تو و غضب کردن خمس تو و هتک کردن حرمت تو - علی گفت آری ای رسول خدا فقال امیرالمؤمنین والذی فلق الحیة و برء النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عزفہ انه ینتهک الحرمه و هی حرمه الله و حرمه رسول الله و علی ان تخضب لحيته من رأسه بدم عیبط فقال امیرالمؤمنین فصعقت حين فهمت الکلمه من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الكتاب و هدمت الکعبه و خضبت لحيته من رأسی بدم عیبط صابرا محتسبا ابدأ حتی اقدم علیک ثم دعی رسول الله فاطمه و الحسن و الحسين و اعلمهم مثل ما اعلم امیرالمؤمنین - فقالوا مثل قوله فحتمت الوصیه بخواتیم من ذهب لم تمسه النار و دفعت الی امیرالمؤمنین فقلت لابی الحسن بابی انت و امی الا تذکر ما کان فی الوصیه فقال سنن الله و سنن رسوله فقلت اکان فی الوصیه توثبهم و خلافهم علی امیرالمؤمنین فقال نعم والله شیئا شیئا حرفاً حرفاً اما سمعت قول الله عز و جل (انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین) والله لقد قال رسول الله لامیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام آلیس قد فهمتما ما تقدمت به الیکما و قبلتماه فقالا بلی بقوله و صبرنا علی ما سائنا و غاظنا یعنی - پس امیر مؤمنان گفت به حق آن خدائی که دانه را شکافت و آفرید خلق را شنیدم که جبرئیل به پیغمبر می گفت که به علی بشناسان که هتک حرمت او می شود و حال آنکه حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خدا است - بر اینکه ریش او به خون سرش خضاب می شود پس امیر مؤمنان گفت چون این کلام را از جبرئیل امین شنیدم صیحه ای زدم و بر رو در افتادم و گفتم آری قبول کردم و راضی شدم که هتک حرمت من بشود و سنتها معطل بماند و کتاب از بین برود و کعبه خراب شود و ریش من به خون سرم خضاب شود در حالتی که صبرکننده باشم و برای خدا صابر باشم تا بر تو وارد شوم پس رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند و آنها را هم به مصیبتها و ظلم و ستمهایی که به ایشان وارد می شود آگاه کرد همچنان که امیر مؤمنان را آگاه کرد ایشان هم مانند امیر مؤمنان جواب

گفتند و وصیت‌نامه به مهرهائی از طلائی که آتش ندیده بود مهر زده شد و به امیر مؤمنان داده شد ابو موسی عیسیای ضریر گفت که به ابی‌الحسن گفتم که قیام و مخالفت ایشان با امیر مؤمنان در کتاب وصیت بود فرمود آری هر چیزی و هر حرفی در آن بود آیا نشنیده‌ای گفته خدای عزوجل را که فرموده ما زنده می‌کنیم مردگان را و می‌نویسیم اثرهای ایشان را و هر چیزی را [صفحه ۲۴۶] احصاء و شماره کرده‌ایم در کتابی که ظاهرکننده است به ذات خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان و فاطمه علیهما السلام گفت آیا نفهمیدید آنچه را که از پیش به شما گفتم و پذیرفتید گفتند بلی با پذیرفتن آن و صبر می‌کنیم به آنچه که ما را بد آید و به خشم آورد ما را

### در بعضی از حوادث واقعه پس از رحلت پیغمبر

در تفسیر عیاشی از عمرو بن ابی‌المقدام از پدرش از جدش روایت کرده که گفت برای علی روزی بزرگتر از دو روز نیامد روز اول روزی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد و روز دوم روزی بود که من به ذات خدا سوگند در سقیفه بنی‌ساعده نشسته بودم در طرف راست ابی‌بکر و مردمان با او بیعت می‌کردند ناگاه عمر به او گفت که ای مرد اگر علی با تو بیعت نکند چیزی در دست تو نخواهد بود از خلافت بفرست به طلب او که بیاید و با تو بیعت کند اینها که با تو بیعت می‌کنند مردمان پست نادانی هستند- پس قنفذ را به طلب آن حضرت فرستاد و به او گفت برو به علی بگو اجابت کن خلیفه رسول خدا را قنفذ رفت و پیغام ابوبکر را به آن حضرت رسانید و فوراً برگشت و به ابی‌بکر گفت که علی گفت برای تو که رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از من احدی را خلیفه برای خود قرار نداده ابوبکر گفت برگرد به سوی او و بگو اجابت کن خلیفه را که مردمان گرد آمده‌اند برای بیعت کردن با او و آنها همه مهاجرین و انصارند و قریش و تو مردی هستی از مسلمانان آنچه که بنفع ایشانست بنفع توام هست و آنچه که بر ضرر ایشان است بر ضرر توام هست- قنفذ رفت و طول نکشید برگشت و گفت علی در جواب تو گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت فرموده که چون او را در قبرش پنهان کردم از خانه خود بیرون بروم تا وقتی که کتاب خدا را جمع کنم زیرا که آنها روی شاخه‌های درخت خرما و شانه‌های شتران نوشته شده عمر گفت برخیزید تا ما به نزد او رویم پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابو عبیده بن الجراح و سالم غلام ابی‌حذیفه و قنفذ همه برخاستند و من هم با آنها برخاستم چون به درب خانه رسیدیم و فاطمه آنها را دید درب خانه را بست بر روی ایشان و شکی نداشت در اینکه آنها داخل خانه نخواهند شد مگر باذن او پس عمر با پای خود زد و در را شکست و آن درب از سعف خرما بود همه داخل خانه شدند و علی را با جامه‌ای که به خود پیچیده بود بیرون آوردند پس فاطمه بیرون آمد و گفت ای ابابکر می‌خواهی مرا از شوهرم بیوه کنی به ذات خدا سوگند اگر دست از او برنداشتید موهای خود را پریشان می‌کنم [صفحه ۲۴۷] و گریبان خود را چاک می‌زنم و به پروردگار خود صیحه می‌زنم و دست حسنین را گرفتم و بیرون رفتم به طرف قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان گفت علی علیه‌السلام به من گفت ای سلمان دریاب دختر محمد را زیرا من می‌بینم که دو طرف مدینه میل به افتادن کرده به ذات خدا سوگند اگر موهای خود را پریشان کند و گریبانش را چاک نماید و برود نزد قبر پدر خود و صیحه بزند به سوی پروردگار خود مهلت داده نمی‌شود که مدینه با اهلش به زمین فرومی‌رود سلمان فوراً دریافت فاطمه را و گفت ای دختر محمد خدا پدرت را برانگیخت که رحمت باشد برگرد فرمود ای سلمان می‌خواهند علی را بکشند من نمی‌توانم صبر کنم بگذار بروم نزد قبر پدرم و موهایم را پریشان کنم و گریبانم را چاک زنم و بر پروردگار خود صیحه زنم سلمان گفت می‌ترسم مدینه فرورود و علی مرا فرستاد به سوی تو و می‌فرماید برگرد برو به خانه خود از نفرین کردن صرف نظر کن فاطمه گفت برمی‌گردم و صبر می‌کنم و فرمان او را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم راوی گفت پس علی را با همان جامه‌ای که به خود پیچیده بود از خانه بیرون بردند و از طرف قبر پیغمبر عبور دادند و من شنیدم که می‌گفت یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (یعنی ای پسر مادر این جماعت مرا ناتوان کردند و نزدیک

شدند که مرا بکشند- ابوبکر نشست در سقیفه بنی ساعده و علی علیه‌السلام پیش آمد عمر به او گفت بیعت کن فرمود اگر بیعت نکنم چه می‌شود عمر گفت به ذات خدا سوگند اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنم علی علیه‌السلام به او گفت در این حال به ذات خدا سوگند من بنده خدا هستم که کشته شدم و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عمر گفت بنده خدا هستی که کشته شدی اما برادر رسول خدا نیستی سه مرتبه این سخن را گفت پس خبر به عباس بن عبدالمطلب رسید با شتاب دوان دوان آمد و به عمر گفت با پسر برادرم مدارا کن بر من است که بیعت کند با شما پس عباس آمد و دست علی را گرفت و او را به ابی بکر مالید تا اینکه غضبناک دست از او برداشتند راوی گفت: شنیدم که در آن حال علی علیه‌السلام گفت الله الله ظلم نکن در حق وصی او وصی او یعنی پیغمبر و امر او را تصدیق کن و حق را به اهل آن برگردان تا سالم بمانی و دنباله مطلب را نکش در گمراهی خودت که پشیمان خواهی شد برگرد و مبادرت کن در توبه تا گناه تو سبک شود و خودت را مخصوص امری قرار نده که خدا آن را برای تو قرار نداده که می‌بینی وبال عمل خود را مدت کمی خواهد گذشت که از آنچه که تو در آنی جدا خواهی شد و می‌روی به سوی پروردگارت پس از جنایت‌هایی که کرده‌ای از تو خواهد پرسید و پروردگار در حق بندگان ستمکار نیست پس خزیمه بن ثابت از جا برخاست و گفت: [صفحه ۲۴۸] ای گروه مردمان آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت مرا به تنهایی می‌پذیرفت و با بودن من غیر مرا نمی‌خواست گفتند چنین است پس گفت من گواهی می‌دهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود اهل بیت من جداکننده حقند از باطل و ایشان پیشوایانی هستند که به ایشان اقتدا کرده می‌شود- اینکه می‌دانستم گفتم و نیست بر فرستاده شده چیزی مگر رساندنی واضح پس ابوالهیشم بن تیهان برخاست و گفت: من گواهی می‌دهم بر پیغمبر ما که بپا داشت علی را یعنی در روز غدیر خم و انصار گفتند او را برپا نداشته مگر برای خلافت و بعضی از ایشان گفتند برپا نداشته است مگر برای اینکه بدانند مردمان که او مولای کسی است که رسول خدا مولای او است و گفتگو در این باب بسیار شد پس مردانی از خودمان را فرستادیم به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا در این باب از او پرسیدند آن حضرت در جواب فرمود به ایشان بگوئید که علی علیه‌السلام ولی مؤمنین است بعد از من و نصیحت‌کننده‌ترین مردمانست برای امت من- و من گواهی می‌دهم به آنچه که حاضر به آن هستم پس هر که می‌خواهد ایمان به آن بیاورد و هر که می‌خواهد کافر به آن شود روز قیامت وقت جدا کردن مؤمن از کافر است پس سهل بن حنیف برخاست و گفت: پس از آنکه خدا را حمد و ثنا کرد- ای گروه مؤمنان قریش گواهی دهید بر من که گواهی می‌دهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی در روضه که دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود ای گروه مردمان این علی امام شما است بعد از من و وصی من است در زنده بودن من و پس از مردن من و اداکننده دین من است و وفاکننده به وعده من است و اول کسی است که با من مصافحه می‌کند نزد حوض من خوشا به حال کسی که پیرو و ناصر او باشد و وای بر کسی که با او مخالفت کند و او را خوار کند پس با او برخاست برادرش عثمان بن حنیف: و گفت شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود اهل بیت من ستاره‌های زمینند از ایشان پیش نیفتید و آنها را مقدم بدارید ایشانند والیهای بعد از من پس مردی برخاست و گفت: یا رسول الله کدام از اهل بیت تو فرمود علی و پاکیزگان از فرزندان او و واضح کرد ای ابابکر اول کافر [صفحه ۲۴۹] به او مباح و خیانت نکنید خدا و رسول را و خیانت نکنید امانت‌های خود را و حال آنکه می‌دانید پس ابویوب انصاری برخاست و گفت: پرهیزید بندگان خدا درباره اهل بیت پیغمبرتان و حق ایشان را به ایشان برگردانید که خدا آن را برای ایشان قرار داده محققاً شنیدند برادرهای ما در مقامی بعد از مقام دیگر و مجلسی بعد از مجلس دیگر که برای پیغمبر ما بوده و می‌فرمود اهل بیت من پیشوایان شماست بعد از من و اشاره می‌فرمود به سوی علی و می‌گفت اینست امیر نیکان و کشنده کافران خوار شده است کسی که او را خوار کند و یاری کرده شده است کسی که او را یاری کند پس برگردید و توبه کنید از ظلم و ستمگری خودتان که خدا آمرزنده مهربانست و پشت نکنید از او و از او روگردان نشوید امام صادق علیه‌السلام فرمود: پس ابوبکر همینطور که بالای منبر بود به شدت و کراهت وارد در فکر شد نتوانست جواب بگوید

پس از آن گفت ولی شما شدم و حال آنکه بهتر از شما نیستم نقض بیعت خود کنید نقض بیعت خود کنید آنگاه عمر پسر خطاب گفت فرود بیا از منبر ای احمق پست وقتی که نمی‌توانی در مقابل احتجاج بایستی چرا برای خود این مقام را قبول کردی به ذات خدا سوگند همت بر این گماشتم که تو را خلع کنم و قرار دهم خلافت را در سالم غلام ابی‌حدیفه پس ابوبکر فرود آمد و عمر دست او را گرفت و او را به منزلش برد و تا سه روز در خانه او بودند و در مسجد رسول خدا داخل نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار مرد به نزد ایشان آمد و گفت چرا نشسته‌اید به ذات خدا سوگند بنی‌هاشم در آن یعنی خلافت طمع خواهند کرد- و سالم غلام ابی‌حدیفه هم به نزد ایشان آمد با هزار مرد و معاذ ابن جبل هم با هزار مرد به نزد ایشان آمد همینطور یکی یکی آمدند تا چهار هزار نفر جمع شدند و با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و مقدم بر همه ایشان عمر بن الخطاب بود تا ایستادند در مسجد پیغمبر عمر فریاد زد که ای یاران علی اگر مردی از شماها مانند روز گذشته خواست سخن بگوید هرآینه می‌گیریم از او آنچه را که چشمهای او در آنست پس خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه آیا به شمشیرهایتان ما را می‌ترسانید یا به جمعیتتان ما را به فزع می‌اندازید به ذات خدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و جمعیت ما هرچند کمتر باشیم از شما بیشتر است زیرا حجت خدا در میان ما است به ذات خدا سوگند اگر نبود که می‌دانستم که فرمانبرداری از امام سزاوارتر است از شمشیر کشیدن من هرآینه با شما جهاد می‌کردم در راه خدا تا عذر برداشته شود- امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود بنشین ای خالد خدا مقام تو را دانست و کوشش تو را سپاس گفت پس خالد نشست و سلمان فارسی برخاست و گفت: الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نه دو گوش من کر شود که می‌فرمود که برادر و پسر عم من نشسته بود در مسجد با چند نفر از یاران او که ناگاه وارد شدند بر او جماعتی از سگهای اهل آتش که می‌خواستند او را بکشند و کسانی که با او بودند و من شکی ندارم که آنها شمائید پس عمر خطاب قصد کشتن سلمان را کرد امیر مؤمنان از جای جست و اطراف جامه‌های عمر را گرفت و بر [ صفحه ۲۵۰ ] زمینش زد و فرمود پسر صهاک حبشیه اگر کتاب خدا از پیش نبود و عهد پیغمبر هم نبود پیش از این به تو می‌نمودم که کدام یک از ما ناتوان‌تر است یاری‌کننده او و کمتر است شماره او- پس رو کرد به یاران خود و فرمود بروید خدا شما را رحمت کند به ذات خدا سوگند که داخل مسجد نخواهم شد مگر همچنانکه دو برادر من موسی و هارون داخل شدند در آن وقتی که یاران او به او گفتند برو تو و پروردگارت و همدیگر را بکشید ما اینجا نشسته‌ایم به ذات خدا سوگند داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا و برای قضیه‌ای که در آن حکم کنم زیرا که جایز نیست برای حجتی که رسول خدا برپا داشته است که مردمان را در سرگردانی واگذارم

### در کتاب سلیم بن قیس هلالی

از ابان بن ابی‌عیاش از سلمان و عبدالله بن عباس روایت کرده که گفتند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد او را هنوز در قبرش نگذارده بودند که مردمان بیعت او را شکستند و مرتد شدند و جمع شدند برای مخالفت با علی علیه‌السلام و علی به رسول خدا مشغول بود تا اینکه از غسل دادن او فارغ شد و او را حنوط و کفن کرد و در قبر گذارد بعد از آن بنا به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع آوری قرآن مشغول شد پس عمر به ابی‌بکر گفت ای شخص همه مردمان با تو بیعت کردند مگر این مرد یعنی علی و اهل بیت او بفرست بطلب او پس پسر عموی عمر را که نام او قنفذ بود گفت ای قنفذ برو به نزد علی و به او بگو اجابت کن خلیفه رسول خدا را چند مرتبه او را فرستادند که علی بیاید و آن حضرت ابانمود پس عمر غضبناک از جای خود بلند شد و خالد بن ولید را ندا کرد با قنفذ و گفت هیزم و آتش با خود برداشتند و رو آوردند به طرف خانه علی تا رسیدند به در خانه، عمر پیش آمد و در خانه را کوبید و فریاد کرد که ای پسر ابی‌طالب در را باز کن فاطمه فرمود ای عمر ما را با توجه کار است که نمی‌گذاری به مصیبت خود مشغول باشیم عمر گفت در را باز کن و الاً خانه را بر سر شما می‌سوزانم فاطمه گفت ای عمر

آیا از خدای عزوجل نمی‌ترسی در خانه من هجوم آورده‌ای پس عمر از منصرف شدن ابا کرد و آتش طلید و در خانه را آتش زد و بر در لگد زد و در را انداخت فاطمه پیش آمد و فریاد زد که ای بابا ای رسول خدا پس عمر شمشیر خود را با غلاف بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد فاطمه فریاد زد با تازیانه بر بازوی او زد فریاد زد و پدر خود را صدا زد علی بن ابیطالب از جای خود جست و اطراف جامه عمر را گرفت و تکان داد و او را بر زمین زد و بینی و گردن او را کوبید و خواست او را بکشد پس سخن رسول خدا را به خاطر آورد که او را وصیت به صبر و طاعت فرموده بود پس فرمود به حق خدائی که محمّد را به پیغمبری گرامی داشت ای پسر صهّاک اگر نبود کتاب خدا از پیش می‌دانستی که نمی‌توانی داخل خانه من شوی پس عمر استغاثه کرد و از مردمان یاری خواست همه رو به خانه آوردند و جمعیت بسیاری داخل خانه شدند و طنابی به گردن علی انداختند که او را از خانه بیرون کشند فاطمه میان آنها و در خانه [صفحه ۲۵۱] حائل شد قنقد با تازیانه او را زد به نحوی که زمانی که از دنیا رحلت فرمود اثر آن در بازو مانند بازوبندی بوده بر او باد لعنت خدا- آن حضرت را در میان چهارچوب در چنان فشار داد که استخوان دنده او شکست و جنین خود را سقط کرد و به همین علت در بستر افتاد تا از دار دنیا رحلت فرمود

### چهار هزار مرد علی را از خانه به مسجد بردند

در روایت بحار است که عمر بن الخطاب با چهار هزار مرد هجوم آوردند در خانه که برای بیعت گرفتن علی را از خانه به مسجد برند فاطمه در عقب در محکم خود را به در چسبانیده بود که داخل خانه نشوند عمر بر در لگدی به پای خود زد در کنده شد و بر شکم فاطمه افتاد و محسن او سقط شد و وقتی که جامه علی را می‌کشیدند که او را به مسجد برند فاطمه با اینکه دل او به شدت درد داشت خود را به علی چسبانیده بود و طرف جامه را نگاه می‌داشت و می‌کشید به طرف خود به نحوی که آن جماعت برمی‌گشتند و به روی یکدیگر می‌ریختند بر روی زمین و به زانو درمی‌آمدند و پیوسته آنها جامه حضرت را می‌کشیدند و فاطمه هم می‌کشید تا اینکه عمر شمشیر خالد بن ولید را گرفت و با غلاف آن بر شانه فاطمه می‌زد تا آنکه مجروح شد سه مرتبه این عمل را کرد و نتوانستند جامه را از دست فاطمه بگیرند تا اینکه جامه پاره پاره شد یک پاره آن در دست فاطمه ماند و پاره‌های دیگر آن در دستهای آن جماعت ماند و آن جراحت بر بازوی زهراء علیها سلام الله بود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود در اثر ضربتهائی که به فاطمه وارد شد آن حضرت غش کرد وقتی به هوش آمد که خانه خالی شده بود و علی را برده بودند پرسید که علی کجا است فضا گفت مردمان او را کشیدند و بردند برای بیعت گرفتن چون فاطمه این سخن را شنید لباس خود را پوشید و چادر بر سر کرد و دست حسن و حسین را گرفت با جمعی از زنها در عقب امیر مؤمنان روانه شد تا او را از دست آنها نجات دهد چون بر در مسجد رسید نظر کرد دید ابوبکر بالای منبر پدرش نشسته و علی سر برهنه پائین منبر و شمشیر در دست عمر است و می‌گوید ای علی بیعت کن و اگر نه گردنت را می‌زنم صدیقه کبری فاطمه زهراء صیحه‌ای زد و پدرش را ندا کرد

### در احتجاج طبرسی روایت کرده

از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود چون علی را از منزل بیرون بردند فاطمه علیها‌السلام بیرون رفت و زن هاشمیّه‌ای باقی نماند مگر آنکه با او بیرون رفتند تا اینکه نزدیک قبر رسید پس فرمود دست از پسر عمم بردارید سوگند به آن کسی که محمّد را به حق فرستاد اگر دست از او برنداشتید موی خود را پریشان می‌کنم و پیراهن پدرم را بر سر می‌گذارم و به سوی خدا فریاد می‌کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی‌تر از من نیست و بچه او نزد خدا گرامی‌تر از دو پسر من نیست سلمان گفت من نزدیک فاطمه بودم به ذات خدا قسم دیدم پایه‌های دیوارهای مسجد رسول خدا از طرف پائین آن از جا کنده شد که اگر مردی می‌خواست از زیر آن بگذرد می‌توانست نزدیک او رفته و گفتم ای سیده و ولیّه من خدای تبارک و تعالی پدرت را رحمت قرار

داد تو نعمت و عذاب برای آنها نباش پس دیوارها برگشت به جای خود و غباری از پائین بلند شد [ صفحه ۲۵۲ ] و داخل شد در خیشوم‌های ما

### در کتاب کافی شریف

مسنداً از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند چون امرشان به اینجا رسید فاطمه علیها السلام جامه‌های جلو گریبان عمر را گرفت و کشید به سوی خود و فرمود ای پسر خطاب اگر نه این بود که کراحت داشتم که بلا به بی گناهان اصابت کند سوگند می‌دادم خدا را و او سریع‌الاجابه است یعنی شتابانه اجابت می‌کند

### کلام امیرالمؤمنین پس از توقیف او در مسجد برای بیعت گرفتن از آن حضرت

#### اشاره

در کتاب صوارم الحاسمه فی تاریخ الزهراء فاطمه تالیف علامه محدث آقا فتح‌الله کمالی استرآبادی ماخوذ از نسخه مخطوط که در نجف اشرف در کتابخانه شوشتریها از موقوفات مرحوم شیخ علی محمد نجف آبادی از کتاب کشف اللثالی ابن العرندس نقل کرده که چنین روایت کرده قال الزاوی لما اوقف علیه السلام تکلم فقال - ايتها العذرة الفجرة والنطفة القذرة المدرة والبهيمة السائمة نهضتم على اقدامكم و شمرتم للضلال عن ساعدكم تبغون بذلك التفاق و تحبون مراقبة الجهل والشقاق افظنتم ان سيوفكم ماضية و نفوسكم واعية الاساء ما قدمتم انفسكم ايتها الاوقفة المتشتمة بعد اجتماعها والملحدة بعد انتفاعها و انتم غير مراقبين و لا من الله بخائفين اجل والله ذلك امر ابرزته ضمائرکم و اضربت عن محضه خبث سرائرکم فاستبقوا انتم الجدل بالباطل فتندموا و نستبقی نحن الحق فيهدينا ربنا سواء السبيل و ينجز لنا ما وعدنا من الصبر الجميل و ما ربك بظلام للعبيد فدحضا دحضا و شوهة شوهة (بوهة ح ل) لنفوسكم التي رغبت بدنياً طال ما حذرکم رسول الله (صلى الله عليه و آله) عنها فعلقتم باطراف قطيعتها و رجعتم متسالمين دون جديعتها زهدت نفوسكم الامارة في الاخرة الباقية و رغبت نفوسنا فيما زهدتم فيه و الموعد قريب و الرب نعم الحاكم فاستعدوا للمسئلة جواباً و لظلمكم لنا اهل البيت احتساباً او تضرب الزهراء نهراً و يؤخذ منا حقنا قهراً و جبراً فلا نصير و لا مجير و لا مُسجد و لا منجد فليت ابن ابى طالب مات قبل يومه فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الطاهرة البرة فتباً تباً و سحقاً سحقاً ذلك امر الى الله مرجعه و الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مدفعه فقد عزّ على ابن ابيطالب ان يسود متن فاطمة ضرباً و قد عرف مقامه [ صفحه ۲۵۳ ] و شوهدت ايامه فلا يثور الى عقيلته و لا يصردون حليلته فالصبر ايمن و اجمل و الرضا بما رضى الله به افضل لكيلا يزول الحق عن وقرة و يظهر الباطل من و كره حتى القى ربي فاشكو اليه ما ارتكبت من غصبيكم حتى و تماطلکم صدری و هو خير الحاكمين و ارحم الراحمين و سيجزى الله الشاكرين و الحمد لله رب العالمين - (ثم سكت عليه السلام)

#### شرح لغات خطبه شریفه

العذرة ترك و فاکنند گان و شکنند گان عهد و پیمان الفجرة اهل فسوق و بجا آورنده گناهان و کارهای حرام النطفة اهل ربه و متهمین به آن و آلودگان به عیب و فساد القذرة کسانی را گویند که مردمان از فساد اخلاق آنها اجتناب کنند و مرتکبین فحشاء المدرة اشخاص خبیث النفس البهيمه السائمة اشخاص نفهم و بی تمیزی که مانند حیوانات چراکننده‌اند و حق را از باطل تمیز نمی‌دهند ماضیه یعنی بُرنده و قطع کننده واعیه حفظ کننده و جمع کننده الاوقفة به معنای جماعت و گروه - الانتفاع: بلند کردن صدا الملحده عدول کنندگان و میل کنندگان از حق و جدل کنندگان و اهل مراء اضرب القوم کسانی که بر آنها صیحه زده شود و یا



هلاک شوند و یا بترسند الجذل انتصاب و ثبات - دحضاً دحضاً زایل شدن و باطل شدنی - شوهه زشت شدن رو و خلقت هر دو یا یکی از این دو - بوهه به معنی لعن - الجدیعه کسی است که نفس خود را به مشقت بزرگی بیندازد تا به آرزوی خود برسد - نهر زجر - مُشید اعانت کننده - مُنجد مقاتل و یاور - فِتْباً تَبّاً به معنی هلاک شدن و زیان کردن - سحقا سحقا یعنی دور شدن از حق یعنی خدا او را دور بگرداند - فلا - یثور یعنی به هیجان در نمی آید - عن وقره یعنی از ثبات و سکون خود - الوکر جایگاه مرغ کنایه از مکانست - التماطل تاخیر و تعلل آنچه در سینه است از اداء حق و تاخیر آن از وقتی به وقت دیگر

### ترجمه خطبه مبارکه

ای شکنندگان عهد و پیمان اهل فسوق و فجور و گناهان و مرتکبین کارهای حرام و ای متهمین به ربه و آلودگان به عیب و فساد که مردمان از فساد اخلاق شما دوری کنند گانند ای اشخاص خبیث النفس نفهم بی تمیزی که مانند حیوانات چراکننده حق را از باطل تمیز نمی دهید روی قدمهاتان بلند شده‌اید و آستینهای خود را بالا برده‌اید برای گمراهی تا به آن آتش نفاق را دامن زیند و دوست می‌دارید مراقب نادانی و مخالفت باشید آیا گمان کرده‌اید که شمشیرهای شما تیز و برنده است و نفسهای شما حفظ کننده و گرد آورنده است بد چیزی برای خود پیش فرستاده‌اید ای گروهی که پس از گرد آمدن با هم پراکنده خواهید شد و عدول کننده از حق و اهل نزاع و جدال می‌باشید نه مراقب حقید و نه از خدا می‌ترسید آری به ذات خدا قسم آن امری است که ضمیرهای شما آن را بُروز داده است از صیحه فزعناک آن خباثت باطن‌های شما پیشی می‌گیرید به ثابت بودن در باطل پس پشیمان خواهید شد و ما هم بر حق باقی می‌مانیم پروردگار ما ما را به راه راست راهنمایی می‌کند و وفا می‌کند برای ما آنچه را که وعده داده است ما را از جهت صبر و بردباری پاکیزه‌ای که کرده و می‌کنیم و نیست پروردگار تو ستم کننده مر بندگان را این کردار شما باطل و ناچیز شدنی است باطل و ناچیز شدنی است [ صفحه ۲۵۴ ] خدا زشت و قبیح گرداند روهای شما را و لعنت کند شما را برای آنکه نفسهای شما میل کرده است به دنیائی که به درازی کشید زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را می‌ترسانید از دوستی و علاقه به آن و دل بسته‌اید به جانب آن و انواع متاع و لذات آن و برگشته‌اید و دست به دست یکدیگر داده‌اید به دشمنی در مقابل کسی که وادار کرده است نفس خود را بر مشقت عظیمه برای ظفر یافتن به حاجتی که دارد - ترک کرده است نفسهای اماره شما آخرت باقی را و حال آنکه نفسهای ما رغبت دارد در آنچه که شما ترک کرده‌اید وعده‌گاه و روز وعده یعنی قیامت نزدیک است و پروردگار خوب حاکمی است مهیا باشید برای جواب دادن پرسشها و ستمهایی که در حق ما اهل بیت کرده‌اید برای مزد گرفتن آیا زهراء زده می‌شود به زجر و حق ما از ما گرفته می‌شود به قهر و غلبه و جبر پس هیچ یاری کننده و نجات دهنده‌ای نیست و هیچ معین و یآوری نیست کاش پسر ابیطالب پیش از این روز مرده بود و نمی‌دید که کفار و فجار هجوم بیاورند و ازدحام کنند بر ظلم و ستم کردن در حق فاطمه‌ای که پاکیزه و نیکوکار است خدا ایشان را هلاک کند و ملازم خسران قرار دهد و دور گرداند آنها را از رحمت خود این کاری که کردند بازگشت آن به سوی خداست و دفاع آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است بسیار دشوار است بر پسر ابیطالب که پشت فاطمه از زدن سیاه شود و حال آنکه از پیش مقام او شناخته شده بود و روزهای عزت و عظمت او دیده شده بود و از جا جستن نکند به حمایت عقیده خود و اصراری نداشته باشد در دفع ضرر از حلیله خود پس میمنت صبر و بردباری زیادتر و پاکیزه‌تر است و خوشنود بودن به آنچه که خدا به آن خوشنود است برتر و بهتر است برای اینکه حق از ثبات و سکون خود بیرون نرود و بجا بماند و باطل هم در جای خود ظاهر شود تا وقتی که ملاقات کنم رحمت پروردگار خود را و به سوی او شکایت کنم از آنچه که شماها مرتکب شدید از غضب کردن شما حق مرا و عقب انداختن و تعلل ورزیدن از آنچه در سینه من است و او بهترین حکم کننده‌گان و رحم کننده‌ترین رحم کننده‌گان است و زود باشد که جزا دهد خدا سپاسگزاران را و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است (پس آن حضرت ساکت شد)

## در کتاب سلیم بن قیس

گفته است آنچه را که ترجمه آن اینست که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون روح مبارک او قبض شود مردم با ابوبکر بیعت خواهند کرد در سایبان بنی ساعده بعد از مخاصمه کردن ایشان راجع به حق ما و حجت ما پس می‌آیند در مسجد و اول کسی که با او بیعت می‌کند شیطان است که بصورت شیخ بزرگی است و چنین و چنان می‌گوید پس بیرون می‌رود و شیاطین و ابالسه او با او جمع می‌شوند و سجده می‌کنند او را و می‌گویند ای سید و بزرگ ایشان تو آن کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی در جواب آنها گفت کدام امرتی است که هرگز گمراه نشود بعد از پیغمبرش گمان می‌کنید که من بر آنها راه ندارم دیدید من با آنها چه کردم هنگامی که ترک کردند فرمان خدا را که به ایشان امر کرد آن را از طاعت خود و رسول خدا به آنها امر فرمود و اینست فرموده خدا و لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اَبْلِسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (یعنی هر آینه از روی تحقیق شیطان گمان خود را بر ایشان راست کرد پس پیروی کردند او را مگر فرقه‌ای از اهل ایمان) سلمان گفت چون شب شد علی علیه‌السلام فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست حسن و حسین دو فرزند خود را گرفت و نگذارد احدی از اهل بدر را از مهاجرین و انصار [صفحه ۲۵۵] مگر اینکه در منزل او آمد و حق خود را به یاد آنها آورد و آنها را به یاری خود دعوت کرد اجابت دعوت او را نکردند مگر چهل و چهار نفر پس آنها را امر فرمود که چون صبح شود سرهای خود را بتراشند و سلاحهای خود را بردارند برای بیعت کردن با او به مردن بیرون آیند چون صبح شد احدی از آنها به عهد خود وفا نکرد مگر چهار نفر از ایشان پس به سلمان گفتم که آن چهار نفر کیانند گفت من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوّام باز چون شب شد علی علیه‌السلام به نزدشان آمد و آنها را سوگند داد گفتند صبح خواهیم آمد چون صبح شد احدی نیامد غیر از ما باز علی شب سوّم را به نزد آنها رفت غیر از ما کسی نیامد چون علی عذر آوردن و بی‌وفائی آنها را دید ملازم خانه خود شد و به جمع کردن قرآن پرداخت و از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع آوری کرد که آن متفرق بود روی چوبها و کتفها و پاره‌ها پس همه آنها را جمع کرد و به دست خود نوشت تنزیل و تاویل آن و ناسخ و منسوخ از آن را- ابوبکر به طلب آن حضرت فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن آن حضرت برای او پیغام داد که من به جمع کردن قرآن مشغولم و سوگند یاد کرده‌ام بر خود که تا قرآن را جمع نکنم رداء به دوش نگیرم مگر برای نماز- چند روزی را سکوت کردند تا آن حضرت همه قرآن را جمع کرد در یک جامه‌ای و آن را مهر زد و بیرون آمد به سوی مردمان که همه آنها با ابوبکر جمع بودند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس علی به صدای بلند صدا زد و فرمود ای گروه مردمان من از زمانی که پیغمبر از دنیا رفته به غسل دادن او مشغول بودم و پس از آن به جمع کردن قرآن پرداختم تا اینکه همه آن را جمع کردم و در این جامه جای دادم فرو نفرستاده است خدا بر رسول خود آیه‌ای از آن را مگر آنکه آن را جمع کرده‌ام و نیست آیه‌ای از آن مگر اینکه رسول خدا برای من خواند و تاویل آن را به من تعلیم داد پس علی علیه‌السلام فرمود تا اینکه فردا نگوئید ما از این غافل بودیم بعد از آن فرمود به ایشان که نگوئید روز قیامت که من شما را به یاری خود دعوت نکردم و حق خود را به یاد شما نیاوردم و شما را به کتاب خدا از فاتحه تا خاتمه دعوت نکردم- عمر گفت ما به آنچه از قرآن در دست داریم از قرآن تو بی‌نیازیم و احتیاجی نداریم که تو ما را به آن دعوت کنی پس علی داخل خانه خود شد

## گفتگوی عمر با ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی و فرستادن آنها به طلب علی برای اخذ بیعت

پس عمر به ابی‌بکر گفت بفرست به طلب علی باید بیعت کند که اگر بیعت نکند ما در هیچ چیزی ایمن از او نیستیم و اگر بیعت کند ایمن خواهیم بود- ابوبکر به طلب آن حضرت فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول خدا را چون فرستاده او این پیغام را به علی علیه‌السلام رسانید به فرستاده او گفت سبحان الله چقدر شتاب کردید به دروغ بستن شما بر رسول خدا او می‌داند و آنها هم که

در اطراف او هستند می‌دانند که خدا و رسولش غیر از من کسی را خلیفه قرار ندادند فرستاده رفت و به او خبر داد آنچه را که حضرت فرمود ابوبکر گفت برگرد و به او بگو اجابت کن امیرالمؤمنین ابوبکر را آمد و به آن حضرت خبر داد آنچه را که ابوبکر گفته بود علی علیه‌السلام فرمود سبحان‌الله به ذات خدا سوگند که هنوز طول نکشیده [صفحه ۲۵۶] است مدتی که عهد پیغمبر را فراموش کرده محققاً خود او می‌داند که اسم امیرالمؤمنین صلاحیت ندارد برای احدی غیر از من و پیغمبر او را امر فرمود که به من سلام کند به نام امیرالمؤمنینی و او یکی از آن هفت نفری است که امر کرده شدند به این امر و او و رفیقهایش از رسول خدا پرسیدند که آیا این امر از جانب خدا و رسول او است رسول خدا و جانب خدا و رسول او است او است امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم پیشانی و دست و پا سفیدان یعنی شیعیان او است که می‌نشیند در روز قیامت و خدای عزوجل او را می‌نشانند بر صراط پس دوستان خود را داخل بهشت می‌کند و دشمنان خود را در آتش می‌فرستد- پس فرستاده برگشت و به ابی‌بکر خبر داد به آنچه که فرموده بود پس آن روز را ساکت شدند چون شب شد علی فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست دو فرزندش حسن و حسین را گرفت و نگذارد احدی از یاران پیغمبر را مگر اینکه آمد در منزل او پس از حق خود سؤال کرد و ایشان را سوگند داد و از آنها یاری خواست و هیچیک او را اجابت نکردند غیر از ما چهار نفر پس ما سرهای خودمان را تراشیدیم و بذل کردیم نصرت و یاری خود را برای او و زیر بینائی او از ما شدیدتر بود در یاری کردن به آن حضرت پس چون علی علیه‌السلام دید آن جماعت یاری او نکردند و اجتماع کلمه آنها با ابابکر بود و او را بزرگ می‌داشتند در خانه خود نشست پس عمر به ابی‌بکر گفت چه مانعی دارد اگر بفرستی دنبال علی که بیاید بیعت کند برای اینکه کسی باقی نمانده است که بیعت نکرده باشد غیر از او و این چهار نفر- ابوبکر رقت قلبش از عمر زیادتر بود و مدارای او بیشتر بود و عمر سخت دل‌تر و تندخو‌تر و بی‌رحم‌تر و جفاکارتر بود ابوبکر گفت کی را به سوی او فرستیم عمر گفت قنفذ را می‌فرستیم زیرا که او مردی است دل‌سخت و جفاکار و از طلقاء می‌باشد و یکی از اولاد عدی بن کعب است

### فرستادن ابوبکر قنفذ را با جماعتی به طلب علی

پس قنفذ با جمعی از یاران او آمد بر در خانه علی اذن خواست آن حضرت از اذن دادن ابا کرد یاران قنفذ برگشتند و به ابی‌بکر و عمر خبر دادند و آن هر دو در مسجد بودند و مردمان در اطرافشان جمع بودند ابوبکر گفت چرا برای ما اذن نداد عمر گفت بروید اگر اذن نداد بی‌اذن داخل خانه شوید آنها برگشتند و اذن خواستند فاطمه علیها‌السلام فرمود آیا حرجی بر شما هست که بی‌اذن داخل خانه من شوید پس آنها برگشتند و قنفذ در خانه ثابت ماند پس به ابوبکر گفتند که فاطمه چنین و چنان گفت پس حرجی برای ما بود که بی‌اذن داخل خانه او شویم عمر غضبناک شد و گفت ما را با زنها چه کار است پس به جماعتی که اطراف او بود گفت هیزم بیاورید هیزم آوردند و عمر با ایشان هیزم حمل کردند آوردند دور منزل علی، علی و فاطمه و پسرانشان در خانه بودند عمر به صدای بلند ندا کرد به نحوی که علی و فاطمه می‌شنیدند و گفت [صفحه ۲۵۷] به ذات خدا سوگند باید بیرون بیائی البته البته ای علی و باید بیعت کنی البته البته با خلیفه رسول خدا و اگر نه آتش بر تو می‌زنم پس فاطمه از جا برخاست و گفت ای عمر ما را با تو چه کار است گفت در را باز کن و الا خانه شما را می‌سوزانم فاطمه گفت ای عمر آیا از خدا نمی‌ترسی داخل خانه من می‌شوی پس عمر ابا کرد از اینکه منصرف شود گفت آتش آوردند و درب خانه را آتش زد و درب را از جا برداشت و داخل خانه شد فاطمه جلو آمد و صیحه زد و گفت یا رسول‌الله ای پدر. عمر شمشیر خود را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه کوبید فاطمه فریاد زد و گفت ای بابا پس تازیانه خود را بلند کرد و بر ذراع فاطمه زد باز فاطمه گفت ای رسول خدا بعد از تو ابوبکر و عمر بد کردند- آنگاه علی علیه‌السلام از جای جست و گریبان عمر را گرفت و بر زمینش زد و بینی و گردن او را به زمین کوبید و خواست او را بکشد یاد گفته رسول خدا و وصیت او کرد که او را به آن امر فرموده بود فرمود سوگند به آن کسی که

گرامی داشت خدا او را به پیغمبری ای پسر صهّاک اگر کتاب خدا از پیش نبود و پیغمبر از من عهد نگرفته بود هر آینه می دانستی که تو داخل خانه من نمی توانی بشوی پس عمر فرستاد و دادرس خواست مردمان هجوم آوردند و داخل خانه شدند علی جست به سوی شمشیر خود قنقد بر گشت نزد ابوبکر و او می ترسید که علی با شمشیر از خانه بیرون بیاید چون که شجاعت و بی باکی او را دیده بود به قنقد گفت برگرد و اگر بیرون آمد به سختی دور خانه او را بگیرد اگر ممانعت کرد خانه او را آتش بزنی و همه ایشان را بسوزانید پس قنقد ملعون برگشت و با یاران خود بدون اذن دور خانه را گرفتند و تا رفت علی شمشیر خود را بردارد پیشی گرفتند و جمع بسیاری دور او را گرفتند آن حضرت شمشیر بعضی از آنها را گرفت مهلت ندادند و طنابی به گردن او انداختند فاطمه در میان ایشان و علی حائل شد و نزد درب خانه ایستاد که نگذارد شوهرش را ببرند قنقد به شدت او را زد که مردن او در اثر زدن قنقد بود اینقدر تازیانه به بازوی فاطمه زده بود که جای آن مانند بازوبندی شده بود از زدن آن ملعون

### بیرون بردن قوم علی را از خانه به سوی مسجد

پس علی علیه السلام را کشان کشان از خانه بیرون بردند به سوی مسجد نزد ابوبکر و عمر با شمشیر بالای سر علی ایستاده و خالد بن ولید و عبیده بن الجراح و سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن خضیر و بشیر بن سعد و سایر مردمان با اسلحه دور ابوبکر جمع بودند سلیم بن قیس می گوید به سلمان گفتم آیا داخل شدند در خانه فاطمه بی اذن گفت آری به خدا سوگند و فاطمه خماری نداشت به صدای بلند گفت ای بابا ای رسول خدا چه بد کسانی پس از تو باقی ماندند ابوبکر و عمر و حال آنکه چشمهای [ صفحه ۲۵۸ ] تو هنوز در قبرت باز و شکافته نشده- به بلندترین صدای خود این جمله را می گفت- من دیدم ابوبکر و کسانی که در اطراف او هستند گریه می کنند به غیر از عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه- و عمر می گفت ما از زنها نیستیم و هم رأی هم با آنها نیستیم در چیزی چون علی علیه السلام را نزد ابی بکر بردند می فرمود آگاه باشید به ذات خدا سوگند اگر شمشیرم در دستم بود می دانستید که به این خلافت نخواهید رسید هرگز آگاه باشید به ذات خدا سوگند خودم را ملامت نمی کنم در جهاد کردن با شما اگر چهل نفر با من همراه بودند جمعیت شما را متفرق می کردم لکن خدا لعنت کند گروههایی را که با من بیعت کردند و مرا یاری نکردند چون چشم ابوبکر به آن حضرت افتاد فریاد زد که او را رها کنید پس علی علیه السلام فرمود ای ابابکر چقدر تعجیل کردید بر مخالفت با رسول خدا به چه حقی و به چه مقامی مردمان را به بیعت کردن با خودت دعوت کردی آیا دیروز نبود که به امر خدا و امر رسول خدا با من بیعت کردی و قنقد لعنت خدا بر او باد فاطمه علیها السلام را با تازیانه زد هنگامی که میان او و شوهرش حائل شد و عمر به سوی او فرستاد که اگر فاطمه حائل شد میان تو و او بزنی فاطمه را پس قنقد او را میان عضاده درب خانه اش گیر انداخت و استخوان دنده او را شکست از طرف پهلوی او پس آن جنینی را که در شکم داشت انداخت و همیشه در بستر افتاده بود تا وقتی که مُرد از آن صدمه و شهیده شد صلوات خدا بر او باد و چون علی را به نزد ابوبکر بردند عمر آن حضرت را زجر کرد و به او گفت این اباطیل را کنار بگذار و بیعت کن. علی علیه السلام به او فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفتند تو را می کشیم با ذلّت و خواری فرمود آنگاه بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید ابوبکر گفت بنده خدا را چرا آری اما برادر رسول خدا بودن تو را اقرار نمی کنیم به آن فرمود آیا انکار می کنید که رسول خدا میان من و خودش برادری قرار داد ابوبکر گفت آری علی سه مرتبه این سخن را تکرار فرمود پس رو کرد به جمعیت و فرمود ای گروه مسلمانان و مهاجرین و انصار شما را به خدا سوگند می دهم آیا شنیدید از پیغمبر که در روز غدیر می فرمود چنین و چنان و در غزوه تبوک چنین و چنان فرمود پس باقی نگذاشت چیزی را که رسول خدا آشکارا در حق او فرموده بود الا اینکه به عموم مردمان یادآوری کرد آن را، همه گفتند بارخدا یا آری ابوبکر ترسید که مردمان او را یاری کنند و وی را از خلافت منع کنند مبادرت کرد و گفت هر چه گفتمی همه آنها راست است ما به گوشهای خودمان شنیدیم و در دلهای خود نگاه داشتیم ولیکن شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌فرمود ما اهل خانه‌ای هستیم که خدا ما را اختیار و اکرام کرده و برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خدا جمع نکرده است برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را پس علی علیه‌السلام فرمود آیا احدی از اصحاب شهادت می‌دهد با تو که رسول خدا این سخن را فرموده باشد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول خدا، ما شنیدیم این سخن را از او همچنان است که گفت ابو عبیده و سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند ما این سخن را از پیغمبر شنیدیم علی علیه‌السلام فرمود به صحیفه ملعونه خودتان که در کعبه با همدیگر [صفحه ۲۵۹] عهد و پیمان بسته بودید تا اینکه فرمود پیش از اینکه بیعت کند در حالی که طناب به گردن او بود یابن امّ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (یعنی ای پسر مادر این گروه مرا ناتوان کردند و می‌خواستند و نزدیک بود که مرا بکشند) پس به زبیر گفتند که بیعت کن و عمر از جای جست با خالد و مغیره بن شعبه در میان مردمان و شمشیر او را گرفتند و بر زمینش زدند تا اینکه او را شکستند و گریبان او را گرفتند پس زبیر در حالی که عمر بر روی سینه او بود گفت ای پسر صهاک به خدا سوگند اگر شمشیر من در دستم بود تو در گور می‌رفتی آنگاه بیعت کرد سلمان گفت آنگاه مرا گرفتند و کوبیدند مانند غده‌ای بالا آمد و دست مرا گرفتند و پیچاندند و برگرداندند تا از روی کراهت بیعت کردم پس ابوذر و مقداد هم از روی کراهت بیعت کردند و احدی منکر بیعت نشد مگر علی علیه‌السلام و ما چهار نفر و در میان ما سخت‌گوتر از زبیر نبود که چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک آگاه باش به خدا سوگند اگر این طاغیان سرکش تو را کمک نکرده بودند و شمشیر من در دستم بود نمی‌شناختم کسی را از تو ترسناک‌تر و مورد ملامت‌تر لکن چون یافتیم طاغیان و سرکشهای چندی با تو هستند به سبب ایشان قوت گرفتی و صولت به خرج دادی پس عمر خشمناک شد و گفت مادر مرا یاد می‌کنی زبیر گفت مادر تو کیست و کی مرا منع می‌کند که او را یاد نکنم و حال آنکه صهاک زناهنده بوده آیا آن را یاد نکنم آیا کنیز حبشی جدّ من عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد پدرت خطاب از او متولد شد و عبدالمطلب او را به نفیل بخشید پس از آنکه با او زنا کرده بود و پدرت را زانید و جدّم او را دور کرد برای اینکه زنازاده بود- پس ابوبکر میان آن دو را اصلاح کرد سلیم گفت من به سلمان گفتم که تو چیزی نگفتی و با ابابکر بیعت کردی گفت بعد از اینکه بیعت کردم گفتم خدا هلاک کند شما را آیا می‌دانید با خودتان چه کردید کار صواب کردید و کار خطا هم کردید کار صوابتان این بود که تفرقه و اختلافی که پیشتر از این در میان شما بود برداشتید و کار خطای شما این بود که به سنت پیغمبرتان عمل نکردید و آن را از اهل و معدنش بیرون بردید یعنی غضب خلافت و حق علی را کردید و از اهلش بناحق گرفتید عمر گفت ای سلمان اکنون که صاحب تو بیعت کرد و تو هم بیعت کردی هر چه می‌خواهی بگو و صاحبت هم هر چه می‌خواهد بگوید سلمان گفت من گفتم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که بر تو و صاحبت که با او بیعت کردی مانند گناهان همه امت است تا روز قیامت و مانند عذاب همه ایشان است- عمر گفت نه اینست که بیعت کردی اکنون بگو هر چه می‌خواهی حال که خدا چشم تو را روشن نکرد به اینکه صاحب تو خلیفه شود- گفتم گواهی می‌دهم که در بعضی از کتابهایی که خدا نازل کرده به اسم تو و نسب تو و صفت تو درمی‌آید از درهای جهنم- به من گفت بگو هر چه می‌خواهی آیا چنین نیست که خدا خلافت را زایل کرد از اهل بیتی که شما آنها را خدایان خود می‌دانید غیر از خدا پس گفتم گواهی می‌دهم که شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود و سؤال کردم از او این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق و ثاقه احد (یعنی در آنروز یعنی قیامت عذاب نمی‌کند خدا مانند عذاب او احدی را [صفحه ۲۶۰] و به قید و بند بسته نمی‌شود مانند قید و بند او احدی پس به من خبر داد که آن تو هستی ای عمر- آنگاه عمر به من گفت ساکت شو خدا حس چشم و گوشت را ساکت کند ای غلام ختنه نکرده پس علی علیه‌السلام فرمود ای سلمان ساکت باش سلمان گفت به ذات خدا قسم اگر علی مرا امر به سکوت نکرده بود هر آینه خبر می‌دادم او را به هر چیزی که در حق او نازل شده و هر چیزی از پیغمبر در حق او شنیده بودم و در حق رفیق او- چون عمر دید من ساکت شدم گفت تو برای او مطیع و تسلیمی و چون ابوذر و مقداد چیزی نگفتند عمر گفت ای سلمان اگر تو هم مانند این دو نفر رفیق چیزی نمی‌گفتی چه می‌شد به ذات خدا قسم محبت تو شدیدتر از محبت این دو نفر

نیست نسبت به اهل این خانه و شدیدتر نیست برای بزرگداشتن حق ایشان از این دو که ساکت بودند چنانکه می‌بینی و بیعت هم کردند ابوذر گفت ای عمر ما را سرزنش می‌کنی به دوستی آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند تو را و سرزنش می‌کند کسی که کینه او زیادتر است و افتراء بر ایشان می‌بندد و در حق ایشان ظلم کرده و مردمان را به گردن ایشان سوار کرد و این امت را به عقب برگردانید عمر گفت آمین خدا لعنت کند آنکه را که در حقوق ایشان، ایشان را ظلم کرد نه به خدا قسم آنچه که برای ایشان است در آن و آنچه که ایشان در آنند و بر مردمان عارض می‌شود مگر آنکه همه ایشان یکسانند پس ابوذر گفت چرا شما با انصار مخاصمه کردید راجع به حقشان و حجتشان آنگاه علی علیه‌السلام فرمود به عمر که ای پسر صهّاك پس در خلافت برای ما حقی نیست و آن برای توست و برای پسر خورنده کثافات عمر گفت ای ابوالحسن دست بردار پس از آنکه بیعت کردی زیرا که عامه مردمان به خلافت رفیق من راضی شدند و به خلافت تو راضی نشدند گناه من چیست علی علیه‌السلام فرمود ولیکن خدا و رسول او راضی نشدند مگر به خلافت من بشر گفت تو و رفیقت و آنکه پیروی از شما کرد و از شما پشتیبانی کرد به خشم خدا و عذاب و هلاکت او گرفتار است وای بر تو ای پسر خطاب اگر می‌دانستی که از چه چیز خارج شدی و در چه چیز داخل شدی و چه جنایتی به خود کردی و به رفیقت- ابوبکر گفت ای عمر زمانی که بیعت کردند و از شر و فتک (یعنی ترور) و غائله ایمن شدیم بگذار هر چه می‌خواهد بگوید امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود من چیزی گوینده نیستم مگر یک چیز یادآوری می‌کنم شما را ای چهار نفر فرمود سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آتش جهنم تابوتی از آتش که دیده می‌شود در آن دوازده نفر مرد شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان در چاهی در تَه جهنم که در آن تابوتی است قفل زده شده و بالای آن چاه صخره سنگی است هرگاه خدا اراده کند که آن را برافروزد آن صخره را از در چاه برمی‌دارد شعله میزند جهنم از شراره آن چاه و از گرمی او علی گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما هم حاضر بودید فرمود اما شش نفر مرد [صفحه ۲۶۱] از پیشینیان پسر آدم است که برادر خود را کشت و فرعون فراعنه است که ابراهیم خلیل با او محاجّه کرد در راه پروردگار خود و دو نفر مرد از بنی اسرائیل که کتاب خود را تبدیل کردند و سنتشان را تغییر دادند که یکی از آنها دین یهودیت را رواج داد و مردمان را یهودی کرد و یکی دیگر نصرانیت را رواج داد و مردمانی را نصرانی کرد و ششمین آنها ابلیس است و اما شش نفر مرد از پسینیان یکی دجال است و این پنج نفر اصحاف صحیفه ملعونه که با هم عهد و پیمان می‌بندند بر دشمنی تو ای برادر و تظاهر می‌کنند بر ضرر تو پس از من و این و این تا اینکه آن حضرت آنها را نام برد و شمرد ایشان را سلمان گفت راست گفتمی و ما هم شهادت می‌دهیم که شنیدیم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عثمان گفت ای ابوالحسن آیا نزد تو و نزد یاران این جماعت حدیثی درباره من نیست علی علیه‌السلام گفت آری شنیدم که رسول خدا تو را لعن می‌کرد و پس از آنکه لعن کرد برای تو طلب آمرزش نکرد عثمان غضبناک شد و گفت من با تو چه کار دارم که نمی‌گذاری به حال خود باشم و در زمان رسول خدا هم نمی‌گذاری زبیر گفت آری خدا بینیت را به خاک بمالد- عثمان گفت به خدا سوگند که شنیدم از پیغمبر که می‌گفت زبیر مرتد می‌شود و کشته می‌شود- سلمان گفت علی میان من و میان خودش گفت راست گفت عثمان و این وقتی است که زبیر با من بیعت می‌کند پس از کشته شدن عثمان و بیعت مرا می‌شکند و کشته می‌شود در حالتی که از اسلام مرتد شده سلیم گفت پس سلمان رو به من کرد، مردمان همه بعد از رسول خدا مرتد شدند غیر از چهار نفر که پس از رسول خدا به منزله هارون و تابعین او شدند- و ابوبکر به منزله گوساله و مردمان تابعین او پس علی به سنت هارون است و عتیق یعنی ابوبکر به سنت گوساله و عمر به سنت سامری است و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود می‌آیند گروهی از یاران من که اهل غُلُو و مقامند نزد امت من که از صراط بگذرند چون من آنها را می‌بینم و آنها هم مرا می‌بینند و مرا می‌شناسند و من هم آنها را می‌شناسم در اضطرابند در مقابل من پس می‌گویم ای پروردگار من اینها یاران منند پس گفته می‌شود نمی‌دانی چه حادثه برپا کردند بعد از تو اینها مرتد شدند و به عقب برگشتند از زمانی که تو از آنها جدا شدی پس من می‌گویم خدا دور بگرداند آنها را از رحمت خود و

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود هر آینه امت من سوار خواهند شد راه و روشی را که بنی اسرائیل داشتند طابق النعل بالنعل مانند همدیگر و جب به جب و ذراع به ذراع و دست به دست زیرا که تورات و قرآن هر دو به یک دست و یک قلم بر یک ورق نوشته شده و در سنت مساویند [ صفحه ۲۶۲ ]

## در موضوع فدک و دادن رسول خدا آن را به فاطمه به امر خدا و بیرون کردن ابوبکر از تصرف او

### محل فدک و کیفیت فتح رسول خدا آن را

در کتاب معجم البلدان است که فدک قریه ایست در حجاز که در میان او تا مدینه دو روز و گفته شده سه روز راه است که خدا از دست یهود برگرداند بر رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم در سال هفتم هجرت به صلح و آن برای این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در خیبر فرود آمد و حصارهای آن را فتح کرد و باقی نماند برای ایشان مگر سه حصار و آنها را به شدت محاصره کرد فرستادند به نزد آن حضرت و پیشنهاد صلح کردند به این نحو که خواهش کردند از آن حضرت که آنها را فرود بیاورد تا از آنجا جلاء وطن کنند و بروند چون این خبر به اهل فدک رسید فرستادند نزد آن حضرت که با آنها مصالحه کند به نصف از میوه ها و مالهایشان و پیغمبر قبول کرد و مشی سریع نکرد و بدون خیل و سوار به او واگذار شد و خالصه خود پیغمبر بود و در آنجا چشمه آبی جوشنده و درختان خرما ی بسیاری بود و نیز گفته است در این باب آنچه صحیح تر به نظر می آید و به من رسیده اینست که احمد بن جابر بلاذری در کتاب فتوح خود گفته بعد از انصراف رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر کس بفرستاد به سوی فدک و او محیصه بن مسعود بود و در آن وقت رئیس فدک یوشع بن نون یهودی بود و آنها را به اسلام دعوت کرد چنین یافت که آنها رُعب دارند و ترسیده اند وقتی که خبر خیبر به آنها رسیده پس با پیغمبر مصالحه کردند به نصف خاک آن یعنی نصف زمین فدک مال پیغمبر باشد و نصف مال آنها و پیغمبر هم از ایشان قبول فرمود و امضاء آن را کرد و خالصه خود پیغمبر شد چون بدون خیل و رکاب به تصرف آن حضرت درآمد (تا آخر کلام او)

### و در تفسیر فرات بن ابراهیم

مسنداً به سند متصل از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که فرمود چون جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد آن حضرت سلاح خود را محکم بست و علی علیه السلام هم سلاح خود را محکم بست و هر دو اسبهای خود را زین کردند و در دل شب بیرون رفتند و علی نمی دانست که رسول خدا کجا را اراده کرده رفتند تا اینکه به فدک رسیدند پس رسول خدا به علی فرمود یا علی مرا بلند کن یا من تو را بلندت می کنم علی گفت من تو را بلند می کنم ای رسول خدا. رسول خدا فرمود من تو را بلند می کنم زیرا که من بلند قدرتر هستم از تو پس آن حضرت علی را بر شانه خود بلند کرد و علی روی شانه آن حضرت ایستاد و همیشه بلند می شد تا اینکه علی بالای حصار رفت و تکبیر گفت و بالای حصار می رفت و شمشیر رسول خدا در دست او بود و اذان می گفت اهل فدک از ترس مبادرت کردند و درب حصار را باز کردند و بیرون آمدند و آن دو بزرگوار را استقبال کردند و رسول خدا رو به آن جماعت آمد و علی هم به سوی ایشان فرود آمد و هجده نفر از عظماء و بزرگان ایشان را کشت و باقی ماندگان را به دست آنها داد و رسول خدا هم ذریه های ایشان را میراند و کسانی که باقی ماند از ایشان با غنیمت های ایشان برگردن آنها بار کرد تا مدینه پس شتاب نکرد در فتح آنجا احدی غیر از رسول خدا پس آن یعنی فدک مخصوص ذریه او شد غیر از مؤمنین [ صفحه

در بحارالانوار از کتاب خرائج از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ای رفت چون از آن برگشت در بعضی از راه که رسید مشغول طعام خوردن بود که جبرئیل نازل شد و گفت ای محمّد برخیز سوار شو پیغمبر برخاست و جبرئیل با او بود زمین را برای او درهم پیچید مانند درهم پیچیدن جامه تا اینکه به فدک رسیدند چون اهل فدک صدای اسب شنیدند گمان کردند که دشمن به سوی ایشان آمده دروازه‌ها را بستند و کلیدهای آنها را به پیرزنی که از ایشان بود دادند که خارج از شهر بود و خودشان رفتند بر سر کوهها جبرئیل به نزد پیرزن آمد و کلیدها را از او گرفت و دروازه‌های شهر را باز کرد و پیغمبر را در خانه‌ها و دهکده‌ها گردانید پس جبرئیل گفت ای محمد اینست آنچه که خدا مخصوص تو گردانیده و به تو عطا کرده غیر از مردمان و آن است گفته خدای تعالی و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و لرسول و لذی القری- و ذلک قوله فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکنّ الله یسلط رسله علی من یشاء یعنی چون رد کرد خدا بر فرستاده خود از اموال یهود اهل قریه‌ها آنچه باشد مخصوص خدا و مخصوص رسول و مخصوص خویشان او است (و آنست گفته خدا) آنچه را که شتاب کردید بر آن بدون لشکریان و سواران ولیکن خدا مسلط می‌کند پیغمبران خود را بر هر کسی که می‌خواهد- و مسلمانان ندانستند و زمین را در زیر پا نگذاردند ولیکن خدا رد کرد آنها را بر فرستاده خود و دور زد خانه‌ها و دیوارهای آن را و جبرئیل درهای آن را قفل زد و کلیدهای آنها را به پیغمبر داد و رسول خدا آنها را در غلاف شمشیر خود جای داد و آن را به گردن اسب خود آویخت و سوار شد و جبرئیل زمین را برای آن حضرت درهم پیچید مانند درهم پیچیدن جامه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد لشکریان خود آمد و آنها در جای خود و مجالس خود بودند و متفرق نشده بودند و چنین امیدی را نداشتند پس رسول خدا فرمود به فدک رفتم و خدا آن را به من رد گردانید پس بعضی از منافقین به بعضی دیگر به چشم اشاره کردند آنگاه رسول خدا فرمود اینها کلیدهای فدک است و از غلاف شمشیر خود بیرون آورد پس رسول خدا سوار شد و مردمان هم با او سوار شدند چون وارد مدینه شد بر فاطمه داخل شد و فرمود ای دخترک من خدا فدک را به پدرت رد کرد و آن را مخصوص به خود او گردانید که مسلمانان بر آن حقی ندارند و من با آن هر کاری که خواهم بکنم و مادرت خدیجه را بر من مهربی است و پدرت فدک را در مقابل آن مهر برای تو قرار داد و من آن را به تو بخشیدم و به فرزندان پس از تو پس پوستی را طلبد و علی بن ابیطالب را با غلام خود خواست و به علی فرمود بنویس برای فاطمه فدک را که من به او بخشیدم که بخششی باشد از رسول خدا و بر آن شاهد گرفت علی بن ابیطالب و غلام رسول خدا و امّ‌ایمن را و فرمود رسول خدا که امّ‌ایمن زنی است از اهل بهشت پس از آن اهل فدک آمدند به سوی پیغمبر و آن حضرت مقاطعه داد فدک را به ایشان در هر سالی به بیست و چهار [صفحه ۲۶۴] هزار دینار سید ابن طاوس علیه‌الرحمة در کتاب سعدالسعود از ابی سعید خدری روایت کرده که چون آیه وات ذا القربی حقه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه زهراء سلام الله علیها را خواست و فدک را به او عطا فرمود- و در کتاب کشف المحجّه که به پسرش وصیت کرده گفته است که جدّت محمد صلی الله علیه و آله فدک و حوالی را به مادرت فاطمه بخشید و درآمد آن بنا بر روایت شیخ عبدالله بن حمّاد انصاری در هر سالی بیست و چهار هزار دینار بوده و به روایت غیر او هفتاد هزار دینار بوده

### گرفتن ابوبکر فدک را از فاطمه و طلب کردن فاطمه حق خود را

گرفتن ابوبکر فدک را از فاطمه علیها‌السلام و اعتراض آن مظلومه و مطالبه نمودن او حق خود را و دروغ گفتن ابوبکر و شاهد خواستن از آن معظّمه. در کتاب اختصاص از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود چون روح پیغمبر صلی الله علیه و آله قبض شد و ابوبکر به جای او نشست فرستاد و کیل فاطمه را از فدک بیرون کرد پس فاطمه علیها‌السلام به نزد او آمد و فرمود ای ابابکر ادّعا می‌کنی که خلیفه پدر من هستی و در جای او نشسته‌ای و می‌فرستی و کیل مرا از فدک بیرون می‌کنی و حال آنکه می‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده و صدقه قرار داده و من شاهدها بر آن دارم ابوبکر گفت



پیغمبر ارث باقی نگذارده پس فاطمه برگشت به نزد علی علیه‌السلام و خبر داد به آن حضرت گفته ابوبکر را آن حضرت به او فرمود برگرد برو به سوی او و بگو به او که گمان می‌کنی که پیغمبر ارث نگذارده و حال آنکه سلیمان پسر داود و یحیی پسر زکریا وارث شدند چگونه من از پدرم ارث نمی‌برم عمر، چون فاطمه این کلام را به ابی‌بکر گفت به او گفت تو یاد داده شده‌ای فرمود اگر یاد داده شدم پسر عمو و شوهرم مرا یاد داده ابوبکر گفت که عایشه گواهی می‌دهد و عمر هم گواهی می‌دهد که این هر دو شنیده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است پیغمبر ارث نمی‌گذارد فاطمه فرمود این اول شهادت دروغی است در اسلام که این دو نفر داده‌اند پس فرمود جز این نیست که رسول خدا آن را به من صدقه داد و من گواه بر آن دارم پس ابوبکر گفت گواه خود را بیاور پس ام‌ایمن و علی را حاضر کرد ابوبکر گفت ای ام‌ایمن تو شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حق فاطمه بگوید او گفت و علی هم گفت شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود فاطمه سیده زهای اهل بهشت است آنگاه ام‌ایمن گفت کسی که سیده زهای اهل بهشت است ادعا می‌کند چیزی را که مال او نباشد و من هم زنی هستم که از اهل بهشت شهادت نمی‌دهم به چیزی که نبوده باشد. شنیدم از رسول خدا عمر گفت ای ام‌ایمن این قصه‌ها را کنار بگذار به چه چیز شهادت می‌دهی گفت من در خانه فاطمه سلام‌الله علیها نشسته بودم و رسول خدا هم نشسته بود که جبرئیل به سوی او نازل شد و گفت ای محمد برخیز زیرا که خدای تعالی مرا امر فرموده که به بال خود [صفحه ۲۶۵] خط بکشم برای تو فدک را پس رسول خدا برخاست با جبرئیل و طولی نکشید که برگشت و فاطمه گفت ای پدر کجا رفتی فرمود خط کشید جبرئیل فدک را برای من به بال خود و تحدید کرد حدود آن را پس فاطمه گفت ای پدر من از فقر و احتیاج بعد از تو می‌ترسم پس آن را به فاطمه تصدق کرد و فرمود این صدقه است برای تو پس فاطمه آن را قبض کرد و گفت خوبست آنگاه رسول خدا فرمود ای ام‌ایمن شاهد باش و ای علی شاهد باش پس عمر گفت تو یک زن هستی و جایز نیست شهادت یک زن تنها و اما علی هم به طرف خود می‌کشد پس فاطمه غضبناک برخاست و گفت خدایا این دو نفر به دختر پیغمبر ظلم کردند تو سخت بگیر بر آنها به عذاب خود و بیرون آمد آنگاه علی او را بر الاغی سوار کرد که بر روی آن قطیغه سیاهی بود و او را چهل صباح دور گردانید در خانه‌های مهاجرین و انصار و حسن و حسین هم با آنها بودند و فاطمه می‌گفت ای گروه مهاجرین و انصار خدا را یاری کنید و دختر پیغمبرتان را شما با او بیعت کردید روزی که بیعت کردید که منع کنید ذریه او را از آنچه که منع می‌کنید خودتان و ذریه خودتان را و ظاهر کنید برای رسول خدا بیعت خود را- گفت احدی او را اعانت و اجابت نکرد و یاری نمود تا اینکه رفت نزد معاذ بن جبل و فرمود که من آمده‌ام از تو یاری می‌خواهم تو بیعت کردی با رسول خدا بر اینکه یاری کنی او را و ذریه او را و منع کنی او را از آنچه که منع می‌کنی نفس خود را از آن و ذریه خود را، ابوبکر فدک مرا غصب کرده و وکیل مرا از آن بیرون کرده گفت با من کس دیگری غیر از من هست فرمود احدی مرا اجابت نکرد گفت پس من کجا می‌رسم که تو را یاری کنم- راوی گفت پس فاطمه از نزد او بیرون رفت پسر معاذ به نزد پدر آمد و گفت دختر محمد برای چه نزد تو آمد گفت آمده بود از من یاری می‌خواست بر ابوبکر که فدک را از او گرفته گفت تو او را چه جواب گفתי گفت من گفتم که یاری کردن من برای تو نفعی ندارد من تنها هستم گفت از یاری کردن او ابا کردی گفت آری گفت او چه چیز گفت، گفت به من گفت: به ذات خدا سوگند هر آینه با تو منازعه می‌کنم با زبان فصیحی که محل سخن گفتن است در سر من تا وقتی که وارد شوم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمود- پسر او به او گفت من هم به ذات خدا سوگند منازعه می‌کنم با تو با زبان فصیحی که محل سخن گفتن است در سر من که چرا اجابت نکردی دختر محمد صلی الله علیه و آله را (این پسر معاذ غیر از سعد است که او در زمان حیات رسول خدا از دنیا رفت) فرمود و بیرون رفت فاطمه از نزد او و می‌گفت به ذات خدا سوگند با تو سخن نمی‌گویم کلمه‌ای تا من و تو گرد آییم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و خارج شد- پس علی علیه‌السلام به او فرمود که به تنهائی برو نزد ابی‌بکر که او رقت قلبش زیادتر است از آن دیگری و به او بگو ادعا می‌کنی جانشینی پدر مرا و اینکه تو خلیفه او هستی و در جای او نشسته‌ای اگر فدک مال تو بود و من از تو

می‌خواستیم که آن را به من بیخشی واجب می‌شد که آن را به من برگردانی - چون فاطمه به نزد او رفت و آن سخن را به او گفت در جواب گفت که راست گفتمی و نوشته رد فدک را نوشت و به او داد پس فاطمه بیرون آمد و نوشته با او بود عمر او را ملاقات کرد و گفت این نوشته چیست با تو فرمود نوشته رد فدک است که ابوبکر به من داده گفت بیاور ببینم آن را فاطمه ابا کرد که به او دهد پس با پای خود لگدی به آن حضرت زد و او حامله بود به پسری که نام او محسن گذارده شده بود پس محسن را از شکم خود [صفحه ۲۶۶] سقط کرد پس سیلی به روی او زد که گوشواره او در گوشش شکست و نوشته را گرفت و آن را پاره کرد آنگاه فاطمه رفت و هفتاد و پنج روز مریضه بود و از ضربت عمر از دنیا رفت چون زمان وفات او رسید علی علیه‌السلام را خواند و گفت آیا ضمانت می‌کنی وصیت مرا یا به پسر زبیر وصیت کنم علی فرمود من ضمانت می‌کنم وصیت تو را ای دختر محمد گفت به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو خواهش می‌کنم که چون من مردم این دو نفر حاضر نباشند و نماز بر من نگرارند علی گفت این کار را برای تو می‌کنم پس چون فاطمه از دنیا رفت در شب او را در خانه خود دفن کرد چون صبح شد اهل مدینه برای تشییع جنازه حاضر شدند و ابوبکر و عمر هم با آنها بودند امیر مؤمنان بیرون آمد به او گفتند با دختر محمد چه کردی او را تجهیز کرده‌ای ای ابوالحسن فرمود به ذات خدا سوگند او را دفن کردم آن دو نفر گفتند چه چیز تو را وادار کرد که او را دفن کردی و ما را به مرگ او آگاه نکردی فرمود خود او مرا امر کرد عمر گفت به ذات خدا سوگند همت گماشتم بر بیرون آوردن او از قبر و نماز گزاردن بر او علی علیه‌السلام فرمود آگاه باش به ذات خدا سوگند تا زمانی که دل من در میان پهلوهای من است و ذوالفقار در دست من است تو نمی‌توانی او را نبش کنی خودت می‌دانی ابوبکر گفت برو ای عمر علی سزاوارتر است از ما به او و مردمان منصرف شدند (صفحه ۱۸۳ تا ۱۸۵ کتاب اختصاص شیخ مفید چاپ تهران سال ۱۳۷۹ هجری)

## در بیان خطبه حضرت فاطمه و احتجاج او با ابوبکر در استرداد فدک

### اشاره

این خطبه مبارکه را جمع کثیری از علماء خاصه و عامه بطرق مختلفه در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند از جمله آنها است احمد بن عبدالعزیز جوهری که عالم جلیل و محدث ادیب و زاهد ثقه پرهیزگار بود در عصر خود و محدثین او را مدح و ثنا و تعدیل و تبجیل نموده‌اند که به سند متصل به چند طریق از عصمت صغری زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و حضرت زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم‌السلام و عبدالله بن الحسن روایت کرده - و صاحب کتاب کشف الغمه علی بن عیسای اربلی از کتاب سقیفه تالیف احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل نموده و مسعودی در کتاب مروج الذهب اشاره به آن فرموده و از سید مرتضی در کتاب شافی نقل نموده به چند طریق از عایشه روایت کرده و سید ابن طاوس در کتاب طرائف از شیخ اسعد بن شقروه و در کتاب فائق از عالم ثقه عظیم الشان نزد عامه احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج و علامه مجلسی در مجلد هشتم بحارالانوار و دیگران از متقدمین و متاخرین در کتب خود نقل فرموده‌اند و در بعضی از آنها جملاتی اضافه از بعض دیگر دارد که به آن اشاره خواهم نمود پس از نقل خطبه به ترجمه آن خواهم پرداخت انشاءالله تعالی و در اینجا متن خطبه را به نحوی که در کتاب احتجاج روایت شده و علامه مجلسی در بحار از آن نقل نموده خاطر نشان می‌نمایم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين [صفحه ۲۶۷] قال الطبرسی رحمه الله تعالی روی عبدالله بن الحسن باسناده عن آبائه علیهم‌السلام انه لما اجمع ابوبکر علی منع فاطمة علیها السلام فدک و بلغها ذلك لاثت خمارها علی رأسها واشتملت بجلبابها واقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها و تطأ ذیولها ما تحزم مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین والانصار و

غیرهم فنیطت دونها ملاءة فجلست ثم أنت أنه اجهش القوم لها بالبكاء فارتجّ المجلس ثم امهلت هتية حتى اذا سكن نشيخ القوم و هدأت فورتهم افتتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه و آله فعاد القوم في بكائهم فلما امسكوا عادت في كلامها

### لغات کلمات

قولها اجمع ابوبکر یعنی محکم کرد نیت و عزم خود را بر علیه او - لا-ثت خمارها یعنی بست و جمع کرد محکم مقنعه خود را - جلباب: بکسر جیم مراد رداء و چادر و لباس گشادی است که روی لباسها می پوشند غیر از چهارقد که به آن زنها سرهای خود را می بندند - و حفدة: اعوان و خدمتگزاران - تطاء ذیولها: یعنی دامنه‌های لباس او به قدری بلند بود که پاهای او را می پوشید و هنگام راه رفتن پا بر روی آن می گذارد - تحزم مشیتها: یعنی پا می گذاشت و برمی داشت در راه رفتن مانند راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله - لَمِيَةٌ: بضم لام رفیق و مونس در سفر و غیره - حَشْدٌ: به معنای جماعت - نیطت ملاءتها: ملاءة بضم میم ازار یعنی آویزان کرد چادر و یا رداء و یا ازار خود را که پرده‌ای باشد - جهش: فزع کردن انسان است نزد غیر خود - ارتج: به معنای اضطراب و مضطرب گردانیدن است - هتية: صبر کردن زمان کم - نشيخ: ناله و صدای دردناک - هدأت فورتهم: یعنی فرورفت جوش ایشان

### ترجمه

### اشاره

یعنی طبرسی رحمه الله گفت روایت کرده است عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدراناش علیهم السلام که چون ابوبکر عزم و نیت خود را محکم کرد برای منع فدک از فاطمه علیها السلام و این خبر به فاطمه رسید محکم به مقنعه سر خود را بست و پوشید رداء یا ازار خود را که روی لباسهایش می پوشید و رو آورد با جمعی از رفیقان و مونسهای خود و قوم خود در حالتی که دامن‌های لباس او به قدری بلند بود که روی پاهای او را می پوشید و هنگام راه رفتن پا بر روی آن می گذاشت و راه می رفت پا می گذاشت و برمی داشت مانند راه رفتن و پا گذاردن و برداشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا اینکه بر ابوبکر وارد شد و او در میان جماعتی از مهاجرین و انصار بود و غیر آنها پس پارچه‌ای یا ازاری را در مقابل خود پرده و ستی قرار داد و ناله‌ای زد و به فزع و گریه در آورد جماعت را به سبب گریه کردن به نحوی که مجلس به اضطراب درآمد پس کمی صبر کرد تا مجلس از ناله و صداهای دردناک جمعیت آرام گرفت و جوش و خروش آنها فرونشست باب سخن را به حمد و ثنای خدا باز کرد و درود و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد پس آن جماعت باز به گریه درآمدند چون ساکت شدند فاطمه علیها السلام سخن خود را اعاده کرد و فرمود [ صفحه ۲۶۸ ]

### قولها علیه السلام

### اشاره

الحمد لله على ما انعم و له الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداءها و سبوغ آلاء اسداها و تمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها و نأى عن الجزاء أميدها و تفاوت عن الادراك ابدها و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلاق باجزالها و ثنى بالنذب الى امثالها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص تاويلها و ضمن القلوب موصولها و

انار فی الفِکرِ معقولها الممتنع من الابصار رؤيته و من الالسن صفته و من الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها و انشأها بلا احتذاء امثله امتثلها كونها بقدرته و ذرأها بمشيته من غير حاجة منه الى تكوينها و لا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته و تنبيها على طاعته و اظهارا لقدرته و تعيدا لبريته و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته زيادة لعباده عن نعمته و حياشة منه الى جنته

## در بیان لغات خطبه و شرح آن

### اشاره

قولها علیها السلام- بما قدّم: یعنی به نعمتهائی که به بندگان عطا کرده پیش از آنکه استحقاق آن را داشته باشند و محتمل است که مراد از تقدیم ایجاد و فعل باشد بدون ملاحظه ابتدائیت پس مراد تاسیس باشد. سبوغ: به معنی کمال. الالاء: یعنی نعمتهای باطنیه و بعضی مطلق نعمتها گفته‌اند. اسدی: و اولی و اعطا هر سه به یک معنی استعمال شده. والاه: به معنای پی‌درپی دادن نعمتها بلافاصله هر یک بعد از دیگری. جم: یعنی زیادت و بیشتر. و نای عن الجزاء امدها: آمد به معنی غایت و منتها است معنی این جمله اینست یعنی دور است جزای شکر از اینکه به منتهی برسد پس مراد از آمد یا آنست که فرض شد یعنی حقیقتاً آنها ندارد و یا مراد آمد حقیقی است برای هر حدی از حدود فرض شده و محتمل است که مراد از بآمدها، ابتداءها باشد معانی دیگری هم برای آن گفته شده. و تفاوت عن الادراک ابدها: یعنی دور است از ادراک همیشه باقی بودن آن به جهت اینکه آخر ندارد. و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها یعنی رغبت و میل داده است ایشان را به علت اتصال آنها به سبب شکر کردن به زیادتی آن تا آن نعمت متصل باشد و قطع نشود. واستحمد الی الخلائق باجزالها و خواسته است که خلائق او را ستایش کنند به علت زیاد کردن نعمتها. و ثنی بالنذب الی امثالها: و دو برابر کند به سبب میل و رغبتی که به آنها داده به علت شکرگزاری نعمتهای اخروی خود را برای بندگان سپاسگزار- و ممکن است که مراد از بالنذب الی امثالها امر کردن او باشد بندگان را به احسان و معروف که آن انعام بر آن کسی است که به او احسان شده و بر احسان کننده هر دو زیرا که احسان کننده به سبب احسانی که کرده مستوجب عوض دنیوی و اخروی هر دو می‌شود جعل الاخلاص تاویلها: مراد از اخلاص اینست که کلیه اعمال بنده خالص برای خدا باشد و مشوب به ریا و اغراض فاسده نباشد اینست تاویل کلمه توحید. و ضمن القلوب موصولها این فقره چند وجه در معنای آن احتمال داده می‌شود اول اینکه خدای تعالی الزام و واجب گردانیده است که بندگان معتقد باشند که مستلزم کلمه اخلاص اینست که خدا را مرکب ندانند و صفت زائدی [ صفحه ۲۶۹ ] بر او قائل نشوند و او را منزله از نقایص امکانی بدانند دوم آنکه مراد این باشد قرار دهد آنچه را که در این کلمه به عقل می‌رسد در دل خود جای دهد به سبب آنچه در آفاق و انفس از آیات الهیه می‌بیند یقین کند که بدون صانع موجود نشده و صانع آن خدای یکتای بی‌همتا است که همه را به فطرت توحید ایجاد فرموده سوم اینکه یعنی عقلها مکلف نیستند که به منتهای دقایق کلمه توحید برسند و تاویل آن را بدانند بلکه مکلفند به ظاهر معنای آن برسند که مراد به موصول همین است چهارم آنکه ضمیر موصولها راجع به قلوب باشد یعنی برای دلها لازم نیست مگر آنچه را که بتوانند به آن برسند از تاویل کلمه طیبه و دقایقی که از آن استنباط می‌شود یا مطلقاً و اگر تفکیک در کار نبود هرآینه نیکوترین بعد از وجه اول این وجه بود بلکه مطلقاً- و انار فی الفِکرِ معقولها: یعنی واضح گرداند در ذهنها آنچه را که تعقل شود از این کلمه به تفکر در دلائل و براهین- و احتمال می‌رود که ارجاع ضمیر به قلوب باشد والفِکر بصیغه جمع باشد و مصدر و مراد از رؤیت علم کامل و ظهور تام باشد چنانچه در الابصار هم این احتمال می‌رود و من الالسن صفته: ظاهر اینست که صفت در اینجا مصدر باشد و محتمل است به معنای مشهور باشد با تقدیر گرفتن یعنی بیاناً صفت بلا احتذاء امثله یعنی بدون اقتداء کردن به چیزی که مثل آن را آورد و تجاوز از آن نکند یعنی

خلق نکرده است آن را موافق صنعی که از غیر او باشد. تنبیها علی طاعته زیرا که صاحبان عقلها متنبه می‌شوند به مشاهده کردن مصنوعات او به اینکه شکر خالق و صانع آن واجب است و منعم و خالق آن مستحق عبادت است- یا به اینکه آن که قدرت بر ایجاد و صنع آن داشته قدرت بر اعاده و انتقام هم دارد. و تعبد البریته: یعنی خلق اشیاء را فرموده برای تعبد مخلوق به معرفت او و استدلال کردن به آنها بر وجود او. و اعزاز الدعوته: یعنی آفرید چیزها را تا غلبه کند و ظاهر نماید دعوت انبیاء را به سوی خود و استدلال به آن. زیاده لعباده عن نعمته: دَوْدٌ و زیاد بذال معجمه راندن و دور کردن و دفع کردن را گویند. و حیاشه منه الی جنته: و برای دور کردن بندگان از حوالی عذاب و سوق دادن آنها به سوی بهشت خود

### ترجمه

یعنی ستایش مخصوص خدا است بر آنچه که نعمت داده و سپاس مر او راست بر آنچه که به دلها انداخته و ثنا گوئی او را سزا است بر نعمتهائی که عطا فرموده پیش از آنکه استحقاق آن را داشته باشند و ایجاد کرده است موجودات را بر وجه تاسیس و برای عموم نعمتهائی که ابتدا فرموده و کمال نعمتهای ظاهریه و باطنیه او و برای پی‌درپی دادن نعمتها بدون فاصله هر یکی پس از دیگری زیادتر و بیشتر و جزای سپاسگزاری دور است از اینکه به پایان رسد و باقی و ابدی بودن آن دور است از ادراک برای اینکه آخری ندارد و میل و رغبت داده است سپاسگزاران را به سبب زیادتی سپاسگزاری به اینکه نعمت بر ایشان اتصال داشته باشد و قطع نشود و خواسته است که خلائق او را شکرگزار باشند به سبب زیاد کردن نعمتها و دو برابرکننده است به سبب میل و رغبتی که به آنها داده برای شکرگزاری نعمتهای اخروی برای سپاسگزاران و گواهی می‌دهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه‌ای که هیچ شریکی ندارد و لااله الاالله کلمه‌ایست که تاویل آن را اخلاص قرار داده یعنی باید کلیه اعمال گوینده آن خالص باشد برای خدا و مشوب به ریا و شرکت قصد و اغراض فاسده نباشد و واجب گردانیده که بندگان بدانند که مستلزم کلمه اخلاص اینست که خدا را مرکب ندانند و صفت زائدی بر او قائل نشوند [ صفحه ۲۷۰ ] و در چیزی از امور به غیر او متوجه نباشند اینست تاویل کلمه توحید زیرا کسی که یقین به خالقیت او دارد و اینکه مدبری جز او نیست و شریکی در خدائی او نیست سزاوار است که غیر او را شریک در عبادت قرار ندهد و در هیچ امری از امور به غیر او متوجه نگردد و او را از کلیه نواقص امکانه پاک و پاکیزه و منزه بداند و روشن گرداند در ذهنها آنچه را که تعقل شود از این کلمه به تفکر در دلایل و براهین او خدائیت که به چشمها دیده نمی‌شود و به زبانها وصف کرده نمی‌شود یعنی چشمها و زبانها عاجزند از دیدن و وصف کردن او و کیفیت و چگونگی او از وهما خارج است ایجاد فرموده است چیزها را بدون آنکه چیزی پیش از آنها بوده باشد یعنی بدون ماده و بدون اینکه اقتدا کند به مثلی و ماندی از نیستی هستی داده همه چیزها را به قدرت و توانائی خود و آفریده است همه آنها را به مشیت خود بدون اینکه حاجتی به هست کردن آنها داشته باشد و در صورت بندی آن برای او فایده‌ای منظور او باشد مگر برای ثابت کردن حکمت خود و تثبیت کردن بندگان را به طاعت خود با کمال بی‌نیازی او از طاعات و بندگی آنها بلکه برای ظاهر کردن قدرت خود و تعبد بندگان به امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او که فایده آن شامل حال خودشان شود و برای غلبه دادن دعوت خود تا اطاعت کنندگان از خود را ثواب دهد و وضع عقاب کند برای آنانی که معصیت او را می‌کنند برای دور کردن بندگان خود از چیزهائی که سبب هلاکت آنها شود تا آنها را به بهشت خود بکشاند

قولها علیها السلام

اشاره

و اشهد انّ ابی محمّداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله اختاره و انتخبه قبل ان ارسله و سمّاه قبل ان اجتبله واصطفاه قبل ان ابتعثه اذ الخلائق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه و بنهایه العدم مقرونه علما من الله تعالی بِمَآئِلِ الامور و احاطه بحوادث الدهور و معرفه بمواقع المقدور ابتعثه الله تعالی اتماماً لامره و عظیمه علی امضاء حکمه و انفاذاً لمقادیر حتمه فرأی الامم فرقا فی ادیانها عکفاً علی نیرانها عابده لاوثانها منکره لله مع عرفانها فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله ظلمها و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غمها و قام فی الناس بالهدایه و انقذهم من الغوایه و بصرهم من العمایه و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایشار بمحمّد صلی الله علیه و آله عن تعب هذه الدّار فی راحه قد حفّ بالملائکه الابرار و رضوان الرب الغفّار و مجاوره الملك الجبار صلی الله علیه و آله ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه و رحمه الله و برکاته

### شرح لغات خطبه

#### اشاره

قولها علیها السلام- قبل ان اجتبله: جَبَلٌ به معنای خلق است گفته می‌شود جبلهم الله یعنی خلقهم الله [ صفحه ۲۷۱ ] و جبلی او است بر هر چیزی یعنی طبیعت او است بر آن و محتمل است که معنای آن این باشد که خدای تعالی نام گذارده بر پیغمبران خود پیش از اینکه بیافریند آنها را و شاید برای زیادتی مبالغه باشد بر اینکه او خلق بزرگی است و در بعضی از نسخه‌ها احتبله بجاء مهمله است از باب احتبله الصيد یعنی اخذه بالحباله پس مراد از آن خلق یا بعث است مجازاً و در بعضی از نسخه‌ها قبل من اجتبه است یعنی برگزید او را پیش از بعثت- و بستر الاهاویل مصونه برای اینست که اشیاء در آن حالات از موانع وجود است- و محتمل است که مراد از مصونه عن الاهاویل بستر العدم باشد که بعد از وجود ملحق به آن شود- و گفته شده است که تعبیر کردن از آن به اهاویل از قبیل تعبیر کردن عدم است بظلمات- و معرفه بمواقع المقدور یعنی برای شناختن خدای تعالی است به آنچه که شایسته و سزاوار است از زمامهای اموری که قدرت بر آن باشد و ممکن باشد- و محتمل است که مراد از مقدر مقدر باشد و این اظهر است- اتماماً لامره: یعنی برای تمام کردن حکمت که اشیاء به جهت آن آفریده شده- و انفاذاً لمقادیر حتمه از باب اضافه صفت به موصوف است یعنی مقدراتی که حتم شده- عکفاً علی نیرانها تفصیل و بیان است برای فرق گذاردن به ذکر بعضی از آنها یعنی برای اقبال کردن و مواظب و ملازم بودن بر آنها- منکره لله مع عرفانها برای اینکه انکارکننده‌اند خدا را با اینکه معرفت او فطری است یا اینکه دلیلهای روشنی قائم است بر وجود او- ظلمها ضمیر راجع به امم است چنانچه دو ضمیر بعد از آن هم ممکن است بازگشت آن به امم باشد و ممکن است مرجع آنها قلوب و ابصار باشد و ظلم استعاره است برای جهالت و نادانی- بُهْم جمع بُهْمه است یعنی مشکلات امور- و غُم جمع غُمه است یعنی امر مشکل پوشیده- العمایه کوردلی و گمراهی

#### ترجمه

یعنی- و گواهی می‌دهم به اینکه پدرم محمّد صلی الله علیه و آله بنده او و فرستاده او است که اختیار کرده و برگزیده است او را پیش از آنکه او را مبعوث بر رسالت کند در دنیا و نام گذارده است او را پیش از اینکه بیافریند پیغمبران خود را یا پیش از آنکه در این عالم طبع و ماده قدم گذارد و برگزیده است او را پیش از آنکه قبول بعثت کند در موقعی که هنوز خلایق در پرده غیب و پنهانی بودند و در پرده ظلمات عدم مستور بودند یعنی هنوز بوجود نیامده بودند و در منتهای نیستی مقرون بودند و خدای دانای

مآلهای کارها بود و محیط به پیش آمدهای روزگارها بود و مواقع مقدرات را می دانست برانگیخت خدای تعالی او را برای تمام کردن حکمت خود که علت غائی ایجاد موجودات است برای بزرگ داشتن امضاء حکم او و نفوذ دادن آنچه را که مقدر و حتم کرده پس دید و دانست همه امتها را که فرقه فرقه اند در دینهای خودشان و رومی آورند بر آتشیانی که خودشان برافروخته اند و عبادت کننده اند بنهای خود را و انکار کننده اند شناسائی خدا را با اینکه به فطرت توحید آفریده شده اند- پس روشن کرد خدا به محمد صلی الله علیه و آله تاریکی های جهالت و نادانی را و واضح کرد مشکلات امور آنها را و پرده را از چشمهای دلهاشان برداشت و ایستادگی کرد در میان مردمان به راهنمایی و نجات داد آنها را از گمراهی و بینا گردانید آنها را از کوری و راهنمایی کرد آنها را به دین پایدار و خواند آنها را به راه راست- پس خدا روح او را گرفت گرفتنی با مهربانی و خوبی و میل و ایثار نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و او را از رنج این دنیا نجات داد در کمال راحتی نیکان فرشتگان با او مهربان و در مقام رضوان [ صفحه ۲۷۲ ] پروردگار آمرزنده و قرب جوار پادشاه جبار قرار و آرام گرفت درود متصل فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین وحی او و برگزیده او و اختیار کرده شده و خشنود شده از او است با رحمت خدا و برکات او

### قولها علیها السلام

#### اشاره

ثم التفتت الى اهل المجلس و قالت- انتم عباد الله نصب امره و نهيه و حمله دينه و وحيه و امانه الله على انفسكم و بلغائه الى الامم و زعمتم حق لكم لله فيكم عهد قدمه اليكم و بقيه استخلفها عليكم كتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع بينه بصائره منكشفه سرائره متجليه ظواهره مغتبطه به اشياعه قائد الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاه اسماعه به تنال حجج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المحذره و بيناته الجالیه و براهينه الكافیه و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه و شرايعه المكتوبه فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلوة تنزيها لكم عن الكبر و الزكوة تزكية للنفس و نماء في الرزق و الصيام تثبيتا للاخلاص و الحج تشييدا للدين و العدل تنسيقا للقلوب و طاعتنا نظاما للملئمة و امامتنا امانا من الفرقة و الجهاد عزرا للاسلام و الصبر معونه على استيجاب الاجر و الامر بالمعروف مصلحه للعامه و بر الوالدين وقاية من السخط و صلة الارحام نماء للعدد و القصاص حقا للدماء و الوفاء بالنذر تعريضا للمغفرة و توفية المكائيل و الموازين تغييرا للجنس و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجز و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترك السرقة ايجابا للعة و حرّم الله الشرك اخلاصا له بالربوبية فأتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه انما يخشى الله من عباده العلماء

### شرح لغات

#### اشاره

قولها علیها السلام- و بلغائه الى الامم یعنی رساننده اید احکام را به مردمان زیرا که شما درک صحبت پیغمبر را کرده اید زعمتم حق لكم: یعنی گمان کرده اید که ذکر کرده شد برای شما ثابت است برایتان و آن نامها برای شما راست است و استحقاق آن را دارید- و ممکن است که قرائت آن به صیغه مجهول باشد و در ایراد لفظ زعم اشعار است بر اینکه متصف به آن اسماء نیستند در حقیقت و ادعای دروغی است که می کنند- و ممکن است کلمه حق لكم جمله مستانفه باشد یعنی گمان کردید که چنین هستید و سزاوار

است که چنین باشید لیکن کوتاهی کردید- و در بعضی از نسخه‌ها است که زعمتم حق له فیکم و عهد یعنی گمان کردید که حقی است برای خدا در میان شما و عهدیست که مقدم [ صفحه ۲۷۳ ] داشته شده است در میان شما- لله فیکم عهد و بقیه مراد از عهد وصیت است و بقیه مرد آن چیز است که باقی می‌گذارد در کسان خود مراد از جمله عهد آن چیز است که به آن وصیت کرده در میان اهل بیت و عترت خود و از جمله بقیه قرآن است- و در روایت احمد بن ابی طاهر است و بقیه استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله پس مراد به بقیه قرآن است و اهل بیت او و مراد از عهد آن چیز است که پیغمبر وصیت به آن کرده در حق ایشان والبصائر: جمع بصیره است که مراد حجت باشد و منکشفه سرائر: مراد از انکشاف سرائر واضح شدن آنها است نزد حاملین قرآن- مغتبطه به اشیا: غبطه عبارت است از آرزو کردن شخص حال کسی را که غبطه او را خورده اما نمی‌خواهد زایل شدن آن را از آن شخص یعنی غبطه خورده می‌شوند شیعیانی که پیروی از او کرده‌اند- علامه مجلسی علیه‌الرحمة فرموده که این فقره در سایر خطبی که روایت کرده شده نیست- مؤد الی النجاة اشیما: اسماع از باب افعال است یعنی شنویدن و در سایر روایات استماعه است یعنی گوش دادن و شنیدن- و عزائم: محکمت آنست- و فضائل: مستحباتست- و بالرخص: مباحات است بلکه شامل مکروهات هم می‌شود- و شرایع سواى این احکام مانند حدود و دیات است بلکه شامل عموم هم می‌شود. اما حجج البینات والبراهین: ظاهر اینست که بعضی برای تاکید است برای بعضی دیگر و ممکن است برای تخصیص همه آنها باشد نسبت به بعضی دیگر که متعلق به اصول دین است به مناسباتی- و در روایت ابن ابی طاهر چنین است و بیناته الجالیه و جمله الکافیة مراد از بینات محکمت است و مراد از جمل متشابهات است و توصیف کردن جمل به کافیه برای دفع توهم نقص است در آن به علت مجمل بودن زیرا که همان مجمل هم کافی است در آنچه که اراده شده و کفایت می‌کند معرفت راسخین در علم به آنچه که از آن قصد شده زیرا که آنها مفسر آنند برای غیر خود- و محتمل است که مراد از جمل عموماتی باشد که از آن استنباط احکام می‌شود- ترکیه للنفس یعنی برای پاک کردن چرکهای گناهان و بخل و صفات رذیله چنانچه خدای عزوجل فرموده تطهرهم و تزکیهم- و نماء فی الرزق اشاره است به آیه شریفه و ما آتیم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون- تثبیتا للاخلاص یعنی برای محکم کردن اخلاص و ثابت و باقی داشتن آن و تخصیص دادن روزه را برای اخلاص به جهت اینست که روزه امری است عدمی که ظاهر نمی‌شود برای کسی غیر از خدا و این دورتر است از ریا و نزدیکتر است به اخلاص و این یکی از وجوهی است برای تفسیر حدیث مشهور الصوم لی و انا اجزی به- تشییداً للدين اختصاص دادن تشیید را برای دین برای اینست که ظاهر و واضح است از جهت تحمل کردن مشقتها و بذل کردن جان و مال که اتیان به اینها دلیل است بر ثابت بودن دین یا اینکه موجب استقرار دین می‌شود در نفس به سبب این علتها و غیر آنها از چیزهایی که ما نمی‌دانیم- محتمل است که اشاره باشد به آنچه از اخباری که وارد شده بطرق مختلفه کثیره که یکی از علتهاى حج مشرف شدن خدمت امام و نمودن اینکه من از یاران و یاوران اویم و یاد گرفتن شرایع دین از آن حضرت است- و در کتاب علل الشرایع در روایت ابن ابی طاهر به جای کلمه تشیید- تسلیة آورده شاید مراد از آن تسلیه نفس باشد به سبب تحمل سختیها و بذل اموال برای مقید بودن به دین. تنسیقا للقلوب: تنسیق به معنای تنظیم است. والصبر معونة علی استیجاب الاجر: یعنی صبر کمک و یاری کننده [ صفحه ۲۷۴ ] وقایه من السخط: یعنی برای محفوظ ماندن از خشم آن دو یا از خشم خدا. نماء للعدد: نماء اسم مکان است یا مصدر میمی یعنی سبب می‌شود برای کثرت اولاد و عشایر و قطع آن سبب هلاکت و نابود شدن است تغییراً للجنس: در بعضی از روایات للبخسة یعنی تا کم نشود مال کسی که در وزن و کیل کم می‌دهد زیرا که تمام دادن در مکیال و میزان موجب زیاد شدن مال می‌شود- یا مراد اینست که کم نکنند مالهای مردمان را و این کم دادن در کیل و وزن عقلا قبیح است و واجب است اجتناب از آن عقلاً- و وجه اولی است و آن اشاره است به آنکه خدای تعالی فرموده و لعنوا فی الدنيا والاخره ایجاباً للعفة: یعنی برای آنکه موجب عفت می‌شود از تصرف در اموال مردمان مطلقاً یا برگشت می‌کند به آنچه که گفته شد و همچنین است معنای فقره بعد این فقره و از کتاب کشف الغمه نقل شده بعد از کلمه للعفة والتزّه عن أموال الایتام والاستیثار بقیئهم



اجاره من الظلم - والعدل فی الاحکام ایناساً للرعیة - والتبری من الشرك اخلاصاً للربوبیة

### ترجمه

یعنی پس توجه کرد به جالسین مجلس و فرمود شما بندگان را خدا نصب فرموده برای اوامر و نواهی خود و اینکه حاملین دین او و وحی او باشید و امینهای خدا باشید بر نفسهای خودتان و احکام خدا را به مردمان برسانید زیرا که شما درک صحبت پیغمبر را کرده‌اید و گمان می‌کنید که آنچه را که یاد کرده ثابت است برای شما و آن نامها راست می‌آید بر شما و شما استحقاق آنها را دارید یا اینکه مراد اینست که چنین می‌پندارید که شما آنطور که گفته شد هستید و حال آنکه باید آنطور باشید زیرا که پیش از این خدا از شما عهد گرفته و بازمانده‌ای قرار داده است که خلیفه و جانشین باشد در میان شما و آنها قرآن است و عترت که اهل بیت پیغمبر شما است که آنها حجتند بر شما قرآن کلام راست خدا و نور تابنده و روشنی درخشنده‌ایست که حجت‌های خدا بیان‌کننده و واضح‌کننده‌اند باطنهای آن و جلوه‌دهنده ظاهرهائی که پیرو آن به سبب آن غبطه می‌خورند کشنده است تابعین خود را به سوی رضوان و خشنودی خدا شنواید آن کشاننده است به سوی نجات و یا استماع‌کننده آن روان‌کننده است مستمع را به راه نجات به سبب آن رسیده می‌شود به حجت‌های روشن‌کننده و روشنی‌دهنده و محکمت به وضوح پیوسته و به محرّمات ترساننده و به بینات روشن و پیدای آن و دلیلهای کفایت‌کننده آن و مستحبات و مکروهات و مباحات و حدود و دیات و همه آنچه تشریح شده است در آن پس قرار داده است خدا ایمان را برای پاک کردن شما از شریک قرار دادن برای او - و نماز را برای پاک کردن شما از کبر یعنی از خودخواهی و خودپسندی و خودپرستی و بزرگی به خرج دادن بر دیگران - و زکات را قرار داده برای پاکیزه شدن نفس و نمو و زیاد شدن مال - و روزه را برای ثابت ماندن در اخلاص به خدا در طاعات و عبادات - و حج بجا آوردن را برای محکم ساختن امر دین - و عدل را برای منظم کردن و به دست آوردن دلها - و طاعت را برای نظام ملت - و امامت و پیشوائی ما را برای ایمن بودن از تفرقه و جدائی از یکدیگر - و جهاد را برای غلبه دادن اسلام بر سایر دینها - و صبر و شکیبائی را معین و کمک قرار داده برای بجا آوردن طاعات و ترک محرمات و گناهان و تحمل مصیبتها و بلاها که موجب می‌شود [صفحه ۲۷۵] اجر و مزد را در دنیا و آخرت که به آنست تمامیت طاعات و ترک شدن گناهان - و امر به معروف را برای مصلحت عموم - و نیکی کردن در حق پدر و مادر را برای محفوظ ماندن از خشم ایشان و یا خشم خدا - و صله ارحام بجا آوردن را برای زیاد شدن اولاد و عشایر و زیاد شدن شماره سالهای عمر - و قصاص را برای ریخته نشدن خون بناحق - و وفاء به نذر را برای در معرض آمرزش درآمدن - و تمام دادن کیل و وزن را برای زیاد شدن و برکت مال به علت کم ندادن و مال خود را آلوده به حرام یا نجس معنوی نکردن - و حرمت شراب و مسکرات را برای تنزیه از پلیدی شدن - و اجتناب از نسبت زنا دادن به زنان محصنات را برای مانع شدن از لعنت - و دزدی نکردن را موجب پاکدامنی و عفت شدن - و حرام کرده است خدا شریک قرار دادن برای او را برای خالص کردن بندگی و عبادات و اعمال را مخصوص پروردگاری او پس پرهیزید از سخط خدا آنچه را که حق پرهیزگاری است و نمیرید البته البته مگر اینکه مسلمان باشید در وقت مردن و اطاعت کنید خدا را در آنچه که به شما امر فرموده است و خودداری کنید از آنچه که شما را از آن نهی فرموده - جز این کسانی از خدا می‌ترسند که دانایانند

قولها علیها السلام

اشاره

ثم قالت - ايها الناس اعلّموا اني فاطمة و ابي محمّد صلى الله عليه و آله اقول عوداً و بدءاً و لا اقول ما اقول غلطا و لا اقول ما اقول شططاً - لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رءوف رحيم - فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابي دون نساءكم و اخا ابن عمي دون رجالكم و نعم المعزى اليه صلى الله عليه و آله فبلغ الرسالة صادعاً بالندارة مائلا عن مدرجة المشركين ضاربا بشجهم آخذاً باكظامهم داعياً الى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنه يكسر الاصنام و ينكث الهام حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر حتى تفرّ الليل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و نطق زعيم الدين و خرس شقاشق الشياطين و طاح و شيز النفاق و انحلت عقدة الكفر و الشقاق و فُهِتُم بكلمة الاخلاص في نفر من البيض الخماص و كنتم على شفا حفرة من النار مذقة الشارب و نهزة الطامع و قبسة العجلان و موطأ الاقدام تشربون الطرق و تفتاتون الورق اذلة خاسئين تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم فانقذكم الله تبارك و تعالى بمحمّد صلى الله عليه و آله بعد اللتيا و اللتى و بعد ان منى بهم الرجال و ذوبان العرب و مرده اهل الكتاب كلما او قدوا نارا للحرب اطفأها الله و نجم قرن للشيطان و فغرت فاغرة من المشركين قذف اخاه في لهواتها فلا ينكفيء حتى يظأ صماخها باخمصه و يخمد لهبها بسيفه مكدودا في ذات الله مجتهداً في امر الله قريبا من رسول الله سيّد اولياء الله مشتوما ناصحاً مجدداً كادحاً ]

صفحه ۲۷۶

## شرح لغات

### اشاره

الشَّطَطُ: بفتح شين و طا دور شدن از حق و تجاوز کردن از حد در هر چیزی و در کتاب كشف الغمة عبارت چنین است - ما اقول سرفا و لا شططا من انفسكم یعنی زیادتی در قول نمی کنم و از حد خود هم تجاوز نمی کنم - چیزی از ولادت جاهلیت به او نرسیده بلکه از نکاح پاکیزه بوجود آمده چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده - و گفته شده است که من انفسکم یعنی از جنس شما بشر از عرب پس از اولاد اسماعیل - عزیز علیه ما عنتم یعنی سخت است و مشقت دارد بر او که ضرری به شما وارد آید به سبب ترک ایمان یا مطلقاً - حریص علیکم یعنی حریص است بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان - بالمؤمنین رءوف رحیم یعنی به کلیه مؤمنین چه از شما باشد یا غیر شما شدت مهربانی و رحمت را دارد یا مراد اینکه با مطیعین اهل ایمان رؤف است و با گناهکاران هم مهربان است و گفته شده که به خویشان و نزدیکان رؤف است و با دوستان خود مهربان است و گفته شده رؤف است با کسی که او را دیده است و مهربان است با کسی که او را ندیده است - و مقدم داشتن کلمه بالمؤمنین را بر رؤف رحیم برای شدت اهتمام است به متعلق آن - فان تعزوه یعنی اگر ذکر کردید نسب او را و شناختید او را می یابید که او پدر من است و برادر پسر عم من - و ممکن است انتساب اعم از نسب باشد و آنچه در آخر به آن عارض شود - و ممکن است کلمه اخا ابن عمی بصیغه ماضی باشد - و در بعضی از نسخه ها این جمله چنین آورده شده (فان تعزوه و توقروه صادعاً بالندارة) - الصدع: بلند سخن گفتن است و از این باب است گفته خدای تعالی فاصدع بما تؤمر - یعنی صدا را بلند کن به آنچه که فرمان داده شدی - الندارة: بکسر نون دانا کردن و بیم دادن است بر وجه تخویف - المدرجة: مذهب و مسلک را گویند - و از كشف الغمة عبارت چنین نقل شده (ناكباً عن سنن مدرجة المشركين) یعنی در حالتی که عدول کننده است از روشهای مذهب و مسلک مشرکین ضارباً بشجهم آخذاً باکظامهم - بَشَجْ بفتح با و ثاء سه نقطه وسط و معظم چیزی را گویند - و كَطَمْ بفتح كاف و ظا محل بیرون آمدن نفس را گویند - یعنی رسول خدا صلى الله عليه و آله از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت و در دعوت با آنها مدارا نمی کرد داعياً الى سبيل ربه: خواننده بود به سوی راه پروردگار خود چنانچه خدای تبارک و تعالی او را امر فرموده ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن - یعنی دعوت کن به سوی راه پروردگار خودت به برهانهای قاطع برای خواص و به پند

و اندرزه‌های نیکوی قانع‌کننده و چیزهائی که سبب عبرت است برای عوام و مجادله کن با ایشان به آنچه که نیکوتر است برای الزام منکرین و آنهائی که عناد دارند به مقدمات مسلمه مشهوره غیر از مغالطات و شعریات که این دو برای پیغمبران سزاوار نیست- یکسر الاصنام و ینکث الهام: نکث انداختن مرد است بر سر او و هام جمع هامة است بتخفیف در هر دو و آن نیز به معنای سر است و مراد از آن کشتن رؤساء مشرکین و نابود کردن آنها است و ذلیل کردن آنها یا مراد مطلق مشرکین است و گفته شده که مراد انداختن بتها است بر روی سرهاشان و این توجیه دور به نظر می‌آید خصوص نظر به مابعد آن- حتی تفری اللیل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و تفری اللیل یعنی شکافته شود شب تا روشنی صبح ظاهر شود و هوا روشن گردد- و نطق زعیم الدین زعیم قوم بزرگ قوم را گویند و کسی که از جانب ایشان سخن گوید- واسفر الحق عن محضه یعنی پرده از خالص حق برداشته شود- و خرس [ صفحه ۲۷۷ ] شقاشق الشیاطین خرس بکسر راء و شقاشق جمع شقشقه است بکسر شین و آن ریه را گویند که مراد شش و جگر سفیدی باشد و چیزی که از آن خارج شود و آن کفی است که شتر از دهان خود بیرون می‌کند زمانی که به هیجان درمی‌آید و زمانی که به خطیب گفته شود در هنگام سخن گفتن که صاحب شقشقه است آن را شبیه می‌کنند به شتر نری که کف از دهان بیرون کند- و اسناد خرس بشقاشق مجازی است و طاح و شیط النفاق یعنی وقتی که هلاک شد یا مشرف به هلاکت است و روی زمین افتاد- و شیظ بشین و طاء معجمتین مراد اشخاص رذل و پست از مردمانند چنانچه گفته شده است ایاکم و الوشایظ یعنی بر شما باد دوری کرن از مردمان پست و رذل- و جوهری در صحاح گفته و شیظ کسانی هستند که اصل آنها یکی نیست- و هرگاه وسیط بسین و طاء بی نقطه باشد مراد اشرف قوم خود باشد از حیث نسب و محل او رفیع تر باشد چنانچه در بعضی از نسخه‌ها چنین ضبط شده و بی مناسبت نیست- و فهمم بکلمة الاخلاص فی نفر من البیض الخماص یعنی و به دهان آورید کلمه اخلاص را که لا اله الا الله باشد و این تعریضی است به مخاطبین به علت اینکه ایمانهاشان زبانی بوده و قلبی نبوده- البیض جمع ابیض است که مراد سفید پوستها باشند نه سیاه پوستها- والخماص بکسر خاء جمع خمیص است و خماصه مراد شکمهای گرسنه است- و مراد از بیض خماص اهل بیت پیغمبر و ائمه علیهم السلامند و تائید می‌کند این معنی را نسخه صاحب کشف الغمّه فی نفر من البیض الخماص الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و وصف ایشان به بیض برای سفیدرو بودن ایشان است و این از قبیل توصیف مرد است به اَعْر و خماص به جهت اینکه همیشه به سبب روزه داشتن شکمهای ایشان گرسنه است و یا به سبب کم خوردن و پاکدامن بودن از اموال مردمان به باطل یا مراد از ایشان کسانی بودند که از عجم بودند مانند سلمان فارسی و غیر او چنانچه بر اهل فارس بیض الوجوه اطلاق می‌شده به علت اینکه در رنگهای ایشان سفیدی بر غیر آن از رنگها غلبه داشته و اموال ایشان غالباً نقره بوده چنانچه اهل شام را حُمُر می‌گفتند برای اینکه رنگهای ایشان غالباً سرخ بوده و طلا در اموال ایشان غلبه داشته- وجه اول اظهار از وجوه دیگر است و ممکن است اعتبار نوع تخصیص مخالفین را در نظر داشته و مراد از بیض و خماص کمترین از آنها بوده‌اند و کنتم علی شفا حفرة من النار: شفا کنار و طرف هر چیزی را گویند یعنی می‌باشید شما بر کنار جهنم و می‌خواهید در آن داخل شوید به علت مشرک بودن و کافر بودن- مذقة الشارب و نهزة الطامع: مزقه به معنی آشامیدن و نهزة بضم نون به معنی فرصت یعنی محل فرصت مراد اینست عده کمی هستید که سلب نمی‌کنند شما را مردمان به آسانی- و قبسه العجلان- قبسه بضم قاف شعله‌ای از آتش را گویند از معظم آن گرفته شود و اضافه شدن آن به عجلان بیان است برای کمی آن و کوچکی آن- و موطی الاقدام مثلی است مشهور در مغلوبیت و مذلت. تشریبون الطرق بفتح طا آب بارانی است که شتر در آن بول کرده باشد و پشکل انداخته باشد. و تفتانون الودق: و قطع می‌کنید پوست را دباغی نشده و مراد از این سخنان خباث مشرب و خشونت ماکل آنها است به علت اینکه نمی‌دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند به علت فقر و احتیاجی که داشتند و عده ایشان هم کم بود و می‌ترسیدند از دشمنان و ذلیل و ترسناک بودند که آنها [ صفحه ۲۷۸ ] برابیند و به ذلت از کسانشان دورشان کنند- واللّیتا والتی بفتح لام و تشدید یاء تصغیر التی است و بعضی ضمّ لام را در آن جایز دانسته‌اند و این هر دو کنایه از داهیه کوچک و بزرگست. بعد ان منی بئهم الرجال و ذوبان العرب و

مردۀ اهل کتاب - مَنِيّ بصیغه مجهول یعنی مبتلا شد و بُهَم بر وزن صُرَدَ مراد شجاعانی هستند که پروائی ندارند و بی‌باکانه و در هر کجا بخواهند وارد می‌شوند و ذُوبان العرب: یعنی دزدان و گدایان ایشان می‌باشند که مالی ندارند و اعتمادی بر ایشان نیست و مَرَدَه اهل کتاب یعنی سرکشهای متکبر تجاوزکننده از حدّ خود که هر چه آتش جنگ را می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌کرد - و نجم قرن للشیطان و ستاره‌ای که در آمد و قوه داد شیطان را مراد اَمّت و تابعین او باشند و فغرت فاعرۀ من المشرکین و باز کرد دهان خود را به تعدی و تجاوز طایفه‌ای تعدی‌کننده از مشرکین. و قذف اخاه فی لهواتها و انداخت برادر خود را مانند سنگی در دهان خود و جائید، لهوات گوشت پاره‌ایست که در آخر دهان است - و در بعضی از نسخه‌ها فی مهواتها بمیم ضبط شده با سکون‌ها مراد گودال‌هاییست که در میان دو کوه واقع شده و مانند آنها - و مراد از این جمله‌ها این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چند اراده او را کردند طایفه‌ای از مشرکین یا برای او داهیه‌ای عارض شد از داهیه‌های بزرگ علی را می‌فرستاد برای دفع آن و او را در معرض مهالک قرار می‌داد - فلا ینکفیء حتی یطأ صماخها باخمصه و یخمد لهبها بسیفه انکفأ بهمزه به معنای رَجَعَ است یعنی برگشت فلا ینکفیء یعنی بر نمی‌گردد، صَمَاح بکسر صاد سوراخ گوش را گویند و اخمص آنچه را از کف دست و پا بر زمین قرار نمی‌گیرد یعنی گودی کف دست و گودی کف پا را گویند که هنگام راه رفتن روی زمین نمی‌رسد و تعبیر وحی صماخ باخمص عبارت از قهر و غلبه است به ابلغ وجه - و یخمد لهبها بسیفه: اخمد فرونشاندن شعله آتش است و این استعاره بلیغه است که در زبان عرب شیوع دارد - مکدوداً فی ذات الله مکدود یعنی رنج برده و تعب کشیده و فی ذات الله یعنی در فرمان خدا و دین او و آنچه متعلق به او است - و در کشف الغمه چنین روایت کرده مکدودا دءوبا فی ذات الله - سید اولیاء الله صفة رسول خدا است و مجرورا خوانده می‌شود و ممکن است به نصب دال خوانده شود تا عطف بر احوال سابقه باشد چنانچه مؤید آن است روایت ابن ابی‌طاهر که در آن است سیداً فی اولیاء الله - مشمراً ناصحاً مجداً کادحاً تشمیر در امر مراد همت گماشتن و جدّ و جهد کردن در کار است و کدح به معنای کوشش کردن در کار است

### ترجمه

یعنی فرمود ای گروه مردمان منم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله برگشت می‌کنم به سخن خود و ابتداء می‌کنم به آن و آنچه را می‌گویم غلط نمی‌گویم و از حدّ تجاوز نمی‌کنم در هر چیزی و از حق دور نمی‌شوم هر آینه آمد شما را فرستاده و پیغمبری از خود شما یا از نفیس‌ترین شماها از عرب و فرزندان اسماعیل ذبیح‌الله که در ولادت چیزی از پلیدیهای [صفحه ۲۷۹] جاهلیت به او نرسیده و سخت و دشوار است بر او که در اثر ایمان نیاوردن شما به خدای یگانه زبانی به شما برسد و حریص است بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان و با همه مؤمنان چه از شماها باشد و چه از غیر شما مهربان و رحیم دل است و یا آنکه با اطاعت کنندگان از اهل ایمان مهربان و با گناهکاران از ایشان رحم‌کننده است پس او را یاد کنید و بشناسید می‌باید که او پدر من است نه پدر زنهای شما و برادر پسر عمّ من علی است نه برادر مردهای شما و هر آینه او نیکو عزت داده شده‌ایست درود پیوسته خدا بر او و اهل بیت او باد او است که تبلیغ رسالت کرد و به صدای بلند فرمان خدا را رسانید و بیم داد و ترسانید و شما را برگردانید از روشی که داشتید که آن روش شرک و گمراهی بود و به امر عظیمی نَفَسِهای مشرکین را گرفت و از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت و در دعوت خود با آنها مدارا نمی‌کرد و خواننده بود آنها را به سوی راه پروردگار خود به حکمت و پند نیکو بتها را می‌شکست و شمشیر بر فرق آنها می‌زد و بزرگان آنها را کشت یا مراد اینکه بتهای آنها را می‌شکست و بر سر آنها می‌انداخت و با آنها جنگید تا جمعیت آنها فراری شدند و شکست خوردند و از سر شب تاریک تا صبح روشن با آنها جنگ می‌کرد و بزرگ دین بود در سخنرانی و از حق خالص پرده برداشت و شُشهای آنها که مانند شترهای مست از آن کف بر لب می‌آوردند از حلقومشان بیرون آورد و اشخاص رذل و پست شیطان صفت بی‌اصل و نسب را از پا درآورد تا اینکه شماها به زبانهایتان لاله‌الاله گفتید و

گره‌های کفر و شرک و نفاق را باز کردید به سبب چند نفری از مؤمنهای سفیدرو که در اثر روزه داشتن به گرسنگی می‌گذرانیدند (مراد اهل بیت و خاصان آن حضرتند) در حالی که در آن وقت شماها در اثر کفر و شرک و بی‌ایمانی در کنار جهنم بودید و فرصت داشتید که سلب نمی‌کردند شما را مردمان به آسانی از حیث کمی و کوچکی و در زیر پاهای بودید یعنی خیلی پست و ناچیز بودید و آب بارانی که شتر در آنها بول کرده و در آن فشکل انداخته بود می‌آشامیدید و پوست دباغی نشده را می‌خوردید (این فرمایش کنایه است از خباثت مشرب و خشونت خوراک آنها به علت اینکه نمی‌دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند و احتیاج و بینوایی ایشان زیاد بود) و شماره ایشان کم و از دشمنان می‌ترسیدند و به ذلت و خواری زندگی می‌کردند و ترسناک بودند از اینکه آنها را از خود دور کنند و این رنج بزرگی بود برای آنها و پس از آنکه مبتلا بودید در دست شجاعانی بی‌پروا از گرگهای عرب و متمردين يهود و نصاری و مجوس و سرکشهای متکبر تجاوزکننده از حدّ که هر چه آتش جنگ را می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌کرد و ستاره‌ای که درآمده بود و شیطان آنها را قوه داده بود و مشرکین دهانهای خود را باز کرده بودند به تعدی و تجاوزکننده در داهیه‌های بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله برادرش علی را می‌فرستاد برای دفع آن و او را در معرض مهالک قرار می‌داد و او به قهر و غلبه بر آنها غالب می‌شد و به شمشیر خود آتشیهای جنگ را فرومی‌نشانید و در راه خدا خود را به تعب و رنج می‌انداخت در حالی که سید و آقای اولیاء خدا بود همت می‌گماشت کوشش و جد و جهد خود را به کار می‌برد [ صفحه ۲۸۰ ]

### قولها علیها السلام

### اشاره

و انتم فی رفاهیه من العیش و ادعون فاکهون آمنون تتربصون بنا الدوائر و تتوکفون الاخبار و تنکصون عند التّزال و تفرّون عند القتال فلما اختار الله لنبیه دار انبیاءه و مأوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکه النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ حامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرره هاتفا بکم فالقاکم لدعوته مستجیین و للغرّه فی ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمشکم فالقاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و اوردم غیر شربکم هذا والعهد قریب والکلم رخیب وَالْجَرَحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبِرُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ الْآلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فهیهات منکم و کیف بکم و آئی توفکون و کتاب الله بین اظهرکم اموره ظاهره و احکامه زاهره و اعلامه باهره و زواجه لانه و اوامره واضحه قد خلفتموه وراء ظهورکم ارغبه عنه تریدون ام بغیره تحکمون بئس للظالمین یدلاً و مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ لم تلبثوا الا ريث ان تسکن نفرتها و سیلس قیادها ثم اخذتم توروب و قدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اهماذ سنن النبی الصّفی تسرون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر والضراء و نصبر منکم علی مثل خرّ المدى و خرّ السنان فی الحشا و انتم تزعمون ان لا ارث لنا افحکم الجاهلیه تبغون و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

### شرح لغات

### اشاره

قولها علیها السلام. وادعون یعنی خافضون به معنای فروتنی کنندگان گفته می‌شود وَدَعَ الرَّجُلُ یعنی آرام گرفت مرد- و فکاهه بضم کاف و فتح آن مصدر است به معنی مزاح کردن و نیز فاکهون به معنای ناعمون است و به معنی آمِنون هم آمده است. تتربصون بنا الدوائر یعنی منتظر باشید به سبب ما حوادث روزگار و عاقبت‌های بد را و اینکه نعمت از شما گرفته شود و به شدت بیفتید و بلا بر شما نازل شود- تتوکفون الاخبار یعنی در انتظار خبرهای بد و مصیبتها و مواجه شدن با جنگ باشید- و تنکصون عند النزال یعنی منتظر بازگشت از چیزی باشید و فتنه‌هایی که به شما رومی آورد و مقصود از این فقرات اینست که هرگز ایمان نخواهید آورد- حسیکه به معنی عداوت و دشمنی است- و سمل الثوب به معنای کهنگی جامه است- جَلْبَابُ بکسر جیم به معنی لحاف و جامه گشادبست که زن به خود [ صفحه ۲۸۱ ] می‌گیرد که مراد چادر و رداء باشد- کظوم به معنی سکوت است- نَبَغُ الشیء به معنای ظاهر است یعنی آشکار شد- حامل: شخص گمنام و بی‌صدا را گویند- و اقلون به معنای اذلون است و در بعضی از روایات الاولین است- و در کشف الغمّه عبارت را چنین آورده فطلق کاظم و نبغ حامل و هدر فنیق الکفر یخطر فی عرصاتکم- الهدیر به معنای رد کردن شتر است صدا را در بینی خود- فنیق: شتر نری را گویند که نزد صاحبش از جهت گرمی بودنش بر آن سوار نشوند و باری بر او نبندند. فخطر فی عرصاتکم گفته می‌شود خطر البعیر بدنبه زمانی که دم خود را هر مرتبه‌ای بلند کند و بر ران خود بزند- و مغرز الرأس: بکسر میم آن چیزی را گویند که در آن پنهان شوند و گفته شده که در این کلام تشبیه فرموده است شیطان را به خارپشت که در هنگامی که ترسناک نیست سر خود را بیرون می‌آورد و نیز تشبیه فرموده به مرد حریصی که می‌خواهد در کاری اقدام کند خود را می‌کشد به طرف آن. هاتف: صیحه زننده را گویند الفاکم یعنی می‌یابد شما را- الغره: بکسر غین به معنای غرور و خدعه و فریب است و ضمیر مجرور راجع بشیطان است- و ملاحظه الشیء اصل آن از لَحِظَ است به معنی نظر کردن به گوشه چشم و این هنگامی است که دل به چیزی علاقه‌مند باشد پس مراد چنین است که می‌یابد شیطان شما را که در پذیرفتن خدعه شیطان به شدت حاضرید و به پذیرفتن خدعه‌های او چشم دوخته‌اید و می‌خواهید که شما را فریب دهد- استنهضکم یعنی امر کرده است شما را برای برپا داشتن شما امر او را. فوجدکم خفافاً یعنی یافته است که شما به آسانی امر او را اطاعت می‌کنید- و احمشکم یعنی به غضب درمی‌آورد شما را به غضب خود تا به شدت امر او را انجام دهید یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک می‌شوید- و در کتاب مناقب قدیمه بنا بر آنچه نقل شده به جای خفافا عطافا روایت کرده یعنی اطاعت کردن شما امر شیطان را از روی میل و شفقت است و این عبارت لفظاً و معنأً اظهر به نظر می‌آید. الوسم یعنی داغ نهادن و اثر آن والورود: حاضر شدن آب است و در اینجا مراد احضار نیست والشرب: بکسر شین بهره بردن از آب است و این دو کنایه است از غضب حق خلافت و امامت و میراث نبوت- و در کشف الغمه عبارت چنین است و اوردتموها شرباً لیس لکم هذا والعهد قریب والکلم رحیب. کلم به معنای جرح و رُحِب: بضم راء به معنای گشایش است و لَمَّا یندمل یعنی هنوز اصلاح نشده و لَمَّا یُقْبَر یعنی هنوز دفن نشده ابتداریا مفعول له یا مطلق و محتمل است مصدر باشد بتقدیر فعل و در بعضی از روایات بداراً وارد شده زعمتم خوف الفتنة یعنی ادعا کردید و به دروغ و خدعه برای مردمان آشکار کردید که ما در سقیفه گرد آمدیم برای دفع فتنه با اینکه غرض شما غضب خلافت بوده و این خود عینه فتنه است و این جمله اقتباس از آیه شریفه است که فرموده لَمَّا سَقَطُوا- و هیئات برای تبعید است و در مقام تعجب آورده می‌شود چنانچه کیف و ائی هم در تعجب استعمال می‌شوند- و توفکون به معنای تصرفون است کنایه از اینکه کجا می‌برد شیطان شما را و حال آنکه [ صفحه ۲۸۲ ] کتاب خدا در میانه شما است. زاهره یعنی درخشنده و تابناک. رَیْث: بفتح راء به معنای قدر و این کلمه‌ایست که اهل حجاز آن را بسیار استعمال می‌کنند- حَتَّ الورق من الغصن یعنی نثرها کنایه از اینکه صبر نکردند تا اثر مصیبت پیغمبر برود و نفرت الدائیه یعنی رفت اسب یا جنبنده و منقاد نشد- و سلس: بکسر لام سیل ملایم آرام را گویند- و قیاد به معنی مهار و افسار است حسو: آشامیدن مرق و شوربا و امثال آن- و ارتغاء: آشامیدن کف مرق و امثال آن را گویند- و حَمَرٌ: بتحریک چیزیست که در پشت سر باشد از درخت و غیره- الضراء: درخت به هم پیچیده در وادی را گویند- و

خزالمُدی: قطع کردن به کارد و امثال آن- والوخز: مراد نیزه و نحو آن است که بَرَنده نباشد

### ترجمه

یعنی و شما در عیش و زندگانی در رفاه و فروتنی با همدیگر مزاح‌کننده و ایمن بودید پس منتظر حوادث ناگوار و عاقبت‌های بد باشید و در انتظار خبرهای بد و اندوهها و مصیبت‌های ناپسند باشید که به شما رو خواهد آورد کنایه از اینکه هرگز ایمان نخواهید آورد و از قتال فرار خواهید کرد- زیرا که چون خدا برای پیغمبر خود اختیار کرد جایی را که انبیاء و اوصیاء ایشان را جای داد در میان شما دشمنی و نفاق ظاهر شد و جامه‌های گشاد دین را که بر اندام خود پوشیدید کهنه شد و رئیس گمراهان که در زمان حیات پیغمبر به سکوت می‌گذرانید به صدا درآمد و او کسی است که پست‌ترین و ساکت‌ترین مردمان بود صدای خود را به عداوت و نفاق بلند کرد مانند شتر مستی که در بینی خود باد بیندازد و دُم خود را هر مرتبه‌ای بلند کند و بر ران خود زند- و شیطان سر خود را از پناهگاه خود بیرون آورد در این کلام تشبیه فرموده است شیطان را به خارپشت که در هنگامی که ترسناک نیست سر خود را بیرون می‌آورد یا مرد حریصی که چون خواهد کاری را انجام دهد گردن خود را به طرف آن دراز می‌کند و شما را صدا می‌زند چون می‌یابد شما که اهل غرور و خدعه نمی‌باشید و دعوت او را جواب می‌گوئید و شما را برپا می‌دارد برای پذیرفتن و انجام امر خود و یافته است شما را که به آسانی امر او را می‌پذیرید و به غضب درمی‌آورد شما را تا امر او را اطاعت کنید یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک شوید- و غیر شتر خود را داغ نهاده‌اید و از غیر آبگاه خود بهره گرفته‌اید کنایه از اینکه خلافت و امامت و میراث نبوت را غضب کرده‌اید در حالتی که هنوز از رحلت پیغمبر چیزی نگذشته و جراحات رحلت او گشایش دارد و اصلاح نشده و هنوز دفن نشده چقدر زود شتاب کردید و به گمان باطل خود از روی خدعه و فریب گفتید از فتنه ترسیدیم و برای مردمان چنین نمایش دادید که از فتنه ترسیدیم و در سقیفه گرد آمدیم برای جلوگیری از آن در حالتی که این عمل شما عین فتنه است آگاه باشید که در فتنه سقوط کردید و کافر شدید و جهنم بر کفار احاطه دارد چه بسیار دور است از شما و چگونه خواهید بود با این افترائی که می‌بندید کنایه از اینکه شیطان کجا می‌برد شما را و حال آنکه [صفحه ۲۸۳] کتاب خدا در میان شما است و درخشنده و تابناک است و امرهای آن ظاهر و روشن است و احکام آن درخشان و نشانه‌های آن روشن و آیات بیم‌دهنده آن هویدا و فرمانهای آن واضح است آن را در پشت سر خودتان انداختید آیا می‌خواهید از آن روبگردانید یا به غیر آن حکم کنید که روگردانیدن از آن و به غیر آن حکم کردن برای ستمکاران بد بدلیست و کسی که میل کند به غیر دین اسلام و دین دیگری اختیار کند در هیچ حالی از او پذیرفته نخواهد شد هرگز و او در عالم آخرت از زیان‌کاران خواهد بود درنگ نخواهید کرد مگر قدر کمی در تاختن اسب خود به قدر سیل ملایمی که بایستد- پس آتش خود را برمی‌افروزید و به هیجان می‌آورید شراره‌های آن را و اجابت می‌کنید صدای شیطان گمراه‌کننده را برای خاموش کردن دین روشن‌نورانی و فرونشاندن سنت‌های پیغمبر برگزیده و می‌آشامید کف‌های روی مرقی از شجره طیبه دین پاکیزه‌ای را که در پشت سر انداختید و بر اهل و اولاد او به ستمگری روی می‌آورید و این شجره درهم پیچیده را قطع می‌کنید و نیزه خود را بر ضرر ما تیز کرده‌اید و ما هم بر آزارهای شما صبر می‌کنیم چنین گمان می‌کنید که پیغمبر ارثی برای ما باقی نگذاشته به حکم زمان جاهلیت حکم می‌کنید و حال آنکه میل کردن به حکم خدا که نیکوتر از هر حکمی است سزاوارتر است برای گروهی که اهل یقین‌اند

قولها علیها السلام

اشاره

افلا تعلمون بلی تجلی لکم کالشمس الضّاحیه انّی ابنته ایّها المسلمون اُغلب علی ارثیه یابن ابی قحافه افی کتاب اللّٰه ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریّا افعلی عمدٍ ترکتم کتاب اللّٰه و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول و ورث سلیمان داود و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریّا علیهما السلام اذ قال ربّ هبّ لی من لدنک ولّیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و قال و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه و قال یوصیکم اللّٰه فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین و قال ان ترک خیرا الوصیّه للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و زعمتم ان لا حظّوّه لی و لا ارث من ابی و لا رحم بیننا افخصّیکم اللّٰه بایه اخرج منها ابی صلّی اللّٰه علیه و آله ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوارثان و لست انا و ابی من اهل ملّۀ واحده ام انتم اعلم بخصّوص القرآن و عمومۀ من ابی و ابن عمّی فدونکمما محظومۀ مرحولۀ تلقاک یوم حشرک فنعّم الحکم اللّٰه و الزعیم محمّد و الموعد القیمۀ و عند السّاعۀ ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکلّ نباءٍ مستقر و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحلّ علیه عذاب مقیم

### شرح لغات

#### اشاره

اِرْثِیْهُ بکسر همزه اضافه بیاء متکلم و هاء حرف سکت است چنانچه در بعض از آیات سوره الحاقه فرموده کتابیه [ صفحه ۲۸۴ ] و حسابیه و مالیه و سلطانیه و این هاء در حال وقف ثابت می ماند و در حال وصل ساقط می شود و بعضی از قراء هم در حال وصل به اثبات قرائت کرده اند- شیئا فریّا یعنی امرأ عظیماً و گفته شده است که به معنای امرا قبیحا منکرا است و فریّ ماخوذ از افتراء است که به معنای دروغ باشد و حِطْوَةٌ: بکسر حاء و بضم آن و سکون طاء به معنای مکان و مقام و منزلت است

#### ترجمه

یعنی آیا نمی دانید برای شما مانند آفتاب روشن است که من دختر او یعنی دختر رسول خدایم ای مسلمانان آیا باید از بردن ارث پدر خود محروم و مغلوب شوم- ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم عجب ادعای بزرگی یا زشت منکری به دروغ می کنی عمداً کتاب خدا را ترک کردید و پشت سر انداختید زیرا که خدای تعالی می فرماید سلیمان از پدرش داود ارث برد و در قصه یحیی پسر زکریّا چنین فرموده و از گفته او خبر داده که در مقام دعا گفت پروردگار من به من ولّی و فرزندى ببخش از جانب خودت که ارث من و ارث از آل یعقوب ببرد و فرموده که صاحبان رحمتها یعنی خویشاوندان بعضی از ایشان از بعض دیگر سزاوارترند در ارث بردن در کتاب خدا و فرموده که خدای تعالی از شما عهد می گیرد و وصیت می فرماید شما را در حق فرزندان شما که برای ذکور از آنها دو برابر بهره زن ارث بدهند و فرموده که اگر کسی مالی باقی گذارد برای پدر و مادر و خویشان نزدیک خود آن حق ثابت و شناخته شده است بر پرهیزگاران گمان می کنید که هیچ بهره و ارثی از پدرم برای من نیست و میان من و او خویشاوند و رحمی نیست آیا خدا شما را تخصیص داده است به آیتی که پدرم را از آن خارج کرده یا اینکه می گوئید من و پدرم اهل دو ملت هستیم که از همدیگر ارث نمی برند و من و پدرم از یک ملت نیستیم یا اینکه شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسر عمّم داناتر هستید پس شما دو نفر را مقام و جایگاه پستی در دنبال است که خواهید دید و در آنجا خواهی افتاد در روزی که محشور شوی و در آنجا نیکو حاکمی است خدا و نیکو زعیمی است محمد و آن وعده گاه قیامت و هنگام ساعت است که می بینید چه زیانی کرده اید و پشیمان می شوید و پشیمانی در آن روز برای شما هیچ نفعی نمی رساند و برای هر خبردادنی قرارگاهی است و بسیار زود است که بدانید عذاب و خواری در آن روز برای



کیست و عذاب همیشگی برای چه کسی قائم و جاوید خواهد بود

### ثم رمت سلام الله عليها

#### اشاره

بطرفها نحو الانصار فقالت يا معاشر الفتيه و اعضاء الملة و انصار الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقّی والسنة عن ظلامتی اما قال رسول الله صلی الله علیه و آله [ صفحه ۲۸۵ ] المرء یحفظ فی ولده سرعان ما احدثتم و عجلان ذاهاله و لكم طاقه بما احوال و قوة علی ما اطلب و ازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه و آله فخطب جلیل استوسع رهینه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الارض لغیته و كسفت النجوم لمصیبتیه و اكدت الامال و خشعت الجبال و اضیع الحریم و ازیلت الحرمة (الرحمة) عند مماته فتلك واللہ النازلة الكبرى والمصیبة العظمی لا- مثلها نازله و لا باثقة عاجله اعلن بها كتاب الله جل ثناءه فی افیتكم فی ممساکم و مصبحكم هتافا و صراخا و تلاوة و الحانا و لقبه ما حلّ بانبياء الله و رسله حکم فصل و قضاء حتم و ما محمد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابكم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزى الله الشاکرین ایها بنی قیلہ اهاضم تراث ابيه و انتم بمرائی منی و مسمع و متندا و مجمع تلبسکم الدعوة و تشملکم الخبرة و انتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير والصیلاح و النجبة التي انتجت والخیرة التي اختیرت قاتلت العرب و تحملتکم الكدّ و التعب و ناطحتم الامم و كافحتم البهم فلا- نبرح او تبرحون تامرکم فتأتمرون حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام و درّ حلب الايام و خضعت ثغرة الشرك و سکنت فورة الافک و خمدت نيران الکفر و هدهات دعوة الهرج و استوثق نظام الدین فانی حرتم (جرتم) بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشركتم بعد الايمان الا- تقاتلون قوماً نکثوا ايمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدءوکم اول مرة اتخشونهم فالله احقّ ان تخشوه ان کنتم مؤمنین الا قد أرى ان قد اخلدتم الی الخفض و ابعدم من هو احقّ بالبسط والقبض و خلوتم بالدعة و نجوتم من الضيق بالسعة فمحتجم ما وعیتم و دسعتم الذی تسوغتم فان تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فانّ الله لغنی حمید الا- و قد قلت ما قلت علی معرفه منی بالخذلة التي خامرتکم والغدره التي استشعرتها قلوبکم ولكنها فیضه النفس و نفثه الغیظ و خور القنا و بثه الصیدر و تقدمه الحجّة فدونکموها فاحتقبوها دبره الظهر نقبه الخفّ باقیه العار موسومة بغضب الله و شنار الابد موصوله بنار الله الموقدة التي تطّلع علی الافئدة فبعین الله ما تفعلون و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و انا ابنه نذیر لکم بین یدى عذاب شدید فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون [ صفحه ۲۸۶ ]

#### شرح لغات

#### اشاره

قولها ثم رمت بطرفها: طرف بفتح مصدر است و به معنی چشم هم گفته شده یعنی نظر انداخت به چشم خود الفتیة: جمع فتی و آن مرد کریم و سخی را گویند و در مناقب به جای الفتیة البقیة آورده است و اعضاء: جمع عضد به معنی ناصر و یاور است و در کشف الغمه به جای الفتیة البقیة روایت کرده به معنی باقیمانده و حصنة: از حصن به معنای حصار و حافظ است الغمیزه: ناتوان در کار و بی عقل را گویند به معنی احمق و نادان و در کشف الغمه به جای الغمیزة الفتره آورده به معنای سستی- و علامه مجلسی (ره)

از ابی‌طاهر براء مهمله نقل کرده از غمر به معنای حقد و کینه یا از غمر به معنای ستر و پوشش و نیز علامه گفته است که این کلمه شاید بضاد معجمه بوده از اغماض باشد و تصحیف شده. سرعان بفتح و رفع و کسر سین هر سه استعمال شده و عجلان: بفتح عین است که هر دو از اسماء افعال است به معنای سِرَع و عَجَل یعنی شتافت و تعجیل کرد السِنَّةُ: بکسر سین از باب عَلِمَ يَعْلَمُ خواب اول و خواب سبک را گویند و حکایت از ابی‌طاهر شده که چنین روایت کرده سرعان ما اجدبتم فاکدبتم هرگاه عبارت اجدبتم باشد به معنای اصابهم الجذب است و اکدبتم از اکدی الرَّجُلُ است یعنی کم شد خیر او و اهاله بکسر همزه است الودك: چربی گوشت را گویند و این مثلی است که شایع بوده در آن عصر چنانچه فیروزآبادی در قاموس گفته که اصل آن اینست که مردی میش لاغری داشت که از لاغری آب کثیف از بینی آن روان بود به او گفته شد که این چیست که از بینی او جاری است در جواب گفت مغز و دماغ او است پس پرسش‌کننده گفت سرعان ذا اهاله یعنی چقدر به سرعت مغز او می‌ریزد- این مثل گفته می‌شود به بودن چیزی پیش از وقت آن تا اینجا بود کلام صاحب قاموس. علامه مجلسی بعد از نقل کلام صاحب قاموس فرموده که شاید لفظ عجلان بوده نه سرعان و بر فیروزآبادی یا غیر او اشتباه شده یا هر دو لفظ استعمال شده باشد غرض فاطمه سلام‌الله علیها از این کلام تعجب از عجله کردن انصار و شتاب داشتن ایشان بوده برای احداث بدعتها و ترک سنتها و احکام الهیه و یاری نکردن عترت پیغمبر بوده با قرب عهدی که به پیغمبر داشتند و فراموش نکرده بودند هنوز وصیتهای پیغمبر را در حق عترت او و می‌توانستند یاری کنند فاطمه را و حق او را از کسانی که بر او ستم کردند بگیرند و شاید مراد آن حضرت از گفتن این کلام که مترتب بر چنین بدعتی که غضب حق آن حضرت بوده مفسد دینیه و از بین بردن آثار نبویه صلی الله علیه و آله باشد خطب: بفتح شآن و امر بزرگ یا کوچک را گویند الوهی: به وزن رمی شکافتن و پاره کردن را گویند استنهر: از نَهْر بتحریک به معنای گشایش و اتساع است الفتق: به معنای شکافتن است الرتق: ضد آنست ضمائر در هر سه راجع به خطب است کسف النجوم: کسوف گرفته شدن نور است از آنها. ادیلت الحرمة: از اداله است به معنای غلبه. و اکدت [ صفحه ۲۸۷ ] الحرمة: یعنی بخل کرده شد و کم شد خوبی و از ابی‌طاهر حکایت کرده شد که بعد از جمله و کسفت النجوم که قبلاً ذکر شد این جمله را روایت کرده و اکتأبت لخیرة الله مصیبه اکتأب از باب افتعال از کأبه است به معنای حزن و اندوه. و حریم کرجل: آن را گویند که از او حمایت می‌کند و برای دفع دشمن از او قتال می‌کند والحرمة: آن کسی و چیزی را گویند که حلال نباشد هتک آن و در بعضی از نسخه‌ها به جای الحرمة، الرحمة آورده‌اند. النازلة الکبری: به معنی سخت بزرگتر و البائقة: به معنی داهیه است یعنی امر سخت بزرگ اफीئة: جمع فناء است به معنی فضاء وسیع جلو خانه والممسی والمصبح: هر دو مصدرند در جای امساء و اصباح استعمال می‌شوند والتهاف: به معنای صیحه است الصیراخ: فریاد زدن سخت است و آن بضم صاد است التلاوة: بکسر تاء به معنی خواندن است الالحن: جمع لحن به معنای فهم است و محتمل است به معنی لحن مراد سرود و طرب باشد- و صاحب کشف به جای جمله‌های بالا چنین روایت کرده (فتلك نازلة اعلن بها كتاب الله في قبلكم ممساکم و مصبحکم هتافا هتافا و لقبلة ما حلّ بانبياء الله و رسله) حکم فصل یعنی فرمان و داوری قطعی که در آن تردیدی نباشد، و گاهی هم به معنای جداکننده میان حق و باطل استعمال می‌شود و قضاء حتم یعنی آن حکمی یا چیزی که در آن تغییر راه نیابد خلت: یعنی مضت. والانقلاب علی العقب: پس پس برگشتن که از آن ارتداد اراده شده است بعد از ایمان آوردن علامه مجلسی (ره) فرموده که بعضی از امثال گفته‌اند که باید دانست شبهه‌ای که برای مخاطبین بعد از موت پیغمبر عارض شد یا از جهت حتم نبودن عمل و اوامر پیغمبر بوده و نگاهداشتن حرمت او در حق اهل بیتش به علت اینکه عقلهای ضعیفه طبعاً چنانست که رعایت حال حاضرین را بیشتر از غائبین می‌کنند و به غائب شدن پیغمبر از چشمهایشان کلام آن حضرت از گوشه‌اشان دور شد و وصیتهای او از دلهاشان بیرون رفت پس فاطمه سلام‌الله علیها از آن دفاع کرد به آنچه که در کلام خود اشاره به آن فرمود از آشکار ساختن خدای تعالی و خبر دادن او از این واقعه و واقع شدن این واقعه هولناک پیش از واقع شدن آن و اینکه مرگ چیزی است که بر پیغمبران و انبیاء گذشته هم روی داده برای ثابت بودن ائمت بر ایمان و زایل کردن این خصلت بد از نفسهای

ایشان- و یا معنای کلام آن بی بی معظمه صلوات الله علیها این بوده که آیا می گوئید محمد صلی الله علیه و آله مُرد و پس از مردن او ما زاجر و مانعی نداریم و از کسی نمی ترسیم هر گاه مطیع فرمانهای او نباشیم و از نواهی او انزجار نداشته باشیم آن حضرت در جواب ایشان آنچه را که از قول خدا استفاده می شود بیان فرموده که افان مات او قتل (تا آخر آیه) ولیکن در این هنگام و بر این فرض گفتن او این کلام را برای آشکار ساختن اعلان خدا و تازه کردن آن نبوده و موت پیغمبر مدخلیتی در جواب نداشته مگر به تکلف- و محتمل است که برای رفع شبهه آنها بوده که مرگ را برای پیغمبر جایز نمی دانستند چنانچه عمر بن الخطاب صریحاً گفت که پیغمبر نمرده است و این حرف از جمله مطاعن او شمرده شده پس از آنکه موت آن حضرت در نزد ایشان محقق شد شک و سستی در ایمانشان حاصل [ صفحه ۲۸۸ ] گردید و در اعمال موهون شدند و برای همین بود که فاطمه صلوات الله علیها را یاری نکردند پس مدخلیت حدیث اعلان و آنچه بعد از آن است در جواب واضح است به هر تقدیر گفتن آن حضرت سلام الله علیها فخطب جلیل پس از گفتن او فتلك والله التازلة الكبرى احتمال می رود در جواب گفته آنها باشد پس حاصل شبهه ایشان اینست که مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله که بزرگترین داهیه است واقع شد و بعد از مردن او باکی نیست به آنچه منع شده واقع شود از این جهت به یاری او قیام نکردند و بی انصافی کردند از گرفتن حق او از کسی که به او ظلم کرده و حق او را غصب نموده و چون کلام حضرت متضمن این بود که مردن پیغمبر بزرگتر مصیبتی است اول آن حضرت تسلیم شد در مقدمه کار زیرا که این کلام حق محض بود و پس از آن بر خطای ایشان آگهی داد و آن مستلزم به بی مبالا-تی آنها بود به آنچه که واقع شده بود و حق را یاری نکرده بودند و پیروی او امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ننموده بودند- به گفته خود اعلان داد به کتاب خدا تا آخر سخن خود پس حاصل جواب این شد که ای جماعت خدا پیش از واقع شدن این واقعه در سال گذشته به شما خبر داد از پیش از پیغمبران گذشته و بیم داد شما را از اینکه واپس بروید و بعد از ایمان آوردن مرتد شوید تا ترک نکنید عمل به لوازم ایمان را بعد از واقع شدن واقعه و سستی نکنید از یاری کردن حق و نابود کردن باطل- و تسلیم شدن فاطمه در آنچه که اول تسلیم شد دلیل است بر اینکه آن مصیبت بزرگترین مصیبتها بوده و چنین مصیبت بزرگی تایید می کند و جوب نصرت مرا زیرا که من مصیبت زده هستم در حقیقت هر چند غیر از من هم در آن شریک باشند پس کسی که حقیقتاً چنین مصیبتی برای او رو داده رعایت حق او کردن و او را یاری کردن سزاوارتر و محتمل است که فرموده آن حضرت علیها السلام فخطبُ جلیل از اجزاء جواب باشد پس می رساند که شبهه آنها بعضی از شبهاتی است که ذکر شد یا داخل شده بعضی از آنها بر بعض دیگر حاصل جواب در این صورت چنین می شود که چون این نازله بزرگ بر من وارد شده و خدا قبلاً- خبر داده است به شما و امر فرموده که مرتد نشوید و از ایمان واپس نروید بر شما واجب است که دفع ظلم از من بکنید و به یاری من قیام کنید و شاید انسب این باشد آنچه را که ابن ابی طاهر از قول آن حضرت روایت کرده که فرموده و تلک نازلة [ صفحه ۲۸۹ ] اعلن بها کتاب الله بو او بدون فاء- و محتمل است که شبهه وارده برای مخاطبین منحصر به یکی از وجوهی که ذکر شد نباشد بلکه بعضی از آن برای بعضی و بعضی برای دیگری از آنها و هر مقدمه ای از مقدمات جواب اشاره به دفع یکی از آنها باشد علامه مجلسی (ره) پس از بیان آنچه که ذکر شد از اقوال فرموده که محتمل است در آنجا حقیقتاً شبهه ای نباشد بلکه مراد این باشد که آنها در مرتکب شدن این کارهای زشت حجت و دست آویزی نداشتند مگر اینکه کسی متمسک شود به امثال این کارهای باطل ناچیز واهی که بطلان آن بر احدی پوشیده نیست و آنچه گفته شد در احتجاجات شایع است قولها علیها السلام ایها بنی قیله ءاهضم تراث آیه و اتم بمرئی و مسمع و مبتدء و مجمع تلبسکم الدعوة و تشملکم الحیره ایها بفتح همزه و تنوین به معنی هیهات است و بنوقیله مراد دو قبیله اوس و خزرجند از انصار و قیله نام جدّه اعلائی آنها است و او قیله دختر کاهل بوده و هضم به معنای شکستن است و تراث به معنای میراث است و تاء در آن واو بوده بمرئی و مَسْمَع یعنی جائی که دیده می شوید و سخن شما شنیده می شود و مبتدء در بیشتر از نسخه ها بباء موحده است با همزه یعنی شما در جائی هستید که از آنجا امور و احکام ابتدا می شود و چنین می نماید که این لفظ تصحیف مَتَبَدُّ باشد بنون بدون همزه به معنای مجلس چنانچه در

مناقب قدیم روایت شده و مَجْمَع تفسیر آنست. و تلبسکم یعنی احاطه می کند شما را و می پوشاند شما را. والدعوة به معنی مرتبه‌ای از خواندن یعنی ندا می کند. والحریره از حبر است به معنای علم یا خبیره بکسر به همان معنی و مراد از دعوت ندای مظلومیت برای نصرت و یاری و خبیره مراد علم ایشان به مظلومیت آن حضرت سلام الله علیها و تعبیر به احاطه و شمول برای مبالغه است یا تصریح به اینکه مظلومیت آن حضرت را عموماً می دانستند و این از قبیل حکم کردن به گروه نیست یا به بعضی از آنها یا بیشتر از آنها- و از ابی طاهر الحریره روایت شده بحاء بی نقطه شاید تصحیف باشد قولها علیها السلام- و انتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخیر والصلاح وَ النَّجْبَةُ التی انتحبت والخیره التی اخترت الکفاح: رو به سوی دشمن رفتن در جنگها بدون سلاح و سپر گفته می شود فلان یکفاح الامور یعنی فلانی به تنهایی خودش مباشر کارها است. النَّجْبَةُ به معنای نجیب و کریم و محتمل است که النَّجْبَةُ: بفتح خا باشد به معنای انتخاب شدگان والخیره به معنای اشخاص نیک صاحب فضیلت مختار از قوم. ناطحتم الامم یعنی جنگ کردید با گروههای دشمن و آنها را به کوششهای خود دفع کردید. و کافحتم البهم: و متعرض شجاعها شدید و آنها را [ صفحه ۲۹۰ ] دفع کردید لا نبرح یعنی جدا نشدیم. نأمرکم فتأتمرون یعنی ما همیشه فرمان می دادیم شما را و شما مطیع فرمان ما بودید و به روایت کشف الغمه و تبرحون بواو روایت شده و عطف در هر دو بر مدخول نفی است و منفی یکی از دو امر است و عطف کردن آن بر نفی مشعر بر آن است که بسا می شد که جدا می شدند و مخالفت می کردند از فرمانبرداری چنانچه در جنگ اُحد و غیر آن اتفاق می افتاد به خلاف اهل بیت که خستگی بر ایشان عارض نمی شد- و او در معطوف به معنای واو است و شاید نسخه کشف الغمه اظهر و صواب تر از سایر نسخه‌ها باشد قولها علیها السلام- حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام و در حلب الایام و خضعت نعرة الشرك و سکت فورة الافک و خدمت نیران الکفر و هدأت دعوة الهرج و استوسق نظام الدین دوران آسیا کنایه از منظم شدن امر آنست و بآ سببیه است. و در اللبن به معنی جاری شدن شیر است. و حلب: دوشیدن آنست. و نعرة: بنون و عین و راء بی نقطه به معنی خیشوم و خیالاء و کبر است و به معنای فوران و جوشیدن هم آمده است- و اگر با غین نقطه دار باشد باز به معنای جوشیدن است و به معنای خشمگین شدن هم آمده و همچنین بجوش آمدن غیظ و در بعضی از نسخه‌ها ثغرة ثناء سه نقطه روایت شده به معنای استخوانهای دو طرف گردن و نحر و خضوع ثغرة الشرك کنایه از نابود شدن و سقوط شرک است. و افک: بکسر همزه یعنی دروغ و فورة الافک یعنی جوشیدن و هیجان دروغ. و خدمت النار یعنی خاموش شد شعله آتش و ماند بی شعله و این جمله مشعر است بر منافق بودن بعضی از آنها و باقیماندن ماده کفر در دلهاشان. هدأت یعنی ساکن شد. الهرج: فتنه و کشتن. استوثق: یعنی جمع و به چسبیده شد فائنی حرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشرکتتم بعد الایمان کلمه ائی ظرف مکان است به معنی این و گاهی به معنی کَیْف استعمال می شود حرتم یعنی برگشتید یا گم شدید و اگر بجیم نقطه دار باشد از جور است به معنای راه کج گرفتن و عدول از حق است یعنی برای چه راه حق را ترک کردید بعد از آنکه برای شما واضح و روشن شد و نکصتم یعنی واپس برگشتید بعد از پیشرویتان- و پس از ایمان آوردن برگشتید و مشرک شدید الا- تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدءو کم اول مرة اتخسونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین نکث العهد یعنی شکستن پیمان الایمان: جمع یمین است به معنای سوگند [ صفحه ۲۹۱ ] مشهور بین مفسرین اینست که این آیه در شان یهود نازل شده آنهایی از ایشان که عهدشکنی کردند و با حربه‌ها بیرون شدند و همت گماشتند به بیرون کردن پیغمبر از مدینه و ابتداء به شکستن پیمان و قتال کردند و گفته شده است نازل شده در حق مشرکین قریش و اهل مکه هنگامی که پیمانهای خود را شکستند که با پیغمبر و مؤمنان بسته بودند بر اینکه کمک و مددکار دشمنان ایشان نباشند و آنها پیمان خود را شکسته و معاونت بنی بکر شدند بر ضرر خزاعه و قصد کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مکه بیرون کنند در آن هنگامی که در دارالندوه گرد آمدند و شیطان به صورت پیرمردی نجدی به نزد آنها آمد (تا آخر حکایت) پس آنها ابتداءً بنای دشمنی را گذاردند و به دشمنی و مقاتله با ایشان پرداختند در آن وقت یا در روز بدر یا اینکه مراد از نقض عهدی است که از آن جماعت ظاهر شد و قسم و سوگندهائی که بر پیغمبر یاد کرده بودند نادیده گرفته و

سوگندشکنی کردند که حضرت فاطمه سلام الله علیها به آن تذکر می دهد که غرض از تذکر آن وجوب قتال با غضب کنندگان حق او است و حق اهل بیت علیهم السلام پس مراد از شکستن پیمانها و سوگندهاشان آن عهد و پیمانست که با پیغمبر بسته بودند و سوگند یاد کرده بودند زمان بیعت کردن با پیغمبر که فرمانهای او را اطاعت کنند و از آنچه که نهی می فرماید خودداری کنند و دشمنی با آن حضرت را در خاطرهای خود خطور ندهند پس آنها به عهدهای خود وفا نکردند و در آنچه که پیغمبر آنها را امر فرموده بود یا نهی کرده بود پیمان شکنی کردند و مقصودشان این بود که عزم آن حضرت را تغییر دهند برای بیرون کردن کسی که نفس پیغمبر و قائم مقام او بود به امر خدا و امر پیغمبر یعنی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و از خلیفه و جانشین خود قرار دادن او منصرف شود- و تصمیم گرفتند برای باطل کردن فرمانها و وصیتهای آن حضرت که در حق اهل بیت خود فرموده بود که آن نازل منزله بیرون کردن خود پیغمبر بوده از جایگاه و مقامی که داشته پس کلام حضرت فاطمه سلام الله علیها اقتباس از آن است- و در بعضی از روایاتست که کلمه لقوم در آیه متعلق است به تخشوه و قولها علیها السلام آلا و قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض و ابعدم من هو احق بالقبض و الخلو تم بالدعۃ و نجوتم من الضیق بالسبعۃ فمجبتم ما وعیتم و دسعتم الذی تسوغمتم فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فان الله لغنی حمید الرؤیه: دانستن و دیدن را گویند. اخلد یعنی رکون و میل کرد. و الخفض بفتح خا گشایش و توسعه عیش و زندگانی و مراد از من هو احق بالقبض و البسط امیر مؤمنان علی علیه السلام است. خلو تم: یعنی جمع شدید و خلوت کردید [ صفحه ۲۹۲ ] الدعۃ به معنای راحت و سکون. تمجج و مَجّ: شراب را از دهن بیرون ریختن. وعیتم: یعنی نگاه داشتید. الدسع: به معنای دفع و قیء و بیرون کردن شتر است آنچه را که خورده است از دهان خود تسوغمتم: یعنی آنچه را که به سهولت آشامیده اید. تکفروا: در کلام آن حضرت یا از کفران و ترک شکر است که ظاهر سیاق کلام همین است چنانچه خدای تعالی فرموده و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید و یا از کفر به معنای اخص است و تغییر در معنی منافات ندارد با اقتباس از آیه با اینکه در آیه نیز احتمال این معنی می رود و مراد آن حضرت اینست که اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است از جنّ و انس ضرر نمی رساند مگر به خود شما زیرا که خدائی که منزّه است بی نیاز است از شکرگزاری شما و طاعت شما و او سزاوار ستایش است و بس و ذات او محمودیست که فرشتگان بلکه همه موجودات به زبان حال حمد او را می کنند و کفران عاید خود شما می شود ضرر آن زمانی که از فضل او محروم شدید و از زیادتی انعام و اکرام او بازماندید حاصل کلام آن حضرت این می شود که شما امام به حق را ترک کردید و بیعت او را شکستید و از گردن خود برداشتید و راضی شدید به بیعت کردن با ابوبکر برای اینکه می دانستید امیر مؤمنان علیه السلام مدهانه و سُستی در دین خدا نمی کند و در راه خدا از ملامت ملامت کننده باکی ندارد و شما را بر مرتکب شدن سختیهای جهاد و غیر آن فرمان می دهد و امر می کند شما را به ترک شهوتهایی که به زینتهای دنیا دارید و غنیمتها را در میان شما برابر قسمت می کند و بالا دستها را به زیر دستها ترجیح نمی دهد و برتری نمی دهد رؤسا و امیران را بر زیردستان و ابوبکر مردیست که لینت دارد و تحت تاثیر آنها واقع می شود و در تقسیم فرق می گذارد میان آنها و مضایقه می کند در امر دین برای خشنودی بندگان پس به این جهت ایمان را ترک کردید و از طاعت خدایی که منزّه و پاکست بیرون رفتید و اطاعت شیطان را اختیار کردید که بازگشت و بال آن نیست مگر برای خود شما و اَمَّا قولها علیها السلام الا و قد قلت ما قلت علی معرفۃ منی بالخذله التي خامرتکم والغدرۃ التي استشعرتها قلوبکم و لکنها فیضۃ النفس و نفثۃ الغیظ و خور القنا و ثبۃ الصّیدر و تقدمة الحیّۃ. الخذله به معنای ترک یاری. و خامرتکم یعنی داخل شما شدم. والغدرۃ: بی وفائی. و استشعرتها: شعار جامه ایست که به بدن چسبیده باشد. فیض: زیادی آب و جاری شدن آن گفته می شود. فاض [ صفحه ۲۹۳ ] به معنای شاع است. و فاض صدره بالسری یعنی ظاهر کرد سرّی را که در سینه داشت. و فاضت روحه یعنی خارج شد روح او- مراد از این فقره ظاهر کردن چیزی است که در نفس خلجان دارد به علت زیاد شدن غُصّه و غلبه اندوه. النفث: دمیدن به دهان و صدا را از روی غیظ بلند کردن و خاموش کردن آتش غضب. الخور: بتحریک به معنای ضعف و ناتوانی. القنا: جمع قنّاء به معنی نیزه و در

عصای راست و کج هر دو استعمال شده و شاید مراد ضعف نفس باشد از شکیبائی و کتمان اندوه یا ناتوان بودن از آنچه که اعتماد بر آن دارد به یاری کردن بر ضرر دشمن و شاید جمله اخیر انساب باشد. البت: نشر دادن و اظهار کردن. الهم: آن چیزی است که صاحبش قدرت بر کتمان آن نداشته باشد و آن را انتشار دهد. و تقدمة الحجّة: اعلام کردن شخص است حاجت خود را پیش از وقت قطعاً برای عذرخواهی کردن او به سبب غفلت حاصل این جمله چنین می‌شود یعنی طلب یاری کردن من از شما و تظلم کردنم در پیش شما و اقامه حجت کردنم بر شما برای امیدوار بودن به کمک شما و پشتیبانی شما نیست بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجت است تا در روز قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم. فدونکموها فاحتقبوها دبره الظهر نقبه الخف باقیه العار موسومه بغضب الله و شنار الابد موصوله بنار الله الموقده التي تطلع على الافئدة فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون الحَقَب: ریسمانی است که به آن بار بر شتر می‌بندند در اینجا انساب اینست که به صیغه افعال خوانده شود یعنی محکم ببندید بار را بر آن و مهیا شوید برای سوار شدن- لیکن در روایاتی که رسیده است بیشتر به باب افتعال آورده. دبره الظهر: پالان شتر و پالان حیوانات را گویند. نقبه الخف: در حالتی که به سرعت و شتاب پا بردارد. والعار الباقي: عیبی است که هرگز زائل نشود. موسومه: داغ گذارده شده است به خشم خدا. شنار الابد یعنی عیب و عار همیشگی است. و نار الله الموقده: و آتش خداست که همیشه برافروخته است و خاموشی ندارد. تطلع على الافئدة: که آن آتش مشرف است بر دلها الم و سوزش آن همچنانکه بدن از آتش ظاهر متالم می‌شود و گفته شده است که این آتش از باطن به ظاهر سرایت می‌کند به خلاف آتشی که از ظاهر به باطن می‌رسد. و بعین الله ما تفعلون یعنی آنچه کرده‌اید و می‌کنید خدا می‌داند و بر آن مطلع است- یا اولیاء و ملائکه و حفظه می‌دانند چنانچه در قول خدای تعالی گفته شده در معنای تجری باعیننا یعنی جاری می‌شود به چشمهای اولیاء و ملائکه و حفظه ما. المنقلب: یعنی جای بازگشت و انصراف

### ترجمه این قسمت از خطبه

پس رو کرد به آن جماعت انصار و فرمود ای گروه جوانمردان و یاران ملت و یاری کنندگان اسلام چیست این ناتوانی و بی‌عقلی [ صفحه ۲۹۴ ] یعنی احمقی و نادانی که در حق من روا داشته‌اید و خواب سبکی که شما را فرو گرفته و غافل شده‌اید از ظلمی که بر من وارد آمده آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود که مرد حفظ می‌کند حق فرزندان خود را چقدر زود شتاب کردید برای احداث بدعتها و ترک سنتها و احکام الهیه و یاری نکردن عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله با قرب عهده که به پیغمبر دارید و حال آنکه هنوز وصیت پیغمبر در حق عترت او فراموش نشده و شما می‌توانستید دختر پیغمبرتان را یاری کنید و حق او را از کسانی که بر او ستم کردند بگیریید در حالتی که قدرت و طاقت آن را داشته و دارید در آنچه که من می‌خواهم و می‌توانید مرا یاری کنید در آنچه که می‌طلبم- آیا می‌گوئید محمد صلی الله علیه و آله مُرد این کار بزرگی است و مصیبت عظیمی است که شکاف آن وسعت دارد و گشایش آن زیاد است و شکافته شده است به هم پیوستگی آن و زمین تاریک شد برای پنهان شدن او و ستاره‌ها بی‌نور شد در مصیبت او و کم شد آرزوهای نیکی یا آنکه حزن و اندوه دختر پیغمبر زیاد شد و کوهها خاشع و لرزان شد و آنهایی که از پیغمبر حمایت می‌کردند و برای دفع دشمن در پیش روی او قتال می‌کردند ضایع ماندند یعنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آنهایی که در ایمان امتحان داده بودند و آنچه در حیات پیغمبر حرام بود به مرگ پیغمبر حرمت آن برداشته و زایل شد به ذات خدا سوگند اینست فتنه بزرگتری که نازل شده و مصیبت بزرگی که روی داده و مثل و مانند ندارد این است امر بزرگ شتابنده‌ای که خدائی که بزرگست ثنای او قبلا- در کتاب خود از آن خبر داده و در فضاء وسیع جلو خانه‌های شما اعلان فرموده و در هر شب و صبحی به صداها و فریادها و خواندن‌ها و لحنها خوانده شده و پیش از این هم آنچه بر انبیاء و فرستاده‌های خدا در آن خبر داده و فرمان خدا و داوری او قطعی است و بطور حتم صورت گرفته و می‌گیرد فرموده: نیست محمد مگر آنکه فرستاده شده‌ایست (یعنی

از جانب خدا) که پیغمبرانی که پیش از او بوده‌اند رفتند و مردند آیا اگر پیغمبر مرد یا کشته شد شما واپس برمی‌گردید یعنی از ایمان بیرون می‌روید و مرتد می‌شوید- پس کسی که از دین محمّد واپس برگردد و مرتد شود آن کس در عالم آخرت از زیان کارانست دور است از شما ای فرزندان قیله (یعنی ای دو قبیله اوس و خزرج که فرزندان قیله دختر کاهل می‌باشید) آیا میراث پدر من شکسته و خورده شود در جائی که شما می‌بینید و می‌شنوید در مجلسی که دعوت مظلومیت من شما را پوشانیده و شما را به نصرت و یاری خود می‌خوانم و شما هم مظلومیت مرا می‌دانید و خبرت دارید و شماره شما بسیار است و عدّه و اسباب و آلات جنگ و توانائی و اسلحه و سپر به اندازه‌ای که شما را وافی باشد در نزد شما هست شما را می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنید فریاد به شما می‌رسد و اعتنا نمی‌کنید و حال آنکه دلیری شما به اندازه‌ایست و معروفید به این که بدون اسلحه در جنگ با دشمن مبادرت می‌کنید و به خیر و صلاح و نجابت و خبرویت در سلحشوری و جنگجویی شناخته شده‌اید و رنج و تعب کاروزار با دشمن را تحمل می‌کنید و با گروههای دشمن جنگها کرده‌اید و آنها را به کوششهای خود دفع کرده‌اید و متعرض دلیرانی شده‌اید و آنها را قلع و قمع کرده‌اید و ما از هم جدا نبودیم ما فرمان می‌دادیم و شما فرمان می‌بردید تا اینکه آسیای اسلام دور زد به سبب ما و شیر روزگار دوشیده و بینی شرک به خاک مالیده شد و دروغ گفتن [ صفحه ۲۹۵ ] از جوشش خود باز ایستاد و شعله‌های آتش کفر خاموش شد و دعوت فتنه‌جویان و آدم‌کشی فرونشست و نظام و پیوستگی برقرار و محکم شد- پس کجا رفتید و یا چگونه برگشتید و چرا راه حق را ترک کردید بعد از اینکه بر شما واضح و روشن شد و ایمان خود را پوشیدید و پنهان کردید پس از آشکار شدن و رو به عقب برگشتید و پس از ایمان آوردن مشرک شدید آیا مقاتله نکردید با کسانی که پیمانها و سوگندهای خود را شکستند و همت گماشتند برای بیرون کردن پیغمبر و آنها ابتداء کردند جنگ با شما را در اول مرتبه آیا از آنها می‌ترسید خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن باشید آگاه باشید که می‌بینم و می‌دانم که میل و تکیه کردید به توسعه و عیش و لذتهای دنیای پست و خودتان را دور کردید از کسی که او سزاوارتر است به گستردن و برچیدن یعنی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام و گرد هم جمع شدید و خلوت کردید براحتی و آرامش و از تنگی نجات یافتید و به وسعت رسیدید و بیرون ریختید از دهان خود آنچه را که در آن داشتید و مانند شتر قی کردید و بالا آوردید آنچه را که خورده بودید پس اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است از جن و انس خدا بی‌نیاز و ستوده شده است هیچگونه احتیاجی ندارد آگاه باشید گفتم آنچه را که گفتم با اینکه شما را می‌شناختم و می‌دانستم که مرا یاری نخواهید کرد در میان شما داخل شدم هر چند بی‌وفائی شما را می‌دانستم که لباس آن را بر دل‌های خود پوشیده و آن را شعار خود قرار داده‌اید ولیکن مراد من ظاهر کردن چیزی است که در دل من مرا به فشار آورده بود صدای خود را بلند کردم تا آتش غضب خود را خاموش کنم به علت ضعف نفس از شکیبائی و کتمان اندوه یا ناتوان بودن از آنچه که اعتماد بر آن دارم به یاری کردن بر ضرر دشمن و نشر دادن و آشکار کردن آن چیزی که قدرت بر کتمان آن ندارم و یاری خواستن از شما و تظلم کردنم در پیش شما و اقامه حجت کردنم بر شما و امیدوار شدن به کمک شما منظور من نیست بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجت است تا در روز قیامت نگوئید ما غافل بودیم پس گوش بگیرید و بار خود را محکم ببندید بر پشت‌های خود و به شتاب قدم بردارید که این عیب هرگز زایل نخواهد شد داغ غضب خدا بر شما گذارده شده و این عار و عیب همیشگی و آتش خدا است که همیشه برای شما برافروخته خواهد بود و مشرف خواهد بود بر دل‌های شما و این آتش به خلاف آتش دنیا است که از ظاهر به باطن می‌رسد بلکه از باطن دل‌های شما به ظاهر بدنهایتان سرایت خواهد کرد و آنچه کرده‌اید به نظر خدا است و او بر آن مطلع و آگاه است و زود باشد که بدانند آنهايي که ظلم می‌کنند در چه جائی باز گشت می‌کنند

و قولها علیها السلام

و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون و من که دختر بی‌م‌دهنده شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم که ترسانید و خبر داد شما را به عذاب سختی برای ظلمی که کرده‌اید حجت را بر شما تمام کردم شما بکنید آنچه می‌کنید ما هم کننده‌ایم آنچه را باید بکنیم و منتظر عذاب سخت باشید ما هم انتظار کشنده‌ایم جواب ابوبکر از سخنان فاطمه علیها السلام [ صفحه ۲۹۶ ] فاجابها ابوبکر عبدالله بن عثمان فقال يا ابنه رسول الله لقد كان ابوك بالمؤمنين عطوفا كريماً رءوفاً رحيماً و على الكافرين عذاباً اليماً و عقاباً عظيماً فان عَزَوناه وجدناه اباك دون النساء و اخا لبعلك دون الاخلاء (الأخاء) آثره على كل حميم و ساعده في كل امر جسيم لا يحبكم الا كل سعيد و لا يبغضكم الا كل شقى فانتم عتره رسول الله صلى الله عليه و آله الطيبون والخيرة المنتجبون على الخير اذلتنا و الى الجنة مسالكنا و انت يا خيرة النساء وابنة خير الانبياء صادقه في قولك سابقه في وفور عقلك غير مردوده عن ححك و لا مصدوده عن صدقك والله ما عدوت رأى رسول الله صلى الله عليه و آله و لا عملت الا باذنه و ان الرائد لا يكذب اهله و انى اشهد الله و كفى به شهيدا انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول نحن معاشر الانبياء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا داراً و لا عقاراً و انما نورث الكتب (الكتاب) والحكمة والعلم والنبوة و ما كان لنا من طعمه فلولى الامر بعدنا ان يحكم فيه بحكمه و قد جعلنا ما حاولته فى الكراع والسلاح يقاتل به المسلمون و يجاهدون الكفار و يجالدون المردة ثم الفجار و ذلك اجماع من المسلمين لم اتفرد به و خردى و لم استبد بما كان الراى فيه عندى و هذه حالى و ما لى لك و بين يديك و لا نزوى عنك و لا نذخر دونك و انت سيده امية ابيك والشجرة الطيبة لبنيك لا يدفع مالك من فضلك و لا يوضع من فرعك و اصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداى فهل ترين ان اخالف فى ذلك اباك صلى الله عليه و آله

## شرح لغات

### اشاره

قوله: الرائد لا يكذب اهله- این مثلی است که ابوبکر به آن استشهاد کرده برای خبر دروغی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله افتراء بسته و رائد: مقدم و رئیس قوم را گویند که بر او واجب است قوم خود را نصیحت کند و دروغ نگوید و از گفتن این کلام چنین احتمال داده که خلیفه است یعنی ریاست عامه دارد. مجالده: زد و خورد با شمشیر است. استبداد: منفرد و مستقل بودن در کار است. لا نزوی عنک: یعنی نمی‌گیریم از تو. و لا نذخر دونک: یعنی ذخیره نمی‌کنیم برای غیر تو و رتبه تو را پست نمی‌کنیم و منکر فضل تو نیستیم و همچنین فضل اجداد و اولاد تو. ترین: از رأی به معنی اعتقاد است

### ترجمه

پس ابوبکر عبدالله بن عثمان در جواب آن حضرت سلام الله علیها گفت ای دختر رسول خدا پدرت جانب‌دار و کریم و مهربان و رحیم بود با مؤمنان و بر ضرر کفار شکنجه دردناک و عقوبت‌کننده بزرگی بود پس اگر نسبت می‌دادیم او را می‌یافتیم که او پدر توست و پدر سایر زنها نیست و برادر شوهر توست و برادر سایر دوستان یا برادرها نیست او را ترجیح می‌داد بر هر خویشاوندی و با او مساعد بود در هر امر بزرگی دوست نمی‌دارد شما را مگر هر کسی که سعید باشد و کینه شما را در دل نمی‌گیرد مگر هر کسی که شقی باشد شما نیز عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله [ صفحه ۲۹۷ ] که پاکیزگانید و در هر فضیلتی اختیار کرده شده و برگزیده شده‌اید بر هر خیر و نیکی راهنمایان مائید و دلیلهای مائید به سوی بهشت و تو ای بهترین زنها و دختر بهترین پیغمبرها



راستگویی در گفتار خود و سابقه داری در تمام بودن عقل رانده از حق خود نیستی و ممنوع از راستی گفتار نمی‌باشی به ذات خدا سوگند که من تجاوز از رأی پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرده‌ام و کاری نکردم مگر به اذن او و رئیس قوم با قوم خود دروغ نمی‌گویم و من خدا را شاهد می‌گیرم و شاهد بودن خدا برای من کافی است که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود ما گروه پیغمبران طلا- و نقره‌ای به ارث نمی‌گذاریم و نه ملک ثابتی را از قبیل زمین و خانه و نخل و غیر اینها ما قرآن و حکمت و نبوت و علم را ارث می‌گذاریم و هر طعمه‌ای که مادی و دنیوی است پس از ما مخصوص و لئی امر بعد از ما است که در آن به حکم خود حکم کند و قرار دادیم آنچه را که می‌خواهد از اسب و سلاحی که مسلمانان به آن با کفار قتال و جهاد می‌کنند و شمشیر و نیزه‌ای که در زد و خورد با سرکشها و فجّار به کار برده می‌شود ببرد و اجماع مسلمانان این کلام را از پیغمبر شنیدند منحصر به من تنها نیست و من مستبد به رأی خود نیستم این حال و مالی که من دارم برای تو و در پیش روی تو شد و از تو هم پس نمی‌گیرم و برای غیر تو هم ذخیره نمی‌کنم و تو سیده و بزرگ امت پدرت می‌باشی و درختی پاکیزه هستی برای فرزندان آن فضیلتی که داری از تو دفع نخواهد شد و نه از شاخه‌ها و ریشه تو حکم تو در آنچه که در دست من هست نافذ است با اینحال آیا رأی می‌دهی که من در آنچه که از پدرت شنیدم مخالفت کنم درود متصل خدا بر او و آل او باد

### فرمایش فاطمه پس از سخنان ابوبکر

#### اشاره

فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَارِفًا وَلَا لِحُكَامِهِ مُخَالَفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ اثْرَهُ وَ يَقْفُو سُورَهُ افْتَجَمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهًا بِمَا بَغِيَ لَهُ الْغَوَائِلُ فِي حَيَاتِهِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكْمًا وَ عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَصَلًّا يَقُولُ يَرْتْنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ فَيَبِينُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وَزَعَ عَلَيْهِ مِنَ الْاِقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ اَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذِّكْرَانِ وَ الْاِنَاثِ مَا اَزَاحَ عَلَيْهِ الْمَبْطُلِينَ وَ اَزَالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشَّبَهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسَكُمْ اَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ

#### شرح لغات

#### اشاره

اثره: بتحریک و بکسر و سکون راء اثر قدم را گویند. یقفو: یعنی پیروی می‌کرد. سور: بضم هر بلندی را گویند از این باب است سور مدینه و سوره قرآن زیرا که منزلتی است پس از منزلتی و جمع آن شور بفتح و او بسته می‌شود و این معنی در عبارت احتمال می‌رود و ضمیرهای مجرور به خدا برمی‌گردد و یا به کتاب او و دوم ظاهرتر است. اعتلال: ظاهر کردن علت و عذرخواهی است. زور: به معنی دروغ است و بغی به معنی طلب. و غوائل: مراد مهلکه‌ها و دایه‌ها است و اشاره فرمودن آن حضرت به آن مراد تدبیر آنها است برای هلاک کردن پیغمبر و استیصال اهل بیت او در دو گردنه پس از قضیه غدیر خم. توزیع: به معنای تقسیم. ازاحه: به معنای بردن و دور کردن. تظنی: اعمال ظن است و اصل آن تظن بوده. غابر به معنای باقی. تسویل به معنای نیکو جلوه دادن چیزی است که نیکو نباشد و دوستی [صفحه ۲۹۸] آن را در دل دیگران انداختن تا آن کار را بکند یا آن سخن را بگوید

#### ترجمه کلام آن حضرت

پس آن حضرت علیها سلام الله فرمود منزه و پاک است خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله روگرداننده از کتاب خدا نبود و مخالفت احکام خدا را نمی‌کرد و پیرو آنچه که از جانب خدا نازل شده و در آنست بود آیا جمع شده‌اید بر بی‌وفائی و عذر تراشی و به دروغ علت آوردن و حال آنکه این کار شما بعد از وفات پیغمبر شبیه است به آنکه می‌خواستید او را هلاک کنید و با این داهیه بزرگ قیام نمائید در زمان حیات او پس از قضیه غدیر خم در میان دو گزده این کتاب خدا حاکم عدل و گوینده‌ایست که میان حق و باطل را جدا می‌کند از زبان حضرت زکریا علیه‌السلام می‌فرماید فرزندی به من عطا فرما ارث من و آل یعقوب را ببرد و نیز می‌فرماید وارث شد سلیمان داود را پس بیان و واضح فرموده خدای عزوجل توزیع و قسمت فرموده است سهم‌ها را و تشریح فرموده است فریضه‌ها را و ارث‌ها را که ذکورها دو بهره ببرند و اناث یک بهره و به این توزیع برده است و دور کرده است علت باطل کنندگان را و زایل کرده است گمان و شبهه‌های اهل باطل را در باقی ماندگان، برسید و دوری کنید بلکه نفس‌های شما این عمل بدی که کرده و می‌کنید خوب جلوه داده پس برای خدا شکیبائی زیبا خواهم کرد از خدا مدد و یاری می‌خواهم که او مددکار است بر آنچه وصف می‌کنید پس ابوبکر گفت: صدق الله و صدق رسوله و صدقت ابنته انت معدن الحکمة و موطن الهدی والرحمة و رکن الدین و عین الحجة لا ابعد صوابک و لا انکر خطابک هؤلاء المسلمون بینی و بینک قلدونی ما تقلدت و باتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر و لا مستبد و لا مستأثر و هم بذلک شهود یعنی راست گفت خدا و راست گفت رسول او و راست گفت دختر پیغمبر تو ای فاطمه معدن حکمت و محل هدایت و رحمت و رکن دین و حقیقت حجتی کلام صوابی که گفتی دور نمی‌کنم و منکر خطاب تو نیستم این مسلمانانی که میان من و تو انداختند و من آن را به گردن نینداختم مگر به اتفاق آنها گرفتم آنچه را گرفتم و بزرگی نخواستم و مستبد به رأی خود نبودم و آنها به آنچه می‌گویم شاهد و گواهند پس فاطمه رو کرد به مردمان و گفت: معاشر الناس المسرعة الی قیل الباطل المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها کلبا بل ران علی قلوبکم ما اسأتم من اعمالکم فاخذ بسمعکم و ابصارکم و لبس ما تاولتم و ساء ما به اشترتم و شر ما منه اغتضتم لتجدن والله محمله ثقیلا و غیبه ویلا اذا کشف لکم الغطاء و بان ما ورائه الضراء و بدالکم من ربکم ما لم تکنوا تحتسبون و خسر هنالك المبطلون ثم عطف الی قبر النبی صلی الله علیه و آله و قالت [ صفحه ۲۹۹ ] ای گروه مردمان که شتاب کرده‌اید در باطل گوئی و چشم‌پوشی از حق کرده‌اید و ساکت و راضی به آن شدید آیا تدبّر در قرآن نکرده و نمی‌کنید (به روایت حضرت صادق علیه‌السلام معنی آیه چنین است) یعنی آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند تا حکم کنند به چیزی که بر ایشان است از حق ثابت و انکار کردن دلها اراده دل‌های این جماعت اهل باطل را و کسانی که مانند ایشانند از غیر ایشان یا بر دل‌هایی که بر آنها قفل زده شد چیست این جهالت و احمقی بلکه چرک نفاق و ضلالت روی دل‌های شما را گرفته چقدر بد کاری می‌کنید چشم‌ها و گوش شماها گرفته شده و چقدر بد تاویل می‌کنید و چقدر بد است آنچه که به آن اشاره کرده‌اید و چقدر شرارت است آن چیزی یعنی آن حقی که از آن چشم‌پوشی کرده‌اید به ذات خدا سوگند است که هر آینه البته البته خواهید نتیجه این بار سنگینی را که به دوشتهایتان کشیدید که گمراهی و هلاکت آن بسیار سخت است زمانی که پرده برداشته شود و آنچه در پشت درخت به هم پیچیده مکر و خدعه است ظاهر شود و ظاهر شود برای شما از جانب پروردگارتان آنچه را که گمان آن را نمی‌بردید و در آن زمان اهل باطل و باطل کنندگان امر حق زیانکار خواهند بود- پس توجه فرمود به طرف قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت قَدْ كَانَ بَعِيدَكَ اَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْبُرِ الْخَطْبُ اَنَا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْاَرْضِ وَاٰلِهَا وَاٰخِلٌ قَوْمَكَ فَاَشْهَدُهُمْ وَ قَدْ نَكَبُوا وَ كُلُّ اَهْلٍ لَهٗ قُرْبَى وَ مَنْزِلَتِي عِنْدَ الْاِلٰهِ عَلٰى الْاٰذِنَيْنِ مُقْتَرَبٌ اَبَدْتُ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى صُدُوْرِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَاَسْتِخْفَ بِنَا لَمَّا فُقِدْتُ وَ كُلُّ الْاَرْضِ مُعْتَصَبٌ وَ كُنْتُ بَدْرًا وَ نَوْرًا يَسْتَضَاءُ بِهٖ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ وَ كَانَ جَبْرِيلُ بِالْاَيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْ فُقِدْتُ فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِفَنَا لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ اِنَّا رُزِينَا بِمَا لَمْ يُرَزْ دُوْ شَجِنِ

مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَلَا عَرَبٌ اثر طبع نارسای مؤلف پس از تو ای پدر اندوه بسیار نصیب ما شد از قوم جفاکار اگر بودی تو می دیدی که بر ما چه وارد شد ز ظلم و جور اعدا نهمان گشتی و ماتم یار ما شد عدو اندر پی آزار ما شد عزیزانت قرین جور و کینند همه با ماتم و محنت قرینند تو رفتی بَغْضِ خود را ساز کردند دَرِ ذَلَّتْ رُوی ما باز کردند [ صفحه ۳۰۰ ] تو رفتی و همه از ما بُریدند به ما روهای خود درهم کشیدند شکستند عهد و پیمانی که بستند بجرأت رسته ایمان گسستند چو نور روی تو از ما نهمان شد ز ما بریده وحی آسمان شد ملایک جمله راه خود گرفتند رخ زیبایشان از ما نهفتند غم هجر تو ما را ناتوان کرد به مرگت خیر از ما رو نهمان کرد پدر پیش از تو من ای کاش مردم به پیش روی تو جان می سپردم چنین ماتم کسی هرگز ندیده پس از تو جان ما بر لب رسیده

### ثم انكفئت عليها السلام

#### اشاره

و امیرالمؤمنین علیه السلام يتوقع رجوعها اليه و يتطلع طلوعها عليه فلما استقرت بها الدار قالت لاميرالمؤمنين عليه السلام يابن ابى طالب اشتملت شملة الجنين و قعدت حجرة الضنين نقضت قادمة الاجدل فخاتك ريش الاعزل هذا ابن ابى قحافة يبزى نحيلاً ابى و بلغة (بليغة) ابنى لقد اجهر فى خصامى والفيتة الد فى كلامى حتى حبستنى قيلة نصرها والمهاجرة وصلها و غصت الجماعة دونى طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت كاظمة و عدت راغمة اضرعت حدك يوم اضرعت حدك افترست الذئاب و افترشت التراب ما كفتت قائلا و لا اغنيت باطلا و لا خيار لى ليتنى مت قبل هنيئى و دون زلتى عذيرى الله منك عاديا و منك حاميا و يلاى فى كل شارق مات العمدة و هت العضد شكواى الى ابى و عدواى الى ربى اللهم انت اشد قوة و حولا و احد باسا و تنكيلا جواب امير مؤمنان از سخنان فاطمه عليهما السلام هنگام بازگشت او فقال اميرالمؤمنين عليه السلام لا ويل عليك الويل لسانك نهنى عن وجدك يابنة الصفوة و بقية النبوة فما نيت عن دينى و لا اخطأت مقدورى فان كنت تريدن البلغة فرزقك مضمون و كفيلك مأمون و ما اعد لك افضل مما قطع عنك فاحتبسى الله فقالت حسبى الله و امسكت

#### شرح لغات

#### اشاره

الانكفاء به معنای بازگشت. يتوقع یعنی انتظار می کشید بازگشت او را. يتطلع طلوعها یعنی انتظار می کشید در آمدن او را. فلما استقرت بها الدار یعنی چون قرار و آرام گرفت در خانه از آن اضطرابی که داشت. اشتملت شملة الجنين یعنی خودت را در جامه و کسای خود پیچیدی و شمله بکسر شین یعنی پیچیدن نحو مخصوص مانند محل فرزند در رحم چنین بجهای را در شکم مادر است گویند- و به روایت سید مرتضی (ره) مشیمه الجنين است و علامه مجلسی (ره) [ صفحه ۳۰۱ ] فرموده کلام و روایت سید شاید اظهر باشد. و ظنین به معنای شخص تهمت زده کنایه از اینکه از طلب حق بازنشستی مانند شخصی ترسنده تهمت زده شده در خانه و در روایت سید حجزه بزاء نقطه دار است یعنی از پرده بیرون نیامدی و صبر کردی. قادمة الاجدل یعنی مانند باز شکاری که بال او کنده شده باشد و نتواند پرواز کند کنایه از اینکه سلاح جنگ نداشته باشد. اعزل: کسی را گویند که سلاح نداشته باشد کنایه از اینکه تو کسی بودی با شجاعها جنگ می کردی و از جمعیت زیاد دشمن اندیشه ای نداشتی و صولت آنها را درهم می شکستی و امروز مغلوب این جماعت ارادل شده ای و خلافت که حق توست گرفته اند و تو امر را به آنها واگذارده ای و با آنها نزاع نمی کنی مانند باز

جنگی بال و پر شکسته‌ای که صدای بال از او شنیده نمی‌شود. خات یعنی بال او کنده شده. ابن ابی قحافه: کنیه پدر ابوبکر است - بیتزنی: ابتزاز به معنای سلب کردن و به قهر و غلبه چیزی را گرفتن. نِخْلَه و نَحِيلَه: مصغر به معنای بخشش و عطائی است که به کسی شده باشد بدون عوض به طیب خاطر که دیگر آن را مطالبه نکنند. و بلغه: بضم باء آن چیز است که به آن اعاشه کنند و کفایت امور زندگانی شخص را بکند. ابنی: بصیغه تشبیه است یعنی دو پسر من. اجهر فی خصامی یعنی اعلان داده است به دشمنی کردن با من. والفتیه اللّٰه فی کلامی یعنی یافتم او را که دشمن سختی است در سخن گفتن من. الْفُتَيْتُهُ یعنی وَجَدْتُهُ - اللّٰه: شدید الخصومه را گویند - و در روایت سید (ره) عبارت چنین است هذا ابن قحافه تا می‌رسد به این جمله لقد اجهد فی ظلامتی واللّٰه فی خصامی یعنی کوشش و مبالغه کرده است در آنچه که بناحق از من گرفته شدیداً دشمنی کند. حتی احبستنی قیلۀ نصرها تا اینکه بنی‌ام‌قیله که جدّه علیای انصار است یاری خود را از من منع کردند یعنی مرا در مطالبه حقم یاری نکردند و مهاجرین هم به من کمک نکردند. و غضت الجماعه یعنی جماعت مهاجرین و انصار چشم‌پوشی کردند در مقابل من. لا دافع و لا مانع: و هیچ دفاع‌کننده و منع‌کننده‌ای نبود که به حمایت من در آید و او را منع کند. کاظمه: خورنده خشم. راغمه: دلیل و عاجز و یاری نشده. اضرعت حدک یعنی طرف صورت خود را روی خاک گذاردی. اضرعت حدک یعنی اهمال کردی و تیزی و خشونت خودت را ظاهر نکردی. افترست الذئاب: توای که گردن گردنکشان و گرگها را درهم می‌کوبیدی و آنها را پاره پاره می‌کردی. و افترشت التراب یعنی زمین گیر شدی و زمین را فرش خود قرار دادی و در بعضی از نسخه‌ها به جای دو جمله اخیر چنین روایت شده تو سیدت الورا کالوزع و مسیتک التراب الهناه والنزع - وراء به معنای پشت. هناه: شدت و فتنه. نزع: طعن و فساد. و زع به معنای حبس. ما کففت: یعنی باز نداشتی. ما اغنیت: یعنی منصرف نکردی یا نفع نرسانیدی. هنیئه به معنای عادت در رفق و سکون. زله به معنای افتادن و قدرت نداشتن بر دفع ظلم - و در روایت سیده (ره) ذلّه بذال است چنین روایت کرده: والهفته لیتنی متّ قبل ذلتی و دون هنیئی عذیری اللّٰه منک عادیا و منک حامیاً - عذیر یعنی عاذر مانند سمیع به معنای سامع یا به معنای عذر است. منک یعنی من اجل الاسائه الیک و ایداءک و عذیری مبتداء واللّٰه خبر او است. عادیاً یا به معنای تغییردهنده لحن کلام یا از عدوان به معنای تجاوز از حد است معنی چنین می‌شود که خدا اقامه عذر کند از جانب من در بی‌ادبی‌ای که کردم در هر حالی. حمایه به معنای دفاع کردن است و محتمل که کلمه عذیر منصوب باشد واللّٰه مجرور بقسم باشد [ صفحه ۳۰۲ ]

### ترجمه

پس فاطمه صلوات‌الله علیها برگشت به سوی خانه و امیر مؤمنان صلوات‌الله علیه انتظار بر گشتن او را داشت چون در خانه قرار گرفت از روی مصلحت به آن حضرت خطاب کرد و گفت ای پسر ابیطالب مانند طفل در رحم پرده‌نشین شدی و مثل شخص متهم در کنج خانه پنهان شده‌ای و بعد از آنکه شاه‌پره‌های بازهای شکاری را درهم شکستی از پره‌های مرغان ضعیفی که بال پرواز ندارند عاجز شده‌ای و توانائی بر آنها نداری اینک پسر ابی‌قحافه به جبر و ستم عطای پدر مرا و قوت و معیشت فرزندان مرا می‌برد و آشکارا با من دشمنی می‌کند و به سختی با من در سخن گفتن جدال می‌کند و کار من به جایی رسیده که انصار مرا یاری نمی‌کنند و دوستی را با من قطع نمودند و سایر مردمان هم از من چشم‌پوشیدند نه دافعی دارم و نه مانعی با دلی پر از غیظ بیرون رفتم و با نهایت خواری برگشتم صورت خود را بی‌قدر نمودی در روزی که قدر خود را مهمل گذاردی تو آن کسی هستی که گرگان را شکار خود می‌نمودی چه شده که امروز خاک را فرش خود کرده‌ای و بر روی زمین نشسته‌ای و از جای خود حرکت نمی‌کنی نه گوینده‌ای را از گفتار خود منع می‌کنی و نه دفع باطلی و رفع ضرری از من می‌نمائی و برای من چاره‌ای نیست کاش پیش از این مدلت و خواری مرده بودم - عذرخواه من از این سخنانی که با تو گفتم و بی‌حرمتی که به تو نمودم خدا است چه مرا واگذارده باشی یا حمایت کرده باشی وای بر من در هر روزی مُرد محلّ اعتماد من و سُست شد قوت بازوی من شکایت من به سوی پدر من

است و دادخواهی من از پروردگار من است خداوند اَقْوَت و قدرت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود بر تو ویل و عذابی نیست ویل و عذاب بر دشمن توست صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقیمانده از پیغمبر آخرالزمان من در طلب حقم تقصیری نکردم و در امر دینم تکاهل نورزیدم و از آنچه مقدور من بود تجاوز نکردم پس اگر مقصود تو روزی تو است روزی تو ضمانت شده و ضامن رزق تو مأمون است و آنچه مهینا شده است در آخرت برای تو از ثواب بهتر است از آنچه که از تو قطع شده از خدا امید ثواب داشته باش پس حضرت فاطمه گفت بس است مرا خدا و ساکت شد (تمام شد ترجمه و شرح خطبه شریفه)

## مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت انصار

### اشاره

مبحث چهارم در بیان مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت و سخنان او [ صفحه ۳۰۳ ]

### سخنان فاطمه با زنان

که در آنست پاره‌ای از سخنان صدیقه طاهره سلام‌الله علیها در جواب زنهای مهاجرین و انصار که در نزد او گرد آمدند هنگامی که مبتلا به مرضی بود که در آن مرض وفات یافت چنانچه عامه و خاصه بطرق عدیده روایت کرده‌اند و آن سخنان در نهایت فصاحت و منتهی درجه بلاغت است و اقوی حجّتی است بر حقیقت طریقه اهل‌البیت علیهم‌السلام که در اینجا شرح داده و ترجمه می‌شود و این سخنان را شیخ طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج و علامه مجلسی اعلی‌الله مقامه در بحارالانوار نیز از آن و شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی و در کتاب معانی الاخبار مسندا روایت فرموده به دو طریق و علی بن موسی اربلی (ره) در کتاب کشف‌الغمه از کتاب سقیفه و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه به سند خود از احمد بن عبدالعزیز جوهری از معمر از زهری (زکریّا) از محمد بن عبدالرحمن تا آخر آن مطابق روایت شیخ صدوق علیه‌الرحمه روایت کرده است- و چون در این روایات اختلافات زیادی است مؤلف حقیر موارد اختلاف را در ضمن شرح لغات و حدیث مکرر بلفظ احتجاج و معانی و امالی نقل می‌نمایم سلسله سند معانی الاخبار قال حدّثنا احمد بن الحسن القطان قال حدّثنا عبدالرحمن بن محمّد الحسینی قال حدّثنا ابوالطّیب محمد بن الحسین بن حمید اللّحمی قال حدّثنا ابو عبدالله محمّد بن زکریّا قال حدّثنا محمد بن عبّداالرحمن المهلبی قال حدّثنا عبدالله بن محمد بن سلیمان عن ابیه عبدالله بن الحسن عن امّه فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام قالت لَمَّا اشْتَدَّتْ عَلَیَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ عَلِيَّ آلِهِمَا اجْتَمَعَ عِنْدَهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَقُلْنَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ عِنْدَ لَيْلَتِكَ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لَدُنْيَاكُمْ وَ ذَكَرَ كَرْدُ سَخْنَانَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رَا تَا آخِرَ چنانکه ذکر می‌شود- و نیز صدوق علیه‌الرحمه فرموده- و حدّثنا بهذا الحدیث علی بن محمد بن الحسن المعروف بابن مغیره القزوینی قال اخبرنا ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام قال حدّثنا محمد بن علی الهاشمی قال حدّثنا عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام عن ابیه قال حدّثنی ابی عن ابیه عن جدّه عن علی بن ابیطالب قال لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةُ الْوَفَاةَ دَعْتَنِي فَقَالَتْ اِتْفِذِ اَنْتِ وَصِيَّتِي وَ عَهْدِي قَالَ قُلْتُ بَلِي اَنْفِذْهَا فَاَوْصِتِ اِلَيْهِ فَقَالَتْ اِذَا اِنَامَتْ فَادْفِنِي لَيْلًا- وَ لَا- تَوْذِنَنَّ رَجُلَيْنِ ذَكَرْتَهُمَا قَالَ فَلَمَّا اِشْتَدَّتْ عَلَيْهَا اجْتَمَعَ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَقُلْنَ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عِلَّتِكَ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لَدُنْيَاكُمْ وَ تَمَامَ حَدِيثِ رَا ذَكَرَ كَرْدُ وَ دَرِ كِتَابِ اِمَالِي شَيْخِ الْحَفَّارِ عَنْ اِسْمَاعِيلِ بْنِ عَلِيٍّ الدَّعْبَلِيِّ عَنْ اِحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ اَبِي سَيِّدٍ [ صفحه ۳۰۴ ] الدَّقَاقِ- وَ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ قَالَ الدَّعْبَلِيُّ وَ حَدَّثَنَا اسْحَاقُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ الدَّيْرِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ بْنِ

مسعود عن ابن عباس قال دخل نسوة من المهاجرين والانصار على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله يعِدْنَهَا فِي عِلَّتِهَا فَقُلْنَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ - كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لَدُنْيَا كُنَّ وَتَمَامَ رِوَايَتِهَا ذَكَرَ كَرْدِي وَابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ رِوَايَتِ كَرْدِي مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ تَأْخِرَ آخِرِهَا صِدُوقُ رِوَايَتِ كَرْدِي

### و اما آنچه از احتجاج روایت است

اینست: قَالَ سُؤْدِيدُ بْنُ غَفَلَةَ لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْمَرَضَةَ الَّتِي تُوفِّيَتْ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا النِّسَاءُ نِسَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَعِدْنَهَا فَقُلْنَ لَهَا كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَصَلَّتْ عَلَيَّ أَيْبَاهَا ثُمَّ قَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لَدُنْيَا كُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ لَفْظَتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَشَنَنْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحًا لِقَوْلِ الْحَدِّ وَاللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ وَقَرَعَ الصِّفَاءَ وَصَدَعَ الْقِنَاءَ وَخَطَلَ الْأَرَاءَ وَزَلَلَ الْأَهْوَاءَ وَبَسَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لِأَجْرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّقْتَهَا وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا فَجِدْعًا وَعَقْرًا وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيَحْتُمُّونِي أَنْ يَزْعُرُوا عَنْ رِوَايَتِي الرَّسَالَةَ وَقَوَاعِدِ التُّبُوءِ وَالِدَّلَالَةَ وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالِدِّينَ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ [صفحه ۳۰۵]

### روایت معانی الاخبار

در خبر معانی الاخبار با خبر احتجاج در چند جمله اختلاف است اول به جای عائفه لدنياكم قالیه لرجالکم به جای دنیاکن و رجالکن است دوم: قبل ان عجمتم - بعد ان عجمتم. سوم: بعد از لفلول الحد. خور القناه است به جای صدع القناه. و جمله واللعب بعد الحد و قرع الصفاء را ندارد و بعد از خطل الاراء به جای آراء الرأی آورده و کلمه زلل الاهواء هم در این روایت نیست. و بعد از ربقتها (حملتم اوقتها) را ندارد و به جای بُعْدًا لِلْقَوْمِ (سَخْفًا) است و به جای زَعْرُوهَا (زَحْزُوهَا) و به جای الروح الامين (الوحي الامين) است و به جای بامور الدنيا (بامر الدنيا) است

### و اما در روایت امالی

عبارت حدیث چنین است فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لَدُنْيَا كُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ لَفْظَتُهُمْ بَعْدَ إِذْ سَبَرْتُهُمْ بَعْدَ إِذْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحًا لِأَفْوَنِ الرِّأْيِ وَخَطَلَ الْقَوْلِ وَخُورِ الْقِنَاءِ وَكَبَسَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لِأَجْرَمَ وَاللَّهُ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّقْتَهَا وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا فَجِدْعًا وَعَقْرًا وَرَغْمًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيَحْكُمُنِي أَنْ يَزْحَرُوا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مَا نَقَمُوا وَاللَّهُ مِنْهُ إِلَّا نَكِيرٌ سَيْفِهِ وَنِكَالٌ وَقِعُهُ وَتَمْرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَالَلَهُ لَوْ تَكَافَوْا عَلَيْهِ عَنْ زَمَامِ نَبْدَةِ إِلَيْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَعْتَلَقَهُ ثُمَّ لَسَارَبِهِمْ سِيرَةً سَجَحًا فَإِنَّهُ قَوَاعِدُ الرَّسَالَةِ وَرِوَايَةُ التُّبُوءِ وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ الطَّيِّبِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ الدِّينِ وَالِدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

### شرح لغات حدیث

مَرَضُهُ: بر وزن تَمَرَهُ بیماری. تُوفِّيَتْ: بصیغه مجهول یعنی میرانده شد. يَعِدْنَهَا: از باب عَدْتُ المریض اَعُوْدَهُ یعنی زیارت کردند او را. عَائِفَهُ به معنای کراهت دارنده. قَالِيَةً: از باب قَالَيْتُ الرَّجُلُ اِي [صفحه ۳۰۶] از باب رَمَى اِي اَبْغَضْتَهُ یعنی کینه او را دارم و از این باب است آیه شریفه مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى - لَفْظَتُهُمْ: لَفْظٌ رِيقُهُ وَغَيْرُهُ لَفْظًا مِنْ اَبِي الْحَسَنِ اِي اَبْغَضْتُهُمْ: از عَجَم است از باب قَتَلَ به معنی دندان گرفتن و جانشین کردن گرفته شده است عجمت العود اذا عَضَضْتَهُ لَانظَرَ اَصْلَبُ هُوَ اَوْ رَخُو يَعْنِي بِه دَنَدَانِ گِرَفْتَم چوب را که ببینم سخت است یا سست است کنایه از امتحان کردن است. شَنَنْتُهُمْ یعنی بغض ایشان را دارم. سَمْتُهُمْ یعنی

ملول شدم از ایشان. سبرتهم: یعنی عمق و باطن ایشان را شناختم و امتحان کردم. قبحاً: قبح بضم قاف مصدر قَبَّحَ مانند شَرَّفَ به معنای زشتی است. لَفْلُول: بقاء از قَلَّ بر وزن فلس است و آن رخنه‌ای را گویند که در تیزی شمشیر واقع شود و جمع آن قُلُول است بر وزن قُلُوس و خلیل نحوی قُلُول را مصدر دانسته و شاید این معنی اصلح باشد و قَلَّ نیز مرد فراری را می‌گویند و مفرد و تشبیه و جمع آن یکسان است. الحدّ: مراد تیزی شمشیر است و مانند آن و به معنی باس نیز آمده و در نسخه دیگر لَفْلُول آمده و آن از اَفْن است بر وزن فلس به معنای نقص و به معنای ضعیف الرأی هم آمده. الجَدّ به معنای کوشش کردن الرأی به معنای اعتقاد است قرع به معنای کوبیدن. الصِّفَاءُ: سنگ سخت و نرم را گویند. خَوْر القنّاء: خور بمعنی ضعیف و قنّاء نیزه و عصا را گویند. خطل: منطوق فاسد و مضطرب را گویند. زَلَل: کج شدن و لغزیدن. اهواء: جمع هوا میل نفس است به چیزی که مذموم باشد و منحرف شدن را گویند. سخط به معنای غضب و خشم است و آن به نفس و علی هر دو متعدی می‌شود. لا-جَرَم یعنی لابد و لا-محاله و حَقّاً و به معنای قسم هم گفته شده مثل لاجرم لا فعلن کذا ربقتها: ربق بر وزن حمل ریسمانی است که رشته زیاد دارد و مفرد آن ربقه است و حیوانات را به آن می‌بندند اوقتها مفرد اَوْق است بر وزن فلس مراد مشقت و سختی نامیلیم را گویند و شاید زیادی تاء برای مبالغه باشد یا دلالت بر وحدت باشد برای آگاهی دادن به اینکه شدت و سختی آن امر منفرد است از سایر افراد آن شنتت بشین نقطه‌دار و دو نون و در کشف الغمه بسین مهمله است و آن به معنای جدا کردن و اگر بسین مهمله باشد مراد جدا کردن بدون تفریق است یعنی ارسلته ارسالاً من غیر تفریق - عارها: عار چیزی را گویند که عیب آن را گویند و در بعضی از نسخه‌ها غارتها آورده از باب شَتُّوا الغارة یعنی جدائی افکندند میان لشکر. فجدعا: جدع مصدر است به معنای جدا کردن و بُریدن گوش و دست و لب را گویند. عقر: مصدر است و به معنی جراحت وارد کردن است. سَحَقاً به معنای بُعد و دوری است و دور کردن. رغم: بینی به خاک مالیدن است. آئی: ظرف است به معنی کَيْفَ. زحز حوها: به دو حاء یعنی دور کردند او را. و زَعَزَعوها یعنی تکان دادند و جنبانیدند. رواسی: کوههای ثابت را گویند. طَبین: محرکه یعنی زیرک و حاذق از طَبِنَ یطبن از باب عَلِمَ یعلم و اسم فاعل آن طَبِنَ وزن کَيْفَ و طابن است. خسران به معنای ضرر و ضدّ ربح است و به معنای گمراهی است نیز [ صفحه ۳۰۷ ]

## وجه اعراب سخنان حضرت

### اشاره

قولها کیف اَصِيْبَتْ مِنْ عِلَّتِكَ: کلمه مِنْ بیانیته است یعنی بر چه حالی از علّت خود شب را صبح کردی - قولها عائفه لدنيا كنّ قالیه لرجال كنّ شاید مذکر آوردن ضمیر جمع در روایتی که از معانی الاخبار نقل شد به اعتبار تعمیم خطاب برای زنان و مردانشان باشد و شریک گردانیدن مردان باشد با زنان در جواب و به منزله حاضرین باشند بلکه عمده مردانشان باشند و مقصود آن حضرت مردان ایشان بوده بنابر این مضاف داخل در مضاف الیه است و ممکن هم هست که داخل نباشد به اینکه مراد از ضمیر خصوص زنها باشند و اطفال ذکور هم بر سیل تغلیب باشد زیرا که اطلاق مرد بر طفل از روی حقیقت نیست قولها علیها السلام: فقبحاً لفلول الحدّ قبحاً بنابر مصدریت نصب داده شده و عامل آن محذوف است و جوباً سماعاً و قیاساً نیز گفته شده قَبَّحَ قبحاً و جمله انشائیّه دعائیه سَیْقِیاً وَ رَعِیاً لَمَّا اینکه آن در دعای خیر گفته شده و اینجا در دعای شَرّ است - و لام لفلول برای اختصاص است یعنی تخصیص داده شده فلول حدّ به دعا و مجرور در معنی فاعل است برای مصدر و حرف جرّ داخل است بر آنچه که در معنی مفعول است و لام برای تقویت است و تقدیر آن چنین می‌شود قَبَّحَ اللهُ فلول الحدّ و احتمال مصدر بودن قبح از غیر این باب و مابعد آن بعید است زیرا که داعیه‌ای برای استلزام تکلیف نیست - و اضافه در جمله فلول الحدّ و مابعد آن به سوی فاعل است به استثنای جمله قرع الصِّفَاءُ و صدع القنّاء که اضافه به سوی مفعول است قولها علیها السلام: فَبَسَّ مَا قَدَمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ کلمه أَنْ مخففه از

مثقله است و اسم آن ضمیرشان است که محذوف است و جمله سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ در موضع خبر است و إِنَّ با دو معمول آن محلاً مرفوع است بنابراینکه مخصوص به ذمّ است یعنی بئس ما قَدِّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ- و احتمال هم دارد که مخصوص حذف شده باشد و حرف تاکید محلاً مجرور باشد بنابراینکه مابعد آن علت باشد یعنی بئس ما قَدِّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ عقوبات الله و نعماته لَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَخَطَ عَلَيْهِمْ- و واو و فِي الْعَذَابِ عَطْفٌ است و جمله بعد از آن معطوف است بر جمله سَخَطَ اللَّهُ قَوْلَهَا عَلَيْهَا السَّلَام: لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّنَتْهَا وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَنْتَهَا وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ جواب قسم است و لام، لام جواب است بنابراین آنچه از فراء که یکی از علماء نحو است حکایت شده از اینکه لَا جَرَمَ به معنای قسم نقل شده و به معنای حَقّاً است و قَلَّدْتُهُمْ و دو جمله‌ای که در دنبال آن است بصیغه متکلم است و ضمیرهایی که مضاف إليها هستند راجع به اعمال بد ایشانست که به واسطه آنها مستوجب سخط و عذاب خدا و خلود در عذاب که مدلول علیهای در این [ صفحه ۳۰۸ ] مقام است و محتمل است ضمیرها راجع به سوی فلول حدّ باشد و خورالقنأه و آنچه از این معانی و صفاتی که بعد از آن ذکر شده- و ممکن است که کلمه قَلَّدْتُهُمْ به صیغه غائب و تاء تانیث باشد و ضمیرهای فاعلی که در آن و جملات بعد آن است ضمیرهای فاعلی که مستتر در آنها است راجع باشد به سوی چیزی که مرجع است برای ضمیرهایی که به آنها اضافه شده الا اینکه کلمه شَنَنْتُ در این صورت ناچار است از اینکه از باب تفعیل باشد نیز ولی در کتب لغت برنخوردم که اشاره‌ای به آن شده باشد و اشاره نشدن آن برای این احتمال مضر نیست زیرا که گفته شده عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود قولها علیها السلام فجداً و عقراً تا آخر منصوبند بنابر مصدریت بفعلهای محذوفه و جوباً چنانچه در قبحا گفته شد و لام در للقوم مانند لام در لِفُلُولِ الْحَدِّ است در آنچه ذکر شد از وجه و احتمال هر طور باشد و تقدیر جَدَعَهُمُ اللَّهُ جَدَعاً و عقرهم الله عقراً است قولها علیها السلام: وَيَحْتُمُّمُ در منتهی الارب گفته است که گفته می‌شود و یح لزید و یحاً له رفع داده می‌شود بنابر ابتدائیت و نصب داده می‌شود به ضمیر آوردن فعل و و یح زید و و یحّه نصب آنها نیز به ضمیر فعل است و و یحاً زید نیز به همین معنا است انتهی و شاید بهتر این باشد که در مانند این مورد گفته شود چون سیاق آن برای افاده تعجب است منصوبست برای حذف حرف نداء به معنای یا وَيَحْتُمُّمُ چنانچه در ویل گفته می‌شود و یا وَيَلْتَنَا در مقام تلّهف و تعجب و وجه در تذکیر ضمیر وَيَحْتُمُّمُ بنا به روایت امالی شیخ همان وجه در تذکیر ضمیر است در قول آن حضرت علیها السلام عائفة لدنیاکم که قبلاً گفته شد قولها: ائی زحزحوها ضمیر راجع به خلافت است که دلیل بر آن آورده شده به قرینه مقام پس معنای عائفة لدنیاکم در آن تشبیهی است برای دنیا و آنچه در آن است از لذتهائی که مزوج به یکدیگر است به چندین برابر از آنها به طعامی که آن مکروه خاطر و طبع از آن متنفر باشد و قولها علیها السلام: لَفَطْتُهُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَنْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَّزْتُهُمْ بنابر روایت معانی الاخبار معنای این می‌شود که ایشان را از دهان انداختم پیش از آنکه دندان بر آن گذارم و کینه آنها را در دل گرفتم بعد از اینکه آنها را امتحان کردم- حاصل معنی این می‌شود که من آنها را از نظر انداختم پیش از اینکه آنها را امتحان کنم زیرا که حالات آنها را قبلاً- می‌دانستم و به بدی باطن آنها عارف بودم و پس از امتحان آنها بغضشان را در دل گرفتم برای اینکه کارهای بد آنها را دیدم و اما بنابر دو روایت اخیر فقره اولی ظاهر و فقره ثانیه تاکید است برای فقره اولی و حاصل معنای آن چنین می‌شود که آنان را از چشم خود انداختم و کینه آنها را در دل گرفتم و از آنها قبلاً ملول شدم بعد از آنکه امتحانشان کردم- علی ای حال در فقره اولی تشبیه فرموده است ایشان را بر آنچه در آنها بوده از سوء سریره و زشتی کارهایشان که صاحبان علم و دیانت از آنها مشمئز باشند [ صفحه ۳۰۹ ] به طعام تلخ و بدی که طبع و ذائقه از آن نفرت دارد پس ضمیر هُم هُم استعاره بالکنایه است از آن و لفظ و عجم هم استعاره تخیلیه است قولها علیها السلام: فقبحا لفلول الحدّ نفرینی است در حق ایشان و سرزنش و توییخی است بر ضرر آنها به علت کارهای بد و صفات زشت ایشان که آنها عبارتست از چند امر



فلول الحدّ و خور القنأه یا صدع القنأه: کنایه است از نشستن ایشان از قیام بر علیه غضب کنندگان خلافت امیر مؤمنان علیه‌السلام و حق زهراء سلام‌الله علیها و جنگ نکردن با ایشان و ساکت ماندن از آنچه می‌دیدند از ظلم و جور و ستمهایی که نسبت به امیر مؤمنان و فاطمه وارد می‌آوردند با اینکه معروف به اهل خیر و صلاح بودند و می‌توانستند دفع ظلم از اهل بیت پیغمبرشان بکنند و به خوبی قدرت داشتند گویا در تیزی شمشیرهایشان رخنه‌ها و کندها بوده و نیزه‌های آنان سست بوده و بی‌اثر بوده و یا ضعف و شکاف در آنها بوده و سوراخ‌کننده و کارگر نبوده

#### امر ۰۲

اللَّعْبُ بَعْدَ الْجِدِّ: بنا به روایت احتجاج و مراد به آن بی‌باکی و بی‌بند و باری ایشان است به امر دین بعد از اینکه کوشش در آن داشتند به نحوی که گویا دین را اسباب بازی خود قرار دادند در میان خودشان

#### امر ۰۳

قرع الصفاة: بنا بر آن روایت نیز و آن کنایه از منتهای ذلّت و خواری است از جهت اینکه مطیع و منقاد کسانی شدند که آنها را به طرف خود کشیدند و تحمیل کردند اذیت کسانی را که آنها را آزار کردند پس معنی چنان می‌شود که ایشان رسیدند در ذلّت و خواری به حدی که دشمنان ایشان سرهایشان را کوبیدند بعد از اینکه خودشان سرهای خود را کوبیدند یعنی خودشان به خودشان بد کردند و منحرف شدند

#### امر ۰۴

خطل الاراء: و نزدیک به آن است افون الرأی بنا بر روایت معانی الاخبار و خطل القوم بنا بر روایت آمالی که مراد از آن فساد رأیهای ایشان و اضطراب آنها است از جهت اینکه از حق و اهل آن برگشتند و حق را در غیر موضع خود قرار دادند و اهل بیت علیهم‌السلام را از حقوق ایشان منع کردند و چنین اظهار داشتند که مقصود ایشان از این کار حفظ دین و حفظ اسلام و مسلمانان است

#### امر ۰۵

زَلَّ الْأَهْوَاءُ: بنا به روایت احتجاج یعنی لغزشهایی که به سبب آن مستوجب هلاکت همیشگی و عذاب ابدی شدند از جهت پیروی کردن ایشان از هواهای گمراه‌کننده و خواهشهای نفسانی هلاک‌کننده و بئس ما قَدَمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ (تا آخر) یعنی محققاً آنچه را که مرتکب شدند [صفحه ۳۱۰] برای غضب خلافت برای خودشان و غضب حقوق اهل بیت و مداخله ایشان در آن بخودی خودشان و چنین پنداشتند که این نفع عاجلی است برای آنها و نیست اینچنین مگر اینکه عاقبت بدی برای آنست و بد خانه‌ایست که برای خود در آخرت تهیه کرده‌اند و خدا بر آنها خشمگین است و در روز قیامت ایشان در عذاب جاویدان خواهند ماند

#### امر ۰۶

لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتَهُمْ رَبِّقْتَهُمْ (تا آخر) این تشبیهی است برای ایشان در مهلت دادن خدا ایشان را در مقدار کمی از زمان پس مؤاخذه خواهد کرد از ایشان بر آنچه که مرتکب شدند از کارهایشان به سخت‌ترین عذاب همیشگی که نتوانند از آن خلاص شوند هرگز و

تشبیه فرموده است آنها را به حیواناتی که رها و آزاد بوده‌اند در زمانی و زراعات صاحبان آن را فاسد می‌کردند و همچنین باغها و بستانهای مردمان را، پس آنها را گرفتند و بستند به طنابها و ریسمانها و مواظب و ملازم آنها شدند که خود را رها نکنند و باز به حالتی که سابق داشتند و زراعات و باغها و بستانها را فاسد می‌کردند فساد نکنند یعنی خدا غاصبین خلافت و حق اهل بیت پیغمبر را به حال خود نخواهد گذارد و زود باشد که انتقام سخت از آنها خواهد کشید به سبب آنچه که کرده‌اند و تعبیر به لفظ ماضی در کلمه قلدتهم و مابعد آن یا به اعتبار تحقق وقوع است یعنی حتما خدا انتقام سخت خواهد کشید و یا انتقام واقع هست ولی در نظرها ظاهر نیست و شاید اسناد فعل در فقرات سه گانه به خود فاطمه سلام الله علیها باشد به لحاظ ظلم و ستمهایی که بر او کرده‌اند که آنها سبب مترتب شدن عذاب شدید است بر ایشان و جمله قول آن حضرت که فرموده سَيَنْتُ و خیر دادن به این کلمه بسین مهمله دلیل است بر اینکه عار و ننگ بر ایشان احاطه دارد و شامل همه اعضاء و اجزاء ایشان است مانند شامل بودن جامه به بدن و سرازیر شدن و ریختن آب از اطراف ظرف

### امر ۰۷

وَيَحْتُمُّ أُنَى زَخْرُحُوهَا عَنِ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ (تا آخر) این سخن از آن حضرت در مقام تعجب است یعنی وای بر ایشان بسی عجب است از بدیهائی که به سوء اختیار بر ما وارد کردند از جهت زایل کردن خلافت از کسی که نسبت او به رسالت مانند نسبت کوههای سخت ثابت است به زمین پس همچنانکه زمین بدون کوههای ثابت استقراری برای آن نیست رسالت هم بدون خلافت ثابت و برقرار نمی‌ماند و همچنین خلافت نسبت به رسالت نسبت پی‌ها و پایه‌های خانه است به خانه که اگر پایه‌های خانه نباشد خانه خراب خواهد شد همچنین هرگاه پایه خلافت نباشد بنای نبوت منهدم می‌شود و نسبت خلافت خلیفه به رسول خدا صلی الله علیه و آله [ صفحه ۳۱۱ ] مانند نسبت روح است به جسد برای اینکه خلیفه عالم بما کان و ما یکون است و گویا مهبط روح الامین است و کسی که حاذق و زیرک و بینا است به امور دین و دنیا و آخرت و اولی و آنها از او عدول کردند به سوی کسی که به ضد صفاتی که ذکر شد متصف است

### امر ۰۸

الَا- ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یعنی آنچه ذکر شد از غضب خلافت زبانی است واضح و آشکار و به این جهت در دنیا و آخرت زیان کارند پس بعد از امیر مؤمنان علیه السلام احدی پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شایسته خلافت و زمامداری و رتق و فتق امور دنیا و دین و حلال مشکلات دینی و دنیوی نیست و غیر از علی علیه السلام کیست کسی که بیرون کند مردمان را از وادی حیرت و جهالت و گمراهی و دلالت کند آنها را به راه راست و برساند ایشان را به بهشتهای جاویدان و ثوابهای اخروی

### ترجمه سخنان فاطمه در جواب زنها مهاجر و انصار

در کتاب احتجاج از سوید بن غفله روایت شده که گفت چون مریض شد فاطمه زهراء سلام الله علیها به مرضی که در آن از دار دنیا رحلت فرمود زنها مهاجر و انصار برای عیادت نزد آن حضرت جمع شدند و عرض کردند چگونه صبح نمودی از این علت که در توسست ای دختر رسول خدا حضرت فاطمه حمد خدای تعالی را بجا آورد و صلوات بر پدر بزرگوارش فرستاد پس فرمود صبح کردم قسم به ذات خدا در حالتی که دنیای شما را ناخوش دارم و مردهای شما را دشمن دارم ایشان را از دهان افکندم بعد از آنکه به زیر دندان آزمودم و دشمن ایشان شدم بعد از آنکه ایشان را به محک امتحان در آوردم چه بسیار زشت است شکستگیهای تیزی

شمشیرها و بازی بعد از جدّ و کوشش‌ها و اختیار مذلت و خواری‌ها و شکاف اطراف نیزه‌ها و فساد رأیها و لغزش هواها و چه بد است سخط و غضب خداوند عالمیان و عذاب جاودان که ایشان برای خود پیش فرستاده‌اند ناچار ربقه اعمال زشت ایشان را برگردن ایشان آویختم و سنگینی این بارهای گران را بر دوش ایشان افکندم و ننگ آنها را بر اطراف جسد ایشان پراکنده نمودم پس خواری و بدی و دوری از رحمت الهی برای جماعتی باد که بر ما ستم نمودند وای بر ایشان چگونه گردانیدند خلافت را از کوههای ثابت رسالت و ارکان بنیان نبوت و هدایت و محلّ نزول روح الامین و ماهر به امور دنیا و دین، نیست این مگر ضرر و زیان آشکار

### دنباله سخن حضرت فاطمه

وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا مِنْهُ وَاللَّهِ نَكِيرٌ سَيِّفُهُ وَقَلْبُهُ مُبَالَاةٌ [صفحه ۳۱۲] بِحَتْفِهِ وَشِدَّةِ وَطْنِهِ وَنَكَالٍ وَقَعْتَهُ وَتَمَرُّهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَتَالَلَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ الْأَلَانِيَةِ وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَلَسَارِبَهُمْ سَيِّراً سِيَّجِحاً لَا يَكَلِّمُ خِشَاشُهُ وَلَا يَكَلُّ سَايِرُهُ وَلَا يَمِلُ رَاكِبُهُ وَلَاؤُرْدَهُمْ مِنْهَا نَميراً صَافِياً رَوِيّاً تَطْفُحُ ضَفَّتَاهُ وَلَا يَتَرْتُقُ جَانِبَاهُ وَلَا صَدْرَهُمْ بِطَاناً وَنَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَاعْلَاناً وَلَمْ يَكُنْ يَخْلِي مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ وَلَا يَخْطِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَشَبَعَهُ الْكَافِلُ وَبَانَ لَهُمُ الرَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سِنَاتٌ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَمَا عَشَتْ أَرَاكُ الدَّهْرُ عَجَباً وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ لَيْتَ شِغْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا وَعَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا وَعَلَى أَيِّهِ ذُرِّيَّةٌ أَقْدَمُوا وَاحْتَنَكُوا لِبَيْتِ الْمَوْلَى وَبَيْتِ الْعَشِيرِ وَبَيْتِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً وَبِهِ رَوَيْتَ مَعَانِي الْأَخْبَارِ چنين فرموده و مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنِ نَقَمُوا مِنْهُ وَاللَّهِ نَكِيرٌ سَيِّفُهُ وَشِدَّةِ وَطْنِهِ وَنَكَالٍ وَقَعْتَهُ وَتَمَرُّهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَتَالَلَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَلَسَارِبَهُمْ سَيِّراً سِيَّجِحاً لَا يَكَلِّمُ خِشَاشُهُ وَلَا يَكَلُّ سَايِرُهُ وَلَا يَمِلُ رَاكِبُهُ وَلَاؤُرْدَهُمْ مِنْهَا نَميراً صَافِياً رَوِيّاً تَطْفُحُ ضَفَّتَاهُ وَنَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَاعْلَاناً وَلَمْ يَكُنْ يَخْلِي مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ وَلَا يَخْطِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَشَبَعَهُ الْكَافِلُ وَبَانَ لَهُمُ الرَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَسَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَمَا عَشَتْ أَرَاكُ الدَّهْرُ الْعَجَبُ وَإِنْ تَعَجَّبَ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا الْإِمَالِي وَاللَّهِ لَا يَكَلِّمُ خِشَاشُهُ وَلَا يَتَعَجُّعُ رَاكِبُهُ وَلَاؤُرْدَهُمْ مِنْهَا رَوِيّاً فَضْفاضاً تَطْفُحُ ضَفَّتَاهُ وَنَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَاعْلَاناً قَدْ خَتَرَ بِهِمُ الرِّيَّ غَيْرَ مُتَحَلِّلٍ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا تَعَمَّرَ النَّاهِلُ وَرَدَعَ سُورَةَ سَيْغِبٍ وَفَتَحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَسَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَهَلُمَّ فَاسْتَمِعْ فَمَا عَشَتْ أَرَاكُ الدَّهْرُ عَجَباً وَإِنْ تَعَجَّبَ بَعْدَ الْحَادِثِ فَمَا بِاللَّهُمْ بِأَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا أَمْ بِأَيِّهِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا لِبَيْتِ الْمَوْلَى وَبَيْتِ الْعَشِيرِ وَبَيْتِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً

### شرح لغات

قولها علیها السلام: و نَقَمُوا در مصباح است که نَقَمْتُ علیه امره و نَقَمْتُ منه نقما اذا عیت و کَرِهْتُ از باب ضرب و از باب تعب نیز گفته شده پس نَقَمُوا یعنی عیب گفتند و کراهت داشتند اشدّ کراهت برای بدی فعلشان- نکیر: بر وزن امیر از انکار است و در وضع اصلی خلاف عرفان را گویند و پس از آن در عیب و نهی استعمال شده و از این باب است قول خدای تعالی فکیف کان نکیر یعنی پس چگونه می‌باشد انکار کردن من فعلهای ایشان را- مبالاة- مصدر کلمه لا اُبالی است به معنای اهتمام و کوشش- بحتفه: حتف به معنای هلاکت و مردن است. و طئه: به معنی پامال شدن است. نکال: اسم مصدر است از تنکیل به معنای عذاب است. و قعته: صدمه حرب و جنگ. تَمَرُّهُ به معنای غضب و سوء خلق است. تَمَرُّهُ: از باب تفاعل از مُرُّهُ به معنای تلخ است بنابراین معنا چنين می‌شود که نَقَمُوا منه و ان کان مُرّاً فی ذات الله غضوباً و آن [صفحه ۳۱۴] کنایه است از غضب و از تَمَرُّهُ به معنای تحریک و اضطراب

است- و ذات: در اصل تانیث ذا است و آن در اصل ذَوَى است بر وزن سبب لام الفعل آن حذف شده و آن به معنای صاحب است و اعراب داده می‌شود به واو و الف و یا یعنی ذو و ذا و ذی و در حال اضافه استعمال نمی‌شود مگر به اسم جنس و تاء تانیث هم به آن ملحق می‌شود مثلاً- گفته می‌شود امرأه ذات جمال و نظر به اسمیت بناء نوشته می‌شود و بهاء هم جایز است نوشته شود برای معنای وصفیت که دارد که آن عبارت است از مصاحبه و پس از آن معنای مستقل برای آن قرار داده شده که از آن به اجسام تعبیر می‌شود و گفته می‌شود ذات زید یعنی حقیقت و ماهیت او و امّا قول ائمه علیهم السلام فی ذات الله نظیر قولشان فی جنب الله و لوجه الله و مانند اینها است پس به معنای فی الله است و قولها علیها السلام: ما لُوا از باب مال عن الطريق است یعنی راه را ترک کرد و به طرف دیگری میل کرد و نزدیک به همین معنی است کلمه تکافوا بنا بر دو روایت معانی الاخبار و امالی و تکافوا از باب تفاعل از کَفَّ است به معنای دفع و صرف المَحَجَه: جاده و راه را گویند- اللاتحه: اسم فاعل از لاح الشیء و یَلُوْح به معنای پیدا و ظاهر شدن است- و زالوا الحجه یعنی دور شدند از دلیل و برهان- لَرْدَم یعنی هرآینه برمی‌گردانید ایشان را- اعتلقه به معنای احبّه است یعنی علاقه به او پیدا کرد و او را دوست داشت- سُبْح: بتقدیم جیم بر حاء بر وزن عُنُق یعنی گردن است و نیز به وزن قُفْل هم گفته شده به معنای سهل و آسان است- لا یکلم: از باب قتل یقتل کَلَمَ یَکَلُم به معنی جَرَحُ یَجْرُحُ و از باب ضرب هم استعمال شده پس لا- یکلم به معنای لا یجرح است- خِشاشه: به دو شین چوبی است که داخل بینی شتر می‌کنند یعنی در استخوان بینی یا ریسمانی است از مو برای اینکه آن را تحت فرمان خود درآورند. لا یتعتع- تعتعت الرّجل یعنی حرکت داد پا را به عنف و سختی و تعتعه تردد در کلام و به سختی سخن گفتن را گویند- لا- یکل یعنی خسته نمی‌شود از کلال به معنی خستگی است- لا- یمل یعنی ملول نمی‌شود. لَمَأُورَدَهُمْ: از باب ورد البعیر و غیره علی الماء یعنی رسید شتر و غیر آن به آب اسم مصدر آن وُرد به کسر واو است- مَنَهَلًا: در صحاح است که منهل به معنای مورد و چشمه آبی است که در چراگاه شتر وارد آن می‌شود- نمیراً: نمیر بر وزن امیر آب خوشگوار صاف یا غیر صاف را گویند و شیخ صدوق (ره) از حسین بن عبدالله بن سعید عسکری نقل کرده که گفته است تمیز آبی است نموکننده در جسد- صافیاً: از باب قَعِدَ آب خالص صافی از کدورت را گویند. رَوِیًا: اَبْر بزرگی را گویند که قطرات درشت بزرگ از آن بیارد و آن بر وزن سَیْقِی است. فضفاضاً: بفتح فاء و سکون ضاد و فضفضه جامه گشاد و زره گشاد و زندگانی با وسعت را [ صفحه ۳۱۵ ] گویند- تطفح: از باب منع گفته می‌شود طفح الاناء طفوحاً یعنی پر شد ظرف و لبریز شد- ضَه فُتَاه: بکسر ضاد نقطه‌دار و تشدید فاء تشبیه ضَه فُتَاه، دو طرف نهر را گویند و ضَه فُتَاه بحر ساحل آن را گویند و ضَه فُتَاه وادی طرف آن را گویند و دو طرف سینه را ضِفْتَاه گویند- لا یَتَرَنُّوْ: رَنَّقَ الماء از باب فَرَحَ و نَصَرَ است و تَرَنَّقَ به معنای کَدَرَ یعنی آب گل آلودی که گِل او غالب باشد بر آب- لَأَصْدَرَهُمْ: اصدار خلاف ایراد است همچنانکه صَدْر بکسر صاد خلاف وُرد است و آن بیرون بردن شتر و غیر آنست از آبگاه عکس ایراد- بِطَانَا: بکسر باء جمع بَطْن است بر وزن کِیْفَ یعنی بزرگ شکم و مراد در اینجا شکمهایی است که از آشامیدن زیاد پر شده باشد و بطان در مقابل خِمَاص است یعنی شکمهای خالی. خَثَر: بخاء نقطه‌دار و تاء سه نقطه به معنای غلظ گفته می‌شود- خَثِرَ اللَّبَنَ یعنی غلیظ و بسته شد شیر- وَ تَحَيَّرَ الماء تَحَيَّرًا: یعنی جمع شد آب و دور زد و از این باب است حائر یعنی محلّ جمع شدن آب- الرّی: بکسر راء یعنی سیرابی ضدّ عطش که به معنای تشنگی است- نصح: یعنی پند سودمند داد- یَحْلِی: یعنی استفاده می‌کند به فائده بزرگی و این لفظ در مقابل انکار استعمال می‌شود. مُتَحَلِّلٌ یعنی زینت کننده به زیور بِطَائِل: طائل به معنای فایده است و استعمال نمی‌شود به این معنی مگر در نفی چنانچه گفته می‌شود لا- طائل یعنی بی فائده- یَحْظِی: از باب تَعَبَ یَتَعَبُ گفته می‌شود حظی یحظی حَظَّهُ وَ حَظْوَهُ بضم و کسر حاء به کسی گفته می‌شود که بلند مرتبه شود و بر چیزی ظفر یابد و حَظِّیَه کَفَیَّتِه حظ و نصیب و بهره را گویند چنانچه در منتهی الارب گفته شده و شاید یحظی در عبارت اشاره و مراد از یکی از دو معنای اخیر باشد در این صورت در عبارت شبه قلب است یعنی بهره نمی‌برد دنیا از او و در یکی از نسخه‌ها- رِی بفتح و کسر راء قبلاً گفته شد ضدّ عطش است و فعل آن رَوِیَ مانند رَضِیَ. تَغْمَر: بغین نقطه‌دار در صحاح است که غمر قدح کوچک را گویند یا

کوچکترین قدحها و تغمر از این باب است و آن آشامیدن کمتر از سیراب شدن است - النَّاهِلُ: شخص تشنه و عطشان را گویند و آن از لغات اضداد است و در اینجا مراد دَوْمٌ است - شَبَعَه: سیر شدن یکمرتبه را گویند - الكافل: این لفظ در چند معنی استعمال شده یکی کافل کسی را گویند که سرپرستی عیال انسانی را کند دَوْمٌ کسی که چیزی نخورد سوم کسی که روزه به روزه برساند چهارم ضامن را گویند و در اینجا مراد یکی از سه قول اول است به اعتبار آنچه که لازم است برای او غالباً و آن حاجت به طعام داشتن است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه فرموده که مراد کافل یتیم است زیرا که حلال نیست برای او مگر به قدر کمی مراد اینست که حلال نیست برای او خوردن مال یتیم - ردعه: یکمرتبه از ردع را گویند بفتح راء و سکون دال و آن به معنای بازداشتن و دفع است و فعل آن از باب مَنَعَ است - سَوْرَةٌ: بر وزن تمره مراد حدّت و شدت گرسنگی است - شَرَرَه: شرر بفتحتین شراره‌ای است که از آتش جدا می‌شود و مفرد آن بکسر شین است [ صفحه ۳۱۶ ] الساغِب به معنای گرسنه است مانند سَيِّغْبَان و آن سَعَبٌ است مانند لَقَبٌ - لَبَان: بَانَ الامر به معنای ظَهَرَ وَ وَضَحَ - بمعجزین به معنای فوت شوندگان از باب اعجزه الشیء ای فاته - هَلَمٌ: اسم فعل است به معنای تعال یعنی بیا گفته که اصل آن هاء تنبیه است و لَمٌ امر است از لَمَّ اللهُ شَعْنَهُ یعنی جمع الله و ضَمَّه و الف هاء حذف شده برای کثرت استعمال - و گفته شده اصل آن هل امّ به معنای قَصَدَ است حرکت لام حرکت همزه است که به آن نقل شده و همزه ساقط شده و آن یک کلمه شده و برای خواندن استعمال شده و اهل حجاز به این کلمه ندا می‌کنند بر یک لفظ برای مذکر و مؤنث و مفرد و جمع و در لغت اهل نجد ضمیرها به آن ملحق می‌شود و مطابقه می‌کند چنانچه گفته می‌شود هَلَمَّا و هَلَمُوا و هَلَمِي و هَلَمِنَ و در لازم استعمال می‌شود مثل هَلَمَّ الینا یعنی بیا به سوی ما و در متعدی هم استعمال می‌شود مثل هَلَمَّ شهداء کم یعنی حاضر کنید گواهان خود را اینست خلاصه آنچه در مصباح گفته و از کشف الغمّه نقل شده أَلَا هَلُمِّنْ فَاسْمِعَنَّ وَ مَا عِشْتُنَّ أَرَاكُنَّ الدَّهْرَ عَجْبًا بِنَابِرِینَ نَسَخَهُ هَلُمِّنْ جَمْعٌ مَوْثٌ اسْتِ و خطاب به زنها است و در بعضی از نسخه‌ها به صیغه مفرد است مثل سایر نسخه‌ها فاسمع: در مصباح است سمعته و سمعت له و تسمعت واستمعت و همه اینها متعدی بنفس و حرف هر دو می‌شود به یک معنی واستمع به قصد استعمال می‌شود و سماع به قصد و بدون قصد هر دو استعمال می‌شود فما بالهم: بال به معنای شأن و حال است یعنی چگونه است حال شما واحتنکوا: در صحاح است و احتنک الجراد الارض یعنی خورد ملخ آنچه را که در زمین است و قول خدای تعالی که از ابلیس حکایت کرده لا-حتنکن ذریته یعنی استیلاء پیدا می‌کنم البته بر ایشان المولی: برای آن معنی هائی است مالک و صاحب و همسایه و ولی و ناصر و محبّ و جلیس و غیر اینها و در اینجا به مقتضی مقام مراد زمامداری است - عشیر: بر وزن امیر نزدیک و رفیق را می‌گویند و در اینجا مراد صدیق و رفیق است

### وجوه اعراب سخنان آن حضرت

قولها: لَرَدَّهُمُ إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا: ضمیر مجرور راجع به راه و طریق است و در دوم به سوی حَجَّت است و سخن در این هنگام به طریق لف و نشر است و ممکن است که هر دو ضمیر راجع به محجه باشد در این صورت فقره ثانیه تاکید است برای فقره اولی - و جواب شرط ثانی به قرینه مقام حذف شده یا آنکه دو فقره جواب دو شرط است با هم لفظاً و معنأً لا-عتلقه: ضمیر فاعل راجع به ابی الحسن علیه السلام است و ضمیر مفعول راجع به زمام است و احتمال دارد که برعکس باشد - لساربههم: باء برای تعدیه است یعنی لَسَيَّرَهُمْ لَا يَكَلِّمُ خَشَّاشَهُ: خَشَّاش مرفوع است بر فاعلیت و مفعول محذوف است ای موضعه مِنْ [ صفحه ۳۱۷ ] فَمِ المرکوب - لَا يَكَلِّ سَائِرَهُ وَلَا- يَمِيلُ رَاكِبُهُ: برفع هر دو بنا بر فاعلیت در اوّل و بنا بر نیابت فاعل از دَوْمٌ چنانچه از شرح لغات ظاهر می‌شود نیز لا-یتتع مراکبه: بنا بر بناء للفاعل و نصب راکبه بنا بر مفعولیت یا رفع آن بنا بر فاعلیت در اوّل و بنا بر نیابت فاعل بودن چنانچه نیز از شرح لغت ظاهر می‌شود و لا-صدرهم بطانا: منصوب است بنا بر اینکه حال از ضمیر مفعول باشد و نصح لهم سرّاً و اعلانا: نصب در هر دو بنا بر مصدریت یعنی پند داد برای ایشان پندِ سری و پند آشکارا یا بنا بر ظرفیت یعنی در پنهانی و آشکارا قد تحیر بهم الری: باء برای

تعدیه است ای حیرهم یا به معنای فی - ای تحیر فیهم الزی و لم یکن یحلی: بنا به روایت احتجاج و او حالیه است و جمله بعد آن حالیه است و غیر متحل: بنا به دو روایت دیگر آن هم حال است مثل بطاناً تخطی: بقاء نقطه دار بنابر آنچه در بعضی از نسخه‌ها است ای و لم یکن تخطی طوره منتفعاً من الدنیا بنائل غیر ریّ الناهل او اللّٰه تغمّر الناهل: استثناء است از طائل و نائل و لو انّ اهل القری آمنوا أنّ با دو معمول آن در موضع رفع است بنابر فاعلیت برای فعل محذوف که آن شرط است برای لَوْ که آمنوا آن را تفسیر می‌کند هَلُمّ فَاسْمَع: مفعول استمع قولها و ما عشت اراک الدهر عجباً (تا آخر) و ممکن است که لیت شعری یا لای سِنَاد باشد و جمله‌ای که در بین واقع است معترضه باشد و ما عشت اراک الدهر عجباً: جمله خبریه یا استفهامیه باشد و هر استفهام در این صورت محذوف است یعنی ما عشت هل اراک الدهر عجباً و استفهام به معنای نفی است یعنی ما اراک الدهر عجباً به هر حال ما مصدریه زمانیه است یعنی در مدّت زندگانی تو الی ای سناد استندوا: ای استفهامیه است و محتمل است موصوفه باشد و جمله مشتمله بر آن بیانا للحادث و ان تعجب بعد الحادث فما بالهم بای سَیْنِدِ اَسَیْنِدُوا اَمْ بِاَیَّهِ عَزُوهُ تَمَسَّكُوا: ماء ما بالهم استفهامیه است و جانشین جزاء شرط است و ای: استفهامیه یا موصوفه است چنانکه گذشت. اَمْ: منقطعه است پس ممکن است جزاء شرط محذوف باشد رأساً و دلالت بر آن دارد به قول آن حضرت فما بالهم و شاید متعدی باشد اَسَیْنِدُوا بباء با اینکه اسناد به الی متعدی می‌شود برای اینکه معنای وثوق را در بر دارد واحتکوا: مفعول محذوف است یعنی و اَیَّ ذُرِیَّةٍ اَحْتَكُوا [صفحه ۳۱۸] لبس المولی (تا آخر) مخصوص است بدم محذوف ای لبس المولی مولا هم و همچنین است در نظائر آن و بس للظالمین بدلاً فاعل بس ضمیری است که بدلاً از آن تفسیر می‌کند و آن تمیز است

### معنای حدیث

وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ: استفهام است بر سیل انکار از سببی که خوانده است ایشان را به سوی اعراض از امیر مؤمنان علیه‌السلام با اینکه می‌دانستند به اینکه او سزاوارتر است به خلافت از غیر او بنصّ از خدای تعالی و رسول او و چون جمیع فضائل در او جمع بود به نحوی که عقلها از آن در تحیر بوده او را نخواستند واللّه نکیر سَیْفَه (تا آخر) و به ذات خدا سوگند که کراهت نداشتند از آن مگر از چیزهائی که باعث کراهت آنها شده یکی ضربه‌های شمشیر او بود برای انکار کردن او منکرات را یا مانند ضربه‌های شمشیر او که از آن می‌ترسیدند مانند ترسیدن درندگان از شیر درنده و دوّم: بی‌باکی او از مرگ چنانکه در روایت احتجاج است یعنی کزّار غیر فزار بود و به غیر از خدا از احدی نمی‌ترسید سوّم: شدّت اهتمام و کمال کوشش او در هلاک کردن دشمنان خدا و پامال کردن آنها چهارم: عقوبتها و عذابهای که از او به دشمنان خدا می‌رسید از جمله‌هائی که در میدانهای جنگ به دشمنان کرده پنجم: متغیّر و متنکّر شدن و حدّت و سطوت او در راه خدای عزّوجلّ و شاید مضافاً از اشاراتی که شد علت عدولشان از امیر مؤمنان علیه‌السلام ترسیدن ایشان بر نفسهایشان بوده زیرا که از او دیده بودند جنگهای بدر و حنین و خیبر و سایر جنگهای او را که به عجب درآورده بود آنها را و ترسیدند که اگر او خلیفه شود با آنها معامله‌ای کند که با پیشینیان آنها کرده و این اشاره است به بغض و حسد و کینه‌هائی که از آن حضرت در سینه‌هاشان جمع بوده و در میان ایشان جمع بسیاری بوده‌اند از خویشاوندان ایشان که آن جناب به ضرب شمشیر خود آنها را کشته بود از پدر و برادر و غیر ایشان - قولها علیهاالسلام: تالله لَوْ مالوا عن المحجّیة اللانحة (تا آخر) چنانچه در روایت احتجاج است که اراده میل و انحراف از او کردند و از گفتار و رفتار او و راه باطل را پیش گرفتند و از حجت واضحه اعراض کردند و از محجه بیضاء که شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله است سرپیچی کردند و راه کجروی را اختیار نمودند و به واجب و حلال و حرام آن عمل نکردند و از معنای حقیقی دین و قرآن صرفنظر نمودند و حقیقت اسلام را از دست دادند لَوْ تَكَاوُوا عَنْ زَمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ لَأَعْتَلَقَهُ [صفحه ۳۱۹] بنا به دو روایت معانی الاخبار و امالی تشبیه فرموده است خلافت را به زمام قطار شتر و خلیفه را به زمام شتران در دست گیرنده و کشاننده و راننده آنها بر

آنانی که قبول خلافت کرده و مالک و زمامدار امورشان شده و مراد از تکاف ایشان از زمام یعنی افسار گسیختن آنها این بوده که بعضی از آنها منع کنند از آن بعض دیگر را و راه مخالفت را پیش گیرند و آنها را از راه حق بگردانند قولها: *لَسَارِبِهِمْ سَيْرًا سَجْحًا* (تا آخر) و چنین تشبیه فرموده برایشان و آنچه را که ایشان برآند که اگر منقاد و مطیع امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌شدند و آن حضرت متولی امور ایشان می‌شد در دنیا زندگانی ایشان به رفاه بود و در آخرت هم رستگار می‌شدند به رفتن به بهشت و متنعم شدن به نعمتهای ابدی آن و منظم شدن امور معاش و معادشان بی‌اینکه در میانشان تشاجر و تنازع و اختلافی واقع شود و احدی احدی را ظلم کند و بدون اینکه کلفت و مشقتی فوق قوت و طاقت ایشان بر آنها بار کند و با این حال خود او از دنیای ایشان نبرد و مصرف نکند مگر بقدر ضرورت، آن حضرت علیها‌السلام تشبیه فرموده است آنها را به شترهای بسیاری که قائد آنها، آنها را به نرمی و ملایمی سیر دهد و به نحوی زمام آنها را بکشد که دهنشان مجروح نشود و رنج و تعب نبینند سواران آنها و ملالی نبینند سیر دهنده‌های آنها و در خلال سیر دادن آنها را به آبگاه خوب و فراوانی برسانند که آب آن جاری باشد و مجرای آن گشاده باشد و پر باشد نه‌های آن و مجرای آن را از دو طرف پر کند که آب آن کدر و آلوده نشود و نظیف و خالی از گل و کثافت و در دو طرف آن مانعی نباشد که نتواند آب بیاشامد بدون اینکه راننده آنها از آن نفع ببرد مگر به کمی از آن برای دفع حرارت و تسکین عطش خود قولها علیها‌السلام: *لَا يَكْلِمُ خَشَاشَهُ* این صفتی است واضح کننده زیرا که سیر به نرمی مستلزم آنست که دهان مرکوب مجروح نشود و همچنین قول آن حضرت *لَا يَتَعْتَعُ رَاكِبُهُ* و *لَا يَكُلُّ سَايِرُهُ* و *لَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ* صفتیست واضح کننده که غرض از آن تاکید و روشن کردن است و دلیل بر این است که به نرمی سیر کردن اقصی درجه کمال است و در وصف آبگاه به اوصاف سه گانه *مَنْهَلًا صَافِيًا رَوِيًّا* تجوز است حقیقه اوصاف آبی را که در آبگاه است و در فرموده آن حضرت *فَطْفَحَ ضَفْتَاهُ* و *لَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ* دلیل است بر اینکه آب جاری است و این برای آنست که دو جانب آبگاه مناسب نهر جاری است از چشمه و نحو آن و مراد از جمله اولی پُر بودن نهر است به حدی که آب آن از دو طرف جاری است همچنانکه مقصود از صفت *دَوْمٌ* صاف بودن اطراف نهر است و محل ورود از آن و پاکیزه بودن آن به جهت خالی بودن از گل و کثافات به نحوی که به وارد شدن آب آلوده نشود و به آشامیدن و ریختن بر طرف نهر گل آلود نشود و تغییر نکند- و قولها *قَدْ تَحَيَّرَ بِهِمُ الرَّيُّ* [صفحه ۳۲۰] کنایه است از پر شدن شکمهایشان از زیاد آشامیدن آب که گویا از بسیار آب آشامیدن شکم آنها پُر شده و آب در شکم دور می‌زند و بالا و پائین می‌رود و سرگردان است نمی‌داند کجا قرار گیرد همچنانکه بنا بر بعضی از روایات دیگر به جای *تَحَيَّرَ* - *قَدْ خَخَّرَ* یا *تَخَخَّرَ* ثناء سه نقطه بعد از خاء نقطه‌دار آورده که آن نیز کنایه از زیاد آشامیدن آب است پس این جمله صفتی است که تاکید آورده شده برای قول آن حضرت کلمه *بَطَانًا* و قولها علیها‌السلام- *وَلَمْ يَكُنْ يُحَلِّي مِنَ الْغِنَى بَطَائِلَ وَلَا يَحْطِي مِنَ الدُّنْيَا بَنَائِلَ* او غیر متحل (تا آخر) مراد آن حضرت این بوده که اگر به دست علی علیه‌السلام بود اضافه بر اینکه مهیا می‌کرد بر ایشان سعادت آخرت و ثوابها و نعمتهای آن را اسباب آسایش و رفاهیت ایشان را در دنیا هم فراهم می‌فرمود بدون اینکه خود آن حضرت از آن نفعی بخواهد یا ببرد مگر به اندازه مختصری که سد رمق کند برای زهد در دنیا قولها علیها‌السلام- *وَلَبَانَ لَهُمُ الرَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ* یعنی اگر امر خلافت در دست آن حضرت و راجع به او بود صالح از طالح و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته می‌شد و طالح و دروغگو قدرت نداشتند که امر و قول خود را کتمان کنند و آن حضرت آنها را مجازات می‌کرد به آنچه که جزای آنها بود و حالات آنها بر مردمان ظاهر می‌شد و دروغگو از راستگو و منافق از مؤمن شناخته می‌شد- و اما صالح و راستگو داعی نداشتند که امر و حال خود را کتمان کنند زیرا که در آن وقت تقیه‌ای در کار نبود و ترسی نداشتند و اما این غصب خلافتی که کرده‌اند برخلاف آنست که امر به دست آن حضرت باشد در این حال مؤمن زاهد ناچار است از اینکه امر خود را کتمان کند و در گوشه‌ای بنشیند و امر خود را ظاهر نکند زیرا که اگر حال و صدق خود را ظاهر کند مورد اعتراض منافقین قرار می‌گیرد و برای منافق هم مانعی در کار نیست نفاق خود را ظاهر می‌کند- پس از این جهت است که مردمان مختلط می‌شوند و زاهد از راغب و دروغگو از راستگو شناخته

نمی‌شود یا اینکه مراد از فرموده صدیقه طاهره سلام‌الله علیها که فرموده: لبان الزاهد من الراغب والصادق من الکاذب یعنی بر مردمان ظاهر می‌شد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام زاهد و راستگو است و آن کس که به غضب ادعای خلافت کرده راغب به دنیا و دروغگو است و اهلیت خلافت را ندارد زیرا که اهلیت خلافت را کسی دارد که دارای اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و افعال مرضیه باشد و عالم به آنها باشد و زاهد و راستگوی حقیقی باشد و احدی دارای این مقام نیست و این ادعا از او پذیرفته نمی‌شود مگر از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و هر که غیر از او چنین ادعائی بکند دروغگو است و لو ان اهل القرى آمنوا لفتحنا [ صفحه ۳۲۱ ] عَلَیْهِمْ (تا آخر)، این جمله اقتباس از قرآن مجید است و حاصل معنای آن در این مقام اینست که اگر ایمان به خدا می‌آوردند در آنچه بر رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نازل شده در حق علی علیه‌السلام از امیر مؤمنان بودن و می‌پرهیزیدند از خدا درباره او و نافرمانی نمی‌کردند به گرویدن و عدول از او به غیر او هرآینه گشوده می‌شد بر ایشان برکات از آسمان و زمین به باریدن باران و به بیرون آوردن نباتات و ریخته می‌شد بر ایشان خیرها از هر طرفی ولیکن چون تکذیب کردند پیغمبران خاصه رسول خدا صلی‌الله علیه و آله را راجع به وصیتی که درباره برادر خود علی علیه‌السلام نمود و قبول نکردند فرمان او را مؤاخذه خواهد کرد خدا قطعاً به آنچه از مخالفتی که کسب کرده و می‌کنند و بدل می‌نماید زندگانی گوارای ایشان را به زندگانی سخت و تنگ و بدی و مهتیا می‌کند برایشان بدل از بهشت و نعمتهای آن آتش جهنم و عذاب سخت را و خدا از آنها نمی‌گذرد قولها علیهاالسلام- الا هَلُمَّ فَاسْمِعْ: بدان که این خطاب عمومیت دارد برای کسانی که اهلیت آن را دارند از مردان و زنان که مورد آن واقع شوند و بنابر روایت دیگر که هَلُمَّنْ فَاسْمِعَنَّ است طرف خطاب زنها هستند قولها علیهاالسلام- و ما عشت اراک الدهر عجباً و ان تعجب فعجب قولهم و ان تعجب (تا آخر)، قولها علیهاالسلام و ان تعجب اقتباس از قرآن است که در سوره رعد فرموده و ان تعجب فعجب قولهم اذ اذنا کنا تراباً انا لفی خلق جدید جمله اولی قبلاً ذکر شد در اعراب که احتمال خبر و انشاء هر دو را دارد بنابر اول یعنی در آنچه که گذشت از مدت زندگانی تو می‌نماید به تو شگفتی‌ها را که هرگز از آن خالی نبودی ولیکن عجیب است گفتار ایشان و بنابر ثانی معنی این می‌شود که آیا در مدت زندگانی گذشته امر عجیبی دیده‌ای نه نبوده است عجیب آنچه را که دیده‌ای پیش از این و بنا به روایت معانی الاخبار جمله اولی بر دو وجهی که گفته شد به حال خود باقی است و اما جمله دومی معنای آن اینست که اگر تعجب کنی پس از آن زمان از امری امر تازه به عجب آید تو را که قبلاً چنین امر عجیبی در میان عجبهای گذشته ندیده باشی و حال آنکه در حقیقت هیچ عجبی در جنب آن مضمحل نیست- و اما بنا به روایت امالی فقره اولی نیز قابل دو احتمال است چنانچه گذشت و اما جمله دوم معنایش اینست که اگر عجب کنی بعد از امری که حادث است سزاوار نیست برای تو و حال آنکه به عجب آورده است امر حادثی که آن غضب خلافت امیر مؤمنان علیه‌السلام است و لولا ذلك اگر چنین نبود فما بالهم اسندوا بای سناد در اینجا جزای شرط محذوف است و جانشین آنست قول آن حضرت فما بالهم یا مراد اینست که و ان تعجب بعد الحادث فما بالهم قالوا ذلك در این صورت بای سناد استفهامی است که از ماقبل خود جدا شده یا اینکه [ صفحه ۳۲۲ ] و ان تعجب بعد الحادث فما بالهم قالوا ذلك در این صورت قول آن حضرت علیهاالسلام بای سناد استفهام است و از ماقبل خود منقطع شده و یا معنی چنین می‌شود و ان تعجب بعد الحادث فما بالهم اسندوا بای سناد در این صورت قول آن حضرت ام بای عروه منقطع است از ماقبل خود و ابتداء کلام است به هر حال غرض آن حضرت مبالغه در فطینع بودن قول ایشان است و دلیل بر اینست که آن حضرت در رساندن مطلب در موضوع خلافت امیر مؤمنان علیه‌السلام کمال مبالغه را به کار برده و هر گفتار عجیبی از آنها نزد آن حضرت همه از حیث باطل گفتن ایشان عجیب بوده و ظاهر اینست که مراد به گفته ایشان در فرموده صدیقه طاهره سلام‌الله علیها فعجب قولهم گفته‌های باطل ایشان و حکمهای جور ایشان است در امر خلافت و غیر آن قولها علیهاالسلام- لَيْتَ شِعْرِي تا ای سناد اسندوا بیان و علت آوردن است برای آنچه که ذکر شد پیش از کلمه ای و جز این نیست که این مرتبه از عجب را در قول ایشان گفتن برای این است که آنها استناد می‌کردند به تکیه‌گاههایی که پایه‌های آن محکم نبوده قولها علیهاالسلام- لبس المولى و لبس العشير: یعنی در



مقابل اختیار خدا بد اختیاری کردند

### ترجمه سخنان آن حضرت

یعنی چه باعث شد که علی علیه‌السلام را نخواستند کراهت نداشتند قسم به خدا مگر از تیزی شمشیر او در راه دین و از بی‌باکی او در روز جنگ و نترسیدن او از مرگ و از سخت پامال نمودن شجاعان و صدمه حمله‌های او در معرکه حرب و از غضب او در راه خدا- به خدا قسم اگر امر خلافت با علی بود هر گاه از جاده مستقیمه منحرف می‌شدند آنها را به جاده برمی‌گردانید و اگر از قبول حجت واضح امتناع می‌کردند ایشان را به آن وادار می‌نمود و به نرمی و ملایمت ایشان را سیر می‌داد به نحوی که دهان مرکوب مجروح نشود و سواران خسته نگردند و آنها را ملال نگیرد و وارد می‌ساخت ایشان را در آبگاهی خوشگوار و صاف و فراوان بود آب آن و لبریز بود نهرها و مجراهای آن و پاکیزه و نظیف بود اطراف و جوانب آن و بیرون می‌برد ایشان را از آبگاہ سیراب و پند می‌داد ایشان را در پنهانی و آشکار بدون اینکه از ثروت ایشان فایده‌ای ببرد یا از دنیای ایشان به چیزی بهره‌مند شود به غیر شربت آبی که تشنگی خود را به آن رفع کند و اندک طعامی که گرسنه به آن رمق خود را سد کند و اگر خلافت با او بود زاهد از راغب شناخته می‌شد و راستگو از دروغگو امتیاز داده می‌شد پس این دو آیه [ صفحه ۳۲۳ ] را بیان فرمود وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ که مضمون آنها این است که اگر اهل قریه‌ها ایمان آورده بودند و به زیور تقوی زینت کرده بودند هر آینه برکات آسمان و زمین را بر ایشان باز می‌کردیم و لکن ایشان تکذیب نمودند پس ایشان را به کردارهایشان گرفتیم و آنان که ستم کردند از اهل قریه‌ها به زودی می‌رسد به ایشان به بدی‌های کارهایشان و بیرون نیستند از تحت قدرت و سلطنت ما- بیا و گوش فرادار در روزگار خود چه بسیار امر عجیب دیده‌ای و لکن عجیب گفتار ایشان است کاش می‌دانستم بر چه تکیه‌گاهی تکیه کرده‌اند و بر چه بنای بلندی اعتماد کرده‌اند و به چه دستگیری چنگ زده‌اند و بر هتک چه ذریه‌ای اقدام نموده‌اند و ایشان را مغلوب و مقهور گردانیده‌اند بد مولائست مولای ایشان و بد عشیره‌ایست عشیره ایشان و بد بدلی است از برای این جماعت که ستم بر ما نموده‌اند آن بدلی که ایشان برای خود گرفته‌اند

### دنباله سخنان فاطمه

إِسْتَبَدُّوْا وَاللّٰهُ الدُّنَا بِبِالْقَوَادِمِ وَالْعُجْزَ بِالْكَاهِلِ فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمِ يَحْسَبُوْنَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُنُوْنَ ضِعْفًا أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ وَيَحْتُمُّونَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا- يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمَا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِيتُ رَيْثِمًا تُنْبِجُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلَأَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَذَعَا فَا مُبِيدًا هُنَالِكَ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أَسَّسَهُ الْأَوْلُونَ ثُمَّ طَبَّوْا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَأَطْمَأَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَأَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَسَطَوَهُ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ وَهَرَجَ شَامِلٍ وَاسْتَبَدَّادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْتَكُمْ زَهِيدًا وَجَمَعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَأَيُّ بَيْتٍ لَكُمْ وَقَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ هَا [ صفحه ۳۲۴ ] وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ- قَالَ سُؤَيْدُ بْنُ غَفْلَةَ فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا عَلَى رِجَالِهِنَّ فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَقَالُوا يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ وَنُحْكِمَ الْعَقْدَ لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْدِيرِكُمْ وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ

### روایت معانی الاخبار

إِسْتَبَدُّوْا الزُّبَانَا بِالْقَوَادِمِ وَالْعُجْزَ بِالْكَاهِلِ فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمِ يَحْسَبُوْنَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُنُوْنَ ضِعْفًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا- يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمَا لَعَمْرُ الْهَيْكَلِ لَقَدْ لَقِيتُ رَيْثِمًا مَا تُنْبِجُ ثُمَّ

اِخْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دَعَا فَا مُمْقِرًا هُنَالِكَ يَخْسِرُوا الْمُبْطُلُونَ وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا اسِيَكَنَّ الْأَوْلُونَ ثُمَّ طَيَّبُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لِفِتْنَتِهَا ثُمَّ أَطْمَأْنُوا لِلْفِتْنَةِ حَاشَا وَابْتَشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ هَرَجٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبَدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْئُكُمْ زَهِيدًا وَ زَرَعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ مَكْمُوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

### روایت امالی

اسْتَبَدَلُوا الزُّبَانَ بِالْقَوَادِمِ وَالْحَرُونَ بِالْقَاحِمِ وَالْعَجَزُ [ صفحه ۳۲۵ ] بِالكَاهِلِ فَتَعَسَا لِقَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَلَا- أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ لَقَدْ فَنَظَرَهُ رَيْثُ مَا تَنَبَّحَ ثُمَّ اِخْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دَعَا فَا مُمْقِرًا هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطُلُونَ وَ يُعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا اسِيَكَنَّ الْأَوْلُونَ ثُمَّ طَيَّبُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لِفِتْنَتِهَا ثُمَّ أَطْمَأْنُوا لِلْفِتْنَةِ حَاشَا وَابْتَشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ هَرَجٍ دَائِمٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبَدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ فَرَزُّعُ فَيْئُكُمْ زَهِيدًا وَ جَمْعُكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسْرَةً لَهُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَبْنَاءُ أَنْزِلُكُمْ مَكْمُوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

### شرح لغات

ذنابا: بضم و قصر در مصباح و ذنابی بر وزن خرامی لغتی است در ذنَب و گفته شده است که آن در طایر فصیح تر است از ذَنَب و در صحاح جوهری گفته ذنب واحد اذناب است و ذنابی ذَنَبِ طائر است و آن از ذَنَبِ بیشتر است تا اینکه گفته در باب این لغت در بال طائر چهار ذنابی است بعد از خوافی و ذنابی اتباع است و بر خوافی هم اطلاق می شود و از اصمعی حکایت شده که مراد از آن مادون پزه‌های دهگانه است از جلو بال طائر و در نهاییه این اثر است که برای ذنابی دو معنی است یکی محل روئیدن بال است و دیگر بال مرغان را گویند و مراد از ذنابی در اینجا به قرینه قوادم و ستاتی، چهار پر از مرغ است که بعد از خوافی است چنانچه جوهری گفته است و ممکن است مراد از ذنابا ذنب یا محل روئیدن آن باشد و ممکن است که اراده اتباع با ارتکاب تجاوز متبوعین باشند که مراد از آنها سادات و اشراف باشند که قوادم از ایشانند و قوادم عبارتند از چهار یا ده پَر از پَرهای طائر که در جلو بال طائر است و مفرد آن قادمه است الحَرُونَ: بر وزن صبور اسبی را گویند که منقاد نباشد و هر چه بر او سخت بگیرند از جای خود حرکت نکند و اصل حرون از باب نَصِر و كَرَم هر دو آمده القاحم: بقاف اسم فاعل است از قَحَم قحوماً به کسی گویند که خودش را بی رویه و فکر بیندازد العَجَزُ: بر وزن عَضُد مابین دو رگ مرد و زن را گویند و غیر آن مذکر و مؤنث هر دو مستعمل است الکاهل: به معنای حارک مابین دو کتف را گویند. تعسا: تعس بر وزن فَلَاس به معنی هلاک [ صفحه ۳۲۶ ] و اصل آن به رو در افتادن است گفته می شود اَتَعَسَهُ اللَّهُ یعنی هلاک کند خدا او را معاطس: جمع مَعَطَس بر وزن مَجْلِس و مَقْعِدُ یعنی محل عطسه زدن و وَيَحْمُهُم: و یح کلمه رحمت است کما اینکه وِئِل کلمه عذاب است و به معنای هر دو هم گفته شده چنانچه در صحاح و غیره گفته اند و این اثر در نهاییه گفته برای تعجب هم آمده است یَهْدِي هَيْدِي بضم به معنای بیان و دلالت است گفته می شود هَيْدَاهُ اللَّهُ الطریق و الی الطریق و للطریق هم متعدی بمفعول دوم بنفس و به الی و لام دو حرف جر می شود و گاهی هم هدی به معنای اهتدی می آید مانند شری به معنای اشتری و لا یَهْدِي بتخفیف هم قرائت شده و بنابر این قرائت از هدایت است به معنای اول و مفعول آن محذوف است یعنی لا یَهْدِي أَحَدًا- و لا یَهْدِي بفتح هاء و کسر آن و تشدید دال اصل آن یهتدی است تاء قلب به دال شده و در آن ادغام شده و کسره آن به هاء داده شده به علت التقاء ساکنین لعمری: عمر بر وزن فَلَاس مصدر عَمَرَ الرجل است بکسر میم به معنای عاش زَمَانًا طویلاً مانند عُمَر بضم پس عین فتحه داده شده و در قسم استعمال شده هر گاه لام بر سر آن در آید رفع داده می شود بنابر ابتدائیت و خبر آن محذوف است و تقدیر آن لعمر الله قسمی است و لعمر الله ما اقسام به پس اگر با لام نباشد نصب داده می شود بنابر مصدریت و گفته می شود عَمَرَ اللَّهُ ما فعلت کذا و مراد از لَعَمَرُ اللَّهُ و عَمَرَ اللَّهُ اینست که قسم یاد می کنم به باقی بودن خدا و دوام او

اینست آنچه جوهری نقل فرموده ملخصاً ذکر شد لِقَحْتٌ یعنی بار برداشت القاح به معنای بار برداشتن است - فَنظَرَةٌ: نَظْرَه بر وزن کَلِمَه اسم مصدر است به معنای تاخیر - رَيِّثًا: ریث بر وزن فَلَاس به معنای کُنْدی کردن است مصدر رَاثَ عَلَيَّ خَبْرَكَ از باب ضرب به معنای کنندی و مقدار و غالب می آید در این صورت با ما زائده استعمال می شود و ریثما گفته می شود - تَنَجَّجَ از باب نَتَجَّتِ النَّاقَةُ یعنی فرزند آورد. احتلبوا - از باب احتلبت الناقه یعنی دوشیده شد ناقه و همچنین است حُلِبْتُ ملاء: گفته می شود ملاءوا الإناء یعنی پُر کردند ظرف را. طلاع: بر وزن کتاب پُر شدن ظرف و لبریز شدن از اطراف آن را گویند. القَعْبُ: ظرف بزرگ خشک یا مایل به کوچکی یا ظرف آبخوری را گویند جمع آن أَقْعُبُ و قِعَابُ است مانند أَسِيْهُمُ و سَهَام - عَيْطُ: یعنی تازه خالص که چیزی داخل آن نباشد. ذعاف: بذال نقطه دار و عین بی نقطه به معنای سَم گفته می شود ذعفت الرّجل از باب منع یعنی مرد را سم داد و چشاندیم ذعاف و زعاف [ صفحه ۳۲۷ ] و ذوآف هر سه به یک معنی است یعنی تعجیل در کشتن و همچنین سم ذعاف و موت زعاف و ذوآف بزاء نقطه دار و ذال نقطه دار در ذوآف در هر سه مضموم ولی در روایات ذعاف بذال نقطه دار است. مُبِيدٌ: از أَبَادَ الشَّيْءُ يُبِيدُ بَيِّدًا و بیوداً به معنی أَهْلَكَ گفته می شود أَبَادَهُمُ اللَّهُ یعنی هلاک گردانید خدا ایشان را پس مَبِيدٌ به معنی هلاک کننده است مُمَقَّرٌ: از مَقَرَّ بر وزن كَتِفَ به معنای صَبْر است یعنی تلخ گفته می شود مَقَرَّ بَكْسَرٍ یعنی تلخ شد و همچنین است أَمَقَّرَ اسم فاعل آن مُمَقَّرٌ است مَمَضًا: از مَضَضٌ است به دو فتحه دَرَدِ مَصِيْبٍ را گویند و مُمَضٌّ به معنی درد آورنده التالون: یعنی پیروان و متابعت کنندگان و در بعضی از نسخه ها به جای التالون البَطَالون آورده و بَطَالٌ مانند شداد متعطل را گویند و به معنای کسی است که عمر خود را به باطل بگذرانند غِبٌّ به معنای عقب شیء و عاقبت آمده و آن بکسر غین نقطه دار است طَامَنُوا یعنی سر فرود آوردند و طامت من الامر اذا سكنت یعنی آرام و ساکن شدم از کار و طامن هم لازم استعمال می شود و هم متعدی جاش به معنی اضطراب و بفتح جیم و همزه هم استعمال شده هَكَذَا جِأَشْ سَطْوَةٌ به معنای قهر و غلبه و حمله کردن است صَارِمٌ: شمشیر تیز برنده را گویند - مُعْتَدٌ: تجاوز کننده از حد را گویند. غَاشِمٌ یعنی ظالم. هَرَجٌ: فتنه و اختلاط و قتل را گویند. فَيءٌ: خراج و غنیمت را گویند و احتمال هم می رود که تصحیف فِئَه باشد و آن به معنای جماعت است و آن بر وزن فَعَه است و فَيءٌ هم بر وزن فَعِيع است و هاء فِئَه عوض از یاء محذوف از وسط آنست و مؤید آنست جمله بعد از آن که فرموده است و جمعکم حصیداً و آن نظر به معنای فِئَه است و مرادف آنست کلمه زهیداً که به معنای قلیل آمده و به معنای کم آب گرفتن هم آمده و زهید الاکل گفته می شود یعنی کم خوراک الیکم عَنَى یعنی امساک کنید و پرگوئی نکنید از من دور شوید

### اعراب سخنان آن حضرت

قولها علیها السلام - فَرَعْمًا: منصوب است بنابر مصدریت به عامل محذوف یعنی به خاک مالیده شد بینی های قوم که جای عطسه کردن این جماعت است بینی به خاک مالیدن مخصوصی - مصدر قائم مقام عامل محذوف شده - لَعَمْرٍ الْهَكَ: شرح آن گذشت رجوع به آن شود فما لكم كَيْفَ تَحْكُمُونَ: کلمه ما در محل رفع است بنابر ابتدائیت و لَكُمْ خبر آن است [ صفحه ۳۲۸ ] و كَيْفَ: محلا - منصوب است بنابر حالیت و تحکمون عامل آنست لقحت: ضمیر فاعل راجع است به ناقه کنایه است از خلافت غضب شده دلالت دارد به قرائن لفظ و حال یا اعمال بد ایشان که از جمله آنها غضب خلافت است فنظره: منصوب است بنابر مصدریت یعنی انتظار بکشید انتظار کشیدنی - و احتمال دارد که مرفوع باشد بنابر ابتدائیت یعنی فلکم نظرة یا خبر است و تقدیر آن اینست عند الله تعالی نظرة و تنوین آن برای تقلیل است یعنی نظرة قلیله رَيِّثًا: ریث منصوبست بنابر ظرفیت یعنی انتظار بکشید در این قدر از زمان ثم اَحْتَلَبُوا: به صیغه امر عطف است بر محذوف یعنی انتظروا فی کذا ثم اَحْتَلَبُوا ملاء القعب یا طلاع القعب: منصوبست بنابر اینکه مفعول به باشد برای احتلبوا و اصل آن اینست احتلبوا مقدار ملاء القعب که مضاف حذف شده و مضاف الیه قائم مقام آنست - و دماً: منصوب است بنابر تمیز - وَیَحْهُمْ: اعراب آن قبلا - در شرح وَیَحْهُمْ اَنی زَعَزَعُوها گذشت و این کلمه در مقام تعجب است و منادی

است به حذف حرف ندا یعنی یا وَيُحِثُّهُمْ - غِبَّ: مفعول به ليعرفوا است و ابشروا: عطف است بر اطمأنوا و شاید عطف به واو در اینجا باشد یا به ثَمَّ که دلیل بر تراخی است در ماقبل برای دلیل بودن بر تغایر بین طرفین یعنی معطوف و معطوف علیه مترقب يدع: ضمیر فاعل راجع است به آنچه بشارت داده شدند از امور چهار گانه یا سه گانه و محتمل است راجع به اخیر که استبداد است باشد و اَنِّي بِكُمْ: جار متعلق به محذوف است یعنی کیف ورود الهدایه بساحتکم یا اینکه اَنِّي حصول الهدایه لکم بنابر آنچه در بعضی از نسخه‌ها است و اَنِّي لکم و قد عَمِيتْ عَلَیْکُمْ: واو حالیه است و جمله حال است از ضمیر مخاطب مجرور و احتمال می‌رود که عطف بر جمله اَنِّي بِكُمْ باشد و انتم لها کارهون: واو نیز حالیه است و جمله حال از ضمیر مخاطب منصوب در کلمه نلزمکموها است و سه ضمیر در عمیت و نلزمکموها و لها راجع به هدایت به سوی امام حق است و بینا شدن در امر دین یا به سوی طاعت کسی است که خدا واجب کرده طاعت او را یا راجع به غیر این دو است از چیزهائی که مدلول علیه در این مقام است - اَلِیْکُمْ عَنِّي: مفعول آن محذوف است یعنی خودداری کنید از سخن گفتن با من - [ صفحه ۳۲۹ ]

### معنای سخنان آن حضرت

قولها علیها السلام - استبدلوا واللّه (تا آخر) بیانی است تفصیلی برای اینکه ابوبکر را بدل از علی علیه السلام خلیفه قرار دادند و تویخ و مذمتی است بر ایشان بعد از اجمال گوئی آن حضرت که از سخنان او مستفاد می‌شود از فرمودن آن بزرگوار بئس لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا یعنی تبدیل خلافت کردن و حق را از من له الحق گرفتن از ایشان مبادله‌ایست که زیان آن برای ایشان بسیار است به نحوی که جبران‌پذیر نیست هرگز برای اینکه اختیار کردند خلافت را برای کسی که به منزله پره‌های لاغر است که در زیر شاه‌پره‌های مقدم بر آنها است از مرغ طیار و به آن پره‌های لاغر ضعیف نمی‌تواند پرواز کند یا مانند اسب ضعیف لاغری است در میان اسبها که نتواند حرکت کند و مطیع و منقاد صاحب خود نباشد و عاجز باشد بر کسی که او به منزله شاه‌پره‌های است برای طائر که به آن می‌تواند پرواز کند و کاملاً قدرت پرواز کردن را دارد یا مانند عاجز ناتوانی که هیچ رویه و فکری ندارد او را مقدم دارند بر کسی که کمال قدرت و توانائی و دانائی را دارد و به تمام معنی صاحب قوت و قدرت و فکر صائب است فَرَعْمًا لِمِعَاطِسِ قَوْمٍ (تا آخر): این جمله نفرینی است از آن حضرت سلام الله علیها به خواری و ذلت ایشان در مقابل گمانهای فاسدشان به نفسهای خود که به مرتبه و مقام بلندی رسیده‌اند چنانچه اقتباس است از قول خدای تعالی قل هل نبئکم بالآخسرین اعمالا الذین ضلّ سبیلهم فی الحیوة الدنیا و هم یحییون انهم یحسبون ضیعاً همچنانکه فرموده آن حضرت آلا انهم هم المفسدون ولكن لا یشرؤون نیز اقتباس از موضع دیگر از قرآن است و مراد از ولكن لا یشرعون یعنی شعور آن را ندارند که ایشان فساد کنندگانند به علت تسویلات نفسانی‌ای که دارند و هواهای نفسشان آنها را به اشتباه انداخته به نحوی که به گمان فاسد خودشان فساد را صلاح دانسته‌اند - یا اینکه نمی‌دانند که در نتیجه این فسادها عذاب دردناک ابدی گریبان گیر آنها خواهد شد و یحهم افمن یهدی (تا آخر): در مقام تعجب است از کار بد ایشان و سوء اختیاری که پیش گرفتند یعنی آیا کسی که غیر خود را به طریق حق و رشد راهنمایی می‌کند به سبب آنچه که خدا به او عطا فرموده است از علم و حکمت سزاوارتر است برای خلافت و امامت و پیروی از او کردن و به نور علوم او استضاءه کردن یا کسی که جاهل و نادان است و خودش هدایت نشده مگر اینکه غیری او را هدایت کند پس چگونه داوری می‌کنید و چگونه قبول می‌کنید و نفسهای شما راضی می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام را برکنار کنید و حال آنکه مقام و مرتبه او را می‌دانید و غیر او را بر او مقدم می‌دارید و شما به آن راضی هستید و حال آنکه آن امری است که اقامه حجت بر آن نشده و دلیلی بر صحت آن قائم نشده بلکه برخلاف آن حجت قائم شده و دلیلهائی بر فساد اختیار شما ناطق و ثابت است [ صفحه ۳۳۰ ] اَمَّا لَعَمْرُؤِ الْهَکَّ لَقَدْ لَقِحتُ (تا آخر): یعنی آگاه باشید قسم به باقی بودن خدایت که حمل کرده است ناچه خلافتی که غصب کردید آن را و کارهائی که کردید، استعاره در جمله اولی به کنایه است و در جمله دوم تحقیقی است فَنظَرَةُ رَیثٍ ما تنتج ثم اختلفوا (تا آخر): یعنی منتظر

باشید زمان کمی را به اندازه‌ای که بزیاید و بدوشید از آن خون تازه و سم مهلکی را هُنَالِکَ یخسر المبطلون و يعرف التالون (تا آخر): یعنی در چنین هنگامی ظاهر می‌شود زیان اهل باطل به نحوی که بشناسند آنهائی که بعد از این می‌آیند عاقبت تاسیس پیشینیان را ثَمَّ طَبَّوْا عَنْ دُنْيَاکُمْ اَنْفُسًا (تا آخر): یعنی پس از آن ببخشید آنچه که در دست شماها است از دنیا و بخشش کنید با طیب خاطر تان به کسانی که غیر از شماها هستند و مطمئن باشید برای فتنه و محنتها و بلاهائی که برای شماها مهیا شده در کمال اطمینان دل‌های خودتان - واستبداد من الظالمین یعنی و استقلال آنها به تصرف در امور مردمان و مالک و یا پادشاهی کردن و متصرف شدن در غنیمتهای شما و به طرف خود کشیدن پس دیده نخواهد شد از آنها مگر اندکی وَ جَمَعُکُمْ حَصِیدًا یعنی نابود می‌کنند در روی زمین به نحوی که مانند زارعی که زراعت خود را درو می‌کنند همه شماها را با شمشیرهای خودشان از پا درمی‌آورند پوشیده نماند که شاید مراد از فرموده آن حضرت سلام الله علیها که فرموده فنظرة ریث معنی این باشد یعنی بقدر آنچه فترت واقع شود که در آن میان مسلمانان جنگ عظیم واقع نشده مانند وقعه جمل و صفین و نهروان و غیر اینها - و به فرموده آن حضرت ثَمَّ اِخْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ: بعد از زمان فترت و وقایعی که واقع می‌شود در آن از قتل و غارت و منتشر شدن فساد در شهرها و به فرموده آن حضرت ثَمَّ طَبَّوْا عَنْ دُنْيَاکُمْ، زمان انقراض دولت بنی امیه به دستهای بنی عباس و استیلاء ایشان بر آنها و بر خلافت و به قول آن حضرت و ابشروا بسیف صارم: شمشیرهای بنی عباس باشد بر بنی امیه و به قول آن حضرت و سطوة معتد غاشم: مستاصل کردن بنی عباس باشد ایشان را در این صورت مراد از معتد غاشم و بسیف صارم یا مراد جنس آنها است یا اول خلیفه از ایشان است و آن کسی است که سلطنت را از دستشان می‌گیرد و به قول آن حضرت [ صفحه ۳۳۱ ] وَ هَرَجَ شَامِلٌ: مراد خونریزی‌هایی است که در سلطنت آنها رخ داده و به قول آن حضرت علیها السلام و استبداد من الظالمین: مستبد شدن ایشان است و ممکن است که مراد آن حضرت ثَمَّ طَبَّوْا آن چیزی است که در زمان معاویه واقع شد و از معتد غاشم مراد معاویه باشد و بسیف صارم مراد شمشیر ضلالت و گمراهی او باشد و هرج شامل مراد خونهای باشد که در زمان او ریخته شده و بعد از او در دولت بنی امیه و بنی عباس و مراد از ظالمین او و سایر خلفاء باشند از دو فرقه و محتمل است که غیر اینها باشد وَ مَخْفَى نَمَانَاذُ که آنچه را که فقرات مذکوره در بر دارد از تملیح و تهکم بدان که طیب نفس استعاره از کراهت است تهکما و اطمینان از قلق و اضطراب است و بشارت دادنی که معنای آن اعلام است به چیزی که موجب فرح و شادی باشد از اعلام به چیزی که موجب حزن و خوف شود فیا حسرة لکم یعنی حسرت بزرگی است برای شما این کاری که کردید که آن اعراض کردن شما است از کسی که خدا او را به خلافت از خود اختیار کرده که امام شما باشد و به او هدایت یابید و به او اقتدا کنید و به نور علوم او استضاء کنید و به چراغ هدایت از تاریکیهای جهل و ضلالت نجات یابید و در دنیا به عیش و زندگانی خوش مرفه بگذرانید و در آخرت هم از ثوابها و نعمتهای ابدی بهره‌مند شوید - وَ اَنْتِ بِکُمْ وَ قَدْ عَمِيتَ عَلَیْکُمْ یعنی نمی‌دانم کار شما به کجا می‌کشد زیرا که راه هدایت و امامت حقه بر شما بسته شده و به این جهت در موارد هلاکت واقع شده‌اید و خود را به زیان دنیا و آخرت گرفتار کردید انلزمکموها و انتم لها کارهون: این فرمایش از آن حضرت برای دفع ایراد است که اگر به خاطر کسی خطور کند که هرگاه حال این جماعت اینطور باشد پس بر شما اهل بیت است که دست آنها را بگیرید و آنها را نجات بدهید از غرق شدن در دریای ضلالت و گمراهی پس معنی این می‌شود که بر ما است هدایت شما در این راه زمانی که خودتان کراهت نداشته باشید اما اگر خودتان خیر خود را نخواهید برای ما امکان ندارد که شما را الزام کنیم وقتی که شما اصرار داشته باشید بر راهی که به باطل می‌روید برای ما ممکن نیست هدایت شما لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر یعنی ما را یادآوری نکردید که عدول ما از علی علیه السلام به غیر او این مفسد بزرگ را دارد و دیگری را خلیفه قرار دادن زشت و قبیح و ننگ آور است الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا امر بعد تقصیرکم یعنی سخن نگوئید و از نزد من دور شوید زیرا که این عذر شما موجه نیست یا اینکه عذر خواستن من از شما موقع ندارد بعد از [ صفحه ۳۳۲ ] اینکه شما در عذرخواهی خودتان دروغ می‌گوئید امری را که در گفتار شما حقیقتی نیست به آنچه که به آن عذرخواهی می‌کنید برای به دست آوردن دل

ما و بعد از این که تقصیر کرده‌اید در آنچه که برای شما واجب بوده جای عذرخواهی نیست

### ترجمه متمم سخنان فاطمه

یعنی تبدیل کردند پره‌های لاغر زیرین را با شاه‌پره‌های مقدّم و عضو ضعیف پسین را با عضو عالی محکم پس به خاک مذلت مالیده باد دماغهای جماعتی که گمان می‌کنند نیکوکارند و حال آنکه مفسد و بدکارند و لکن نمی‌دانند آیا کسی که دیگران را به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه هدایت را نیافته است مگر آنکه بوسیله دیگری هدایت کرده شود چه شده است شما را و چگونه داوری می‌کنید به جان خودم قسم است که امروز این کردارهای شما آبستن شده صبر کنید تا اندازه‌ای زمان آبستنی بگذرد و زمان نتیجه دادن برسد آن وقت بدوشید تا اندازه‌ای که ظرفهای بزرگ عمیق پُر و لبریز شود از خون تازه و سم هلاک‌کننده در آن وقت زیانکار خواهند شد اهل بطالت و ضلالت و خواهند دانست آنان که بعد از این به وجود می‌آیند عاقبت آنچه را که گذشتگان پایه‌ریزی کردند پس از آن با طیب خاطر از دنیای خود دست طمع را بازدارید و با اطمینان دل آماده فتنه و بلا باشید و مسرور و خوشحال شوید به بشارت و مژده شمشیری بُرنده و سطوت اشخاص جور و ستم‌کننده و قتل عام فروگیرنده و غلبه و استیلای ستمکاران که نگذارند از غنیمتهای شما مگر چیز کمی و درو کنند شماها را مگر عده کمی پس چه بسیار پشیمان شوید و حسرت خواهید خورد و با شما چه خواهند کرد و شما چه خواهید کرد و حال آنکه از راه حق کور و نابینا شده‌اید آیا شما را به جبر بر طریقه حقه و قبول آن وادار کنیم با اینکه خود شما از پذیرفتن آن کراهت دارید و از آن اعراض می‌کنید سُوید بن غفله که راوی خبر است گفت پس زنها برگشتند به خانه‌های خود و فرمایشات آن حضرت را برای مردان خود حکایت کردند و جمعی از اشراف مهاجرین و انصار و بزرگانشان به عذرخواهی به خدمت آن حضرت آمدند و عرضه داشتند که ای سَیِّده زنان اگر این امر را علی برای ما یادآوری می‌کرد پیش از آنکه عهد و پیمان ببندیم و عقد بیعت را محکم و استوار کنیم هرآینه از او به دیگری عدول نمی‌کردیم پس آن حضرت فرمود بس کنید و از من دور شوید این عذری نیست پس از اینکه در عذرخواهی خود دروغ می‌گوئید برای آن وقعی نیست بعد از اینکه در اول امر تقصیر کردید [ صفحه ۳۳۳ ]

### در بیان حزن و اندوه فاطمه بعد از رحلت پیغمبر

#### سخنان رسول خدا

#### اشاره

در کتاب امالی شیخ صدوق قدس الله روحه به سند خود از ابن عباس روایت کرده در خبر طویلی که در آن خبر داده از ظلمی که بعد از رحلت او بر اهل بیت علیهم السلام وارد می‌شود که از جمله آن راجع به حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر داده و فرموده و اما ابنتی فاطمه فانها سَیِّده نساء العالمین مِنَ الْاَوَّلینِ وَالْاٰخِرینِ وَ هِیَ بَضْعَةُ مَنِّی وَ هِیَ نُوْرٌ عَیْنِی وَ هِیَ ثَمْرَةُ فُوَادِی وَ هِیَ رُوْحِی الَّتِی بَیْنَ جَنَبِی وَ هِیَ الْحَوْرَاءُ الْاِنْسِیَهِ مَتِی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا یَبْنَی یدی رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهْرٌ نُورِهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ کَمَا یَظْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِاَهْلِ الْاَرْضِ وَ یَقُوْلُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ یَا مَلَائِکَتِی انظروا الی اَمْتِی فاطمه سَیِّده اَمَائِی قَائِمَةٌ بَیْنَ یدَیْی تَرْتَعِدُ فَرَائِصَهَا مِنْ خِیْفَتِی وَ قَدْ اَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَی عِبَادَتِی اُسْهِدُکُمْ اَنِّی قَدْ اَمَنْتُ شِیْعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ اَنِّی لَمَّا رَاَیْتُهَا ذَکَرْتُ مَا یُضِیْعُ بِهَا بَعْدِی کَأَنِّی بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الدَّلُّ بَیْتُهَا وَ اَنْتَهَکْتُ حُرْمَتَهَا وَ غَصَبْتُ حَقَّهَا وَ مَنَعْتُ اِرْثُهَا وَ کَسَّرْتُ جَنْبُهَا وَ اسْقَطْتُ جَنْبِیْنَهَا وَ هِیَ تَنَادَی یَا مُحَمَّدَاهُ فَلَآ تُجَابُّ وَ تَسْتَغِیثُ وَ لَا تُغَاثُ فَلَآ تَزَالُ بَعْدِی مَحْزُونَةٌ مَکْرُوبَةٌ بِاَکِیَّةٍ تَذْکُرُ اِنْقِطَاعَ الْوَحِیِّ عَنْ بَیْتِهَا مَرَّةً وَ تَذْکُرُ فِرَاقِی اُخْرَی وَ تَسْتَوْحِشُ اِذَا جَنَّهَا اللَّیْلُ لِفَقْدِ صَوْتِی الَّتِی کَانَ تَسْتَمِیعُ اِلَیْهِ اِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَى نَفْسَیْهَا ذَلِیْلَةً بَعْدَ اَنْ کَانَ فِی اَیَّامِ اَبِیْهَا عَزِیْزَةً فَعِنْدَ ذَلِکَ یُوْنِسُهَا اللهُ تَعَالَى

ذِكْرُهُ بِالْمَلَائِكَةِ فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ [ صفحه ۳۳۴ ] طَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا فَاطِمَةُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَاشْجِدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاعِينَ ثُمَّ يَبْتَدِءُ بِهَا الْوَجِيعَ فَتَمْرَضُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَآلِهَا مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تَمْرَضُهَا وَتَوْنُسُهَا فِي عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَبُّ إِنِّي قَدْ سَمِئْتُ الْحَيَوَةَ وَتَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَالْحَقْنِي بِأَبِي فَيُلْحِقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُلْحِقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدُمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَعْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَقْتُولَةً فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنَ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَضِبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلَدَ فِي نَارِكَ مِنْ ضَرَبَتْ جَنِينَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَ لَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ آمِينَ

### ترجمه سخنان رسول خدا

یعنی و اما دختر من فاطمه او سیده زندهای همه عالمها است از پیشینیان و پسینیان و او جزئی از من یعنی پاره تن من است و او نور چشم من است و او میوه دل من است و او روح من است در میان دو پهلوی من و او انسیه حورا است زمانی که در محراب خود می‌ایستد در مقابل پروردگار خود جلّ جلاله نور او برای فرشتگان آسمان می‌درخشد همچنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد و می‌فرماید خدای عزوجل به ملائکه که ای ملائکه من نظر کنید به سوی کنیز من فاطمه که سیده کنیزان من است که در مقابل من ایستاده بند بندهای او می‌لرزد از ترس من در حالتی که به قلب خود به من روی آورده و به بندگی من مشغول است گواه می‌گیرم شما را که من امان می‌دهم شیعیان او را از آتش و فرمود چون من او را می‌بینم کارهایی را که بعد از من با او کرده خواهد شد به نحوی که ذلت داخل خانه او شود و هتک حرمت او شود و حق او غصب کرده شود و ارث او از او منع شود و پهلوی او شکسته شود و جنین او سقط کرده شود و او فریاد کند که ای محمد و جواب داده نشود و استغاثه کند و کسی به فریاد او نرسد پس همیشه بعد از من اندوهگین و محزونه و گریان باشد یاد می‌کند که وحی از خانه او قطع شده و گاهی از جدائی و فراق من به یاد می‌آورد و چون شب شود وحشت او را فروگیرد برای اینکه صدای قرائت قرآن مرا شبها که در تهجد می‌خواندم و استماع می‌کرد نمی‌شنود پس می‌بیند که نفس او ذلیل شده بعد از عزتی که در حیات [ صفحه ۳۳۵ ] پدر داشته در آن وقت انیس او قرار می‌دهد ملائکه را پس او را ندا می‌کنند به آن ندائی که مریم دختر عمران را به آن نداء می‌کردند که ای فاطمه بدرستی که خدا برگزید تو را و پاک و پاکیزه گردانید و برگزید تو را بر زندهای جهانیان ای فاطمه بخوان پروردگار خود را و سجده کن او را و رکوع کن با رکوع کنندگان پس از آن ابتداء می‌کند به بیماری و برمی‌انگیزاند خدای عزوجل به سوی او مریم دختر عمران را تا بیماردار و پرستاری کند او را و انیس او باشد در زمان بیماری او پس در آن حال می‌گوید ای پروردگار من، من از زندگانی سیر شدم و از اهل دنیا ملول شدم مرا به پدرم ملحق کن پس خدا او را به من ملحق می‌کند و او اول کسی است از اهل بیت من که به من ملحق می‌شود و با حالت حزن و اندوه و غمناکی در حالتی که حق او غصب شده و کشته شده به نزد من می‌آید در آن حال من می‌گویم خدایا لعنت کن کسانی را که بر او ظلم کردند و عذاب کن آنهایی را که حق او را غصب کردند و ذلیل و خوار کن کسانی را که او را ذلیل و خوار کردند و مخلص در آتش گردان کسانی را که به پهلوی او زدند تا بچه خود را انداخت و ملائکه آمین می‌گویند

### علامه مجلسی در عاشر بحار

#### اشاره

از بعضی از کتب در وفات حضرت زهراء سلام الله در بحار از ورقه بن عبدالله از دی روایتی نقل فرموده که گفت به قصد حج بیت الله الحرام به امید درک ثواب پروردگار جهانیان بیرون رفتم در حالی که مشغول طواف بودم کنیزی گندم گون نمکین روی

شیرین سخنی را دیدم که با فصاحت زبانی که داشت می گفت اللهم رب الكعبة (البيت) الحرام والحفظة الكرام و زمزم والمقام والمشاعر العظام و رب محمد خیر الانام صلی الله علیه و آله البررة الکرام ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین الميامین ال- فاشهدوا یا جماعة الحجاج والمعتمرین ان موالی خیرة الأخیار و صفوة الأبرار الذین علا قدرهم علی الاقدار و ارتفع ذکرهم فی سایر الامصار المرتدین بالفخار

### ترجمه

بارخدای پروردگار کعبه بیت الحرام و ملائکه حافظین گرامی و زمزم و مقام و مشعرهای عظام و پروردگار محمّد بهترین مردمان درود پیوسته خدا بر او و آل او نیکان گرامی داشته شده که محشور کنی مرا با آقایان پاک و پاکیزگان و فرزندان ایشان پیشانی و دست و پا سفیدهای صاحبان یمین و میمنت، آگاه باشید ای گروه حج گزاران و عمره گزاران که آقایان من بهترین همه آقایانند و برگزیدگان از نیکان و برگزیدگانند، کسانی هستند که برتر است قدر و منزلت ایشان بر همه قدر و منزلتها و بالا رفته است ذکر ایشان در سایر شهرها و ردای همه فخرها را بر خود پوشیده‌اند

### خبر ورقه بن عبدالله

### اشاره

وَرَقَةُ بن عبدالله گفت [ صفحه ۳۳۶ ] گفتم ای کنیز چنین گمان می کنم که تو از کنیزان یا دوستان اهل بیتی گفت بلی به او گفتم تو کیستی گفت من فضّه کنیز فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی رحمت متصل خدا بر او و پدر او و شوهر او و فرزندان او باد پس به او گفتم مرحباً اهلاً و سهلاً هر آینه مشتاقم به شنیدن کلام تو و سخن تو و در این ساعت از تو می خواهم مرا جواب گوئی از آنچه از تو سؤال می کنم، پس از فراغت تو از طواف نزد بازار طعام فروشان منتظر باش تا به نزد تو آیم و تو مثناب و ماجور خواهی بود پس در حال طواف از او جدا شدم و چون از طواف فراغت یافتم به منزل خود برگشتم به طرف بازار طعام فروشان دیدم او هم آمده در آنجا نشسته در گوشه‌ای پس رفتم به سوی او و او را در گوشه‌ای بردم و هدیه‌ای به او هدیه کردم نه به اعتقاد اینکه صدقه است و به او گفتم ای فضّه مرا از مولایت فاطمه زهرا خبر ده و در هنگام وفات او آنچه را که دیدی برای من بگو و بگو که بعد از وفات پدرش محمد صلی الله علیه و آله بر او چه روی داد- ورقه گفت چون این سخن را از من شنید چشمهایش پر از اشک شد و ناله‌ای بلند از دل برکشید و بلند گریه کرد و گفت ای ورقه بن عبدالله به هیجان درآوردی بر من اندوه و حزن و ناله‌هایی که در دل داشته و دارم پس الان بشنو آنچه را که من از او دیده‌ام بدان که چون رسول خدا روحش قبض شد و از دنیا رفت دل‌های کوچک و بزرگ در مصیبت او به درد آمد و صداهای بسیار به گریه بلند شد و اندوه و ماتم او بر خویشان و یاران و دوستان و غریبان بزرگ شد و کسی دیده نمی شد مگر اینکه از مرد و زن به صداهای بلند می گریستند و در میان اهل زمین و اصحاب و خویشان و نزدیکان و دوستان محزون تر و گریه او عظیم تر و نوحه گری او بیشتر از مولای من فاطمه زهرا احدی نبود و دائماً حزن او تازه تر و گریه او بیشتر و شدیدتر می شد و مدت هفت روز نشسته ناله و گریه و شیون او آرام نمی شد و هر روزی که بر او می گذشت گریه و ناله و حزن او از روز پیشتر بیشتر و زیادتر و سخت تر می شد چون روز هشتم رسید از شدت حزن و اندوه دیگر نتوانست خودداری کند و رشته صبرش گسیخته شد از خانه شیون کنان بیرون آمد و چنان سخن می گفت که گویا خود پیغمبر سخن می گفت به نحوی که همه زنان و کودکان از پسران و دختران از خانه‌ها به شتاب بیرون آمدند و صداهای گریه و ناله‌ها و فریادهایشان بلند بود و مردمان از همه جا جمع شدند و چراغها را خاموش کردند تا صفحات صورتهای زنها دیده نشود و زنان چنین می پنداشتند که پیغمبر خدا از



قبر بیرون آمده و مردمان دهشت و حیرت عجیبی داشتند از آنچه می‌دیدند و فاطمه به صدای بلند ندبه و گریه می‌کرد برای پدر خود و می‌گفت وا اَبْتَاهُ وَ صَفِيَّاهُ وَ مُحَمَّدَاهُ وَ اَبَالَقَاسِمَاهُ وَ اَبَالَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى اَمِنْ لِقَبْلَبَهُ وَ الْمَصِيْلَى وَ مَنْ لَابْتَيْكَ الْوَالِهَةُ الْثَكْلَى پس جامه‌هایش به پاهایش پیچیده می‌لغزید و از زیادی اشک و گریه شدید چیزی را نمی‌دید تا آنکه نزدیک [ صفحه ۳۳۷ ] به قبر پدر بزرگوار خود شد و چشم او به جایگاه اذان گفتن افتاد قدم‌ها را کوتاه کرد و صدای ناله و گریه خود را به اندازه‌ای که می‌توانست بلند کرد و روی قبر افتاد به حالت اغما و از حال رفت زنها مبادرت کردند به سوی او و آب بر رویش زدند و بر پیشانی و سینه او آب پاشیدند تا آنکه به حال آمد از جا برخاست و گفت رَفَعْتُ قُوَّتِي وَ خَانِي جِلْدِي وَ شِمْتُ بِي عَدُوِّي وَ الْكَمَدَ قَاتِلِي يَا اَبْتَاهُ بَقِيْتُ وَ الْهَيْهَ وَ حَيْدَهُ حَيْرَانَهُ فَرِيدَهُ فَقَدْ اِنْخَمَدَ صَوْتِي وَ تَقَطَّعَ ظَهْرِي وَ تَنَغَّصَ عَيْشِي وَ تَكَدَّرَ دَهْرِي فَمَا اَجِدُ يَا اَبْتَاهُ بَعْدَكَ اَنِيسًا لَوْحَشْتِي وَ لَا- رَادًا لِمَدَمَعْتِي وَ لَا- مُعِينًا لِمُدْحِي فَقَدْ فَنِي بَعْدَكَ مُحْكَمُ التَّنْزِيلِ وَ مَهْبُطُ جِبْرِئِلِ وَ مَحَلُّ مِيكَائِيلِ اَنْقَلَبْتُ بَعْدَكَ يَا اَبْتَاهُ الْاَسْبَابُ وَ تَغَلَّقَتْ دُوْنِي الْاَبْوَابُ فَاَنَا لِلدُّنْيَا بَعْدَكَ قَالِيَةٌ وَ عَلَيْكَ مَا تَرَدَّدَتْ اَنْفَاسِي بِاَكْبِيَّةٍ لَا يَنْفَعُ شَوْقِي اِلَيْكَ وَ لَا حُزْنِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَتْ يَا اَبْتَاهُ وَ الْبَاءُ ثُمَّ قَالَتْ اِنَّ حُزْنِي عَلَيْكَ حُزْنٌ جَدِيدٌ وَ فُوَادِي وَ اللّٰهُ صَبَّ عَيْنِي، كُلُّ يَوْمٍ يَزِيْدُ فِيهِ شُجُوْنِي وَ اَكْتِيَابِي عَلَيْكَ لَيْسَ يَبِيْدُ جَلَّ خَطْبِي فَبَانَ عَنِّي غَرَائِي فَبَكَائِي اِنَّ قَلْبًا عَلَيْكَ يَالْفُ صَبْرًا اَوْ غَرَاءً فَاِنَّهُ لَجَلِيْدٌ ثُمَّ قَالَتْ (نادت ح ل) يَا اَبْتَاهُ اِنْقَطَعَتْ بِكَ الدُّنْيَا بِاَنْوَارِهَا وَ ذَوْتَ زَهْرَتِهَا وَ كَانَتْ بِبَهْجَتِكَ زَاهِرَةً فَقَدْ اَسْوَدَّ نَهَاْرُهَا فَصَارَ يَحْكِي خِنَادِسِهَا رَطْبُهَا وَ يَابِسِهَا يَا اَبْتَاهُ لَا زِلْتُ اَسِيْفَةً عَلَيْكَ اِلَى التَّلَاقِ يَا اَبْتَاهُ زَالَ غَمَضِي مُنْذُ حَقِّ الْفِرَاقِ يَا اَبْتَاهُ مَنْ لِّلْاَرَامِلِ وَ الْمَسَاكِيْنِ وَ مَنْ لِّلْاَمَةِ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ يَا اَبْتَاهُ اَمْسَيْنَا بَعْدَكَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِيْنَ يَا اَبْتَاهُ اَضِيْبَحْتَ النَّاسَ عَنَّا مُعْرِضِيْنَ وَ قَدْ كُنَّا مُعْظَمِيْنَ فِي النَّاسِ غَيْرِ مُسْتَضْعَفِيْنَ فَاَيْ [ صفحه ۳۳۸ ] دَمَعُهُ لِفِرَاقِكَ لَا تَنْهَمِلُ وَ اَيْ حُزْنٍ بَعْدَكَ عَلَيْكَ لَا يَتَّصِلُ وَ اَيْ جَفْنٍ بَعْدَكَ بِالنُّوْمِ يَكْتَجِلُ وَ اَنْتَ رَبِيْعُ الدِّينِ وَ نُورُ النَّبِيْنِ فَكَيْفَ لِّلْجِبَالِ لَا تَمُوْرُ وَ لِّلْبَحَارِ بَعْدَكَ لَا- تَعُوْرُ وَ الْمَارِضُ كَيْفَ لَمْ تَنْزَلْ رُمِيْتَ يَا اَبْتَاهُ بِالْخَطْبِ الْجَلِيْلِ وَ لَمْ يَكُنْ الرَّزِيْزَةُ بِالْقَلِيْلِ وَ طَرَفْتُ يَا اَبْتَاهُ بِالْمَصَابِ الْعَظِيْمِ وَ بِالْفَادِحِ الْمَهُوْلِ بِكَتِيْبِكَ يَا اَبْتَاهُ الْاَمْلَاحُ كُ وَ وَقَفْتَ الْاَفْلَاحُ كَ فَمَنْبِرُكَ بَعْدَكَ مَسِيْرُ حُشٍّ وَ مِحْرَابِيْكَ خَالٍ مِنْ مُنَاجَاتِكَ وَ قَبْرِكَ فَرَحَ بِمَوَارَاتِكَ وَ الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ اِلَيْكَ وَ اِلَى دُعَائِكَ وَ صَلَوَاتِكَ يَا اَبْتَاهُ مَا اَعْظَمَ ظُلْمَهُ مَجَالِسِكَ فَوَا اَسْفَاهُ عَلَيْكَ اِلَى اَنْ اُقَدِّمَ اِلَيْكَ عَاجِلًا عَلَيْكَ وَ اِنْكَلَّ اَبُو الْحَسَنِ الْمُؤْتَمَنُ اَبُو وَلَدِيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اَخُوْكَ وَ وَاثِيْكَ وَ حَبِيْبِكَ وَ مَنْ رَبِيْتَهُ صَغِيْرًا وَ وَاخِيْتَهُ كَبِيْرًا وَ اَخْلَى اَجْبَاءَكَ وَ اَضِيْحَابِكَ اِلَيْكَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ سَابِقًا وَ مُهَاجِرًا وَ نَاصِرًا وَ اَلْنَكْلُ شَامِلُنَا وَ الْبِكَاةُ قَاتِلُنَا وَ الْاَسَى نَازِلُنَا ثُمَّ زَفَرْتُ زَفْرَةً وَ اَنْتَ اَنْتَ كَادَتْ رُوْحُهَا اَنْ تَخْرُجَ ثُمَّ قَالَتْ قَلَّ صَبْرِي وَ بَانَ عَنِّي غَرَائِي بَعْدَ فَقْدِي لِخَاتِمِ الْاَنْبِيَاءِ عَيْنُ يَا عَيْنُ اَسِيْبِي الدَّمْعُ سَحَابًا وَ يِيْكَ لَا- تَبْخَلِيْ بِفَيْضِ الدَّمَاءِ يَا رَسُوْلَ الْمَالِهِ يَا خَيْرَةَ اللّٰهِ وَ كَهْفَ الْاَيْتَامِ وَ الصُّعْفَاءِ قَدْ بَكَتَكَ الْجِبَالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعًا وَ الطَّيْرُ وَ الْاَرْضُ بَعْدَ بَكْيِ السَّمَاءِ وَ بَكَكَ الْحُجُوْنُ وَ الرُّكْنُ وَ الْمَشْعَرُ يَا سَيِّدِيْ مَعَ الْبَطْحَاءِ وَ بَكَكَ الْمِحْرَابُ وَ الدَّرْسُ لِقُرْآنِ فِي الصُّبْحِ مُعْلِنًا وَ الْمَسَاءِ وَ بَكَكَ الْاَسِيْلَامُ اِذْ صَارَ فِي النَّاسِ غَرِيْبًا مِنْ سَائِرِ الْغُرَبَاءِ [ صفحه ۳۳۹ ] لَوْ تَرَى الْمَيْتَرَ الَّذِي كُنْتُ تَعْلُوهُ عَلَاةَ الظُّلَامِ بَعْدَ الضِّيَاءِ يَا اِلَهِيَّ عَجَّلْ وَفَاتِي سَرِيْعًا قَدْ تَنَغَّصْتَ الْحَيُوَّةُ يَا مَوْلَانِي

### شرح لغات

قولها عليها السلام- جلدی یعنی شدت قوه من- شِمْتُ: از شماتت به معنی خوشحالی کردن است- الْكَمَدُ: حزن شدید دائم- والهة وله بفتح واو و لام به معنای ذهاب عقل و تحیر و سرگردانیست و کسی را واله گویند که فرزند یا عزیز خود را گم کرده باشد- انخمد: از خمود به معنای مردن و خاموشی و خاموش شدن آتش و به معنای ساکن شدن- انخمد صوتی یعنی خاموش و ساکن شد صدای من- انقطع ظهري یعنی پشت و پناه و یاری کننده من از من جدا شد- تنغص عيشی یعنی تکدّر هر دو یک معنی دارند به معنی ناصاف و ناگوار و آلودگی است- قالیه یعنی متروکه و مبعوضه- لا- ینفد: قطع نمی‌شود- صب عتید یعنی عاشق و مهیا- شجون: هم و حزن است- اکتیاب: بدحال و غمناک و دل‌شکسته- لیس بیید یعنی هلاک نمی‌شود یعنی حزن و هم و غم از دل من

بیرون نمی‌رود- جلید یعنی سخت و صلب- انوار: جمع نُور است بفتح نون به معنای شکوفه- ازهار: جمع زُهر به معنای زینت و بهجت- حنادس: جمع حَنَدَس است به معنای ظلمت و تاریکی شدید- زال غمضی یعنی زایل شد خواب از چشم من- لا تنهمل: از همل است بسکون مِم گفته می‌شود هملت عیناه تهمل ای فاضت ای دَمَعَةُ لِفِرَاقِکَ لا تنهمل یعنی کدام اشکی است که برای جدائی تو ریخته نشود- جفن: بسکون فاء پرده‌های بالا- و پائین یعنی دو پلک چشم را گویند- ربیع الدین: کنایه است یعنی همچنانکه فصل ربیع سبب راحت روح انسان است دین هم راحت روح اهل ایمان است- لا تمور یعنی ظاهراً متحرک نیست- لا تغور یعنی فرو نمی‌رود- رُمیت یعنی انداخته شدم- بالخطب الجلیل یعنی به امر عظیم- الرزیه یعنی مصیبت- طرفت به معنای هَلْکَتُ است- الفادح یعنی سنگین و ثقیل- المهول یعنی ترسناک و به فرع آورنده- النکل: ممنوع شدن- الاسی به معنای حزن- زفیر: فروردن نَفَس- اَنْتَ اَنْتَ: از این است به معنای بلند کردن صدا به ناله- اسکبی الدمع یعنی جاری کن اشک را- سَخاً: بسیار ریختن و جاری کردن- کهف به معنای ملجأ و پناهگاه- الحُجُون: به حاء بی نقطه و بعد از آن جیم نقطه‌دار و بفتح اوّل و ضمّ ثانی نام کوهی است در مکه که بعد از رحلت ابوطالب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی آن می‌رفت و در صحاح گفته که آن مقبره‌ایست

### ترجمه سخنان آن حضرت

یعنی توانائی من برداشته شد و شدت قوت من با من خیانت کرد و دشمنان به من خوشحال شدند و اندوه شدید دائم مرا می‌کشد به سرگردانی و تنهائی و حیرت‌زدگی باقی مانده‌ام از صدا افتادم پشت و پناه [ صفحه ۳۴۰ ] و یاری‌کننده من از من جدا شد و زندگانی من آلوده به حزن و اندوه شد و روزگار من به غصّه آلوده شد پس ای پدر بعد از تو انیسی برای من نیست به وحشت افتادم و ردکننده برای اشک من نیست و معین و یآوری برای ناتوانی خود ندارم پس از تو محکم قرآن فانی شد و فرودگاه و محل جبرئیل و میکائیل خالی ماند و بعد از تو ای پدر اسباب آسایش من تغییر کرد و دُرّها بر روی من بسته شد و من برای دنیا پس از تو متروک و مبعوض ماندم و تا نَفَسَم می‌آید و می‌رود برای تو گریانم و شوق ملاقات تو و اندوه من از مفارقت از تو تمام‌شدنی نیست پس صدای خود را به گفتن یا ابتاه و وا لباه بلند کرد و گفت اندوه و حزن من بر تو حزن تازه‌ای شد و دل من به ذات خدا قسم عاشق و مہیای ملاقات توست و هر روز هم و غم و اندوه من در مفارقت تو زیاد می‌شود و بدحالی و غمناکی و دل‌شکستگی من برای تو نابود نمی‌شود امر من بزرگ و عظیم شد و صبر در مصیبت از من جدائی کرد و گریه من دم به دم تازه می‌شود دلی که در عزا یا مصیبت تو صبر کند بسیار سخت است- پس صدا را به ناله بلند کرد و گفت ای پدر دنیا در مفارقت از تو شکوفه‌های خود را جدا کرد و زینت و بهجت خود را از دست داد روزهای روشن آن شبهای بسیار تاریک شد تر و خشک آن از تیره و ظلمانی بودن آن حکایت می‌کند ای پدر همیشه متأسّفم بر تو تا تو را ملاقات کنم ای پدر در مفارقت تو خواب از چشم من زایل شد ای پدر کی پس از تو دادرس بیوه‌زنان و گدایان است ای پدر کی برای امت توست تا روز جزاء ای پدر روز را شام می‌کنیم در حالتی که راهها برای ما مسدود است بعد از تو و شب را به روز می‌آوریم در حالی که مردمان از ما روگردانند و حال آنکه ما به سبب تو در میان مردمان بزرگ و محترم بودیم و رعایت حق ما را می‌کردند پس کدام اشکی است که در فراق تو ریخته نشود و کدام حزن و اندوهی است که بعد از تو برای تو استمرار نداشته باشد و کدام چشمی است که بعد از تو سرمه خواب در آن کشیده شود تو بهار دین و نور پیغمبران بودی چگونه کوهها در فراق تو متحرک نباشد و چگونه دریاها پس از تو فرونرود و چگونه زمین متزلزل نباشد هدف تیر امر بزرگی شدم ای پدر پس از تو و این مصیبت کمی نیست راه یافتم ای پدر به مصیبت‌های بزرگی که بسیار سنگین و هولناک است ملائکه برای تو ای پدر گریانند و افلاک در ماتم تو از گردش بازمانند منبر تو پس از تو وحشتناک است و محراب تو از مناجات تو خالی است و قبر تو به پنهان شدن تو در آن خوشحال است و بهشت به سوی تو و دعا و صلوات تو مشتاق است ای پدر چقدر تاریکی بزرگی جاهای تو را گرفته و چقدر اسفناکم بر تو تا وقتی که به شتاب به سوی تو آیم خسته و

درمانده شد ابوالحسن که امین خدا بود بر رسالات تو و پدر دو فرزند تو حسن و حسین و برادر و ولی و حبیب تو است که او را در کودکی تربیت کردی و در بزرگی با او عقد برادری بستى و او شیرین‌ترین دوستان و یاران تو بود به نزد تو کسی است که از همه ایشان پیشی گرفت در ایمان آوردن به تو و سبقت گرفته از مهاجرین و ناصر تو بود این چه عقوبتی است که شامل ما شد و چه گریه‌ایست که کشنده ما است و چه حزن و اندوهی است که ملازم ما شد- پس آه سرد شدیدی کشید و ناله سختی زد که نزدیک بود جان [ صفحه ۳۴۱ ] از جسد او بیرون رود و اشعار حزن‌آوری انشاء فرمود که ترجمه آن اینست صبر من کم شد و از من مصیبتی آشکار شد پس از آنکه خاتم انبیاء را گم کردم چشم‌های چشم اشک بریز بسیار و بر رخساره جاری کن و بخل نکن خون بیار ای رسول خدا و اختیار کرده خدا به رسالت و ای ملجأ و پناه یتیمان و ضعیفان کوهها برای تو گریستند و همه وحشیان گریه کردند و مرغان هوا گریان شدند پس از آنکه آسمان برای تو گریه کرد حجون و رکن و مشعر و بطحا برای تو گریستند ای آقای من محراب و درس قرآن در صبح و شام آشکارا برایت گریه کردند اسلام بر تو گریه کرد برای اینکه در میان مردمان مانند سایر غرباء غریب شد اگر می‌دیدى منبر خود را که بر آن بالا- می‌رفتی ظلمت و تیرگی آن را فرو گرفته بعد از اینکه به وجود تو نورانی و نوردهنده بود ای خدای من تعجیل فرما و به شتاب مرگ مرا برسان زیرا که زندگانی به کدورت اندوه و مصیبت آلوده شد ای مولای من فضا گفتم پس فاطمه سلام‌الله علیها برگشت به منزل خود و بنای گریه و زاری و بی‌قراری را گذارد به نحوی که اشک چشم او از جریان باز نمی‌ایستاد و ناله‌های او ساکن نمی‌شد بزرگان اهل مدینه جمع شدند و رو آوردند به سوی امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و به آن حضرت گفتند ای ابوالحسن فاطمه علیها سلام‌الله شب و روز گریه می‌کند و شبها خواب بر احدی از ما گوارا نیست و روزها هم برای ما قرار و آرامی نیست و از شغل و طلب روزی کردن بازمانده‌ایم به شما خبر می‌دهیم که از او بخواهید که یا شب گریه کند یا روز فرمود حنّاً و کرامتاً پس آن حضرت به نزد فاطمه رفت و بر او وارد شد و او از گریه آرام نمی‌گرفت و نافع در مصیبت او نبود چون حضرت را دید کمی گریه او تسکین یافت پس فرمود ای دختر رسول خدا بزرگان مدینه خواهش می‌کنند از من که از تو بخواهم که یا شب برای پدرت گریه کنی یا روز عرض کرد ای ابوالحسن ماندن من در دنیا چه بسیار کم است و چه بسیار زود باشد که من از میان ایشان ناپدید شوم به خدا قسم که نه شب از گریه ساکت خواهم شد و نه روز تا وقتی که به پدر خود ملحق شوم پس امیر مؤمنان فرمود بکن ای دختر پیغمبر آنچه را که می‌خواهی پس آن حضرت از برای او خانه‌ای ساخت در بقیع دور از مدینه که بیت الاحزان نامیده می‌شود و چون صبح می‌شد حسن و حسین از جلو و فاطمه از عقب آنها و با چشم گریان به بقیع می‌رفت و پیوسته در میان قبرها گریان بود و چون شب می‌شد امیر مؤمنان می‌رفت به نزد او و آنها را برمی‌گردانید به خانه و هر روز این کار را می‌کرد تا اینکه مدّت بیست و هفت روز از فوت پیغمبر گذشت و مریضه شد به مرضی که در آن وفات یافت پس باقیماند تا روز چهلم در آن روز حضرت امیر علیه‌السلام نماز ظهر خود را گزارده بود می‌خواست به منزل برود که ناگاه کنیزان او را استقبال کردند در حالتی که گریان و محزون بودند پس آن حضرت به ایشان فرمود چه خبر است مالی آراکن مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَالصُّوَرِ یعنی چرا می‌بینم شما را که روها و رنگ صورت‌هایتان تغییر کرده گفتند ای امیر مؤمنان دریاب دختر عمویت زهراء را و گمان نمی‌کنیم که او را زنده بیابی پس امیر مؤمنان به شتاب حرکت کرد تا بر فاطمه داخل شد و دید او را که به پشت بالای بستر خود خوابیده و بر روی او است جامه نازک سفید مصری و دست راست خود را جمع می‌کند و دست چپ خود را باز [ صفحه ۳۴۲ ] می‌کند و می‌کشد پس رداء را از دوش خود انداخت و ازار خود را باز کرد و آمد به بالین فاطمه و سر او را در دامان خود نهاد و او را نداء داد که ای زهراء و آن حضرت با او سخن نگفت پس او را ندا کرد که ای دختر محمّد صلی الله علیه و آله باز جواب نشنید پس فرمود ای دختر کسی که زکوة را به طرف ردای خود برمی‌داشت و بر فقراء بذل می‌کرد باز جواب نشنید فرمود ای دختر کسی که نماز گزارد با ملائکه دو رکعت دو رکعت جواب او را نگفت فرمود ای فاطمه با من سخن بگو من پسر عمّت علی پسر ابی‌طالبم پس چشمهای خود را باز کرد بر روی او و نگاهی به صورت او کرد و گریه کرد و آن حضرت هم گریه کرد و

فرمود حالت را چگونه می‌یابی من پسر عمّت علی بن ابی‌طالبم پس گفت یابن العمّ انّی اخیذ الموت الذی لا بدّ منه و لا محیص عنه و انا اعلم انک بعیدی لا تصبر علی قله التزویج فانت ان تزوجت امرأه اجعل لها یوماً و لیلةً واجعل لاولادی یوماً و لیلةً یا اباالحسن و لا تصخ فی وجوههما فیضیحان یتیمین غریبین منکسرین فانهما بالأمس فقدما جدّهما والیوم یفقدان أمّهما فالویل لأمّهم تفتلّهما و تبغضهما ثمّ انشأت تقول ابنک ان بکیت یا خیر هاد و اسبیل المدّمع فهو یوم الفراق یا قرین البتول اوصیک بالنسل فقد اصبحا حلیف الاشیاق ابنک و ابک للیتامی و لا تنس قتیل العدی بطف العراق فارقوا فاصیبوا یتامی حیارى یخلف الله فهو یوم الفراق ترجمه یعنی ای پسر عم من می‌یابم مرگ را که چاره‌ای از آن نیست و از آن خلاصی نیست و من می‌دانم که تو پس از من صبر نمی‌کنی بر کمی زن گرفتن یا دوری کردن از آن پس اگر تو زنی را تزویج کردی یک شب و یک روز را برای او قرار ده و یک روز و یک شب را برای فرزندان من قرار ده ای اباالحسن و صیحه در روی آنها مزن که صبح می‌کنند در حالتی که هر دو یتیم و غریب و دل شکسته‌اند زیرا آنها دیروز جدّ خود را گم کرده‌اند و امروز مادر خود را از دست داده‌اند پس وای بر امتی که می‌کشند ایشان را و کینه ایشان را دارند- پس اشعار زیر را انشاء می‌فرمود گریه کن برای من اگر گریه می‌کنی ای بهترین راهنمایان و اشک بریز که امروز روز جدائی است- ای همسر بتول تو را وصیت می‌کنم درباره این نسل یعنی فرزندانم که شب را صبح می‌کنند در حالتی که بی‌حد و بی‌اندازه شوق لقاء مرا دارند- گریه کن برای من و گریه کن برای یتیمان من و فراموش مکن کشته شونده دشمنان یعنی حسین مرا در زمین عراق- فرزندانم از من جدا می‌شوند و شب را صبح می‌کنند در حالتی که یتیم و سرگرداند خدا خلیفه قرار داده می‌شود بر ایشان آن روز، روز فراق است [ صفحه ۳۴۳ ] فضّه گفت فقال لها علیّ علیه السلام من این لک یا بنت رسول الله هذا الخبر والوحي قد انقطع عنا فقالت یا اباالحسن رقدت الساعیه فرأيت حبیبی رسول الله- صلی الله علیه و آله فی قصر من الدرّ الأبيض فلما رآنی قال هلمی الیّ یا بئیه فانی الیک مشتاق فقلت والله انی لاشد شوقاً منک الی لقاءک فقال انت اللیله عندی و هو الصادق لما وعید والموفی لما عاهد فاذ انت قرأت یس فاعلم انی قد قضیت نحبی فغسلنی و لا- تکشف عتی فانی طاهره مطهره و لیصل علیّ معیک من اهلی المادنی فالماذنی و من رزق أجری و اذنی لیلاً- فی قبری بهذا أخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال علیّ علیه السلام واللّه لقد أخذت فی امرها و غسلتها فی قمیصها فلم اکشفه عنها فوالله لقد كانت میثونه طاهره مطهره ثم حنطتها من فضله حنوط رسول الله صلی الله علیه و آله و کفنتها و ادرجتها فی اکفانها فلما هممت ان اقعّد الرداء نادیت یا أم کلثوم یا زینب یا سکینه یا فضّه یا حسن یا حسین هلّموا تزودوا من امکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجئه فاقبل الحسن و الحسین و هما ینادیان و احسرتا لا تنطفی ابداً من فقد جدنا محمد المصطفى و أمنا فاطمه الزهراء یا أم الحسن یا أم الحسین اذا لقیتم جدنا محمد المصطفى فاقراهی من السلام و قولی انا بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا- فقال امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام اشهد الله انها حنت و انت و مدت یدیهما و ضمّتهما الی صدرها ملیاً و اذا بهاتف من السماء ینادی یا اباالحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا والله ملائکة [ صفحه ۳۴۴ ] السموات فقد اشناک الحیب الی المحبوب قال فرفعتهما عن صدرها و جعلت اقعّد الرداء و انا انشد بهذه الایات فراقک اعظم الاشیاء عندی و فقدک فاطم اذهی التکول سابکی حسیرة و ائوح شجواً علی خل مضمی اسینا سبیل الا یا عین جودی و اسعدنی فخرنی دائم ابکی خلیلی ثم حملها علی یده و اقبیل بها الی قبر ابیها و نادى السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبيب الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک و التّحیه الواصله منی الیک و لمدیک و من ابنتک النازله بک علیک بفناءک و انّ الودیعۀ قد استردت و الرّهینۀ قد اخذت فوا حزناه علی الرسول ثم من بعیده علی البتول و لقد اسودت علی الغبراء و بعدت عنی الخضراء فوا حزناه ثم و اسفاه ثم عدل بها علی الروضه فصیلى فی اهله و اصحابه و موالیه و احبائه و طائفه من المهاجرین و الانصار فلما واراها و اَلحدها فی لحدّها انشأ بهذه الایات یقول اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل لكل اجتماع من خلیلین فزقمه و ان بقائی عندکم لقلیل و ان افتقادی فاطماً بعید احمید دلیل علی ان لا یدوم خلیل ترجمه پس امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به او فرمود از کجا این معنی بر تو مکشوف شد ای دختر رسول خدا و این خبر را دانستی و حال آنکه وحی از ما منقطع شد گفت ای اباالحسن

خواهیدم در این ساعت حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در قصری از درّ سفید بود چون مرا دید فرمود بیا به سوی من ای دخترک من که به سوی تو مشتاق هستم پس گفتم به ذات خدا قسم که من مشتاق ترم و شوق من شدیدتر است به ملاقات تو از تو پس فرمود تو امشب [ صفحه ۳۴۵ ] در نزد مائی و او به وعده خود راستگو است و به آنچه عهد کرده وفا می کند پس چون تو سوره یس را خواندی بدان که من از دنیا می روم پس مرا غسل ده و لباس مرا بیرون مکن که من پاک و پاکیزه ام و باید بر من نماز گزارد آنکه از اهل من است و نزدیکتر است پس نزدیکتر، و کسی که روزی مرا خورده و مرا در شب در قبرم دفن کن اینست آنچه که به من خبر داده حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس علی علیه السلام فرمود به ذات خدا قسم است که من به امر او مشغول شدم و او را در پیراهنش غسل دادم و او را برهنه نکردم به ذات خدا قسم که پاک و پاکیزه بود پس او را از زیادتى حنوط رسول خدا حنوط کردم و کفن نمودم و در پارچه های کفن پیچیدم و چون خواستم رداء یعنی کفن را ببندم ندا کردم که ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضّه ای حسن ای حسین بیائید توشه از مادرتان بردارید که این زمان جدائی است و ملاقات در بهشت است پس حسن و حسین گریه کنان و ندبه کنان آمدند و می گفتند این حسرتی است که آتش آن هرگز خاموش نخواهد شد و آن گم شدن جدّ ما محمّد مصطفی و مادر ما فاطمه زهراء است ای مادر حسن ای مادر حسین چون جدّ ما محمد مصطفی را ملاقات کردی از ما به او سلام برسان و به او بگو که بعد از تو ما در دنیا یتیم ماندیم پس امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود خدا را شاهد می گیرم که فاطمه یک ناله شوق زد که دو فرزندش آمدند و یک ناله فراق زد که از فرزندانش جدا می شود و دستهای خود را دراز کرد و حسنین خود را به سینه چسبانید زمانی طولانی ناگاه هاتفی ندا در داد که ای ابوالحسن این دو فرزند را از روی سینه مادرشان بلند کن که به خدا قسم به گریه در آوردند ملائکه آسمانها را حبیب به محبوب خود مشتاق است پس امیر مؤمنان آنها را از روی سینه مادرشان بلند کرد و این ابیات را انشا فرمود که ترجمه آن اینست جدائی و فراق تو (ای فاطمه) بزرگترین چیزها است نزد من و گم کردن من تو را ای فاطمه سخت ترین مصیبت است برای من زود باشد که گریه کنم از روی حسرت و نوحه کنم از روی حزن و اندوه برای دوستی که رفت به سوی روشن ترین راهی آگاه باش ای چشم و بخشش کن و با من مساعدت کن پس حزن و اندوه من همیشگی است تا گریه کنم برای دوست خودم پس برداشت علی علیه السلام بدن فاطمه را بر روی دست خود و آورد او را به سوی قبر پدرش و گفت درود بر تو باد ای رسول خدا درود بر تو باد ای حبیب خدا درود بر تو باد ای نور خدا درود بر تو باد ای برگزیده خدا درود و توحیتی بر تو باد که برسد از من به سوی تو و از دخترت که بر تو وارد می شود در آن جایگاه وسیع و گشاده ای که مخصوص به تو است امانت رد کرده شد و آنچه در گرو بود گرفته شد و ای که چقدر اندوهناکم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن بر فاطمه بتول- پس او را برگردانید در روضه مبارکه و بر او نماز گزارد با اهل و اصحاب و موالی و دوستان خود و طایفه ای از مهاجرین و انصار و چون او را در لحد و قبرش پنهان و دفن کرد این ابیات را انشاء فرمود می دانم یا می بینم که علت های دنیا برای من بسیار است و صاحب آن علتها تا وقت مردن علیل است برای هر اجتماعی از دو دوست جدا شدنی است و باقی ماندن من نزد شما بسیار کم است مدت آن و گم کردن من فاطمه را پس از پدرش احمد دلیل است بر اینکه دوستی در دنیا دوام ندارد [ صفحه ۳۴۶ ] در بحار است که نقل کرده از سمعانی در الرسالة و ابونعیم در حلیه و احمد در فضائل الصحابه و نظری در خصائص وابن مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و زمخشری در الفائق از جابر که گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ قَبِيلَ مَوْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الرِّيحَانَيْنِ أَوْصِيكَ بِرِيحَانَتَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُ رُكْنَاكَ عَلَيْكَ فَلَمَّا قُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا الرُّكْنَيْنِ يَعْنِي فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام پیش از مردن او درود بر تو باد ای پدر دو ریحانه وصیت می کنم تو را به دو ریحانه من از دنیا کمی باقی مانده که دو رکن تو خراب می شود بر تو پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت علی علیه السلام فرمود این یکی از دو رکن من بود- و نیز در بحار است که فرموده و در روایت ابی بکر جعابی و ابی نعیم و فضل بن دکین از مسروق و در سنن از قزوینی و الإبانه از عکبری و مسند از موصلی



جای آورد و او را در شب دفن نمود اَيْضاً در همان کتاب و از همان کتاب از حضرت صادق از پدران‌ش روایت کرده که چون امیر مؤمنان علیه‌السلام بدن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر گذارد فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مَلِئَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَلَّمَ تَكْتُبُكَ اَيُّهَا الصّٰدِقَةُ اِلٰی مَنْ هُوَ اَوْلٰی بِكَ مِنِّي وَ رَضِيْتُ لَكَ بِمَا رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰی لَكَ (ثم قرء) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اٰخَرٰی وَ چون قبر را تسویه کرد امر فرمود که آب بر روی آن ریختند پس نشست نزد قبر در حالت گریه و حزن و اندوه فراوان پس عباس دست او را گرفت و بلندش کرد و او را انصراف داد

### خبر معالم الزلفی

در باب چهل و هفتم در وفات فاطمه زهراء سلام الله علیها از ابی عبدالله حمویه بن علی بصری و احمد بن [ صفحه ۳۴۹ ] حنبل و ابی عبدالله بن بطّه به سندهای ایشان روایت کرده که گفتند ام سلمی زن ابی رافع (غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت اشتکت فاطمه شکواها التي قبضت فيها و كنت امرضها فاصبحت يوماً أسكن ما كانت فخرج عليّ إلى بعض حوائجها فقالت اسكبي غسلاً فسكبت فقامت واغتسلت أحسن ما يكون من الغسل ثم لبست أثوابها الجداد ثم قالت أفرشي لي فراشي وسط البيت ثم استقبلت القبلة و نامت و قالت إني مقبوضة و قد اغتسلت فلا تكسبيني ثم وضعت يدها على خدّها و ماتت و قالت أسماء بنت عميس أوصت إليّ فاطمة أن لا يغسلها إذا ماتت إلا أنا و عليّ فاعنت علياً على غسلها يعني شكایت کرد فاطمه در آن شکایتی که روح او قبض می‌شد و من بیمار داری او می‌کردم پس صبح کرد روزی را و من او را تسکین می‌دادم از مرضی که داشت پس علی علیه‌السلام بیرون رفت برای بعضی از حوائجی که داشت پس به من فرمود آب غسل برایم بیاور من آب آوردم و او پیا خاست و غسل کرد نیکوتر غسلی پس لباسهای تازه خود را پوشید و به من فرمود بستر مرا در میان خانه بگستران پس رو به قبله کرد و خوابید و گفت من قبض کرده شدم و غسل کرده‌ام بدن مرا کشف نکن پس دست خود را بالای طرف روی خود نهاد و مُرد و اسماء بنت عمیس گفت فاطمه به من وصیت کرد که چون مُرد کسی او را غسل ندهد مگر من و علی علیه‌السلام پس کمک کردم من علی را بر غسل دادن او و در کتاب بلادری روایت کرده که امیر مؤمنان علیه‌السلام غسل داد فاطمه را از محل بستن ازار و اسماء بنت عمیس از پایین آن- و روایت شده که چون خواست علی علیه‌السلام او را در قبر گذارد دو دست از قبر بیرون آمد و او را گرفت و منصرف شد و از دیلمی روایت شده که چون وقت وفات آن حضرت رسید به اسماء بنت عمیس فرمود اذا انا مت فأنظري في الدار فإذا رأيت سجفاً من سئدس من الجنة قد ضرب فسطاط في جانب الدار فاحمليني و زينب و أم كلثوم فاجعليني من وراء السجف و خلني و بين نفسي فلما توفيت عليها السلام و أظهر السجف حملتها و جعلتها ورائه فغسلت و كفتت [ صفحه ۳۵۰ ] و حنطت بالحنوط و كان كافوراً أنزله جبرئيل من الجنة في ثلاث صور فقال يا رسول الله الله يقرءك السلام و يقول هذا حنوطك و حنوط ابنتك و حنوط أخيك علياً مقسوماً ثلاثاً فإن أكفانها و ماءها و أوانيها من الجنة و أنها أكرم عليّ الله تعالى أن يتولى ذلك منها أحد غيرها يعني هرگاه من مردم نگاه کن به سوی خانه چون دیدی که پرده‌ای از سندس بهشتی را که خیمه‌ای زده شده طرف خانه مرا بردار با زینب و ام کلثوم پس مرا در پشت پرده ببر و به حال خودم بگذار پس چون مُرد و پرده ظاهر شد او را برداشتم و در پشت پرده بردم و در آنجا گذاردم تا اینکه غسل داده شد و کفن کرده شد و حنوط کرده شد به آن حنوط که کافوری بود که آن را جبرئیل از بهشت آورده بود در سه صورت و گفت ای رسول خدا، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید این حنوط تو و حنوط دختر تو و حنوط برادر تو علی است که سه قسمت شده- پس همانا کفنه‌ای فاطمه و آب آن و ظرفهای آن همه از بهشت بود و او یعنی فاطمه گرامی‌تر است بر خدای تعالی از اینکه متولی امر تجهیزش کسی جز او شود و نیز در بحار از روضه نقل کرده که فاطمه علیها‌السلام مریضه شد به مرض سختی و چهل روز مرض او طول کشید تا آنکه وفات کرد چون آثار مرگ را در خود دید ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید و

فرستاد به طلب علی علیه‌السلام و او را حاضر کرد پس گفت ای پسر عم نفس من خیر مردن مرا می‌دهد و نمی‌دانم چه حال دارم آلا اینکه به پدرم ملحق می‌شوم ساعتی پس از ساعتی و به تو وصیت می‌کنم چیزهایی را که در دل دارم علی علیه‌السلام فرمود وصیت کن به آنچه که دوست می‌داری ای دختر پیغمبر پس نشست نزد سر او و بیرون کرد کسانی را که در خانه بودند پس عرض کرد ای پسر عم می‌دانی که من دروغگو و خیانتکار نیستم و از زمانی که با من معاشرت داشته‌ای مخالفت تو را نکرده‌ام پس امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود معاذالله تو داناتری به خدا و نیکوتر و پرهیزگارتر و گرامی‌تر و ترس تو شدیدتر است از خدا پناه می‌برم به خدا از اینکه تو را توییح و سرزنش کنم به اینکه مخالفت امر مرا کرده‌ای و برای من مشکل است فراق تو و تفقد از تو آلا اینکه این امری است که چاره‌ای از آن نیست به خدا قسم مصیبت پیغمبر را بر من تازه کردی مرگ تو و گم کردن من تو را مصیبت بزرگی است برای من انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که بسیار فجیع و دردناک و تلخ است آن برای من به ذات خدا قسم که این مصیبتی است که طاقت صبر و تحمّل آن نیست و اندوهی است که عهد و پیمان‌بردار نیست پس هر دو گریستند گریستن شدیدی تا مدتی و علی علیه‌السلام سر فاطمه سلام‌الله علیها را به سینه چسبانید [صفحه ۳۵۱] و فرمود به او وصیت کن مرا به آنچه که دوست می‌داری خواهی یافت که هر چه وصیت کنی انجام می‌دهم و امر تو را بر امر خود اختیار می‌کنم پس فاطمه علیها‌السلام گفت خدا تو را از من جزای خیر دهد ای پسر عم رسول خدا آولا وصیت می‌کنم تو را به اینکه امامه دختر خواهرم را تزویج کنی که برای فرزندانم مانند من است زیرا که مردان ناچار است برای ایشان از داشتن زن - راوی گفت - پس برای همان است که امیر مؤمنان علیه‌السلام فرموده چهار چیز است که برای من از فراق ایشان راهی نیست یکی از آنها امامه دختر خواهر فاطمه است که او به من وصیت فرمود که با او ازدواج کنم. پس فرمود ای پسر عم به تو وصیت می‌کنم که برای من نعشی بگیری که ملائکه صورت آن را برای من تصویر کردند پس فرمود برای من وصف کن برای او وصف کرد پس آن حضرت برای او گرفت و آن اول نعشی است که در روی زمین ساخته و به آن عمل شد که پیش از آن دیده نشده و احدی به آن عمل نکرده - پس فرمود وصیت می‌کنم تو را به اینکه احدی از کسانی که به من ظلم کردند و حق مرا گرفتند به جنازه من حاضر نشوند زیرا که ایشان دشمنان من و دشمنان رسول خداوند و نگذار احدی از ایشان و اتباعشان به جنازه من نماز بگذارند و بدن مرا در شب دفن کن زمانی که چشمها به خواب رفت - پس وفات یافت آن حضرت صلی الله علی ابیها و علیها و علی بعلها و بنیها پس همه اهل مدینه صداها را به صیحه بلند کردند به نحوی که گویا شهر مدینه صیحه واحده شد جمع شدند زنان بنی‌هاشم در خانه فاطمه و فریادها برکشیدند گویا شهر مدینه به لرزه درآمده از فریادها و صیحه‌های آنها و همه می‌گفتند ای سیده ما ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردمان مانند یال اسب پشت در پشت جمع شده و رو آورده بودند به سوی علی علیه‌السلام و او نشسته بود و حسن و حسین در مقابل او گریه می‌کردند و مردمان به گریه ایشان گریه می‌کردند و ام‌کلثوم بیرون آمد در حالتی که برقع بر رخساره داشت و دامان او بر زمین می‌کشید و ردائی مجلل بر سر داشت با جلالت و عظمتی و می‌گفت ای پدر ای رسول خدا حقا در این وقت تو را گم کردیم که بعد از این ملاقاتی حاصل نمی‌شود هرگز و مردمان جمعیت کردند و همه آنها نشسته و ضجه می‌زدند و شیون می‌کردند و منتظر بودند که جنازه را بیرون بیاورند و بر آن نماز بگذارند پس ابوذر بیرون آمد و گفت منصرف شوید زیرا که جنازه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردنش به تاخیر افتاد در این وقت شب پس مردمان برخاسته منصرف شدند وقتی که چشمها به خواب رفت و مقداری از شب گذشت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و عمّار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و عدّه‌ای از بنی‌هاشم و خواص او، او را در شب دفن کردند و علی علیه‌السلام در اطراف آن قبرهایی ترتیب داد زینت کرده که عدد آن هفت بود تا کسی قبر او را نشناسد و بعضی از ایشان که از خواص بودند گفتند که آن حضرت قبر او را با زمین مساوی کرد و آن را صاف کرد با زمین که جای آن شناخته نشود



## اشاره

و کلینی (ره) در کافی شریف به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ چنین روایت کرده که آن حضرت فرمود [ صفحه ۳۵۲ ] لَمَّا قَبِضَتْ فَاطِمَةُ دَفَنَهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سِرًّا أَوْ عَنِّي عَلِيٌّ مَوْضِعَ قَبْرِهَا قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَزَائِرَتِكَ وَالْبَائِثَةِ فِي الثَّرَى بِمُقَعَّتِكَ وَالْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سِرِّيَعَةً (سُرْعَةً) اللَّحَاقِ بِكَ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَعَفَا عَن سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلَّدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِي لِي بِسُنَّتِكَ فِي فِرْقَتِكَ مَوْضِعٌ تَعَزُّ فَلَقَدْ وَسَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةٍ قَبْرِكَ وَفَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي بَلَى وَفِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمَ الْقَبُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدِ اسْتَرْجَعَتِ الْوُدِيَعَةُ وَأَخَذَتِ الرَّهِيْنَةَ وَأَخْلَسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءُ وَالْعَبْرَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُرْنِي فَسِرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَيِّهَةٌ وَهَمٌّ لَا يَبْرُحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمِيدٌ مُقْبِحٌ وَهَمٌّ مُهَيِّجٌ سِرْعَانٌ مَا فَرَقَ بَيْنَنَا وَإِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَسَيِّئَتُكَ إِبْتِئْتُكَ بِتَطَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَاحْفَهَا السُّؤَالَ وَسَيِّئَتُهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلَجٍ بِصِدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَنَتِهِ سَبِيلًا وَسَيِّئَتُكَ وَيَحْكُمُ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٌ لَا قَالٍ وَلَا سَيِّئِمٌ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَن مَلَأْتَهُ وَ أَنْ أَقِمَ فَلَا عَن سُوءٍ ظَنُّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهَاً وَاهَاً وَالصَّبْرُ أَيْمَنُ وَأَجْمَلُ وَلَوْلَا- غَلَبَهُ الْمَسِيئَتَيْنِ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَاللَّبَثَ لِرَامًا مَعْكُوفًا وَلَا عَوَّلْتُ أَعْوَالَ الثَّكَلِي عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَتُهَضَّمُ حَقُّهَا وَيُمْنَعُ إِزْنُهَا وَ لَمْ يَبَاعِدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذَّكْرَ وَإِلَى [ صفحه ۳۵۳ ] اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ حُسْنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ

## شرح لغات حدیث

قوله عليه السلام عفا: عفو به معنای محو است و گفته می‌شود عفی علی الارض اذا غطاها بالنبات قوله عليه السلام والبائتة فی الثری ببقعتک: دلیل است بر اینکه فاطمه در بقعه پدرش دفن شده صلی الله علیه و آله نه در بقیع قوله المختار الله: اضافه به فاعل شده و مفعول آن سرعه اللحاق است- قوله عليه السلام تجلدي تجلدي به معنای تکلف است و جلمد به معنای قوت و شدت است- قوله بسنتک: اشاره است به سنت آن حضرت که در اینجا مراد صبر در مصائب است زیرا که آن حضرت در مصیبت‌ها صبور بوده مراد حضرت اینست که من به سنت تو تاسی کردم در فراق تو و فراق دختر تو و مصیبت من در فراق تو بزرگتر است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که من عظمت مصیبتی فلیدکر مصیبتی بی فانها ستهون علیه، یعنی کسی که مصیبت او بزرگ شد باید یاد کند مصیبت مرا که آن مصیبت برای او آسان می‌شود بزودی. قوله: الملحودة به معنای لحد است- قوله و فاضت نفسک: فیض نفس یعنی بیرون رفتن روح از بدن. قوله عليه السلام واخلست: از خلّس به معنای سَلَبَ یعنی لباس حیات از او گرفته شد- سهاد به معنای بیداری در شب- کمد: حزن شدید- قیح: خلطی است که خون در آن نباشد- مقیح و مهیج: تفسیر هم و غم و حزن سابق است. هضم به معنای ظلم و غضب است- و احفاء سؤال به معنای استقصاء آن است- الغلیل: حرارت جوف را گویند- اعتلاج: به معنی اضطراب و بث به معنی نشر قوله عليه السلام: لا- قال و لا سئم: قال به معنای بُغِض و سأمه به معنی ملال است- واه: منون و غیر منون کلمه تعجب است و تلهف- و اعوال: گریه- و ثکلی: زن جوان مرده و داغ دیده- لَمْ يَخْلُقْ یعنی کهنه نمی‌شود

## ترجمه سخنان حضرت

یعنی چون روح فاطمه علیها السلام قبض شد امیر مؤمنان علیه‌السلام او را دفن فرمود و قبر او را محو نمود و بپا خاست روی خود را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت درود بر تو باد ای رسول خدا از من و درود بر تو باد ای رسول خدا از دختر

تو و زیارت کننده تو و بیتوته کننده در خاک در بقعه تو و اختیار کرده شده خدا برای او به شتاب برای ملحق شدن به تو آلا اینکه تاشی کردن برای من به سنت رسول تو در فراق تو بسیار مشکل است هرآینه من تو را در قبرت گذاردم و روح تو در میان گلو و سینه من از جسدت بیرون رفت آری و در کتاب خدا برای من انعام فرموده قبول این مصیبت را ما برای خدائیم و ما به سوی او برخواییم گشت امانت بر گردانده شد و گرو باز پس گرفته شد و لباس زندگی در دنیا از او باز شد چقدر زشت و قبیح گردید [ صفحه ۳۵۴ ] آسمان و زمین یا رسول الله اما حزن و اندوه من همیشگی شد و اما در فراق تو و دخترت شبها خواب از چشمم گرفته شد و این غم و اندوه از دل من بیرون نمی رود تا وقتی که اختیار کند خدا برای من خانه تو را که در آن مقیم هستی فراق تو و فاطمه حزن و اندوهی شد گلوگیر و به هیجان آورنده برای من چه زود جدائی و فراق در میان ما افتاد به سوی خدا شکایت می کنم از آنچه زود باشد دخترت تو را خبر دهد به دریافتن امت تو از ظلم و جور و غضب حقوق ما و از او استقصا کن و بخواه و خبر بگیر از آنچه که بر ما وارد شده چقدر جوش و سوزشی که در سینه او، او را به اضطراب انداخته که برای نشر دادن آن راهی نیافتیم زود باشد که برای تو می گوید و خدا حکم خواهد کرد و او احکم الحاکمین است و درود بر تو و دخترت باد درود و داع کننده‌ای که بغض و ملالی در آن نیست و انصراف من از قبر نه از راه ملالت است و اگر برخیزم نه از بدگمانی است بلکه به سبب وعده‌ای است که خدا به صبرکنندگان داده و اگر غلبه سؤال کرده شدگان نبود هرآینه لازم می دانستم که در اینجا مقام کنم و معتکف شوم و مانند زن جوان مرده گریه نمی کنم بر بزرگی مصیبت پس خدا می بیند که دخترت به پنهانی دفن کرده می شود و حق او از روی ظلم و غضب غصب کرده شد و از ارث خود ممنوع شد و دور نبود عهدی که از آنها گرفته شد و هنوز ذکر تو کهنه نشده و به سوی خدا است ای رسول خدا نیکوئی صبر و شکیبائی و درود متصل خدا و رضوان خدا بر تو و او باد از ابن عباس (ره) روایت شده که چون فاطمه زهراء سلام الله علیها وفات یافت مدینه از گریه مردان و زنان به لرزه درآمد و دهشتی اهل آن را فرو گرفت مانند روزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود پس ابوبکر و عمر برای تعزیت گفتن به علی علیه السلام آمدند و می گفتند ای ابوالحسن پیشی نگیر از ما به نماز گزاردن بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون شب شد علی علیه السلام عباس و فضل و مقداد و سلمان و اباذر را طلبید و عباس را مقدم داشت و نماز گزارد برای او و او را دفن کردند در شب چون صبح شد مردمان آمدند و ابوبکر و عمر هم آمدند که نماز بگزارند بر فاطمه علیها سلام الله مقداد گفت فاطمه را در شب دفن کردیم پس عمر رو کرد به ابی بکر و گفت نگفتم که زود باشد این کار را می کنند یا قطعاً این کار را خواهند کرد عباس گفت فاطمه وصیت کرد که این دو نفر بر او نماز نگزارند عمر گفت ای پسران هاشم حسدی که از قدیم داشتید ترک نمی کنید برای ما هرگز، این کینه ایست که در سینه‌های شما است و هرگز بیرون نمی رود به ذات خدا قسم همت می کنم و قبر او را نبش می نمایم و بر او نماز می گزارم علی علیه السلام فرمود قسم به ذات خدا ای پسر صهاک اگر چنین کاری را خواستی بکنی دست راستت به تو بر نمی گردد اگر شمشیر خود را از غلاف بیرون آوردم غلاف نخواهم کرد تا جان تو را نگیرم پس عمر شکست خورد و ساکت شد چون می دانست که علی علیه السلام هرگاه قسم یاد کند راست می گوید پس فرمود ای عمر آیا تو نیستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد کشتن تو را کرد نزد من فرستاد و من آمدم در حالی که شمشیر خود را به گردن انداخته بودم و به سوی تو آمدم تا تو را بکشم خدای تعالی آیه‌ای فرستاد که **فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا [ صفحه ۳۵۵ ] نَعِدْ لَهُمْ عَذَابًا** و نیز از ابن عباس روایت شده که در وقت رحلت صدیقه طاهره سلام الله علیها امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام در منزل نبودند چون حسنین وارد منزل شدند دیدند مادرشان رو به قبله خوابیده حسین علیه السلام به بالین مادر آمد و او را حرکت داد دید که مادرش از دنیا رفته به برادرش امام حسن علیه السلام گفت ای برادر اجر دهد تو را خدا در مصیبت مادر پس از خانه بیرون دویدند و پدر بزرگوار خودشان را خبر دادند حضرت امیر علیه السلام از شنیدن این خبر غش کرد آب به صورتش پاشیدند تا به خود آمد وارد منزل شد کاغذی بالای سر صدیقه طاهره سلام الله علیها دید که در آن نوشته بود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى**

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زَوْجِنِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَكُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنْطُنِي وَ غَسَلْنِي وَ كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَيَّلَ عَلَيَّ وَ أَذْفَنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعْلِمُ أَحَدًا وَ أَسْرَتُودِعُكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأَ عَلَيَّ وَ لِدَيْ السَّلَامِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَعْنِي بِهِ نَامِ خَدَايَ بَخْشَنده مهربان این چیزی است که به آن وصیت کرده فاطمه دختر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن اینست که شهادت می‌دهم که نیست خدائی مگر ذات یگانه خدا و اینکه محمّد بنده او و رسول او است و اینکه بهشت حق است و آتش جهنم هم حق است و قیامت آمدنی است شکی در آن نیست و اینکه خدا زنده می‌کند کسانی را که در قبرها هستند یا علی منم فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله که تزویج کرده است مرا خدا با تو برای اینکه با تو باشم در دنیا و آخرت تو سزاوارتری به من از غیر من حنوط کن مرا و غسل ده مرا و کفن کن مرا در شب و نماز بر من بگذار و دفن کن مرا در شب و احدی را اعلام مکن و تو را به خدا می‌سپارم و سلام مرا به فرزندانم برسان تا روز قیامت

### تاریخ وفات و رحلت فاطمه

رحلت آن حضرت در سال رحلت پدر بزرگوارش در سال یازدهم هجری بوده در روز سه‌شنبه سوم ماه جمادی الثانیه چنانچه شیخ طوسی و کفعمی علیهماالرحمة در مصباحین و سید بن طاوس قدس الله روحه در اقبال و حاجی نوری در تحیة الزائر ذکر کرده‌اند و طبق آن محمد بن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامة از ابی بصیر از امام جعفر [صفحه ۳۵۶] صادق علیه‌السلام روایت فرموده که فرمود قبضت فاطمه فی جمادی الاخره یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة احدى عشر من الهجرة و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون فرموده که این قول اصح و اشهر اقوال است و اما قول دوم کلینی علیه‌الرحمة در کافی فرموده که آن بی‌بی معظمه بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز در دنیا بوده و بر همین مضمون روایت هم رسیده و بنابر مختار کلینی که رحلت رسول خدا را در دوازدهم ربیع‌الاول دانسته باید رحلت فاطمه را در اواخر ماه جمادی الاولی دانست نه در اواسط آن چنانچه از روایت ماثوره از امام صادق علیه‌السلام نیز چنین مستفاد می‌شود که فرموده بعد از قضیه گرفتن نامه فدک از صدیقه طاهره سلام الله علیها در بین راه و پاره کردن آن می‌فرماید فضعت و مکثت خمس و سبعین يوماً مریضه لما ضربها فلان ثم قبضت و اما قول سوم شیخ شهید (ره) در کتاب دروس فرموده و قبضت علیهاالسلام بعد ایها صلی الله علیه و آله بنحو مائة یوم و اما قول چهارم از ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین الا ان الثبت فی ذلك ما روی عن ابی جعفر محمد بن علی علیهماالسلام أنّها توفیت بعد ایها بثلاثة أشهر و بعضی از اقوال دیگر هم گفته شده چون مورد اعتماد نبود از آن جهت از ذکر آن صرف نظر شد پس بنابر مشهور رحلت آن حضرت هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش بوده که مطابق با سیزدهم جمادی الاولی باشد و بنابر اقوی اصح قول اول است چنانچه ذکر شد

### محل دفن فاطمه

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در مزار بحار فرموده اصح آنست که آن مخدره در خانه خود مدفون است محمد بن یعقوب کلینی (ره) در اصول کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت سئلتُ اباالحسن عن قبر فاطمة قال دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بُنُوَامِيَةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ يَعْنِي پُرسیدم از ابوالحسن از قبر فاطمه که در کجا است فرمود دفن کرده شد در خانه خودش چون بنی‌امیه مسجد را زیاد کردند خانه جزو مسجد شد

### دلائل الامامة طبری

گفته است که محمد بن همام گفته روایت شده است که آن حضرت ده روز از جمادی الاخره باقیمانده بود که آن مخدره وفات

یافت و در روز وفات عمر او هیجده سال بود و هشتاد و پنج روز بود بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از دنیا رحلت کرد پس امیر مؤمنان او را غسل داد در حالتی که غیر از او و حسن و حسین و [ صفحه ۳۵۷ ] بود حسن و حسین و نماز بر او گذارد و احدی را اعلام نکرد به وفات او و نماز نگذارد بر او احدی از سایر مردمان و او را در روضه پیغمبر دفن کرد و آثار قبر او را محو نمود و شب را در بقیع صبح کرد و چون بدن فاطمه دفن کرده شد در بقیع چهل صورت قبر تازه قرار داد و چون مسلمانان وفات او را دانستند آمدند به سوی بقیع چهل صورت قبر یافتند و امر بر ایشان مشکل شد و ندانستند قبر فاطمه کدام است مردمان شیون کنان بعضی از ایشان بعض دیگر را ملامت کردند و گفتند پیغمبر شما غیر از یک دختر نبود که او هم بمیرد و دفن شود و به وفات و نماز بر او حاضر نشدید و ندانستید که قبر او کجا است پس اولیاء امر ایشان گفتند بعضی از زنهاى مؤمنین را بیایید یا بیاورید که این قبرها را نبش کنند تا قبر فاطمه را بیابیم و بر او نماز بگذاریم و قبر او را زیارت کنیم پس این خبر رسید به امیر مؤمنان علیه السلام آن حضرت به حالت غضبناک بیرون آمد در حالتی که چشمهای او قرمز شده بود و رگهای او راست شده بود و قبای زردی که در جنگها می پوشید پوشیده و به شمشیر خود تکیه کرده بود وارد بقیع شد چون مردمان چنین دیدند ترسیدند و به همدیگر گفتند این علی ابن ابیطالب است که می بینید به حالت غضبناک می آید و به خدا سوگند یاد می کند که اگر سنگی از این قبرها برداشته شود با شمشیر ذوالفقار خود بر گردنهای فرود آورد پس عمر با او تلافی کرد با کسانی که از صحابه با او بودند به آن حضرت گفت ای ابوالحسن تو را چه می شود به ذات خدا قسم قبر او را نبش می کنیم و بر او نماز می گزاریم پس آن حضرت اطراف جامه های او را گرفت و چنان او را تکان داد و بر زمینش زد و گفت ای پسر کنیز سیاه حق مرا گرفتی از ترس اینکه مردمان مرتد شوند آن را ترک کردم و اما راجع به قبر فاطمه به حق آن خدائی که جان علی در قبضه قدرت او است اگر چنین قصدی بکنی تو یا یارانت هر آینه زمین را از خونتان سیراب می کنم اگر می خواهی بکن ای عمر پس ابوبکر پیش آمد و گفت ای ابوالحسن به حق رسول خدا و به حق آن کسی که بالای عرش است او را واگذار این کار را نخواهیم کرد و چیزی که مکروه خاطر توست نمی کنیم - راوی گفت پس علی علیه السلام او را رها کرد و مردمان متفرق شدند و دیگر برنگشتند و از اراده ای که داشتند منصرف شدند

### اشعار امیر مؤمنان در رثاء فاطمه

وَمَا الدَّهْرُ وَالْأَيَّامُ إِلَّا كَمَا تَرَى رَزِيئَةً مَالٍ أَوْ فِرَاقَ حَبِيبٍ وَإِنَّ أَمْرًا قَدْ جَرَّبَ الدَّهْرُ لَمْ يَخْفَ تَقَلُّبَ حَالِيهِ لِغَيْرِ لَيْبٍ يَعْنِي رُوزْگَارِ وَ رُوزْهَآ نِیْسْت مَگَرِ آنچَنَانِی کِه مِی بِنِی یَا مِصِیْبَتِ مَالِ اسْت یَا مِفَارَقَتِ وَ جِدَانِی از دُوسْت مَرْدِی کِه تَجْرِبِه کَرْدِه اسْت اِیْن رُوزْگَارِ رَا تَرْسِی نَدَارْدِ تَغْیِیْر کَرْدَنِ اِیْن دُو حَالَتِ بَرَایِ غَیْرِ عَاقِلِ اسْت (دیوان) حَبِیْبٌ لَیْسَ یَعْدِلُهُ حَبِیْبٌ وَ مَا لِسِوَاہِ فِی قَلْبِی نَصِیْبٌ حَبِیْبٌ غَابَ عَنِّ عَیْنِی وَ جِسْمِی وَ عَن قَلْبِی حَبِیْبِی لَا یَغِیْبُ یَعْنِی دُوسْت مَن چَنان دُوسْتِی اسْت کِه دَر شایِسْتِگِی هِیچ دُوسْتِی هِمْتایِ او نِیْسْت وَ بَرَایِ غَیْرِ او دَر دَل مَن هِیچ بَهره ای [ صفحه ۳۵۸ ] نِیْسْت دُوسْت مَن از چِشْمِ وَ جِشْمِ مَن پَنهَان شُدِه اِما از دَل مَن دُوسْت مَن پَنهَان نَمِی شُود وَ نَخَواهد شُد خَطابِ بِه فَاطْمِه عَلَیْهَا السَّلَامِ بَعْدَ از وَفَاتِ ما لِی وَ قَفْتُ عَلَی القُبُورِ مُسَلِّمًا قَبْرَ الحَبِیْبِ فَلَمْ یَرُدَّ جِوَابِی اَحَبِیْبُ ما لَکَ لَا تَرُدُّ جِوَابِنَا اَنْسِیْتَ بَعْدِی خُلَّةَ الْأَحْبَابِ یَعْنِی چِیْسْت بَرَایِ مَن کِه تَوقُف کَرْدِه ام بَر کِنار قَبْرِها دَر حَالَتِی کِه بَر قَبْرِ دُوسْتِمْ سَلَامِ مِی کَنم وَ او جِوَابِ مَرا نَمِی گوید ای دُوسْت تُو را چِه مِی شُود کِه جِوَابِ ما را نَمِی گوئی آیا فراموش کَرْدِه ای پَس از مَن دُوسْتِی با دُوسْتانِ رَا جِوَابِ آن حَضْرَتِ از طَرَفِ فَاطْمِه عَلَیْهَا السَّلَامِ قَالِ الحَبِیْبُ فَکِیْفَ لِی بِجِوَابِکُمْ وَ اَنَا رَهینُ جِنَادِلِ وَ تُرَابِ اَکَلِ التُّرَابِ مَحَاسِنِی فَنَسِیْتُکُمْ وَ حَجِیْبُ عَن اَهْلِی وَ عَن اَثْرابی یَعْنِی دُوسْتِ مِی گوید چِگونه بَرَایِ مَن مِیْسِر اسْت جِوَابِ شما را بگویم وَ حَالِ آنکِه دَر گِروِ سَنگْرِزِه ها وَ خَاکِ مِی باشم خَاکِ نِیکِیْها یِ مَرا خُورْدِه پَس فراموش کَرْدَم شما را وَ از چِشْمِها یِ کِسانِ وَ اولادِ خُودِ مِستور وَ ناپیدا شُدَم فَعَلِیْکُمْ مَنِّی السَّلَامِ تَقَطَّعَتْ عَنِّی وَ عَنکُمْ خُلَّةُ الْأَحْبَابِ یَعْنِی پَس بَر شما باد سَلَامِ یَعْنِی با شما وداعِ مِی کَنم بَرِیْدِه

شد از میان من و از شما دوستی با دوستان مرثیه کنار قبر فاطمه علیها السلام نفسی علی زفرانها مَحْبُوسَةٌ یا لیتها خَرَجْتُ مَعَ الزَّفَرَاتِ لَا خَیْرَ بَعْدَکَ فِی الْحَیْوَةِ وَ إِنَّمَا أَبْکِی مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَیَاتِی جَانٍ مِنْ بَانَالِهِایمِمْ دَر سینه‌ام حبس شده ای کاش جانم با ناله‌هایم از سینه‌ام خارج می‌شد ای فاطمه پس از تو خیری در زندگی در دنیا نیست گریه می‌کنم من از ترس اینکه زندگی من در دنیا طولانی شود مرثیه حضرت بعد از دفن فاطمه علیها السلام آلا هَلْ إِلَى طُولِ الْحَیْوَةِ سَبِيلٌ وَ آتَى وَ هَذَا الْمَوْتُ لَیْسَ یَحُولُ وَ آتَى وَ أَنْ أَصِیْبُحْتُ بِالْمَوْتِ مُوقِنًا فَلَیْ أَمَلٌ مِنْ دُونِ ذَاکَ طَوِيلٌ [ صفحه ۳۵۹ ] وَ لِلدَّهْرِ الْوَانُ تَرُوحُ وَ تَعْتَدِی وَ إِنَّ نُفُوسًا بَیْنَهُنَّ تَسِیلُ وَ مَنْزِلٌ حَقٌّ لَا مُعْرَجَ دُونَهُ لِکُلِّ أَمْرٍ مِنْهَا إِلَیْهِ سَبِيلٌ قَطَعْتَ بِأَیَّامِ التَّعْزِزِ ذِکْرَهُ وَ کُلُّ عَزِیزٍ مَا هُنَاکَ ذَلِیلٌ أَرَى عِلَلَ الدُّنْیَا عَلَیْ کَثِیرَةً وَ صَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِیلٌ وَ آتَى لِمُشْتَاقٍ إِلَى مَنْ أُحِبُّهُ فَهَلْ لِي إِلَى مَنْ قَدْ هَوِیْتُ سَبِيلٌ وَ آتَى وَ أَنْ شَطَطَتْ بَی النَّارِ نَازِحًا وَ قَدْ مَاتَ قَبْلِي بِالْفِرَاقِ جَمِیلٌ فَقَدْ قَالَ فِی الْأَمْثَالِ فِی الْبَیِّنِ قَائِلٌ أَضْرَبُهُ یَوْمَ الْفِرَاقِ رَحِیلٌ لِکُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِیلَیْنِ فُرْقَةً وَ کُلُّ الذِّی دُونَ الْفِرَاقِ قَلِیلٌ وَ إِنَّ اِفْتِقَادِی فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ ذَلِیلٌ عَلَی أَنْ لَا یَدُومَ خَلِیلٌ وَ کَثِیفٌ هُنَاکَ الْعَیْشُ مِنْ بَعْدِ فَقْدِهِمْ لَعَمْرُکَ شَیْءٌ مَا إِلَیْهِ سَبِیلٌ سَیُعْرِضُ عَنْ ذِکْرِی وَ تَنْسِی مَوَدَّتِی وَ یُظْهَرُ بَعْدِی لِلْخَلِیلِ عَدِیلٌ وَ لَیْسَ خَلِیلِی بِالْمَلُولِ وَ لَمَّا الْبَدِی إِذَا غَبْتُ یَرْضَاهُ سِوَایَ یَدِیلٍ وَ لَکِنْ خَلِیلِی مَنْ یَدُومُ وَ صَالَهُ وَ یَحْفَظُ سِرِّی قَلْبَهُ وَ دَخِیلٌ إِذَا انْقَطَعَتْ یَوْمًا مِنَ الْعَیْشِ مُدَّتِی فَإِنَّ بُکَاءَ الْبَاکِیَاتِ قَلِیلٌ یُرِیدُ الْفَتَى أَنْ لَا یَمُوتَ حَبِیبُهُ وَ لَیْسَ إِلَی مَا یَبْتَغِیهِ سَبِیلٌ وَ لَیْسَ جَلِیلًا رُزْءَ مَالٍ وَ فَقْدُهُ وَ لَکِنْ رُزْءَ الْأَکْرَمِینَ جَلِیلٌ فَذَلِکَ حَسْبِی لَا یُؤَاتِیهِ مَضْجَعٌ وَ فِی الْقَلْبِ مِنْ حَزْرِ الْفِرَاقِ غَلِیلٌ تَرْجَمَهُ أَشْعَارُ ۱- آگاه باش آیا برای طولانی شدن عمر و زنده ماندن در دنیا راهی هست از کجا که این راه باشد و حال [ صفحه ۳۶۰ ] آنکه مرگ جابجا شدنی نیست ۲- و من هر چند که شب را صبح می‌کنم در حالتی که یقین به مردن دارم در دنیا غیر از مردن آرزوی طولانی‌ای دارم ۳- و حال آنکه در روزگار هر صبح و شامی که می‌شود رنگهای گوناگونی است که نفسها در میانه آنها می‌رود ۴- و منزل حق ثابتی در پیش است که بالا- برنده‌ای به سوی آن جز مرگ نیست یعنی تا انسان نمیرد به آن منزل نمی‌رسد ۵- و من در روزهای ارجمندی به یاد آن نبودم و حال آنکه هر عزیزی در آن منزل ذلیل نخواهد شد ۶- می‌دانم که بهانه‌های دنیا بر من بی‌اندازه است و صاحب آن بهانه‌ها تا وقت مردن بهانه‌گیر است ۷- و من مشتاقم به سوی آن کسی که او را دوست می‌دارم پس آیا به سوی آن کسی که او را دوست دارم راهی هست ۸- و من اگرچه از آتش فراق دوست هر چند دور باشم در آزارم او پیش از من مرده به سبب مفارقت او به مانند پیه گداخته هستم ۹- این مثلی است که گوینده در میان مَثَلها گفته است در روز فراق و جدائی من بسیار این مثل را هنگام رحلت و کوچ کردن می‌زنم و می‌گویم ۱۰- برای هر اجتماعی میان دو دوست جدائی و فراقی هست و کم است که میان دو دوست جدائی نیفتد ۱۱- و بدرستی که گم کردن من پس از احمد رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را دلیل است بر اینکه با هم بودن دو دوست دوام ندارد ۱۲- پس چگونه زندگی گوارا باشد بعد از اینکه دوست، دوست خود را گم کند به جان تو قسم است که برای عیش و کامرانی هیچ راهی نیست ۱۳- زود باشد از یاد من کردن اعراض کرده شود و عهد دوستی با من فراموش گردد و پس از من برای دوست من همتائی پیدا شود ۱۴- و حال آنکه دوست من از من ملول نیست و کسی نیست که چون من پنهان شدم بدلی غیر از من پیدا شود که دوست مرا خشنود کند ۱۵- و لکن دوست من کسی است که وصال او همیشگی است و سر مرا در دل خود نگاه می‌دارد و قلباً مرا دوست می‌دارد ۱۶- و چون مدتی از روز عیش و شادی من بگذرد گریه گریه کنندگان کم می‌شود ۱۷- جوانمرد می‌خواهد که دوست او نمیرد و حال آنکه به سوی آنچه که میل به آن دارد راهی نیست ۱۸- مصیبت و اندوه در مال و گم شدن آن امر بزرگی نیست و لکن مصیبت جدا شدن از دوستان گرامی بسیار بزرگست ۱۹- برای آن جدائی از دوست پهلو به بستر نمی‌گذارم در حالتی که دل من از حرارت آتش فراق در جوش و خروش است

فلک با آل پیغمبر عجب جور و جفا کردی ز بعد رحلتش دیدی که با زهرا چها کردی در و دیوار می‌نالد هنوز از ناله زهرا نه شرمی از خدا و نی حیا از مصطفی کردی شکستی پهلوی یکتا دُرِ دریای عصمت را عجب آشوبی از این ماتم عظمی بپا کردی جنینش سقط کردی شد ز سیلی صورتش نیلی به زیر خاک پنهان قامت خیرالنسا کردی سر و پای برهنه شیر یزدان را کشانیدی برون از خانه خون اندر دل آل عبا کردی [صفحه ۳۶۱] چراغ خانه آل علی خاموش شد از کین حسین را با حسن دیدی که از مادر جدا کردی هنوز از ناله کلثوم و زینب عرش می‌لرزد نبینی خیر ای گردون ستم بی‌انتها کردی دل کروبیان عالم بالا زدی آتش از این ماتم که خون در قلب ختم انبیا کردی ز نوک خامه‌اش خون می‌چکد حیران و می‌گرید الهی چرخ برگردی چه‌ها با اولیا کردی اَيْضاً ناله جان سوز زهرا را ز ضرب در پیرسید از در و دیوار حال دخت پیغمبر پیرسید سقط محسن را نمی‌گویم چسان شد لیک گویم شرح حال او روید از ساقی کوثر پیرسید مضطرب زهرا به صحن خانه یا آغوش شوهر حال این ناکام زن را باید از شوهر پیرسید در کنار مادر خود زینب و کلثوم گریان در چه حالت بود مادر باید از دختر پیرسید من نمی‌گویم چسان بردند شه را سوی مسجد باید از رسمان و عریانی پا و سر پیرسید بازوی زهرا ز ضرب تازیانه گشت مجروح گاه غسل آثار آن از شوهرش حیدر پیرسید من نگویم خصم سیلی زد بروی نازنینش لیک جایش ماند نیلی باید از معجز پیرسید آه از این ماتم که آتش زد به قلب اهل عالم گفت حیران سوزش دل از من مضطر پیرسید

### اولاد حضرت فاطمه

اولاد حضرت فاطمه سلام‌الله علیها منحصر بوده به دو پسر و دو دختر و یکی هم در رحم داشته که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله محسن گذارده بود که بعد از رحلت آن حضرت او را سقط کردند اما پسران آن جناب یکی حضرت امام حسن مجتبی و دیگری حضرت امام حسین سیدالشهداء علیهما‌السلام بوده و اما دختران آن بزرگوار یکی عقیله القریش عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه ولیه الله عصمت صغری نائبه زهراء زینب کبری سلام‌الله علیها بوده که با عبدالله جعفر پسر عم خود ازدواج کرد و در وقعه کربلا با برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام همراه بود و بعد از شهادت آن حضرت او را اسیر کرده و با سایر اهل بیت به شام بردند و خطبه معروفه را در مجلس یزید پلید انشا فرمود و بنا به روایتی که مسعودی در کتاب اثبات الوصیه مسنداً از خدیجه دختر امام جواد محمد بن علی الرضا علیهما‌السلام که فرموده آنچه را که مفادش اینست که حضرت امام حسین علیه‌السلام برای حفظ حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام بر حسب ظاهر وصیت فرمود پس آنچه از ناحیه حضرت زین‌العابدین صادر می‌شد در زمان آن حضرت از علوم به عمّه بزرگوارش حضرت زینب کبری نسبت می‌داد از باب تقیه برای حفظ وجود مبارک خود و مقام این بی‌بی معظمه تالی تلو مقام مادر بزرگوار او صدیقه طاهره سلام‌الله علیهما بوده و از فضائل عظیمه و مناقب فخیمه آن بزرگوار اینست چندین مرتبه حفظ وجود امام علیه‌السلام را نموده چه در کربلا- و چه در شام و کوفه و فرمایش حضرت زین‌العابدین که در حق او [صفحه ۳۶۲] فرموده انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه و دیگری علیا جناب ام کلثوم سلام‌الله علیها دختر فاطمه که نام نامی او رقیه کبری بوده چنانچه در عمده الطالب و غیره ذکر شده که بسیار جلیله‌القدر و عظیمه‌الشأن و دارای فضائل و کمالات صوریه و معنویه بود و بنابر مصلحت چنانچه از متون و ظواهر اخبار عدیده فهمیده می‌شود و از عامه و خاصه روایت شده با عمر بن الخطاب ازدواج کرده و در زمان حضرت امام حسن علیه‌السلام در مدینه طیبه وفات یافته و در وقعه کربلا نبوده

### ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب

کلام در اینست که آیا در میان ام کلثوم و عمر بن الخطاب ازدواج واقع شده است یا نه- بعضی بر آن رفته‌اند که ازدواج میانشان

واقع نشده و بیشتر معتقدند که این ازدواج واقع شده دلیل منکرین و قائلین به عدم وقوع از جمله حدیثی است که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در مجلد نهم بحار الانوار چاپ کمپانی صفحه ۶۱۹ از کتاب خرائج از صفار از ابی بصیر روایت کرده از جذعان بن نصر از محمد بن مسعود از محمد بن حمویه بن اسماعیل از ابی عبدالله ربیبی از عمر بن اذنیه که گفت قیلَ لَابِیْعَبْدَاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ النَّاسَ يَحْتَجُّونَ عَلَيْنَا وَ يَقُولُونَ اِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوْجَ فُلَانًا اَبْتَهُ اُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ كَانَ مُتَكِنًا فَجَلَسَ وَ قَالَ اَيَقُولُونَ ذَلِكَ اِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ ذَلِكَ لَا يَهْتَدُونَ اِلَى سِوَاءِ السَّبِيلِ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ يَقْدِرُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ يَحُولَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا فَيَنْقُذَهَا كَذَبُوا وَ لَمْ يَكُنْ مَا قَالُوا اِنَّ فُلَانًا خَطَبَ اِلَى عَلِيٍّ بِنْتَهُ اُمَّ كَلْثُومٍ فَابِي عَلِيٌّ فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَزَوِّجْنِي لَأَنْتَزِعَنَّ مِنْكَ السَّقَايَةَ وَ زَمَزَمَ فَاتَى الْعَبَّاسُ عَلِيًّا فَكَلَّمَهُ فَابِي عَلِيٌّ فَالْمَحَّ الْعَبَّاسُ فَلَمَّا رَأَى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشَقَّةَ كَلَامِ الرَّجُلِ عَلَى الْعَبَّاسِ وَ اَنَّهُ سَيَفْعَلُ بِالسَّقَايَةَ مَا قَالَ اَرْسَلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَى جَنِيَّةٍ مِنْ اَهْلِ نَجْرَانَ يَهُودِيَّةٍ يُقَالُ لَهَا سَيِّحِفَةُ بِنْتُ جُرَيْرِيَّةٍ فَاَمَرَهَا فَمَثَلَتْ فِي مِثَالِ اُمِّ كَلْثُومٍ وَ بَعَثَ بِهَا اِلَى الرَّجُلِ فَلَمْ تَزَلْ [ صفحه ۳۶۳ ] عِنْدَهُ حَتَّى اِنَّهُ اشْتَرَبَ بِهَا يَوْمًا فَقَالَ مَا فِي الْاَرْضِ اَهْلُ بَيْتِ اَسِيحَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ ارَادَ اَنْ يُظَهَرَ ذَلِكَ لِلنَّاسِ فَقَدِلَ وَ حَوَتْ الْمِيرَاثَ وَ انْصَرَفَتْ اِلَى نَجْرَانَ وَ اَظْهَرَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اُمَّ كَلْثُومَ يَعْنِي كَقَوْلِهِ شَدَّ بِهٖ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهٗ مَرْدَمَانَ يَعْنِي جَمَاعَتَ عَامَّةً بِهٖ مَا اِحْتِجَاجٌ مِي كُنُنْدُ وَ مِي كُوِيْنْدُ امِيْرُ مُؤْمِنَانَ تَرْوِيحُ كَرْدُ دَخْتَرِ خُودِ اَمِ كَلْثُومِ رَا بِا فِلَانِ وَ اَن حَضْرَتِ تَكِيه كَرْدِه بُوْدِ پَسِ نَشِسْتِ وَ فَرْمُوْدِ اَيَا مِي كُوِيْنْدِ اِيْنِ رَا هِرْ اَيْنِه كِرُوْهِي هَسْتَنْدِ كِه چِنِيْنِ گِمَانِ مِي كُنُنْدِ وَ بِه رَاه رَاسْتِ هِدَايْتِ نَشْدِه اَنْدِ سَبْحَانَ اللَّهِ امِيْرُ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْرَتِ نَدَاشْتِ كِه دَر مِيَانِ او وَ دَخْتَرِ خُودِ حَائِلِ شُوْدِ وَ او رَا نَكْهَدَارِي كُنْدِ دَرُوْغِ كَفْتَنْدِ وَ چِنِيْنِ نِيَسْتِ اَنْچِه رَا كِه كَفْتِه اَنْدِ هِرْ اَيْنِه فِلَانِ دَخْتَرِ عَلِي رَا خُواسْتِگَارِي كَرْدِ وَ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز دَخْتَرِ دَاْدَنْ بِهٖ او اَبَا كَرْدِ پَسِ او بِهٖ عَبَّاسُ كَفْتِ بِهٖ ذَاتِ خُدا قَسْمِ اِكْرَ دَخْتَرِشِ رَا بِا مِنْ تَرْوِيحِ نَكُنْدِ سَقَايْتِ حَاجِ وَ زَمَزَمِ رَا اَز تُو مِي كِيْرِمِ پَسِ عَبَّاسِ اَمْدِ وَ بِا اَن حَضْرَتِ سَخْنِ كَفْتِ چُونِ امِيْرُ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِيْدِ كِه عَبَّاسُ اَز سَخْنِ شَاقِ او نَارَاْحْتِ اسْتِ وَ اَنْچِه كَفْتِه اسْتِ رَا جَعِ بِهٖ سَقَايْتِ وَ زَمَزَمِ خُواهِدِ كَرْدِ وَ عَبَّاسُ هَمِ الْحَاحِ كَرْدِ كَسِي رَا فَرَسْتَاْدِ بِهٖ سُوِي جَنِيَه اِي اَز اَهْلِ نَجْرَانَ كِه يَهُودِيَّةِ بُوْدِ وَ او رَا سَحِيْفِهٖ دَخْتَرِ جُرَيْرِيَّةِ مِي كَفْتَنْدِ وَ او رَا اَمْرِ فَرْمُوْدِ تَا بِهٖ صُورْتِ اُمِّ كَلْثُومِ مِمْتَلِ شَدِ پَسِ او رَا فَرَسْتَاْدِ بِهٖ نَزْدِ اَن مَرْدِ وَ اَن جَنِيَه هَمِيْشِهٖ دَر نَزْدِ او بُوْدِ تَا اِيْنِكِه اَز او بِهٖ شَكِ افْتَاْدِ دَر رُوْزِي پَسِ كَفْتِ دَر رُوِي زَمِيْنِ جَاْدُو كِرْتَرِ اَز بَنِي هَاشِمِ نِيَسْتِ خُواسْتِ اِيْنِ مَطْلَبِ رَا اِظْهَارِ كُنْدِ كِه كَشْتِه شَدِ وَ جَنِيَه مِيْرَاثِ او رَا بِرْدِ وَ بِهٖ طَرَفِ نَجْرَانَ رَفْتِ وَ امِيْرُ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمِ كَلْثُومِ رَا ظَاْهَرِ كَرْدِ مُؤَلَّفِ حَقِيْرِ كُوِيْدِ ظَاْهَرِ اِيْنِ حَدِيْثِ دَلَالْتِ دَاْرِدِ بَرِ عَدْمِ وَ قُوعِ اَزْدُواجِ دَر مِيَانِ عَلِيَا جَنَابِ اَمِ كَلْثُومِ وَ عَمْرِ وَ اَمَّا اِخْبَارِ رَا جَعِه بُوْقُوعِ اَزْدُواجِ اَز جَمْلِهٖ اَنْهَآ حَدِيْثِي اسْتِ كِه سِيْدِ ابْنِ طَاوُسِ عَلَيْهِ الرَّحْمَهٗ دَر طَرَائِفِ اَز ابْنِ اَبِي عَمِيْرِ اَز هِشَامِ بِنِ سَالِمِ اَز ابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوَايْتِ كَرْدِهٖ كِه فَرْمُوْدِ لَمَّا خَطَبَ عُمَرُ اِلَى امِيْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّهَا صَبِيَّةٌ قَالَ فَاتَى الْعَبَّاسُ فَقَالَ مَا لِي اَبِي بَاسٌ فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ اِلَى ابْنِ اَخِيكَ فَرَدْنِي اَمَّا وَاللَّهِ لَمَّا عُوْدَنْ زَمَزَمَ وَ لَا اَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمِيَّةً اِلَّا هَيْدَمْتُهَا وَ لَمَّا قِيْمَنْ عَلَيْهِ شَاهِدِيْنِ اَنَّهُ سَرَقَ وَ لَاقَطَعَنَّ يَمِيْنَهُ فَاتَاَهُ الْعَبَّاسُ فَمَاخَبَرَهُ وَ سَيَّلَهُ اَنْ يَجْعَلَ الْاَمْرَ اِلَيْهِ - يَعْنِي چُونِ خُواسْتِگَارِي كَرْدِ عَمْرُ اَز امِيْرُ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُوْدِ كِه او يَعْنِي اَمِ كَلْثُومِ [ صفحه ۳۶۴ ] كُوْدِكِ اسْتِ - كَفْتِ پَسِ عَمْرُ اَمْدِ نَزْدِ عَبَّاسِ وَ كَفْتِ مَرَا چِه مِي شُوْدِ اَيَا مِنْ بَاكِي دَاْرِمِ عَبَّاسِ بِهٖ او كَفْتِ بَرَايِ چِه وَ چِه شُدِهٖ كَفْتِ اَز پَسِرِ بَرَاْدَرْتِ خُواسْتِگَارِي كَرْدِمِ دَخْتَرِشِ رَا مَرَا رِدِ كَرْدِ بِهٖ خُدا قَسْمِ الْبَتِهٖ الْبَتِهٖ بَرْمِي كِرْدَانِمِ زَمَزَمِ رَا وَ اَز شَمَا مِي كِيْرِمِ وَ بَرَايِ شَمَا مَكْرَمَتِي بَاقِي نَمِي كِذَارِمِ مَكْرَ اَنَكِه اَن رَا نَابُوْدِ مِي كُنْمِ وَ هِرْ اَيْنِه دُو شَاهِدِ بَرِ او اِقَامِه مِي كُنْمِ كِه او دَزْدِي كَرْدِهٖ وَ دَسْتِ رَاسْتِ او رَا قَطْعِ مِي كُنْمِ پَسِ عَبَّاسِ بِهٖ نَزْدِ اَن حَضْرَتِ اَمْدِ وَ او رَا خَبِرِ دَاْدِ وَ خُواهِشِ كَرْدِ كِه اَن حَضْرَتِ اَمْرِ رَا بِهٖ او وَ اَكْذَارِدِ يَعْنِي اَمِ كَلْثُومِ رَا بِا وَ اَزْدُواجِ كُنْدِ وَ نِيْزِ سِيْدِ ابْنِ طَاوُسِ (رِه) دَر طَرَائِفِ اَز كِتَابِ مَسْنَدِ او نَقْلِ كَرْدِهٖ بِهٖ سَنْدِ خُودِ اَز مَسْتِظَلِ كِه كَفْتِ اَنَّ عَمْرُ بِنِ الْخَطَّابِ خَطَبَ اِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّ كَلْثُومَ فَاعْتَلَّ بِصَغْرِهَا فَقَالَ لِمَ اَكُنْ اَرِيْدُ الْبَاهُ وَلَكِنْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهٖ يَقُوْلُ كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقُطُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِلَّا - حَسْبِي وَ نَسْبِي وَ كُلُّ قَوْمٍ فَاَنْ عَصَبْتَهُمْ بَايَهُمْ مَاخَلَا وَ لِدِ فَاطِمَةَ فَاَنْ اَنَا اَبُوْهُمِ وَ عَصَبْتَهُمْ يَعْنِي عَمْرُ بِنِ الْخَطَّابِ خُواسْتِگَارِي كَرْدِ اَز عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمِ كَلْثُومِ رَا پَسِ اَن حَضْرَتِ عِلْتِ اُوْرُوْدِ بِهٖ صَغْرُ وَ كُوْدِكِي او

پس عمر گفت برای باه اراده نکردم ولیکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود هر حسب و نسبی روز قیامت قطع می شود مگر حسب و نسب من و هر گروهی انتسابشان به پدرشان است سوای فرزندان فاطمه که به من منتسب می شوند علامه مجلسی (ره) در نهم بحار از کتاب کنزالفوائد کراچکی نیز مسندا از مستظل بن حسین مثل این خبر را نقل کرده مگر اینکه در آنست که فاعل بصغرها و قال اعددتها لابن اخی جعفر و مکان کل قوم کل بنی انثی یعنی فرمود آن را مهیا کردم برای پسر برادرم جعفر هر گروهی مکانی دارند و آن اینست که برای هر پسری دختری است در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم و حماد و زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در موضوع تزویج ام کلثوم با عمر فرموده إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصْبِنَاهُ یعنی آن فرجی است که از ما غضب کرده شده و در حدیثی دیگر روایت شده از آن حضرت که فرمود اول فرج غُصْبَةِ بَتِّ مَنَا امِّ كَلْثُومٍ مجلسی علیه الزحمه پس از نقل اخباری که ذکر شد بیانی فرموده که مفاد آن اینست: این اخبار منافات ندارد با خبری که اول ذکر شد از قضیه جتیه زیرا که آن قضیه ایست پنهان که خواص ایشان از آن با خبر بودند و به آن حجت بر مخالفین تمام نمی شود بلکه احتراز می کنند از اظهار آن و امثال اینگونه امور و همچنین برای اکثر از شیعیان نیز زیرا که عقول آنها قبول نمی کند- و دیگر برای اینکه غلو نکنند در حق ایشان پس معنای غضبنا حمل بر ظاهر می شود ولی مردمان چنین گمان می کنند که صحیح باشد و از جواب مسائل سرویه شیخ مفید اعلی الله مقامه نقل فرموده که شیخ در جواب فرموده خبری که راجع به تزویج [ صفحه ۳۶۵ ] امیر مؤمنان است دختر خود را برای عمر ثابت نیست و طریق آن از زبیر بن بکّار است و او موثق نیست در نقل و او از آن دو نفری است که از جهت بغض او نسبت به امیر مؤمنان آنچه ذکر کرده مامون نیست و حدیث هم بنفسه مختلف ذکر شده از بعضی از آنها چنین برمی آید که خود امیر مؤمنان متولی عقد دخترش بوده- و در بعضی چنین ظهور دارد که متولی عقد عباس بوده- و از بعضی فهمیده می شود که این ازدواج به اختیار واقع شده- و از بعضی برمی آید که به اجبار بوده و در بعضی از آنها است که ام کلثوم از عمر فرزندی زید نام آورده و بعضی حاکی است که از زید بن عمر عقب باقی بوده و بعضی دلالت دارد که زید بن عمر کشته شده و از او فرزندی باقی نمانده و از بعضی تصریح به این شده زید با مادرش هر دو با هم مردند و بعضی گفته اند که مادرش حیات داشته بعد از مردن او- و بعضی گفته اند که عمر مهر آن مخدره را چهل هزار درهم قرار داده و بعضی چهار هزار درهم گفته اند- و بعضی پانصد درهم گفته اند- و این همه اختلاف سبب بطلان حدیث است پس فرموده است با این همه اختلاف می گوئیم صحت وقوع ازدواج به دو وجه با مذهب شیعه منافاتی ندارد اول آنکه صحت ازدواج بنا بر ظاهر اسلام است به گفتن شهادتین و نماز گزاردن به سوی کعبه و اقرار کردن به شریعت اسلام هر چند مسلمان باشد ولی شیعه امامی نباشد زیرا که ازدواج با مسلمان غیر شیعه امامی کراهت دارد اما ازدواج با او صحیح و مشروع است دوم آنکه هر گاه موضوعی پیش بیاید که ضرورت ایجاب کند که با گمراهان یا غیر مسلمان ازدواج واقع شود چنانچه امیر مؤمنان برای حفظ جان خود و شیعیان بر حسب تکلیف ظاهری مضطر به ازدواج کردن با آن مرد بود زیرا بر حسب ظاهر آن حضرت را تهدید کرده و ترسانیده بود و آن حضرت باطناً مامور به دفاع نبود و بر نفس خود و نفوس شیعیان ایمن نبود پس از باب ضرورت دختر خود را با او تزویج کرده کما اینکه در مقام ضرورت اظهار کلمه کفر هم مشروع است- و این معنی عجیب تر از قول لوط پیغمبر نیست که گفت هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ اطهرُ لکم یعنی اینها دختران منند که پاکیزه ترند برای شما و آنها را به ازدواج با دختران خود دعوت کرد در حالی که کافر و گمراه بودند و خدا اذن هلاک کردن آنها را داده بود و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از مبعوث شدن به رسالت دو دختر خود را با دو نفر کافر بت پرست تزویج کرد یکی عتبه بن ابی لهب و یکی ابی العاص بن ربیع و چون مبعوث به رسالت شد بین آن دو دختر و شوهرهای ایشان جدائی انداخت (تمام شد مفاد فرمایشات شیخ مفید ره) و سید مرتضی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کتاب شافی فرموده زن مسلمان مانند زن اسیر یعنی کنیز نیست در حقیقت و مباح نکرده است امام علیه السلام [ صفحه ۳۶۶ ] او را به علت اسیر شدن زیرا که به سبب مسلمان بودنش آزاد و مالکه امر خود می باشد پس او را از دست کسی که اسیرش کرده بیرون می آورد پس از آن او



را به عقد نکاح درمی‌آورد و در میان اصحاب ما بعضی بر این رفته‌اند که هرگاه ستمکاران به قهر و غلبه داخل خانه شوند و مؤمن متمکن نباشد و نتواند از خانه بیرون رود و ناچار باشد از متابعت احکامشان در این صورت جایز است که وطی کند با اسیرشان و جاری کرده می‌شود احکامشان با قهر و غلبه مجرای احکام صاحبان حق در چیزهایی که محکوم علیه مرجع آنست هرچند چیزهایی باشد که اگر رجوع به حاکم شود مُعاقَب و گناهکار شناخته شود و اما تزویج آن حضرت دختر خود را به عمر از روی اختیار نبوده پس ذکر کرده است اخباری را که در سابق ذکر شد و دلالت بر اضطرار دارد- پس گفته است که بنابراین اگر جاری نشده باشد آنچه را که ذکر کردیم امتناعی نداشته تجویز کردن آن حضرت تزویج کردن دختر خود را با عمر زیرا که او بر حسب ظاهر مسلمان و متمسک به شرایع اسلام بود و اسلام خود را ظاهر می‌کرد و این حکمی است که به شرع رجوع می‌شود در آن و از چیزهایی نیست که خطور به عقل کند و گاهی هم می‌شود که عقلاً هم جایز باشد که خدای تعالی برای ما مباح کند نکاح با اهل ارتداد را بنا بر اختلاف رَدّه‌ای که می‌گویند- و گاهی می‌باشد که جایز باشد خدا مباح کند برای ما که با یهود و نصاری نکاح کنیم همچنانی که مباح کرده است برای ما نکاح نزد اکثر مسلمانان که در میان ایشان و با ایشان نکاح کنیم و این وقتی می‌شود که عقلاً جایز باشد پس مرجع در حلال بودن یا حرام بودن آن به سوی شریعت است و فعل امیر مؤمنان علیه‌السلام نزد ما حجت است در شرع جواب می‌گوئیم اگر فعل آن حضرت را اصل قرار دهیم در جایز بودن مناکحت با کسانی که ذکر کرده‌اند و حال آنکه الزامی برای ایشان نیست- بنابراین نکاح کردن با یهود و نصاری و بت پرستها اگر از جایز بودن آن سؤال کنند عقلاً پس آن جایز است و اگر سؤال کنند شرعاً اجماعاً منع می‌کنند (تا اینجا بود کلام سید ره) مَرْحُومٌ مَجْلِسِی اَعْلَى اللّٰهِ مَقَامَهٗ بَعْدَ از نقل کلام شیخ مفید و سید مرتضی قدس الله روحهما فرموده- می‌گویم بعد از انکار کردن عمر نصّ جلی و ظاهر شدن نصب و عداوت در حق اهل البیت علیهم‌السلام مشکل است قائل شدن به جواز نکاح با او به غیر ضرورت و به غیر تَقْتِهٖ مگر اینکه گفته شود جایز است نکاح هر مرتدی از اسلام و این قول را احدی نگفته از اصحاب ما و شاید فاضلین یعنی مفید و سید این مطلب را استظهارا بر خصم ذکر کرده‌اند و همچنین است انکار کردن مفید اصل واقعه را جز این نیست که این بیانی که کرده‌اند از طرق ایشان شاید به ایشان ثابت نشده و الا بعد از ورود اخبار گذشته انکار وقوع این قضیه عجیب است و حال آنکه کلینی روایت کرده است از حمید بن زیاد از ابن سماعه از محمد بن زیاد از عبدالله بن سنان و معاویه بن عمار از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فرمود- اِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تَوَفَّى عُمَرَ اَتَى اُمَّ كَلْبُومَ فَاَنْطَلَقَ بِهَا اِلَى بَيْتِهِ یعنی بدرستی که علی علیه‌السلام [صفحه ۳۶۷] چون عمر وفات یافت آمد امّ کلبوم را رها کرد و برد به خانه خودش- و مانند این حدیث نیز روایت شده از محمد بن یحیی و غیره از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از نصر بن سويد از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد از ابی‌عبدالله علیه‌السلام- و اصل در جواب اینست که آن ازدواج واقع شده بر سبیل تقیه و اضطرار و هیچ بعدی در آن نیست زیرا که بسیاری از محرمات است که در حال ضرورت منقلب می‌شود به واجبات بنا بر اینکه ثابت شده در اخبار صحیحه که امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم‌السلام را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده بود و آنها می‌دانستند آنچه از ظلم که بر ایشان وارد می‌شود و آنچه فعلش در آن وقت بر ایشان واجب می‌شود در آن وقت خدای تعالی بر آنها به خصوص مباح می‌فرماید به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله و این از چیزهایی است که استبعاد را ساکن می‌کند از وهم و گمانها و خدا و حجتهای او حقایق احکام خدا را می‌دانند علیهم‌السلام

### خبر حجة السعادة راجع به ازدواج

مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب حجة السعادة که از تالیفات او است نوشته است زمانی که اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر پادشاه روم حاضر بود از یزید پرسید که این اسیران از کدام طائفه و قبیله‌اند یزید گفت از قبیله بنی‌هاشم و نام صاحب این سر حسین بن علی است گفت کدام علی یزید گفت داماد پیغمبر سفیر گفت یکی از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود یزید

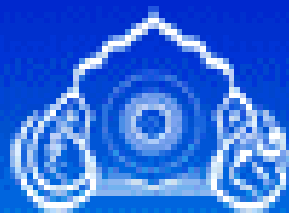
گفت مگر تو زوجه عمر دختر علی را دیده بودی یا می‌شناسی سفیر گفت آری آن وقت که آن مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن تر بود باری این مکرمه معظمه در وقعه طف در کربلا نبوده چنانچه در همین کتاب حجة السعادة نوشته است که نقله حدیث بطرق معتبره نقل نموده‌اند که جناب ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام که مادر زید بن عمر و رقیه بنت عمر بود در حیات حضرت مجتبی در مدینه طیبیه از دنیا رحلت کرد و رحلت او و فرزندش زید در یک روز بود و در یک وقت اتفاق افتاد و تقدّم و تاخّر موت یکی از آنها معلوم نشد تا اینکه گفته است ام‌کلثوم دختر علی علیه السلام در همه جا ذکر شده و خطب و اشعار به او منسوب می‌گردد ام‌کلثوم دیگری است از غیر صدیقه طاهره از زنهای دیگر امیر مؤمنان علیه السلام در میان دختران آن حضرت دو زینب نام و دو ام‌کلثوم بوده زینب کبری زوجه عبدالله جعفر بوده و ام‌کلثوم کبری زوجه عمر بن الخطاب بوده و هر دو از صدیقه طاهره بوده‌اند و زینب صغری و ام‌کلثوم صغری از سایر زنهای آن حضرت بودند (انتهی کلام صاحب کتاب حجة السعادة) و سائل الشیعه شیخ حر عاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی در کتاب وسائل الشیعه از عمار یاسر روایت کرده که گفت أَخْرَجَتْ جِنَازَهُ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ وَ ابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عُمَرَ وَ فِي الْجِنَازَةِ الْحَسَنَ وَ الْحَسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَوَضَعُوا جِنَازَهُ [ صفحه ۳۶۸ ] الغلام مِمَّا يَلِي الْأَمَامَ وَالْمَرْثَةَ وَرَائِهِ وَقَالُوا هَذَا هُوَ السَّيِّئَةُ - یعنی بیرون برده شد جنازه ام‌کلثوم دختر علی علیه السلام و پسرش زید بن عمر و عبدالله و عبدالله بن عمر در عقب جنازه بودند حسن و حسین و ابن عباس و ابوهریره پس جنازه غلام یعنی زید بن عمر را پهلوی امام قرار دادند و جنازه ام‌کلثوم را در پشت سر او گذاردند و گفتند اینست سنت پس ظاهر اینست که جناب ام‌کلثوم در کربلا نبوده و مستفاد از روایتی که ذکر شد اینست که آن معظمه در مدینه طیبیه از دنیا رفته و دفن شده است - و بزرگان از علماء متقدمین و متاخرین و فقهاء راشدین اعلی الله مقامهم الشریف مانند کلینی و شیخ طوسی و محقق حلّی و علامه حلّی و شهیدین و نراقی و صاحب جواهر و شیخ حر عاملی در وسائل و غیر ایشان در کتب خود در کتب و ابواب فرائض و مواریث در مسئله ارث ام‌کلثوم و فرزندش زید بن عمر در تقدّم و تاخّر موت آنها از یکدیگر بسط کلام و تذکر داده‌اند و قضیه ازدواج آن بی بی معظمه با عمر طبق اخبار ماثوره از طرق خاصه و عامه جای انکار نیست و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المطهرین المعصومین المنتجبین والحمد لله الذی وفقنی لاتمام هذا الكتاب بعونه و حوله و قوته و اسئل الله تبارک و تعالی ان يجعله ذخیره لیوم فقری و فاقتی یوم لا ینفع مال و لا بنون و یعفو عَنّی و یغفر لی ذنوبی و یستر عیوبی و یجعلنی من عتقائه من النّار بحق محمد و آله الاطهار و قد وقع الفراغ من تالیفه و ترصیفه و تمیقّه و کتبه بیدی الدائره فی لیله الاحد و میلاد الصّدیقّه الطاهره و شفیعۀ الدنیا والاخره علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها صلوات الله المتوافره المتکاثره المتواتره و هو العشرون من شهر جمادی الاخره سنه ثمانیه و تسعین و ثلاثمائه بعد الالف و انا المؤلف الحقیق الفقیر العاصی الفانی الحسن بن علی الطباطبائی المیرجهانی المحمّد آبادی الجرقوئی الاصفهانی وقاه الله عن التّوانی سنه ۱۳۹۸ الهجریه

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ

وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

